

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفحه خالی

سرشناسه : خسروشاهی ، سید هادی، ۱۳۱۷ -  
عنوان قراردادی : اهل البیت فی مصر. فارسی  
عنوان و نام پدیدآور : اهل بیت در مصر / تألیف: سید هادی خسروشاهی؛ مترجم محمد مقدس.  
مشخصات نشر : تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی- معاونت فرهنگی - ۱۳۹۰.  
مشخصات ظاهری : ۵۳۶ ص.: مصور.  
شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: ISBN: 978-964-167-172-5  
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا  
موضوع : خاندان نبوت  
موضوع : زیارتگاههای اسلامی -- مصر  
شناسه افزوده : مقدس، محمد، مترجم  
شناسه افزوده : مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی  
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۹۰۴۱ الف ۵ / خ ۲۵ .BP  
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۱:  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۳۱۹۹۲



مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

نام کتاب: اهل بیت در مصر  
تألیف: سید هادی خسروشاهی  
مترجم: محمد مقدس  
ویراستار: راهب عارفی  
ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی  
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰ هـ ش  
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۷-۱۷۲-۵  
قیمت: ۹۰/۰۰۰ ریال  
آدرس: تهران - ص. پ: ۶۹۹۵ - ۱۵۸۷۵ تلفکس: ۸۸۳۲۱۴۱۲

[www.taghrib@taghrib.ir](mailto:www.taghrib@taghrib.ir)

حق چاپ و نشر محفوظ

# اهل بیت در مصر

سید هادی خسروشاهی

۲- سخنی درباره دومین سر..... ۹۸

۱- امام حسین فرزند امام علی بن ابی طالب (ع)..... ۱۱۱

ساداتی که در مصر به خاک سپرده شده‌اند - حنفی المحلاوی..... ۱۱۳

امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع)..... ۱۱۶

او کیست؟..... ۱۱۶

علم و صفات آن حضرت (ع)..... ۱۲۳

وصف ضریح..... ۱۲۵

مرقد حسینی - خانم دکتر سعادت ماهر..... ۱۲۹

گنبد..... ۱۳۷

امام حسین (ع) - مأمون غریب..... ۱۴۴

**۲- بانو زینب (ام‌الشهداء) (علیها السلام)**

بانوزینب(سلام‌الله‌علیها) - علی احمد شلیبی..... ۱۶۱

سفر به شام..... ۱۷۵

خطبه علوی زینبی..... ۱۸۰

بیان حقیقت واجب است..... ۱۸۷

ام‌الشهداء زینب دختر امام علی (ع) - صافی‌ناز کاظم..... ۱۹۴

بانو زینب دختر امام علی بن ابی طالب - حنفی المحلاوی..... ۲۱۳

او کیست؟..... ۲۱۳

علم و صفات وی..... ۲۱۶

توصیف ضریح..... ۲۱۸

آرامگاه بانو زینب (ع) - دکتر سعادت ماهر..... ۲۲۱

**۳- بانو نفیسه (ع)**

بانونفیسه (س) - توفیق ابو‌علم..... ۲۲۵

محل تولد و وجه تسمیه وی به "نفیسه"..... ۲۲۷

نفیسة العلم..... ۲۳۸

**فهرست مطالب**

سخن مرکز..... ۱۳

سخن محقق کتاب..... ۱۶

مکتب و فرهنگ "تقریبی"..... ۱۸

این کتاب..... ۱۹

پیشگفتار..... ۲۳

**جایگاه و منزلت اهل بیت**

جایگاه و منزلت اهل بیت - النبوی جبر سراج..... ۳۵

اهل بیت چه کسانی هستند؟..... ۴۰

وجوب محبت و مودت اهل بیت..... ۴۶

اختصاص فضائل و مناقب فراوان به اهل بیت..... ۴۹

در مشروعیت زیارت قبور صالحان..... ۵۱

**اهل بیت در مصر**

اهل بیت در مصر - الشیخ عبدالحفیظ فرغلی..... ۵۹

چرا مصر؟..... ۶۲

از اهل بیت چه کسانی به مصر آمدند..... ۶۶

درخت پرشاخ و برگ پیامبر(ص)، چرا بسیاری شاخ و برگهای آن در مصر است - احمد ابوکف..... ۶۹

(۱) درخت پرشاخ و برگ پیامبر (ص)..... ۷۱

(۲) بارگاه حسینی..... ۷۹

(۳) سرهای شهدا در مصر..... ۹۶

۱- علی بن زین العابدین، گل سرسبد اهل بیت (ع)..... ۹۷

۸ ..... اهل بیت در مصر

۳۰۹ ..... صفات و علم

۳۱۱ ..... در وصف مزار

۳۱۵ ..... آرامگاه بانوسکینه دختر امام حسین(ع) / دکتر سعادماهر

#### ۵- بانو فاطمه دختر امام حسین (ع)

۳۱۹ ..... بانو فاطمه دختر امام حسین (ع) / مجدی فتحی السید

۳۲۲ ..... بانو فاطمه دختر امام حسین و شهادت پدر

۳۲۵ ..... صحنه‌های زیبایی از زندگی بانو فاطمه

۳۲۸ ..... وفات بانو فاطمه دختر امام حسین

۳۲۹ ..... بانو فاطمه دختر امام حسین (ع) / حنفی المحلاوی

۳۲۹ ..... او کیست؟

۳۳۰ ..... صفات و اخلاق او

۳۳۱ ..... پارسایی و تقرب وی به خدا

۳۳۱ ..... در وصف ضریح

#### ۶- بانو رقیه دختر امام علی (ع)

۳۳۵ ..... بانو رقیه دختر امام علی(ع) / دکتر حمزة النشرتی

۳۳۵ ..... او کیست؟

۳۴۱ ..... آرامگاه‌های مجاور آرامگاه بانو رقیه

۳۴۱ ..... آرامگاه سید محمد المرتضی

۳۴۱ ..... آرامگاه بانو اسماء

۳۴۲ ..... آرامگاه بانو زبیده

۳۴۴ ..... آرامگاه عاتکه و الجعفری

۳۴۴ ..... اظهار نظر

۳۴۶ ..... بانو رقیه از خاندان نبوت / حنفی المحلاوی

۳۴۶ ..... او کیست؟

۳۴۸ ..... صفات و اخلاق او

۳۴۹ ..... در وصف ضریح

فهرست ..... ۷

۲۴۵ ..... اخلاق او

۲۴۹ ..... از سرزمین پیامبر (مدینه) تا قاهره

۲۵۵ ..... بانو نفیسه نواده پیامبر اکرم(ص) - حنفی المحلاوی

۲۵۵ ..... او کیست؟

۲۶۰ ..... صفات و علم او

۲۶۳ ..... در وصف آرامگاه

۲۶۴ ..... آرامگاه بانو نفیسه - دکتر سعادماهر

#### ۴- بانو سکینه دختر امام حسین (ع)

۲۶۹ ..... بانو سکینه دختر امام حسین / دکتر حمزه، عبدالحفیظ و عبدالحمید

۲۷۱ ..... سکینه در کوران حوادث

۲۷۶ ..... سکینه ادیب

۲۸۱ ..... شجاعت وی

۲۸۲ ..... سخاوت و ذوق ادبی او

۲۸۵ ..... وفات وی

۲۸۶ ..... آرامگاه موجود در قاهره

۲۸۷ ..... سکینه بهتان زده / صافیناز کاظم

۲۸۷ ..... صحنه اول

۲۸۸ ..... صحنه دوم

۲۹۲ ..... صحنه سوم

۲۹۵ ..... نماهایی از گذشته

۲۹۸ ..... بازگشت به صحنه

۳۰۰ ..... بهتان‌ها و افتراها

۳۰۳ ..... صحنه پایانی

۳۰۶ ..... بانوسکینه دختر امام حسین / حنفی المحلاوی

۳۰۶ ..... او کیست؟

**۷- ابراهیم فرزند امام حسن (ع)**

آرامگاه ابراهیم بن الحسن (ع) / دکتر سعادماهر ..... ۳۵۳

**۸- امام حسن الانور نواده امام حسن بن علی (ع)**

امام حسن الانور پدر بانو نفیسه و بزرگ خاندان (بنی) هاشم / احمد ابوکف ..... ۳۶۱

زندگی دینی و علمی ..... ۳۶۸

زندگی سیاسی حسن الانور ..... ۳۷۱

زندگی اقتصادی او ..... ۳۷۳

حسن الانور و کارگزاری ..... ۳۷۹

فرزندان الحسن ..... ۳۸۲

مقام علمی او ..... ۳۸۲

سخت‌گیری‌اش در اقامه حدود الهی ..... ۳۸۳

کرم و سخاوتمندی او ..... ۳۸۴

وفات او ..... ۳۸۴

**۹- امام زید بن علی زین العابدین (ع)**

امام زید بن علی زین العابدین (ع) / حنفی المحلاوی ..... ۳۹۱

او کیست؟ ..... ۳۹۱

صفات و بلاغت او ..... ۳۹۵

توصیف آرامگاه ..... ۳۹۸

آرامگاه زین العابدین ..... ۴۰۱

**۱۰- محمد الجعفری فرزند امام جعفر صادق (ع)**

امام محمد الجعفری فرزند امام جعفر صادق (ع) / حنفی المحلاوی ..... ۴۰۵

او کیست؟ ..... ۴۰۵

صفات و دانش او ..... ۴۰۹

توصیف آرامگاه ..... ۴۰۹

**۱۱- بانو عایشه دختر امام جعفر صادق (ع)**

بانو عایشه دختر امام جعفر صادق / حنفی المحلاوی ..... ۴۱۵

او کیست؟ ..... ۴۱۵

صفات و دانش او ..... ۴۱۷

توصیف آرامگاه ..... ۴۱۷

آرامگاه بانو عایشه دختر امام جعفر صادق / دکتر سعادماهر ..... ۴۲۰

**۱۲- بانو کلثوم نواده امام جعفر صادق (ع)**

او کیست؟ ..... ۴۲۳

علم و پارسایی او ..... ۴۲۳

در وصف آرامگاه ..... ۴۲۴

**زیارت قبور اهل بیت (ع)**

زیارت قبور اهل بیت (ع) / النبوی جبرسراج ..... ۴۲۹

خاتمه ..... ۴۴۵

**پیوست‌های کتاب**

**پیوست شماره (۱): کتاب اخبار الزینبات**

پیشگفتار ..... ۴۵۱

سند تاریخی پیرامون آرامگاه بانو زینب (ع) ..... ۴۵۱

پیش درآمد ..... ۴۵۴

بانو زینب، سمبل حق و فضیلت ..... ۴۵۴

پیکر بانو زینب در مصر ..... ۴۵۷

**اخبار الزینبات**

از جمله زینب‌ها: ..... ۴۶۱

**پیوست شماره (۲): مالک اشتر**

مالک اشتر ..... ۴۷۸

**پیوست شماره (۳): محمد بن ابوبکر (رض)**

محمد بن ابوبکر (رضی الله عنه) ..... ۴۸۳

فهرست‌ها ..... ۴۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ  
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

(سوره احزاب - ۳۳)

«خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر]

بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

عناوین کتاب‌ها و رساله‌های تألیفی مربوط به عاشقان اهل بیت (ع) و سیره و تاریخ زندگی آنان اعم از اینکه منتسب به متقدمان یا متأخران باشد به ترتیب الفبایی و همراه با ذکر نسخه‌های متعدد هرکدام و محل نگهداری آن‌ها در کتابخانه‌های سرتاسر جهان، مطرح شده است.

ولی استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدهادی خسروشاهی - حفظه الله - ابتکار تازه‌ای بخرج داده‌اند که در جای خود قابل تحسین و ستایش است؛ ایشان بخش عمده‌ای از آنچه را که درباره‌ی خاندان پیامبراکرم (ص) و فرزندان و نوادگان بزرگوار حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) و دختران آن حضرت - که در مصر به خاک سپرده شده‌اند و آرامگاهی در این سرزمین دارند و گلدسته‌های مربوط به مزار آنها، آسمان قاهره را زینت بخشیده‌اند - نوشته شده، گردآوری کرده و بخش‌های مناسب متعلق به این شخصیت‌های بزرگوار و محل دفن آن‌ها و برجسته‌ترین نوشته‌ها و گفته‌های مربوط به آن‌ها را به قلم‌های متعدد و بدور از هرگونه احساسات فرقه‌گرایانه و بی‌آنکه صفای دل‌های نجیب را بیالاید، گلچین کرده است.

ما به عنوان دست‌اندرکار "تقریب"، وظیفه‌ی خود می‌دانیم که تلاش‌های ایشان را ارج نهمیم زیرا چنین تلاش و کوشش‌هایی از یک سو نقش بسزایی در تحکیم پیوندهای مقدس میان امت و فرزندان خاندان شریف اهل بیت (ع) دارد و از سوی دیگر روابط وحدت‌گرایانه میان اقوام امت اسلام را با محوریت خاندان پیامبر (ص) و سرچشمه رسالت، تقویت و استواری بیشتری می‌بخشد. مسلماً هرگونه موفقیتی در عرصه چاپ و انتشار محققانه چنین آثاری، ضرورتاً در راستای تحقق نزدیکی و هم‌پیوندی مسلمانان با یکدیگر قرار می‌گیرد؛ از اینجاست که امید داریم تلاش‌های همه‌ی دست‌اندرکاران و مصلحان با کوشش مؤسسه‌ها و مراکز و هیئت‌های فرهنگی اسلامی مرتبط با "تقریب" و وحدت - و پیشاپیش آن‌ها "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" و بخش علمی فرهنگی آن - همصدا و همراه گردد تا پایه‌های برادری و مهر و محبت و دوستی میان مسلمانان تقویت شود و پرچم توحید هرچه بیشتر برافراشته‌تر گردد و امت اسلامی در

## سخن مرکز

همزمان با بالاگرفتن شمار آثار نوشتاری که با استناد به منابع و اسناد گوناگون موجود در کتابخانه‌های متعدد، به سیره و مناقب خاندان پیامبراکرم (ص) می‌پردازند و به موازات رشد کمی عناوین، موضوع‌ها و محافل مرتبط با تاریخ عترت مطهر و فرزندان و نوادگان پاک این خاندان - که از ترس ستمگران یا به دلیل مهاجرت برای زندگی بهتر یا در جستجوی دانش و معرفت یا برای گسترش آموزه‌های دین جدّ بزرگوار خود پیامبراکرم (ص) و یا به دنبال تبعید از سوی مقامات و... در جای جای گستره‌ی پهناور سرزمین‌های اسلامی پراکنده‌اند - ایده‌ی تدوین فرهنگ‌نامه‌ای شامل همه‌ی تألیفات و نوشته‌های مربوط به اهل بیت (ع) در ذهن برخی دست‌اندرکاران محافل فرهنگی اسلامی و توجه جدی به کشف برجسته‌ترین عنوانهای آثاری که به سخن از سیره و تاریخ و شخصیت‌های این خاندان ریشه‌دار پرداخته‌اند، بوجود آمد.

در خصوص پراکندگی این [امام‌زاده‌ها]، علت سفر به سرزمین‌های دور از جدّ بزرگوار و اهل و طایفه‌ی آنان هرچه باشد، هدفشان والا و گرانبه بود و در گسترش اصولی اخلاقی، معنوی و دینی در میان امت از یک سو و دفاع از کتاب و سنت این دین استوار از طریق ردّ و نفی شبهات و اوهامی که دشمنان در پی رسوخ آن‌ها در اذهان عوام هستند، از سوی دیگر و سرانجام حل مشکلات مربوط به مردم و گرفتاری‌های مبتلا آن‌ها اقوام این امت و یاری رساندن به ایشان، خلاصه می‌شد.

ای بسا کتاب: "اهل البيت في المكتبة العربية" از آثار محقق برجسته مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی از جالبترین آثار تألیفی در این زمینه است. در این کتاب تمامی

برابر تمامی یورش‌های ددمنشانه دشمنان این دین و به کمین نشستگان این امت، یکدل و یکصدا و یکپارچه شود.

مراتب سپاس و قدردانی خود را به محقق ارجمند جناب آقای فاضل شوقی شالباف (شوقی محمد) تقدیم می‌کنیم که در راه مستند ساختن و تصحیح موارد و متون آمده در این مجموعه و نیز توضیحاتی که تدوین آن‌ها را در جای جای کتاب ضروری دیده‌اند، تلاش زیادی کرده‌اند. از خداوند متعال توفیق روزافزون خدمت به دین و مکتب را برای ایشان مسئلت داریم.

### مرکز پژوهش و مطالعات علمی

وابسته به: "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی"

### سخن محقق کتاب

والحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام علي نبي الهدي محمد (ص) و علي اهل بيته الطيبين الطاهرين و علي صحبه المنتجبين المخلصين.

اما بعد:

خداوند متعال مرا مورد لطف و رحمت خود قرار داد و فرصت تحقیق کتابی را نصیبم ساخت که در واقع "دائرة المعارف" متنوعی از زندگی چند تن از خاندان اهل بیت (ع) - که در سرزمین مصر سکونت داشته و در میان مردم آنجا وفات یافته‌اند - است. سخن از اهل بیت (ع)، سخن مفصل و چندشاخه‌ای است زیرا در پیوند با تمامی جنبه‌های زندگی امت اسلامی است و تمام جزئیات و تاریخ را در بر می‌گیرد لذا من از نقل حتی یک جنبه از آن عاجزم جنبه‌های دیگر که جای خود دارد!!

با پوزش از خوانندگان و گرفتن اندکی از وقت ایشان، سخن فشرده و هدفمندی در مورد راز روی‌آوری مردم به [آرامگاه] فرزندان و نوادگان زن و مرد و کوچک و بزرگ آن حضرت (ع) و به رغم وجود سلاله دیگر خاندان‌های ابوطالب، بیان می‌کنم و توضیح می‌دهم که دلیل تقدیس و احترام به نوادگان حضرت فاطمه (ع)، نسبت به دیگر دختران رسول خدا (ص) چیست؟

آیا آن‌ها این احترام و بزرگداشت و تقدیس را تنها برای اینکه از نسل فرزندان پیامبر (ص) هستند به دست آورده‌اند یا علاوه بر شرف انتساب به پیامبر (ص) از مناقب دیگری نیز برخوردارند؟

این درست است که فرزندان علی (ع) شأن والایی دارند و نیز کسی جز آن‌ها به



چنان ارج و مرتبه و جلال و عظمت و ستایش گسترده مردمی دست پیدا نکرده ولی این هم درست است که آن‌ها جز با برخورداری از پارسایی و پرهیزکاری و دانش و شجاعت و اخلاق پسندیده به چنین مقام والایی نایل نگشته‌اند.

آنها تنها به دلیل نسب شریف خود، ستایش و تحسین مردم را کسب نکرده‌اند، ریاضت و تهذیب اخلاقی و دوری از همه علائق دنیوی ایشان نیز سهمی در این میان داشته است.

آنها ضمن مجالست با علما و بزرگان، با فقرا نیز نشست و برخاست داشته‌اند و با مستمندان بر سر یک سفره می‌نشسته‌اند و ضمن هدایت مردم به سوی نور و زدودن غبار جهل و نادانی از ایشان، در حدّ توان به یاری نیازمندان می‌شتافتند و برای خود به اندکی بسنده می‌کردند و بدین ترتیب به مصداق‌های زنده این شریعت گشاده دست و چراغ روشنی‌بخش راه محرومان شدند.

تاریخ بهترین گواه این مدعاست چه نقش سترگی را که فرزندان علی (ع) در گسترش مفاهیم صحیح دین در جای جای سرزمین اسلام و ترویج فرهنگ صحیح اسلامی - در هر کجا که اقامت گزیدند و سکونت اختیار کردند - انگشت می‌نهد. این سخن تنها بر اجداد بزرگوارانی که معانی والایی در جزئی‌ترین بخش‌های زندگی خود ارایه دادند و تجسمی از فرمانهای شریعت بودند منطبق نمی‌شود و شامل فرزندان و نوادگان ایشان و حتی پیروان و اطرافیان و شاگردانشان هم می‌شود چنانکه نماینده واقعی آن‌ها در محافل مختلف شده بودند.

اگر امت اسلامی تأملی در مواضع فرزندان و حتی نوادگان [اهل بیت(ع)] داشته باشد آنرا امتداد حقیقی رفتار و اخلاق و مواضع جد بزرگوارشان حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) می‌یابد؛ کسی که خود برجسته‌ترین، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شاگرد و نزدیک‌ترین فرد به پیامبر اکرم (ص) به‌شمار می‌رفت و با تأمل در این مواضع، امت به

آن آگاهی که از دست داده می‌رسید و به میراثی که نادیده انگاشته شده بود، دست پیدا می‌کرد و باشکوه‌ترین درس‌ها و عبرت‌ها را در جهت بنای زندگی بهتر و برتری برای نسل‌های پس از خود، می‌آموخت.

### مکتب و فرهنگ "تقریبی"

کسی که زندگی هریک از افراد این خاندان پاک و شریف را در هر کجای این کره خاکی - اعم از شبه جزیره عرب، عراق، مصر، مغرب... که اقامت داشتند - از نظر بگذرانند، آن‌را در حدّ خود مکتبی تمام عیار و سرچشمه‌ای از خیر و صلاح و اخلاق نیکو می‌یابد؛ همیشه و همه جا در همین حال و همین رفتار بودند و هیچ‌یک از موانع جغرافیایی آنان‌را از یاری رساندن به دیگران باز نمی‌داشت و هیچ یک از موانع روانی، کشوری، قومی و از این قبیل، مانع از همراهی ایشان با مردم و کمک به آن‌ها نمی‌گردید.

به عبارت دیگر آن‌ها در زندگی و رفتار روزمره خود تجسم‌بخش فرهنگ "تقریبی" بودند و نخستین گام‌ها را در جهت وحدت و "تقریب" مسلمانان با یکدیگر، برداشتند. آن‌ها با کردار و گفتار خود و با معرفی درست رسالت اسلامی و پرچمدار آن و نیز با سوق دادن احساسات مسلمانان در غرب و شرق سرزمین‌های اسلامی به سوی قرآن کریم و تحکیم و تقویت روابط و پیوندهای میان آن‌ها و نفی هرگونه مانع ساختگی میان خود، جریانی از آگاهی صحیح "تقریبی" را برای نسل‌های آینده به‌وجود آوردند.

به همین دلیل است که مردم از عالم و جاهل، کوچک و بزرگ و سیاه و سفید به زیارت و تشرّف به آرامگاهشان و بوسیدن ضریح و در و دیوار مزارشان و نیز تلاوت دعا و خواندن زیارت‌های مرتبط و هدیه به روح پاکشان به ثواب آن برسند بدین ترتیب وفاداری و عشق خود را به آنان ابراز کرده باشند.

بالتر از آن علما و اندیشمندان و ادیبان فرهنگ دوستان با تألیف یا تدریس درباره ایشان و ستایش از آن‌ها و بیان زندگی پاک و والای آن‌ها و تحلیل مواضعی که

داشته‌اند، تبرک جسته‌اند. در این مورد کتابهای زیادی به رشته تحریر درآمده که جملگی از فضایل آنها حکایت می‌کنند و مناقب شریفشان را بازگو می‌کنند. برای مثال "ابن خالویه" (۳۷۰هـ) از بزرگان لغت و صرف و نحو عربی، "ابن ابی حاتم الرازی" (۳۲۷هـ) از علمای بزرگ "رجال" و نیز "ابن حجر عسقلانی" (۹۷۳هـ) و "ابن الفحام الفقیه" معروف (۴۵۸هـ) و "ابن جریر طبری" (۳۱۰هـ) از بزرگان حدیث و تاریخ و نیز "جلال‌الدین سیوطی" (۹۱۱هـ) و "السخاوی" (حافظ قرآن) (۹۰۲هـ) و "فخر رازی" (۶۰۶هـ) از مفسران برجسته قرآن کریم در این مورد آثاری برجای گذارده‌اند همچنانکه "قاضی الجعابی" (۳۵۷هـ) و "السط ابن الجوزی" (۶۵۴هـ) و "ابن الطیب المغربی الفاسی" (۱۱۸۷هـ) در منظومه خود با عنوان "الدرة الفريدة في العترة المجيدة"، به تصنیف در این مورد پرداخته‌اند.

این روند در میان نویسندگان و ادیبان متقدم اسلامی ادامه یافت و حتی متأخران و معاصران در راستای مسؤلیتی که همسو با گرایش به معرفی افراد و سیره و مناقب این خاندان پر ارج احساس می‌کردند، رسید که خود نشانه‌ای از تداوم پای‌بندی و افتخار این امت به خاندان پیامبر اکرم (ص) به‌شمار می‌رود.

### این کتاب:

این کتاب از جمله کوشش‌های قابل ستایش در این راستا به‌شمار می‌رود زیرا علاوه بر اینکه اقدام هدفمندی به قصد معرفی اقامتگاه‌های فرزندان علی (ع) در سرزمین مصر باستانی است، خود بیانگر طرحی برای اعتلای آگاهی‌های فرهنگی - تقریبی در میان مسلمانان و پیشبرد و تکامل این راه به‌شمار می‌رود.

همین‌طور چیزی بیشتر شبیه به تأسیس باشگاهی فرهنگی و تاریخی در جغرافیای عربی - اسلامی است و استاد حجت الاسلام سیدهادی خسروشاهی طی این اثر، شخصیت‌هایی از خاندان علی (ع) را که در سرزمین باستانی مصر رحل اقامت افکنده و

در میان مردم آن زیسته‌اند معرفی می‌کند و به بیان منزلت و جایگاه آنان می‌پردازد و می‌کوشد تاریخ وفات و جای آرامگاه و... هرکدام را با بهره‌گیری از بخش‌هایی از کتاب‌هایی که در همین زمینه به رشته تحریر درآمده‌اند، روشن سازد.

ایشان علاوه بر کوشش در گسترش فرهنگ اسلامی با استفاده از معرفی شخصیت‌های بزرگوار این فرهنگ و فراهم آوردن فضاهای مناسب برای افزایش پای‌بندی مردم به دین و مکتب مقدس خود، با شکیبایی و استعدادی که از خود نشان می‌دهد و به حکم جایگاه و روابطی که در دارالتقرب شریف قاهره دارد، گام بسیار مهمی در راستای نهادینه‌سازی آگاهی‌های "تقریبی" در میان مسلمانان شمال آفریقا و تحکیم نگاه احترام‌آمیز به جایگاه و نقش علمی، اخلاقی و اصلاحی اهل‌البیت (ع) در آن بخش از جهان اسلام، برمی‌دارند.

این پروژه علمی با همه سادگی، می‌تواند الگوی دیگران قرار گیرد و برای پروژه‌های مشابه دیگر، سرمشق باشد؛ مثلاً با عناوینی چون: "اهل بیت" در مراکش، در تونس، در عراق، در ایران .... بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این کتاب پایه و شالوده‌ای برای تألیف‌های جامع بعدی در این موضوع درآمده است.

ما نیازمند مطالعه تاریخ از زاویه دیگری هستیم؛ نیاز به آشنایی با شخصیت‌های خاندان پیامبر اکرم (ص) و علمای بزرگوار و چهره‌هایی که در تحکیم مبانی دین و گسترش علوم آن در سرتاسر جهان سهم به‌سزایی ایفا کردند، زیاد است.

بنابراین شایسته است که جملگی در معرفی شخصیت‌های این خاندان بزرگوار - هرچا که زیسته یا آرام یافته‌اند - سهیم گردیم و همه موانع ساختگی میان خود را از میان برداریم و با دلی یگانه و قلبی آکنده از عشق و محبت به فرزندان و نوادگان خاندان رسالت، در کنار یکدیگر بکوشیم تا بتوانیم نقطه عطف اسلامی واحدی را تشکیل دهیم و قدرتمندانه با دشمنان خود رویارو شویم و بهترین و باشکوه‌ترین

درس‌ها و عبرت‌ها را در جهت بنای زندگی بهتر و دوستی و همدلی دائمی، از آنان بیاموزیم.

چه کسی شایسته‌تر از روشنفکران و اندیشمندان این امت که الگوهای حقیقی و مثال‌های واقعی مفاهیم والای اسلامی باشند و چه کس شایسته‌تر از آن‌ها که این نموده‌ها و شخصیت‌ها را درک کنند؟

خلاصه اینکه این سید جلیل‌القدر به کار بزرگی در بعد فرهنگی دست یازید که هدف از آن ریشه‌دار ساختن آگاهی‌های تاریخی و "تقریبی" امت و به‌ویژه در میان عاشقان و شیفتگان خاندان پیامبراکرم (ص) و عطف توجه آنان به آرامگاه‌ها و مقامات شریف این بزرگواران و بدوش کشیدن مسؤولیت پاسداری از میراث نبوی و توجه و مراقبت از آن - چنانکه در پس گفتار خود تصریح کرده‌اند - است.

خداوند به ایشان جزای خیر دهد و او را از شفاعت پیامبرخدا (ص) و خاندان بزرگوار وی برخوردار گرداند.

در این قسمت باید به ارزش کتاب به لحاظ تاریخی و "تقریبی" نیز اشاره کرد چنان که کتاب می‌تواند از جمله منابع مهم و جامع برای پژوهشگرانی باشد که به دنبال آثار به‌جای مانده از خاندان علی (ع) در سرزمین باستانی مصر هستند و نیز راهنمای فشرده‌ای در مورد آرامگاه‌ها و حرم امامزادگان مدفون در قاهره برای آن‌دسته از مردمی که خواهان زیارت این آرامگاه‌ها هستند تلقی گردد؛ به‌همین دلیل این کتاب مورد تحقیق و مستندسازی منابع قرار گرفت و با همکاری و نظارت "مرکز تحقیقات و مطالعات علمی" وابسته به "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" به شیوه جدیدی به زیور چاپ آراسته شد.

در پایان، مراتب سپاس و قدردانی خود را از "مرکز تحقیقات و مطالعات" یاد شده به خاطر چاپ کتاب‌هایی با مضمون و اندیشه‌های وحدت‌بخش و در خدمت به اهداف

با شکوه "تقریب" - صرف‌نظر از اینکه مؤلفان و مصنفان این کتاب‌ها شیعه یا سنی باشند- تقدیم می‌کنم و از خداوند متعال برای دست‌اندرکاران این مرکز اعم از مسؤولان، مدیران بخش‌های علمی، فنی و اداری و... توفیق روزافزون و الطاف فزاینده در خدمت به دین و وحدت پیروان آن و رشد نهال محبت و برادری میان ایشان، خواستارم. آمین یا رب‌العالمین.

شوقی محمد

۲۵ ذی‌القعدة ۱۴۲۶ هجری قمری، ۲۸ دسامبر ۲۰۰۵ میلادی

چهارم دیماه ۱۳۸۴ خورشیدی

بانو نفیسه دختر زید بن الحسن بن علی بن امام حسن مجتبی (ع) و همسر اسحاق بن جعفر صادق (ع) تا مصر او را همراهی کرد و در آنجا وفات یافت و به خاک سپرده شد. از آثار برجسته موجود در این آرامگاه، تابلوی زیبایی است که زینت بخش یکی از درب‌های حرم بانو نفیسه است که فرازی از دعای مشهور "افتتاح" - نقل شده از امام مهدی (ع) - بر روی آن حکا شده است؛ این فراز عبارت است از: «اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعزبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله...». همچنانکه مجموعه دیگری از تابلوهای گرانبها درون این حرم وجود دارد که متضمن فرازهایی از ذکر و ستایش اهل بیت (ع) است.

مؤرخان کرامات فراوان و دعا‌های مستجاب بسیاری را در مورد این آرامگاه‌های مطهر، یاد کرده‌اند. از جمله دیگر مواردی که شگفتی مرا برانگیخت: جشن‌های بزرگ مردمی به مناسبت تولد حضرت امام حسین (ع) بود. در مدت زمانی که در مصر بودم، دعوتی از شیخ طریقت "عزمیه" - یکی از طریقت‌های صوفی مصر - برای حضور در مراسم جشن تولد نواده پیامبر اکرم (ص)، امام حسین (ع) دریافت کردم که در کنار مسجد الحسینی برگزار گردید. من این دعوت را با شوق و اشتیاق تمام پذیرفتم و عازم چادری شدم که مخصوص میهمانان، برپا شده بود. در آنجا با جمعیتی از مسلمانان مصری روبرو شدم که به تخمین روزنامه‌های مصری وقت بالغ بر دو میلیون نفر می‌شد؛ آن‌ها از قاهره و شهرهای دور و نزدیک مصر برای شرکت در این مراسم باشکوه اسلامی، به آنجا سرازیر شده بودند. متوجه شدم که تا آن‌زمان، هرگز چنان جمعیتی در هیچ کجا ندیده بودم؛ تمام خیابان‌های منتهی به مسجد امام حسین (ع)، لبریز از مردم مشتاق بود و جملگی آن‌ها به روی تردد خودروهای مختلف، بسته شده بود. در این خیابان‌ها به سختی می‌شد حرکت کرد؛ ما چاره‌ای جز آن نداشتیم که پای پیاده مسافت بسیار زیادی را در میان انبوه جمعیت تا رسیدن به مسجد، طی کنیم ولی به دلیل ازدحام شدید و عدم امکان رسیدن به محل ویژه میهمانانی که از سوی ده‌ها تن از بزرگان طریقت‌های صوفی دوستدار اهل بیت (ع) برپا شده بود، ناگزیر شدیم - من و برادران اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران در قاهره - اندکی پس از رسیدن به محل، آنجا را ترک گوئیم.

ممکن است کسی در مورد راز این همه محبت ریشه‌دار و عشق مفرط مردم مصر

## پیشگفتار

همواره دوست داشتم مراتب دوستی و محبت مردم مصر به خاندان پیامبر اکرم (ص) را از نزدیک لمس کنم به‌ویژه پیوندهای تاریخی ریشه‌داری میان دو ملت مسلمان ایران و مصر وجود دارد که بر احساسات و روابط آن‌ها سایه افکننده و آنان - به‌ویژه علما و اندیشمندان و روشنفکران - را نسبت به چشم‌انداز همکاری‌های فرهنگی دو کشور و مبادله افکار و اندیشه‌های جدید در حرکت‌های علمی و فرهنگی و به رغم موانع و مشکلاتی که دشمنان اسلام و مسلمانان می‌کوشند بر سر راه این همگرایی و همیاری و همکاری قرار دهند، بیش از پیش امیدوار ساخته است.

این‌گونه بود که آرزویم تحقق یافت و در مصر رحل اقامت افکندم و نخستین منزلگاهم در قاهره پایتخت این کشور باستانی بود؛ در این زمان با دلی پر از اشتیاق و اندیشه‌ای فرهنگی - تاریخی آگاه و بیدار به میان قاهره و دیگر شهرهای باستانی مصر به سیاحت پرداختم و در این میان با پدیده‌هایی روبرو شدم که بسیار فراتر از تصور اولیه من در مورد میزان عشق و محبت و دوستی مسلمانان مصر نسبت به اهل بیت (ع) بود؛ به‌طوری‌که در آن فضای محبت‌آمیز، احساس کردم که در ایران یا عراق یعنی جاهایی که معمولاً مراسم و شعایری در احیای یاد و نام اهل بیت (ع) و مدح و رثای ایشان برگزار می‌شود، حضور دارم. آنچه توجهم را به‌خود جلب کرد و شگفت زده‌ام نمود انبوه مسلمانان مصری بود که شب و روز برای زیارت و نماز و دعا به مساجد و آرامگاه‌ها و مقامات اهل بیت (ع) در قاهره رفت و آمد می‌کردند.

وجود اماکن متبرکه متعددی این عشق و محبت را بیش از پیش تثبیت کرده است از جمله: مسجد امام حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع)، مقام سر مبارک آن‌حضرت (ع) که احتمال می‌رود در آنجا دفن شده باشد و نیز مسجد و آرامگاه بانو زینب دختر امام علی بن ابی‌طالب (ع) که به اعتقاد مورخان، در آنجا به خاک سپرده شده است و نیز آرامگاه

نسبت به اهل بیت (ع) - که عمق تاریخی‌اش به دوره فاطمی‌ها می‌رسد - جویا شود که پاسخ آن‌را با تأملی در صفحات تاریخ مدون اسلام بیابیم؛ این عشق و محبت به خاندان پیامبر و اهل بیت (ع) از همان صدر اسلام و زمانی که لشکریان پیروز اسلام سرزمین مصر را فتح کردند، رشد کرد.

پیشاهنگان و پیشگامان این فتح خجسته، مجموعه‌ای از یاران بزرگوار پیامبر اکرم (ص) و خاصان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) و عاشقان و شیفتگان آن حضرت و کسانی بودند که به جایگاه او و خاندان او نسبت به پیامبر اسلام و رسالت اسلام وقوف کامل داشتند کسانی چون: ابوذر غفاری، مقداد بن اسود الکندی، ابو ایوب انصاری و... با چنین اطلاعاتی است که می‌توان با قاطعیت گفت که عشق و ارادت به اهل بیت (ع) همزمان با اسلام آوردن مردم مصر، وارد دل‌های آنان شد و آن‌ها شهادت "لا اله الا الله، محمد رسول الله" را با عشق و محبت و دوستی آل محمد (ص) پیوند زدند.

همه این قسمت‌ها پیش از تثبیت خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) و تصدی خلافت مسلمانان از سوی آن حضرت بود؛ این حقیقت تاریخی را مطلبی که ابن اثیر در "الکامل فی التاریخ" در مورد حوادث سال ۳۶ هجری قمری یاد کرده مورد تأکید قرار می‌دهد؛ او می‌نویسد: «در این سال فرستاده امام علی (ع) در مصر، در خطبه خود مردم را به مباحث با ایشان فراخواند، مردم نیز برخاستند و با آن حضرت بیعت کردند و اوضاع مصر تثبیت شد و آن حضرت نیز کارگزاران خود را به آنجا گسیل داشت...» المقریزی نیز در "خطط مصر" آورده است: قیس بن سعد الانصاری به کارگزاری مصر فرستاده شد و در آغاز ربیع‌الاول سال سی و هفتم هجری قمری وارد آن دیار گشت؛ مصر در آن زمان در شمار لشکریان علی (ع) بود.

اوج این فضای عشق، محبت و دوستی به خاندان پیامبر اکرم (ص) در انتصاب محمد بن ابوبکر و قیس بن سعد به عنوان کارگزاران مصر از سوی امام علی (ع) بود؛ این دو تن از یاران مخلص و محبان و شیفتگان اهل بیت (ع) بودند و نقش پیشتازی در معرفی مقام و جایگاه و فضایل و برتری‌های اهل بیت (ع) به مردم مصر ایفا نمودند به گونه‌ای که عشق و محبت اهل بیت (ع) در خون و رگ ایشان جاری شد و دل‌هایشان نشست و مفاهیم والای آن در فکر و جان آنان جای گرفت.

سلاطین و حکامی که پس از شهادت حضرت علی (ع) و به‌ویژه در عهد معاویه بن ابی‌سفیان به دنبال هم بر مصر حکمفرمایی کردند، نتوانستند عقاید و باورهای مسلمانان مصر و عشق و محبت آن‌ها به اهل بیت (ع) را به رغم کشتار و زندان و تبعید بسیاری از آنها، تغییر دهند. دلیل آن نیز عمق اعتقاد آن‌ها به اهل بیت (ع) و رسوخ و نفوذ عشق و محبت ایشان بود. حداکثر کاری که کردند قرار دادن نهادها و دستگاه‌های قدرت و ارتش به زیر یوغ سلاطین و مطیع ساختن این دستگاه‌ها بود.

بنی‌عباس نیز در پی تثبیت حکومت و قدرت خود، فشار بر علویان و اهل بیت (ع) را تشدید کردند که البته منجر به ظهور شورش‌ها و حرکت‌ها و جنبش‌های علوی در اینجا و آنجا از جمله نهضت علی بن محمد بن عبدالله - از نوادگان حضرت امام حسن مجتبی (ع) - گشت؛ او اولین علوی بود که در آن دوره تاریخی وارد مصر شد و مسلمانان با وی بیعت کردند؛ او نقش به‌سزایی در خارج کردن دستداران و پیروان اهل بیت (ع) از انزوای آن‌ها داشت که بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس بر آنان تحمیل کرده بودند. شورش‌های علویان در مصر ادامه یافت و به رغم اینکه نتوانستند به اهداف خود در برقراری حکومتی همسو و دستدار اهل بیت (ع) نایل آیند ولی به‌رحال احساس دوستی و عشق به اهل بیت (ع) را نزد مردم مصر تحکیم و تقویت کردند.

جنبش تجدید دوستی و محبت به اهل بیت (ع) بار دیگر و این بار به‌دست فاطمی‌ها در مصر مطرح شد. آن‌ها این نام را برای نشان دادن انتساب خود به بانو فاطمه زهرا (علیهاالسلام) برگزیده بودند زیرا معتقد بودند که از فرزندان او هستند. اولین خلیفه فاطمی که در سال ۳۰۱ (هجری قمری) بر اسکندریه چیره شد عییدالله المهدی منتسب به محمد بن اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) بود که حکومت سلسله فاطمی‌ها را در سال ۳۰۸ هجری قمری در تونس تأسیس کرد و پس از آن حکومتش به بخش‌هایی از مصر نیز گسترش پیدا کرد ولی الامیر المعز الدین الله اولین خلیفه فاطمی بود که موفق شد سلطه خود را بر تمامی مصر بگستراند چه در سال ۳۵۸ هجری قمری آن‌را فتح کرد و شهر قاهره را بنا کرد و آن‌را پایتخت مصر ساخت. مذهب اهل بیت (ع) در عهد او گسترش پیدا کرد و فقه شیعه پایه و اساس شعائر و عبادات و معاملات قرار گرفت کما اینکه در زمان وی محافل ذکر فضایل و مدح اهل بیت (ع) گسترش یافت و "جامعه الازهر" به میمنت نام فاطمه زهرا (س) با هدف تدریس علوم و فقه اهل بیت (ع) تأسیس گردید.

تأسیس نهادهای آموزشی و پرورشی در عهد خلفای فاطمی ادامه پیدا کرد که از جمله می‌توان در راستای تداوم حرکت علمی و نشر معارف و علوم مکتب اهل بیت (ع) در شهرها و آبادی‌های دور و نزدیک مصر، به تأسیس "دارالحکمه" اشاره کرد.

ویژگی این نهادها و مؤسسه‌های علمی - به‌ویژه الازهر - برگزاری حلقه‌های دروس دینی و گفتگوهای علمی میان علمای مذهب اهل بیت از یک سو و علمای دیگر مذاهب اسلامی یعنی شافعی، حنفی و مالکی و دیگران از سوی دیگر بود.

\*\*\*

از جمله آرزوهایی که پیش از رحل اقامت افکندن در قاهره درس می‌پروراندم اطلاع نزدیک از آرامگاه‌ها و زیارتگاه‌های امامزاده‌ها در مصر با هدف تحقق و تألیف کتابی درباره نشانه‌های اهل بیت (ع) در مصر بود ولی به‌دنبال آنچه به‌چشم خود مشاهده کردم، این آرزوها به یک ضرورت جدی تبدیل شد و تمامی احساساتم را فراگرفت به‌گونه‌ای که در این راه عزم خود را جزم کردم به‌ویژه که این کار فرهنگی - تاریخی مسلماً در چارچوب تعمیق روابط تاریخی و فرهنگی در بعد اسلامی - مکتبی میان دو ملت مسلمان ایران و مصر قرار خواهد گرفت و به بازیابی و تکامل و پیشبرد همان روابط با محوریت عشق و محبت و دوستی به اهل بیت (ع) منجر خواهد شد و در نتیجه همه موانع بوجودآمده از سوی استکبار بر بسترهایی از جهل و تعصب و توهم را درهم خواهد شکست و کار به‌جایی خواهد رسید که دانشگاه ازهر شریف در دانش و معارف و منبرهای خود دست در دست حوزه علمیه مقدس قم خواهد گذارد و احساسات عشق و دوستی و محبت نسبت به اهل بیت (ع) در مصر همنوا و همسو و هم‌سنگ با همین احساسات در ایران شود و حقیقت وحدت کلمه در اصل توحید را بازتاب بخشد و در این حالت شاهد روابط همه‌جانبه و استوار برادری خواهیم بود که تنها نیازمند برقراری روابط سیاسی براساس وحدت هدف بزرگ این دو کشور در پیوندهای تاریخی - فرهنگی مشترک و مصلحت و منافع متقابل و همه‌جانبه اسلامی و انسانی است.

آنچه ایده تألیف کتاب و حتی مجموعه‌ای در مورد نشانه‌های اهل بیت (ع) در مصر را جدی‌تر ساخت توجه دقیق من به سه پدیده اصلی بود که مایه و پایه نشانه‌های برجسته اهل بیت (ع) و میزان عشق و محبت به ایشان در میان مسلمانان مصر را تشکیل می‌دهند؛ این سه پدیده عبارتند از:

**پدیده نخست:** پدیده عشق و شیفتگی و محبت عمیق توده‌های مصری به اهل بیت (ع) که به صورت برگزاری مجالس و محافل گوناگون در مناسبت‌های وفات و تولد اهل بیت (ع) و به‌ویژه به تعبیر خود مصری‌ها سیدنا حسین (ع) بروز پیدا می‌کند. این مراسم به صورت شاعری سنتی درآمده که نسل‌های آینده، از یکدیگر به ارث برده و با آن‌ها همراهی نشان داده‌اند و تحولات نوین و پیاپی امروزی نیز کمترین تأثیر منفی بر این روند به‌جای نگذاشته است.

**پدیده دوم:** پدیده فرهنگی ولایی نسبت به اهل بیت (ع) در میان بسیاری از روشنفکران مصری - ازهری یا غیر ازهری - و برخورد علمی و منطقی آن‌ها با مکتب، علوم و فرهنگ اهل بیت (ع) به‌ویژه در قرن اخیر. در این راستا ده‌ها نویسنده و ده‌ها کتاب به شیوه‌ای علمی و خردورزانه و با قلمی آگاه به مسایل اهل بیت (ع) و نمودهای اصلاحی مکتب ایشان، پرداخته‌اند که حرکت علمی - فرهنگی دوره فاطمی‌ها دارای تأثیر بسزایی در شکل‌گیری و دوام این پدیده داشته است؛ آقای عبدالحلیم الجندی عضو شورای عالی امور اسلامی در مصر در کتاب خود با عنوان: "الامام الصادق" (ع) در اشاره به همین نکته می‌گوید: «امام صادق، تنها امام در تاریخ اسلام و یگانه دانشمند در تاریخ جهان است که براساس اصول دینی، فقهی، اجتماعی و اقتصادی وی کشورهای بزرگی شکل گرفتند که مصر از جمله تشکیل بزرگ‌ترین دولت از زمان فرعون‌ها یعنی دولت فاطمی‌ها را به یاد دارد که حیطة گسترش آن اقیانوس اطلس تا کانال سوئز را دربرگرفته بود و اگر لشکریانش در برابر ترک‌ها شکست نمی‌خورد پرچم‌های این دولت بر فراز کوه‌های هیمالیا درمیانه آسیا به اهتزاز درمی‌آمد.»<sup>۱ و ۲</sup>

**پدیده سوم:** شماری از علمای مسلمان مصری و به‌ویژه شخصیت‌های دانشگاه الازهر شریف محبت و عشق و علاقه خود به اهل بیت (ع) را تنها در سخنرانی‌ها،

۱ - عبدالحلیم الجندی: "الامام الصادق" (ع)، چاپ قاهره.

۲ - "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" در چارچوب همین دیدگاه، این کتاب را به طور شایسته و با تحقیق علمی منتشر ساخت. کار تحقیق آن نیز برعهده مرکز علمی وابسته به مجمع بود. شایسته است این کتاب به دقت و تأمل فراوان مورد مطالعه قرار گیرد.

خطبه‌ها و محافل علمی مربوط به خود منحصر نمی‌سازند و در مباحث و گفتگوها و مناقشه‌های علمی نیز با اندیشه حق جویانه با علوم مکتب اهل بیت (ع) برخورد می‌کنند؛ در این راستا شاید بتوان مباحثات و مناقشه‌های علامه شیخ عبدالحلیم البشیری امام بزرگ الازهر با علامه حجت الاسلام سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی را مثال زد که مجموعه آن‌ها بعدها به عنوان "المراجعات"، شهرت یافت.

سرانجام، خداوند توفیق آغاز به این کار را به من عطا کرد؛ در این راستا کتاب‌های تاریخی قدیمی و جدیدی را که علمای بزرگ الازهر و پژوهشگران و تاریخ‌نگاران مصری تألیف و منتشر کرده بودند، گردآورم و به این نتیجه رسیدم که تمامی این کتاب‌ها بیانگر عشق و محبت عموم مصریان به اهل بیت (ع) است؛ تنوع مذهبی - فقهی نیز نه تنها مانعی در این راه به‌شمار نمی‌رود بلکه نشانگر نزدیکی به اهل بیت (ع) و به مکتب و معارف مبارک آن‌هاست. در دیداری که با برخی از بزرگان دین و سیاست داشتم میزان علاقه و محبت مردم مصر به اهل بیت (ع) را با بیان این جمله ابراز می‌داشتند: «مردم مصر در گرایش شیعی و در مذهب سنی‌اند.» که واقعا هم تا آنجا که دیده و شنیده‌ایم چنین است.

پس از گردآوری این کتاب‌ها که به ده‌ها عدد رسید، ایده دیگری به ذهنم خطور کرد و آن اینکه کتاب جامع یا سلسله کتاب‌هایی به زبان عربی تهیه کنم که مخاطبان آن‌ها همه شیعیان و غیرشیعیان باشند و سپس به زبان فارسی، انگلیسی و دیگر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شود. نخستین شماره از این سری کتاب‌ها، کتابی است که اینک با عنوان: "اهل بیت در مصر" در اختیار شماست و دربرگیرنده گزیده‌هایی از نوشته‌های علما و اساتید ازهر شریف یا برخی پژوهشگران و اندیشمندان برجسته مصری است که آن‌ها را تلخیص، ویرایش و فصل‌بندی کردیم و به عنوان اولین اثر از طرح مزبور ارایه داده‌ایم.

شایسته یادآوری است که بسیاری از علما و اندیشمندان اسلامی و نویسندگان و روشنفکران نیز به‌ویژه در مصر آثار فراوانی درباره اهل بیت (ع) نوشته‌اند که می‌توان از

۱- آخرین آن‌ها دوست عزیزم استاد دکتر مصطفی الفقی بود که می‌گفت: «مصری، سنی مذهب و شیعی طبع است» روزنامه الاهرام ۲۰۰۲/۱۲/۳۱ مقاله: "دعوة و نداء".

آن جمله به دکتر عبدالحلیم محمود (شیخ اسبق الازهر)، شیخ محمد زکی ابراهیم (بزرگ خاندان محمدیه) و شیخ احمد حسن الباقوری (وزیر اسبق اوقاف)، شیخ محمد ابوزهرة و شیخ عبدالحلیم الجندی و استاد عبدالفتاح عبدالمقصود و استاد خالد محمد خالد و عبدالرحمن الشرقاوی، خانم صافیناز کاظم و ادیب عبدالحمید جوده السحار و استاد حسن کامل المطاوی و استاد عبدالعزیز سیدالاهل و ده‌ها تن جز آن‌ها، اشاره کرد. همه اینها نشان آشکاری از مقام و جایگاه اهل بیت (ع) در دل و اندیشه این قشر فرهیخته از علما و اندیشمندان و نویسندگان مصری است. ناگفته نماند که پرتویی که در این کتاب بر آرامگاه‌ها و زیارتگاه‌های اهل بیت (ع) در مصر تابانده شده تنها نظر گذرایی است که همه واقعتاً را دربر نمی‌گیرد؛ امید است که در کتاب‌های بعدی ان شاء الله نگرش مناسبی به آن‌ها صورت گیرد.

\* \* \*

انتشار این کتاب ابتدا به زبان عربی و سپس به زبان فارسی و انگلیسی، گرچه کار چندان بزرگی به‌شمار نمی‌رود ولی دلالت‌ها و معنای خود را دارد و گامی مثبت است و در راه همگرایی اسلامی و نزدیکی مذهبی و اقدامی فرهنگی در راستای تحقق زمینه‌های همگرایی و بهبود روابط سیاسی میان جمهوری عربی مصر و جمهوری اسلامی ایران که به نوبه خود در جهت هدف بزرگ‌تری چون: تقریب مذاهب اسلامی و وحدت کل امت اسلامی با تمام قومیت‌ها و کشورهای متعدد در برگیرنده آن‌است.

این مقوله در تأیید گفته‌های برادر عزیزم آقای سید محمد خاتمی ریاست جمهوری [وقت] اسلامی ایران در مصاحبه مطبوعاتی اخیر خود در پاسخ به پرسش خبرگزاری جمهوری اسلامی است که فرمود: «مصر و ایران دو تکیه‌گاه عمده تمدن اسلامی به‌شمار می‌روند.» بدون کمترین تردیدی، اگر این دو تکیه‌گاه همچون دو بال نیرومند به حرکت درآیند، می‌توانند به اوج قله‌ها پرواز کنند و این چیزی است که دشمنان از آن می‌هراسند لذا می‌کوشند که هر روز مانع و مشکل تازه‌ای برای ممانعت از تحقق این امر ایجاد کنند ولی بی‌تردید اراده و عزم مردان می‌تواند بر این مشکلات فایز آید و راه

تحولات تازه و مثبت در روابط این دو کشور مهم در جهان اسلام را هموار سازد.<sup>۱</sup>

۱ - سیدمحمد خاتمی ریاست جمهوری اسلامی سابق ایران در آغاز دومین دوره ریاست جمهوری خود و در پایان "هفته دولت"، کنفرانسی مطبوعاتی برگزار کرد که در آن جمعی از روزنامه‌نگاران رسانه‌های داخلی و خارجی حضور داشتند و به پرسش‌های آنان پاسخ گفت از جمله این پرسش‌ها، پرسشی پیرامون روابط مصر و ایران به این صورت بود:

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا):

در مورد سیاست خارجی، چندین سؤال دربارهٔ روابط ایران و مصر - که از کشورهای مهم جهانی اسلام به‌شمار می‌روند - دارم؛ مدتی پیش حسنی مبارک ریاست جمهوری عربی مصر اعلام کرد که آمادگی برقراری روابط منطقی با ایران را دارد. مایلیم از حضرتعالی در مورد آیندهٔ این روابط و موانع موجود بر سر راه آن‌ها - با توجه به اینکه برخی‌ها معتقدند که جریان‌های افراطی تمایلی به آغاز روابط ندارند - بپرسیم.

رئیس جمهور: مصر نزد همهٔ ما و جهان اسلام و جهان عرب از جایگاه و پایگاه بسیار مهمی برخوردار است؛ مردم مصر، مردمان بسیار شریف و تمدن این کشور تمدن ریشه‌داری است و نقش برجسته‌ای در تمدن اسلامی دارد، همچنانکه طی قرن اخیر در محافل سیاسی و اجتماعی در جوامع عربی و اسلامی از نقشی حیاتی برخوردار است.

امروزه اندیشمندان و علمای مصر از احترام و ارج فوق‌العاده‌ای برخوردارند. مصر و ایران در واقع دو تکیه‌گاه اساسی تمدن اسلامی در تاریخ جهان اسلام به‌شمار رفته و می‌روند، روابط و تعامل مصر و ایران تنها به این زمان منحصر نمی‌شود، مصریان، ایران را دوست دارند و شیفتهٔ اهل بیت هستند همچنانکه نقش مهمی در اندیشهٔ تجددگرایی در جهان اسلام دارند. بنابراین آن‌ها پایگاه مهمی به‌شمار می‌روند همچنانکه پیوندهای دو ملت بزرگ را نمی‌توان به این سادگی قطع کرد؛ مسایل سیاسی نیز نمی‌تواند این پیوندها را خدشه‌دار سازد، هرچند این امکان وجود دارد که سیاست‌ها و دولت‌ها به لحاظ دیدگاه‌های خود متفاوت باشند و این اختلاف‌ها و تفاوت را نیز نمی‌توان یک شبه برطرف کرد.

روابط فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و فکری یعنی روابط میان اندیشمندان و ملت ما و اندیشمندان و ملت مصر وجود داشته و امروزه نیز مورد تشویق و تأیید است ولی بنابه دلایلی که همهٔ شما خوب می‌دانید و جهان هم می‌داند روابط میان مصر و ایران به لحاظ سیاسی تحت تأثیر قرار گرفت؛ امیدوارم در آینده در همان حالی که روابط گوناگون فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی میان ملت‌های دو کشور را تشویق می‌کنیم بتوانیم در مسیری حرکت کنیم که اصول و ارزش‌های خود را حفظ کرده و همچنان ضمن رعایت اصل تنش‌زدایی و اجتناب از دخالت در امور داخلی، آن‌ها را حفظ نماییم تا بتوان مشکلات را حل کرد. در بعد سیاسی نیز ضمن رعایت معیارهایی که در نظر داریم می‌توانیم مواضع خود را به مرحله بهتری نسبت به آنچه فعلاً وجود دارد، ارتقا بخشیم.

بهرحال مصر از نظر ما کشور مهمی است همچنانکه این کشور نیز دارای نگاه و توجه ویژه‌ای به ایران است و به همین دلیل ما همکاری‌های دوجانبه در همهٔ سطوح را تأیید می‌کنیم و ان شاءالله خواهیم توانست به مرحله‌ای برسیم که بر همهٔ مشکلات سیاسی فایق آییم.

مرکز بررسی‌های اسلامی در شهر مقدس قم در ایران - که یک ربع قرن پیش تأسیس شد و همچنان زیر نظر اینجانب به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد - به زودی اقدام به چاپ و انتشار این کتاب به زبان فارسی و سپس ترجمه آن به دیگر زبانهای زندهٔ دنیا خواهد کرد و بدین ترتیب خواهیم توانست کتاب را در دسترس همهٔ مسلمانان جهان - با زبانهای گوناگون - قرار دهیم<sup>۱</sup> تا همگان بدانند که موارد مشترک و عمده‌ای، - شیعیان و اهل سنت - را در وحدتی فرهنگی - تاریخی همه‌جانبه و روح معنوی اسلامی واحدی گردهم می‌آورد و هیچ مانعی قادر به جلوگیری از تحقق بهترین شکل روابط سیاسی اسلامی میان کشورهای ما و پیشاپیش همه، مصر و ایران وجود ندارد.

مایلم خاطرنشان سازم که چاپ نخست - عربی - این کتاب در ۲۰۰ صفحه از سوی "دارالهدف" در سال ۱۴۲۲ هجری قمری در قاهره منتشر گردید ولی چاپ دوم نیز که از سوی "مکتبه الشروق الدولیة" در سال ۱۴۲۵ هجری قمری (۲۰۰۴ میلادی / ۱۳۸۳ خورشیدی) منتشر شد، حجمی بیش از ۳۳۰ صفحه داشت.

در اینجا ضروری می‌دانم مراتب تشکر و قدردانی خود را از جناب مهندس عادل المعلم مدیریت محترم مؤسسه مزبور در چاپ و نشر این کتاب تاریخی ارزشمند، اعلام کنم.

در پایان نیز از درگاه خداوند متعال خواستارم که این کوشش ناقابل را تنها برای رضایش در نظر گیرد و آنرا از این بنده پذیرا گردد و هدف‌های والایی را که در نظر داشتم تحقق بخشد. انه سمیع مجیب وهو علی کل شیء قدیر.

سیدهای خسروشاهی

مصر - قاهره ۱۴۲۴هـ.ق

۲۰۰۳ میلادی / ۱۳۸۳ خورشیدی

۱ - خوشبختانه اینک ترجمه فارسی کتاب، توسط مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی چاپ و در اختیار عموم قرار می‌گیرد.



# جايگاه و منزلت اهل بيت

نوشته:

النبوى جبرسراج

و به نقل از آن حضرت (ص) آمده است: «استوارترین شما بر [پل] صراط، دوستدارترین شما نسبت به اهل بیت و اصحاب من است.»

این روایت را ابن حبان در صحیح خود<sup>۱</sup> و الطبرانی در المعجم الکبیر آورده‌اند.<sup>۲</sup> "ابن حبان" این روایت را آورده که رسول خدا (ص) فرمود: «کسانی که خانواده مرا آزار می‌دهند به چه می‌اندیشند، سوگند به خدایی که جانم به دست اوست که هیچ بنده‌ای ایمان نمی‌آورد مگر آنکه مرا دوست داشته باشد و مرا دوست نمی‌دارد مگر آنکه خاندانم را دوست داشته باشد.»<sup>۳</sup>

هنگامی که محاصره خویشان رسول خدا (ص) از سوی قریش شدت گرفت به‌ویژه زمانی که مسلمانان در آغاز پیدایش اسلام به سر می‌بردند، قریشیان نسبت به خاندان پیامبر (ص) روی درهم می‌کردند و وقتی سر می‌رسیدند سکوت اختیار می‌کردند، پیامبر خدا (ص) شدیداً خشمگین گردید و چنین فرمود: «آنهایی که صحبت می‌کنند ولی همین که کسی از خویشانم را می‌بینند، سخن خود را قطع می‌کنند چه اندیشه‌ای دارند؟ به خدا سوگند ایمان وارد قلب کسی می‌شود که آنان [اهل بیت] را به دلیل خویشاوندی با من دوست داشته باشد.»<sup>۴</sup>

می‌کنیم: "الامالی" (شیخ طوسی) ۱۸:۱ [جلد ۱ صفحه ۱۸]. "الامالی" (مفید بغدادی) صفحه ۲۴۵، "بصائر الدرجات" صفحات: ۷۸ و ۸۰، "تفسیر جوامع الجامع" ۲: ۲۸۲ در تفسیر آیه شریفه شماره ۲۴ از سوره مبارکه ابراهیم؛ "شواهد التنزیل" (حاکم الحسکانی) ۱: ۴۰۶ به بعد، "تاریخ دمشق" (ابن عساکر) ۴: ۳۱۸، "کنوز الحقائق" (المنائوی): صفحه ۱۵۵، "المقتل" (خوارزمی): صفحه ۱۰۸، "کفاية الطالب" صفحه ۲۵۵، "نزهة المجالس" ۲: ۲۲۲، "الرياض النضرة" ۲: ۲۵۳، "الاصابة" صفحه ۳۰۶، "لسان المیزان" ۴: ۴۳۴، "المستدرک علی الصحیحین" (حاکم) ۳: ۱۰۶، "کنز العمال" ۱۱: ۶۰۸ حدیث شماره ۳۲۹۴۴، "السيدة فاطمة الزهراء" (محمد بیومی) صفحات ۱۰۲ و ۱۶۶ و غیره.

۱ - "صحیح ابن حبان" ۶: ۲۸۵ شماره ۶۹۸۷ با سند خود به نقل از علی بن ابی طالب (ع).  
۲ - ما این حدیث را در المعجم الکبیر چاپی نیافتیم ولی عین همین حدیث را "المتقی الهندی" در کنز العمال ۱۲: ۵۶ شماره ۲۴۱۵۷ به نقل از او و نیز به نقل از ابن عدی در الکامل ۶: ۳۰۲ آورده است؛ المنائوی نیز آنرا در الفیض ۱: ۱۴۸ و در "الکنوز" صفحه ۵ نقل کرده است.  
۳ - "صحیح ابن حبان" ۶: ۲۸۱-۲۸۰ شماره ۶۹۷۲، "الشبلنجی" نیز آنرا در "نورالابصار" صفحه ۱۲۶ آورده است.

۴ - این حدیث را ابن ماجه در سنن خود (۱: ۵۰ حدیث شماره ۱۴۰) به نقل از عباس بن عبدالمطلب آورده

## جایگاه و منزلت اهل بیت<sup>۱</sup>

### نوشتة: النبوی جبرسراج

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «پای‌بند محبت ما اهل بیت باشید زیرا هرگاه کسی با عشق به ما به ملاقات خدا رود به شفاعت ما وارد بهشت می‌شود.» روایت را الطبرانی آورده است.<sup>۲</sup>

طبرانی در "الاوسط" این گفته پیامبر (ص) را نیز آورده که فرمود: «مردم از درختان گوناگونی آفریده شده‌اند ولی من و علی بن ابی طالب از یک درخت آفریده شده‌ایم که من تنه آن، فاطمه دخترم شاخه آن، علی پیوند آن، حسن و حسین شاخه‌های آن و شیعیان ما برگ‌های آن را تشکیل می‌دهند، هرکس به شاخه‌ای از این درخت آویزان شود به بهشت رهنمون می‌شود و هرکس روی از این درخت برگیرد، جایگاهش آتش دوزخ است.»<sup>۳</sup>

۱ - برگرفته از کتاب: "احفاد النبوی" (صلی الله علیه وآله وسلم)، چاپ مکتبه طاهر للثرات، قاهره، ۲۰۰۱ م.  
۲ - المعجم الاوسط (طبرانی) ۳: ۱۲۲ حدیث شماره ۲۲۵۱ با اسناد به ابن ابی لیلی به نقل از [امام] حسن بن علی (علیهما السلام) که در آن آمده است: پای بند مودت ما باشید (به جای محبت ما) و در آخر آن نیز پس از (شفاعت ما) آمده است: «سوگند به خدایی که جانم در ید قدرت اوست، عمل بنده‌ای که حق ما را نشناخته باشد، سودی برای او ندارد.»

۳ - در سه مجموعه احادیث چاپ شده طبرانی و به‌ویژه "الاوسط" به رغم وجود فهرست کاملی که دکتر محمود الطحان آنرا تنظیم کرده و مکتبه المعارف در ریاض به چاپ رسانده است، این حدیث را نیافتیم ولی عین همین حدیث را ابن جریر طبری در بشارة المصطفی: ۷۶ حدیث شماره ۸ به نقل از ابن عباس آورده است. شایسته یادآوری است که این حدیث را هردو گروه [سنی و شیعه] از راه‌های متعددی هرچند با الفاظ گوناگون ولی نزدیک به یکدیگر آورده‌اند که ما به چند نمونه از این منابع، اشاره

به‌همین دلیل دوستداران اهل بیت در اظهار عشق و محبت راستین به خاندان پیامبر و اهل بیت گوی سبقت از هم می‌ربایند. آفرین بر امام محی‌الدین ابن عربی که در این باره سروده است:

– به نظرم آمد که دوستی با آل طه [اهل بیت پیامبر] بر من واجب است و مرا نزدیک می‌سازد.

– فرستاده خدا برای هدایت مردم مزدی بر کار خود نخواست جز دوستی با خویشان خود.

و در روایت دیگری گفته است:

– دوستی با اهل بیت – برخلاف آنهایی که دورند – بر من واجب است و مرا نزدیک می‌کند.

– برترین خلق خدا برای رسالت خود پاداشی جز دوستی با خویشانش برنگزید.<sup>۱</sup>

و در حدیث شریف آمده است: «ما اهل بیت را هیچ کس به خشم نمی‌آورد مگر آنکه خداوند او را وارد آتش دوزخ کند.»؛ این حدیث را الحاکم به شرط شیخین روایت کرده است.<sup>۲</sup>

وقتی امام علی (کرم‌الله وجهه) به معاویه بن ابی‌سفیان هشدار داد به وی گفت: مبادا

و در الزوائد گفته است: رجال اسناد این حدیث همه ثقة هستند. الحاکم نیز در المستدرک (۷۵:۴) آنرا آورده و حدیث دیگری به نقل از العباس به نقل از آن حضرت (ص) آورده که [خطاب به اهل بیت خویش] فرمود: «سوگند به خدایی که جان محمد در ید قدرت اوست، ایمان وارد قلب کسی نمی‌شود مگر آنکه برای خدا و رسول شما را دوست داشته باشد.» المتقی الهندی نیز آنرا در الکنز ۱۲:۱۰۲ شماره ۳۴۱۹۳ آورده و به ابن ماجه و الرویانی و الطبرانی و ابن عساکر نسبت داده است.

۱- ابن حجر العسقلانی در الصواعق المحرقة ۱:۱۱۰، این دو روایت شعر را نقل کرده است.

۲- المستدرک علی الصحیحین ۴:۳۵۲. این حدیث را همچنین ابن حجر العسقلانی در الصواعق المحرقة (صفحه ۱۴۳) آورده و گفته است: حدیث صحیحی است. السیوطی در الدر المنثور ۶:۷ نیز آنرا نقل کرده و به احمد بن حنبل و ابن حبان و الحاکم همگی به نقل از ابوسعید الخدری نسبت داده است؛ گروهی نیز آنرا در کتب مناقب آورده‌اند از جمله: ابن المغازلی صفحه ۱۳۸، السیوطی در الخصاص ۲:۲۶۶ و القندوزی در الینایع (صفحة ۴۸) و الامر تسری فی ارجح المطالب صفحه ۳۳۴ و دیگران.

ما را به‌خشم آوری که رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ کس ما را بخشم نمی‌آورد و بر ما رشک نمی‌ورزد مگر آنکه روز قیامت با تازیانه‌هایی از آتش از حوض دور انداخته شود.» این روایت را الطبرانی در «الاوسط» آورده است.<sup>۱</sup>

به همین دلیل است که سلف صالح چنانکه فرمان یافته بودند پای‌بند دوستی و محبت و ستایش و عشق اهل بیت بودند؛ در همین راستا امیرالمؤمنین [خلیفه] عمر بن عبدالعزیز به عبدالله بن الحسن بن علی - رضی الله عنهم اجمعین - در پاسخ به درخواستی که داشت، می‌گوید: «اگر نیازی داری آنرا برایم بنویس یا ارسال کن زیرا من از اینکه تورا بر درگاهم ببینم از خداوند خجالت می‌کشم.»<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین [خلیفه] عمر بن الخطاب نیز هنگامی که دانست [امام] حسین (رض) سوی وی می‌آید همین سخن را به ایشان گفت؛ در راه، پسرش عبدالله بن عمر به حضرت گفت: پدرم مشغول برخی کارهاست. حضرت بازگشت. وقتی عمر در جریان این کار قرار گرفت فرزندش را سرزنش کرد و [امام] حسین را فراخواند و از وی پوزش خواست و گفت: حتی اگر مشغول هم باشم، برای تو وقت دارم. تو فرزند رسول خدا (ص) هستی و پس از عذرخواهی به‌خاطر برخورد فرزندش عبدالله، نیازش را برآورده ساخت.<sup>۳</sup>

فرزدق [شاعر اهل بیت] در مدح اهل بیت و به‌ویژه امام زین‌العابدین فرزند امام حسین (رضی الله عنهم اجمعین) چه زیبا سروده و در بیان فضایل آنان گفته است:

– ای کسانی که عشق و محبت به آنها واجب و نفرت از ایشان کفر و نزدیکی به آنها راه نجات و رهایی است.

۱- المعجم الكبير (الطبرانی) ۳:۸۲ شماره ۲۷۲۶ (مؤلف). در المعجم الاوسط ۳- ۲۰۴ و ۲۰۳ نیز با سند خود به معاویه بن خدیج به نقل از [امام] حسن بن علی (ع) آورده است.

۲- این داستان را ابن عساکر در تاریخ دمشق ۲۷:۳۶۶ به نقل از ضمره آورده و گفته است: او در نیازهایش از سلیمان یاری می‌گرفت. عمر به او گفت: اگر می‌خواهی، تنها زمانی به اینجا بیا که بدانی اجازه حضورت را می‌دهند زیرا من از اینکه بیایی و اجازهات ندهند، متنفرم.

۳- این مطلب را ابن حجر در التهذیب ۲:۳۰۰ ضمن شرح حال [امام] حسین بن علی (ع) به شماره ۶۱۵ آورده و افزوده است: «تو از فرزند عمر هم به اجازه داشتن، شایسته‌تری.»

- با عشق به آنها می توان بدی ها و بلاها را دور و نیکی ها و نعمت را افزون کرد.

- یاد و نام آنان پس از ذکر خدا در هر سرآغاز و پایان سخنی، می آید.

- اگر پرهیزکاران را برشماری آنها پیشوایان و پیشقراولانند و اگر بپرسند بهترین مردمان کیانند؟ می گویند: آنها.

- هیچ رادمردی پس از رادمردی های ایشان نیست و هیچ گروهی در بخشش و سخاوت به پایشان نمی رسد.<sup>۱</sup>

و در حدیث آمده است: «در روز قیامت چهارکس را شفاعت می کنم: ارج گذار به خاندانم، برآورنده نیازهای آنان، یاری رسان به آنان در هنگام نیاز و دوستانان قلبی و زبانی ایشان.»<sup>۲</sup>

بنابراین وظیفه مسلمان آن است که قلب خود را سرشار از عشق و دوستی کسانی کند که پیامبر اکرم (ص) توصیه کرده است. به عشق و دوستی آنهاست که در دنیا و آخرت به خیر فراوان دست می یابد. و "المحب الطبری" چه زیبا سروده است:

- پروردگارا در یقینم بصیرتی افزون کن و دوستی آنانرا به نیکی هایم بیافزا.<sup>۳</sup>

خدای رحمت کند شاعر الهام بخش و شاعر اولیای خدا «شیخ علی» عقل را که در ردّ کسانی که او را به خاطر تعلق خاطرش به اهل بیت نکوهش می کنند، می گوید:

- هرچه که به خاطر عشق و دوستی آنها سرزنش شوم، کسی نیستم که از این

سرزنش ها بیم داشته باشم.

۱- دیوان فرزدق، جلد دوم، صفحه ۳۵۵.

۲- این حدیث را "المحب الطبری" در ذخائر العقبی صفحه ۱۸ و ابن حجر در الصواعق: صفحه ۲۳۷ و الزبیدی در "اتحاف السادة المتقين" ۷۳:۸ همگی به نقل از [امام] علی (ع) آورده اند؛ ولی همین حدیث را الخوارزمی در المقبل ۲:۲۵ با این لفظ نقل کرده است: «من در روز قیامت شفیع آنها می شوم حتی اگر همه گناهان اهل زمین را آورده باشند: شمشیرکشان به خاطر خاندانم، برآورنده نیازهای آنها و ...»

۳- "ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی" صفحه ۱۶. این بیت از قصیده بلندی متعلق به دعبل بن علی خزاعی است که طی آن مصایب وارده بر آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را برمی شمارد، نگاه کنید به دیوان او صفحه ۶۳.

- جانم به درگاه آنان پرمی کشد و خودم خدمتکار آستان ایشانم.

- اگر نفسم بر اثر معصیت ها دچار سستی شود، با ذکر و یاد آنهاست که به خود می آید.

- ای سرزنش کننده و ای نکوهش کننده ام! خشنودی یا نکوهش تو برای من یکسان است.

- هرچه می خواهی بگو و هر که می خواهی باش؛ من فرزندان فاطمه را دوست می دارم.

### اهل بیت چه کسانی هستند؟

وقتی این آیه کریمه در سوره شوری نازل شد: «... قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (سوره شوری -۲۳) (...بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان). ابن عباس (رضی الله عنه) از پیامبر خدا (ص) پرسید: ای رسول خدا، خویشاوندان که این آیه درباره آنها نازل شده کیانند؟ فرمود: «علی و فاطمه و حسن و حسین»<sup>۱</sup>

همچنین آمده است: خویشاوندان رسول خدا (ص) همه آن کسانی هستند که به جدّ مستقیم آن حضرت یعنی عبدالمطلب منسوب می باشند<sup>۲</sup> و گفته شده شامل همه قریش

۱- این حدیث را الطبرانی در المعجم الكبير ۳: ۴۷ شماره ۲۶۴۱ و علامه قندوزی در ینایع المودة ۱: ۱۰۵ آورده و آن را به احمد و ابن ابی حاتم و الحاکم در المناقب و الواحدی در الوسیط و ابونعیم در الحلیة و دیگران نسبت داده است. از مفسران نیز ابن کثیر در تفسیر خود ۴: ۱۷۰-۱۶۹ و "القرطبی" در احکام القرآن ۱۶: ۲۲ و الزمخشری در الکشاف ۴: ۲۲۰-۲۱۹ و علی بن ابراهیم القمی در تفسیر خود ۱: ۲۷۵ و الثعلبی در الکشف و البیان ۸: ۳۱۰ همگی به نقل از سعید بن جبیر به نقل از ابن عباس ذیل آیه ۲۳ از سوره مبارکه شوری آنرا یاد کرده اند.

۲- برخی با استناد به روایت مسلم به نقل از زیدبن ارقم چنین اعتقادی دارند؛ در این روایت الحصین بن سیرة از او می پرسد: اهل بیت آن حضرت کیانند؟ آیا زنان خاندانش نیستند؟ می گوید: آن دسته از خاندان او که پس از وی از صدقه محروم گشته اند. می گوید: کیانند؟ گفت: آنها آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس می باشند. می گوید: آیا اینها همه از صدقه محروم گشته اند؟ می گوید: آری. (صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳ شماره ۲۴۰۸ بخش فضائل الصحابه).

می شود<sup>۱</sup> و گفته شده: این خویشاوندان شامل هر مسلمان دوستدار رسول خدا (ص) می شود.<sup>۲</sup>

معنای خاص خویشاوندان آنچنانکه در اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین اثر الصبیان آمده است، همانا علی، فاطمه، حسن و حسین هستند.<sup>۳</sup>

روایت شده که وقتی آیه شریفه ذیل نازل گردید: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره الاحزاب - ۳۳) (...خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.) رسول خدا(ص) کساء (جامه) را بر علی و فاطمه و حسن و حسین پیچاند و فرمود: «پروردگارا اینان خاندان من هستند پس آلودگی را از ایشان بزداي و پاک و پاکیزه شان گردان.»<sup>۴</sup>

و در روایت دیگری آن حضرت (ص) فرمود: «پروردگارا اینان خاندان محمد هستند پس درودها و برکات خود را همچنانکه بر ابراهیم گرداندی بر آل محمد بگردان که تو ستوده و بزرگواری.»<sup>۵</sup>

۱- این را الزجاج در معانی القرآن ۱۷۶:۳ گفته است ؛ او در ذیل آیه: «الا المودة فی القربی» می گوید: خطاب به ویژه به قریش برمی گردد، این را ابن عباس و ابومالک و الشعبي گفته اند.

۲- برخی مفسران از جمله: القرطبی در احکام القرآن ۲۲:۱۶ چنین اعتقادی دارند ؛ او می گوید که این آیه منسوخ است و در مکه نازل شده. در آنجا مشرکان پیامبر (ص) را اذیت می کردند و خداوند به آنها فرمان داد تا با پیامبر (ص) دوستی کنند و با وی صلح داشته باشند. ولی هنگامی که هجرت کرد، انصار او را پذیرا شدند و یاری اش کردند. خداوند نیز خواست که او را به برادران پیامبرش ملحق گرداند که فرمود: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره الشعراء - ۱۰۹) (و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست) و آنرا به الضحاک و حسین بن الفضل نسبت داده است.

۳- "اسعاف الراغبین" چاپ شده در حاشیه کتاب نورالابصار، صفحه ۲۲۵.

۴- این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق ۲۰۴:۱۳ شرح حال [امام] حسن بن علی (علیهما السلام) و الطبرانی در المعجم الکبیر ۵۳:۳ شماره ۲۶۶۶ و صفحه ۵۴ شماره ۲۶۶۸ و صفحه ۵۵ شماره ۲۶۶۹ و الحاکم الحسکانی در شواهدالتنزیل ۶۴:۲ شماره ۶۸۶ به بعد و ابن المغازلی الشافعی در المناقب صفحه ۳۰۵ و الشبلنجی در نورالابصار صفحه ۲۲۵ و الذهبی در سیر اعلام النبلاء ۳:۳۸۵ با اسناد آن آورده اند.

۵- این حدیث را با همین لفظ ابن عساکر در تاریخ دمشق ۲۰۳:۱۳ شرح حال [امام] حسن بن علی

همچنین آمده است که اهل بیت، در واقع همسران پیامبر(ص) هستند؛ این را می شود از سیاق آیات قرآنی سوره احزاب برداشت کرد زیرا آیات قرآنی مزبور در مورد همسران آن حضرت (ص) است که خداوند متعال آنرا با آیه بعدی پیگیری می کند: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب - ۳۳) (خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.) این نظر زمخشری در تفسیر خویش است.<sup>۱</sup>

اقرار به مناقب اهل بیت و احساس فضایل ایشان از جمله ویژگی های مسلمانان و به ویژه مصریان گشته است، گرایش قلبی مردم مصر به ایشان، زیارت آرامگاهها و حرم آنان، تجمع و وقوف بر سر آرامگاههای ایشان و تلاوت دعا و قرائت قرآن به ثواب روح پاکشان و بیان عشق و دوستی به پیامبراکرم و خاندان پاک وی و نیز گرایش به آرامگاهها و حرم آنان و نمازگزاردن صبح و ظهر و شب و به ویژه در ماه مبارک رمضان در مساجد منتسب به این امامزادهها، همه و همه نشانه های این ارادت و عشق و دوستی است. زیرا وظیفه حق شناسی و وفاداری ایجاب می کند به یاران آن حضرت و اهل بیت او که خداوند آنانرا پاک و پاکیزه گردانده نیز منتقل شود. آنها اهل تقوا و علم و حکمت هستند و در واقع نمایندگان پیامبراکرم(ص) در گسترش فضایل و اخلاق وی

(علیهما السلام) و الطبرانی در المعجم الکبیر ۵۳:۳ شماره ۲۶۶۶ و ۲۶۶۵ و الشبلنجی در نورالابصار ۲۲۵ و الكنجدی الشافعی در کفایة الطالب صفحه ۳۷۲ آورده اند.

۱- تفسیر الکشاف، جلد ۳، صفحه ۵۳۸.

۲- یادآور می شود که عکرمة مقاتل بن سلیمان در میان تمامی مفسران تنها کسانی هستند که این آیه را ویژه همسران پیامبراکرم (ص) دانسته و با پای بندی به سیاق کلی، روایت می کنند که مراد از بیت، پیامبراکرم(ص) و خانه های همسران اوست و از عکرمة روایت شده که او در بازارها و راهها نیز همین را فریاد می کرد. کسی که کتابهای مربوط به غیرقابل اعتماد بودن رجال و شرح حال آنانرا پیگیری کند به اندازه کافی مطالبی برای چشم پوشی از آنها و عدم توجه به آنها چه رسد به شنیدن سخنانشان می یابد آنها متهم به پریشان حالی، جعل و تدلیس شده و از نظر محدثین به دروغگویی و مبالغه متهم شده اند. در مورد آنها نگاه کنید به: تهذیب التهذیب ۷:۲۶۷ و ۱۰:۲۹۱ و تقریب التهذیب ۲:۲۷۲، التاریخ الکبیر (بخاری) ۸:۱۴، و فایات الاعیان ۴:۳۴۲ و الکاشف (الذهبی) ۲:۲۷۶.

به شمار می‌روند بنابراین عشق مردم به اهل بیت ادامه عشق و محبت ایشان به رسول خدا(ص) و تاسی به او و دوستی با دوستداران اوست.

آنچه تأیید می‌کند که اهل بیت به‌ویژه شامل علی و فاطمه و فرزندان آن‌دو می‌شود حدیثی است که انس بن مالک آن‌را روایت کرده مبنی بر اینکه: پیامبر خدا(ص) در حالی که برای نماز صبح از خانه بیرون آمده بود بر درگاه خانه بانو فاطمه دختر خود می‌ایستاد و می‌گفت: «نماز، اهل بیت، نماز!» «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب - ۳۳) (خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.)<sup>۱</sup>

آن حضرت می‌فرمود: «السلام عليكم اهل البيت و رحمة الله و برکاته: خدای بر شما رحمت آورد نماز [را دریابید]، نماز!»<sup>۲</sup>

طبیعی است که مودت و دوستی برخاسته و ناشی از محبت و در واقع ثبات بر محبت است؛ کسی که محبت نداشته باشد دین ندارد و محبت و دوستی اهل بیت نیز برخاسته از محبت به پیامبر اکرم(ص) و محبت پیامبر خدا(ص) نیز برخاسته از محبت به خداوند متعال است از این رو است که می‌توان نتیجه گرفت محبت اهل بیت بر هر مسلمانی واجب گشته زیرا بمنزله پاداش و مزد پیامبر خدا(ص) در ازای هدایت مسلمانان به نور ایمان در این دنیا و به‌منزله وفاداری به وی پس از وفات اوست.

۱ - حدیث را امام احمد بن حنبل به نقل از انس بن مالک در المسند ۱: ۳۳۱ آورده می‌گوید: «پیامبر خدا(ص) به مدت شش ماه هرگاه برای نماز صبح خارج می‌شد از جلوی خانه فاطمه می‌گذشت ...» الترمذی در سنن خود ۳۵۲:۵ شماره ۳۲۰۶ آن‌را آورده می‌گوید: و در همین باب به نقل از ابوالحرماء و معقل بن یسار و ام سلمة. السیوطی در الدر المنثور ۶: ۶۰۶ ذیل تفسیر آیه ۳۳ از سوره مبارک الاحزاب حدیث را آورده و آن‌را به ابن جریر و ابن مردویه نسبت داده است و در صفحه ۶۰۵ آن‌را به ابن ابی شیبیه و احمد و الترمذی نسبت داده و "حسن" دانسته و به ابن جریر و ابن المنذر و الطبرانی و الحاکم و ابن مردویه نسبت داده است.

۲ - حدیث را ابن مردویه به نقل از ابن عباس به همین لفظ روایت کرده می‌گوید: «ما به مدت نه (۹) ماه دیدیم که پیامبر خدا هر روز به‌هنگام نماز بر در خانه علی بن ابی‌طالب گذر می‌کرد و می‌گفت ...» الدر المنثور ۶: ۶۰۶.

المحبّ نیز در اشاره به همین معناست که سروده است:

- پیامبر همان نوری است که تاریکی‌های گذشته و حال ما را روشن ساخته است.

- و خاندان او عصمت دین ماست و آن‌ها بر ما حق دارند و رعایت حقشان وظیفه ماست.

گروه دیگری نیز هستند که معتقدند اهل بیت، خویشان و فرزندان پیامبر اکرم(ص) هستند و از دیگر مهاجران و انصار متمایزند<sup>۱</sup> همچنانکه گروه دیگری نیز بر این باورند که این لفظ چنان گسترده است که شامل امت اسلامی می‌شود زیرا خداوند متعال در آیه دیگری از همین سوره می‌گوید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (سوره احزاب - ۶) (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند.)

استاد حسن الملطای معتقد است اهل البیت و خویشان پیامبر از فرزندان فاطمه و علی - رضی الله عنه - هستند و می‌گوید: «فقهها یادآور شده‌اند که از جمله ویژگی‌های آن حضرت(ص) آن است که فرزندان دخترش به وی نسبت داده می‌شوند بنابراین فرزندان فاطمه(س) به او نسبت داده می‌شوند و فرزندان حسن و حسین(ع) نیز به آن حضرت(ص) نسبت داده می‌شوند حال آنکه فرزندان دو خواهر ایشان یعنی زینب و ام‌کلثوم به پدرانشان یعنی عبدالله بن جعفر و عمر بن الخطاب (همسران آن‌ها) نسبت داده می‌شوند و تنها فرزندان فاطمه بدلیل خصوصیتی که در حدیث مطرح شده، استثنا

۱ - این نظری است که بخش اعظم و اکثریت مفسران به دلیل وجود روایت ابوسعید الخدری و ام سلمة و عمرو بن شعيب به نقل از پدرش به نقل از جدش و وائلة بن الاسقع و عایشه بدان پای‌بندی دارند. حدیث را گروه بزرگی از محدثین و فقهای برجسته از جمله: احمد بن حنبل در المسند ۴: ۱۰۷ و ۲۹۶:۶ و ۳۰۴ و الطبرانی در المعجم الكبير ۳: ۴۸ در شرح حال [امام] حسن بن علی (علیهما السلام) و محب‌الدین الطبری در الذخائر ۲۱-۲۴ و ابن المغازلی در المناقب صفحه ۳۰۵ علاوه بر مفسران بزرگی چون الطبری و ابن کثیر و السیوطی در الدر المنثور و الحبري در تفسیر آیه: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب - ۳۳) آن‌را آورده‌اند.

گردیده است و منحصر به فرزندان حسن و حسین (ع) می‌گردد زیرا حضرت (ص) فرموده است: هرکسی خویشانی دارد مگر دو فرزند فاطمه که من سرپرست و خویش آنانم<sup>۱</sup>...

واژه "الشریف" [سید] که ویژه اهل بیت و سلاله پاک آنهاست بر همه آنهاست که از اهل بیت هستند اطلاق می‌گردد خواه حسنی یا حسینی یا علوی، از فرزندان محمد بن الحنفیه - که فرزند امام علی از همسرش حنفیه است - یا از دیگر فرزندان علی، یا جعفری، یا عقیلی یا عباسی باشند. مثلاً می‌گویند: "الشریف العقیلی [سیدعقیلی] و الشریف العباسی، [سید عباسی] الشریف الجعفری [سید جعفری]، الشریف الزینبی [سیدزینبی]<sup>۲</sup>. وقتی فاطمی‌ها در مصر به خلافت رسیدند، واژه "الشریف" را تنها محدود به فرزندان [امام] حسن و حسین [علیهما السلام] کردند. به همین دلیل می‌توان گفت که اختصاص [امام] حسن و [امام] حسین (ع) و فرزندان ایشان به "آل [البیت]"، یک ویژگی و اظهار برتری و ایشار است زیرا پدر ایشان امام علی (ع) فرزند و برادر پیامبر اکرم (ص) بود چون آن حضرت (ص) فرموده است: "تو برای من همچون هارون برای موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نیست."<sup>۳</sup> و مادر آن دو [امام]، دختر

۱- این حدیث را الطبرانی در المعجم ۴: ۴۴ شماره ۲۶۳۱ و ۲۶۳۲ با این لفظ «کل بنی انثی ...» و «کل بنی ام...» و الحاکم در المستدرک ۳: ۱۶۴ به همین لفظ و ابن حجر در الصواعق صفحہ ۲۳۶ آورده است.

۲- الحافظ ابن حجر در اللقب می‌گوید: الشریف در بغداد لقب هر فرد عباسی و در مصر لقب هر علوی است؛ تردیدی نیست که اصطلاح قدیم‌تر یعنی اطلاق آن به هر علوی و جعفری و عقیلی و عباسی - آنچنانکه الذہبی اینکار را کرده و المارودی و قاضی ابویعلی از حنبلی‌ها کرده - اولی است ... " (نزهة الالباب فی الالقب ۱: ۳۳۹ شماره ۱۶۶۹).

۳- صحیح الترمذی (۳۷۵۸).

می‌گویم: این حدیث را الترمذی با اسناد به جابر بن عبدالله (۵: ۶۴۱ - ۶۴۰ شماره ۳۷۳۰) آورده و گفته است: و در همان باب به نقل از سعد و زین بن ارقم و ابوهیرة و ام سلمة و به سند دیگری به نقل از سعید بن المسیب از سعد بن ابی وقاص آنرا آورده و گفته است: حدیث حسن و صحیحی است (۳۷۳۱) و الطبرانی ۱: ۱۴۶ شماره ۳۲۸ با سند آن به نقل از الزهری از عامر بن سعد از پدرش آنرا تا «من موسی» آورده است.

او(ص) و دردانه و پاره تن اوست؛ خداوند از همه آنان خشنود است و محبتشان را به ما ارزانی داشته است.

### وجوب محبت و مودت اهل بیت:

وقتی گروهی از قریش به شکایت نزد پیامبر اکرم (ص) آمدند آن حضرت به عمویش عباس فرمود: «سوگند به کسی که جانم در ید قدرت اوست ایمان وارد قلب کسی نمی‌شود مگر آنکه برای رضای خدا و رسول خدا، شما را دوست داشته باشد.»<sup>۱</sup> به همین دلیل است که ابوبکر (رض) می‌گوید: خویشاوندی رسول خدا(ص) را از خویشاوندی خود بیشتر دوست دارم.<sup>۲</sup>

یادآوری می‌شود که حدیث منزلت [حدیث فوق‌الذکر] از ثابت‌ترین احادیث است و بزرگان حدیث از جمله الحاکم به تواتر آن تصریح دارد و گفته است: «این حدیثی است که به حدّ تواتر رسیده است: (کفایة الطالب ۲۸۳ ب ۷۰) و السیوطی در الازهار المتناثرة صفحہ ۷۶ شماره ۱۰۳ و نظم المتناثر ۲۰۶ شماره ۲۳۳ و اتحاف ذوی الفضائل: ۱۶۹ شماره ۲۱۷ و ابن الجوزی و الخطیب التبریزی می‌گویند که در صحیحین نقل شده و بر آن اتفاق نظر دارند (تذکرۃ الخواص: ۲۷ ب ۲، مشکاة المصابیح ۱۷۱۹۳ شماره ۶۰۷۸ مناقب [حضرت] علی (ع)، البخاری آنرا در صحیح خود ۳: ۱۳۵۹ شماره ۳۵۰۳ بخش فضائل اصحاب النبی باب مناقب علی شماره ۹: ۱۶۰۲ شماره ۴۱۵۴ کتاب المغازی، غزوة تبوک آورده است همچنانکه مسلم آنرا در فضائل خود شماره ۶۱۶۷ کتاب فضائل الصحابه باب فضائل علی به نقل از سعد آورده و ابن عبدالبر و التلمسانی گفته‌اند: «این حدیث ثابت ترین و صحیح ترین حدیث است» (الاستیعاب ۳: ۳۴۰ در آغاز شرح حال [حضرت] علی (ع)، الجوهرۃ فی نسب الامام علی: ۱۴) شایسته یادآوری است که امام احمد نیز آنرا از راههایی که همگی صحیح هستند در فضائل الصحابه و مناقب علی: [صفحات]: ۲/۵۶۷ و ۵۶۹ و ۶۳۳ و ۹۵۶ و ۹۶۰ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۷۹ به نقل از سعد و [در صفحات]: ۵۹۸ و ۶۴۲ و ۱۰۹۱ به نقل از اسماء آورده است.

۱- صحیح البخاری ۳۷۱۴ - ۳۷۱۷.

می‌گویم: من این حدیث را در صحیح البخاری چاپ شده در انتشارات ابن کثیر و دارالایماتة نیافتیم ولی حدیث را المتقی الهندی در الكنز ۱۱: ۷۰۰ شماره ۳۳۳۹۵ آورده و آنرا به احمد و الترمذی و الحاکم به نقل از عبدالمطلب بن ربیعة و نیز به نقل از الحاکم از عباس نسبت داده است، الترمذی نیز آنرا در کتاب المناقب باب مناقب عباس بن عبدالمطلب شماره ۳۷۵۸ آورده و گفته است: این حدیث، حَسَن و صحیحی است؛ الشجرى در الامالی ۱: ۱۵۷ نیز آنرا نقل کرده است.

۲- این حدیث را البخاری ۳: ۱۳۶۱ شماره ۳۵۰۸ به نقل از عروة بن الزبیر به نقل از عایشه کتاب فضائل الصحابه باب مناقب قرابة رسول الله (ص) (۱۲) آورده است.

به همین دلیل است که امام شافعی در وجوب دوستی و محبت اهل بیت این ابیات را سروده است:

– ای خاندان پیامبر خدا! دوستی شما فریضه‌ای است که خداوند در قرآن نازل فرموده است.

– در عظمت و افتخارتان همین بس که هرکس بر شما صلوات نفرستد، نمازش پذیرفته نیست.<sup>۱</sup>

منظورش آن است که کسی که در تشهد خود [در نماز] بر محمد و آل محمد صلوات نفرستد نمازش پذیرفته نمی‌شود.

المحبّ نیز گفته است:

– پیامبر محمد مصطفی و پسرعمویش علی و دو نواده‌اش و فاطمه زهرا را دوست می‌دارم.

– اینان اهل بیته هستند که پلشتی و ناپاکی از آنها زودده شده و به نظر من کینه‌توزی در حق ایشان کفر است.

– سلام خدا تا آن هنگام که یادشان در ملاء اعلی وجود دارد بر ایشان باد.<sup>۲</sup>

همچنانکه امام شافعی نیز سروده است:

– ای سوار! در المحصب منی توقف کن و به گوش ساکنان، فراز و فرود آن ندا ده.

– سحرگاهان آنگاه که حاجیان چون سیل خروشان سوی منی روی می‌آورند.

– اگر عشق و دوستی با آل محمد "رفض" است بگذار تا زمین و زمان گواهی دهد که من رافضی‌ام.<sup>۳</sup>

۱- در این دو بیت از البسیط، امام شافعی تأکید می‌کند که عشق و دوستی اهل بیت واجب است. او عالم بسیار موجهی است. دو بیت مزبور نیز در دیوانش صفحه ۱۱۵ (شماره ۱۱۸) آمده است.

۲- ابیات را المحبّ در الریاض ۲: ۱۱۰ در مناقب [حضرت] علی (ع) و الشبلنجی در نورالابصار ۲۳۳ – ۲۳۲ آورده و آنرا به ابوالحسن بن جبیر نسبت داده‌اند که ظاهراً معلوم می‌شود در اینجا میان مصرع‌ها و بیت‌ها، جایگاهی‌هایی صورت گرفته است.

۳- این ابیات از الکامل است که امام شافعی زمانی آن‌ها را سرود که خوارج از روی رشک و کینه‌توزی به او نسبت رافضی دارند؛ این ابیات در دیوان او ذکر شده است (صفحه ۹۳ شماره ۸۴) همچنین در

"المحب" همچنین سروده است:

– آن‌ها [اهل البیت] کسانی هستند که اگر کسی خالصانه دوستشان بدارد، در آخرت به نیرومندترین وسیله چنگ انداخته است.

– آن‌ها کسانی‌اند که در مناقب و صفات والا از همه جهانیان پیشی گرفته‌اند نیکی‌های آنان زبانزد و برتری‌هایشان ورد زبانهاست.

– دوستی با آنان فرض و عشق به آن‌ها هدایت و اطاعتشان دوستی و دوستی‌شان پرهیزگاری است.<sup>۱</sup>

فخر رازی می‌گوید: «اهل بیت آن حضرت (ص) در این موارد با او برابری یافته‌اند؛ در درود بر او و آن‌ها در تشهد [نماز] زیرا باید گفته شود: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» و در طهارت که خداوند متعال فرمود: «و یطهرکم تطهیرا» (سوره احزاب - ۳۳) (و شما را پاک و پاکیزه گرداند.) و در محبت و دوستی که در آیه قرآنی آمده است: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (سوره شوری - ۲۳) (بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان)»

و چه نیکو سروده است "المحب":

– ای خاندان زهرا و نوری که موسی گمان برد همان نور قبس است.

– هرگز با دشمنان شما دوستی نمی‌ورزم، آن‌ها [دشمنان شما] آخرین سطر در سوره عبس هستند.<sup>۲</sup>

مناقب الشافعی ۲: ۷۱ و در الوافی بالوفیات ۲: ۱۷۸ نیز آمده است. ربیع بن سلیمان می‌گوید: ما همراه با شافعی به قصد منی از مکه بیرون شدیم و او به هر دره‌ای که فرود می‌آمدیم یا بر هر تپه‌ای که فراز می‌شدیم، این ابیات را می‌خواند.

۱- ابیات فوق را الشبلنجی در نورالانصار صفحه ۲۳۳ و ابن الصبّاح المالکی در الفصول المهمة صفحه ۲۹ به نقل از کسانی در مدح اهل بیت (ع) روایت کرده‌اند.

۲- تحفة الاحباب السخاوی صفحات ۱۱۳-۱۱۲. آنرا ضمن زیارت مخصوصی که از برخی سلف نقل می‌کند، آورده و اشاره‌اش به آخرین آیه در سوره عبس است: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ» (سوره عبس - ۴۲) (آنان همان کافران بدکارند)



ما نیز همراه با المحب می‌گوییم:

- ریسمان دوستی و عشقم را به پیامبر و آل پیامبر وصل کنيد که تار و پودم با آن برگزیده گره خورده است.

### اختصاص فضائل و مناقب فراوان به اهل بیت:

از جمله این ویژگی‌ها و مناقب، حرمت صدقه دادن به آن‌ها و جایگزین "خمس" از اموال بیت‌المال و غنایم و نیز اطلاق لقب شریف [سید] بر آنهاست که شامل سایر اهل بیت و به‌ویژه فرزندان حسن و حسین و بانو زینب هم می‌شود.

از دیگر ویژگی‌های ایشان لزوم بزرگداشت و احترام به آن‌ها به دلیل خویشاوندی آن‌ها با رسول خدا (ص) است. صالحان و نیکان با ایشان چنین برخوردی داشتند.

از دیگر ویژگی‌ها آن‌است که محبت و دوستی آن‌ها بر طول عمر می‌افزاید و برکت به‌بار می‌آورد و روز قیامت روسفید می‌سازد. حال آنکه دشمنی با آن‌ها برعکس این است.

و کینه توزی نسبت به ایشان بدبختی به‌دنبال دارد و کینه توزان به ایشان را در روز قیامت سیه‌روی به پیشگاه پیامبر اکرم (ص) می‌برند. همین معنا به‌خوبی در این سروده المحب آمده است:

- ای کسی که با آنان دوستی داری و محبتشان را در دل می‌پرورانی و آرامگاهشان را ارج می‌نهی، مژده بهشت گوارایت باد.

۱- آیا فرزندان [امام] حسن و حسین (ع) نیز به پیامبراکرم (ص) منتسب می‌شوند؟ فقها یادآور شده‌اند که از جمله ویژگی‌های آن حضرت (ص) این بوده که فرزندان دخترانش به وی منسوب می‌شوند و در مورد دختران دخترانش چنین چیزی نگفته‌اند؛ بنابراین، این ویژگی تنها متعلق به طبقه بالایی است و فرزندان زینب و ام‌کلثوم نه به مادر و نه به پیامبراکرم (ص) بلکه به پدرشان منتسب می‌شوند. بنابراین در مورد آن‌ها قاعده شرع یعنی تبعیت فرزند از پدر [و نه مادر] در نسب، جاری می‌شود. فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س) بنا به خصوصیتی که از آن حضرت (ص) نقل شده، از این قاعده مستثنی هستند و تنها منحصر به فرزندان [امام] حسن و حسین (ع) می‌شود. الحاکم در روایتی که سند آن به جابر می‌رسد، آورده است: رسول خدا فرمود: هر یک از فرزندان مادر، خویشانی دارد مگر دو فرزند فاطمه که من ولی و خویشان آن‌ها هستم؛ لذا سلف و خلف بر آن شده‌اند که فرزندان مادر سید [سیده]، سید (شریف) به‌شمار نمی‌روند.

- تو مطمئنا در روز قیامت این سخن را می‌شنوی که صدایت می‌زند: بفرما بفرما وارد بهشت برین شو.

- وای بر تو که از فرط بدبختی با آنان دشمنی می‌ورزی، اندکی به‌خود آی که تو در آتش دوزخی.

و از جمله اینکه: فرزندان فاطمه دختر رسول خدا(ص) را فرزندان آن حضرت (ص) می‌نامند. این ویژگی تنها منحصر به فرزندان دخترش فاطمه (س) است و شامل فرزندان دیگر دخترانش نمی‌گردد. فرزندان فاطمه نیز عبارتند از: [امام] حسن و [امام] حسین و محسن و زینب و ام‌کلثوم. اینان دارای چنین خصوصیتی هستند؛ فرزندان اولاد پسر [حضرت] فاطمه (س) نیز چنین‌اند زیرا اولاد دختر به پدرانشان منسوب می‌گردند. دیگر اینکه مهدی صاحب‌الزمان نیز از نسل اهل بیت است.

آنچه مقام و جایگاه اهل بیت و به‌ویژه [امام] حسن و [امام] حسین را نشان می‌دهد، گفت و گویی است که میان الحجاج و الشعبی، پیرامون فرزندان حسن و حسین و نسبت ایشان به پیامبر خدا (ص) صورت گرفته است. الشعبی از دوستداران اهل بیت (ع) بود و بر این عقیده بود که آن‌ها از نسل پیامبر(ص) به‌شمار می‌روند.

روزی حجاج او را به مجلس خود فراخواند؛ در آن مجلس علمای کوفه و بصره گرد آمده بودند. وقتی الشعبی وارد شد، حجاج استقبال خوبی از وی نکرد و زمانی که نشست حجاج از او پرسید: ای شعبی! مطلبی شنیده‌ام که نشان از نادانی تو دارد! الشعبی گفت: و آن چیست ای امیر؟

حجاج گفت: مگر نمی‌دانی که فرزندان هرکس به وی منتسب می‌شوند؟ و انساب تنها به پدران آدمی است؟ پس چرا در مورد فرزندان فاطمه زهرا دختر پیامبراکرم (ص) می‌گویی که آن‌ها فرزندان و خاندان پیامبر خدا (ص) هستند با اینکه پدرشان علی است و جز از طرف مادرشان [حضرت] فاطمه، پیوندی با پیامبر(ص) ندارند؟

الشعبی با اعتماد به نفس بالایی پاسخش داد: «ای امیر! نیستم که سخنان، سخنان کسی است که چیزی از کلام خدا و سنت پیامبر خدا(ص) نمی‌داند!»

حجاج - که به شدت خشمگین شده بود - گفت: وای بر تو چگونه این سخن را به من می‌گویی؟! الشعبی گفت: اینان علما و فقها و محدثان و حاملان کتاب خدا هستند [که در مجلس حضور دارند]، مگر خداوند متعال نفرموده است: «يَا بَنِي آدَمَ» (سوره اعراف-۲۶) (ای فرزندان آدم)، «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (سوره بقره -۴۰) (ای فرزندان اسرائیل) و مگر خداوند متعال درباره حضرت ابراهیم (ع) نفرموده است: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ... وَعِيسَى» (سوره انعام: ۸۵ - ۸۴) (و از نسل او... و عیسی پاداش داده‌ایم)؟ مگر پیوند حضرت عیسی (ع) با حضرت ابراهیم (ع) تنها از سوی مادر نبود؟ همچنانکه در روایت صحیحی از رسول خدا (ص) آمده که درباره حسین (ع) فرمود: «این فرزندم سرور جوانان اهل بهشت است.»

در این هنگام، حجاج خجالت زده شد و در پی استدلال‌های محکم و متین الشعبی از کتاب و سنت، با او از در مهربانی درآمد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

## در مشروعیت زیارت قبور صالحان:

برای ردّ شبهات منکران زیارت قبور صالحان، به دلایلی منتسب به پیشوایان بزرگ استناد کنیم. آن‌ها جملگی در مورد زیارت پیامبر اکرم (ص) بر قبر شریف آن حضرت، متفق‌القولند و آن‌را بزرگترین وسیله تقرب توانمندان اینکار و یا از جمله اعمال مستحبی و حتی واجب قلمداد کرده‌اند. در زیارت قبور اهل بیت، می‌توان از راه قیاس یعنی قیاس اولی که همانا قبر پیامبر اکرم (ص) باشد، استدلال کرد.<sup>۲</sup>

۱ - این گفت و گوی را محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول جلد اول صفحات ۲۴ - ۲۵ آورده است.

۲ - فقهای اسلام با استناد به مجموعه‌ای از دلایل شرعی از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و عقل به جواز زیارت قبور به‌ویژه قبور انبیاء و اولیا و صالحان فتوا داده‌اند و حتی همه پیشوایان مذاهب در استحباب و فضیلت این کار نیز فتوا داده‌اند؛ ابن هیبره (۵۶۰ هجری قمری) در کتاب خود: "اتفاق الاثمه" می‌گوید: «مالک و شافعی و ابوحنیفه و احمد (رضی الله عنهم) در اینکه زیارت قبر پیامبر مستحب است،

رسول خدا (ص) خود اقدام به زیارت [قبور] یارانش (رض) در بقیع و احد کرد و پس از آن حضرت (ص) نیز صحابه بزرگوار بر این زیارت‌ها مراقبت و مواظبت می‌کردند، حتی اگر لازم می‌شد از سرزمین‌های دور دست به این اماکن می‌آمدند؛ پس از صحابه نیز تا به امروز بزرگان و رهروان آن حضرت (ص) این زیارت‌ها را همچون سنتی که نسل به نسل به ارث رسیده باشد، انجام می‌دادند.

ولی کسانی هم یافت می‌شوند که به زیارت آرامگاه‌های اهل بیت اعتراض می‌کنند زیرا مدعیند که حدیث شریف، گویای عدم بار سفر بستن جز به سه مسجد یعنی: مسجدالحرام، مسجد نبوی و مسجدالاقصی است حال آنکه در تفسیر حدیث شریف: جز به سه مسجد، بار سفر نیندید<sup>۱</sup> آمده است: «همه مساجد از نظر فضیلت نماز در آن‌ها برابرند، مگر در سه مسجد یاد شده که ثواب آن بیشتر است.<sup>۲</sup> این بدان معنا نیست

اتفاق نظر دارند.» (به نقل از وی، کتاب المدخل ابن‌الحاج جلد اول، صفحه ۲۵۶).

تقی‌الدین السبکی الشافعی (۷۵۶ هجری قمری) کتاب پربری در مورد زیارت پیامبر اکرم (ص) و دیگر صالحان و اولیا و در پاسخ به ابن تیمیة تألیف کرده و آن‌را "شفاء السقام فی زیارة خیرالانام" نامیده است و احادیث بسیاری در این باب ذکر کرده و فصل ویژه‌ای را به عین سخنان علمایی از مذاهب چهارگانه [اهل سنت] در استحباب اینکار اختصاص داده و سپس گفته است: «اینکار در میان مسلمانان مورد اجماع است.» و می‌گوید: «با علم به اجماع اصحاب و اجماع دیگر علما در این مورد، نیازی به پیگیری سخنان ایشان نیست.» حنفی‌ها برآند که: زیارت قبر پیامبر (ص) از بهترین اعمال مستحبی است که حتی به واجبات نزدیک می‌شود (نگاه کنید به: صفحه ۴۸).

سید نورالدین السمهودی (۹۱۱ هجری قمری) در کتاب خود موسوم به (وفاء الوفا - ۱۲:۲) پس از ذکر احادیث مربوطه می‌گوید: در مورد اجماع، علما بر استحباب زیارت قبور از سوی مردان - آنچنانکه النووی بازگفته است - اتفاق نظر دارند؛ حتی برخی ظاهری‌ها قایل به وجوب آنند و الدمهوری بزرگ - از علمای بزرگ متأخر - قبور اولیا و صالحان و شهدا را نیز به آن می‌افزاید. الحافظ ابوالعباس القسطنانی المصری (۹۲۳ هجری قمری) در کتاب خود: "المواهب اللدنیة" در فصل دوم، قایل به چنین امری یعنی وجوب زیارت قبور آنهاست. الشربینی محمد الخطیب (۹۷۷ هجری قمری) در کتاب خود مغنی المحتاج ۱: ۳۵۷ نیز چنین نظری دارد.

۱ - این روایت را البخاری در صحیح خود ۱۰۱۴:۲ کتاب الحج باب ۹۵ حدیث ۱۳۹۷ هر دو به نقل از ابوهریره و الترمذی در سنن خود ۱۴۸:۲ ب ۲۴۲ از ابواب الصلاة حدیث ۳۲۶ به نقل از ابوسعید الخدری، آورده‌اند.

۲ - نگاه کنید به: شرح الکرمانی علی صحیح البخاری ۷: ۱۲.

که آدمی به مسجدی جز مساجد سه گانه مزبور سفر نکند و گرنه چرا مسلمانان این همه در مورد نمازگزاردن مثلا در مسجد قبا - با وجودی که از راه‌های دور آمده بودند - اصرار داشتند یا حاجیان و معتمران به زیارت مساجد مدینه و مکه و نمازگزاردن در آن‌ها، پای می‌فشردند؟!

بنابراین معنای حدیث مزبور بیشتر مصروف به بیان فضیلت مساجد سه گانه بر دیگر مساجد است و هرگز به مفهوم نفی سفر برای زیارت مساجد دیگر و نمازگزاردن در آن‌ها نیست و هرکدام درجه و مرتبه‌ای نزد خدا دارند.

و در مورد حدیث دوم یعنی این فرموده آن حضرت (ص) در روایت ابوداود: <sup>۱</sup> «قبرم را جای عید خود قرار ندهید» آنچه علمای منصف از آن برداشت کرده‌اند آن است که نباید قبر پیامبر خدا (ص) را همچون عید، جای آراستن و مشغول شدن به لهو و طرب - کاری که در اعیاد انجام می‌شود - سازید یعنی که جز برای دعا و زیارت نباید عازم قبور شد. این سخن ابن حجر (رض) است و می‌افزاید: همچنین از این حدیث چنین برداشت می‌شود که نباید برای زیارت [قبور]، روز مخصوصی - همچون اعیاد را که در روزهای مخصوصی است - در نظر گیرید و قبور را تنها در آن روز زیارت کنید. <sup>۲</sup>

همچنانکه از این حدیث می‌توان نکوهش بی ادبی در آرامگاه‌ها و پای‌بندی به ادب به صورت انجام دعا و تأسی به اعمال صالحان آرمیده در خاک را برداشت کرد.

و در مورد حدیث شریف نبوی که می‌فرماید: «خشم خداوند بر گروهی شدت یافت که قبر پیامبرانشان را به صورت مسجد درآوردند» <sup>۳</sup> برخی معترضان این حدیث را بهانه‌ای برای منع زیارت قبور ساخته‌اند و مدعیند که از نظر آن‌ها علت منع، پاسداری از

۱ - سنن ابوداود ۲: ۲۱۸، کتاب المناسک باب: زیارة القبور حدیث ۲۰۴۲. این حدیث را المتقی الهندی در الكنز ۱: ۴۹۸ حدیث ۲۱۹۹ آورده و آن را به الحکیم نسبت داده است.

۲ - الجوهر المنظم (ابن حجر)؛ حدیث را السهمودی در وفاء الوفا ۲: ۶۱۲ آورده است.

۳ - حدیث را ابن شیبیه در المصنف ۸: ۳۲۵ و ابن عبدالبر در التمهید ۵: ۴۳ و ۱: ۵ هر دو به نقل از ابوسعید الخدری روایت کرده‌اند.

توحید است. این ادعا نیز باطل است زیرا آنچه منع شده به صورت مسجد ساختن قبور و سرگرم شدن به آنهاست، حال آنکه زیارت و دعا در آنجا به قصد موعظه و عبرت‌آموزی از جمله مواردی است که همان شرعی که زیارت و دعا را در نظر گرفته، آن را واجب گردانده است.

چگونه می‌شود از شرک سخن گفت در حالی که وقتی زایر وارد مسجد می‌شود به عنوان تحیت مسجد ابتدا به نماز می‌ایستد و خداوند را تعظیم می‌کند و برای او سجده می‌کند و شهادت لا اله الا الله یعنی همان توحید خالص را بر زبان جاری می‌سازد؟! از اینرو اگر بنا باشد مساجدی را که در آن قبری وجود دارد، رها ساخت باید پس از ادخال قبر در مسجدالنبی در زمان بازسازی آن از سوی عمر بن عبدالعزیز، این مسجد نیز رها می‌شد و نماز در آن با هزار نماز [در جای دیگر] برابری نمی‌کرد. <sup>۱</sup>

حال آنکه آن حضرت (ص) فرموده است: «میان قبر من و منبرم، باغی از باغهای بهشت است» این حدیث به روایت البزاز است سند صحیحی دارد. <sup>۲</sup>

النووی نیز گفته است: «سنت، زیارت فراوان قبور و توقف بسیار بر سر قبر اولیا و صالحان است.» <sup>۳</sup>

ابن الحاج نیز در "المدخل" می‌گوید: علمای بزرگوار در شرق و غرب همچنان به زیارت قبور صالحان تبرک می‌جویند چرا که برکشان پس از مرگ نیز همچون حیات، جاری است. <sup>۴</sup>

۱ - بنابه روایت ابوهیرة به نقل از آن حضرت (ص) که مسلم در صحیح خود ۲: ۱۰۱۲ کتاب الحج ب ۹۴ فضل الصلاة بمسجدی مکه و المدینه حدیث ۱۳۹۴ به بعد آن را آورده است.

۲ - مجمع الزوائد ۶: ۶ به نقل از [امام] علی (ع) و ابوهیرة به روایت البزاز ولی به روایت ابن عبید آمده است: «در فاصله خانه تا منبرم ...» روایت را البخاری در صحیح خود ۱: ۳۹۹ ب ۱۸ از باب‌های التطوع حدیث ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ به نقل از عبدالله بن زید و ابوهیرة، آورده است.

۳ - آن را سید نورالدین السهمودی در وفاء الوفا ۲: ۴۱۳ از وی نقل کرده است.

۴ - المدخل ۱: ۲۶۱.

امام غزالی (رض) نیز - آنچه‌آنکه ابن‌الحاج در مدخل خود از وی نقل کرده - گفته است: «سفر به قصد عبادت، در شمار زیارت قبور پیامبران و صحابه و تابعین و دیگر علما و اولیا قرار می‌گیرد.»<sup>۱</sup>

با این وصف، در مورد زیارت آرامگاه‌های اهل بیتی که پیامبراکرم(ص) ما را به مودت و محبت آن‌ها فراخوانده و از فضل ایشان سخن گفته، چه می‌توان گفت؟! کسی که جز این اعتقادی داشته باشد، در واقع خود را محروم کرده است.

بسیاری از مسلمانان اهتمام زیادی به زیارت آرامگاه‌های اهل بیت داشته‌اند همچنانکه به زیارت قبور بزرگان خود - در هرکجا که بودند - نیز اهتمام می‌ورزیدند و در این راستا به سخنی استناد می‌جویند که در نورالابصار الشبلنجی آمده و گفته است: نورهایی که بر آرامگاه‌های آنان می‌تابد شاهد صادقی بر وجود ایشان در این آرامگاه‌هاست و تنها کسانی منکر آنند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر چشمانشان پرده‌ای کشیده است.<sup>۲</sup>

همچنانکه گفته است: این گونه موارد باید خوشبینانه دیده شوند؛ حال اگر صاحب مزار در آن نباشد، ثواب زیارت حاصل است همچنانکه زیارت در هرکجا که باشد به [روح] او می‌رسد.<sup>۳</sup>

علامه العقاد نیز می‌گوید: «حتی اگر این جاهایی که گفته می‌شود سر امام حسین(ع) در آنجا دفن شده - تمامی چنین جاها را در سرتاسر جهان اسلام برشمرده است - وجود واقعی نداشته باشد، بدون تردید جاهایی است که یاد آن حضرت در آن زنده می‌شود و در مورد جای سرمبارک آن حضرت هر اختلافی هم وجود داشته باشد، در هر جا، شایسته و سزاوار هرگونه بزرگداشت و احترامی است.»<sup>۴</sup>

۱ - المدخل ۱: ۲۶۹.

۲ - نورالابصار فی مناقب آل بیت النبى المختار: ۳۵۶.

۳ - همان منبع: ۳۵۷.

۴ - ابوالشهداء الحسين بن علی: ۲۶۲.

او [العقاد] در کتابش ابوالشهداء می‌گوید: حسین(ع) به شرف شهدا و شرف قهرمانی و شرافت خاندان پیامبر، تبدیل به معنایی شد که آدمی - چه دور باشد به آرامگاهش چه نزدیک - همواره او را در دل خود می‌یابد؛ این معنا در قاهره، در عسقلان، در دمشق، در الرقه و در کربلا و مدینه و هر جای دیگری، به یکسان حضور و وجود دارد.<sup>۱</sup>

و چه نیکو سروده است "المحب":

- مولا حسین را در سرزمینی در شرق یا غرب جستجو مکنید، همه را رها کنید و رو سوی من آرید که در قلب من جای دارد.

و صوفیان نیز می‌گویند: دروازهٔ برزخ در حکم جریانی است که انسان در آن سر فرو می‌کند و از جای دیگری سربرمی‌آورد. این خاصیت اولیایی است که هرچه بخواهند نزد پروردگارشان دارند.

\*\*\*

# اهل بیت [ع] در مصر

نوشته: عبدالحفیظ فرغلی

واحمد ابوکفّ

کرده بود که عاقبت کار چگونه می‌شود و چه خیانت‌هایی علیه وی صورت خواهد گرفت. به‌هرحال پس از اصرار شدید آن‌ها، حضرت [خلافت را] پذیرفت و بر بالای منبر رفت و بیانیه‌ای که شیوه حکومتش را توضیح می‌داد، ایراد فرمود: «بدون شما کاری نمی‌توانم کرد مگر آنکه کلیدهای اموالتان را به من بسپارید و بدون شما حتی یک درهم از شما نمی‌توانم بستانم.» ولی به رغم برنامه‌ای که باید اوضاع را سامان بخشد، توطئه‌ها نیرومندتر از این برنامه و نیرنگ‌ها پیچیده‌تر از آن بود که اصول و ارزش‌ها مانعی بر سر راه آن‌ها باشد؛ در این میان، ایده انتقام از خون عثمان مطرح شد و این ایده چنان مورد سوءاستفاده قرار گرفت که کفه باطل را به زیان حق، سنگین کرد؛ اختلاف‌ها شدت گرفت و خون‌ها به زمین ریخته شد و سرانجام نیز امام علی - کرم الله وجهه - به‌دست عبدالرحمن بن ملجم - مرتد خوارجی - کشته شد.

کشته شدن "علی" بر مردم گران آمد؛ آن‌ها پیرامون پسرش حسن (رض) گرد آمدند ولی او نیز که جلوی ریخته شدن خون مسلمانان را گرفته بود اندکی بعد مسموم گشت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. او صلح با معاویه را به رغم پایداری گشتن حق خویش بر تداوم جنگ و ریخته شدن خون مسلمانان، ترجیح داد. سخنان نیای بزرگوارش (ص) درباره او درست آمده بود: «این فرزندم سید است و خداوند به‌وسیله او میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار می‌کند.»<sup>۱</sup>

با وفات [امام] حسن، اوضاع برای معاویه تا حدودی مسجّل گشت. او در پی تثبیت ولایت فرزندش، یزید برآمد. فرصت اینکار نیز برایش فراهم شد و توانست پیش از وفات، برای پسرش بیعت مردم را بگیرد. مردم به‌جز تنی چند از جمله [امام] حسین، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن الزبیر با وی بیعت کردند لذا یزید

۱ - روایت را البخاری در صحیح خود ۹۶۲:۲ کتاب الصلح ب ۹ سخنان پیامبر اکرم (ص) به حسن بن علی: «این فرزند سید است و ...» حدیث ۲۵۵۷ و ۱۳۲۸:۳ در کتاب المناقب ب ۲۲ علامات النبوة فی الاسلام حدیث ۳۴۳۰ و صفحه ۱۳۶۹ کتاب فضائل الصحابه ب ۲۲ مناقب الحسن و الحسين حدیث ۳۵۳۶ آورده است.

## اهل بیت [ع] در مصر<sup>۱</sup>

### شیخ عبدالحفیظ فرغلی

در پی وفات رسول خدا(ص) اهل بیت آن حضرت گرفتاری‌های زیادی پیدا کردند؛ این گرفتاری‌ها دارای ریشه‌های عمیقی است که به دوره جاهلیت بازمی‌گردد و در زمان پیامبر(ص) رخ نمود و پس از وفات ایشان شدت یافت.

حوادث دشواری در زمان خلیفه سوم عثمان - رضی الله عنه - اتفاق افتاد که منجر به کشته شدن وی به دست شورشیانی گردید که به مدت چند روز خانه‌اش را به محاصره درآورده بودند؛ آن‌ها پس از محاصره خانه‌اش، او را در حالی که مشغول تلاوت قرآن بود به قتل رساندند؛ در میان مدافعان او دو فرزند [امام] علی - کرم الله وجهه - یعنی حسن و حسین حاضر بودند؛ وقتی [حضرت] علی (ع) خبر کشته شدن خلیفه را شنید سراسیمه و اندوهگین خود را به آنجا رساند و خشمگین خطاب به دو فرزندش گفت: چگونه در حالی که شما بر در خانه‌اش بودید، امیرالمؤمنین به قتل رسید؟ و به محمدبن طلحة ناسزا گفت و عبدالله بن الزبیر را نفرین کرد.

مردم برای بیعت، به گرد [امام] علی جمع شدند، او البته راضی به چنین بیعتی نبود و به مردمی که پیرامونش گرد آمده و ازدحام کرده بودند فرمود: «کاری به شما ندارم، هرکس را انتخاب کردید، می‌پذیرم.» تو گویی آن حضرت - رضی الله عنه - احساس

۱ - برگرفته از پیشگفتار کتاب "اهل البیت در مصر"، چاپ قاهره.

در پی عهده‌داری خلافت به‌دنبال مرگ پدرش کاری جز این نداشت که از اینان نیز بیعت بگیرد.

[امام] حسین - رضی الله عنه - به مکه مکرمه رفت و از دست کسانی که غاصبان حق وی بودند و پدرش را کشتند و برادرش را مسموم ساختند، به آنجا پناه برد. [امام] حسین مدتی در مکه باقی ماند و در این فاصله فرستادگان و هیئت‌هایی از کوفه به سراغش می‌آمدند و خواهان خروج ایشان از مکه و آمدن نزد آن‌ها می‌شدند؛ آن‌حضرت سرانجام تصمیم به خروج گرفت ولی این تصمیم شیفتگان او را نگران ساخت، آن‌ها بیم آن داشتند که آن‌حضرت گرفتار همان بلایی شود که بر پدر و برادرش آمده بود.

ولی [امام] حسین با چشمی که دیگران نمی‌بینند به مسائل نگاه می‌کرد؛ او همچنان قداست مکه را پاس می‌داشت و بیم آن داشت که باعث هتک حرمت و قداستش گردد و بر آن بود که: «اگر دو وجب خارج از آن کشته شوم بهتر از آن است که یک وجب دورتر کشته شوم و به‌خدا سوگند اگر درون یکی از غارهای آن هم باشم بیرونم می‌کشند تا کار خود را بکنند و به‌خدا قسم همچنانکه یهودیان در "شنبه" تجاوز کردند، بر من تجاوز خواهند کرد.»

[امام] حسین راهی کوفه می‌شود ولی در راه، حلقه محاصره را بر او تنگ می‌کنند و در کربلا با لشکریان انبوهی به محاصره‌ای درمی‌آید که فرجامش، شهادت او در پی از سرگرداندن سربلندانه آزمونی بزرگ از جمله قطع آب از اوست؛ او پیش از شهادت از افراد خانواده و خویشان و یارانش خواسته بود که در تاریکی شب، او را ترک گویند زیرا دشمنان تنها به‌دنبال او بودند ولی این یاران از این کار خودداری کردند و یک به یک به شهادت رسیدند و سرانجام او نیز همراه آنان به شرف شهادت نایل آمد.

این واقعه احساسات مردم را برانگیخت و از پیامدهای آن شورش‌هایی بود که در مدینه اتفاق افتاد و با خشونت تمام قلع و قمع شد.<sup>۱</sup> و در پی آن مکه به محاصره درآمد و با

۱ - مؤرخان از آن به نام حادثه الحرة در سال ۶۳ هجری یاد می‌کنند. در این واقعه، مردم مدینه بر عثمان بن محمد بن ابوسفیان کارگزار یزید شوریدند و او و بنی‌امیه را از آنجا بیرون کردند، وقتی موضوع را طی نامه‌ای با یزید در میان گذاشتند و از وی کمک خواستند، او مسلم بن عقبه المری را به سویشان اعزام

منجینق مورد اصابت قرار گرفت.

کارگزار مدینه پیش از آغاز شورش از وجود بانو زینب در آن بیمناک شده بود لذا به دستور یزید از وی خواست که از مدینه خارج شود و به هر شهر و دیاری که می‌خواهد برود، ولی او ابتدا این درخواست را رد کرد و گفت: «خدا می‌داند که بر سر ما چه آمد؛ بهترین‌های ما کشته شدند با دیگران نیز همچون چارپایان برخورد شد و ما را همچون محموله چارپایان جابه‌جا کردند. به‌خدا سوگند بیرون نمی‌رویم حتی اگر خون ما را بریزند.»

زنان بنی‌هاشم مشفقانه او را از سرنوشت شومی که در صورت تداوم بر مخالفت با کارگزار در انتظارش بود، برحذر داشتند. دخترعمویش زینب بنت عقیل به او گفت: «دخترعمو! خداوند وعده خود را در مورد ما راست گرداند و زمین را میراث ما قرار داد که به هرکجای آن می‌خواهیم قدم بگذاریم؛ خداوند پاداش شکیبایان را خواهد داد پس به سرزمین و شهر امنی کوچ کن» او نیز مصر را برگزید.

\*\*\*

### چرا مصر؟

همه اینها را بیان کردیم تا به این نتیجه برسیم که بانو زینب(س) به عنوان اولین مهاجر از اهل بیت[ع]، مصر را به عنوان محل زندگی خود برگزید. ولی چرا درست مصر را برگزید تا به آنجا مهاجرت نماید؟

پاسخ به این پرسش را دخترعمویش داده که گفته است: «به سرزمین امنی کوچ کن.» مصر در آن زمان امن‌ترین و با ثبات‌ترین سرزمین‌ها به‌شمار می‌رفت و سرتاسر حجاز و دو شهر عمده آن مکه و مدینه به گفته المسعودی از "یزید" به‌خشم آمده بود.

داشت ؛ او را مسرف می‌نامیدند زیرا در قتل و جنایت و ریختن خون مردم بسیار اسراف می‌کرد. او شورش را قلع و قمع کرد و شورشیان را از میان برد و به ناموس آنان هتک حرمت کرد. او دست سربازانش را به مدت سه روز بازگذاشت تا مردم را از دم تیغ بگذرانند و دارایی و اموالشان را مورد غارت قرار دهند. در میان آنان صحابه بزرگوار، قاریان قرآن، زاهدان و حافظان قرآن وجود داشت ؛ در این حادثه شمار بسیاری به قتل رسیدند، جزییات آن‌را در الکامل ۴: ۱۲۲-۱۱۱ ببینید.

از آنجا که ظلم و جور یزید و کارگزاران وی همه مردم را دربرگرفت و چنان فسق و فجوری از وی سرزد و فرزند دختر پیامبر خدا (ص) و یارانش را از دم تیغ گذراند، مردم مدینه کارگزار وی عثمان بن محمد بن ابوسفیان و مروان بن الحکم و دیگر بنی‌امیه را از آنجا بیرون راندند؛ وقتی خبر این کار مردم مدینه در مورد بنی‌امیه به گوش یزید رسید، لشکریانی به فرماندهی مسلم بن عقبه المري را به سرکوبی آن‌ها فرستاد او نیز مدینه را از سمت الحرة محاصره کرد و وحشت به دل مردمانش افکند و شمار بسیاری از آنان به‌ویژه از بنی‌هاشم را کشت؛ در این میان تنها دو نفر جان سالم به‌بدر بردند: یکی علی بن الحسین معروف به سجاد [امام زین‌العابدین] و دیگری علی بن عبدالله بن العباس بود که اولی را خداوند به خاطر دعاهایش حفظ کرد و دومی را دایمی‌هایش از کتله - که در شمار لشکریان مسلم بن عقبه بودند - از کشته شدن نجات دادند.

"مسلم بن عقبه" مدینه را به قصد مکه که در آن به رهبری ابن‌الزبیر شورش شده بود، ترک گفت: مسلم بن عقبه در راه هلاک شد و پس از وی الحصین بن نمیر فرماندهی لشکریان را برعهده گرفت؛ او منجنیق‌هایی در اطراف مکه به‌پا کرد و این شهر را با سنگ‌های داغ مورد اصابت قرار داد تا سرانجام کار بر مردمان آنجا و ابن‌الزبیر دشوار گردید.

در این میان امکان نداشت که اهل بیت در چنین فضای خطرناکی در حجاز باقی بمانند؛ شام نیز مقرّ امویانی بود که ساکنانش را با پول و وعده و وعید خریده و بذر نفرت و کینه خاندان علی را در آنان کاشته بودند.

عراق نیز به عنوان مأوای شیعیان علی، از خشم و غضب امویان در امان نمانده بود. آن‌ها مردم آنجا را گرفتار سرکشان‌ی چون: زیاد بن ابیه و سپس پسرش عبیدالله و بعد از او الحجاج بن یوسف الثقفی ساخته بودند که همواره شیعیان علی و خاندان علی را مورد پیگرد قرار می‌دادند و انواع شکنجه و عذاب را بر آنان روا می‌داشتند.

بدین ترتیب تمامی این مناطق - حجاز و عراق و شام - وضع آشفته و فتنه‌آمیزی

داشت؛ در این میان تنها مصر مانده بود که خداوند آن‌را محل ثبات و آرامش خود بر روی زمین ساخته بود. مصر، دژ اسلام و دارالامان آن گشته بود.

در فضایل مصر، روایات بسیاری وارد شده و خداوند متعال در موارد متعددی در قرآن کریم از آن یاد کرده است. همچنانکه درباره حضرت عیسی (ع) نقل شده که

۱- السیوطی یادآور شده که در قرآن کریم بیش از سی بار نام مصر آورده شده که برخی از آن‌ها به صراحت و برخی نیز به کنایه است؛ موارد صریح شامل: «اهبطوا مصرًا» (سوره بقره - ۶۱) (پس به شهر [مصر] فرود آید) و «أَنْ تَبُوءَ لِتَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوْتًا» (سوره یونس - ۸۷) (شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید) و «اشترأه من مِصْرَ» (سوره یوسف - ۲۱) (و آن‌را از مصر خریده بود) و «ادخلوا مِصْرَ» (سوره یوسف - ۹۹) (و داخل مصر شوید) و «أَلَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ» (الزخرف - ۵۱) (آیا پادشاهی مصر از آن من نیست؟) و موارد کنایی عبارتست از: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» (سوره یوسف - ۳۰) (و دسته‌ای از زنان در شهر گفتند) و «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ» (سوره القصص - ۱۵) (و داخل شهر شد) و «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ» (سوره القصص - ۱۸) (صبحگاهان در شهر بود.) و «وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى» (سوره القصص - ۲۰) (از دورافتاده‌ترین [نقطه] شهر مردی دوان دوان آمد) و «لَمَّا كَرَّتْ تَمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ» (سوره اعراف - ۱۲۳) (این نیرنگی است که در شهر به راه انداخته‌اید.) و «أَوْتِنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ (المؤمنون - ۵۰) (و آن دو را در سرزمین بلندی جای دادیم.) و «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» (سوره یوسف - ۵۵) (مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار.) و «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» (سوره القصص - ۴) (فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت.) و «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ» (القصص - ۵) (و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست‌شده بودند منت نهیم و...) و «تُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (القصص - ۶) (و در زمین قدرشان دهیم.) و «إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ» (القصص - ۱۹) (تو می‌خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی.) و «الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ» (سوره غافر - ۲۹) (امروز در این سرزمین مسلطید.) و «أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» (سوره غافر - ۲۶) (یا در این سرزمین فساد کند.) و «وَيَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ» (سوره الاعراف - ۱۲۹) (شما را روی زمین جانشین [آنان] سازد) و «لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» (سوره الاعراف - ۱۲۷) (تا در این سرزمین فساد کنند) و «كَأَنَّهُمْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» (سوره الاعراف - ۱۳۷) (و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند [بخشهای] باختر و خاوری سرزمین [فلسطین] را...) و «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» (سوره الاعراف - ۱۱۰) (و سوره الشعراء - ۳۵) (می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند.) و «فَأَخْرَجْنَاَهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْوُنَ \* وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» (سوره الشعراء - آیات ۵۷ و ۵۸) (سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها \* و گنجینه‌ها و جایگاه‌های پر ناز و نعمت بیرون کردیم) و «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْوُنَ \* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» (الدخان - آیات ۲۵ و ۲۶) [و] چه باغها و چشمه‌سارانی [که آن‌ها بعد از خود] بر جای نهادند \* و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو) و «مَبُوءًا صِدْقٍ» (یونس - ۹۳) (جایگاه‌های نیکو) و «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ» (سوره بقره - ۲۶۵) (مثل باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد.) و «ادخلوا الأرضَ الْمُقَدَّسَةَ» (سوره مائده - ۲۱) (به سرزمین مقدس درآید.) و «نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» (سوره



وقتی هنگام رفتن به شام گذارش به دامنه "المعظم" افتاد، رو سوی مادرش کرد و به او گفت: «مادر! این گورستان امت محمد(ص) است.»<sup>۱</sup>

صرف نظر از درستی یا نادرستی، این روایت دلالت بر فضیلت مصر و اینکه چشم امید خاندان پیامبر اکرم(ص) در طول زمان و آماج دل‌های مشتاق خواهد شد، دارد.<sup>۲</sup>

شمار زیادی از پیامبران به مصر آمدند از جمله: ابراهیم و موسی و عیسی و ادیس و یوسف (ع). مصر از بسیاری فتنه‌هایی که در شهرها و سرزمین‌های دیگر برافروخته شد رهایی یافت علت آن نیز در حقیقت تنها به دلیل خوی مردمان آن جاست که «سادگی و شکیبایی و اراده آهنین و آرامش و عدم مبالغه» از ویژگی‌های برجسته ایشان است.

در کتاب مصرالعربیة<sup>۳</sup> آمده است: «واقعه کربلایی که در آن نواده پیامبر خدا(ص) به همراه شمار زیادی از اهل بیت و فرزندان وی کشته شدند، اتفاق افتاد؛ این خاندان شریف به دنبال کینه‌توزی و کینه‌ای که از خلفای بنی‌امیه و کارگزاران ایشان دیدند، جای خود را امن نیافتند به همین دلیل گروه گروه از ایشان راهی سرزمین مصر - جایی که آرامش و امنیت می‌یافتند و حرمت و احترام می‌دیدند و با آغوش باز از آن‌ها استقبال می‌شد و آنچنان که سزاوار آن‌ها بود مورد احترام و بزرگداشت و ارج قرار می‌گرفتند - شدند. بدین ترتیب مصر، به صورت پایگاهی برای خاندان مطهر پیامبری درآمد که مردمان آن نیز متقابلاً آن‌را دوست داشتند و نسبت به آن وفادار ماندند. مصر در آن

السجده - ۲۷) (باران را به سوی زمین بایر می‌رانیم) و «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» (سوره یوسف - ۱۰۰) (و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [مصر] باز آورد.) شام را بیابان قرار داد و مصر را مصر و شهر نامید. نورالابصار: ۳۵۴ به نقل از حسن المحاضرة (السیوطی).

۱ - کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار، جلد ۱، صفحه ۵۱.

۲ - در مورد مصر روایاتی وارد شده از جمله: آنچه از کعب بن مالک از پدرش آمده که می‌گوید: رسول خدا(ص) را شنیدم که فرمود: «اگر مصر را به تصرف خود درآوردید با مردان آن نیکی کنید که آن‌ها شرافتمندند.» و در صحیح مسلم نیز به نقل از ابوذر آمده است: رسول خدا(ص) فرمود: «شما مصر را فتح خواهید کرد؛ مصر سرزمینی است که آن‌را قیراط می‌نامند با مردمانش نیکی کنید و...».

۳ - تألیف احمد حسنین القرنی و عبدالحفیظ فرغلی القرنی [نویسنده همین مطلب].

هنگام از نگاه جهان اسلام سمبل وفاداری و قدرشناسی گردید و مسلمانان در تمامی سرزمین‌های اسلامی چشم بدان دوخته بودند و خانه‌های بنی‌هاشم در مصر قبله آمال مسلمانان گشته بود و پس از آن نیز آرامگاه‌هایشان زیارتگاه و آماج زیارت و بازدید هزاران مسلمان قرار گرفته بود، که تکرار سیره پیامبر خدا(ص) را در ایشان می‌دیدند و به آثار خاندان پاک و مطهر وی تبرک می‌جستند؛ خداوند این سنت مبارک را ویژه مصر قرار داد و آن‌را جایگاه و منزلگاه اولیای پاک و مقربان درگاهش قرار داد و حتی وقتی خداوند مقرر داشت که اینان دور از این سرزمین کشته شوند، کسانی را مأمور کرد تا سر مبارک آن حضرت را به این سرزمین بیاورند.»

### از اهل بیت چه کسانی به مصر آمدند؟

اهل بیت پیامبر(ص) در شهرهای مختلف پراکنده شدند؛ برخی از ایشان در مکه و مدینه باقی ماندند؛ بهتر است نام فرزندان علی بن ابی‌طالب را ببریم تا با این نسل شریف آشنا شویم و بدانیم کدامیک به مصر آمد.

فرزندان آن حضرت (ع) از فاطمه زهرا [س] که به پیامبر اکرم(ص) منتسب می‌شوند عبارتند از: حسن، حسین، محسن و ام‌کلثوم کبری و زینب کبری.

فرزندان آن حضرت (ع) از دیگر همسران: محمد که مادرش خولۀ دختر ایاس حنفیه و یا به روایتی دختر جعفر بن قیس بن مسلمة الحنفی و عبدالله و ابوبکر که مادرشان لیلی دختر مسعود و عمر و رقیه که مادرشان تغلیبیه و یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس بود و ابتدا با جعفر طیار (رض) ازدواج کرد و از او عون و محمد و عبدالله را داشت و سپس به همسری ابوبکر صدیق درآمد و پس از آن علی بن ابی‌طالب او را به همسری خود درآورد و صاحب یحیی شد. و نیز جعفر و عباس و عبدالله که مادرشان ام‌البنین بنت خرام الوحیدیه بود و نیز رمله و ام‌الحسن که مادرشان ام سعید بنت عروۀ بن مسعود الثقفی بود. همچنانکه [آن حضرت(ع)] دختران دیگری نیز دارد که عبارتند از: ام‌کلثوم

صغری و زینب صغری و جمانه و میمونه و خدیجه و فاطمه و نفیسه و ام سلمه و ام ایها. و در مورد فرزندان نسل بعدی آن حضرت می‌توان گفت که آن‌ها از [امام] حسن و

[امام] حسین و محمد و عمر و عباس (رضی الله عنهم اجمعین) بودند.

در مصر، آرامگاه‌ها و زیارت‌گاه‌های فراوان و بی‌شماری وجود دارد که بسیاری از آن‌ها منسوب به اهل بیت [ع] است، مصر از قدیم به فراوانی شمار مساجد و گنبد‌ها و زیارتگاه‌های خود شهرت داشته که علت آن هم پاک طیبیتی و نیکویی اغلب مردم آن است که آشکارا می‌توان آن را دید.

القضاعی می‌گوید: «در مصر در سال پانصدوسی و نه هجری، سی و شش هزار مسجد و هشت هزار راه هموار وجود داشت و غالب آن مساجد نیز در القرافة الکبری و شهر مصر و الکیمان و العسکر و ارض القطائع قرار داشت.»<sup>۱</sup> که البته پس از آن هم مساجد دیگری بنا گردید.

در کتاب تحفة الاحباب آمده است: «وقتی [امام] حسین بن علی در سرزمین کربلا کشته شد، سر او را در شهرهای مختلف - به جز مصر- گرداندند زیرا مردم مصر به حاملان آن اجازه ندادند با چنان وضع زشتی وارد آنجا شوند سپس می‌گوید: مردم مصر، اهل بیت را در شهر الفرما - اولین شهر از شهرهای مصر - تحویل گرفتند و آنان را سوار بر هودج‌ها کردند و پاسشان داشتند و در بهترین جاهای مصر اسکانشان دادند و برای مرده‌هایشان آرامگاه ساختند و آنجا را زیارتگاه‌های خود ساختند و از اموال خود برای آنان سهمی قایل شدند؛ در چنین حال و وضعی، اهل بیت می‌گفتند: ای مردم مصر! شما ما را یاری کردید خداوند یارتان باشد، ما را کاشانه دادید، خداوند شما را در پناه خود گیرد، به یاری ما شتافتید خداوند یارتان باشد و در هر مصیبتی بر شما گشایش آورد و برای هر دشواری، راه گریزی قرار دهد.»<sup>۲</sup>

در مورد برخی صاحبان آرامگاه‌ها، اختلاف نظرهایی وجود دارد برخی منکر و گروهی نیز مدعیند. استدلال منکران نبود متون قاطع و شواهدی دال بر آمد و شد و ارتحال در برخی موارد یا وجود متون متناقض با وضع ظاهری و معروف و شناخته شده آنهاست.

ما در اینجا قصد نداریم که حوادث تاریخ را تکذیب کنیم ولی به دنبال روشنگری در مورد صاحبان این آرامگاه‌ها و زیارتگاه‌ها از میان خاندان پاک پیامبر اکرم (ص) هستیم

۱- تحفة الاحباب، صفحه ۱۸۰ چاپ قاهره.

۲- همان منبع، صفحه ۲۲۱.

و یادآور می‌شویم که منابع بسیاری در این میان، از میان رفته و در عین حال جنبش تألیف در فاصله زمانی نیمه قرن‌های اول و دوم یعنی دوره‌ای که شاهد حوادث خونینی برای اهل بیت بود، هنوز آنچنان پخته و به روال عادی در نیامده بود، علاوه بر این باید از حرکت‌های گمراه سازانه بزرگی که اموی‌ها به منظور سرپوش گذاردن بر آثار و فضایل بنی‌هاشم و ممانعت از معرفی آنان در راستای پیشگیری از گرایش مردم به آن‌ها و کمک به احقاق حق ایشان، نیز یاد کرد.

چنین اوضاعی مانع از آن نیست که روایات و اخباری در برخی منابع تألیف یافته بعدی چون: کتب سیره و طبقات و الفتوح و الانساب و تاریخ باشد که صاحبان آن‌ها تنها به روایتی اعتماد کرده‌اند که اعراب پیش از دوره تدوین و تألیف، یگانه تکیه‌گاه و منبع خبری خود تلقی می‌کرده‌اند. علاوه بر این نباید آنچه را مغول‌ها بر سر کتاب‌ها و آثار تألیفی آوردند و دجله را بدان غرق کردند و از آن‌ها پلی برای عبور خود ساختند، فراموش کرد.

صوفیان به‌ویژه توجه خاصی به این زیارتگاه‌ها و آرامگاه‌ها به‌عنوان نشانی از پیامبر اکرم (ص) و اثری از آثار گرانسنگ آن حضرت [ص] داشتند؛ صاحبان این زیارتگاه‌ها به‌هرحال منسوب به پیامبر بودند و چنین کسانی را باید در جهت بزرگداشت و احترام به پیامبر اکرم (ص)، مورد احترام و ارج قرار داد.

\* \* \*

**درخت پر شاخ و برگ پیامبر (ص)**  
**چرا بسیاری از شاخ و برگ‌های درخت**  
**پرشکوه خاندان پیامبر (ص)، در مصر است؟**

نوشته:

احمد ابوکفّ

آرامگاه‌های موجود در جغرافیای گستره آن، فراتر از هر عدد و رقمی است؛ تردیدی نیست که این امر این نکته را ثابت می‌کند که مصر، سرزمین ایمان است و مردم مصر از همان هنگام که پرچم سبز رسالت در آسمان کشورشان برافراشته شد، صادقانه و با یقین و باور حقیقی، اسلام را برگزیدند.

مصریان به رسالت محمد بن عبدالله (ص) ایمان آوردند و نسبت به این دین شور و شوق نشان دادند و در حوادث سرنوشت‌ساز، کاملاً با آن عجین گشتند. مبالغه نیست، بگوییم که مردم مصر سازندگان واقعی سیاست در صدر دولت اسلامی - عربی، تا قرن‌ها پس از آن بوده‌اند؛ شور و شوق مردم مصر نسبت به پیامبراکرم (ص) و رسالت مکتب، فراخوان و اهل بیت او، نه پرسش‌انگیز بلکه افتخارآفرین است.

کسانی که در این مورد حرف و حدیث و پرسش‌هایی مطرح می‌کنند، معذورند زیرا به‌ویژه در مورد مصر و در تاریخ ایمانی - عقیدتی آن - حتی پیش از اسلام - دیدگاه روشن و همه جانبه‌ای ندارند. و حتی - نکته‌ای که به لحاظ تاریخی ثابت شده است - کسانی که در مورد مصریان چنان نظری ندارند، در مورد ایرانیان نیز نسبت به راز شور و عشق آنان به اهل بیت رسول خدا (ص) این دیدگاه را ندارند.

پاسخی که می‌توان در چرایی این امر برای مصر داد همان پاسخی است که برای ایران می‌توان داد! صاحبان تمدن‌ها و باورهای باستانی، شور و شوق و پیروی باشکوهی از دین جدید و اهل بیت داشته‌اند و البته تشیع مصریان تا حدودی با تشیع ایرانیان متفاوت است!

اسلام چون کشتی نجاتی برای انتقال ایشان از تاریکی به روشنایی - به تمام معنای این واژه‌ها - ظاهر شد؛ حتی برای کسانی که در آن سرزمین‌ها اسلام نیاوردند، اسلام برای آن‌ها بسیار جالب بود زیرا از باورها و عقاید ایشان پاسداری کرد و با شریعت آسان و ساده خود، به باورها و عقاید آن‌ها احترام گذاشت.

به عنوان مثال در مورد مصر وقتی عمرو بن العاص آمد و لشکریان اسلام آن‌را فتح کردند، قبضان چیزهایی از او دیدند که از رومی‌ها یا هر لشکر فاتح دیگری، ندیده

## (۱)

### درخت پرشاخ و برگ پیامبر (ص)<sup>۱</sup>

درخت پرشاخ و برگ پیامبر (ص) شاخ و برگ‌های خود را بر سرزمین مصر سایه افکن ساخته و گوهرهایی از گنجینه خاندان پیامبر (ص) بر پیشانی مصر نشسته و همچون انوار درخشانی به عطرافشانی پرداخته است.

این درخت تناور و پرشاخ و برگ نبوی بیشترین بار و میوه خود را از نسل فاطمه زهرا (س) دختر رسول خدا (ص) و علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - پسر عموی پیامبر - و نیز از نسل حسن بن علی [ع] تقدیم کرده است.

مهمتر این که مصر و مردمان این کشور از روی عشق و دوستی با اهل بیت و پیروی از ایشان - تنها به آن زیارتگاهها و آرامگاه‌های حقیقی بسنده نکرده و ده‌ها و صدها بارگاه و زیارتگاه "رؤیایی" ساخته‌اند.

قاهره به‌ویژه بخش قدیمی آن‌را شهر هزار گلدسته می‌نامند، شمار گنبدها و

۱ - زیارتگاه‌های رؤیایی یا بارگاه‌های رؤیایی اصطلاحی است که به آندسته آرامگاه‌ها و امامزاده‌هایی اطلاق می‌شود که به دنبال "رؤیا" دیدن انسان صالحی که خواب مسجد، آرامگاه یا ضریحی متعلق به یکی از اهل بیت (ع) یا نیکانی که از آنان نامبرده شده، شکل می‌گیرند. بیننده رؤیا وظیفه پیدا می‌کند که آرامگاه یا مسجدی به نام وی بسازد. در قرون وسطی این بناها به فراوانی صورت گرفت و تا به امروز چون شاهدی تاریخی، حکایتگر زندگی اهل بیت و گویای محبت و عشق مصریان به آنهاست ولی البته این امر مانع تحقیقات و جستجوی اسنادی در رد یا تأیید موارد یاد شده نیست.

بودند. عمرو بن العاص میان مسلمانان و قبطی‌ها الفت و دوستی ایجاد کرد و امان نامه‌ای برای بنیامین اسقف بزرگ قبطی فرستاد و او را به مقامش بازگرداند و امور کلیسا را چون گذشته به وی محول کرد حال آنکه رومی‌ها به مدت سیزده سال او را از این مقام برکنار کرده بودند. بنیامین که تا آن هنگام در بیابان‌ها پنهان شده بود به اسکندریه بازگشت و قبطیان در پرتو آزادی عقیده و امنیتی که به دست آورده بودند به سر بردند. یکبار پس از نوشتن مطلبی درباره مجموعه‌ای از خاندان پیامبراکرم(ص) کسی از من پرسید: آیا واقعا آن‌ها در مصر هستند؟ و یا در این سرزمین به خاک سپرده شده‌اند؟!

با اطمینان پاسخ دادم: آری، غالبا چنین است. و اضافه کردم: من تنها درباره کسانی که تقریبا در محدوده قرنهای نخست اسلام زیستند، نوشته‌ام. بدین معنی که درباره کسانی از خاندان پیامبر(ص) نوشته‌ام که در چهار یا پنج قرن اول هجری در مصر به خاک سپرده شده‌اند. که البته کسانی از اهل بیت که در مصر به خاک سپرده شده‌اند، بمراتب بیش از این شمار است. و گفتم: من افتخار نوشتن درباره برخی مشهوران و کسانی از اهل بیت [پیامبر(ص)] را که آرامگاه‌هایی در مصر دارند که هنوز هم وجود دارد و شمارشان هم بسیار است، نیافته‌ام. در مورد اینان کاملاً مسجل است که آن‌ها در سرزمین ما به خاک سپرده شده و نیز از خاندان پیامبر(ص) هستند و نیز گفتم: من از این سری نوشته‌های اندک، به دنبال رازگشایی از بسیاری چیزهایی هستم که خیلی از مردم و به ویژه جوانان دختر و پسر مسلمان نمی‌دانند؛ زندگی اهل بیت سراسر الگو و نمونه است و شایسته است جوانان مسلمان - دختر و پسر - به آن اقتدا کنند و با تاریخچه و شیوه زندگی و قدرت ایمان و صداقت و دفاع آن‌ها از دین حضرت محمد(ص) و این شریعت پاک و آسان، آشنا شوند.

اینکه مسلمان به بارگاه سرور جوانان بهشتی امام حسین [ع] برود و آنرا زیارت کند در حالی که چیزی از تاریخ او و رشادت‌ها و صلابت‌های ایمانی و اصولی او و مبارزات و جهاد تا شهادت وی نداند، ربطی به دین ندارد.

چنانچه زن مسلمان بی آنکه چیزی از تاریخ ایمانی این الگوهای والای مسلمان از

خاندان پیامبر بدانند، به زیارت آرامگاه بانو زینب یا بانو فاطمة النبویة یا بانو نفیسه برود، معقول و منطقی نیست.

وقتی تاریخ و سیره بزرگان را بدانیم باور ما بیشتر می‌شود و در زندگی، الگوی شایسته‌ای خواهیم داشت و آنرا چراغ راه و روشنایی هدایت‌مان قرار خواهیم داد. در تاریخ و سیره بزرگان پندها و اندرزهاست و کسی که از آن‌ها سرمشق نگیرد و چیزی نیاموزد همچون طوطی به تکرار شنیده‌هایش می‌پردازد و با اسلام رابطه‌ای ندارد. عشق و محبت خودبخودی و ارثی به تنهایی کافی نیست؛ حال آنکه عشق مبتنی بر معرفت به ویژه در مورد اهل بیت پیامبراکرم(ص) - که با رفتار و زندگی خود بهترین الگوها و مثال‌ها را فراوریمان قرار داده‌اند و در زندگی و مرگ خود دل‌های مؤمنان را پیرامون خود گرد آورده‌اند - تبدیل به یقین می‌گردد.



پس از واقعه کربلا، بانو زینب خواهر امام حسین بن علی [ع] همراه با بانوان اهل بیت [ع] و گل بازمانده از فرزندان حسین [ع] یعنی [امام] زین‌العابدین [ع] به مدینه منوره بازگشت.

ولی هنگامی که امویان حلقه محاصره را در مدینه بر وی تنگ کردند و او را مخیر ساختند که به هرکجای زمین خدا می‌خواهد - البته جز مکه مکرمه - برود تا مسلمانان را علیه آنان نشوراند، او مصر را برای رحل اقامت افکندن برگزید، چرا؟ همه نوشته‌های تاریخی حکایت از آن دارد که او به دلیل آنچه از محبت مردم مصر به اهل بیت و عشق و دوستی آنان با خویشان و نزدیکان خاندان پیامبر(ص) شنیده بود، سرزمین کهن مصر را برگزید.

همچنین به دلیل قرار گرفتن در جریان سخنان ام‌سلمة به نقل از رسول خدا (ص) که به هنگام اندیشیدن به فتح مصر به نیکی از مردمانش سخن گفته بود، این گزینه را برگزید. از آن حضرت (ص) روایت شده که فرمود:

«شما مصر را فتح خواهید کرد؛ مصر سرزمینی است که قیراط در آن متداول است.

وقتی آنرا فتح کردید، با مردمانش خوشرفتاری کنید چرا که آنها حق و رحمی [برما] دارند.<sup>۱</sup> و در روایت دیگری: «حق و خویشی [برما] دارند.»<sup>۲</sup>

برخی این حق و خویشاوندی را به سبب وجود "ماریة القبطیة" تفسیر کرده‌اند که گفته می‌شود او دختر المقوقس از بزرگان قبطیان در مصر بود و او را برای رسول خدا(ص) فرستاد و آن حضرت با وی ازدواج کرد و ابراهیم را برایش به دنیا آورد.<sup>۳</sup>

قلم از توصیف کاروان بانو زینب - آنگاه که در آستانه ورود به سرزمین مصر می‌شد - عاجز است، در سال ۶۱ هجری از طبقات مختلف مردم در "بلیس" به استقبالش آمدند؛ وقتی او چنین استقبال و خوشامدگویی مردم مصر را دید، با خود گفت: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» (سوره یس - ۵۲) (این است همان وعده خدای رحمان و پیامبران راست می‌گفتند).

از آن تاریخ، بانو زینب نخستین گوهر تابناک خاندان مبارک پیامبر بود که در سرزمین مصر درخشید؛ او (رض) از آن هنگام بسان تابشی از انوار نبوت در مصر، تابید.

رفتار محبت آمیزی که مردم مصر با بانو زینب کردند با دیگر شاخه‌های درخت تناور خاندان پیامبر - که پس از وی به مصر آمدند - نیز تکرار کردند.

با بانو نفیسه، دختر سید [امامزاده] حسن الانور که در بیست و پنجم رمضان سال ۱۹۳ هجری به مصر آمد نیز همین معامله را کردند! او را زنان و مردان مصر با اسبان و اشتران هودج‌دار خود در حالی که قرآن‌ها را بر سر کرده بودند، تکبیرگویان و هلهله زنان استقبال کردند و شادی و شادمانی خود را از این در گرانمایی که به مجموعه جواهرات اهل بیت در مصر افزوده می‌شد، ابراز داشتند.

۱ - روایت را مسلم در صحیح خود ۱۹۷:۴ کتاب فضائل الصحابه باب وصیة النبی (ص) باهل مصر حدیث ۲۵۴۳/۲۲۶ به نقل از ابوزر، آورده است.

۲ - همان منبع: حدیث ۲۵۴۳/۲۲۷، "رحمی" به این دلیل که هاجر مادر اسماعیل از آنهاست و خویشی (دامادی) به این علت که ماریة مادر ابراهیم از ایشان است.

۳ - نگاه کنید به: الخطط المقریزی، جلد ۱ - صفحه ۴۷.

وقتی بانو نفیسه در اندیشه بازگشت به مدینه منوره شد، مردم مصر او را رها نکردند، از هرجا و هر وقت به دیدارش آمدند و به وی تبرک جستند و برای بازداشتن وی از بازگشت، نزد والی شهر رفتند تا شفاعت کند و از بانو نفیسه بخواهد تا در مصر بماند.

از زبان بانو نفیسه گفته شده است علت اندیشه وی به بازگشت به مدینه منوره از این قرار بود که می‌گفت: «من تصمیم داشتم پیش شما بمانم ولی زن ضعیفی هستم و مردمان بسیاری پیرامونم جمع می‌شوند و مرا از ذکر و دعا و توشه راهم بازمی‌دارند.»<sup>۱</sup> همان کاری که مردم مصر با گوهرهای خاندان نبوت کردند، با آن سرهای مبارک نیز کردند و برای انتقال آنها و به خاک سپردنشان در مصر، از هیچ کوشش و فداکاری دریغ نکردند.

این کار را با سر مبارک امام حسین بن علی (ع) نیز انجام دادند.

با سر مبارک زید بن زین العابدین و سر مبارک سید ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی نیز چنین کردند.

\* \* \*

در مورد سر مبارک زید بن علی زین العابدین و سید ابراهیم بن عبدالله، مصریان در زمان امویان و عباسیان دست به قمار بزرگی زدند و این دو سر را از مسجدالجامع - مسجد عمرو - ربودند تا به خاکشان بسپارند و به صورت زیارتگاه‌هایی درآیند. در آن زمان در دوره امویان و در دوره‌های بسیاری از ایام عباسیان، شیعه اهل بیت بودن جرم بزرگ و غیرقابل بخشش شمرده می‌شد؛ سر مبارک زید را در قسطاط و سر سید ابراهیم را در المطریة به خاک سپردند.<sup>۲</sup>

۱ - این مطلب را الشبلنجی در نورالابصار صفحه ۳۹۹ ذکر کرده است.

۲ - همان منبع صفحه ۴۰۶.

## اینها همه برای چه بود؟

پیامبر اکرم (ص) سرسلسله این خاندان می‌فرماید: «آدمی همراه با کسی است که دوست می‌دارد» و مردم مصر بی هیچ تردیدی، اهل بیت را دوست داشتند و در کنارشان ایستادند.

مردم مصر آنچه را پیامبر اکرم (ص) فرموده بود به خاطر سپردند؛ گفته‌های آن حضرت درست درآمد، امام احمد با سند خود روایت کرده که پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر دم بیم آن می‌رود که دعوت حق را لبیک گویم. من در میان شما دو چیز گرانبها به جای گذارده‌ام: کتاب خدا یعنی ریسمانی که از زمین تا به آسمان امتداد دارد و سنت و راه و روشم. و آن خدای مهربان و آگاه خبرم کرده که این دو هرگز و تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند پس بمن نشان دهید که پس از من با آن‌ها چگونه برخورد می‌کنید.»<sup>۲</sup>

الدیلمی و الطبرانی و ابن حیان و البیهقی روایت کرده‌اند که آن حضرت (ص) فرموده است: «هیچ بنده‌ای ایمان نیاورده مگر آنکه مرا بیش از خود دوست داشته باشد و خاندانم را نیز از خاندان خود بیشتر دوست داشته باشد و خانواده‌ام از خانواده‌اش و خودش برایش عزیزتر باشد.»<sup>۳</sup>

مردم مصر همواره دوستدار رسول خدا (ص) و درخت پر بار و مبارکش بوده و هستند و تا وقتی خدا بخواهد با چنین ایمانی باقی خواهند ماند؛ شیفتگی و شور و

۱- روایت را البخاری ۵: ۲۲۸۳ کتاب الادب باب: علامة الحب فی الله عزوجل حدیث شماره ۵۸۱۶ و ۵۸۱۷ و ۵۸۱۸ و مسلم ۴: ۲۰۳۴ کتاب البرو الصلوة و الأدب باب: المرء مع من احب حدیث ۱۶۵/۳۶۴ هر دو به نقل از ابن مسعود آورده‌اند.

۲- مسند احمد ۳: ۱۷ به نقل از ابوسعید الخدری؛ حدیث ثقلین را علمای بزرگ جمهور [اهل سنت] و قهرمان بزرگ ایشان در صحاح و سنن خود با اسناد مختلف و متعدد روایت کرده‌اند. علاوه بر امام احمد بن حنبل، مسلم و الترمذی و الدارمی و ابن ماجه و ابوداود و صاحب الجمع بین الصحاح است و الحمیدیه و السمعیانیه در فضایل الصحابه و الطبرانی و ابن حجر و اغلب مفسران نیز آنرا روایت کرده‌اند از طریق اهل بیت [ع] نیز به هشتاد و دو راه، روایت شده است.

۳- فردوس الاخبار (الدیلمی) ۵: ۱۵۴ حدیث شماره ۷۷۹۶، المعجم الکبیر (الطبرانی) ۷: ۷۵ حدیث شماره ۶۷۱۶، شعب الایمان (البیهقی) ۲: ۶۵۴ حدیث شماره ۱۵۵ همگی به نقل از ابویلی.

شوق مردم به گوهرهای تابناک اهل بیت پیامبر (ص) و نسبت به هر کدام از آثار مبارک نبوت، به همین دلیل است.

منظورم از آثار مبارک نبوت، آن بازمانده‌های شریف نبوی است که در حجره "مخلفات" مسجد امام حسین در پی انتقال از "ینبع" به مصر در قرن هفتم هجری، جای گرفته است؛ مردم مصر در توجه و مراقبت از این آثار بدانجا رسیدند که به گفته خانم دکتر سعاد ماهر، در شمار مقامات مهم دولتی، پست یا مقام "شیخ الاثار النبویة" را در نظر گرفتند. آن‌ها برای آن بخش، قلعه‌ای چون دژی نظامی به منظور حفاظت از آن آثار ساختند و آثار نبوی در سال ۱۳۰۵ هجری با کاروانی بزرگ از نگهبانان و در حالی که به شدت پاسداری می‌شد، وارد حرم حسینی گردید و در "سرای عابدین" جای گرفت؛ برخی این کاروان را از جمله کاروانهای مشهور در تاریخ جدید مصر به‌شمار آورده‌اند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

برای آن‌هایی که هنوز قانع نشده‌اند و همچنان می‌پرسند: چرا خاندان پیامبر اکرم (ص) در مصر هستند، می‌گوییم:

حق با آنهاست زیرا نمی‌دانند که مصر روزگاری، چندان فاصله‌ای از مکه و مدینه نداشت، از آن فتنه‌ای که پس از کشته شدن عمر بن الخطاب به دست ابولؤلؤ مجوسی در سال ۲۳ هجری قمری به پا شد و زمینه فتنه‌ای را که طه حسین آنرا "فتنه بزرگ" نامیده است، فراهم آورد. منشأ این فتنه نیز مصر بود.

فتنه‌ای که منجر به قتل خلیفه سوم عثمان بن عفان بود از مصر سرچشمه گرفته بود؛ آتش آنرا صحابی قدیمی برافروخت که به قول صحیح، مسلم نخستین کسی بود که به پیامبر اکرم (ص) درود اسلامی گفت<sup>۲</sup> و چهارمین - و به روایت طبری پنجمین<sup>۳</sup> - کسی بود که به اسلام گروید<sup>۴</sup> و به پارسایی و پرهیزکاری مشهور شد و از پیشوایان حدیث بود؛ او کسی جز "ابوذر غفاری" نبود.

۱- مخلفات الرسول (ص) فی المشهد الحسینی: ۳۲.

۲- نگاه کنید به: صحیح مسلم ۴: ۱۹۱۹ ب ۲۸ از فضائل صحابه حدیث شماره ۲۴۷۳/۱۳۲.

۳- المعجم الکبیر ۲: ۱۴۷ شرح حال جندب بن جنادة الغفاری، حدیث شماره ۱۶۱۷ و ۱۶۱۸.

۴- در روایت الحاکم در المستدرک ۳: ۳۴۲ «کنت ربع الاسلام» (یک چهارم اسلام بودم).

مدینه منوره) ارسال شد و او نیز آنرا در بقیع کنار قبر بانو فاطمه (رض) به خاک سپرد.<sup>۱</sup>  
و روایت دیگری حاکی از آن است که سر [مبارک] را پس از وفات یزید بن معاویه، در خزانه اش یافتند و آنرا از آنجا برداشتند و در دمشق در دروازه الفراریس به خاک سپردند.<sup>۲</sup> "ابن کثیر" می گوید: طایفه موسوم به فاطمی ها که بر سرزمین مصر حکمرانی کردند مدعیند که آن ها سر [مبارک] را به خاک سپردند و بارگاه مشهور در مصر را بر آن بنا کردند.<sup>۳</sup>

العقاد چند مکان را که گفته می شود سر مبارک امام حسین [ع] در آنجاها به خاک سپرده شده است، برمی شمارد: مدینه منوره، کربلا، الرقة، دمشق، عسقلان، قاهرة و مرو.<sup>۴</sup>  
نزدیکترین روایت به تاریخ واقعه چنین است: پس از شهادت امام حسین در کربلا، جسد آن حضرت را به نمایش درآوردند. خولی بن یزید اصبحی کوشید تا سر از بدن جدا کند ولی نتوانست و جسد لرزید سپس شمر بن ذی الجوشن قدم پیش گذارد و سر را از بدن جدا کرد و آنرا برای یزید بن معاویه فرستاد تا پاداش خود یعنی ولایت یکی از امارتهای اسلامی را از وی بستاند.<sup>۵</sup>

خانم دکتر سعادت ماهر معتقد است: دیدگاه قوی تر می گوید: سر مبارک را در شهرهای اسلامی گرداندند تا سرانجام به عسقلان<sup>۶</sup> رسید و در همانجا به خاک سپرده

۱ - نگاه کنید به: المنتظم ۳: ۴۴۵، تاریخ ابوالفداء ۱: ۲۶۶، تاریخ الاسلام (الذهبی) حوادث و وفیات ۶۱ هجری و ۸۰ هجری، مرآة الجنان ۱: ۱۰۹، البداية و النهایة ۸: ۲۰۴.

۲ - نگاه کنید به انساب الاشراف ۳: ۲۴۱؛ المنتظم ۵: ۳۴۴؛ البداية و النهایة ۸: ۲۰۴؛ سمط النجوم العوالی ۳: ۱۹۸ و ۱۹۷.

۳ - البداية و النهایة ۸: ۲۰۶ که در آن آمده است: «بارگاه مشهور در مصر که به آن تاج الحسین می گوید پس از سال پانصد ....»

۴ - "ابوالشهداء الحسین بن علی" [نوشته العقاد]، صفحات: ۲۶۲ - ۲۶۱.

۵ - تاریخ ابی مخنف ۱: ۴۹۴-۴۹۳، الکامل فی التاریخ ۳: ۲۹۶.

۶ - از شهرهای شام از توابع فلسطین که بر ساحل دریا میان غزه و بیت جبرین واقع است. به آن عروس شام می گویند. گروهی از صحابه و تابعین در آن اقامت کردند؛ نگاه کنید به معجم البلدان ۳: ۳۲۷.

(۲)

## بارگاه حسینی

منطقه بارگاه حسینی مقر حکومت فاطمی ها در قاهره بود و در جای کنونی بارگاه حسینی (المشهد الحسینی) جای داشت و در اطراف آن کاخ زمرد - یکی از مهمترین کاخ های فاطمی ها - قرار داشت؛ این کاخ شامل منطقه "خان الخلیل" می شد و احتمالاً تا ابتدای خیابان بورسعید کنونی ادامه می یافت. در محل "زمرد" - که بهترین جای کاخ بود و نماز در آن برگزار می گردید - سر مبارک را آوردند تا در آنجا به خاک سپرده شود از آنجا که زمرد سبزرنگ است منطقه را به باب الاخضر (دروازه سبز) نامگذاری کردند؛ باب الاخضر همان جایی است که مقام [امام] حسین (رض) در آن جای دارد.

این مقام شامل سر مبارک می شود و اکنون ضریحی از نقره بر آن قرار دارد که در آن تکه هایی از الماس که از سوی طایفه "بهره" اهدا شده کار شده است. این ضریح قبلاً از ساج هندی منبت کاری شده و در هم تنیده شده بود که به موزه هنر اسلامی منتقل شد. پیش از ضریح نقره ای، ضریحی از جنس مس وجود داشت که آنرا به بارگاه دیگری منتقل کردند.

در مورد سر مبارک امام حسین [ع]، روایت های مختلفی وجود دارد:<sup>۱</sup>

یک روایت می گوید: سر [مبارک] برای عمرو بن سعید بن العاص (کارگزار یزید در

۱ - در حالیکه در مورد مدفن جسد مطهر آن حضرت [ع] اتفاق نظر وجود دارد. نگاه کنید به: نزهة المشتاق ۲: ۶۶۸ و اعلام الوری ۱: ۴۷۰، البداية و النهایة ۸: ۲۰۳.



شد و هنگامی که فرنگی‌ها بر عسقلان چیره شدند،<sup>۱</sup> الصالح طلائع وزیر فاطمی‌ها در مصر،<sup>۲</sup> قدم پیش گذارد و سی هزار درهم پرداخت و سر مبارک را باز پس گرفت و آنرا به قاهره منتقل کرد.

این نظر را ابن حکان نیز تأیید می‌کند، چه در تاریخ [وفیات الاعیان] خود آورده است. سر [مبارک امام] حسین فرزند دختر پیامبر خدا(ص) پیش از انتقال به مصر در عسقلان به خاک سپرده شده بود و الافضل شاهنشاه<sup>۳</sup> بارگاه سر مبارک را در عسقلان بنا کرد.<sup>۴</sup>

ابن بطوطه نیز این روایت را تأیید می‌کند و به دنبال سفری که به عسقلان داشته می‌گوید: «پس از قدس شریف به مرز عسقلان سفر کردم که شهر ویرانه‌ای است و ویرانی‌های آن کاملاً بچشم می‌خورد و دارای بارگاه مشهوری است که سر [مبارک] حسین بن علی(ع) پیش از انتقال به قاهره در آن جای داشت و در واقع مسجد بزرگ و بسیار با عظمتی به‌شمار می‌رود.»<sup>۵</sup>

ابن بطوطه پس از آن هنگام بازدید از قاهره، می‌گوید: «از جمله زیارتگاه‌های شریف بارگاه مقدس و عظیم‌الشانی است که در آن سر [مبارک] حسین بن علی(ع) در آن جای

۱ - این حادثه در سال ۵۴۸ هجری قمری اتفاق افتاد و حدود سی و پنج سال در دست آن‌ها بود تا سرانجام صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۳ هجری قمری آنرا آزاد کرد. نگاه کنید به معجم البلدان ۳: ۳۲۷.

۲ - ابوالغارات طلائع بن رزیک ارمنی مصری از ادبا و خطبا بود و در عهد فاطمی‌ها مقام وزارت داشت و کارگزاری نواحی صعید را برعهده داشت و به دنبال انتقام‌گیری از الظافر، بر مصر چیره شد. او دارای کتاب‌ها و دیوان شعر کوچکی است؛ العاضد با دخترش ازدواج کرد و سپس همراه با برخی امرا، نقشه قتل او را کشید. او در سال ۵۵۶ هجری ترور شد؛ نگاه کنید به: وفیات الاعیان ۲: ۵۲۹ - ۵۲۶ البدایة و النهایة ۱۲: ۲۴۳، اعیان الشیعه ۷: ۳۹۶ به بعد.

۳ - ابوالقاسم شاهنشاه فرزند امیرالجیوش بدرالجمالی ملقب به الافضل. در عکا متولد شد و در فرماندهی لشکریان مصر جانشین پدر شد؛ ارمنی الاصل است و پایه‌های حکومت الامر باحکام الله العبیدی والی مصر را محکم کرد و امور دولتش را سامان داد ولی سرانجام علیه او شورید و کسی را گمارد تا در سال ۵۱۵ هجری در نزدیکی خانه‌اش، او را به قتل برساند.

۴ - وفیات الاعیان ۲: ۴۵۰.

۵ - رحلة ابن بطوطه، صفحه ۶۰.

دارد و رباط بزرگ با بنای شگفتی، بر آن قرار دارد و بر درهای آن حلقه‌ها و صفحات نقره‌ای قرار داده شده که عظمت و شکوه فوق‌العاده‌ای بدان بخشیده است.»<sup>۱</sup>

مؤرخ هروی در کتاب خود: «اشارات الی اماکن الزیارات» می‌گوید: «در آنجا - یعنی عسقلان - بارگاه حسین... وقتی فرنگی‌ها آنجا را اشغال کردند مسلمانان آنرا در سال پانصد و چهل و نه [۵۴۹هـ.] به شهر قاهره انتقال دادند.»<sup>۲</sup>

خانم دکتر سعادت ماهر دیدگاه‌های دیگر را به لحاظ باستان‌شناختی و در دو کتاب خود: «مخلفات الرسول (ص) فی المشهد الحسینی» و «مساجد مصر» رد می‌کند و آن‌ها را نادرست می‌داند.

و در مورد وجود سر مبارک در مدینه منوره [برآن است که] این ادعا فاقد دلیل مادی است که المسعودی از آن یاد کرده است و آن اینکه تا قرن چهارم هجری شاهد قبری وجود داشت که عبارت زیر در آن نوشته شده بود: «الحمد لله ممیت الامم و محیی الامم هذا قبر فاطمة بنت رسول الله (ص) سیده نساء العالمین و الحسن بن علی بن ابی‌طالب و علی بن الحسین بن علی و محمد بن علی و جعفر بن محمد (رضوان الله علیهم اجمعین)» حال آنکه اگر سر [مبارک] در بقیع به‌خاک سپرده شده بود هرگز نام سیدالشهدا از قلم نمی‌افتاد. متن عبارت یاد شده از کتاب «الاشراف و التنبیه» مسعودی به نقل از ابن کثیر در البدایة و النهایة، نقل شده است.<sup>۳</sup>

نظر اکثریت شیعه امامیه (اثنی عشری) را که می‌گویند سر مبارک آن حضرت همراه با بدن مبارک در کربلا به‌خاک سپرده شده را تأمل در حوادث، تأیید نمی‌کند چه به لحاظ عقلی بعید است که یزید بن معاویه سر [مبارک] را به کربلا بازگردانده باشد تا

۱ - همان منبع، صفحه ۸۷.

۲ - سیاح هروی ابوالحسن علی بن ابوبکر الهروی متولد موصل است که در شهر حلب ساکن شد؛ مرد فاضل و پرسفیری بود و او را سیاح نامیدند و برای او مدرسه‌ای ساختند که در آن به تدریس و سخنرانی پردازد. کتاب الاشارات یاد شده و الخطب الهرویه، از آن اوست. در سال ۶۱۱ هجری وفات یافت و قبرش در حلب است. نگاه کنید به: سیر اعلام النبلاء ۲۲: ۵۷ - ۵۶.

۳ - الاشراف و التنبیه: ۴۹ و نیز نگاه کنید به: البدایة و النهایة ۸: ۲۰۶.

مبادا بر شعله‌های آتش [خشم شیعیان] افزوده شود؛ او بخوبی می‌دانست که آنجا مرکز شیعیان و پیروان امام حسین [ع] و مؤیدان مذهب اوست؛ این علاوه بر مطلبی است که در حوادث سال ۲۳۶ هجری ذکر شده مبنی بر اینکه خلیفه متوکل به "النویریج" دستور داد که بر سر قبر [امام] حسین [ع] برود و آنرا ویران کند؛ "النویریج" نیز بیلچه‌ای برداشت و بالای قبر را خراب کرد و به اتفاق همراهانش به جایگاه لحد رسیدند، در آنجا اثری از سر [مبارک] نیافتند. کسی نمی‌تواند تصور کند که در آن فاصله زمانی اندک، سر [مبارک] تجزیه شده باشد در حالیکه می‌دانیم زمین کربلا شنی است و استخوان‌های [مردگان] را برای صدها سال، نگاه می‌دارد.<sup>۱</sup>

اما آن دیدگاهی که می‌گوید: سر [مبارک] در رباط [دژ] مرو خراسان است، کاملاً بی‌پایه است زیرا ابو مسلم خراسانی که گفته می‌شود سر [مبارک] را به‌هنگام چیرگی بر خراسان و بنای رباط [دژ] مرو از دمشق به آنجا آورد؛ در زمان فتح آن در ایام عباسی‌ها، اصولاً در شام وجود نداشت؛ از طرف دیگر اگر عباسی‌ها سر [مبارک] را یافته بودند که به مردم نشان می‌دادند.

درست‌ترین دیدگاه آن است که سر [مبارک] ابتدا در خزائن السلام در دمشق قرار داده شد و سپس در شهر ساحلی عسقلان به خاک سپرده شد و زمانی که بیزانس بر

۱ - این تنها شیعه امامیه نیستند که چنین سخنی می‌گویند. دیگران نیز گفته‌اند. به عنوان مثال نگاه کنید به: کتاب نزهة المشتاق ابن ادریس الحسنی معروف به الشریف الادرسی از علمای قرن ششم هجری، صفحه ۶۶۸ و در تذکرة الخواص: ۲۶۵ آمده که آن‌ها مشهورترین [مدعیان چنین ادعایی] هستند و البداية و النهایة ابن کثیر ۲۰۵:۸ که می‌گوید: نزد بسیاری از متأخران شهرت یافته که قبر [امام] حسین (ع) در آرامگاه علی (ع) در جایی در نزدیکی رود کربلاست؛ ابن جریر و دیگران یادآور شده‌اند که محل شهادت آن حضرت به این علت از بین رفته که کسی بطور دقیق نداند کجاست؛ هشام بن الكلبی نیز یادآور شده وقتی آب بر قبر [امام] حسین جاری کردند که اثر آن پاک شود، پس از چهل روز آب خشک شد؛ یک نفر اعرابی از بنی اسد به آنجا آمد و مشت مشت آب برداشت و آنرا بو کرد تا سرانجام به قبر [امام] حسین رسید، گریه کرد و گفت: پدر و مادرم به فدایت، خود خوشبو بودی و اکنون تربت نیز خوشبوست؛ سپس این بیت را سرود:

می‌خواستند قبر او را از دشمن پنهان دارند ولی عطر خاک قبر، نشان از قبر او دارد.

عسقلان چیره شدند، الصالح طلائع بن رزیک وزیر فاطمی‌ها در مصر سی هزار درهم پرداخت و سر مبارک را بازپس گرفت و آنرا همراه با گروهی از سربازان به مصر منتقل کرد و به گفته الامام الشعرائی<sup>۱</sup> در طبقات الاولیاء<sup>۲</sup> خلیفه فاطمی در حالیکه خود و لشکریانش پای برهنه بودند از الصالحیه به استقبال او آمد؛ سر مبارک را در کیسه ابریشمی سبزرنگی نهادند و روی چارپایه‌ای از چوب آبنوس گذاشتند و مشک و عطر زیر آن قرار دادند و روی آن گنبد معروف را بنا کردند.

دلیل وجود سر [مبارک] [در بارگاه حسینی قاهره] مطلبی است که عثمان مدوخ در کتاب خود «العدل الشاهد فی تحقیق المشاهد» تألیف شده در قرن نوزدهم [میلادی] نوشته و عبارت است از: «وقتی مرحوم عباس کدخدا الفزدوغلی قصد توسعه مسجد مجاور بارگاه حسینی را داشت، گفته شد که در این بارگاه ثابت نشده که چیزی دفن شده باشد لذا در صدد تحقیق برآمد و با حضور گروهی از مردم، بارگاه را حفر کرد و استاد جوهری شافعی و استاد شیخ الملووی المالکی - از بزرگان علمای عامل در آن زمان - وارد آن شدند و نگاهی به درونش انداختند و سپس بیرون آمدند و مشاهدات خود را بازگفتند که عبارت از یک چارپایه چوبی از جنس ساج بود که روی آن طشتی از طلا و بر بالای آن پرده‌ای از حریر سبز رنگ و زیر آن کیسه‌ای از حریر سبز کم‌رنگ بود که درونش سرمبارک قرار داشت...»

آنچه در اینجا می‌خواهیم بگوییم آن است که ما نه تنها احتمال وجود سرمبارک را می‌دهیم بلکه بر این نکته تأکید هم داریم. علت هم نه دلایل ذکر شده بلکه توجه و اهتمامی است که طی قرنهای متوالی نسبت به بارگاه حسینی می‌شود که به برخی از

۱ - ابو محمد عبدالوهاب بن احمد بن علی الحنفی الشعرائی از علمای متصوفه است که نسبش به ابن الحنفیه محمد بن علی بن ابی طالب (ع) می‌رسد. او در سال ۸۹۸ هجری قمری در قلعشند مصر به دنیا آمد و در روستای ابوشعره از روستای المنوفیه پرورش یافت و نسبش به نام همین روستا بازمی‌گردد. دارای مصنفاتی است از جمله: طبقات الاولیاء، لوائح الانوار فی طبقات الاخیار، البدر المنیر و غیره. در سال ۹۷۳ هجری قمری در قاهره وفات یافت. نگاه کنید به: شذرات الذهب، جلد ۸ صفحات ۳۷۳ و ۳۷۲.

۲ - طبقات الاولیاء: صفحه ۲۶ و نگاه کنید به: نورالابصار، صفحات ۲۷۰ - ۲۶۹.

آن‌ها اشاره کردیم و موارد گوناگون و فراوانی از آن‌را ناگفته گذاشتیم.

دلیل ملموس و عینی دیگر، فراوانی شمار برادران ایرانی است که طی قرنهای متمادی به مصر آمدند و در این سرزمین اقامت و مسکن گزیدند و حتی محل کار خود را در جوار سر مبارک انتخاب کردند بگونه‌ای که بسیاری از نام‌های ایرانی تا مدت زمان اندکی پیش - و تاکنون - بر فراز مغازه‌ها و فروشگاهها و نمایندگی‌ها، بیچشم می‌خورد و در اطراف این بارگاه عرضه‌ فرش‌های شیرازی و تبریزی نیز رواج و گسترش یافته است.

علاوه بر این حجره کوچکی که جماعت "بهره" تقدیم بارگاه حسینی کردند نیز مطرح است؛ در میان این جماعت بسیاری از علما و پژوهشگرانی یافت می‌شوند که مطالعه کرده و نسبت به وجود سر مبارک مطمئن گشته‌اند و به همین دلیل در سال ۱۹۶۵م. این حجره را به قیمتی بالغ بر ۳۰۰ هزار لیره - که از سوی جماعت مزبور گردآوری شده بود - اهدا کردند؛ حجره کوچک دیگری نیز به بارگاه بانو زینب (رض) اهدا کرده‌اند.

واقعیت آن است که این بارگاه شکوه و برکت خود را دارد و دولت مؤمن مصر این بارگاه را تبدیل به مسجد اصلی ویژه برگزاری نمازهای عیدین و نیز مراسم مهم دینی کرده است. بدین ترتیب وجود سر [مبارک] در مصر ثابت می‌شود.

به‌رحال سر [مبارک] امام حسین یا بدن آن حضرت - به گفته سبط ابن الجوزی<sup>۱</sup> - هرکجا باشد، در دل‌ها و وجدان‌ها جای دارد و ساکن جانها و سینه‌هاست. بنا به نظر العقاد مهم آن است که: «سر مبارک هرکجا که به خاک سپرده شده باشد، در هرجایی

۱ - شمس‌الدین یوسف بن قزعلی بن عبدالله التركي العوینی الهیبری البغدادی الحنفی معروف به سبط ابن الجوزی واعظ بلیغ و مؤرخ توانا در سال ۵۸۱ هجری قمری تولد یافت و سپس به دمشق رفت و در آنجا ساکن شد و به کار فتوا و تدریس پرداخت تا سرانجام در سال ۶۵۴ هجری در جبل قاسیون وفات یافت، نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ۱۴۲:۳.

۲ - تذکرة الخواص: ۲۶۶.

سزاوار ارج و احترام و بزرگداشت است؛ [امام] حسین به یمن شهادت و قهرمانی خود و به برکت خاندان نبوت، معنایی است که هر مسلمان در سینه‌اش احساس می‌کند خواه به آرامگاهش نزدیک باشد یا دور»<sup>۱</sup>.

ولی حال که وجود سر مبارک در مصر ثابت شد، باید دید که از آن بنای قدیمی چه چیزی باقی مانده است؟!۲

المقریزی می‌گوید: «سر [مبارک امام] حسین در روز یکشنبه هشتم جمادی‌الآخر سال ۵۴۸ هجری (۳۱ اوت ۱۱۵۳م.) به قاهره منتقل شد و روز سه‌شنبه دهم همان ماه به قاهره رسید و سپس سر [مبارک] را به الکافوری - باغ محوطه کاخ فاطمی - قرار دادند و سپس از راه سرداب [کانال زیرزمینی] به کاخ زمرد انتقال داده شد و کنار گنبدالدیلم در دروازه راهرو خدمتکاران، به خاک سپرده شد»<sup>۳</sup>.

ابن عبدالطاهر می‌افزاید: «طلائع بن رزیک مسجد را خارج از دروازه زویله بنا کرد تا سر [مبارک] را در آن خاک کند و این افتخار را نصیب خود گرداند ولی کاخ‌نشینان فاطمی پیش‌دستی کردند و آن‌را به جایی که هم اکنون هست یعنی کاخ خلافت فاطمی‌ها در آنزمان، آوردند و آنجا را برای آن بنا کردند. این امر در زمان خلافت الفائز فاطمی در سال ۵۴۹ هجری (۱۱۴۵م.) اتفاق افتاد. سر [مبارک] را در راهرو زیرزمینی درازی از دروازه زویله به القبة الشریفة بردند»<sup>۴</sup>.

ابن جبیر - که در عصر ایوبیان پس از آتش سوزی که در سال ۶۴۰ هجری در بارگاه

۱ - ابوالشهداء الحسین بن علی: ۲۶۲.

۲ - احمد بن علی القادر الحسینی العیبدی المقریزی مؤرخ دیار مصر؛ اصل وی از بعلبک در یکی از محله‌های آن به نام المقارزة است. در سال ۷۶۶ هجری به دنیا آمده و در قاهره پرورش یافت و بارها در این دیار متولی امور حسبه و خطابه و امامت مسجد شد. از تألیفات وی: المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار است که آن‌را به خطط المقریزی می‌شناسند، تاریخ الاقباط و السلوک فی معرفة دول الملوک و غیره. در سال ۸۴۵ هجری در قاهره وفات یافت. نگاه کنید به: الاعلام ۱: ۱۷۷.

۳ - خطط المقریزی، ۲: ۳۲۳.

۴ - همان منبع.

در گرفت در زمان الصالح نجم الدین ایوب، از مصر دیدن کرد - می‌گوید: در سال ۶۳۴ هجری (۱۲۳۷م). مناره‌ای را در دروازه بارگاه ساختند، این مناره را ابوالقاسم ابن یحیی السکری بنا کرد ولی آن‌را به پایان نرساند؛ پسرش کار را تمام کرد این مناره پر از نقش و نگارهای گچی است و برفراز دروازه سبز قرار دارد؛ سپس قاضی فاضل عبدالرحیم البیانی به مرمت و توسعه آن پرداخت و پس از آن به دستور الناصر محمد بن قلاوون در سال ۶۸۴ هجری مسجد را توسعه دادند.

در دوره عثمانی سلطان سلیم زمانی که استقبال نمازگزاران و بازدیدکنندگان را دید دستور داد آن‌را مجدداً توسعه دهند. پس از آن برای مسجد ستون‌های سنگی مرمرین از قسطنطنیه آوردند و (۳) درب مرمرین در سمت خان الخلیلی و مشابه آن در دروازه الاخضر در جوار گنبد در سمت شرقی بنا کردند.

وقتی در سال ۱۲۷۹ هجری سلطان عبدالعزیز عثمانی به مصر آمد و از بارگاه حسینی بازدید کرد، خدیوی اسماعیل دستور داد آن‌را به بهترین وجه و به زیباترین شکل، تجدید بنا کنند؛ کار بنای آن که با نظارت علی پاشا مبارک صورت گرفت ده سال بطول انجامید.

این بود گوشه‌هایی از آنچه بر نواده پیامبر اکرم(ص) و قرار گرفتن سر مبارک آن حضرت در مصر و افتخار مصر به آن رفت؛ چیزی که باعث گردید دوستداران اهل بیت و مؤمنان و مجاهدان و صابران، رو سوی بارگاه حسینی آورده و آن‌را قبله آمال خود قرار دهند.

\* \* \*

بارگاه حسینی بنا گردید حال آنکه دولت فاطمی‌ها فروپاشید؛ ایوبی‌هایی که به حکومت شیعی فاطمی‌های مصر پایان بخشیدند، نیز به بارگاه مزبور توجه داشتند؛ صلاح‌الدین<sup>۱</sup> در آنجا حلقه‌های تدریس و فقه به راه انداخت و کار را به فقیه البهاء

۱ - یوسف بن ایوب بن شاذی، صلاح الدین ایوبی ملقب به الملك الناصر در سال ۵۳۲ هجری در تکریت

الدمشقی سنی مذهب سپرد که در محرابی که ضریح پشت آن قرار داشت، می‌نشست. در همان محل این مدرسه، مسجد الحسینی را بنا کردند.

در جهت توجه بیشتر صلاح‌الدین ایوبی به این مکان، بنابه گفته باستانشناس حسن عبدالوهاب، او حجره‌ای مشابه حجره‌ای که در سال ۵۷۴ هجری قمری به امام الشافعی هدیه داده بود، به بارگاه تقدیم کرد.

پس از صلاح‌الدین، الملك الصالح نجم‌الدین ایوب، ایوانی برای تدریس و خانه‌هایی ویژه فقها در آن ساخت که ابن جبیر در سفرنامه‌اش به توصیف آن‌ها پرداخته است<sup>۱</sup>، این سیاح در سال ۵۷۸ هجری از مصر دیدن کرد. در دوره کامل‌الایوبی<sup>۲</sup> در سال ۶۳۴ هجری مناره‌ای بر دروازه بارگاه ساختند که برفراز دروازه سبز بود که بخش اعظم آن ویران شده و جز قاعده مربع آن دو لوحی که این مطلب را ثابت می‌کنند بر آن قرار دارد، چیزی از آن به جای نمانده است.

به دنیا آمد. پدر و خانواده‌اش از روستای دَوین در شرق آذربایجان بودند و از طوایف روادبه از قبیله هذابنه از کردها به‌شمار می‌رفتند. آن‌ها در تکریت اقامت ورزیدند؛ پدرش مقام‌هایی در بغداد و موصل و دمشق عهده‌دار شد؛ او خودش در دمشق پرورش یافت و هم در آنجا و هم در مصر تحصیل کرد و در پایان بخشیدن به حکومت فاطمی‌ها در پی بیماری العاضد، نقش داشت؛ از آن پس خطیب عباسیان گردید و سپس در سرزمین مصر مستقر شد. و در پی آشفتگی اوضاع در سرزمین‌های شام و الجزیره، برای فرونشاندن آشوب‌ها بدانجا فراخوانده شد او نیز به دمشق رفت و بر بعلبک و حمص و حماه و حلب چیره شد. در سال ۵۸۹ هجری قمری در دمشق وفات یافت.

یادآوری می‌شود که حکومت ایوبیان از بخش اعظم سرزمین شام و مصر بمدت نزدیک به نود (۹۰) سال ادامه یافت و در مصر حتی اندکی پیش از سقوط بغداد بدست مغول‌ها، ادامه پیدا کرد؛ نگاه کنید به: *دراسة وثیقه للتاریخ الاسلامی تألیف محمد ماهر حماده، صفحه ۲۵۹ و الاعلام ۲۲۰:۸.*

۱ - رحله ابن جبیر، صفحه ۲۴.

۲ - محمد بن محمد العادل فرزند ایوب ناصرالدین از سلاطین دولت ایوبی است که در سال ۵۷۶ هجری در مصر به دنیا آمد و در همانجا رشد یافت؛ از سوی پدرش عهده‌دار حکمرانی مصر شد و در پی وفات پدر در سال ۶۱۵ هجری مستقلاً این منصب را برعهده گرفت سپس رو به کشورگشایی نهاد و سرزمین شام را نیز به قلمرو خود افزود؛ او دارای مواضع مشهوری در جهاد در دیماط است و به بنا و ترمیم اماکن نیز توجه زیادی داشت. از آثار وی در مصر المدرسة الکاملیه است. در سال ۶۳۵ در دمشق وفات یافت در قلعه آن به خاک سپرده شد. نگاه کنید به: السلوک (مقریزی) جلد ۱، صفحات ۱۹۴ به بعد.

در دورهٔ الصالح نجم‌الدین ایوب<sup>۱</sup> (۶۴۷ - ۶۳۷ هجری قمری) در سال ۶۴۰ هجری قمری بنای بارگاه حسینی آتش گرفت که الصالح آنرا مرمت کرد و جوی آب و محلی برای وضو گرفتن به آن افزود و زمین‌هایی را وقف آن ساخت.

در زمان ممالیک نیز بارگاه حسینی مورد عنایت قرار داشت. الظاهر بیبرس<sup>۲</sup> قطعه زمین فروخته شده را که در کنار بارگاه قرار داشت و متعلق به فاطمی‌ها بود پس گرفت و بهای آنرا - که شش هزار درهم بود - داد و آنرا وقف مسجد کرد. پس از او نیز الناصر محمد قلاوون<sup>۳</sup> در سال ۶۸۴ هجری قمری، مسجد را توسعه داد.

۱- ایوب بن محمد بن ابوبکر بن ایوب، ابوالفتح نجم‌الدین ملقب به الملک الصالح از سلاطین بزرگ ایوبی مصر است که در قاهره به دنیا آمد و همانجا پرورش یافت و پس از خلع برادر در سال ۶۳۷ هـ به حکومت رسید. او با قدرت حکومت کرد و در مصر آبادانی‌هایی کرد که هیچ یک از سلاطین ایوبی نکردند. در اواخر دورهٔ وی، بیزانی‌ها در سال ۶۴۷ هجری قمری به دیماط حمله بردند و آنرا به اشغال خود درآوردند. او در آن زمان در دمشق حاضر نبود، وقتی به آنجا رسید در المنصوره وفات یافت و جسدش را به قاهره انتقال دادند. نگاه کنید به: الاعلام ۲: ۳۸.

۲- بیبرس العلانی البندقداری الصالحی الملک الظاهر صاحب فتوحات در سال ۶۲۵ هجری در سرزمین قیچاق به دنیا آمد و بعدها به اسارت گرفته شد و در سیواس فروخته شد و او را به حلب و از آنجا به قاهره آوردند؛ در آنجا امیرعلاءالدین البندقدار او را خریداری کرد و نزد خود نگاه داشت و زمانی که الملک الصالح نجم‌الدین ایوبی امیر علاءالدین البندقدار را دستگیر کرد. بیبرس را در شمار خدمتکاران ویژه خود درآورد سپس آزارش کرد و بعد از آن در زمان الملک المظفر "اتابک لشکر" شد و سپس در سال ۶۵۸ هجری بر سلطنت مصر و شام فایق آمد! و جنگها را خود فرماندهی می‌کرد و با تاتارها و بیزانی‌ها نیز درگیری‌هایی داشت. اخبار و آبادانی‌های او فراوان است. در دمشق در سال ۶۷۶ هجری وفات یافت و آرامگاهش در آنجا مشهور است. کتابخانه الظاهریه پیرامون آن تأسیس یافت؛ نگاه کنید به: التجوم الزاهرة، ۷: ۹۴.

۳- محمد بن قلاوون بن عبدالله الصالحی از سلاطین بزرگ دولت قلاوونی است که در سال ۶۸۴ هجری قمری در دمشق به دنیا آمد و ایام کودکی را در آنجا سپری کرد؛ پس از آن در سال ۶۹۳ هجری در زمانی که کودکی بیش نبود به سلطنت مصر و شام رسید ولی یکسال بعد به علت خردسالی خلع شد و در سال ۶۹۸ هجری مجدداً به سلطنت رسید ولی همچون محجورها، در قلعه‌ای اقامت گزید و همه کارها بدست امیر بیبرس و نایب السلطنه امیر سلار قرار داشت؛ این وضع حدود بیست سال ادامه یافت؛ در این هنگام او که به تنگ آمده بود، در ظاهر عزم حج کرد و همراه با خانواده و حاشیه و بردگان و اسبانش راهی حج شد وقتی به الکرک رسید در قلعه آن اقامت گزید و بر همهٔ اموال آن چیره شد سپس با حمله‌ای وارد دمشق شد و از آنجا خود را به مصر رساند و با المظفر بیبرس جنگید و بر او چیره شد

در دورهٔ عثمانی با توجه به اقبال شدید توده‌های مؤمن مصری نسبت به آن، مسجد بازم توسعه پیدا کرد و حجره‌ای از جنس آبنوس صدف‌کاری شده با پوششی از ابریشم زربفت برای آن ساخته شد؛ این حجره را طی جشن باشکوهی به بارگاه حسینی انتقال دادند؛ الجبرتی در توصیف این جشن می‌گوید: بزرگان طایفه رفاعی و صوفی با طبل‌ها و پرچم‌های خود پیشاپیش حرکت می‌کردند و درحالیکه بخوردانه‌های نقره‌ای و بخور عود و عنبر و نیز ظرف‌های حاوی گلاب در دست داشتند و به روی مردم گلاب می‌پاشیدند، حجره را تا رسیدن به بارگاه، همراهی می‌کردند.

عبدالرحمن کدخدا نیز در سال ۱۱۷۵ هجری مسجد را بازسازی کرد و برای آن آب انبار و شیرهایی ساخت و برای خدمه و متولیان آن حقوق ماهیانه‌ای مقرر کرد.<sup>۱</sup>

پس از آن - به گفتهٔ علی پاشا مبارک - در زمان‌الخدوی اسماعیل<sup>۲</sup> این بنا بازسازی شد و بازسازی آن ده سال به طول انجامید. فرش‌های نفیسی در آن پهن شد و با شمع‌ها و روغن‌های خوشبو و چراغ توری‌های گازی که در قندیل‌های بلوری قرار می‌گرفت روشنایی آن تأمین گردید و شماری بیش از اندازه امام جماعت و مؤذن و مبلغ و دربان و فرّاش و جاروکش و سقا و... برای آن در نظر گرفتند و موقوفه‌های زیادی برایش اختصاص دادند که درآمد حاصل از آن‌ها سالانه بالغ بر هزار لیره می‌شد.

آنگونه که علی مبارک به عنوان مهندس طراح بنای فعلی می‌گوید: این عمارت مبلغ ۷۹ هزار لیره از بودجه اوقاف را به خود اختصاص داد و این علاوه بر مبلغ کمکی بود که امرا و بزرگان قوم تقدیم کرده بودند.

و او را با دستان خود خفه کرد و از پای درآورد و یارانش را آواره ساخت و رهبری دولت را بدست گرفت. حکومتش ۳۲ سال بدرازا کشید. داستان‌ها و نیکی‌ها و آبادانی‌های زیادی دارد. در سال ۷۴۱ در قاهره وفات یافت؛ نگاه کنید به: الاعلام ۷: ۱۱.

۱- عجائب الآثار فی التراجم و الاخبار، (عبدالرحمن الجبرتی) جلد ۱، صفحه ۴۹۲.  
۲- الخدیوی لقیی است که به برخی حاکمان داده شده از جمله سلطان عبدالعزیز عثمانی آنرا به اسماعیل پاشا والی مصر در سال ۱۸۶۷ م. داد و پس از آن به افراد خاندان محمدعلی در مصر نیز اطلاق شد. نگاه کنید به:

گفتنی است که برای مسجد، ستون‌های سنگی مرمرین را از قسطنطنیه آوردند؛ صحن مسجد جمعا شامل ۴۴ عدد ستون بود. همچنین برای مسجد گلدسته بزرگ کنونی را به سبک عثمانی ساختند که بی‌شبهت به مداد نیست؛ روی این گلدسته دو لوحه به خط سلطان عبدالمجید خان قرار داده شده است.

\* \* \*

ولی سخن گفتن از بارگاه حسینی بدون پرداختن به اطاقی که مجاور سرمبارک است، کامل نمی‌شود؛ این اطاق را عباس حلمی دوم<sup>۱</sup> برای نگهداری مجموعه‌ای از آثار شریف نبوی که در سال ۱۳۰۵ هجری به بارگاه حسینی منتقل شده و در گنجه‌ای در دیوار جنوب غربی قبر مبارک حفظ شده بود، بنا کرد.

این اطاق اکنون با قالی‌های نفیسی فرش شده و در آن چلچراغ‌ها و لوسترهای بلوری بسیار نادری قرار دارد و دیوارهای آن پوشیده با سنگ مرمر ابلق است؛ در این اطاق محراب کوچکی وجود دارد که دارای گنجه‌ای دیواری به صورت رفّ فرورفته در دیواری است که با کلاف آهنی محکم شده و با بافته‌ای یشمی، پوشانده شده است. این رفّ دارای دربی از چوب گردو است که با عاج و صدف و آبنوس مرصّع کاری شده است و بر فراز درب با حروفی از عاج این آیه نوشته شده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (سوره النساء - ۵۸) (خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها برگردانید).

۱- عباس حلمی بن توفیق بن اسماعیل نواده محمدعلی که او را الخدیوی عباس حلمی دوم می‌نامیدند یکی از کسانی است که بر مصر حکومت کردند؛ در سال ۱۸۷۴م. در قاهره به دنیا آمد و در مدرسه عابدین تحصیل کرد و پس از وفات پدرش در سال ۱۸۹۱ م. با اراده سلطانی آستانه [دربار عثمانی]، عهده‌دار خدیوی مصر شد. هنگامی که جنگ جهانی اول آغاز شد در اروپا بود به همین دلیل بازگشتش عقب افتاد لذا حکومت بریتانیا که در آن زمان سلطه خود را بر مصر هم گسترش داده بود، او را خلع کرد و به جای وی فؤاد را برگمارد. او در لوزان سویس مستقر شد و بقیه عمر را به عنوان مهاجر در آنجا گذراند و در سال ۱۹۴۴ م. [حدود ۱۳۹۰ هجری قمری] وفات یافت. جنازه او را به قاهره منتقل کردند تا در آنجا به خاک سپرده شود، نگاه کنید به: الاعلام ۳: ۲۶۱.

این اطاق دو درب دارد که یکی به روی مسجد باز می‌شود و دیگری به بارگاه امام حسین [ع]. و داخل گنجه نیز آثار شریف نبوی قرار داده شده که شامل: قطعه‌ای از پیراهن پیامبر خدا (ص)، سرمه‌دان، میل سرمه و قطعه‌ای از یک دسته و تارهایی از موی مبارک آن حضرت و نیز دو جلد قرآن مجید به خط کوفی که روی پوست نازک آهو نوشته شده است؛ یکی از آن‌ها منسوب به عثمان - رضی الله عنه - و دومی متعلق به [امام] علی بن ابی‌طالب - رضی الله عنه - است.

این آثار شریف نبوی - آنچنانکه در منابع تاریخی آمده است - در اختیار اهل بیت بوده و خلفا و امرا بر آن‌ها دست گذاشته‌اند. همچنانکه همین منابع تأکید دارند که آنچه پیامبر اکرم (ص) از خود به جای گذاشته شامل: یک پیراهن بلند راه راه گلدوزی شده، روپوش عثمانی، دو پیراهن بلند و یک پیراهن کوتاه صحاری<sup>۱</sup> و یک پیراهن سحولی<sup>۲</sup> و شلوار بلند و جبّه یمانی و جامه‌ای سیاه و نوعی پوشش سر و مجموعه‌ای از موهای مبارک آن حضرت (ص) می‌شد.<sup>۳</sup>

در مورد آثار موجود در بارگاه حسینی، می‌توان گفت که اینها قسمتی از چیزهایی است که پیامبر اکرم (ص) به جای گذاشته است. خانم دکتر سعادت ماهر این آثار را مورد مطالعه قرار داده است؛ گفته می‌شود که آثار موجود در مصر، نزد خاندان ابراهیم در شهر ینبع حجاز بودند و این خاندان یکی پس از دیگری آن‌ها را به ارث می‌بردند؛ در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در دوره الظاهر بیبرس، وزیر مصر الصاحب تاج‌الدین این آثار شریف را از بنی ابراهیم خریداری کرد؛ برخی منابع حکایت از آن دارند که او برای آن‌ها ۶۰ هزار درهم یا ۲۵۰ هزار درهم و نیز ۱۰۰ هزار درهم پرداخت.

۱ - صحاری: منسوب به صحار، روستایی در یمن که پیراهن‌های آن معروف بود.

۲ - ابن اثیر می‌گوید: به فتح سین و ضم آن روایت شده است؛ به فتح سین منسوب به السحول یعنی لکه‌گیر پارچه‌های ابریشمی است زیرا این پارچه‌ها را می‌شوید یا منسوب به سحول، روستایی در یمن است. ولی به ضم سین به معنای پیراهن سفید و شفاف از جنس پنبه است؛ گفته شده به ضم سین نام روستایی است؛ نگاه کنید به: النهایة ۲: ۷۶۰.

۳ - نگاه کنید به: البداية و النهایة ۳: ۶ به بعد.

[پس از آن] این آثار به مصر انتقال یافت و در جایی در ساحل رود نیل به نام "رباط الآثار" یا "رباط الصحابی التاجی" که اخیراً نیز آنرا به نام "اثرنبی" در قسمت قدیمی مصر می‌شناسند، نگهداری می‌شد.

این رباط بنابر اهمیتی که داشت دارای شیخی با منصب یا مقام "شیخ الآثار النبویة" بود، این شیخ باید از میان قضات قابل اعتماد انتخاب می‌شد؛ از جمله ایشان که ایاس در بیان حوادث سال ۸۸۹ هجری از او یاد کرده، شیخ ولی‌الدین احمد است. در الضوء اللامع (سخاوی) آمده که در سال ۸۷۰ هجری شیخ الآثار کسی به نام ولی‌الدین ابوزرعة احمد بن محمد بود که بعداً قاضی دمیاط شد و از آنجا رفت.

واقعیت آن است که مؤرخان - طبق معمول - در مورد بهای خرید این بازمانده‌های پیامبر از بنی ابراهیم و نیز در مورد نوع و شمار آنها اختلاف نظر دارند ولی در عین حال از "رباط الآثار" و اینکه چگونه و چه کسی آنرا ساخت و اینکه در معرض سیلاب قرار گرفته و خلفا و سلاطین به آن توجه می‌کرده‌اند، بسیار سخن گفته‌اند. از جمله این سلاطین و خلفا اشرف شعبان<sup>۱</sup> در نیمه دوم قرن هشتم هجری و نیز سلطان برقوق<sup>۲</sup> در سال ۷۸۴ هجری قمری بودند.

۱ - شعبان بن حسین بن الملک الناصر محمد بن قلاوون از سلاطین دولت قلاوونی در مصر و شام. در سال ۷۵۴ هجری قمری در قاهره به دنیا آمد و پس از خلع پسرعمویش محمد بن حاجی در سال ۷۶۴ هجری به سلطنت رسید. او به دوستداری علم و علما شهره بود و کارهای نیک و عام‌المنفعه انجام می‌داد. مدتی در ایام سلطنتش وضع لشکریان آشفته شد. در سال ۷۷۸ هجری که عازم حج شد برخی دست نشانده‌هایش علیه او شوریدند با آنها جنگید ولی مغلوب شد و پنهان گردید. مخفی‌گاه او را کشف کردند؛ او دستگیر شد و سرانجام نیز امیر اینک البدری او را خفه کرد و به درون چاه انداخت. نگاه کنید به: الدرر الکامنة ۲: ۱۹۰ و الاعلام ۳: ۱۶۴.

۲ - الظاهر برقوق بن آنص - یا آنس - عثمانی اولین نفر از چرکس‌ها که بر مصر فرمانروایی کرد. او را یکی از بازرگانان برده به آنجا آورده و فروخته بود سپس آزاد شد و به شام رفت و در خدمت نایب السلطنة قرار گرفت و سپس به مصر بازگشت و در دولت المنصور قلاوونی مراتب پیشرفت را طی کرد و در سال ۸۷۴ هجری قمری سلطنت را از آخرین فرد از خاندان قلاوون متنزع ساخت و شام و مصر به حکومتش گردن نهادند؛ او به اصلاحات پرداخت و مدرسه البروقیة را در مصر بنا کرد. در سال ۷۹۲ هجری در مصر وفات یافت. نگاه کنید به الضوء اللامع ۳: ۱۰.

مهم آن است که این آثار به جای مانده از پیامبر اکرم(ص) تا زمانی که در سال ۹۲۶ هجری یا پیش از آن برای پیشگیری از سرقت در پی آسیب‌های جدی که به بنای رباط وارد آمد به قبة السلطان غوری منتقل شدند، در رباط الآثار قرار داشتند.

این آثار حدود سه قرن در قبة الغوری باقی بودند تا اینکه در سال ۱۲۷۵ هجری قمری انتقال یافتند و سپس به دیوان عمومی اوقاف منتقل گشتند و سپس در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به سرای عابدین و از سرای عابدین به بارگاه حسینی - در گنجه‌ای ویژه - انتقال داده شد تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۱۱ هجری قمری، اطاق کنونی برای آنها ساخته شد.

عملیات انتقال از کاخ عابدین تا بارگاه حسینی طی مراسم باشکوهی در یک کاروان مجلل صورت پذیرفت که پیشاپیش آن مردان طریقت صوفی، شیوخ، سادات و کنسول‌های کشورها و دیگران حضور داشتند؛ این کاروان بزرگ از کاخ عابدین رهسپار خیابان عبدالعزیز و از آنجا به دروازه خضراء، خیابان محمدعلی، میدان باب الخلق، جاده تحت الربع، السکریه، العقادین (در غوریه)، راه آهن جدید و بالاخره تا بارگاه حسینی را پیمود.

ولی در اینجا یک پرسش مطرح می‌شود: آیا این آثار به جای مانده نبوی در بارگاه حسینی واقعا همان چیزهایی است که از زمان پیامبر(ص)، دست بدست شده و به ارث رسیده است؟

در بارگاه حسینی - آنچنانکه خانم دکتر سعادت ماهر بر شمرده است - سه قطعه پارچه بافته شده، یک قطعه دستگیره یا عصا و سرمه‌دان و میل سرمه و جعدی از موی ریش و سرمبارک آن حضرت [ص] وجود دارد.

۱ - قانصوه بن عبدالله الظاهری الاشرقی الغوری ملقب به الملک الاشرف سلطان مصر چرکسی الاصل در خدمت سلاطین بود و وزارت دربار را در حلب برعهده داشت و سپس در قلعه الجبل در قاهره به سال ۹۰۵ هجری به عنوان سلطان با وی بیعت شد. او علاقه وافری به ادبیات داشت و دارای دیوان شعری است. سلطان سلیم عثمانی در سال ۹۲۲ هجری با سپاهی بزرگ به جنگ وی رفت و لشکریان او را شکست داد. او در حالیکه سوار بر اسب خود بود بیهوش شد و مرد. نگاه کنید به خطط المقریزی ۳: ۴۲۱ - ۴۲۹؛ الاعلام ۵: ۱۸۷.

البته در جاهای بسیاری از جهان اسلام، در استانبول و پاکستان و تونس و... و حتی مسجد احمدی در "طنطا"، اطاق ویژه و خزانه‌ای وجود دارد که در آن تارهایی از موی [مبارک] پیامبر خدا(ص) نگهداری می‌شود.

واقعیت آن است که از هنگامی که پیامبر اکرم (ص) وفات یافتند - و حتی پیش از وفات ایشان - این چیزهای باقی مانده مورد توجه و نظر مسلمانان بود و آن‌ها را چون مردمک چشم خود نگاه می‌داشتند، بدین معنا که این تنها خاندان ابراهیم در ینبع نبودند که بازمانده‌هایی از [اشیای متعلق به] پیامبر اکرم (ص) را به ارث می‌بردند، بسیاری کسانی چنین چیزهایی نزد خود نگاه می‌داشتند. حتی در مصر نیز بسیاری از بازمانده‌های مبارک و به ویژه تاره‌های موی آن حضرت(ص) در خانقاه‌ها و مساجد و به اصطلاح کلکسیون‌های خصوصی، نگهداری می‌شود.

این بدان معناست که در بارگاه حسینی تنها اندکی از آثار فراوان نبوی نگهداری می‌شود، این نکته نظر مرا نسبت به بارگاه حسینی ثابت می‌کند. چنانکه طبق شمارش بنده، تعداد پانزده تار موی پیامبر(ص) وجود دارد که برخی از آن‌ها از خاندان ابراهیم خریداری شده و برخی دیگر به بارگاه حسینی اهدا شده است و این تأکیدی بر این گفته است که پیامبر اکرم(ص) موهای خود را به مردم هدیه می‌داد.<sup>۱</sup>

(۳)

## سرهای شهدا در مصر

سه سر از سرهای مبارک متعلق به سه تن از خاندان پیامبر(ص) به مصر آورده شد تا نشان افتخاری بر پیشانی آن و همچون درّی بر جبین و مایه برکت این سرزمین باشد و زیارتگاهی نه تنها برای مردم مصر بلکه برای تمامی عاشقان و دوستداران اهل بیت - رحمة الله علیهم - یعنی کسانی گردد که خداوند پلشتی‌ها را از آنان دور ساخت و پاک و پاکیزه‌شان ساخت. این سرهای سه‌گانه به ترتیب تاریخ ورود آن‌ها به مصر عبارتند از:

**نخست:** سر حضرت زید بن علی زین العابدین فرزند امام حسین (رض) که در بارگاه منسوب به حضرت زین العابدین در منطقه‌ای که به همین نام معروف است، دفن شده که در قرون اولیه اسلام به عنوان "الحمراء القصوی" شناخته می‌شد یا اینکه در نزدیکی ضریح فرزندش حضرت حسن الانور در نزدیکی دیوار مجری العیون به خاک سپرده شده است.

**دوم:** سر حضرت ابراهیم بن عبدالله بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب که بانو فاطمه زهرا جدّه پدری وی به‌شمار می‌رود؛ این سر در منطقه المطریه در خیابان "البرنس" (ماهر فعلی) به خاک سپرده شده است.

**سوم:** سر سرور جوانان بهشتی حضرت امام حسین بن علی [ع] در منطقه‌ای که همین نام را دارد. (در مورد این سر مبارک و اینکه چگونه وارد مصر شد، توضیح دادیم.)

\*\*\*

۱ - مسلم ۹۴۷:۲ کتاب الحج حدیث شماره ۱۳۰۵ به نقل از انس روایت کرده است: رسول خدا(ص) به منی آمد و به جمره رسید آن‌را رمی کرد سپس به محل اقامت خود در منی آمد و نحر کرد سپس به سلمانی گفت: "بگیر" و به سمت راست خود و سپس به سمت چپ خود اشاره کرد و او را بر آن داشت که آن‌ها را به مردم بدهد. و در روایت دیگری: آن‌ها را به ابوظلحة داد و فرمود: «میان مردم قسمت کن.»



## ۱- علی زین العابدین [ع] گل سرسبد اهل بیت [ع]:

حضرت زین العابدین تنها بازمانده فرزندان [امام] حسین بن علی [ع] پس از فاجعه کربلاست که زندگی پرباری داشته و عطر پاکی در این خاندان افشاند و فرزندان صالحی داشته که از جمله ایشان حضرت زید است.

در چارچوب غصب خلافت از اهل بیت از سوی بنی امیه، حضرت زید نخستین کسی بود که در ایام خلافت هشام بن عبدالملک اموی، خواستار حق خویش در خلافت گردید به همین دلیل با خلیفه اموی درگیر بود و علت قیام حضرت زید علیه بنی امیه نیز همین بود.

همچنانکه جد بزرگوارش امام حسین (رض) رهسپار کوفه گشت، حضرت زید هم رو سوی کوفه نهاد ولی در لحظه های آخر وقتی به دلیل عدم اعتماد به مردم کوفه قصد بازگشت به مدینه منوره را داشت، آن‌ها او را نسبت به یاری و جنگ با بنی امیه در کنار وی قانع کردند و به وی گفتند: با تو عهد و پیمان و قرار اطمینان بخشی می بندیم که همواره یاور تو باشیم و امیدواریم که تو پیروز این میدان باشی و زمان هلاک بنی امیه فرا رسیده باشد!

مردم کوفه - یعنی کسانی که به جدش [امام حسین] پشت کرده بودند - همچنان اصرار می ورزیدند تا سرانجام حضرت زید پذیرفت و در آنجا ماند.

بدین ترتیب جنگ میان حضرت زید و یارانش از یک سو و یوسف بن عمر والی کوفه به نیابت از طرف هشام بن عبدالملک از سوی دیگر درگرفت؛ کوفیان طبق عادت خود از اطراف حضرت زید پراکنده شدند و حضرت زید همراه با گروه اندکی از خویشانش در جنگ با امویان تنها ماند و سرانجام در ماه صفر سال ۱۲۲ هجری قمری یعنی ده سال پیش از سقوط دولت اموی، به شهادت رسید.

منابع تاریخی در مورد محل دفن سر [مبارک] حضرت زید، اختلاف نظر دارند. گفته شده که جسد شریف او را به کوفه حمل کردند و سوزاندند و خاکسترش را به رودخانه ریختند تا برای کسانی که هوس شورش علیه بنی امیه کنند، درس عبرت گردد.<sup>۱</sup>

۱- تاریخ دمشق ۱۹: ۴۷۷، بغیة الطلب ۹: ۴۶۷، المعرفة و التاريخ ۳: ۳۴۸، وفيات الاعیان ۶: ۱۱۱ شرح حال هیثم بن عدی، مروج الذهب ۳: ۲۲۰ ذکر ایام هشام بن عبدالملک، امالی الصدوق ۳۲۱ مجلس ۶۲ حدیث ۳، تاریخ الاسلام ۸: ۱۰۶ و غیره.

و نیز گفته شده است: سر او را بریدند و آنرا برای خلیفه اموی فرستادند او نیز آنرا بر دروازه دمشق آویخت و سپس سر مبارک به مدینه بازپس فرستاده شد.<sup>۱</sup>

ولی اغلب مؤرخان برآند که: سر [مبارک] به مصر آورده شد. الکندی که از مؤرخان مورد اعتماد به شمار می رود در کتاب خود الولاة و القضاة، آورده شدن سر [مبارک] به مصر را تأیید می کند.<sup>۲</sup>

در الجوهرة المکنون صریحا آمده است: «در سال ۱۲۲ هجری قمری پس از آورده شدن سر مبارک او - منظورش حضرت زید است - به مصر، آنرا گرداندند و سپس بر فراز منبر مسجدی در مصر - مسجد عمرو - گذاردند، آنگاه به سرقت برده شد و در این مکان به خاک سپرده شد تا سرانجام پیدا شد و این بارگاه در دوره حکومت فاطمیان برای او ساخته شد.»

\*\*\*

## ۲- سخنی درباره دومین سر:

سر [مبارک] حضرت ابراهیم بن عبدالله که در بارگاهی به همین نام داخل مسجدی آنرا مسجد سیدی ابراهیم در محله المطریه می نامند، به خاک سپرده شده است. این مسجد در گذشته نامهای متعددی داشته است: آنرا مسجد التبر، مسجد التین، مسجد البئر و المسجد الجمیزه هم گفته اند.

ولی اسمی که مبتنی بر اسناد صحیح تاریخی است بنابه نظر خانم دکتر سعادت ماهر در کتاب خود "مساجد مصر و اولیایها الصالحون" مسجد تبر" یا مسجد "سیدی ابراهیم" است که هرکدام نیز وجه تسمیه خود را دارد.

۱- البدایة و النهایة ۹: ۳۴۴ حوادث سال ۱۲۲ هجری قمری.

۲- الولاة و القضاة ۱: ۸۲. و یادآور می شود که یاقوت حموی وقتی درباره مصر سخن می گوید به همین نظر اعتقاد دارد و می گوید: «بر دروازه الکورتین بارگاهی است که در آن سر [مبارک] زیدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به خاک سپرده شده است. او در کوفه کشته و جسدش سوزانده شد و سر او را به شام آوردند و در آنجا گرداندند و سپس به مصر بردند و همانجا به خاک سپردند.» معجم البلدان ۵: ۱۴۳.

ولی این سیدی ابراهیم کیست که در المطریه همه چیز پیرامون او می چرخد و زائران از سرتاسر جهان اسلام به زیارتش می شتابند؟

حضرت ابراهیم آنچه‌آنکه همه منابع اتفاق نظر دارند، ابراهیم الجواد فرزند عبدالله المحض فرزند الحسن المثنی فرزند [امام] حسن ابن علی بن ابی طالب [ع] و از نخستین کسانی است که سلاله [امام] حسین و [امام] حسن (رض) را از طریق جد خود الحسن المثنی فرزند [امام] حسن [ع] و نیز از راه جد بزرگوار خود بانو فاطمه نبوی دختر [امام] حسین بن علی [ع] به یکدیگر پیوند داد.

در منابع آمده است که سیدی ابراهیم در زمان خلیفه منصور عباسی در سال ۱۴۵ هجری قمری کشته شد.

و آنچه‌آنکه المقریزی در خطط<sup>۱</sup> خود می گوید: «سر وی» به مصر ارسال شد و در مسجد جامع العتیق یعنی مسجد عمرو بن العاص، قرار داده شد.»

مؤرخ ابوالمحاسن در کتاب خود النجوم الزاهرة می گوید: «در حالی که مردم چنین بودند، یزید سر ابراهیم بن عبدالله را برای چند روزی در محله مطر - نام قدیمی المطریه - قرار داد.»<sup>۲</sup>

القضاعی نیز در کتاب خود: "عیون و فنون اخبار الخلیف" درباره مسجد سیدی ابراهیم می گوید: مسجد تبر بر فراز سر ابراهیم بن عبدالله ساخته شد و المنصور آنرا به پایان رساند. مردم مصر آنرا [سر را] دزدیدند و در آنجا به خاک سپردند... منظورش از آنجا، المطریه است.

ولی شیخ الشبلنجی، در نورالابصار، پیرامون این نام و به‌هنگام بیان برخی از آنچه بر سیدی ابراهیم رفته می گوید: «او ابراهیم بن عبدالله المحض برادر المهدی - همان محمد نفس الزکیه - است و از علمای بزرگ و مردان نیک بود.»<sup>۳</sup>

ابوالحسن المعمری می گوید: «ابراهیم در ذی‌الحجه سال یکصد و چهل و پنج هجری

۱ - المواعظ والاعتبار بذکر الخطط و الآثار ۴: ۲۸۰ ذکر مسجد تبر.

۲ - النجوم الزاهرة ۱: ۱۲۱.

۳ - نورالابصار: ۴۰۶.

در چهل و هشت سالگی کشته شد و ابن ابی‌الکرام سر مبارک او را به مصر برد.»

پرسی که شایسته است در اینجا برای شناخت تسلسل حوادث مربوط به اهل بیت [ع] مطرح شود، از این قرار است: سیدی ابراهیم چگونه کشته شد؟ و چرا؟ و چگونه سر [مبارک] وی را به مصر - و نه به شهرها یا ولایت‌های اسلامی دیگر - بردند؟ وقتی دولت اموی در سال ۱۳۲ هجری سقوط کرد و بنی‌عباس بر خلافت چیره شدند خاندان علی بن ابی‌طالب دانستند که عموزادگان عباسی آنها، فریبتان دادند و خلافت را به رغم وجود ایشان، از آن خود ساختند حال آنکه آل علی البته سزاوارتر بدان بودند.

طبیعتاً باید درگیری‌هایی مطرح می‌شد که یک سوی آن بسیاری از مخلصان و سوی دیگر آن بسیاری از توطئه‌گران علیه اسلام و آنهایی بودند که می‌دانند چگونه از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. بدین ترتیب قرعه به نام دو فرزند عبدالله المحض یعنی محمد و ابراهیم افتاد تا نخستین کسانی باشند که خواهان خلافت برای آل علی و اولین شورشیان از آل علی علیه عباسیان بودند. گو اینکه در آن زمان محمد و ابراهیم تنها سرشناسان اهل بیت نبودند، نواده امام حسین [ع] یعنی [امام] جعفر صادق بن محمد الباقر ابن علی زین‌العابدین ابن الحسین ابن علی [ع] امام شیعیان امامی نیز وجود دارد ولی او حرکتی نکرد و به یاران و پیروانش نیز توصیه کرد آرامش و شکیبایی پیشه کنند تا فرصت طلایی سر رسد.<sup>۱</sup>

۱ - ولی کسی که به سیره و زندگی آنحضرت (ع) واقف باشد درمی‌یابد که ایشان همواره به جهاد با جان و مال فرامی‌خواندند و به مسلمانان می‌گفتند: «جهاد در رکاب امام عادل، واجب است و هرکس به‌جز برای مالش کشته شود شهید است.» بحارالانوار ۲۳: ۹۷، وسائل الشیعه ۴۹: ۱۵. ایشان هواداری و گرایش به ستمگران را به معنای تمکین به آنها و جهاد همراه با عادلان را در راستای تثبیت اسلام می‌دیدند. ایشان روزی از عبدالملک بن عمرو الاحول الکوفی پرسیدند: «چرا به سرزمینی که مردمان دیارت می‌روند، نمی‌روی؟ یعنی که به جهاد نمی‌پردازی؟ عبدالملک گفت: منتظر فرمان شما هستم.» امام فرمود: «آری، به‌خدا سوگند اگر در اینکار خیری نبود هرگز بر ما پیشی نمی‌گرفتند» و هنگامی که عبدالملک از وی پرسید که برخی برآند که شما به جهاد اعتقادی ندارید، پاسخ داد: «من به جهاد اعتقاد ندارم؟ ... آری به‌خدا سوگند، اعتقاد دارم ولی از اینکه بردباری‌ام را در برابر جهل ایشان از دست بدهم متضرم.» نگاه کنید به جواهرالکلام ۱۳: ۲۱، الامام الصادق، عبدالحمید الخبذی صفحه ۴۱۴.

بنابراین محمد و برادرش ابراهیم نخستین مطالبان حق بودند؛ محمد برادر بزرگتر ابراهیم بود.<sup>۱</sup>

لذا محمد النفس الزکیه خواهان خلافت شد؛ برادرش ابراهیم نیز با استناد به دعوی اصلی وی مبنی بر اینکه از فرزندان علی و فاطمه زهرا [س] است و او آنچنانکه در خطابش به ابوجعفر المنصور طی مکاتبات مبادله شده میان آنها ذکر کرده و در کتابهای تاریخ ثبت شده است، وصی و امام است؛ مهمترین این کتابها، کتاب ابن طباطبا با عنوان: «الفخری فی الادب السلطانی» است.

محمد همچنین با استناد به حوادث و اتفاقاتی پیش آمده در اواخر دولت اموی، این حق را مطالبه می کرد؛ ابن طباطبا در این باره می گوید: «علویان و عباسیان بنی هاشم در اواخر دولت اموی گردهم آمدند و اوضاع و احوال خود و سختی ها و آزارهایی را که دیده بودند، مورد بحث قرار دادند و وضع آشفته امویان و تمایل مردم به اهل بیت و رغبت ایشان به اینکه فراخوانی داشته باشند را از نظر گذراندند و بر مبیعت با محمد النفس الزکیه - که در آن زمان در شمار سادات بنی هاشم علوی و عباسی بود و از فضل

---

۱ - محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب [ع] ملقب به النفس الزکیه یکی از اشراف طالبی است که در سال ۹۳ هجری قمری در مدینه به دنیا آمد و همانجا پرورش یافت از دانش بسیار و شجاعت فراوان و عزمی آهنین برخوردار بود؛ وقتی امویان سرنگون گشتند و دولت بنی عباس تأسیس شد او و برادرش ابراهیم از رسیدن به حضور سفاح و سپس به حضور المنصور سرباز زدند. منصور عباسی آنچه را در سر داشت پنهان نمی کرد؛ آنها (او و برادرش) را خواست. آنها در مدینه متواری شدند. در آن هنگام محمد همراه با ۲۵۰ نفر شورش کرد و شهر را بدست گرفت و مردمان آن با وی بیعت کردند و برادرش را به بصره فرستاد؛ او نیز در آنجا پیروز شد و بر اهواز و فارس نیز چیره شد؛ میان او و منصور عباسی مکاتباتی صورت گرفت و در پی ارسال لشکریانی شامل چهارهزار جنگنده از سوی منصور، آنها باهم درگیر شدند و محمد با سیصد نفر از مردان خود بر دروازه شهر به استقبالشان رفتند وقتی اوضاع سخت شد یارانش از اطراف وی پراکنده شدند و عیسی بن موسی او را کشت و در سال ۱۴۵ هجری قمری سرش را برای منصور عباسی فرستاد.

اما برادرش (ابراهیم)، جمعیت را به سوی کوفه سوق داد؛ میان او و لشکریان منصور حوادث خونینی درگرفت تا سرانجام حمید بن قحطبه او را در همان سالی که برادرش محمد کشته شد، به قتل رساند و سرش را برای منصور عباسی فرستاد. نگاه کنید به الاعلام: ۲۲۰۶ و ۸: ۴۸۱.

و مقام و علم والایی برخوردار بود - متفق گشتند؛ این مبیعت در حضور بزرگان اهل بیت از جمله امام جعفر صادق [ع] و عبدالله المحض و فرزندانش محمد و ابراهیم و نیز با حضور ابوالعباس السفاح و المنصور و دیگران صورت گرفت.»

در این زمان خورشید امویان افول کرد. ولی عباسیان که جای آنها را گرفتند، این توافق را زیر پا نهادند به همین دلیل بود که محمد النفس الزکیه و برادرش ابراهیم از مبیعت با ابوالعباس سفاح خودداری کردند و زمانی که منصور عباسی کوشید تا در حجاز برای وی بیعت بگیرد، محمد النفس الزکیه بیعت نکرد و خود را سزاوارتر می دید و برادرش نیز در حمایت از وی زیر بار بیعت نرفت.

در اینجا درگیری هایی که به حد استفاده از سلاح و قتل و دار و بریدن سرها رسید، ناگزیر شد!

وقتی منصور عباسی به خلافت رسید، فراخوان محمد النفس الزکیه و ابراهیم پیروان و هوادارانی پیدا کرد و به عنوان یک خطر، دولت عباسی را تهدید می کرد. به همین دلیل منصور عباسی خود را ناگزیر دید که از آنها خلاصی یابد و به قول طبری در جزء نهم تاریخ خود، با هر ترفندی که بود بر ایشان چیره گردد.

منصور عباسی حتی به کارگزار خود در مدینه منوره دستور داد تا هرچه در توان دارد برای دستگیری این دو برادر انجام دهد ولی کارگزار مربوطه در این امر سستی کرد و مخفیانه با محمد النفس الزکیه تماس گرفت و به او در فرار از مدینه منوره، کمک کرد؛ او به عدن و از آنجا به سند و سپس به کوفه رفت و پس از آن و در پی گردآوری شمار زیادی از هواداران و پیروان، به مدینه منوره بازگشت. در اینجا بود که منصور عباسی برخورد سختی با کارگزار خود در مدینه می کند و او را برکنار می سازد و حتی فرمان می دهد تا او را به غل و زنجیر کشند و حبس کنند و اموالش را مصادره نمایند و به جای وی خالد بن عبدالله القسری را برگمارد که او نیز متهم به تعلق در برخورد با محمد

النفس الزکیه و برادرش ابراهیم شد. منصور عباسی پس از او، ریاح بن عثمان بن حیان عموی مسلمة بن عقبه المرّی فرمانده نبرد "الحرّة" در زمان یزید بن معاویه اموی را به کارگزاری مدینه منوره برگمارد. مسلمة بن عقبه المرّی در سال ۱۴۱ هجری قمری عهده‌دار کارگزاری مدینه منوره می‌شود و برفراز منبر می‌رود و خطاب به اهالی مدینه نسبت به حمایت از محمد النفس الزکیه و برادرش ابراهیم آن‌ها را تهدید می‌کند و در این سخنرانی از همان واژه‌هایی استفاده می‌کند که در خطبه حجاج بن یوسف ثقفی در مورد اهل کوفه، استفاده شده بود.

ولی اهالی مدینه هراسی به دل راه ندادند و حتی اعلام کردند که بر مواضع خود و نیز احساساتشان نسبت به اهل بیت، باقی می‌مانند. آن‌ها والی را سنگسار کردند بطوری که فرستاده‌ای به حضور منصور عباسی فرستاد و از رفتار و برخورد مردم مدینه، شکایت به او برد.

در اینجا بود که خون منصور عباسی به جوش آمد؛ او طی نامه تهدیدآمیزی، برای اهالی مدینه منوره خط و نشان کشید. نامه او را مسلمة بن عقبه المرّی قرائت کرد ولی مردم همان برخورد و واکنش قبلی را با وی تکرار کردند.

ولی حال که منصور نسبت به دستگیری محمد النفس الزکیه و برادرش ابراهیم بر کارگزار خود فشار وارد می‌کند چه باید کرد؟

در اینجا است که آزار و شکنجه حقیقی در حق اهل بیت از سوی عباسی‌ها صورت می‌گیرد. مسلمة بن عقبه المرّی عبدالله المحض پدر محمد و ابراهیم را از زندان فرامی‌خواند. منصور عباسی در پی شورش دو فرزندش و مخالفت آن‌ها با عباسی‌ها او را به زندان افکنده بود و تهدید کرده بود که اگر دو فرزندش را تسلیم نکنند باید در انتظار سرنوشت شومی باشد. آزار و شکنجه او ادامه یافت تا سرانجام مسلمة بن عقبه المرّی، ابراهیم القمر و الحسن المثلث دو برادر عبدالله المحض و عموهای محمد و ابراهیم و دوستانشان در مدینه منوره را دستگیر کرد.<sup>۱</sup> همه این اتفاق‌ها در حالی بود که دو برادر، همچنان پنهان بودند.

ولی وقتی دانستند که چه بر خانواده آن‌ها آمده محمد - بنابه گفته یعقوبی در تاریخ خود<sup>۱</sup> و المسعودی در مروج الذهب و معادن الجواهر<sup>۲</sup> - کسی را نزد پدرش در زندان فرستاد تا با وی به رایزنی پردازد ولی پدر او را تشویق کرد که به رغم آزار و شکنجه‌هایی که خود و خانواده می‌بینند به مبارزه و جهاد خود در راه احقاق حق اهل بیت ادامه دهد.

در اینجا بود که محمد و ابراهیم در تدارک علنی ساختن فراخوان خود برآمدند؛ بدین ترتیب آن‌ها منصور عباسی را به ستوه آوردند زیرا ارکان دولت عباسی را تهدید می‌کردند.

منصور عباسی در سال ۱۴۴ هجری به حج می‌رود و وارد مدینه منوره می‌گردد، در آنجا زندانیان اهل بیت را به حضورش می‌آورند تا آن‌ها را تنبیه کند و برخی را به گفته طبری<sup>۳</sup> سوار بر شتران بی‌رکاب و بدون زین و لخت به زندان‌های دیگری انتقال دهد یا اغلب آن‌ها را در زندان‌های زیرزمینی حبس کند تا نتوانند سیاهی شب و روشنی روز را تشخیص دهند.

منصور عباسی، بر شدت آزار و شکنجه بزرگان اهل بیت می‌افزاید تا سرانجام عبدالله المحض و برادرانش ابراهیم القمر و الحسن المثلث بر اثر خفگی در سیاهچال‌های زندان وفات می‌کنند.

در این اوضاع و احوال محمد النفس الزکیه و برادرش ابراهیم در پی آنچه بر سر خویشان آن‌ها از اهل بیت پیامبر [ص] آمده بود، چاره‌ای جز علنی کردن قیام خود نداشتند. عملاً نیز در جمادی الآخر سال ۱۴۵ هجری (۷۶۲ میلادی) محمد النفس الزکیه در پی بیعت مردم با او در مکه و مدینه یعنی حجاز و گرفتن عنوان امیرالمؤمنین در

۱ - تاریخ یعقوبی ۲: ۲۲۱.

۲ - مروج الذهب ۳: ۳۰۱ و ۳۰۶.

۳ - تاریخ الطبری ۶: ۱۷۴ حوادث سال ۱۴۴ هجری و نگاه کنید به تاریخ الاسلام ۹: ۱۸ حوادث سال ۱۴۴ هجری.

ملاء عام حاضر شد. فتوای امام مالک در نقض بیعت منصور عباسی با این عبارت که: «شما وادار به بیعت شدید و کسی که وادار شده است، سوگند و عهد و پیمانی ندارد» مشوق او در این عمل بود.

علاوه بر فتوای مزبور، نامه‌هایی که از شهرهای مختلف اسلامی در تأیید وی می‌رسید نیز او را تشویق به این کار کرد؛ نامه‌هایی که به گفته مؤرخان، اغلب آن‌ها توطئه‌ای از سوی خلیفه منصور و اعوان او بود تا محمد و برادرش خود را نمایان کنند و دستگیری آنان برای عباسی‌ها آسان گردد.

سرانجام محمد و برادرش ظاهر می‌شوند و کارزار روشنی میان کسانی که حق داشتند و آن‌هایی که این حق را غصب کردند، آشکارا درمی‌گیرد.

محمد، برادرش ابراهیم را برای گسترش دعوت خود و گرفتن بیعت به بصره اعزام می‌کند؛ پیش از آن، آن‌دو به همراه پیروانشان به زندان مدینه منوره رفتند و آن‌دسته از زندانیان اهل بیت را که هنوز زنده بودند، آزاد ساختند و کارگزار منصور عباسی را دستگیر و زندانی کردند. گفته شده است: منصور عباسی سعی کرد ابراهیم را که به‌طور ناشناس راهی بصره شده بود دستگیر کند ولی موفق به این کار نشد.

سرانجام ابراهیم به قول الذهبی<sup>۱</sup> «مخفیانه همراه با ده تن» به بصره رسید. در آنجا پیروان بسیاری یافت و پس از شکست دادن کارگزار منصور در آنجا، بر دارالاماره (مرکز حکومتی) چیره شد و فقهای بصره و دیگر مقامات و بزرگان و علمای آنجا از وی حمایت کردند؛ زیدی‌ها و معتزله با همکاری امام ابوحنیفه زیر پرچم وی قرار گرفتند و محرمانه با او مکاتبه کردند؛ از فتوای امام مالک به النفس الزکیه نیز پیش از این سخن گفتیم.

ابراهیم توانست مردم واسط، اهواز و فارس را به فراخوان خود ملحق کند و مباحث با امامت برادرش محمد النفس الزکیه را از آن‌ها گرفت؛ این دو برادر پیش از آن کسانی را به سرزمین‌های اسلامی از جمله مصر اعزام داشته بودند که مورد استقبال قرار گرفته بودند.

محمد و ابراهیم پیای پیروزی‌هایی به‌دست می‌آوردند، وضع چنان بود که گمان می‌رفت خلافت عباسی به زودی رو به زوال گراید.

ولی اخبار رسیده به ابراهیم حاکی از کشته شدن محمد النفس الزکیه در مدینه منوره به تاریخ سه روز مانده به عید فطر سال ۱۴۵ هجری قمری بود.

منصور عباسی لشکر بزرگی به مدینه فرستاد و هنگامی که محمد النفس الزکیه متوجه شد که توان مقابله با لشکر منصور را ندارد، برخی به او توصیه کردند راهی مصر شود زیرا در آنجا سرزمینی پر بار و دل‌های گشاده و پذیرای او خواهد دید ولی برخی دیگر نیز از او خواستند که در مدینه باقی بماند و به رغم اینکه به لحاظ استراتژی نظامی وضع مناسبی ندارد، مقاومت ورزد؛ سرانجام محمد النفس الزکیه تن به نظری داد که خواهان بقایش در مدینه و جنگ با نیروهای منصور عباسی بود؛ این سرنوشت محتوم وی بود زیرا در مورد محمد النفس الزکیه، مدینه شکارگاهی بود که او در آن شکست خورد و کشته شد و سر از تنش جدا گردید.

در کتاب «العبر فی خبر من غیر» آمده است: «محمد النفس الزکیه در مدینه منوره ظهور کرد و همراه با دویست و پنجاه تن قیام نمود. خلیفه منصور عباسی پسر عموی خود عیسی بن موسی را به نمایندگی از سوی خود به جنگ وی فرستاد؛ او نیز وی را به توبه و عدول از اینکار فراخواند ولی گوش نکرد؛ بنابراین اهالی مدینه را مورد خطاب قرار داد و به آن‌ها هشدار داد و تهدید و تطمیع کرد و سپس عازم مدینه منوره شد و محمد را کشت و سرش را برای منصور فرستاد»<sup>۱</sup>

کشته شدن محمد النفس الزکیه، برادر را سخت متأثر ساخت لذا به بالای منبر رفت و خبر مرگش را داد و مردم را به گریه انداخت.<sup>۲</sup>

گفته می‌شود ابراهیم یکصد هزار جنگجو گرد آورد و اگر نقشه کارش را درست می‌کشید می‌توانست دولت عباسی را منهزم سازد؛ منصور عباسی این موضوع را

۱ - العبر فی خبر من غیر، ۲: ۱۴۷.

۲ - الکامل فی التاریخ ۵: ۵۶۵ و نگاه کنید به تاریخ الطبری ۶: ۲۵.

احساس می‌کرد لذا تمام نیروهایش را علیه ابراهیم بسیج کرد و پسرعمویش عیسی بن موسی که النفس الزکیه را کشته بود در رأس لشکریان عباسی بزرگی به جنگ وی فرستاد. نبرد سختی میان آنها در "باخمرا" یا "باغمرا" - در فاصله میان واسط و کوفه - درگرفت. چنانچه عیسی بن موسی پایداری نمی‌کرد و صحنه نبرد را تا مرگ یا پیروزی، ترک نمی‌گفت لشکریان عباسی با شکست سختی روبرو شده بودند.

این دو گروه همچنان درگیر کارزار بودند تا سرانجام در پی پراکنده شدن بسیاری از لشکریان از اطراف ابراهیم، شکست بر لشکریان وی چیره شد ولی با این حال ابراهیم به همراه شمار اندکی از یاران خود، پایداری کرد تا بالاخره تیری به گلوی او خورد. او را پایین آوردند. می‌گفت: «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» (سوره احزاب - بخشی از آیه ۳۸) (...و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر است) «ما چیزی خواستیم و خداوند چیز دیگری خواست».

از آن پس عیسی بن موسی با شتاب علیه ابراهیم و همراهانش که شمارشان به هفتاد تن می‌رسید، حمله برد که به پراکنده شدن آنها انجامید. در این میان ابن‌قحطبه - از فرماندهان عیسی بن موسی - سر از بدن ابراهیم جدا کرد و آنرا در روز دوشنبه پنج شب مانده به پایان ذی‌القعدة سال دویست و چهل و پنج هجری (۲۴۵هـ) برای منصور عباسی فرستاد.

دکتر حسن ابراهیم حسن در کتاب خود "تاریخ الاسلام سیاسی" می‌گوید: «شکست ابراهیم به علت تقسیم لشکریانش به واحدهای کوچکتر و به کار گرفتن هریک از این واحدها تا شکست کامل و سپس استفاده از واحد دیگر بود؛ بدین معنا که ابراهیم از تمامی لشکریانش یکجا استفاده نمی‌کرد. علاوه بر این نقشه‌ای که او باتفاق برادرش محمد النفس الزکیه در مدینه منوره کشیده بود هرگز به اجرا درنیامد؛ این نقشه با هدف

۱ - "باخمرا" جایگاهی است میان کوفه و واسط که به کوفه نزدیکتر است. دعبل بن علی شاعر در این بیت، همینجا را مورد نظر داشته است:

- و قبری که در سرزمین جوزجان قرار دارد و قبری در باخمرا در میان غریبان.

نگاه کنید به: معجم البلدان ۱: ۳۱۶.

آغاز همزمان نبردها در مدینه و کوفه بود. نیز گفته شده که تأخیر ابراهیم در آغاز نبرد، به علت بیماری وی بوده است. همچنانکه گفته شده که شتاب برادرش محمد برای جنگ، باعث شکست آنها شد و اگر دو برادر در یک زمان به جنگ با نیروهای منصور عباسی می‌شتافتند، چهره تاریخ دگرگون شده بود.<sup>۱</sup>

کشته شدن ابراهیم - شهید باخمرا - ارکان دولت عباسی را به سختی لرزاند و می‌رفت که آنرا درهم بریزد تا جایی که مورخ الحافظ الذهبی می‌گوید: «خلیفه منصور عباسی آرام و قرار نداشت، لشکریانش را آماده می‌کرد و به مدت پنج شب خواب به چشم ندید و هر روز با شکاف و رخنه‌ای روبرو می‌شد.»<sup>۲</sup> منظور از شکاف یا رخنه در اینجا حملات و قیام‌ها علیه حکومت عباسیان است.

الذهبی درباره منصور عباسی می‌افزاید: «... اگر خوش اقبال وی نبود تاج و تختش فرو می‌ریخت؛ اگر ابراهیم در کوفه لشکریان منصور را مورد حمله قرار می‌داد، مسلماً پیروز می‌شد ولی او یعنی ابراهیم ملاحظاتی داشت و می‌گفت: بیم آن دارم که اگر حمله برم، خون کوچک و بزرگ ریخته شود، یارانش نیز با وی اختلاف نظر داشتند.»<sup>۳</sup> واقعیت آن است که از جمله دلایل شکست ابراهیم - خلاف آنچه گفته شد - آن بود که خلیفه عباسی منصور، می‌توانست کوفه را حفظ کند زیرا موقعیت استراتژیکی داشت و در جریان قیام ابراهیم مردم را واداشت که لباس‌های سیاه بر تن کنند و هرکسی متهم به همکاری و هواداری از علویان می‌شد، سرنوشتی مرگبار یا زندان داشت. و اگر سیدی ابراهیم در کنار شهرهایی که یاد کردیم بر کوفه نیز چیره می‌شد، سرنوشت این نیروها عوض می‌شد به‌ویژه که محمد النفس الزکیه و ابراهیم در پی شورش خود،

۱ - تاریخ الاسلام سیاسی و الدینی و ... ۱۳۸:۲ - ۱۳۷. او یادآور می‌شود که قیام محمد در مدینه در اول رجب ۱۴۵ هجری بود و شورش برادرش ابراهیم در بصره در اول ماه رمضان همان سال یعنی دو ماه پس از قیام محمد النفس الزکیه صورت گرفت.

۲ - تاریخ الاسلام ۳۹:۹ حوادث سال ۱۴۵ هجری.

۳ - تاریخ الاسلام ۴۰:۹ حوادث سال ۱۴۵ هجری، سیر اعلام النبلاء ۶: ۲۲۲ شماره ۱۰۶ شرح حال ابراهیم بن عبدالله بن الحسن.

برادران و پسرعموهای خود را جهت گرفتن بیعت برای محمد، به شهرهای اسلامی گسیل داشته بودند.

مثلا در مصر - آنچنانکه "ابن ظهیرة" در کتاب خود: "الفضائل الباهرة فی محاسن مصر و القاهرة" می گوید :- « در ایام یزید بن هشام والی مصر از سوی خلیفه عباسی منصور، دعوت [به شورش] از سوی فرزندان حسن بن علی بن ابی طالب [ع] در مصر مطرح شد و مردم از آن سخن گفتند و گروهی نیز در دل با آنها بیعت کردند. جنب و جوشی در مردم مصر پدید آمد و می رفت که کار فرزندان حسن به فرجام نیکویی برسد و با علی بن محمد بن عبدالله یعنی فرزند محمد النفس الزکیه برادر ابراهیم بیعت شود. در حالیکه مردم در این وضع بودند، یزید سر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب [ع] را در ذی الحجة سال یکصد و چهل و پنج به دست آورد و چندین روز آنرا در مسجد قرار داد.»!

این بدان معناست که مصر به عنوان یک ولایت اسلامی، نقش مهم و برجسته ای در قیام علوی ها ایفا کرد و حتی می توان گفت که (مردم) مصر از زمان حادثه کربلا و چه بسا پیش از آن در زمان اختلاف میان حضرت علی (ع) و معاویه، همدلی و هواداری خود را با اهل بیت [ع] اعلام کردند لذا شگفت نیست که بسیاری از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) در این کشور به خاک سپرده شده باشند.

\*\*\*

(۱)

امام حسین فرزند  
امام علی بن ابی طالب (ع)

نوشته:

حنفی المحلاوی

دکتر سعاد ماهر

مأمون غریب



کوشیدند مراد از اهل بیته را که در این آیه شریفه ذکر شد روشن سازند؛ آن‌ها در این راستا به دو گروه تقسیم شدند: یکی کوشش دایرةالمعارف‌های عربی در ارایه تعریفی از این گروه شایسته از خاندان پیامبراکرم است. این دایرةالمعارف‌ها در تعریف خود از روایاتی استفاده کرده‌اند که در عرصه تفسیر، رواج بیشتری داشته‌اند از جمله مثلاً یادآور شده‌اند که منظور از اهل بیت، خانواده پیامبراکرم (ص) و جدای از مهاجرین و انصار هستند.

## ساداتی که در مصر به خاک سپرده شده‌اند<sup>۱</sup>

نوشته: حنفی المحلاوی

### اهل بیت... یا خاندان نبوت، کیانند؟

حال آنکه مفسران اهل سنت بنا به گفته مؤلف "الموسوعة العربية"، اطلاق اهل بیت را چنان گسترده می‌کنند که شامل قبایل بنی‌هاشم و بستگان آن‌ها و در رأس ایشان همسران پیامبر (ص) و پسران آن حضرت (ص) می‌شود. علویان در تفسیر معنای اهل البیت می‌گویند که از نظر آنها، شامل علی و فاطمه و نسل آن‌دوست که پاک و پاکیزگانند.<sup>۱</sup>

برخی احادیث شریف نیز تأکید دارند که اهل بیته که خداوند متعال در این آیه کریمه موردنظر داشته همسران پیامبراکرم (ص) و دختران و پسران او به‌ویژه فاطمه زهرا (س) و امام علی و دو فرزندش حسن و حسین [ع] است چه برخی مفسران یادآور شده‌اند وقتی آیه کریمه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره الاحزاب - ۳۳) نازل شد، پیامبراکرم (ص) دخترش فاطمه و دو فرزند او حسن و حسین را جمع کرد و رو به سوی خدا نمود و گفت: «اینان اهل بیت من هستند پس آلودگی‌ها را از ایشان بزدا و آن‌ها را پاک و پاکیزه گردان.»<sup>۲</sup>

این پرسشی است که ما در مناسبت‌های گوناگون آن‌را فراوان تکرار می‌کنیم و بسیاری وقت‌ها آن‌را بررسی می‌کنیم در بسیاری مواقع پاسخ مطلوب را نیز می‌یابیم. ولی برخی - به‌ویژه زمانی که سخن از آن‌دسته از اهل بیته است که به مصر آمده و در آنجا تا زمان مرگ زندگی کرده‌اند و در پی خود آثاری به‌جای گذارده‌اند که در سایه‌سار آن قرار داریم و در گستره آن زندگی می‌کنیم - به‌دنبال پاسخ‌های دقیق‌تر و مشخص‌تری هستند.

حال که سخن از آرامگاه‌های اهل بیت و صفات و عمل و اخلاق ایشان به‌میان آورده‌ایم، ما نیز باید چنین پرسشی را دنبال کنیم تا بتوانیم نوعی پیوند ناگزیر تاریخی میان آنچه بیان خواهیم کرد و شایعاتی که درباره تمامی اهل بیت (ع) وجود دارد، برقرار سازیم. سخن از توصیف اهل بیت و مشخص ساختن دقیق ماهیت آنان، هنگامی با قدرت مطرح شد که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب - ۳۳) (...خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدا و شما را پاک و پاکیزه گرداند.) زیرا مفسران

۱ - الموسوعة العربية، حرف الف.

۲ - حدیث کساء و گردآوردن اهل بیت خود یعنی فاطمه و همسر و دو فرزندش زیر آن پوشش از سوی آن حضرت (ص)، از جمله احادیث متواتر بر زبان حفاظ و بزرگان حدیث و روایت و فقها و مؤرخان است و قابل انکار نیست هرچند در لفظ اختلاف‌هایی مطرح شده است؛ این حدیث را با همین لفظ الخطیب البغدادی در تاریخ بغداد ۱۰: ۲۷۸ شماره ۵۳۹۶ شرح حال عبدالرحمن بن علی المروزی با اسناد خود به ابوسعید الخدری و نیز العقبلی المکی در الضعفاء الکبیر ۳: ۳۰۴ شماره ۱۳۱۳ در شرح حال عمران بن مسلم الفزازی الازری روایت کرده‌اند. علت ضعف سند این حدیث از زبان مجاهد، "رافضی" بودن

ولی قول اغلب و اعمی که اکثریت مفسران و سیره نویسان بدان استناد می‌کنند آن است که مراد از اهل بیت خانواده پیامبراکرم و دختران و نوادگان اوست.<sup>۱</sup>

کتاب سیره نبوی درباره این خاندان بزرگوار چه در مورد همسران پیامبراکرم (ص) و چه در خصوص فرزندان پسر و دختر و نوادگان وی که در ایام حیات آن گرامی (ص) وجود داشتند یا کسانی که در آن ایام فرخنده با او معاصر نبودند، سخن‌ها گفته‌اند. همچنانکه همین کتاب‌ها درباره محل زندگی اینان و اماکن حضورشان از لحظه تولد تا مرگ نیز سخن گفته‌اند.

برای ما روشن شده که اکثریت خانواده پیامبراکرم(ص) در فاصله مکه تا مدینه زندگی کردند و سرانجام در مدینه منوره‌ای که پیامبراکرم (ص) پس از هجرت شریف خود برگزید، مستقر شدند؛ آن‌ها تا زمانی که دعوت حق را لبیک گفتند در مدینه منوره زندگی کردند و همگی در بقیع به خاک سپرده شدند.

البته نوادگانی از پیامبراکرم(ص) بودند که مدینه منوره را ترک گفتند و رو به سوی عراق یا مصر گذاردند؛ زمان آن نیز به دنبال کشته شدن عثمان بن عفان و اختلاف‌های بروز یافته میان مسلمانان - که به تقسیم آنان به طرفداران علی بن ابی طالب [ع] و

اوست. سپس می‌گوید: این حدیث را با اسناد بهتر و شایسته‌تری روایت کرده‌اند. منظورش روایت الترمذی در السنن ۳۵۱:۵ باب ۳۴ از ابواب تفسیر قرآن، تفسیر سورة الاحزاب حدیث ۳۲۰۵ است. یادآوری می‌شود شاهی که مؤلف مطرح می‌کند مخالف ادعای او مبنی بر آن است که برخی احادیث شریف تأکید دارند که اهل بیتی که خداوند متعال در این آیه مورد نظر دارد، همسران پیامبر و فرزندان پسر و دختر او به‌ویژه فاطمه و ... است!! زیرا روایت در خروج همگی آن‌ها به استثنای فاطمه و همسر و دو فرزندش که رسول خدا تنها آن‌ها را برای تطهیر دعا کرد، کاملاً صراحت دارد و ذیل روایت نیز آنرا تقویت می‌کند: در ذیل روایت آمده است که ام سلمة همسر پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: من از ایشان نیستم؟ حضرت (ص) فرمود: «انک لعلی خیریا الی خیر.»

۱- مؤلف در این سخن چیزی بر آنچه در سخن قبلی خود آورده نیافزوده است. و همان قول اغلب و اعم مفسران و اصحاب سیره را نقل کرده و روایت ابوسعید الخدری را به نقل از رسول خدا (ص) مورد تأکید قرار داده که فرمود: «آیه مزبور در مورد پنج تن (نه هفت و نه بیشتر) نازل شده است. در مورد من و علی و حسن و حسین و فاطمه» نگاه کنید به کتاب: السیدة نفیسة، نوشته استاد توفیق ابوعلم صفحات ۷۰-۶۹ چاپ "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" که حاوی بحث بسیار جالبی در این مورد است.

مؤیدان معاویه بن ابوسفیان انجامید - بود.

این اختلاف سرآغاز تفرقه نوادگان پیامبرگرامی ما(ص) و ترک مدینه از سوی ایشان به سوی عراق - جایی که جنگ علیه فتنه‌انگیزی‌ها ادامه داشت - یا به سمت مصر در جستجوی امنیت و امان و در گریز از ستمگری و تجاوز - گردید.

آنچه به لحاظ تاریخی مسلم است اینکه نوادگانی از اهل بیت پیامبراکرم (ص) پس از واقعه کربلا رو سوی مصر آوردند.

از جمله مشهورترین نواده مستقیم یا غیرمستقیم پیامبراکرم(ص) که به مصر آمدند، امام حسین (رض) و فرزندش امام زین العابدین [ع] و نواده‌اش امام زید و امام جعفر بود.

و نیز بانوان عابد و مؤمن به خدا و به تلخ و شیرین قضا و قدر یعنی حضرت زینب، حضرت رقیه، حضرت عایشه، حضرت نفیسه، حضرت سکینه و حضرت فاطمه نبوی و حضرت ام‌کلثوم (رض) بودند.

\*\*\*

## امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع)

### او کیست؟

او امام حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف قریشی هاشمی سرور جوانان بهشتی، ابو عبدالله ریحانه پیامبر(ص) با بیشترین شباهت به اوست. امام حسین (ع) روز سوم یا پنجم ماه شعبان سال چهارم هجری برابر با ۵۶۴ م به دنیا آمد. پیامبراکرم(ص) او را حسین نامید؛ او و برادرش دو سرور جوانان بهشتی

۱- یادآوری می‌شود که ولادت آن حضرت (ع) در سوم شعبان در مدینه منوره بود ولی مشهور آن است که ولادتش در پنجم آن ماه بود. نگاه کنید به: مقاتل الطالبیین: ۵۱، کشف الغمة (اریلی): ۲: ۲۱۵، الفصول المهمة: ۱۷۰، نورالابصار: ۲۵۳، ابوالشهداء الحسین بن علی (العقاد): ۱۵ - ۱۴ چاپ "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی".

هستند و مادرشان فاطمه دختر رسول خدا(ص) سرور زنان دو عالم پس از حضرت مریم (ع) است.<sup>۱</sup>

آنچه در همین راستا از پیامبراکرم (ص) روایت شده این است که فرمود: «آنان دو ریحانه من از این دنیا هستند»<sup>۲</sup>

و به نقل از ابویعلی بن مره (رض) آمده که می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «حسین از من و من از حسینم، هرکس حسین را دوست بدارد خداوند دوستش می‌دارد... حسین، نواده‌ای از نوادگان دختری است»<sup>۳</sup>

و در مسند احمد بن حنبل در مورد علت نامگذاری حسین بن علی بدین نام آمده است: «[حضرت] علی [ع] در این مورد فرمود: وقتی حسن به دنیا آمد او را "حرب" نامیدم، رسول خدا(ص) رسید و فرمود فرزندم را نشانم دهید، او را چه نامیده‌اید؟ گفتم: حرب. فرمود: نه او حسن است» و هنگامی که حسین به دنیا آمد او را حرب نامیدم! رسول خدا(ص) آمد و فرمود: «فرزندم را نشانم دهید، چه نامی بر او نهاده‌اید؟ گفتم: حرب! فرمود: نه او حسین است»<sup>۴</sup>

۱- در همین راستا الحاکم النیسابوری در المستدرک ۱۵۶:۳ با سند خود به نقل از عایشه آورده است که پیامبراکرم (ص) در بستر بیماری که منجر به وفات ایشان شد، فرمود: «ای فاطمه! آیا می‌خواهی که سرور زنان عالم و سرور زنان این امت و سرور همسران مؤمنان باشی؟» سپس الحاکم گفته است: اسناد آن صحیح است.

۲- روایت را البخاری ۱۳۷۱:۳ ب ۲۲ مناقب الحسن و الحسين از ابواب فضائل الصحابه حدیث شماره ۳۵۳۴ و در ۲۲۳۴:۵ ب ۱۸ رحمۃ الولد و تقبیل از ابواب کتاب الادب (۸۱) حدیث شماره ۵۸۶۸ به نقل از عبدالله بن عمر، واحد در المسند ۸۵:۲ به نقل از ابن عمر و الطبرانی در المعجم الکبیر ۱۲۷:۳ حدیث شماره ۲۸۸۴ به نقل از ابن عمر نقل کرده‌اند.

۳- حدیث را امام احمد ۱۷۲:۴ و ابن ماجه ۵۱:۱ ب ۱۱ در فضائل اصحاب رسول الله (ص) از باب‌های مقدمه، حدیث شماره ۱۴۴ و الترمذی در السنن ۶۵۸:۵ ب ۳۱ از ابواب المناقب حدیث شماره ۳۷۷۵ و الهیثمی در مجمع الزوائد ۱۸۱:۹ و الطبرانی در المعجم الکبیر ۳۲:۳ به شماره‌های ۲۵۸۶ و ۲۵۸۹ با این عبارت: «خداوند دوست می‌دارد آن کس که او را دوست بدارد» روایت کرده‌اند. همچنانکه ابن‌الاثیر در اسد الغابۃ ۱۹:۲ شرح حال حسین بن علی (ع) به شماره ۱۱۷۳ و الحاکم در المستدرک ۱۷۷:۳ و الادب المفرد البخاری، باب معانقة الصبی و فضائل الخمسة (فیروزآبادی)، ۳۱۶:۳ نیز روایت کرده‌اند.

۴- مسند احمد ۹۸:۱، ۱۱۸ با اسناد خود به هانی بن هانی به نقل از [حضرت] علی علیه‌السلام آن‌را روایت

همچنانکه در همین زمینه روایت شده که رسول خدا(ص) در هفتمین روز تولدش، گوسفندی برای او عقیقه کرد، سرش را تراشید، هم‌وزن او نقره صدقه داد و در گوشش اذان گفت و برایش دعا کرد.<sup>۱</sup>

نام و یاد امام حسین بن علی (ع) در زمان خود و پس از آن در همه سرزمین‌های اسلامی و عربی پیچید، لذا به سبب نسب شریف و جایگاهی که به لحاظ محبت پیامبر(ص) دارد، نیازی به معرفی ندارد.

آن امام شهید پس از حادثه کربلا، سرور شهدا و سمبل ایمان و فداکاری و نقطه پرگار عشق و ستایش شد؛ این امام پرهیزگار دارای مناقب و صفات برجسته‌ای است که در ایام حیات، زبانزد خاص و عام بود و تاریخ در صفحات زرینی آن‌ها را جاودانه ساخته است؛ او بسیار نماز می‌گزارد و روزه می‌گرفت و صدقه می‌داد و حج می‌کرد و همه کارهای پسندیده را انجام می‌داد.

و در مورد حادثه شهادت آن حضرت (ع) در کربلا، تاریخ به تفصیل از آن سخن گفته و ده‌ها تن از مؤرخان<sup>۲</sup> از آن یاد کرده‌اند. خلاصه وقایع نیز همانی است که ما با بهره‌گیری از منابع متعددی، به اختصار آن‌را نقل خواهیم کرد چه هدف ما در این کتاب، برشمردن این وقایع با تمام جزئیات تاریخی نیست. آنچه بدان می‌پردازیم مربوط به موضوع اصلی ما یعنی سخن گفتن از ضریحی است که پس از رسیدن سر مبارک آن حضرت و در پی شهادت در کربلا و به خاک سپردن جسم مبارک ایشان در آنجا

کرده است؛ البیهقی نیز آن‌را در السنن ۱۶۶:۶ و ۳۶:۷ و الحاکم در المستدرک ۱۶۵:۳، ۱۸۰ به نقل از هانی بن هانی نقل کرده‌اند. این حدیث را الطبرسی در اعلام الوری: ۲۲۵ ف ۳ ذکر بعضی خصائصه و مناقبه (ع) به نقل از مسندالرضا (ع) روایت کرده است.

۱- البدایة و النهایة ۱۵۲:۸، مولدالعلماء و وفیاتهم ۱۶۸:۱، اعلام الوری: ۲۲۵، عیون اخبار الرضا (ع) ۲:۲۵.  
 ۲- نگاه کنید به: الیعقوبی ۲۴۷:۲-۲۴۱ و المسعودی ۷۴:۳-۶۴ و الدولابی: ۱۲۱-۱۱۹ و ابوالفرج الاصبهانی: ۸۱-۵۱ و الخطیب ۱۴۴:۱-۱۴۱ و المقدسی ۱۳:۶-۱۰ و ابن‌عساکر ۲۶۰:۱۴-۱۱۱ و الذهبی ۱۰۸-۹۳ حوادث سال ۶۱ هجری و ابن کثیر ۸: ۲۱۱-۱۴۹ و العاصمی در سمط النجوم ۱۹۸:۳-۱۶۱ و دیگران.

بلافاصله پس از شهادت (طبق اجماع مؤرخان) در قاهره بنا گردید.

تعدادی از مؤرخان اولیه اسلامی این فاجعه را به نحو بسیار رسایی به تصویر کشیده و در لابلای سخنان و گفته‌های خود به مشکلاتی که جهان اسلام در آن روزداشت و منجر به شهادت شماری از افراد خاندان پیامبر گردید، اشاره کرده‌اند.

از جمله گفته‌های علامه محمدبن علی طباطبای معروف به "الطقطقی" درباره این فاجعه است که می‌گوید: «این موضوعی است که به لحاظ عظمت و بزرگی و در عین حال فاجعه‌آمیز بودن، نمی‌خواهم به جزئیاتش پردازم؛ در تاریخ اسلام موضوعی به این عظمت هرگز صورت نپذیرفته است، کشتن امیرمؤمنان [حضرت علی(ع)] البته فاجعه بزرگی بود ولی در این داستان قتل شنیع و اسارت و مثله کردن صورت گرفت که حتی بیان آن‌ها موی بر تن آدمی راست می‌کند؛ در جزئیات نیز تنها به این بسنده کردم که بگویم: بدترین بلاها بود. پس لعنت خدا بر مباشران و آمران و خشنودان به هر بخش از آن؛ خداوند آنان را در شمار زیان دیدگان و زشت کردارانی قرار داد که در زندگی دنیا گمراه شدند و گمان می‌کنند کار خوبی انجام داده‌اند.» (جزء اول، طبقات الطقطقی).

داستان کربلا و فجایع آن که به کشته شدن امام حسین [ع] منجر شد به سال ۶۰ هجری یعنی پس از حکمرانی یزید بن معاویه در پی وفات پدرش معاویه در همان سال بازمی‌گردد؛ او برآن شد تا برای برعهده گرفتن خلافت مسلمانان به‌جای پدر، از امام حسین (ع) بیعت بگیرد لذا الولیدبن عقبه بن ابوسفیان از امرای خود را به مدینه فرستاد.

در دیداری که الولید با امام حسین [ع] برای گرفتن بیعت داشت، امام تن به آن نداد و اصرار کرد که بیعت گرفتن عام باشد و تنها به او منحصر نگردد. از آن پس امام حسین [ع] مدینه منوره را ترک گفت و نزدیک به دو ماه بدور از این اوضاع به‌اتفاق خانواده و برادران و برادرزادگان خود، در مکه اقامت گزید.

در این هنگام مردم کوفه در جریان خبر وفات معاویه و جانشینی فرزندش یزید به خلافت قرار گرفتند ولی زیر بار آن نرفتند و برای [امام] حسین بن علی (رض) نوشتند که او به‌جای یزید امام و رهبر ایشان باشد؛ نامه‌هایی به این مضمون پیاپی به آن

حضرت ارسال می‌شد. امام حسین نیز در پاسخ به آن‌ها به وسیله پسرعمویش مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب نامه‌هایی به این دسته از شیعیان فرستاد تا در جریان اوضاع آنجا قرار گیرد؛ مسلم بن عقیل نیز به کوفه سفر کرد و با این مدعیان پیروی از امام حسین [ع] دیدار کرد؛ زمانی که در آنجا بود یزیدبن معاویه باخبر شد و به والی بصره - که از پیروان او بود - فرمان داد تا فرستاده و سفیر امام حسین را تعقیب کند و گردن او و همراهانش را بزند.

در عمل نیز چنین شد و والی بصره سر آن‌ها را برای یزید به دمشق فرستاد. ابن کثیر یادآور شده است: «شمار کسانی که در کوفه با [امام] حسین [ع] بیعت کرده بودند بالغ بر هیجده هزار تن می‌شد.»<sup>۱</sup> ولی ابن قتیه آن‌ها را سی هزار نفر دانسته و در عین حال همراهان فرستاده امام حسین [ع] را هشتاد نفر برشمرده است.<sup>۲</sup>

روز هشتم ذی‌الحجه همان سال، امام حسین [ع] تصمیم گرفت راهی کوفه شود؛ در آن هنگام خانواده مسلم بن عقیل که خواهان انتقام گرفتن از قاتلان وی شده بودند، او را مصمم ساخته بودند. از آن هشدارها و زنهاریاش‌هایی که امام حسین [ع] توجهی به آن‌ها نکرد و راهی کوفه برای رویارویی با لشکریان یزید بن معاویه در آنجا شد، سخن بسیار گفته شده است.

در کربلا نبردهای سختی درگرفت که در آن‌ها بیش از هزارتن جنگجو از پیروان عبیدالله بن زیاد والی بصره و فرستاده یزیدبن معاویه، شرکت کردند پس از آن تعداد چهارهزار جنگجوی دیگر نیز به آن‌ها پیوستند.

طی چند ساعت، همه پیروان و یاران امام حسین [ع] کشته شدند و او به تنهایی به جنگ ادامه داد تا سرانجام در سال ۶۱ هجری قمری برابر با ۶۸۰ میلادی در کربلا، به شهادت رسید؛ این واقعه با نام حادثه "طف" هم‌نام محلی در نزدیکی کربلا، شناخته

۱- البدایة و النهایة ۱۵۴:۸.

۲- تاریخ الخلفاء ۸:۲.

شده است. خانم دکتر سعاد ماهر استاد باستان‌شناسی می‌گوید: تقریباً همه مؤرخان و نویسندگان سیره اتفاق نظر دارند که جسد امام حسین [ع] در همانجا در کربلا به خاک سپرده شده است. در کتاب الارشاد شیخ مفید<sup>۱</sup> در این باره آمده است که پس از بریده شدن سر مبارک و بردن آن برای ابن زیاد در کوفه، گروهی از بنی اسد که در الغاصریه وارد شده بودند بر [امام] حسین و یارانش شدند و بر آنان نماز گزارند و [امام] حسین را در جایی که آرامگاه او در کربلاست، به خاک سپردند همچنانکه فرزندش [علی اکبر] را نیز پایین پای وی به خاک سپردند و برای دیگر شهدای اهل بیت و یاران آن حضرت نیز همانجا قبرهایی کردند؛ همچنانکه [حضرت] عباس بن علی را در همان جایی که کشته شد در راه الغاصریه و جایی که اکنون قبر اوست، به خاک سپردند...»<sup>۲</sup>

اما در مورد سر [مبارک] آن حضرت [ع] - که در پیوند با ضریح فعلاً موجود وی در قاهره است - سخنان و نظرات بسیار متفاوتی مطرح است<sup>۳</sup> و روایات و کتب سیره نیز در مشخص ساختن محل قرار گرفتن آن اختلاف نظر دارند؛ ما به برخی از این اماکنی که در این راستا از آن‌ها نامبرده شده، اشاره خواهیم کرد ولی در مورد قبر و ضریحی که از آن حضرت فعلاً در قاهره در حی الحسین در مجاورت "الازهر شریف" وجود دارد، تأمل بیشتری خواهیم داشت.

از جمله آنچه در مورد آن گفته‌اند اینکه سر [مبارک] امام حسین (ع) پیش از آورده شدن به قاهره، در چندین جا به خاک سپرده شده بود؛ این نکته را باستان شناس حسن

۱ - شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان البغدادی معروف به ابن المعلم است. از مشاهیر علمای امامیه و متکلمان بزرگ ایشان. در آن زمان ریاست امامیه به او رسید؛ در دانش و سخن سرایی سرآمد همگان بود. نزدیک به دوست تألیف دارد. در سال ۳۳۸ یا ۳۳۶ هجری به دنیا آمد و در سال ۴۱۳ هجری وفات یافت و سال‌ها در خانه‌اش به خاک سپرده شده بود و سپس (جسدش) به مقابر قریش انتقال داده شد. (فهرست الشیخ الطوسی ۱۸۷۰-۱۸۶، رجال النجاشی: ۳۹۹ شماره ۱۰۶۷).

۲ - مساجد مصر و اولیایها الصالحون، ۱: ۱۶۴.

۳ - الشبلنجی الشافعی این دیدگاهها را طی فصلی با عنوان: «فصل: اختلفوا فی رأس الحسین» در کتاب خود نورالابصار صفحه ۲۶۹، ذکر کرده است.

عبدالوهاب و خانم دکتر سعاد ماهر و دیگران مطرح کرده‌اند.

از جمله جاهایی که در مورد سر [مبارک امام] حسین یاد شده آن است که همراه با جسد، در کربلا به خاک سپرده شد ولی چهل روز پس از شهادت، به جسد مطهر ایشان بازگردانده شد. نیز گفته شده است که [سر مبارک] در مدینه منوره به خاک سپرده شده است؛ ابن سعد در طبقات خود و البخاری در تاریخ خود این‌گونه گفته و یادآور شده‌اند: سر [مبارک] به مدینه برده شد و در آنجا در بقیع در کنار قبر مادر آن حضرت [یعنی حضرت فاطمه] (رضی الله عنها) به خاک سپرده شد؛ ولی شیعیان اسماعیلی گفته‌اند: سر [مبارک امام] حسین [ع] در شهر دمشق به خاک سپرده شد. و در نوشته المقریزی<sup>۱</sup> آمده است: «سر [مبارک] به مدت سه روز در دمشق آویخته شده بود سپس آنرا در خزینه اسلحه گذاشتند تا هنگامی که سلیمان بن عبدالملک [در سال ۹۶ هجری / ۷۱۵ م.] به خلافت رسید؛ او سراغ سر [مبارک] را گرفت وقتی آنرا آوردند، تبدیل به استخوان سفیدی شده بود آنرا درون سبدی گذارد و عطر آگینش کرد و پارچه‌ای بر آن گذارد و آنرا در مقابر مسلمانان به خاک سپرد.»

گفته‌های ضعیف دیگری نیز وجود دارد که حاکی از وجود سر [مبارک] در حلب است و اینکه آنرا در میان کوه جوشن در این شهر به خاک سپرده‌اند و الملک الصالح پسر الملک العادل نورالدین بنایی روی آن ساخت ولی گفته نشده که چه وقت و چگونه سر [مبارک] را به آنجا منتقل کردند؟!

همچنین گفته‌اند که سر [مبارک] امام حسین را در شهر مرو در سرزمین خراسان به خاک سپردند؛ در شهر عسقلان در سرزمین شام هم گفته‌اند که از آنجا آنرا به مصر انتقال دادند و در جایی که هم اکنون مقام آن وجود دارد، به خاک سپردند.

گروه بسیاری از مؤرخان و راویان از جمله: ابن میسر، القلقشندی، ابن ایاس و سبط ابن الجوزی روایت وجود سرمبارک در عسقلان و انتقال از آنجا به مصر را تأیید کرده‌اند.

## علم و صفات آن حضرت [ع]

امام حسین (رض) به لحاظ اعمال و مناقبی که دارد از نظر بهره‌گیری از میراث اسلامی عظیمی که به‌جای گذارد و تا روز قیامت برای امت مایهٔ برکت است، سرچشمهٔ جوشان مطالعات و پژوهش‌ها بوده و هست؛ علاوه بر آن احیای نام و بازخوانی زندگی آن حضرت [ع]، همه ایده‌آل‌ها و سبب‌هایی است که در این دنیای مادی - که زندگی بشر را احاطه کرده و عواقب وخیمی را زنهار می‌دهد - بیش از هر وقت بدان نیاز داریم.

نوشته "عباس محمود العقاد" درباره امام شهدا و سرور جوانان اهل بهشت [امام] حسین (رض) که او را به وفاداری و شجاعت - دو صفت اساسی در زندگی آن حضرت - توصیف کرده برای من جای تأمل داشت؛ عباس محمود العقاد در این راستا می‌نویسد: «حسین [ع] علاوه بر جود و کرم، به دو صفت از برجسته‌ترین صفات انسانی و شایسته‌ترین صفات برای این خاندان یعنی: وفاداری و شجاعت شهرت یافته است. در مورد وفاداری او، باید گفت آن حضرت از قیام علیه معاویه پس از وفات برادرش [امام] حسن خودداری ورزید زیرا با معاویه از در صلح درآمده بود و به یارانی که او را به خلع معاویه تشویق می‌کردند گفت: میان او و آن مرد [امام حسن علیه‌السلام] پیمان و قراردادی است که تا پیش از گذشت مهلت نباید آنرا نقض کرد؛ معاویه به وفاداری و سخاوت آن حضرت کاملاً آگاه بود. و در مورد شجاعت نیز باید گفت: صفتی است که هرگز در مورد او جای شگفتی ندارد زیرا هر چیزی را باید در اصل و معدن آن جستجو کرد؛ این فضیلتی است که آن را از پدران خود به ارث برده و میراث فرزندان پس از وی نیز شده است؛ او شاهد جنگ‌هایی در شمال آفریقا، طبرستان و قسطنطنیه<sup>۱</sup> و... بود و در تمامی این وقایع از جنگ جمل گرفته تا واقعه صفین<sup>۲</sup> در کنار پدر بوده است؛ در میان بنی‌آدم کسی که اقدام بی‌باکانه‌ای از قبیل آنچه [امام] حسین [ع] در کربلا انجام داد،

۱ - چه بسا متون تاریخی، شرکت امام حسین (ع) را در فتح قسطنطنیه در سال ۵۱ هجری تأیید نکنند زیرا جز ابن کثیر در البداية و النهایة ۵۹:۸ و ۲۲۹ کسی سخنی در این باره ذکر نمی‌کند، علاوه بر این می‌دانیم که آن حضرت (ع) تماسی با معاویه نداشته و به شام نیز ترددی به صورت سفر و غیره، نداشته است.

۲ - نگاه کنید به البداية و النهایة ۸:۱۵۰، شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱:۱۸۴.

وجود ندارد؛ امام حسین [ع] به حساب سال‌های هجری قمری، پنجاه و هفت سال عمر کرد.»

علاوه بر این غول ادبیات عرب [عباس محمود العقاد] که به بیان مهمترین صفات امام حسین [ع] پرداخته، بسیاری از دیگر محققان با این انگیزه به غور در زندگی این امام بزرگوار پرداخته‌اند تا صفات متعدد دیگری را در وی استخراج کنند. در کنار دو صفت وفاداری و شجاعت، امام حسین (رض) از صفت تواضع و فروتنی نیز برخوردار بود زیرا او از خاندان پیامبر عظیم‌الشان حضرت محمد (ص) به‌شمار می‌رفت. در این راستا ابن عساکر در التاریخ‌الکبیر این روایت را نقل کرده است: «روزی گذرش به مستمندانی افتاد که روی نیمکتی مشغول غذاخوردن بودند، به او گفتند: بفرما غذا! او پایین آمد و گفت: خداوند متکبران را دوست ندارد و با آن‌ها غذا خورد سپس به ایشان گفت: «من دعوت شما را پذیرفتم شما نیز دعوتم را بپذیرید. گفتند: باشد می‌پذیریم. با آن‌ها به خانه رفت و به رباب خدمتکار منزل فرمود: آنچه را ذخیره کرده‌ای بیرون بیاور.»<sup>۲</sup>

علاوه بر این، دربارهٔ صفات این امام بزرگوار به‌ویژه در پیوند با صفت تواضع و فروتنی که همواره و تا روز شهادت از آن برخوردار بود، ده‌ها روایت در تاریخ ثبت شده است.

مسئله در مورد زندگی امام حسین (رض) تنها به داشتن صفات نیکو و پسندیده منحصر نمی‌شود و شامل دانش فراوان آن حضرت نیز می‌گردد؛ به اعتقاد من صفات نیکوی درون انسان نمی‌تواند بدون دانش، کامل گردد؛ هرچه دانش آدمی افزونتر باشد فروتنی و صفات نیکوی وی بیشتر می‌گردد؛ امام حسین (رض) نیز چنین بود.

از جمله روایات مربوط به علم آن امام همام - آنچنانکه در منابع متعدد آمده است -

۱ - ابوالشهداء الحسین بن علی (عباس محمود العقاد): صفحات ۱۴۲ به بعد.

۲- تاریخ مدینه دمشق ۱۴:۱۸۱ به شماره ۱۵۶۶ با سند ابوبکر بن محمد بن عمرو بن خرم.

حکایت از آن دارد که مردم به خدمت امام حسین [ع] می‌رسیدند و از بیانات ایشان بهره‌مند می‌شدند و آنچه می‌دیدند و می‌شنیدند ضبط و ثبت می‌کردند؛ از سخنان ایشان است:

- «خارج از توان خود، کاری بر عهده مگیر و تنها به همان اندازه که بهره می‌گیری هزینه کن.»

- «نیازهای مردم به شما از نعمت‌های الهی است، از این نعمت‌ها خسته و ملول مشوید که مایه خشم و نفرت است.»

و فرمود: «نیازمند، از دراز کردن دست نیاز به سوی تو سرفراز نیست، پس تو به‌هنگام برآوردن نیازش سرفراز باش.»

آن حضرت (رض) در عبادت خدای مخلص بود و بسیار تعبّد داشت؛ در بسیاری از منابع به تواتر آمده که امام حسین (رض) علاوه بر نمازهای پنجگانه واجب، نمازهایی برای خود داشت که در شبانه‌روز به‌جای می‌آورد.

### وصف ضریح:

ما به‌جای مقبره یا آرامگاه واژه "ضریح" را بکار می‌بریم، به‌ویژه که سخن از مکانی است که سر مبارک امام حسین (رض) در قاهره به‌خاک سپرده شده است.

زیرا سر مبارک این امام بزرگوار در خاک یا درون قبر مدفون نشده بلکه پس از جابه‌جایی‌ها در شهرهای اسلامی پیش گفته، در تابوتی نهاده شده و تابوت فعلی داخل مقبره نیز دقیقاً همانی است که سر مبارک در آن قرار داده شده و درون حفره‌ای که مخصوص همین تابوت حفر شده جاسازی شده و بنایی بر آن احداث شده که دارای گنبدی است که پشت مسجد امام حسین (رض) قرار دارد.

داستان بنای این مقبره یا ضریح، جزئیات فراوانی دارد که شمار زیادی از مؤرخان و پژوهشگران و باستان‌شناسان طی تاریخ و از هنگام مستقر گشتن سر مبارک در داخل این ضریح در سال ۱۱۵۳ میلادی بدان پرداخته‌اند.

ابن جبیر در این توصیف می‌گوید: «از جمله بارگاه پر عظمتی است که در شهر قاهره

وجود دارد، جایی که سر [مبارک] حسین بن علی بن ابی طالب (رض) درون تابوتی از نقره قرار داده شده و به‌خاک سپرده شده و روی آن بنایی ساخته‌اند که در وصف نمی‌گنجد و در وهم نمی‌آید؛ [این بنا] به انواع دیباج آراسته است و ستون‌های بزرگی چون شمع سفید آن‌را دربر گرفته‌اند که اکثر آن‌ها در ظرف‌هایی از نقره خالص و یا طلاکاری شده قرار داده شده و قندیل‌های نقره‌ای بر آن آویخته شده و بر فراز آن‌ها سیب‌گونه‌هایی طلایی قرار گرفته و آنجا را چون گلستان درآورده و بدانجا زیبایی و جمال خارق‌العاده‌ای بخشیده است؛ در این مکان انواع مرمرهای دورنگ و خوش نقش و بسیار زیبا و خیره‌کننده نیز به‌چشم می‌خورد.

ورودی این بارگاه همچون مسجد زیبا و باشکوه است و دیوارهای آن همگی از جنس سنگ مرمر خوش نقش و طرحی است که در سمت راست و چپ به یک شکل و اندازه خودنمایی می‌کند و پرده‌های دیبا نیز بر همه آن‌ها آویخته شده است.»<sup>۱</sup>

در دوره عثمانی، سلطان خان دستور داد این مسجد را توسعه دادند و محمد پاشا شریف والی وقت عثمانی نیز در سال ۱۰۰۴ هجری / ۱۵۹۵م. بارگاه را بازسازی کرد و بخش‌های تزئینی آن‌را مرمت نمود.

امیرحسن کدخدا نیز بارگاه را توسعه دوباره‌ای بخشید و بر مساحت آن افزود و تابوتی از آبنوس صدف و عاج کاری شده برای آن در نظر گرفت و پوششی از حریر زربافت روی آن قرار داد که طی مراسم بسیار باشکوهی که الجبرتی در تاریخ خود از آن یاد کرده به ضریح انتقال داده شد.<sup>۲</sup>

در سال ۱۱۷۵هـ / ۱۷۶۱ م امیر عبدالرحمن کدخدا مسجد حسینی را بازسازی کرد<sup>۳</sup> و در دوره والی عباس اول، املاک لازم برای توسعه مسجد خریداری و ویران شد و کار توسعه مسجد آغاز گردید ولی در زمان حیات او این کار به فرجام نرسید. در سال

۱ - رحلة ابن جبیر: ۱۹.

۲ - تاریخ عجائب الآثار ۱: ۱۷۰، حوادث سال ۱۱۴۰ هجری.

۳ - نگاه کنید به همان منبع، صفحه ۴۹۲، حوادث سال ۱۱۹۰ [۱۹] هجری.

۱۲۷۹هـ/۱۸۹۲م خدیوی اسماعیل دستور داد مسجدالحسین بازسازی و بر مساحت آن افزوده شود. طرح‌ها و نقشه‌های لازم برای این کار تهیه شد و خیابان السکه الجدیة نیز گشوده شد و در این بازسازی وضع گنبد بر همان صورتی که بود، باقی ماند و منبر بسیار زیبایی از مسجد "ازبک بن ططخ" در ازبکیه به این مسجد منتقل گردید، همچنانکه خدیوی اسماعیل به حساب شخصی خود ستون‌های سنگی مرمرین مسجد را از استانبول خریداری کرد؛ بازسازی مسجد در سال ۱۲۹۰ هـ / ۱۸۷۳م به پایان رسید.

در سال ۱۳۱۶هـ/۱۸۹۸م به زمان خدیوی عباس دوم نقش‌های گنبد به صورت قبل بازگردانده و پنجره‌های جدیدی به داخل ضریح گشوده شد همچنانکه در عهد او تالار آثار نبوی در داخل ضریح امام حسین [ع] تأسیس شد. تا پیش از آن زمان آثار یاد شده به مدت شش سال در گنجه زیبایی که مخصوص برای همین منظور ساخته شده بود، نگهداری می‌شد؛ این گنجه در ابتدای دیوار شرقی مسجد قرار داشت. برای تالار یاد شده دربی به سمت شرق مسجد نیز تعبیه گردید.

در دوران ملک فؤاد و پسرش ملک فاروق، اضافاتی به مسجدالحسینی افزوده شد از جمله: تجدید پرده‌های ضریح، پس از کودتای [افسران آزاد در] ژوئیه [۱۹۲۵م.]، مساحت مسجد بالغ بر ۳۳۴۰ مترمربع گردید؛ این مسجد تا پیش از آن تنها ۱۵۰۰ مترمربع مساحت داشت.

در مورد ضریح امام حسین [علیه السلام] آنچه قابل توجه است این است که طبق اجماع مورخان و علمای باستانشناسی، از بارگاه فاطمی امام حسین [ع] جز یکی از دروازه‌های آن معروف به دروازه سبز - که در نزدیکی گوشه جنوبی ضریح قرار داشت

۱ - فاروق پسر احمد فؤاد بن اسماعیل (الخدوی) آخرین حکمران مصر از خاندان محمدعلی و آخرین کسی است که لقب شاه داشت؛ او در سال ۱۳۳۸ هجری در قاهره به دنیا آمد و همانجا و سپس در فرانسه و انگلستان تحصیل کرد و در سال ۱۹۳۶ میلادی به عنوان شاه جانشین پدرش فؤاد شد و کودتای ژوئیه [۱۹۵۲ میلادی] او را وادار به خلع خود کرد؛ آنگاه به رم رفت و تا هنگام وفات در سال ۱۳۸۴ هجری / ۱۹۶۵ میلادی در آنجا بود. (الاعلام ۵: ۱۲۸).

- چیزی باقی نمانده است؛ خانم دکتر سعاد ماهر تأکید دارد که این در از جمله قدیمی‌ترین بخش ضریح امام حسین [ع] به‌شمار می‌رود و تقریباً همزمان با وصول سر [مبارک] به مصر ساخته شده است.<sup>۱</sup>

در حال حاضر داخل ضریح حجره تابوتی وجود دارد که سر [مبارک] امام حسین [ع] در طبقه سوم آن از کف گنبد، قرار داده شده است؛ از توصیف ابن جبیر جهانگرد چنین برمی‌آید که این تابوت از هنگام بنای آن ضریح زیر زمین قرار داشته است.<sup>۲</sup>

۱ - مساجد مصر و اولیایها الصالحون: ۱۳۹.

۲ - نگاه کنید به: رحلة ابن جبیر: ۱۹.



کشیده شد؛ علت این آتش سوزی بنا بر روایت المقریزی و ابوالمحاسن از این قرار بود: «یکی از شمع داران وارد آنجا شد تا چیزی بگیرد شعله‌ای به زمین افتاد و آتش درگرفت. امیر جمال‌الدین نایب‌الملک الصالح شخصا آنجا ایستاد تا سرانجام آتش خاموش شد.» پس از این آتش سوزی، قاضی فاضل عبدالرحیم البیسانی به ترمیم و توسعه آن پرداخت و وضوخانه و جوی آبی به آن افزود و زمین‌های خارج از حسینه در نزدیکی الخندق را وقف آن کرد.<sup>۱</sup>

در دوران مملوکی در سال ششصد و شصت و دو (۶۶۲) هجری قمری، دعوایی تقدیم‌الملك الظاهر رکن‌الدین بیبرس شد به این شرح که مسجدی در دروازه مشهدالحسین (رض) در کنار بخشی از کاخ فروخته شد و قیمت آن - که مبلغ شش هزار درهم بود - به دیوان حمل شد؛ سلطان دستور داد درهم‌ها بازگردانده شود و همه آن برای مسجد نگاه‌داشته شد و به هزینه گسترش آن رسید و بر رونق و بهای آن افزوده گردید.

در زمان الملك الناصر محمد بن قلاوون، این مسجد با بنای یک ایوان و خانه‌هایی برای سکونت فقهای علوی در سال ششصد و هشتاد و چهار (۶۸۴هـ) گسترش داده شد. در دوره عثمانی نیز، سلطان سلیم خان که شاهد استقبال بزرگ نمازگزاران و زائران بود، دستور توسعه مسجد را صادر کرد؛ والی عثمانی محمد پاشا الشریف نیز که در سال ۱۰۰۴ هـ تا ۱۰۰۶ هـ کارگزار (والی) مصر بود به مرمت بارگاه و اصلاح تزئینات آن پرداخت؛ امیر کدخدا الجلفی هم آرامگاه را توسعه داد و به مساحت آن افزود و تابوتی از چوب آبنوس صدف و عاج کاری شده را برای آن ساخت و پوششی از حریر

هجری در قاهره به دنیا آمد و در همین شهر پرورش یافت؛ پس از خلع برادرش العادل در سال ۶۳۷ هجری به قدرت رسید و قاطعانه حکومت کرد و مصر را آنچنانکه هیچکدام از شاهان ایوبی آباد نکرده بود، آباد کرد؛ او در سال ۶۴۷ هجری در ناحیه المنصورة بر اثر بیماری سل درگذشت و جسدش به قاهره منتقل و همانجا به خاک سپرده شد. (الاعلام ۲: ۳۹؛ مرآة الزمان ۸: ۷۷۵)

۱ - الحسينیه نام یکی از محله‌های مردمی حومه قاهره است.

## مرقد حسینی

نوشته: خانم دکتر سعاد ماهر

در عصر ایوبی، ابوالقاسم بن یحیی بن ناصر السکری معروف به الزرزور! در سال ۶۳۴ هـ. ق ۱۲۳۶م مناره‌ای بر دروازه آرامگاه بنا کرد؛ این مناره سرشار از نقش‌های بدیع و تزئینات گچی است و بر فراز دروازه سبز قرار دارد که بخش اعظم آن ویران شده و جز قاعده‌ای مربع، چیزی از آن باقی نمانده است، بر این قاعده دو تابلو به چشم می‌خورد که روی اولی نوشته است: «الشیخ الصالح المرحوم ابوالقاسم بن یحیی المعروف بالزرزور آن‌را برای رضای خدا و به قصد ثواب بنا کرده است و به دست فرزندش محمد در سال ششصد و سی و سه [۶۳۳هـ] به پایان رسید.» و روی دومی نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحيم. کسی که تأسیس این مناره (گلدسته) مبارک را بر دروازه بارگاه الحسین با هدف تقرّب الهی و اعتلای شأن اسلام توصیه کرد، حاج بیت الله الحرام ابوالقاسم بن یحیی بن ناصر السکری معروف به الزرزور است، خدای از وی بپذیرد. مباشرت این بنا بر عهده فرزند کوچکش بود که برای هزینه بقیه عمارت آن خارج از آنچه پدر وصیت کرده بود از اموال خود هزینه کرد و در ماه شوال سال ششصد و سی و چهار، این کار به پایان رسید.»

این بارگاه در زمان الملك الصالح نجم‌الدین ایوب<sup>۱</sup> در سال ۶۴۰ هـ. ق به آتش

۱ - ابوالفتح نجم‌الدین ایوب بن محمد بن ابوبکر از بزرگ پادشاهان ایوبی در مصر بود که در سال ۶۰۳

زربافت برای آن در نظر گرفت و در جشن باشکوهی آنرا به آنجا انتقال داد.

الجبرتی در توصیف این جشن می‌گوید: «وقتی ساخت آن به پایان رسید آنرا در قفسی از شاخه‌های نخل قرار دارند و چهار تن آنرا حمل کردند؛ در چهار طرف آن چهار سرباز نقره‌ای طلاکاری شده، قرار داده شده بود. جلوی آن بزرگان طایفه الرفاعی با طبل‌ها و پرچم‌های خود بخود بدست در حرکت بودند تا سرانجام به محل آرامگاه رسیدند و این پوشش را در جای خود قرار دادند.»<sup>۱</sup>

امیر عبدالرحمن کدخدا، اصلاحات زیادی انجام داد از جمله در سال ۱۱۷۵ هـ. ق، مسجد را بازسازی کرد و در آن منبع آب و شیرهایی قرار داد و دو ایوان به آن افزود و برای کلیددار و مباشران آن مقرری‌های بالایی در نظر گرفت که تا سال ۱۲۰۶ هجری - که اوقاف مسجد زیر نظر محمد ابوالانوار الوفایی قرار گرفت و به مسجد زیان‌های فراوانی وارد شد - متداول بود. الجبرتی در همان شرح حال می‌گوید: «ابوالانوار خانه‌ای در جوار مسجد داشت که وجود آن روبروی وضوخانه و مستراح‌ها، مزاحمت زیادی ایجاد می‌کرد لذا تصمیم گرفت وضوخانه و مستراح‌ها را به سمت دیگری هدایت کند به همین دلیل خانه کنار مسجد را خریداری کرد و بخشی از آنرا به مسجد چسباند و برای اینکه بخش جدید از بخش کهنه مشخص شود، سطح آنرا بالاتر برد و محرابی در آن قرار دارد و در بخش باقیمانده خانه خریداری شده وضوخانه و آبدارخانه‌ای تأسیس کرد و برای این آبدارخانه، دری از داخل مسجد در نظر گرفت و آبدارخانه قدیمی را به دلیل ناخوشایندی و آزاری که از بوی بد آن دیده بود، از میان برداشت.»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب رفت و آمد مردم به وضوخانه از داخل مسجد صورت گرفت؛ چند روزی نگذشته بود که بوهای بد آبدارخانه نمازگزاران و زائران را آزار داد و آثار کثیفی و رطوبت ناشی از پای عابران در مسجد ایجاد شد به همین دلیل مردم ناراحت شدند و

لب به ناسزا گشودند و از ترکوهای خان الخلیلی و تجار، کسی به مسجد نیامد و پس از آن هم کار را یکسره کردند و در مسجد را بستند و آبدارخانه و وضوخانه جدید را به زور تعطیل کردند و مانع از ورود مردم به آنجا شدند؛ یک عده از هم صنفان آن‌ها نیز کمکشان کردند. به دنبال این جریان - آن‌گونه که الجبرتی می‌گوید - ابوالانوار ناگزیر شد آبدارخانه قدیمی را به همان شکلی که بود استفاده کند و آبدارخانه جدید را تبدیل به استبل خران کند و از عایدی اجاره آن استفاده نماید.

وقتی در سال ۱۲۷۹ هجری سلطان عبدالعزیز مبادرت به زیارت آرامگاه حسینی کرد، به خدیوی اسماعیل دستور داد آنرا به بهترین شکل مرمت و بازسازی کنند. این کار ده سال طول کشید و در سال ۱۲۹۰ هـ ق به پایان رسید، «علی مبارک» در «خطط» خود در وصف آنچه خدیوی اسماعیل در این آرامگاه بنا کرده بود به تفصیل سخن گفته ولی یادآوری نکرده که این کارها به دستور سلطان عبدالعزیز بوده است؛ او می‌گوید: «آنجا را با فرش‌های نفیس فرش کردند و با شمع‌ها و روغن‌های خوشبویی که در قندیل‌های بلورین قرار داشت، روشنایی آنرا تأمین کردند و ائمه جماعت و مؤذن و مبلغ و دربان و فراش و خدّام و سقا و از این دست خدمه برای آن در نظر گرفتند و اوقاف فراوانی به آن اختصاص دارند که حدود هزار لیره، عایدی آن‌ها بود.»

و در خصوص میزان توجه به مسجد شریف می‌گوید: «وقتی متوجه اهمیت و ازدحام مردم و تنگی آن مکان شد و دید که مردم با اسب و خر و قاطر و گاری به آنجا می‌آمدند و دروازه‌ها و راه‌های منتهی به آن در مراسم، شلوغ و مزدحم می‌شد و باعث زحمت مردم بود، در سال ۱۲۹۵ هـ ق (۱۸۷۸ م.) خیابان راه‌آهن را گشود، این خیابان تا تپه‌های الرقیه ادامه پیدا می‌کرد.»

علی مبارک کسی بود که کار نقشه‌کشی آنجا را برعهده داشت؛ او می‌گوید: «مرا به کار و نقشه مسجد گماشتند تا کاری کنم که گویای موقعیت آن باشد. من نیز هرچه در توان داشتم انجام دادم و نقشه‌ای در شأن و مقام آنجا برای آن در نظر گرفتم. آنرا در داخل و خارج چنان بزرگ و وسیع در نظر گرفتم و با خیابان‌ها، خانه‌ها و میادین بزرگ

۱ - تاریخ عجائب الآثار ۱۷۰:۱ حوادث سال ۱۱۴۰ هجری قمری.

۲ - همان منبع، ۱۳۹:۲ حوادث سال ۱۲۰۶ هـ ق.

و گسترده محدود کردم و به شکل قائم الزاویه در آوردم و سمت راست آنرا مماس با دیوار چپ گنبد (از طرف نمازگزاران) ساختم به گونه‌ای که هر دو دیوار یکی شدند و سمت چپ آنرا در پایان مرز چپ صحنی قرار دادم که در حال حاضر آب انبار را در آن قرار داده‌ام و این صحن را جزء مسجد در نظر گرفتم و مرز محراب و منبر آن را مماس با دیوار گنبد روی محراب قرار دادم و هر دو دیوار را یکی ساختم و سرانجام ضلع چهارم را بعد از خان خلیلی کنونی در نظر گرفتم و صحن و آب‌انبار را در سمت راست دیوار یعنی در محل ایوان قدیمی و در کنار عمارت العنانی قرار دادم و در سمت راست آن آبریزگاه و آبدارخانه ساختم و برای اینکار بخشی از عمارت العنانی را بدان اختصاص دادم تا مسجد از انعکاس بوی بد آنجا، در امان بماند. در نقشه، ضریح مبارک خارج از مسجد و در گوشه سمت راست محراب و داخل صحن در سمت چپ آن قرار گرفت؛ برای این ضریح دری به طرف مسجد و در دیگری به طرف صحن و دری نیز به سمت باب‌الاحضر - برای رفت و آمد زنان - در نظر گرفتم. عرض خیابان یاد شده از غرب تا شرق حدود سی متر و از شمال تا جنوب حدود چهل متر بود.»

کسی که این نقشه را اجرا کرد، راتب باشا، ناظر اوقاف وقت بود؛ او در بنای تمامی مسجد به جز گنبد و ضریح مبارک، شتاب کرد و در سال ۱۲۹۰ هـ ق آنرا به پایان رساند ولی مناره در سال ۱۲۹۵ هـ ق بنا گردید.

راتب باشا، پای‌بند نقشه علی مبارک نماند لذا مورد انتقاد تند وی قرار گرفت که البته حق هم داشت. او می‌گوید: «راتب باشا مسجد را غیرقائم الزاویه (گونیا) بنا کرد چه ضلع سمت راست آن کوتاه‌تر از ضلع چپ و دو ضلع دیگر نیز نابرابر بودند به طوری که لازم شد ستون‌ها را به صورت انحرافی بکارند به طوری که اگر صف نمازگزاران در جهت آن باشد - که به طور عادت چنین می‌کنند - از سمت قبله منحرف می‌شدند و اگر به سمت قبله بایستند که باید چنین باشد صف نمازگزاران به ستونها برخورد می‌کرد. با چنین ساختی، مسجد برخلاف ارتفاع و وسعتی که داشت آنچنان که باید و شاید نور و هوا نداشت زیرا در و پنجره‌ها در جای مناسبی قرار نگرفته بودند و ارتفاع و بزرگی لازم را نداشتند.»

این بنا طبق گفته علی مبارک هفتاد ونه (۷۹) هزار لیره از هزینه اوقاف و نیز مبالغ کمکی امرا و بزرگان قوم هزینه داشت؛ ستون‌های مرمرین آنرا به علاوه سه در مرمری سفید برای خان الخلیلی و نیز در سبز رنگی از جنس مرمر برای دروازه کنار گنبد از قسطنطنیه آورده شد؛ در این مسجد منبر چوبی طلاکاری شده‌ای هست که در اصل متعلق به مسجد جامع "ازبک" بود که ابتدا در بارگاه خضراء قرار داشت و هنگامی که مسجد ویران شد آنرا به بارگاه حسین [ع] انتقال دادند. در قسمت انتهایی مسجد، سکوی تبلیغی بزرگی وجود دارد؛ صحن مسجد نیز شامل چهل و چهار ستون است که روی آن‌ها حمال‌هایی نهاده شده که سقف را حمل می‌کنند و از جنس چوب و دارای نقش‌های گیاهی و هندسی رنگارنگ و زرکاری شده و فوق‌العاده زیباست؛ از وسط سقف، سه عدد چلچراغ مرتفع از سقف آویزان شده است.

در چهار دیوار مسجد، تعداد سی عدد پنجره بزرگ از جنس مس طلاکاری شده وجود دارد که بر فراز آن‌ها پنجره‌های کوچکتری است که دورتا دور آن‌ها از جنس سنگ مرمر است؛ این مسجد دارای دو عدد گلدسته است که یکی کوتاه و قدیمی است و آنرا ابوالقاسم ابن یحیی بن ناصر السکری معروف به الزرزور در سال ۶۳۴ هـ ق (۱۲۳۶ م.) - آنچنانکه پیش از این نیز گفتیم - بر روی گنبد ساخته و کمیته حفظ آثار آنرا با کمربندی آهنی نگهدارنده، بسته است و گلدسته دوم در قسمت انتهایی مسجد قرار دارد و بلندتر است و به سبک عثمانی و شبیه مداد یا جوالدوز [بلند و کشیده] است و دو عدد تابلو نوشته به خط السلطان عبدالمجیدخان روی آن قرار دارد که در سال ۱۲۶۶ هـ ق نوشته شده است. بر روی یکی از آن‌ها آیه ۹۰ از سوره انعام یعنی «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّهُ هُوَ الَّذِي يَرْزُقُ الْغُلَامِينَ» (اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن بگو من از شما هیچ مژدی بر این رسالت نمی‌طلبم. این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست) و بر روی دیگری عبارت: «احب اهل بیتی الی: الحسن و الحسین» (عزیزترین اهل بیتم نزد من: حسن و حسین هستند.)<sup>۱</sup> قید شده است.

۱- روایت را الذهبی در میزان الاعتدال ۴: ۶۱۱ با شماره ۹۸۵۵ به نقل از انس و المتقی و الهندی در کنز العمال ۱۱۶: ۱۲ به شماره ۳۴۲۶۵ نقل کرده و این یک آنرا به ترمذی به نقل از انس نسبت داده است.

همچنین زمین مصلاهی باب الاخضر با قالی‌ها و فرش‌های ترکیه فرش شده است. در قسمت شرقی مسجد دری قرار دارد که آنرا به سالن آثار نبوی وصل می‌کند؛ این سالن را عباس حلمی دوم در سال ۱۳۱۱هـ ق تأسیس کرد؛ این آثار به مدت شش سال در گنجه زیبایی که در سال ۱۳۰۵هـ ق در سمت جنوبی دیوار شرقی مسجد ساخته شده بود، نگهداری می‌شد. این سالن بزرگ و جادار با قالیچه‌های بسیار ظریفی که از ایران و ترکیه وارد شده‌اند، فرش شده و با چراغ‌ها و چلچراغ‌های بلوری نادری، روشنایی آن تأمین شده و دیوارهای آن با سنگ‌های مرمر پوشانده شده و در آن محراب کوچکی جاسازی شده است؛ سقف آن از چوب نقش‌دار و پنج‌ره‌های آن از گچکاری‌های آراسته به شیشه‌های رنگی است.

گنجه آثار شریف در سمت قبله سالن قرار داده شده است. این گنجه عبارت از فرورفتگی بزرگی در دیوار با گیره‌های محکم آهنی است که دیوارها و کف و سقف آن با بافته یشمی سبزرنگی پوشانده شده است. در سطح آن لوحی شیشه‌ای است که سایر امانات بر روی آن قرار گرفته است؛ این فرورفتگی دارای دری از چوب گردو و عاج کاری و آبنوس کاری شده است و بر فراز آن با حروفی از عاج این آیه نقش بسته است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (سوره نساء - ۵۸) (خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید).

سالن شریف دارای دو در است یکی به مسجد و دیگری به گنبد منتهی می‌شود. بر دیوارهای داخلی اطاق بر روی سنگ مرمر، بسم الله و سوره الم نشرح نوشته شده و پس از این متنی آمده که ترجمه آن بدین شرح است: ذکر آنچه در این خزانه مبارک از آثار پیامبر اکرم(ص) و آثار خلفای وی (رض) نگهداری شده است. این خزانه شامل آثار نبوی یعنی پاره‌ای از پیراهن مبارک آن حضرت، سرمه‌دان، میل سرمه و دو تار موی ریش مبارک. در این خزانه همچنین دو مصحف شریف به خط کوفی هست که یکی از آن‌ها به خط عثمان بن عفان (رض) می‌باشد و دیگری به خط حضرت علی (کرم الله وجهه). ذکر آنچه پیامبر اکرم(ص) به هنگام وفات به جای گذارد: «پیراهنی بلند و لنگ عمانی و دو پیراهن بلند و یک پیراهن مسی رنگ، یک پیراهن نخی و شلوار و جبهه

یمانی و پیراهن بلند شطرنجی و روانداز سفید رنگ و کلاه و فدک و یک سوم زمین وادی القری و سهم و خمس زمین خیبر و سهم وی از زمین بنی‌النضیر.»

پس از انقلاب ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲م. توجه ویژه‌ای به بازسازی مسجدالحسین و افزایش مساحت آن و فرش‌ها و روشنایی آن صورت گرفت تا گنجایش زائران و نمازگزاران را داشته باشد. بر مساحت مسجد قدیمی که به‌ویژه در مراسم و اعیاد خیلی تنگ و کوچک بود، افزوده شد و به ۳۳۴۰ مترمربع رسید تا پیش از آن ۱۵۰۰ مترمربع بود یعنی ۱۸۴۰ مترمربع به آن افزوده شد؛ ابعاد رواق‌ها و بخش‌های مختلف به طور مناسب اضافه شد؛ شمار پنجره‌ها و درها نیز متناسب با این توسعه، افزایش یافت و مسجد جدید به صورت امتداد طبیعی مسجد قدیمی درآمد.

در تجدید بنای مسجد این نکته نیز مورد توجه قرار گرفت که بناهای احداثی، شبیه بنای قدیمی و در حد امکان از همان مواد اولیه باشد؛ دیوارهایی که ۸۰ سانتی‌متر ضخامت داشتند از سنگ‌های باقی‌مانده از بناهای قدیمی ساخته شدند و دیوارها نیز از داخل با سنگ مصنوعی چنان پوشانده شدند تا هم ردیف و هم شکل دیوارهای قدیمی باشند. در این بازسازی، ساختمانی به مسجد افزوده شده که عبارت از دو خانه ویژه مدیریت مسجد است که در سمت شرقی آن در کنار اطاق تدارکات قرار دارد. همچنانکه کتابخانه ویژه مسجد با مساحت ۱۴۴ مترمربع در همان سمت (شرق) و در راستای گنبد و مصلاهی ویژه بانوان، بنا شده است.

از آنجا که سمت اصلی مسجد قدیم - که به سوی قبله بوده است - در یک راستا نیست در سمت جنوب شرقی آن بنایی با مساحت ۳۵ مترمربع افزوده شده که باعث اصلاح راستای آن می‌گردد؛ این بازسازی‌ها در سال ۱۹۵۹م. آغاز و در سال ۱۹۶۳م. به پایان رسید و جمع هزینه‌های آن بالغ بر ۸۳ هزار لیره مصری شد. یک فرش دستباف نیز ویژه شهر المحله الکبری بافته شد که هزینه‌های آن نزدیک به ۴۰ هزار لیره مصری شد.

علاوه بر این وزارت اوقاف مبلغ ۴۰ هزار لیره نیز برای بنای نمازگاه در برابر

نمای قدیمی اختصاص داد تا به‌ویژه به‌دنبال از میان برداشتن همهٔ ساختمان‌هایی که در فاصله این نما با میدانی که مخصوص این‌کار ساخته شده بود، مسجد دارای نمای شایسته‌ای شود. طول این نما ۴۵ متر و عرض آن ۸ متر است و دقت شده که اندکی کوتاه‌تر از نمای قدیمی باشد تا کنگره‌های نمای قدیمی دیده شود.

این نما چنان زیبا و باشکوه طراحی شده که می‌توان آن‌را شاهکار معماری نامید. این نما شامل دیواری با هفت برجستگی زینتی است که هرکدام بر دو ستون مرمیرین قرار دارند. هرکدام از این برجستگی‌ها را گچ‌کاری‌های بدیعی احاطه کرده و سه‌تای آن‌ها به عنوان در، بکار رفته است و چهارتای دیگر به صورت پنجره‌هایی است که سرشار از برنز خراطی شده است، نیمه بالایی درها نیز چنین است. از دیوارهای محصور به برجستگی‌های دایره‌ای شکل، طاقچه‌های بسیار زیبای کارسازی شده که روی آن‌ها را گچ‌بری‌های بسیار موزون و به شکل قرینه، فراگرفته است.

در سمت جنوب شرقی آنجا، گلدسته‌ای شبیه همانی که در سمت جنوب غربی قرار دارد، بنا خواهد شد. منبر جدیدی از جنس چوب گردوی ترکی و زان، ساخته شد؛ این منبر متشکل از بخش‌های عاج‌کاری و صدف‌کاری و آبنوس است و هزینهٔ ساخت آن بالغ بر ۱۵۰۰ لیره گردید. وزارت اوقاف همچنین مبلغ ۵۰ هزار لیره برای بنای آبدارخانه و سرویس‌های بهداشتی جدیدی در سمت "البحریه" مسجد در نظر گرفته و از سوی طایفه "بهره" نیز در سال ۱۳۸۵ هـ.ق/۱۹۶۵ م. اطاقک کوچکی از نقره به این مسجد اهدا شد که روی آن "بسم‌الله الرحمن الرحیم" نوشته شده و با قطعاتی از الماس مرصع کاری شده است.

\*\*\*

## گنبد:

استاد "کرزویل" که به لحاظ معماری کاشف این بارگاه بوده است می‌گوید: «بنای تمامی این گنبد به استثنای ضریح شریف، به نیمه قرن نوزدهم بازمی‌گردد»، این سخن

را نوشته‌های الجبرتی و علی باشا هم تأیید می‌کنند. آن‌ها می‌نویسند: عبدالرحمن کدخدا ضریح شریف را در سال ۱۱۷۵ هجری قمری بازسازی کردند؛ این نکته بر روی پاره سنگ مرمری این بنا قید شده که متن آن چنین است:

مسجد للحسین اصل المعالی      لا یضاهیه فی البقاع علا  
فیه فضل الرحمن للبعد نادی      زر و اریخ لک الهنا و الرضا

[عبارت: «لک الهنا و الرضا» به حساب ابجد ۱۱۷۵ است.]

این گنبد کاملاً مربع نیست و اندکی به بلنداست لذا جاسازی آن با دشواری‌هایی روبرو بود و با گشودن دریچه‌ای با سه شکاف میان مثلث‌های کرووی موجود در گوشه‌های ضلع کوتاه‌تر و دریچه‌ای با شش شکاف میان مثلث‌های کرووی موجود در گوشه‌های ضلع بلندتر بر این دشواری چیرگی پیدا شد. این شکاف‌ها نیز با گچ و شیشه‌های رنگی پوشش داده شد. تزئین پنجره‌ها یا شکاف‌های گچی با نوشته‌های نسخی (با خط نسخ) آیات قرآنی و احادیث نبوی پر شده است. خود گنبد، بیشتر متکی به خوشه‌های نیم‌دایره‌ای و مقرنس‌هایی شبیه دایره‌ای است و همه این اجزا، با نقش‌های روغنی بسیار زیبایی نقاشی شده که تا حدّ بسیاری شبیه به نقش‌هایی است که "علی بیک الکبیر" در گنبد امام شافعی کار کرده است و می‌توان گفت به سبک عثمانی است؛ بر فراز محراب نیز با آب طلا قصیده‌ای نوشته شده با مطلع زیر و به خط خطاط بلخی در سال ۱۱۸۷ هـ.ق:

الا ان تقوی الله خیرالبضائع و من لازم التقوی فلیس بضائع: (بدانید که تقوای الهی بهترین کالاهاست و هرکس پرهیزکاری پیشه کرد هرگز گمراه نگردد.)

همچنانکه می‌بینیم همین تاریخ در نواری که قاعدهٔ گنبد را دربرگرفته، نقش بسته که به این معناست که این تزئین‌ها دوازده سال پس از بنای عبدالرحمن کدخدا عمل شده است. ولی قدیمی‌ترین بخش این بارگاه، دری است که اینک به باب‌الاحضر معروف شده و در نزدیکی گوشهٔ جنوبی ضریح و گوشهٔ جنوب غربی نسبت به دیواره گنبد،

قرار دارد؛ این دیوار (دیوار گنبد) ۴/۹۳ متر طول و ۵/۸۵ متر ارتفاع دارد و دروازه مستطیل شکلی به عرض ۱/۸۹ و ارتفاع ۲/۳۳ متر در آن واقع شده است؛ در بالای دروازه کمانی است که در داخل آن دایره‌ای زینتی ترسیم شده و بر فراز آن کنگره‌های زیبایی نهاده شده و شبیه دروازه و تزئین‌های دروازه جامع الأقرم<sup>۱</sup> است.

به همین دلیل است که "کرزویل" این بخش را به آخر دوره فاطمی‌ها نسبت می‌دهد و این بدان معنی است که تاریخ این بخش تقریباً هم‌زمان با تاریخ رسیدن سرمبارک به مصر است؛ آنچنانکه در نقشه حمله فرانسوی‌ها نیز آمده این دروازه به نام "المحسنین" شناخته می‌شد ولی اکنون آن را "باب الاخضر" (دروازه سبز) می‌نامند.

در بالای این در، گلدسته کوچکی قرار دارد که مربوط به عصر ایوبی است و بر آن لوح یادبودی قرار داده شده که تاریخ ۶۳۴ هـ ق را بر روی خود دارد و پیش از این بدان اشاره شد؛ این گلدسته با آجر بنا شده و متشکل از مربعی است که طول ضلع آن ۲/۵ متر و ارتفاعش ۱۲/۷۶ متر است که در انتها قاعده‌ای هشت ضلعی دارد و بخش دوم گلدسته به شکل هشت ضلعی و به ارتفاع ۲/۵ متر بر آن قرار داده شده است. در هریک از وجوه این هشت ضلعی، شکاف درازی وجود دارد و گردنه‌ای با ارتفاع ۲/۳۰ متر بر فراز آن دیده می‌شود و بدین ترتیب ارتفاع کل این گلدسته بالغ بر ۱۷/۵ متر می‌گردد.

قاعده مربع گنبد از داخل با سنگ مرمر ظریف و صدف کاری شده‌ای پوشانده شده و محیط داخلی آن نیز با مرمر و صدف و به صورت نقش‌های هندسی بسیار ظریف و زیبایی تزئین شده و تاریخچه آن‌ها به قرن هشتم هجری بازمی‌گردد.

بخش‌های بالایی مربع گنبد، دارای نقش‌های روغنی طلاکاری شده‌ای شبیه نقش‌های خود گنبد است و همه آنها به قرن نوزدهم هجری مربوط می‌شود. این نقش‌ها در سال یک هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶ هـ.ق.) بازسازی شده و بر روی دیواره آن

۱ - یکی از مساجد فاطمیه که طایفه "بهره" آن‌را بازسازی کردند.

این اشعار نوشته شده است:

من اتاه یفوز بالمأمول	رکن هذا المقام جنة عدن فما
قال فيه الداعون حسن القبول	رکن هذا المقام رکن سدید
زاد مسجدا بالسید ابن البتول	رکن هذا المقام کعبة مصر
بالامام الحسین سبط الرسول	رکن هذا المقام حاز فخارا

این گنبد دارای چهار در، دو در در سمت غربی است که به مسجد منتهی می‌شوند و دری در کنار محراب است که بالای آن با خط ثلث بسیار زیبا و طلاکاری شده‌ای روی سنگ مرمر این عبارت نوشته شده است: «الاجابة تحت قبتہ و الشفاء فی تربتہ و الائمة فی ذریتہ و عترتہ» و سرانجام دری که به اطاق آثار منتهی می‌شود و بر بالای آن این آیه نوشته شده است: «قل لا اسألکم علیہ اجرا الا المودة».

همچنین شیخ عبدالله البشراوی ۱۱۵۶ هـ ق ابیات شعری روی قسمت خارجی در به این شرح نوشته است:

یا کرام الانام یا آل طه	علی من بهیم فیکم غلام
رکن هذا بابکم کعبة الهدی و حکم	منهل فیہ للانام ازدحام
باب فضل لهما سما ارخوه	من دنا نحو بابکم لایضام

[جمع عددی حروف این مصرع ۱۱۵۶ است.]

در عمارتی که سید علی ابوالانوار در آن اقامت کرد و پیش از این بدان اشاره کردیم، دری در سمت بحریه گنبد باز شده که دارای دو لنگه مسی نقش‌دار زیباست و روی چهار دایره آن به ترتیب عبارت‌های زیر نوشته شده است:

لااله الاالله، محمد رسول الله، الامام علی، الامام الحسین، الامام الحسن.  
در بالای این در، سردری هست که روی آن نوشته شده است:

انشأ علی ابوالانوار سیدنا	بابا سبط رسول الله ذي الرشد
و حسن اشراف نورالله ارخه	باب حماة عظیم الجاه و المدد

[جمع عددی حروف این مصرع ۱۲۰۴ است.]

همه درها و پنجره‌ها با پرده‌هایی از ابریشم سبز زیبایی پوشانده شده است. در وسط گنبد، گنجه‌ای است که بر در آن چهارحلقه از نقره خالص کار شده است. در اطراف این گنجه چراغ‌هایی دارای نقش‌های زیبایی است و روی آن‌ها نام الملک‌الظاهر ابوسعید نوشته شده و دارای آیات قرآنی از جمله «الله نورالسموات و الارض» است. شمار این چراغ‌ها بالغ بر بیست و سه عدد است که ارزش آن‌ها در آن زمان بیش از دوهزار دینار بوده است.

در این گنبد، محرابی قدیمی است که با قطعاتی از موزاییک مرمرین تزئین شده و دو پایه سنگی مرمری در کنار آن قرار داد که برای قرار دادن شمع در نظر گرفته شده بود؛ بر بالای محراب قصیده ای نوشته شده که مطلع آن چنین است:

الا ان تقوي الله خيرالبضائع و من لازم التقوي فليس بضائع

(بدانید که تقوای الهی بهترین کالاهاست و هرکس پرهیزکاری پیشه کرد، همراه نگردد.)

پیش از این نیز گفتیم که همه دیوارهای گنبد با سنگ مرمر رنگی زیبایی تا ارتفاع حدود دو قامت پوشانده شده و بالای آن الواح چوبی دارای نقش‌های رنگی و طلاکاری شده قرار دارد و بر فراز این نقش‌ها، قصیده مشهور امام ابن جابر الاندلسی نوشته شده که مطلع آن چنین است:

في كل فاتحة للقول معتبره حق الثناء علي المبعوث بالبقره

که به خط ثلث طلاکاری نوشته شده است. در اطراف گنبد و بالای این قصیده، قصیده دیگری هست که گفته می‌شود منسوب به امام حسین (ع) است. شیخ البلاوی می‌گوید که زبان حال آن حضرت (ع) است و مطلع آن چنین است:

خيرة الله من الخلق ابي بعد جدِّي و انا ابن الخيرتين

عبدالله غلاما ناشئا و قريش يعبدون الوثنين

والدي شمس و امي قمر و انا الكوكب بين النيرين

بهترین خلق خدا پس از جدّم، پدرم است و من فرزند بهترین‌هایم.

بنده خدا نوجوانی تازه سال و قریش که بت‌ها را می‌پرستند.

پدرم خورشید و مادرم ماه است و من ستاره‌ای در میان دو تابناکم.

بر فراز این قصیده، نواری چوبی گرداگرد گنبد قرار دارد که روی آن سوره فتح از قرآن کریم نوشته شده است.

حجره تابوت در طبقه سوم زمین گنبد قرار دارد و سر مبارک بر روی چهارپایه‌ای از چوب آبنوس و پیچیده در حریر سبز رنگی قرار داده شده و در پیرامون آن نیم پیمانه عطری وجود دارد که بوی آن با گذشت سالها از میان نمی‌رود؛ بر بالای این حجره طبقه دیگری هست که از دو طرف می‌توان وارد آن شد.

این حجره با نرده‌های آهنی سختی مسقف شده و در سمت شرقی آن فضای بزرگی است که با یک در به حجره‌ای که قبر شریف در آن واقع شده است، راه دارد. در این حجره تابوتی ساخته شده از چوب ساج هندی وجود دارد؛ این تابوت دارای سه وجه است زیرا آنچه آن‌را دربرگرفته به دیوار شرقی چسبیده است و از آنجا که قسمت‌هایی از دیوار این بارگاه آسیب دیده وزارت اوقاف در سال ۱۳۲۱ هـ ق اقدام به ترمیم و بازسازی آن کرد؛ تابوت چوبی نیز بیرون آورده و مرمت شد و به حالت نخست بازگردانده شد. این تابوت فعلا در موزه هنرهای اسلامی قاهره، نگهداری می‌شود.

حسن عبدالوهاب در مورد متون قرآنی و احادیث نبوی نوشته شده بر روی آن، مطالعه و بررسی‌های مفصلی انجام داده است.

طول این تابوت ۱/۸۵ متر و عرض آن ۱/۳۲ متر و ارتفاعش ۱/۳۵ متر است و تشکیل شده از یک پهلو و دو سر می‌باشد و به مستطیل‌های عمودی و افقی تقسیم شده و دورتادور آن‌را نواری حاوی نوشته‌هایی که برخی به خط کوفی و برخی به خط نسخی است که در دوره ایوبیان در مصر انتشار یافته بود. نقش‌های زینتی لابلائی نوشته‌ها نیز بیشتر نقش‌های گل و گیاه و در اوج زیبایی است و به فاصله‌های مساوی شش ضلعی‌هایی از خط کوفی و با کلماتی چون «الملک لله» و «ما توفیقی الا بالله» و «ثقی بالله»، «نصر من الله و فتح قریب» و «الغرة لله» و «وما بکم من نعمة فمن الله» و... آذین شده است.

حسن عبدالوهاب می گوید: «این تابوت تا حدّ زیادی شباهت به تابوت امام شافعی دارد که نشان می دهد معاصر آن است و لذا ترجیحا در یک زمان و به دست یک نفر ساخته شده اند» و از آنجا که تابوت امام شافعی تاریخ سال ۵۷۴ هـ ق را دارد و در واقع ساخته صلاح الدین ایوبی است، حسن عبدالوهاب بر آن است که تابوت امام حسین [ع] نیز به فرمان صلاح الدین ایوبی ساخته شده زیرا او توجه ویژه ای به بارگاه امام حسین [ع] داشته و مدرسه ای در جوار آن بنا کرده است.

## امام حسین [ع]

نوشته: مأمون غریب

در یادواره سرور شهیدان حضرت امام حسین (ع) نواده پیامبر اکرم (ص) و سرور جوانان بهشتی داستان جاوید او را زمانی به خاطر می آوریم که با اندیشه درهم کوبیدن حکومت بنی امیه و بازگرداندن خلافت به جایگاه واقعی و صفای راستین آن، قیام کرد و در سرزمین کربلا به شهادت رسید و چنان برخوردهای پست و حقیرانه و بی حرمتی به خاندان پیامبر از طرف دشمنان دید که هرگز نمی توان تصور کرد.

تردیدی نیست که امام حسین (ع) از جایگاه و موقعیت بزرگی در دل و جان مردم برخوردار است. او نواده پیامبر اکرم (ص) و فرزند فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) است و پدرش علی بن ابی طالب [ع] صاحب چنان همراهی هایی با پیامبر خدا (ص) بود و پیامبر اکرم (ص) درباره اش فرموده است: «تو به من همچون هارون به موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نیست.» حدیث را البخاری و مسلم روایت کرده اند.<sup>۲</sup>

۱ - برگرفته از کتاب: الامام الحسین: حیات و استشهاد، چاپ قاهره.

۲ - صحیح البخاری ۱۳۵۹:۳ شماره ۳۵۰۳ کتاب فضائل اصحاب النبی، باب (۹) فضایل علی و ۴:۱۶۲ شماره ۴۱۵۴ کتاب المغازی: غزوه تبوک، صحیح مسلم ۴:۱۸۷۱ شماره ۲۴۰۴ به بعد، کتاب فضایل الصحابة باب (۴) فضائل علی بن ابی طالب.



احادیث فراوانی در ستایش از امام حسین [ع] و میزان عشق پیامبر خدا(ص) به وی وجود دارد. آن حضرت (ع) مدت پنج سال در سایه نبوت زندگی کرد، بسیار وقت‌ها پیامبر خدا(ص) او را بر دوش خود حمل می‌کرد و بارها و بارها خود و برادر بزرگترش [امام] حسن در اثنای سجود پیامبر خدا(ص) به پشت وی می‌جهیدند و ایشان نیز آن‌قدر سجده خود را ادامه می‌داد تا آن‌ها پایین آیند.

امام حسین (ع) در ماه شعبان سال پنجم هجری (بنابه قول ارجح) به دنیا آمد و چشم پیامبر(ص) به تولد وی روشن شد.

راویان می‌گویند: بانو ام‌الفضل دختر الحارث شبی به خواب دید که در خانه‌اش اندامی از پیامبر خدا وجود دارد. او نزد پیامبر خدا(ص) رفت تا این خواب را تعبیر کند؛ آن حضرت فرمود: «... خودش است...» فاطمه حسین را به دنیا آورد و ام‌الفضل آن‌را شیر داد تا از شیر گرفته شد.<sup>۲</sup>

رسول خدا(ص) دستور داد تا سر امام حسین را بتراشند. آنگاه هم‌وزن او نقره صدقه داد؛ پیامبر خیلی وقت‌ها دست مبارک خود را در دهانش می‌گذاشتند تا بمکد.

بسیار می‌شد که او را غذا می‌داد و در مورد او و برادرش حسن از چشم حاسدان بیم داشت لذا این عبارت را بر آن‌ها می‌خواند:

«اعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان و هامة و من کل عین لامة»<sup>۳</sup>

۱ - متون وارده از پیامبر اکرم(ص) در مورد امام حسین (ع) فراوانند و نشان دهنده جایگاه والایی است که آن حضرت در دنیای رسالت و امت ایفا می‌کند. نگاه کنید به کتاب صحاح و سنن در فضایل صحابه بایی که مربوط به مناقب و فضایل حسین بن علی (ع) و برادر بزرگتر آن حضرت امام حسن (ع) است. از جمله کتب شیعی مهمی که این متون را نقل کرده‌اند (به عنوان مثال) از این قرارند: اعلام الوری باعلام الهدی: الرکن الثالث فصل مربوط به بذکر امام حسن و امام حسین (ع) و کتاب عیون اخبار الرضا شیخ صدوق ابن بابویه قمی و الارشاد مفید و بحار الانوار دو جلد ۴۴ و ۴۵ و ویژه تاریخ این دو امام و جز اینها که ذکر همگی به درازا می‌کشد.

۲ - حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق: شرح حال امام حسین بن علی بن ابی طالب، روایت کرده است و روایت ام‌الفضل را الطبرانی در المعجم الکبیر ۲۲:۲۵ با شماره ۳۸ با اسناد به قابوس بن المخارق و الطبری در اعلام الوری: ۲۲۵ فصل سوم به نقل از الاوزاعی ذکر کرده‌اند.

۳ - حدیث را ابوداود در السنن ۴:۲۳۵ به شماره ۴۷۳۷ کتاب السنة و الحاکم در المستدرک ۳:۱۶۷ و الامام احمد در المسند ۱:۲۷۰ به نقل از ابن عباس آورده‌اند.

(شما دو تن را از هر شیطان و موجود موذی و از هر چشم سرزنش کننده‌ای به خداوند می‌سپارم).

[امام] حسین بن علی در سایه خاندان نبوت پرورش یافت و آموخت که با دین چگونه برخورد کند و در پرتو آموزه‌های اسلام با دیگران چه برخوردی داشته باشد؛ او شراب دانش را از جدش و از مادرش فاطمه زهرا و از پدرش، لاجرعه سرکشید.

پدر آن حضرت یعنی امام علی [ع] در خطبه‌ای طولانی نصیحتش کرد که چگونه باید یک شخص در آشکار و نهان خدای را در نظر گیرد و مراقب مردم به عنوان خلق خدا باشد و او را با تجربه‌هایی که در زندگی از آن‌ها استفاده کرد، بینش زندگی بخشید.

از جمله این نصیحت‌ها که مسلماً امام حسین آن‌ها را مورد توجه قرار داد از این قرارند:

- «فرزندم تورا در آشکار و نهان به تقوای الهی و به بیان سخن حق در خشم و شادی و صرفه‌جویی در غنی و فقر و عدالت در حق دوست و دشمن و کار و تلاش در حالت نشاط و کسالت و خشنودی الهی در سختی‌ها و راحتی‌ها، توصیه می‌کنم.»

- «فرزندم، شرمی که پس از آن بهشت باشد، شرم نیست و خیری که بعد از آن آتش جهنم باشد خیر نیست. هر نعمت و نازی بدون بهشت خوار است.»

- «فرزندم! بدان که هرکس به عیب‌های خویش واقف شود سراغ عیب دیگران نمی‌رود و هرکس لباس تقوا را درآورد، هرگز پوششی نخواهد یافت و هرکس به آنچه

خداوند متعال روزی وی گردانده راضی گشت برای آنچه از دست داده غمگین نمی‌شود و هرکس شمشیر ستم برکشد با همان شمشیر کشته می‌شود و هرکس برای

برادر خود چاهی کند، خود در آن افتد و هرکس حجاب دیگران کشف کند، عورت‌های خانه‌اش برملا می‌شود و هرکس گناهان خود را فراموش کند، گناهان دیگران را بزرگ

می‌بیند و هرکس به لذت‌ها درافتد، غرق شود و هرکس از خویشتن راضی شود، گمراه گردد و هرکس از عقل خویش بی‌نیاز گردد، خوار شود و هرکس بر مردم تکبر ورزد

ذلیل می‌گردد و هرکس آنان (مردم) را خوار شمارد، دشنام ببیند و هرکس خود را در معرض تردید قرار دهد، متهم گردد و هرکس با پلیدان و حقیران همنشین کند، تحقیر

شود و هرکس با علما همنشین شود، وقار یابد و هرکس بوالهوسی کند، بی ارزش گردد و هرکس فراوان به کاری بپردازد، بدان شناخته می شود و هرکس سخن بسیار گوید، خطاهایش افزایش یابد و هرکس خطاهایش افزایش یابد، آزرش کم شود و هرکس آزرش کم شود، پارساییش کاهش یابد و هرکس پارساییش کم شود، دلش می میرد و هرکس دلش بمیرد، وارد آتش جهنم می شود.»

تا آخر این پندهای گرانسنگی که امام علی (ع) در آن‌ها بر فضایل انسانی انگشت گذارده و از رذایلی که آدمی را در میان مردم خوار و کم ارزش می سازد، نهی فرموده است و اینگونه سخنان گهربارش را به پایان می برد:

«فرزندم! بدان که هرکس سخنانش را نرم برگزیند، محبت و دوستی اش واجب شود و هرکس بی حیا و ناگشاده دست گردد، مرگ برای او از زندگی بهتر است؛ جوانمردی مرد کامل نمی گردد تا آنگاه که چندان توجهی به پوشاک خود ننماید و وقتی به خوراکش ننهد. خدای تورا در راه صواب توفیق دهد و تورا از فرمانبران او قرار دهد همانا که او بزرگوار و گشاده دست است.»

همه این ارزش‌ها و ویژگی‌هایی که امام حسین [ع] بدان‌ها پرورده شد، از وی انسان تمام و کمالی در اخلاق و صاحب شخصیت نیرومند و محبوبی در میان مردم ساخت.

امام حسین [ع] پرهیزکار، پاک سرشت، خوش سخن، جوانمرد و نیکوکار و به دور از بدی‌ها و نیز فقیه در دین و رادمرد و گشاده دستی چون جد بزرگوارش بود؛ او در کنار رشادت و خوش سیمایی فوق العاده، شباهت بسیار زیادی به جد بزرگوارش پیامبر اکرم (ص) داشت.

راویان حدیث در مورد شخصیت محبوب امام حسین [ع] در میان مردم بسیار سخن گفته اند. درباره فروتنی و هیبت و نیروی منطقی وی نیز؛ و چه بسیار روایاتی که از میزان احترام صحابه و فرزندان صحابه به شخصیت حسین [ع] نقل شده است.

راویان در مورد فصاحت و بلاغت آن حضرت مثالی از آنچه ابوذر (رض) گفت،

می زند. ابوذر با حمله به زندگی پر ناز و نعمت معاویه و بنی امیه مورد خشم ایشان قرار گرفت و به همین دلیل، زمانی که معاویه کارگزارش شام بود، او را تبعید کرد؛ خلیفه عثمان بن عفان نیز او را از مدینه تبعید کرد؛ [امام] حسین به این صحابی جلیل القدر فرمود: «عموجان! خداوند توانایی آن دارد که آنچه را می بینی تغییر دهد، خداوند همه روز دست به کار است. آن‌ها دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از ایشان دریغ کردی و چه بی نیازی تو از آنچه دریغ کردند و چه نیازمندند آن‌ها به آنچه تو از ایشان دریغ کردی! از خدای شکیبایی و فیروزی و یآوری مسئلت کن و از آزمندی و بی تابی به او پناه ببر چرا که شکیبایی در شمار دین و بزرگمردی است و آزمندی، روزی کسی را زیادتیر نمی سازد و بی تابی، اجل کسی را به تأخیر نمی اندازد.»<sup>۱</sup>

این سخنان نغز و شیرینی که نشان از خرد روشن و ضمیری آگاه دارد از زبان امام حسین و در هنگامی که سی سال پیش نداشت، جاری شده است!

راویان از جود و کرم آن حضرت [ع]، سخنان بسیار نقل کرده اند از جمله اینکه اسامه بن زید بر بستر بیماری افتاده بود و امام حسین به عیادتش رفت او را بسیار اندوهگین یافت، اندوهش از ترس مرگ نبود بلکه از آن می هراسید که پیش از مرگ نتواند دینی را که برعهده داشت، ادا کند؛ این دین برای اسامه سنگین بود. امام حسین این دین را ادا کرد تا اسامه شادمان و دلشاد به سرای باقی شتابد.<sup>۲</sup>

راویان جریان دیگری را نقل کرده اند که دانش فراوان و عشق به آگاهی و ساده زیستی و برخورد با هرکس به اندازه عقل او را بازمی گوید.

مردی اعرابی نیاز پیش ایشان آورد. نیازش را روی زمین نوشت. در اینجا امام حسین [ع] از در شوخی با وی درآمد و به او گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: «هرکس را به اندازه دانشش نیکی کن» من هم از تو سه پرسش دارم اگر به یکی پاسخ

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸: ۳۷۳ - ۳۷۴، "الغدیر" علامه امینی ۸: ۳۵۱، ابوالشهداء (العقاد) ۱۳۶.  
 ۲ - سیره ائمه اثنی عشر ۲: ۳۰ - ۳۱ [این کتاب به همین قلم تحت عنوان زندگانی دوازده امام ترجمه شده و از سوی انتشارات امیرکبیر در دو جلد انتشار یافته است. م.]

گفتی یک سوم آنچه دارم و اگر به دو پرسش پاسخ گفתי دوسوم و اگر به هر سه پرسش پاسخ گفתי تمامی آنچه دارم از آن توست! هم اینک صره‌ای [پول] از عراق برایم آورده‌اند. مرد اعرابی گفت: بپرس! و لاحول و لاقوه‌ الالبالله.

امام حسین [ع] فرمود: کدام کارها برتر است؟

اعرابی پاسخ داد: ایمان به‌خدا.

امام فرمود: نجات بنده از هلاکت در چیست؟

اعرابی پاسخ داد: اعتماد و توکل بر خدا.

امام حسین فرمود: چه چیز زینت آدمی است؟

اعرابی پاسخ داد: دانش همراه با بردباری.

امام حسین فرمود: اگر به خطایش برد؟

اعرابی گفت: ثروت همراه با گشاده دستی.

امام حسین فرمود: اگر به خطایش برد؟

اعرابی پاسخ داد: فقر همراه با شکیبایی.

امام حسین فرمود: اگر به خطایش برد؟

اعرابی پاسخ داد: صاعقه‌ای که از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.

امام حسین خنده‌ای کرد و صره را به وی داد.<sup>۱</sup>

اگر حق آن‌است که دشمنان بدان گواهی دهند، باید گفت که معاویه خوب قدر [امام] حسین را می‌دانسته، چنانکه گفته بود که در وی عیبی ندیده بود. مردی از معاویه پرسید: کجا می‌تواند [امام] حسین را بیابد؟ معاویه پاسخ داد: اگر وارد مسجد رسول خدا (ص) شدی و حلقه‌ای از مردم را دیدی که بر روی سر آن‌ها کبوتران جای گرفته‌اند، بدان که حلقه متعلق به ابی‌عبدالله‌الحسین است.<sup>۲</sup>

راویان از گشاده دستی و کرم و سخاوتمندی و خوش رفتاری ایشان با مردم و نیز از فراوانی روزه و نماز ایشان سخن گفته‌اند؛ می‌گویند آن حضرت بیست و پنج بار پای پیاده به حج رفته و دعای ایشان در حج و درحالی که رکن سیاه [حجرالاسود] را در دست داشت، از این قرار بود:

«پروردگارا به من نعمت دادی ولی مرا سپاسگزار خود نیافتی، مرا آزمودی ولی شکیبایم نیافتی ولی تو با ناسپاسی من نعمت خود را سلب نکردی و با ناشکیبایی‌ام، آزمونت را ادامه ندادی. پروردگارا! مگر از کریم جز کرم انتظاری می‌رود...»

امام حسین [ع] فراوان به درگاه الهی تضرع می‌کرد و لب به دعا می‌گشود زیرا دعا انسان را به خدای نزدیک می‌سازد و میان بنده و خدا حجابی به‌جای نمی‌گذارد؛ انسان در حالی که دستان خود را به سوی آسمان دراز می‌کند و با خالق خویش به مناجات می‌پردازد احساس می‌کند که خداوند با تمام رحمت و جلال و مهربانیش همراه اوست؛ بدینگونه دل‌ها آرام می‌گیرد و جان‌ها اطمینان حاصل می‌کند و انسان با خویشتن خویش از در آشتی درمی‌آید و جان وی صفا و پاکی و اطمینان و آرامش خود را بازمی‌یابد و از رویارویی با دشواری‌های زندگی باکی به‌دل راه نمی‌دهد.

از جمله دعاهایی که راویان از آن حضرت [ع] روایت کرده‌اند دعای عرفه است. ایشان با دلی پر از خشوع و تضرع به دعا می‌پرداخت و از جمله می‌گفت:

«پروردگارا! ثروتم را در خویشتن و یقین را در قلب و اخلاص را در عمل خود و نور را در چشمان و بصیرت را درون خویشم قرار ده و مرا از اعضای بدنم بهره‌مند گردان و گوش و چشمانم را وارثان خویش قرار ده و مرا بر آنهایی که بر من ستم روا داشته‌اند یاری ده و انتقامم را نشانم ده و چشمانم را بدان روشن گردان. خداوند! گرفتاری‌هایم را برطرف کن، عورتم را بپوشان و از گناهانم درگذر و شیطانم را زشت گردان و مرا در دنیا و آخرت در مرتبه‌ والایی قرار ده.

پروردگارا! تورا سپاس که مرا آفریدی و شنوا و بینایم ساختی؛ تورا سپاس که مرا از سر مهر و رحمت نیکو آفریدی حال آنکه نیازی به آفرینش من نداشتی.»

۱ - عقد اللال فی مناقب الال ۸۷۰، سیرة الائمة الاثنی عشر ۲: ۲۸.

۲ - تاریخ دمشق ۱۴: ۱۷۹ شرح حال حسین بن علی (ع) به استناد به ابوسعید الکلبی.

نیز از دعاهای آن حضرت چنین بود:

«پروردگارا! روزی حلال خود را بر من گشاده دار و بدن و دینم را در عافیت قرار ده و هراسم را برطرف ساز و گردنم را از آتش دوزخ رهایی بخش...»

دعاهای بسیاری از آن حضرت نقل شده که نشان از پاکی و شفافیت و صفای فوق‌العاده نفسی دارد که آنچه نزد خداست - و نه آنچه نزد مردم است - می‌خواهد.

به همین دلیل، صفات و ویژگی‌هایی که امام حسین [ع] از آن‌ها بهره‌مند بود، به دل‌های مردم نزدیک بود و مردم را به یاد پیامبر بزرگوارشان می‌انداخت؛ هرگاه در مسجدی به منبر می‌رفت و خطبه‌ای سر می‌داد و پندی می‌گفت یا در جلسه‌ای علمی در مسجد پیامبراکرم شرکت می‌کرد، حاضران به یاد پیامبر(ص) می‌افتادند و چنان به سخنانش گوش جان می‌سپردند که گویی برسر آن‌ها کبوتران نشسته‌اند؛ آن‌ها به هر واژه از سخنان او گوش جان می‌سپردند و مگر نه اینکه او از خاندان پاک نبوت و شاخه‌ای از این باغ مبارک بود؟!

روزی در مسجد جدش رسول‌خدا (ص) بر گروهی از مردم گذشت که عبدالله بن عمرو بن عاص در میان آن‌ها بود. وقتی همگان به سمت امام حسین [ع] گردن کشیدند و او را نگاه کردند، عبدالله بن عمرو بن عاص به ایشان گفت: آیا می‌خواهید شما را با محبوبترین کس از زمینیان نزد اهل آسمان، آشنا سازم؟ گفتند: آری.

گفت: همین کس که در حال راه رفتن است و به امام حسین [ع] اشاره کرد.<sup>۱</sup>

چنین شخصیت بزرگی با چنان دانش و جلالی که بخشی از آن‌را از جد بزرگوارش پیامبراکرم محمدبن عبدالله (ص) و برخی دیگر را از مادرش فاطمه زهرا [س] به ارث برده بود.<sup>۲</sup>

۱ - تاریخ دمشق ۱۴: ۱۷۹ با اسناد به الغیدار بن حرث.

۲ - کافی است این سخن پیامبر(ص) را در مورد وی یادآور شویم: «حسین منی و انا من حسین» البخاری در الادب المفرد ۱۱۶ و الترمذی در السنن ۵: ۶۵۸ - ۶۵۹ حدیث ۳۷۷۵ کتاب المناقب آن‌را آورده‌اند.

از زبان او احادیثی روایت شده که آن‌ها را از رسول‌خدا(ص) یا از مادر یا پدرش شنیده بود. از جمله و برای مثال او اوصاف پیامبر را از گفته پدر، نقل کرده، می‌فرماید: «رسول‌خدا(ص) همواره خندان بود و خوش‌اخلاق و نرم‌خو بود. او ستبرخو و دژم و عیب‌گو و فحّاش و فریادزن نبود. همواره خوش بین بود و از چیزی مأیوس نمی‌شد و نومید نمی‌گشت؛ آن حضرت خود را از سه چیز رها ساخت: ریا، تکبر و آنچه به وی مربوط نمی‌شد. مردم را در سه مورد به حال خود گذاشت: کسی را مذمت نمی‌کرد و ایراد نمی‌گرفت و جز زمانی که امید ثواب داشت، سخن نمی‌گفت.

وقتی سخن می‌گفت مستمعان را چنان شیفته خویش می‌کرد که گویی پرنده بر سر دارند، وقتی سکوت می‌کرد، سخن می‌گفتند و نزد وی به منازعه نمی‌پرداختند و به هرکس که در حضورش سخن می‌گفت، گوش می‌سپردند تا سخن را تمام کند؛ او از آنچه دیگران را می‌خنداند می‌خندید و از آنچه دیگران را شگفت‌زده می‌کرد، شگفت‌زده می‌شد؛ در مورد لکنت یا لهجۀ غریبه‌ها و خواست‌های آنان، شکیبایی بخرج می‌دادند حتی اگر اصحاب آن حضرت به آن‌ها توجه می‌کردند و می‌فرمود: اگر کسی را دیدید که نیازی داشت، نیازش را برآورده سازید. او جز از هم‌شأن خود ستایشی نمی‌پذیرفت و سخن کسی را قطع نمی‌کرد مگر آنکه سخنش به پایان رسیده باشد یا باقیام، چنین می‌کرد...».

احادیث بسیار دیگری هست که به آن حضرت [ع] نسبت داده شده که آن‌ها را از پدر یا مادر خود در مورد آنچه از پیامبراکرم(ص) شنیده بودند، نقل می‌فرمود.<sup>۱</sup>

۱ - از جمله آنچه مسلم در کتاب الخبائز باب ما بقال عندالمصیبة حدیث شماره ۹۱۹ به نقل از پیامبراکرم(ص) آورده که فرمود: «هر مسلمانی که با مصیبتی گرفتار شود و استرجاع گوید هرچند از زمان آن گذشته باشد، خداوند ثواب آن‌را برایش در نظر می‌گیرد.» و آنچه الترمذی در کتاب الزهد باب «فی من تکلم بکلمة نصیحک منها الناس» حدیث شماره ۲۲۴۰ به نقل از پیامبر که فرمود: «از حسن اسلام آدمی، دوری از چیزهایی است که به وی مربوط نمی‌شود.»

ابویعلی الموصلی نیز در مسند خود جلد دوازدهم صفحات: ۱۴۲ تا ۱۵۶ پانزده حدیث از آن حضرت (ع) به نقل از پیامبراکرم(ص) آورده و آن‌را مسند حسین بن علی نام نهاده است.

مردی چون حسین [ع] و در جمال آفرینش و اخلاق و شکل و شمایل و شخصیت او که تحت تأثیر محیط خانوادگی پیامبراکرم (ص) بود شایستگی آن را داشت که محبوب مردم باشد زیرا آن‌ها قدر او را بخوبی می‌دانستند؛ نزد صحابه رسول خدا(ص) نیز محبوب و دوست داشتنی است زیرا آن‌ها نیز می‌دانستند که چه سان پیامبر او را گرامی می‌داشت و به او عشق می‌ورزید.

امام حسین [ع] عالم بزرگوار و فقیه و دین‌شناس بزرگی بود که تجربه‌های روزگار او را آبدیده کرده بود.

روزی از کسی شنید که در حضور وی می‌گفت: اگر کار نیکی به نااهل سپرده شود، ضایع می‌گردد! امام حسین [ع] فرمود: چنین نیست، در این حالت کار نیک همچون رگباربارانی است که بر نیکان و نابکاران یکسان می‌بارد!

و از جمله سخنان نقل شده از قول ایشان از این قرار است:

\* «زنها و از آنچه باعث پوزش می‌شود پرهیز کن زیرا مؤمن کار بدی نمی‌کند و پوزش نمی‌خواهد ولی منافق کار بد می‌کند و پوزش می‌خواهد.»

\* «بدانید که نیازهای مردم به شما از جمله نعمت‌های خداوند عزوجل بر شماست.

از این نعمت‌ها ملول نگردید زیرا تبدیل به خشم [الهی] می‌گردد.»

\* «آنچه توانش را نداری برعهده مگیر و به آنچه نمی‌دانی و در نمی‌یابی نپرداز و به کاری که توانش را نداری وعده مده و جز به همان اندازه که بهره می‌گیری هزینه مکن و همانقدر پاداش خواه که کاری کرده‌ای و از آن مقدار طاعت الهی که برخوردار شده‌ای شادی مکن و تنها به کاری پرداز که اهلیت آن را داشته باشی.»

\* و هنگامی که مردی از وی پرسید امروز را چگونه آغاز کرده است فرمود: «در حالی آغاز کردم که پروردگاری بالای سر، آتش دوزخی پیش رو و مرگی به دنبال داشتم و حساب و کتابی که چشم از من بر نمی‌داشت؛ من در گرو اعمال خویش هستم، آنچه دوست می‌دارم نمی‌بینم و آنچه را نفرت دارم، از خود نمی‌دانم و کارها در دست دیگری است که اگر بخواهد عذابم می‌دهد و اگر بخواهد از من درمی‌گذرد. با این

احوال، کدام فقیر از من نیازمندتر و فقیرتر است؟!»<sup>۱</sup>

به این شیوه زیبا و با چنین مفاهیم والا و گسترده و با این تراوشات سرشار از ایمان و خرد و درک عمیق ناشی از تجربه‌های زندگی و متأثر از انوار نبوتی که در ژرفای وجود آن حضرت (ع) وجود داشت، آن امام تجسّم تمامی ارزش‌های حق، زیبایی، نیکی، عدالت و ایثار بود.

آن حضرت [ع] همواره براساس اصول، زندگی می‌کرد و نفاق و مدافنه و کوشش برای کسب غنایم حقیر مادی بر وی مؤثر نبود؛ او در حالی زندگی می‌کرد که در دلش آیین قرآن و سنت جدّ بزرگوارش (ص) قرار داشت و به همین دلیل در تمامی زندگی حق را جست‌وجو می‌کرد و در راه آن تلاش می‌فرمود و از باطل متنفر بود و با آن مبارزه می‌کرد.

این ویژگی‌هاست که مواضع وی به‌هنگام تصمیم در ایستادگی در برابر ستمگری‌های بنی‌امیه و یزید بن معاویه و شهادت در راه این اصول را توجیه می‌کند؛ اگر او در پی زندگی پر از تجملی و پر ناز و نعمتی بود، می‌توانست و حکومت آماده بود تا هرآنچه برای ایستادگی نکردن ایشان و برملا نساختن دروغ‌های ایشان و افشای دوری این حکومت از راه و رسم خلفای راشدین می‌خواست، به وی بدهد.

اگر چنین می‌خواست کافی بود سکوت اختیار کند و از درگیری با سیاست‌های دولت اموی و نماینده شاخص آن یزید بن معاویه اجتناب ورزد ولی او زیر بار آن نرفت که ستمگری‌ها را ببیند و سکوت اختیار کند. نخواست شاهد اوج‌گیری باطل باشد و ساکت بماند. نمی‌توانست شاهد آن باشد که حکم به قرآن و سنت رنگ بیازد و او

۱ - در مورد سخنان نغز و حکمت‌ها و جز آنها، نگاه کنید به کتاب: تحف العقول من آل الرسول نوشته ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی صفحات: ۱۷۷ - ۱۷۴. ای بسا از جمله زیباترین این سخنان نغز این فرموده امام (ع) باشد: «گروهی خدای را از روی رغبت پرستیدند، بازرگانان است؛ گروهی نیز خدای را از روی ترس پرستیدند، این پرستش بردگان و بندگان است و گروهی نیز خدای را از روی سپاس پرستیدند، این پرستش آزادگان است و بهترین پرستش‌هاست.»

همچنان نظاره گر باشد. او نمی‌توانست شاهد سخت‌ترین ستم‌ها باشد و حیف و میل بیت‌المال مسلمانان و ریخته شدن اموال مسلمانان به جیب یاران و قدرت طلبان و اطرافیان سلطان باشد و گوش و چشم بسته بماند.

او تصمیم گرفت قیام کند و وضع موجودی را که جهان اسلام در دوره حکمرانی یزید بن معاویه پیدا کرده بود، تغییر دهد.

آیا آن حضرت می‌دانست که می‌تواند بر دولت اموی در اوج قدرت و توانمندی آن چیره گردد؟ و آیا بر این گمان بود که می‌تواند بر دولتی دارای ارتش و سلطه آنچنانی بر مردم و قدرت مسلط و جبروت قدرت، فایق آید؟

آیا این انگیزه‌های خود امام بود که برود و با قدرت سرکشی که دارای سلاح و مردان خویش است و ثروتمندان و جاه طلبان را در اختیار دارد به مبارزه برخیزد؟ و آیا بر این گمان بود که پیروز خواهد شد حال آنکه شمشیرهای مردم با طرف مقابل هرچند دل‌هایشان با وی بود؟ یا قضا و قدر چنین بود که خون پاک و شریف آن حضرت، بسان نقطه عطفی در تمامی تاریخ اسلام، عمل کند و تأثیر خود را به جای گذارد؟

خون امام حسین [ع] هرگز بیهوده نرفت زیرا پس از کمتر از یک قرن از شهادت ایشان بود که دولت اموی فروپاشید و درس عبرتی شد که همگان بدانند حق سرانجام و برخلاف موانع و خارهای راه، پیروز است.

شاید نگاه به مواضع امام حسین [ع] از دریچه نگاه به حوادثی که در دنیای مردم اتفاق می‌افتد نگاه چندان درستی نباشد زیرا مواضع امام حسین (ع) دارای بعدی ایمان - غیبی است. او وظیفه داشت که ندا سر دهد حکومت باید طبق آنچه اسلام مقرر کرده شورایی باشد و اسلام دیکتاتوری و حکومت فردی را رد می‌کند؛ اصلاح امور نیاز قربانی‌هایی می‌خواهد و اشک‌ها و خون‌هایی جاری می‌سازد؛ نباید اجازة داد تا باطل، پرچم خود را در سرزمین خدا برافرازد و رفتارهای مردم بنابر هواهای نفس ایشان باشد و از آنچه در کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) آمده، دور گردند.

امام حسین (ع) نسبت به این سخن الهی در قرآن مجید کاملاً یقین داشت: «وَمَا كَانَ

لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا» (سوره آل عمران: ۱۴۵) (وهیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است].)

امام احمد بن حنبل این حدیث شریف را در مسند خود آورده است: «از ام سلمه نقل شده که می‌گوید: «جبرئیل خبرم کرده که این فرزندم در سرزمینی که به آن کربلا می‌گویند، کشته می‌شود.» و می‌گوید: «سپس مستی خاک سرخ به من داد و گفت: این از تربت همان جایی است که در آن کشته می‌شود، هرگاه این خاک تبدیل به خون شد، بدان که او کشته شده است.»

ام سلمه گفت: «خاک را در شیشه‌ای نزد خود نگاه داشتم و به خود گفتم: در روزی بزرگ تبدیل به خون خواهد شد.» و در روایت دیگری به نقل از ام سلمه آمده که می‌گوید: «جبرائیل نزد پیامبر اکرم (ص) بود و حسین در آغوش من بود؛ او گریه کرد و ترکش گفتم. نزد رسول خدا (ص) رفت، جبرئیل به آن حضرت گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟ فرمود: «آری». گفت: امت او را خواهند کشت. و اگر بخواهی خاک زمینی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان می‌دهم، در این زمان بال‌های خود را بر زمین افکند و زمینی را نشان داد که آنرا کربلاء می‌گفتند!»<sup>۲</sup>

روایات بسیاری نقل شده که به عبارات مختلف همگی این مضمون را دارند که پیامبر اکرم (ص) از کشته شدن نواده خود حسین [ع] در کربلا آگاه شده بود. این حدیث را مسلماً اهل بیت می‌دانستند.

۱ - مسند احمد ۳: ۲۴۲، ۲۶۵ و نگاه کنید به: ۶: ۲۹۴. حدیث را الهیسی در مجمع الزوائد ۹: ۱۸۷ روایت کرده و گفته است: احمد و ابویعلی و البزار و الطبرانی با سندهای خود آنرا نقل کرده‌اند.

۲ - حدیث را الهیسی در مجمع الزوائد ۹: ۱۹۹ - ۱۸۸ آورده و می‌گوید: الطبرانی با اسناد و رجالی آنرا روایت کرده که یکی از آنها ثقة است.

۳ - در مسندالرضا (ع) با اسانید متعددی به نقل از ام سلمه این گفته پیامبر اکرم (ص) در خصوص کشته شدن فرزندش [امام] حسین (ع) و خاک سرخ رنگ روایت شده است و علامه طبرسی آنرا در اعلام الوری صفحات: ۲۲۵ و ۲۲۶ نقل کرده است. ابن عساکر حدیثی از انس بن الحارث نقل می‌کند که در آن آمده است: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «این فرزندم - یعنی حسین - در سرزمینی که به آن کربلا می‌گویند، کشته می‌شود. هرکس در آن زمان حاضر بود او را یاری دهد.» الاثعث بن سحیم به نقل از پدرش می‌گوید: انس بن الحارث به کربلا رفت و همراه [امام] حسین کشته شد.

به طوریکه ابن عباس می گفت: تردیدی نداشتیم که برخلاف فراوانی شمار اهل بیت، حسین بن علی در "طف" کشته می شود.<sup>۱</sup>

امام حسین [ع] مسلماً از حدیث جدّ خود پیامبر اکرم(ص) باخبر بود. به همین دلیل به دور از هرگونه هراس و تردیدی، قیام کرد. آیا برای امام حسین نیز همان تقدیری که بر پدر ارجمندهش امام علی (کرم الله وجهه) رقم خورده بود، رقم خورد؟ پیامبر خدا(ص) برای امام علی نیز کشته شدن را پیشگویی کرده بود.<sup>۲</sup>

راویان آورده اند: ام المؤمنین ام سلمة نخستین کسی است که از کشته شدن [امام] حسین باخبر شد؛ روایات در این باره مختلفند. در روایتی گفته شده است که او [ام سلمة] پیامبر اکرم(ص) را در رؤیا دید که بر محاسن ایشان خاک بود وقتی در این باره از ایشان پرسید، حضرت (ص) به وی فرمود:

«فرزندم حسین را دفن می کردم» بدین سان دانست که حسین کشته شده است.

روایت دیگری نیز وجود دارد که حاکی است: پیامبر(ص) در زمان حیات، شیشه ای پر از خاک به وی داد و فرمود: «وقتی این خاک تبدیل به خون شد بدان که حسین کشته شده است.»

۱ - همین نکته ابن عباس را بر آن داشت تا بگوید: خداوند متعال به محمد(ص) وحی فرمود که من به دست یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشته ام و در مورد فرزند دخترت، هفتاد هزار و هفتاد هزار می کشم. روایت را ابن عساکر ۲۲۵:۱۴ آورده است.

۲ - در روایت الحاکم در مستدرک خود ۱۴۲:۳ با سند خود به حیّان اسلامی آمده که گفت: از علی (ع) شنیدم که می گفت: رسول خدا (ص) فرمود: امت پس از من به تو خیانت خواهد کرد و تو بر دین من زندگی می کنی و برای ستم کشته می شوی، هر کس تورا دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس تورا بخشم آورد، مرا بخشم آورده است و این از اینجا (یعنی محاسن مبارک از سر) به خون آغشته می گردد؛ سپس الحاکم می گوید: صحیح است و روایتی مانند آن در الاستیعاب ۲: ۶۸۱ باب الکنی حرف فاء شرح حال ابوفضاله انصاری روایت شده است. احمد نیز در مسند خود ۱۰۲:۱ (مسند علی بن ابی طالب) آنرا آورده و المحب الطبری در الریاض النضره ۲: ۲۲۲ ب ۴ مناقب علی بن ابی طالب / کرامات وی آورده و سپس می گوید: ابن الضحاک آنرا آورده است. همچنین ابوداود الطیالسی (۱: ۲۳ حدیث شماره ۱۵۷) نیز آنرا آورده است. الهیثمی در مجمع خود (۹: ۱۳۷) کتاب المناقب / مناقب علی باب در وفات ایشان به نقل از عایشه نقل می کند که گفت: پیامبر(ص) را دیدم که علی را در آغوش گرفت و او را بوسید و گفت: «مرد تنها و شهیدم» و گفت: آنرا ابویعلی روایت کرده و ابن حجر در الصواعق ۴۷ ب ۹ مآثر علی و فضله ف ۲ آورده است.

بهر حال، امام حسین [ع] مظلوم کشته شد و در این میان هیچ حرمتی برای اوقائل نشدند ولی شهادت آن حضرت ندای رسایی در سرتاسر جهان اسلام بود.

کسانی هم آمدند که به خونخواهی شهید پرداختند کسانی نیز علیه بنی امیه دست به شورش زدند تا سرانجام دولت ایشان پایان وحشتناک و دردناکی پیدا کرد.

در این میان کسانی هم به پیروی از اهل بیت پرداختند و سرانجام دولت فاطمی در مغرب عربی و در مصر تأسیس شد و تقسیم بندی هایی در این مورد که چه کسی حق حکومت دارد، مطرح گردید تا اینکه بالاخره دولت عباسی جای دولت امویان را گرفت و تاریخ مسیر دیگری در پیش گرفت.

ولی پرسشی که در اینجا رخ می نماید اینکه: سر مبارک امام حسین به کجا رفت؟ و چگونه سر از قاهره درآورد و این در حالی است که در میان مؤرخان و راویان در این مورد اتفاق نظر است که جسد مبارک آن حضرت [ع] در همان جا در کربلا و جایی که به شهادت رسید، به خاک سپرده شد.

ولی اختلاف نظرها در مورد محل استقرار سر مبارک است.

برخی راویان بر آنند که کسی که سر مبارک را از عسقلان آورد امیر سیف المملکه و

والی آن بود که روز سه شنبه دهم جمادی الثانی وارد قصر شد.

و گفته اند: وقتی این سر مبارک از بارگاه خود در عسقلان بیرون آورده شد خون آن خشک نشده بود و دارای بویی چون بوی مشک بود و زمانی که آنرا به مصر آوردند در مصر در کاخ زمرد یعنی همین جایی که اکنون به عنوان بارگاه حسینی اش می شناسند، به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

(۲)

**بانو زینب "ام الشهداء"**  
**(علیها السلام)**

نوشتہ:

علی احمد شبلی

صافیناز کاظم

حنفی المحلاوی



همچنان در میان ایشان [امام] زین العابدین علی بن الحسین بود که بیمار بود و در حجره عمه اش بانو زینب بود؛ دشمنان می خواستند او را بکشند ولی عمه اش - که خود را برای نجات وی در معرض کشتن قرار داده بود - مانع از اینکار شد.<sup>۱</sup>

از نعمت های خداوند متعال بر امت محمدی بود که [امام] زین العابدین علی بن الحسین [ع] زنده بماند زیرا خداوند متعال به وسیله او نسل امام حسین را که همان نسل جد بزرگوارش پیامبر امین رسول خدا (ص) بود، حفظ کرد.

همچنانکه در این کاروان زنان اهل بیت پیامبر یعنی: بانو زینب کبری و خواهرش ام کلثوم و دو دختر امام حسین [ع]: فاطمه و سکینه و دیگر زنان بنی هاشم نیز وجود داشتند.

بانو زینب به اتفاق همراهان سوار بر محمل های بدون پوشش شتران در این کاروان به راه افتادند و بر قتلگاه شهدا گذر کردند. چشم زنان و کودکان بر مناظر دردناک افتاد و تأثیر بسیار زیادی بر آنان گذاشت چه زمین پوشیده از اجساد عزیزان بی سر شده بود و شن های صحرا آغشته به خون ایشان گشته بود و باد بر این صحنه ها می وزید و پرندگان شکاری در آسمان نزدیک آنان در پرواز بودند تو گویی می خواهند لقمه چرب و نرمی از این ضیافت سرشار نصیب خود سازند، علاوه بر این درندگان نیز به انتظار تاریکی شب برای بیرون آمدن از کنام خود و مشارکت در این میهمانی بنی امیه بودند!

دیدن این صحنه های جانکاه تأثیر به سزایی بر بانو زینب [س] به جای گذاشت چنانکه عنان از کف داد و به گونه ای که قادر به کنترل خود نبود با صدایی دردآلود و با قلبی پر از اندوه و حسرت گفت:

ای محمد! که فرشتگان آسمان بر تو درود گفته اند، این حسین است که گسسته اندام به زمین افتاده و دخترانت اسیر گشته اند، ما به خداوند و به محمد مصطفی و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سیدالشهداء شکایت می بریم.

## بانو زینب (سلام الله علیها)<sup>۱</sup>

نوشته: علی احمد شلبی

پس از اینکه [امام] حسن [ع] را در کربلا کشتند و سر مبارک حضرت را از تن جدا کردند، مشتیی از اوباشان لشکریان ابن زیاد - که زیاد هم بودند - خیمه های زنان اهل بیت و دیگر زنان همراهشان را مورد یورش و حمله خود قرار دادند و به غارت و چپاول و آتش افروزی در آن پرداختند و در این میان توجهی به فرمان عمر بن سعد که پیشتر به آن ها فرمان داده بود، نکردند و وقتی به حرمت مرگی که از هر سو زنان و کودکان را فرا گرفته بود نهادند و در این برخورد خشونت و درشتی هایی - که در چنین مواردی بی نظیر بود - نشان دادند.

این ارادل و اوباش وقتی به اهداف خود رسیدند و کار غارت و چپاول خود را به پایان بردند و نتوانستند خیمه ها را با آنچه در آن بود با خود ببرند، آن ها را به آتش کشیدند، کاروان اسیران را به راه انداختند. در میان این اسیران دو فرزند امام حسن بن علی بودند که دشمنان به لحاظ سنی، توجهی به آن ها نداشتند و بی آنکه آن ها را بکشند رها کرده بودند.

ای محمد! این حسین در فضای باز، کشته و سربریده افتاده و باد بر او می‌تابد او کشتهٔ فرزندان حرام است.

ای دریغ و درد و اندوه بر تو ای اباعبدالله! امروز جدم رسول خدا وفات کرد.

ای یاران محمد! اینان نسل مصطفی هستند که در کاروان اسیران جای گرفته و این حسین است که سر از بدن جدا و بی‌عمامه و ردا [به شهادت رسیده است].

بانو زینب (س) با این کلام رسا و با بلاغت فوق‌العادهٔ جملات خود تصویر بسیار گویایی از آنچه برابر کاروان می‌گذشت، تصویر کرد و سخنانش که از دل شکسته و داغ‌دیده برآمده بود دوست و دشمن را به گریه انداخت. سخنان او تأثیر به‌سزایی در نشان دادن اوج نابه‌کاری این گروه پلید داشت و احساس خسارت جبران‌ناپذیر و بزرگی را که به وجود آورده بودند، انعکاس داد.

وقتی کاروان با حدود چهل نفر شتر که پیشاپیش آن‌ها اسیران و سرهای بریدهٔ شهدا قرار داشت به کوفه نزدیک می‌شد، [امام] زین‌العابدین [ع] که سوار بر شتری لخت، در حالتی بیمار و رنجور و غمگین و پردرد از آنچه بر اهل بیت شریف پیامبر و پیشاپیش ایشان پدر عزیزش گذشته بود در اوج درد و عذاب چنین می‌گفت:

- ای قوم بد نهاد، نفرین بر شما. ای قومی که رعایت "احمد" را در ما نمی‌کنید.

- اگر روز قیامت ما و رسول خدا به دیدار هم نمی‌رسیدیم هرگز به ما نمی‌گفتید.

- ما را سوار بر محمل بی‌پوشش به هرجا می‌برید گویی هرگز دینی برای شما نیاورده‌ایم.

- ای بنی‌امیه! این چه برخوردی است که در این مصیبت‌ها با ما می‌کنید و توجهی به ما ندارید؟

- شما از خوشحالی و شادی کف می‌زنید و در گردنه‌های زمین، دشنامان می‌دهید.

- مگر جدم رسول خدا نبود که مردمان را از گمراهی بدر آورد و هدایت کرد؟

- ای حادثه کربلا! تو در من اندوهی کاشتی و خداوند پرده از کار بدکاران می‌گیرد.

همین‌که چشم کوفیان بر این کاروان افتاد به کودکان [کاروان اسیران] و در همان

حال که بر محمل سوار بودند، نان و خرما و غذا دادند. که بانو زینب بر سر آن‌ها فریاد زد: ای اهل کوفه، صدقه دادن به ما، حرام است و اقدام به بازپس دادن آنچه کودکان گرفته بودند کرد و آن‌ها را بر زمین می‌ریخت. مردمان پیرامون از این مصیبتی که گرفتارش شده بودند گریه می‌کردند؛ بانو ام‌کلثوم سر از محمل بیرون آورد و خطاب به ایشان گفت: خاموش باشید ای اهل کوفه! مردان شما ما را می‌کشند و زانتان بر ما گریه می‌کنند! روز رستاخیزی که روز حساب و کتاب الهی است، حکم خدا میان ما و شما جاری می‌گردد.

در همان حال که او سخنانش می‌گفت، ضجه‌ای از جمع برخاست زیرا در این هنگام سر مبارک امام حسین [ع] را می‌آورند که سوار بر نیزه به این سو و آنسو می‌رفت؛ بانو ام‌کلثوم با درد و غم متوجه آن شد و با سوز دل به آن نگاه کرد و گفت:

- ای ماهی که هنوز به کمال نرسیده بود پیش هنگام خسوف کرد و غروب کرده به نظر رسید.

- ای عزیز دل من، تو توهم نکرده بودی و این [سرنوشت] مقدر و از پیش نوشته شده بود.

سپس او (رض) به مردم اشاره کرد. آن‌ها ساکت شدند و دم فروبستند و تحت تأثیر شکوه و هیبت وی قرار گرفتند. در این هنگام خطاب به ایشان لب به سخن گشود:

الحمد لله و الصلاة والسلام علی ابی محمد و آله و الطیبین الاخبار.

اما بعد ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و فریب و خیانت! آیا گریه می‌کنید؟

هرگز اشکتان خشک نگردد و ضجه شما آرام نگیرد. شما مانند کسی هستید که عهد و پیمان خود را برای خیانت و مکر به یکدیگر بکار می‌گیرید. مگر در شما جز تکبر و ننگ و دروغ و کینه وجود دارد؟ بدانید که چه کار زشتی کردید که خشم خدا را بر خود ارزانی داشتید و در عذاب الهی جاویدانید.

آیا گریه می‌کنید و ضجه می‌کشید؟ به‌خدا سوگند که باید بسیار گریه کنید و اندک بخندید، شما مایهٔ ننگ هستید و ننگتان هرگز با آب پاک نمی‌شود. چگونه می‌خواهید

کشتن سلاله پیامبر خاتم و معدن رسالت و سخنگو و مدافع و گل سرسبد و پناه نیکان و سرور جوانان بهشتی را پاک کنید؟ چه بدکردار و زشت نهادید!

پس تیره روز و نگون بخت باشید، بدا به حال شما. هیچ امیدی به شما نیست، دستان شما بریده باد و همواره در ننگ و تیره روزی بمانید.

وای بر شما ای اهل کوفه! آیا می‌دانید که شما بر کدام جگر گوشه پیامبر بهتان زدید و چه خونی از وی به زمین ریختید و کدام حرمت او را زیرپا نهادید؟

شما فاجعه بزرگی را باعث شدید چنانکه ممکن است آسمان‌ها از آن بشکافد و زمین، دهان باز کند و کوه‌ها به لرزه افتند. آیا تعجب می‌کنید اگر از آسمان خون بیارد و... خدای در کمین شماست.

این سخنان شیوایی که چون تخته سنگی فروافتاده از بلندی سیل بر آنها فرود آمد در ایشان مؤثر افتاد و دل‌های آنان را بیدار کرد و زشتی کرده‌هایشان را نشانشان داد؛ اندک اندک عمق فاجعه و جنایتی را که خود در حق اسلام و مسلمانان مرتکب شده بودند درک کردند آن‌ها دیگر ندانستند که چه کنند به گونه‌ای که مرد سالخورده‌ای که این سخنان را می‌شنید، چنان به گریه افتاد که تمام ریش وی آمیخته به اشک شد و گفت:

پدر و مادرم به فدای شما. بزرگسالان‌تان بهترین بزرگسالان و جوانان‌تان بهترین جوانان و زنان‌تان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل‌هایی است که هرگز شکست نمی‌خورد و درمانده نمی‌شود.

سپس فاطمه صغری به سخن درآمد و گفت: سپاس خدای را به شمار شن‌ها و سنگریزه‌ها و به اندازه زمین تا عرش. او را سپاس می‌گویم و به او ایمان دارم و بر او توکل می‌جویم و گواهی می‌دهم که خدایی جز الله وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده اوست.

پروردگارا از اینکه دروغی به تو نسبت دهم یا برخلاف عهد و پیمان‌هایی که در جهت وصی او علی بن ابی‌طالب - که چون فرزندش دیروز در خانه‌ای از خانه‌های

خدا و در حضور گروه بسیاری که به زبان مسلمان بودند، کشته شد و به قتل رسید. شرم و ننگ بر انصافشان. در زندگی و پس از مرگ ظلم و جور [و گناهی نداشت که] از وی برداشته شود تا سرانجام با دلی پاک و اخلاقی نیکو و با فضیلتی پسندیده و حسن شهرتی پرآوازه و درشرایطی که از سرزنش کسی بیم نداشت و در دنیا به زهد می‌پرداخت و در راهت مجاهدت می‌کرد و او را به راه راست خود رهنمون فرمودی، سوی تو برگشود.

اما بعد، ای اهل کوفه! ای اهل نیرنگ و خیانت و خودبینی! خداوند، اهل بیت را گرفتار شما و شما را گرفتار ما کرد؛ ما آزمون خوبی پس دادیم و دانش خود و برداشت‌های خود را نزد ما قرار داد [ما را ملاک قرار داد] بنابراین ما انبان دانش اویم. ما را به کرامت خود بزرگ داشت و با محمد پیامبرگرامی‌اش (ص) بر بسیاری از آفریده‌های دیگرش، برتری بخشید ولی شما ما را دروغگو دانستید و جنگ با ما را روا و غارت اموال ما را حلال پنداشتید، هرگز به‌خاطر آنچه بر سر ما آوردید و خون‌هایی که از ما ریختید و از اموال ما خوردید با خویش خلوت نکردید. تو گویی گرفتار عذاب سختی شده و انتقام کار خود را می‌یابید. پس بدانید که لعن و نفرین خدای بر ستمکاران است.

بدا به حال شما ای اهل کوفه! چه میراثی تا پیش از شما از آن رسول خدا (ص) بود و چه افتخاری به شما بخشید. شما به قتل گروهی که خداوند آن‌ها را در قرآن خود پاک و پاکیزه گرداند و پلشتی‌ها را از ایشان زدود و ایشان را به‌خاطر فضل و امتیازی که خداوند به هرکس می‌خواهد از آن بهره‌مند می‌سازد، برخوردار ساخت، کشتید.

آنگاه ام‌کلثوم دختر حضرت علی (کرم الله وجهه) و خواهر بانوی گرامی زینب(رض) به سخن پرداخت و در حالیکه گریه امانش نمی‌داد، گفت: ای مردم بدکار کوفه، چه شد شما را که حسین را تنها گذاشتید و او را کشتید و زنان او را اسیر گرفتید؟!

وای بر شما، آیا می‌دانید چه گناهی بر دوش خود حمل کردید و چه اموالی را به

یغما بردید؟ شما بهترین مردان پس از پیامبر اکرم (ص) را کشتید. بدانید که همانا حزب الله پیروز و حزب شیطان زیانکار است.

سپس گفت:

- برادرم را کشتید. از خدای برای این نابه‌کاری شما صبر آرزو دارم. شما آتشی را به مجازات نشسته‌اید که شعله‌هایش زبانه می‌کشد.

- شما خونی را ریختید که خداوند ریختن آن را حرام کرد، قرآن و محمد نیز حرام کردند.

- پس شما را مژده آتشی می‌دهم که فردا روز، شما در قعر آن جاودانه می‌مانید.

- و من در زندگی خود برای برادری گریه می‌کنم که بهترین کسان پس از پیامبر اکرم است که زاده شده است.

- با انبوهی از اشک ریزان که برگونه‌هایم جاری است و خشک نمی‌شود.

در این حال مردم شیون و فریاد سردادند.

سپس [امام] زین‌العابدین علی بن الحسین (رض) برخاست و از مردم خواست که ساکت شوند و پس از حمد و ستایش الهی گفت:

ای مردم! کسانی که مرا شناخته‌اند، می‌دانند و آن‌ها که نشناخته‌اند بدانند که من علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب هستم. من فرزند کشته بی‌گناه و بی‌انتقام شط فراتم، من فرزند کسی هستم که حرمتش را شکستند و اموالش را به یغما بردند و خانواده‌اش را به اسارت گرفتند و صبورانه به قتل رسید و همین افتخار او را بس. شما را به‌خدا مگر شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید و عهد و پیمان‌ش دادید ولی به او خیانت کردید. پس بدا به آنچه کردید و شرم بر این اندیشه شما باد. شما با کدام چشم روی دیدن پیامبر اکرم (ص) را دارید، چه اوست که به شما خواهد گفت: خاندانم را کشتید و حرمتم را شکستید پس شما از امت من نیستید!

در این میان صداها از هرجا برخاست و برخی به دیگران می‌گفتند: شما هلاک شدید ولی خود نمی‌دانید. سپس او (رض) فرمود: خدای رحمت کند کسی را که پند و

اندرز و توصیه‌ام را که در مورد خدا و رسول خدا و اهل بیت اوست پذیرا باشد چرا که مادر رسول خدا الگوی شایسته و نیکویی می‌بینیم.

همگی گفتند: می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم و تورا پاس می‌داریم و از تو چیزی دریغ نمی‌کنیم. پس آنچه را می‌خواهی ما را فرمان ده که در جنگ تو می‌جنگیم و در صلحت، صلح می‌کنیم و از یزید انتقام خواهیم گرفت و ستم‌هایی که بر تو وما شده راجبران خواهیم کرد. آنگاه آن حضرت (رضی الله تعالی عنه) فرمود:

هیئات! هیئات! ای فریبکاران نابکار و خیانت پیشه. شما هنوز هم بنابر شهوات درونی خود، فریبکاری می‌کنید. آیا می‌خواهید همان بلایی را که دیروز بر پدرم و اهل بیت او روا داشتید بر سر من آورید؟ درحالی‌که هنوز داغ رسول خدا (ص) و داغ پدرم و فرزندان پدرم و نیز اندوه فوق‌العاده آنان و تلخی و دردهای خود را فراموش نکرده بود. من آرزو می‌کنم که نه با ما و نه علیه ما باشید.

هنگامی که اهل بیت گرامی پیامبر اکرم و همراهان به جایی که عیدالله بن زیاد لعین والی کوفه از سوی یزید بن معاویه و آنکس که همیشه با اهل بیت سر جنگ داشت و شدیداً از امام حسین (رض) نفرت داشت، رسیدند و وارد آنجا شدند، بانو زینب (رضی الله عنها) به یاد جایگاهی افتاد که قاتل برادر و خانواده و یارانش در آن نشسته بودند حال آنکه پیش از آن به خاطر داشت که پدرش علی بن ابی‌طالب در آنجا نشسته بود.

این بار بانو زینب با دلی سرشار از درد و افسوس و غم و اندوهی که خود با چشمان خود دیده و از نزدیک لمس کرده بود، وارد این جایگاه می‌شد ولی با تکیه بر غرور و عزت نفس و کرامت و ارج و والایی حسب و نسب شریف خود و با توجه به شکوه نبوتی که او را فراگرفته بود، توانست بر خود چیره شود و او که کهنه‌ترین لباس‌های خود را پوشیده و ناشناس وارد شده بود، در گوشه‌ای از این تالار جای گرفت.

آنگاه ابن زیاد ملعون فرمان داد تا سرهای قربانیان و شهدا و از آن جمله سر مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (رض) را حاضر کردند؛ ابن زیاد لعین بی‌توجه به احساسات

حاضران و بدون رعایت احساسات اهل بیت پیامبر که شاهد کردار این جنایت پیشه نابکار بودند، با عصایی که در دست داشت سر مبارک را زیرورو می‌کرد.

لذا زید بن أرقم<sup>۱</sup> به او اعتراض کرد و فریاد زد: این عصا را از روی سر مبارک بردار، به‌خدایی که جز او خدایی نیست لبان پیامبر خدا(ص) را دیدم که بر این سر بوسه می‌زد و سپس گریه کرد.

ابن زیاد لعین در پاسخش گفت: خداوند چشمانت را به گریه اندازد، به‌خدا سوگند اگر پیر خرفتی بیش نبودی و عقلت را از دست نداده بودی، گردنت را می‌زدم.

ابن أرقم نیز در حالی که چنین می‌گفت، بیرون شد:

شما ای گروه اعراب! از این پس برده‌اید، فرزند فاطمه را کشتید و ابن مرجانه را مأمور ساختید، او نیکان شما را می‌کشد و بدان شما را به بندگی می‌کشد و بدین ترتیب تن به خواری و ذلت داده‌اید.<sup>۲</sup>

ابن زیاد ملعون نگاهی به کسانی که در برابرش حاضر بودند انداخت و با چشم دوختن به هرکدام از ایشان از این زنی که به تنهایی همراه با زنان، چنین سخنانی گفته و چنین سربلند و پرغرور برابرش ایستاده است، پرسید. بانو زینب پاسخی به وی نداد و او نیز سه بار پرسش خود را تکرار کرد ولی همچنان پاسخی نشنید. یکی از کنیزکان گفت: این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا(ص) و دختر امام علی (کرم‌الله وجهه)<sup>۳</sup> است.

۱- ابو عمرو زید بن أرقم بن زید بن قیس الخزرجی انصاری از صحابه مشهور بود و در کوفه اقامت داشت و شاهد این صحنه دردناک بود. زید از جمله کسانی بود که در غزوه مؤقّه و دیگر غزوه‌ها و نیز در جنگ صفین در کنار امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) حاضر بود. او در سال ۶۶ هجری در کوفه وفات یافت. (طبقات ابن سعد ۶: ۱۸، تهذیب الکمال ۱۰: ۱۲-۹).

۲- الاخبار الطوال: صفحات ۲۶۰ - ۲۵۹، الارشاد (مفید) ۲: صفحات ۱۱۵ - ۱۱۴. تاریخ ابی‌الفداء ۱: ۲۶۶، و در البداية و النهایة ۸: ۱۹۷، کسی که به ابن زیاد پاسخ داد، ابو برزّة الاسلمی بود.

۳- در منابع تاریخی چنین آمده است: «این زینب دختر فاطمه دختر رسول خداست.» در صفحات بعد به این منابع اشاره خواهیم کرد.

او نیز در پاسخش گفت: سپاس خدایی که شما را رسوا ساخت و کشت و دروغتان را برملا کرد!

کنیزک گفت: سپاس خدایی که ما را به پیامبرش گرمی داشت و از هرگونه پلشتی، پاک و پاکیزه گرداند. این فاجرانند که رسوا شده و دروغ فاسقان برملا گشته و آنان، ما نیستیم.

ابن زیاد لعین نگذاشت که سخنانش به پایان رسد، پاسخش داد: فعل خداوند در مورد اهل بیت و برادرت را چگونه یافتی؟!

در اینجاست که تمامی مفاهیم والای شجاعت و ایمان و شکیبایی تجلی می‌یابد؛ او در پاسخش گفت: چیزی جز خیر ندیده‌ام. اینان گروهی هستند که خداوند سرنوشتشان را قتل قرار داده و به همین علت به قتلگاه خود رفتند؛ خداوند [در روز قیامت]، تورا با آن‌ها روبرو خواهد کرد و محکوم خواهی شد. پس ببین که در آن روز چه کسی فیروز میدان است، مادرت به عزایت بنشیند ای ابن مرجانه. این پاسخ قاطعانه، خشم ابن زیاد لعین را برانگیخت و او را از کوره بدر برد و در حالی که شدیداً به‌خشم و خروش آمده بود، عمرو بن حریث به او گفت: خداوند امیر را نیک گرداند. او زن است و آیا زن را به‌خاطر سخنانش سرزنش می‌کنی؟ زنان که در گفته‌هایشان سرزنش نمی‌شوند و به‌خاطر گفتن یاه‌ای، ملامت نمی‌شوند. ولی ابن زیاد لعین خشمناک و برافروخته بود و در پاسخ به آن بانوی پاک گفت: خداوند دلم را خنک گرداند.

بانو زینب [سلام‌الله علیها] گفت: تو میانسال مرا کشتی و شاخه‌های مرا بریدی و ریشه‌ام را زدی.

ابن زیاد لعین در پاسخش گفت: این زن قافیه پرداز است. پدرش نیز قافیه‌پرداز و شاعر بود!

[بانو زینب سلام‌الله علیها] گفت: ای ابن زیاد، در شگفت از کسی هستم که از کشتن پیشوایانش، لذت می‌برد و می‌داند که آن‌ها در آخرت از وی انتقام می‌گیرند.<sup>۱</sup>

۱- الارشاد ۲: ۱۱۶ - ۱۱۵، الکامل فی التاریخ ۳: ۲۹۷ - ۲۹۶، اعلام الوری ۱: ۴۷۲ - ۴۷۱؛ البداية و النهایة ۸: ۱۹۳.

درباره همین موضوع شجاعانه و شایسته ثبت است که شیخ بزرگوار ابن نما الحلی می گوید:

- ای کسی که از کشتن پیشوایان لذت می ببری، قلبم از خشم همچون سنگ است.  
- باشد که شبها به تو بگویند که بر اثر این کار چه در انتظار توست.  
- گروهی که دین و دنیا هستند و هرکس با ایشان دشمنی ورزد جایش دوزخ است.  
- پیامبر هدایت جد آنهاست و جدشان روز قیامت به یاری خدا پیروز می گردد.<sup>۱</sup>  
این گفتگوی صریح میان بانو زینب کبری (رضی الله تعالی عنها) و ابن زیاد لعین، رشک زین العابدین علی بن الحسین (رضی الله تعالی عنهما) را نسبت به عمه اش برانگیخت و او را بر آن داشت که بر ابن زیاد فریاد برآورد: تا چه اندازه به عمه ام در میان آنها که او را می شناسند و کسانی که نمی شناسند، بی حرمتی می کنی؟  
ابن زیاد رو به او کرد و گفت: تو دیگر که هستی؟

حضرت با استواری و قاطعانه پاسخ داد: من علی بن حسین هستم.

ابن زیاد گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟

علی بن الحسین فرمود: برادری به نام علی داشتم که مردم با شمشیرهای خود او را کشتند.

لعین در پاسخ گفت: نه، او را خدا کشت.

در اینجا یک بار دیگر، قدرت ایمان اهل بیت [ع] و شجاعت ایشان تجلی می یابد؛ آنجا که [امام] زین العابدین [ع] در پاسخ گفت: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا...» (سوره الزمر- ۴۲) (خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می کند].)

ابن زیاد علیه اللعنه با خشم و تعجب از او می پرسد: آیا جرئت می کنی و پاسخ می دهی؟ جوابت دنباله هم دارد؟

و نوکران خود را فراخواند تا ببیند آیا به سن بلوغ رسیده است<sup>۲</sup> تا او را مرد به شمار آورد.

۱- دیوان ابن نما الحلی: صفحه ۳۷.

۲- تو گویی می خواهد برای کشتن فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مطمئن شود که یکی از احکام خدای را در نظر گرفته است!!

مری بن معاذ الاحمری این مأموریت را انجام داد و گفت: آری، به سن بلوغ رسیده است.  
گفت: او را بکش.

علی بن الحسین [زین العابدین] گفت: چه کسی را بر این زنان می گماری؟  
بانو زینب (رضی الله تعالی عنها) زین العابدین را در آغوش گرفت و گفت: ای ابن زیاد! بس است آن مقدار خونی که از ما ریختی و مگر کس دیگری جز او را باقی گذارده ای؟ به خدا سوگند از او جدا نمی شوم، اگر او را می کشی مرا نیز با او بکش.  
در اینجا بود که علی بن الحسین (رضی الله تعالی عنهما) گفت: عمه جان ساکت شو تا من با او صحبت کنم و رو سوی ابن زیاد لعین کرد و فرمود: آیا مرا به کشتن تهدید می کنی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن برای ما عادت است و شهادت، کرامتی است که از خدا نصیب ما می گردد؟

ابن زیاد ساعتی به او و به بانو زینب نگاه کرد و سپس گفت: عجب خویشاوندانی! به خدا سوگند فکر می کنم بسیار مایل باشد که اگر برادرزاده اش را بکشم، او را نیز به قتل رسانم. او را همراه زنان بگذارید، بگذارید به همان کاری که می کند مشغول باشد.<sup>۱</sup>  
سپس ابن زیاد لعین به نماز جمعه و پیروزی امیرمؤمنان! و تأیید گروهش و نیز قتل کذاب ابن الکذاب حسین بن علی و شیعیان او فراخواند!<sup>۲</sup>

پیش از آنکه سخنش را آغاز کند، عبدالله بن عفیف الازری - که از هردو چشم نابینا بود و یک چشم را در جنگ جمل در رکاب امام علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) از

۱- طبقات ابن سعد ۲۱۲:۵، اعلام الوری ۱: ۴۷۳ - ۴۷۲ الکامل فی التاريخ ۴: ۸۲.

۲- ابن اثیر در کتاب خود الکامل فی التاريخ می گوید: ابن پیروزی به نظر من و نظر هر عاقل خردمندی، بدتر از هرگونه شکست و بدبختی است زیرا این چه افتخاری است که هزاران هزار [تن از لشکریان] علیه هفتاد و دو نفر مردی که در جایی بدون آب فرود آمده اند، پیروز شوند. پیروزی هنگامی افتخار به شمار می آید که تعداد و امکانات نبرد برابر باشد. ابن زیاد و همگنان او باید برای شکست و ناکامی خود گریه کنند و از خواری و ننگ زمانی که این بانوان و پیشاپیش ایشان بانو زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا [صلی الله علیه وآله وسلم] در چنین حالتی برابرشان ایستاده اند، سرهای خود را تکان دهند. لعنت خدا بر فسق و فاسقان. اینان صفحات تاریخ را سیاه کردند و جنایت های بزرگ فراموش نشدنی و غیرقابل بخشش را به نام خود ثبت کردند. انالله و انا الیه راجعون و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

دست داده و چشم دیگر را در جنگ صفین و باز همراه با آن حضرت و هرگز از مسجد جدا نمی شد مگر آنکه شب نماز خود را در آن به جای آورد و راهی خانه شود - به پا خاست. او وقتی سخنان ابن زیاد لعین را شنید، گفت: ای ابن مرجانه! آن کذاب ابن الکذاب تو و پدر تو و آن کسی است که تو را کارگزار کرد و پدر اوست. ای ابن مرجانه! آیا فرزندان پیامبر را می کشید و سخنان صدیقان را بر زبان می آورید؟!

ابن زیاد گفت: او را نزد من بیاورید. او را گرفتند، او نیز شعار "أزد" یعنی: "یامبرور" را سرداد در این حالت گروهی از جوانان "أزد" یورش بردند و او را از دست جلادان گرفتند و به میان خانواده و خانه اش رساندند.

ابن زیاد گفت: من نابینای "أزد" را می خواهم خدای قلب او را کور گرداند، او را نزد من آورید.

وقتی آزادی ها این را شنیدند همراه با قبایل یمن، نشستی برگزار کردند. خبر این نشست به گوش ابن زیاد رسید. او نیز قبائل مصر را گردآورد و آنان را به ابن الاشعث سپرد و دستور جنگ داد؛ آن ها با همدیگر درگیر نبرد شدند تا اینکه یاران ابن زیاد (علیه اللعنه) به خانه عبدالله بن عقیف الازدی رسیدند، در خانه را شکستند و وارد آن گشتند، دخترش فریاد زد: آن ها از همان جایی که بیم داشتی آمدند. گفت: کاری نداشته باش، شمشیرم را بده، شمشیرش را داد و در حالی که شمشیر را می چرخاند شروع به رجزخوانی کرد.

دخترش گفت: ای کاش مرد بودم و در کنار تو با این فاسقان و نابکاران و قاتلان عترت پاک [پیامبر] می جنگیدم. لشکریان او را محاصره می کردند از هر طرف که به او نزدیک می شدند دخترش او را خیر می کرد. او همچنان شمشیر به دست از خود دفاع می کرد و رجز می خواند.

سرانجام بر او یورش آوردند و او را دستگیر کردند؛ دخترش گفت: وای چه خواری بزرگی! پدرم را احاطه کرده اند و کسی به یاری اش نمی شتابد.

سرانجام او را به حضور ابن زیاد لعین آوردند، گفت: سپاس خدایی که تورا رسوا کرد. پاسخش داد: ای دشمن خدا، چه چیز رسوایم ساخت؟ به خدا سوگند اگر چشم داشتم از من به تنگ می آمدید.

ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا، در مورد عثمان چه می گویی؟

گفت: ای بنده بنی علاج، ای ابن مرجانه، تورا چه به عثمان؟ خوب بود یا بد، او در حالی به دیدار خدایش شتافت که برای پس از خود کسی را برگمارد که به عدالت قضاوت کند. ولی تو از من درباره پدرت و درباره یزید و پدرش پرس.

گفت: به خدا سوگند از تو از چیزی نمی پرسم تا تشنه، مرگ را بچشی.

در پاسخش گفت: شهادت را می خواهم و از خدا خواسته ام که آن را به دست ملعون ترین و منفورترین خلق خود نصیبم گرداند. وقتی چشمان خود را از دست دادم، از شهادت مأیوس شدم ولی اکنون الحمدلله پس از این ناامیدی، [خداوند شهادت را] روزی ام گردانده است.

ابن زیاد دستور داد تا گردنش را زدند و پیکرش را در "السبخة" به دار آویختند.<sup>۱</sup>

آنگاه سراغ جندب بن عبدالله الازدی که سالمند بود رفت و گفت: ای دشمن خدا! مگر تو از دوستان و یاران ابوتراب علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) نیستی؟ گفت: آری و از این بابت، عذرخواهی نمی کنم.

گفت: گمان می کنم که با ریختن خون تو، به درگاه خدا نزدیک می شوم!

گفت: خدای تورا به خود نزدیک نمی کند و دورتر می سازد.

[ابن زیاد] گفت: پیر است و عقل از دست داده و او را رها کرد.

\*\*\*

سپس ابن زیاد علیه اللعنه دستور داد سر مبارک [امام] حسین را در کوفه گردانند؛

این سر مبارک، نخستین سری بود که در اسلام بر تکه‌ای چوب، حمل می‌شد.<sup>۱</sup>  
ابن اثیر در این باره می‌گوید: «من این را از بدی‌های بنی‌امیه - و از جمله معاویه - می‌دانم که به کارگزاران خود اجازه می‌دهند تا حدّ مرگ [مخالفین خود را] مجازات می‌کنند. راه درست‌تر آن بود که مجازات به دست خلیفه باشد و نه والی (کارگزار)، اجازه این کار کسانی چون زیاد و سمرة بن جندب و عبیدالله اجازه داد در کشتن با دلیل و بدون دلیل، زیاده‌روی کنند.»

### سفر به شام

ابن زیاد لعین دستور داد تا سر مبارک امام حسین (رض) و سرهای یاران آن حضرت همراه با زحرین قیس<sup>۲</sup> همراه با گروهی به شام - مقر حکومت یزید بن معاویه - برده شود؛ او زنان و کودکان اهل بیت گرامی پیامبر [ص] از جمله زین‌العابدین علی بن الحسین به صورت دست و گردن زنجیر شده را سوار بر محمل‌های شتران، گسیل داشت.

وقتی این کاروان به دمشق نزدیک شد بانو ام‌کلثوم به شمربن ذی‌الجوشن که در میان جماعت ابن زیاد بود، نزدیک شد و به او گفت: خواسته‌ای دارم. گفت: و آن چیست؟

گفت: وقتی وارد دمشق شدی ما را از دروازه‌ای که خلوت‌تر است ببر و بگذار که این سرها، زودتر از ما وارد شوند زیرا از اینکه در چنین حالی ما را نگاه کنند، خجالت می‌کشیم.

ولی شمر لعین، درست بر عکس آنچه بانو ام‌کلثوم خواسته بود عمل کرد و در

۱ - نگاه کنید به: الکامل فی التاریخ ۸۳:۴.

۲ - و گفته شد همراه با شمر به همراهی ابن مرة العائذی از عایذة قریش. در این باره نگاه کنید به: تاریخ ابن اثیر ۸۳:۴. جز این هم گفته شده است از جمله همراه با مخرفین ثعلبة، زفر بن قیس، ابوبردة و طارق و گروهی دیگر؛ نگاه کنید به: تاریخ ابومخفف ۹۷:۱، الاخبار الطوال: ۲۶۰، البدایة و النهایة ۸: ۱۹۱، المنتظم ۳۴۱:۵.

دشمنی و کینه‌توزی و اهانت به اهل بیت گرامی پیامبر سنگ تمام گذارد و راهی را که از همه گشاده‌تر بود آن‌ها را وارد دمشق کرد.

ابن اثیر در کتاب الکامل فی التاریخ می‌گوید: وقتی آن‌ها به دمشق رسیدند زحرین قیس به حضور یزید بن معاویه رسید: [یزید] از او پرسید: چه همراه آورده‌ای؟

در پاسخش گفت: مژده بده ای امیرمؤمنان که فتح الهی و پیروزی او نصیب ما گشته است! و حسین بن علی با هیجده تن از اهل بیت خود و شصت نفر از شیعیان در برابرمان ایستادند.<sup>۱</sup>

نزد آن‌ها رفتیم و از ایشان خواستیم تا به حکم امیرعبیدالله تن دهند یا آماده جنگ باشند، آن‌ها جنگ را برگزیدند؛ ما از هنگام طلوع آفتاب بر آن‌ها یورش بردیم و از هرسو احاطه‌شان کردیم تا سرانجام شمشیرها کار خود را در مورد ایشان کرد و به هرسو فرار کردند.<sup>۲</sup> به‌خدا سوگند که مثل یک خواب قیلوله بود تا سرانجام تا آخر آن‌ها را کشتیم و اینک اجساد آن‌ها را به حضورت آورده‌ایم در حالیکه لباس‌شان خاک آلوده و گونه‌هایشان چروکیده است و خورشید آن‌ها را سوزانده و باد بر آن‌ها زده و آماج عقابان گشته‌اند.

در اینجا در چشمان یزید اشک جمع شد و گفت: من از ارباب شما بدون قتل حسین هم راضی بودم. خدای لعنت کند ابن سمیّه را! به‌خدا سوگند اگر من جای او بودم از او درمی‌گذشتم. خدای رحمت کند حسین را!<sup>۳</sup>

۱ - شماره کلی عدد یعنی هفتاد و دو تن از مردان اهل بیت و شیعیان، درست است.

۲ - این افتخاری دروغین و دروغ آشکاری است. همه مؤرخان از پایداری و مقاومت بی‌نظیر همراهان حسین و یاران او و شجاعت و شهادت فوق‌العاده کسانی که در کنار وی - به رغم اندکی یاران و فراوانی خائنان و دشمنان - ایستادند، سخن گفته‌اند.

۳ - الکامل فی التاریخ ۸۴:۴ - ۸۳. در این منبع در صفحه ۸۷ ابن اثیر روایت می‌کند که گفته شده است وقتی سر [مبارک امام] حسین به یزید رسید، وضع ابن زیاد نزد وی بهبود یافت و به او یاداش داد و از کرده‌اش خوشحالش کرد ولی دیری نپایید که در جریان خشم و لعن و دشنام مردم قرار گرفت و در اینجا بود که از این کرده پشیمان شد و می‌گفت: خدای لعنت کند ابن مرجانه را که مرا وادار به اینکار کرد و با قتل وی، کینه مسلمانان را متوجه من ساخت و دشمنی مرا در دل ایشان کاشت و خوب و بد،



روایت شده که وقتی هیئت کوفیان سر مبارک را به شام آوردند و وارد مسجد دمشق شدند مروان بن الحکم پیش آن‌ها آمد و گفت: شما روز قیامت از محمد (ص) پنهان گشتید، هرگز با شما همکاری نخواهم کرد، سپس ایشان را ترک گفت.<sup>۱</sup>

وقتی آن‌ها بر یزید وارد شدند، یحیی بن الحکم گفت:<sup>۲</sup>

- لشکریانی در کنار طف [کربلا] که همگی خویشی نزدیکی با ابن زیاد - برده‌ای که از نسل انگلهاست - داشتند.

- نسل سمیه به شمار ریگ‌های بیابان شد ولی از آل پیامبر، امروز نسلی به جای نمانده است.

گفته شده است: وقتی هند دختر عبدالله بن عامر بن کریز - که با یزید همبستر بود - آنچه را زحر بن قیس و جماعتش گفته بودند شنید و با چشم خود سر مبارک را در دستان وی دید، لباس پوشید و بیرون آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا این سر حسین بن علی بن فاطمه دختر رسول خدا(ص) است؟  
گفت: آری.

سپس به مردم اجازه داد تا در حالیکه سر را در اختیار داشت و عصایی در دست که آنرا زیر و رومی کرد حضور یابند. سپس گفت: این اوست و این هم ماییم.

الحصین بن الحمام نیز گفت:

- قوم ما زیر بار آن نرفتند که با ما به انصاف برخورد کنند، شمشیرهایی در دستان ما بود که از آن‌ها خون می‌چکید.

- سرهای مردان عزیزی را می‌شکافت که مورد ظلم قرار گرفته بودند.

"ابوبرزة الاسلمی" هم به او گفت: وای بر تو، با چوب‌دستی‌ات با [سر] حسین بن

مرا در قتل حسین سرزنش کردند، مرا به ابن مرجانه چه کار بود، خدای او را لعنت کند و خشمش بر او فرود آید!!

۱- هرچند بعید است که مروان چنین حرفی زده باشد زیرا خود عامل اصلی همه این بدبختی‌ها بود ولی ممکن است وجدانش - هرچند خیلی دیر - بیدار شده باشد، ابن اثیر یادآور شده که کسی که این حرفها را زده برادرش یحیی بن الحکم (و نه مروان) بوده است.

۲- در الکامل فی التاریخ صفحه ۸۹، "یحیی بن اکثم" آمده ولی در الارشاد ۲: ۱۱۹ و اعلام الوری ۱: ۴۷۴ و کفایة الطالب ۴۳۲، همانی است که در متن آمده است.

فاطمه بازی می‌کنی؟! من گواهی می‌دهم که پیامبراکرم (ص) را دیدم که دندان‌های او و برادرش [امام حسن (ع)] را می‌مکید و می‌فرمود: «شما دو سرور، جوانان اهل بهشت هستید. خدای بکشد قاتل شما را و لعنت کند او را و جهنم برایش مهیا شده و سرنوشت بدی دارد.» اما تو ای یزید روز قیامت در حالی می‌آیی که ابن زیاد شفیع توست حال آنکه این یک در حالی می‌آید که محمد [ص] شفیع اوست. سپس ابوبرزه برخاست و رفت.

یزید گفت: به خدا سوگند ای حسین! اگر من بودم تورا نمی‌کشتم. سپس گفت: آیا می‌دانید این [سخن] از کجا آمده است، گفته شده است: پدرم علی بهتر از پدر اوست و مادرم فاطمه بهتر از مادر اوست و جدّم رسول خدا بهتر از جدّ اوست و من نیز بهتر از اویم و به این امر نسبت به وی حقانیت بیشتری دارم. اینکه می‌گوید: مادرم بهتر از مادر اوست، به‌جانم سوگند که فاطمه دختر رسول خدا از مادرم بهتر است. و اینکه می‌گوید: جدّم رسول خدا از جدّ او بهتر است، به‌جانم سوگند که هیچ کس نیست که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد و در وجود رسول خدا در میان ما، برابر و مشابهی بیابد. ولی پیش از اینها این آیه آمده که وی آنرا نخوانده است: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» (سوره آل‌عمران - ۲۶) (بگو بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را بازستانی...)<sup>۱</sup>

سپس زنان [امام] حسین وارد شدند؛ سر مبارک امام در دستان او بود، فاطمه و سکینه دختران امام حسین شهید بی‌صبرانه می‌خواستند سر را ببینند ولی یزید نیز با لثامت آنرا از ایشان پنهان می‌کرد. وقتی آن‌دو سر را دیدند فریاد کشیدند و به‌دنبال آنان در میان زنان یزید و دختران معاویه نیز ولوله افتاد، فاطمه دختر امام حسین [ع] گفت: آیا دختران رسول خدا هم اسیران توهستند ای یزید؟

گفت: ای دختر برادرم. من به همین دلیل بود که نفرت داشتم!

فاطمه گفت: برای نظر ما اعتباری قایل نشده‌اند.

یزید گفت: آنچه بر شما آمده بدتر از چیزی است که از شما گرفته شده است.

یکی از اهل شام از آنهاپی که در این جمع حاضر بودند برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! این کنیزک [یعنی فاطمه دختر امام حسین] را به من واگذار تا خدمتکار من باشد!

تن فاطمه به لرزه افتاد.<sup>۱</sup> پیراهن عمه‌اش بانو زینب را به دست گرفت و گفت: عمه جان! آیا چنین می‌شود و باید خدمتکارش شوم!! بانو زینب به مرد شامی گفت: دروغ می‌گویی و نابه‌کاری می‌کنی خداوند این‌را نه برای تو و نه برای امیرت، قرار نداده است.

یزید به خشم آمد و گفت: به خدا که تو دروغ می‌گویی. این برای من است و اگر بخواهم این کار را هم می‌کنم.

بانو زینب گفت: هرگز، والله خداوند این کار را برای تو قرار نداده مگر آنکه از دین ما خارج شوی و آیین دیگری برگزینی.

یزید در حالی که از خشم برافروخته بود گفت: از من با این سخنان استقبال می‌کنی؟! این پدر و برادر تو بود که از دین خارج شدند.

بانو زینب گفت: تو و پدر و جدت اگر مسلمان هستید به دین پدر و برادرم هدایت شدید.

گفت: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا!

بانو زینب گفت: ای یزید، تو امیری و به ستم دشنام می‌دهی و با قدرت خود محکوم می‌سازی.

۱ - فاطمه دختر حسین بن علی هاشمی، مادر عبدالله و مادرش: ام اسحاق دختر طلحة بن عبدالله التیمیة بود. او را فاطمه صغری گفته‌اند تا از فاطمه کبری دختر علی بن ابی طالب (ع) متمایز گردد. حسن المثنی فرزند امام حسن (ع) با او ازدواج کرد و از او فرزندان به نام‌های: عبدالله المحض و ابراهیم و الحسن المثلث و زینب آورد. او صاحب سخنرانی مشهوری است که پس از کشته شدن پدرش (ع) در برابر مردم کوفه ایراد کرد؛ به قول مشهورتر، در سال ۱۱۷ هجری یا ۱۱۰ هجری در سن بیش از هفتاد سال وفات یافت (مرآة الجنان ۱: ۱۸۴، اعلام النساء صفحات ۳۶۰ به بعد).

یزید خجالت کشید و ساکت شد و مرد شامی پرسش خود را تکرار کرد: این کنیز را به من ببخش.

یزید به او گفت: ساکت شو! خداوند به تو مرگ حتمی عطا کند!

یزید بن معاویه، از بی شرمی و گناه خود در این مجلس دست نکشید و در حالی که به بازی با دندانهای امام ابو عبدالله الحسین [ع] ادامه می‌داد، می‌گفت:

- ای کاش بزرگانم در بدر، شاهد ترس خزرچ از اثر شمشیرها بودند.

- آنها از شادی، به هلهله پرداختند و سپس گفتند: ای یزید، دستت درد نکند.

- ما از این گروه، بزرگانشان را کشتیم و با آنچه در بدر از دست دادیم، برابری کردیم.

- همینکه بانو زینب این سخنان را شنید، برخاست و طی خطبه‌ای که از جمله رساترین و بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین خطبه‌ها تلقی می‌شود و انوار الهی بر آن سایه افکنده و خطبه‌ای علوی فاطمی به‌شمار می‌رود، در پاسخ یزید گفت:

### خطبه علوی زینبی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین، چه درست گفت خداوند سبحان آنجا که فرمود: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (سوره الروم - ۱۰) (آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند) ای یزید! آیا گمان برده‌ای که وقتی ما را در سرزمین‌های مختلف می‌گردانی و چون اسیران به هرکجا می‌کشانی، کرامتی نصیب تو می‌گردد؟ و این کار تو را نزد او بزرگ جلوه می‌دهد؟

تورا غرور فراگرفته و سینه ستبر کرده‌ای و از شادی دست بر سینه‌های خود می‌زنی و شادی و پایکوبی می‌کنی چون می‌بینی که دنیا برایت رام و کارها بر مرادت گشته است، از چه هنگام ملک و سلطان ما تو را خوش آمده است؟! کمی صبر کن! آیا

۱ - تاریخ ابی مخنف ۱: ۵۰۰، الارشاد ۲: ۱۲۱، تاریخ ابن اثیر ۴: ۸۴، البداية و النهاية ۸: ۱۹۴.

فراموش کرده‌ای این سخن خدای را که فرمود: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَبْذَرُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (سوره آل عمران - ۱۷۸) (و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت)

آیا این عدالت است ای فرزند آزاد شده<sup>۱</sup> که زنان و کنیزان خود را در منزل می‌نشانی ولی دختران رسول خدا(ص) را اسیر به این سو و آن سو می‌کشانی و هتک حرمتشان می‌کنی و چهره‌هایشان را نشان می‌دهی و با اشتران از این شهر به آن شهر می‌گردانی تا همگان دور و نزدیک، و پست و شریف آن‌ها را از نظر بگذرانند حال آنکه کسی از مردانشان آنان را همراهی نمی‌کند و مورد حمایتشان قرار نمی‌دهد؟ چگونه می‌توان از کسی که جگر پاکان را به دندان زده و تار و پود وجودش از خون شهدا پرورش یافته انتظار داشت؟!

و چگونه می‌توان انتظار داشت کسی که با تعجب و کین‌توزی و دشمنی و کین‌ورزی نسبت به ما اهل بیت نگریسته، در نفرت از ما درنگ کند. و تو بی‌هیچ احساس گناهی می‌گویی:

– آن‌ها از شادی، به هلهله پرداختند و سپس گفتند: ای یزید دستت درد نکند!

و در همان حال بر دندان‌های ابو عبدالله سرور جوانان بهشت خم گشته‌ای و با چوب دستی خود آن‌را زیور و می‌کنی؟!

چگونه باید این‌را نگویی حال آنکه با ریختن خون فرزندان محمد(ص) و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب دمل‌نیشتر زده شد و زخم ریشه‌کن کرد و در همان حال بردگان خود را فرامی‌خوانی و ادعا می‌کنی که با آن‌ها سخن می‌گویی؟! به زودی به

۱ – آزاد شده (الطلقاء) ابوسفیان و معاویه و دیگر امویانی هستند که پیامبر اکرم(ص) در روز فتح مکه آن‌ها را آزاد کرد و به ایشان گفت: "بروید! شما آزادید" و بدین ترتیب تا روز قیامت از طرفداران و خاندانش گشتند.

آن‌ها خواهی پیوست و آرزو می‌کنی که ای کاش فلج و لال شده بودم و آنچه را گفتم نمی‌گفتم و آنچه را کردم نمی‌کردم.

بارالها، حق ما را بستان و انتقام ما را از ستمگران بگیر و خشم خود را بر آن‌هایی که خون ما را ریختند و حامیان ما را کشتند، فرو ریز.

به خدا سوگند ای یزید، تو تنها پوست خود را در آفتاب سوزاندی و گوشت خود را داغ کردی و با خون‌هایی که از فرزندان رسول خدا(ص) بر کردن داری و با هتک حرمتی که در حق عترت و خاندانش نمودی، زمانی که خداوند جمع آن‌ها را جمع می‌کند و حقشان را باز می‌ستاند، به درگاه خداوندی باز می‌گرددی: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (سوره آل عمران - ۱۶۹) (هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند).

حاکمی چون خدا و خصمی چون محمد(ص) و پشتیبانی چون جبرئیل تورا بس و خواهیم دید که چه کسی اختیار و عنان مسلمانان را به تو سپرده است، ستمکاران چه مجازات بدی خواهند داشت.

از آنجا با اینهمه گرفتاری، به سخن با تو می‌پردازم که تورا خوار می‌دانم و مبارزه با تورا بزرگ می‌پندارم و نکوهش‌های تورا وقتی نمی‌نهم ولی چشم‌ها می‌بینند و سینه‌ها داغدار است و این‌ها هیچ کدام ثمری ندارد چه برادرم حسین کشته شد ولی بدان که حزب شیطان به حزب ابلهان نزدیک می‌شود تا از اموال خدا برای هتک حرمت‌های الهی بهره گیرند.

شگفت و صد شگفت که با یاری گرفتن از حزب شیطان آزاد شده‌ها، با حزب‌الله به جنگ آمده‌ای، از این دستان خون ما می‌چکد و دهان‌ها از گوشت تن ما می‌خورند و گرگ‌ها از آن اجساد پاک و مطهر دوری می‌جویند و کفتارها نیز بر آن‌ها خاک

می‌ریزند. از آنجا که ما را چون غنیمتی گرفته‌ای به زودی و زمانی که جز کرده‌ات نداری، زیان دیده خواهی شد. و خدایت نیز بر بندگانش ستم نمی‌کند. ما به خدا شکایت می‌کنیم و چشم انتظار عدل اویم.

هر ترفندی داری به کار بند و کوشش‌های خود را انجام ده و سعی خود را بکن. به خدا سوگند هرگز نمی‌توانی یاد ما را پاک کنی و وحی ما را بمیرانی و هرگز به ما نمی‌رسی و از این ننگ‌رهایی نخواهی یافت و مگر جز دروغ دیده‌ای و جز چند روزی در پیش نداری و مگر نه آن است که دار و دست‌هات فرو خواهد پاشید و روزی که منادی سردهد: "الا لعنة الله على الظالمين"، همدیگر را خواهیم دید.

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و اولین ما را سعادت و آموزش و آخرین ما را شهادت و رحمت نصیب کرد. از خدای می‌خواهیم که یاداش ایشان را کامل کند و هرچه بیشتر نصیبشان گرداند و ما را جانشین شایسته‌ای قرار دهد، او رحیم و مهربان است و خداوند ما را بس است و هم‌او بهترین و کیل است.

یزید بن معاویه با آن قدرت و سلطه و هیبتی که بیشتر مردم از آن می‌هراسند و بر خلاف انتقادهای تند و گزنده‌ای که می‌شنید نتوانست سخنان بانو زینب را قطع کند یا او را از ادامه سخن بازدارد. و این در حالی است که بدانیم بانو زینب در اسارت به‌سر می‌برد و سختی‌های برای او اتفاق افتاده بود، کاملاً دل شکسته و گریانش کرده بود.

این وضع بسیار باشکوهی بود که بی‌هیچ دلیل اضافه‌ای، از شجاعت وی و قدرت استدلال او حکایت می‌کرد زیرا به‌درستی مواضع برحق او را روشن ساخت و به معرفت خواهان و حقیقت‌جویان راه روشن را نشان داد.

ولی یزید بن معاویه در پی آن بود که از این دردسری که در آن قرار داشت رهایی یابد و از تنگنایی که رسوایی حاصل از این کار در آن قرارش داده بود خلاص شود. ولی نتوانست جز یک بیت شعر، سخنی بر زبان جاری سازد.

سپس به دستور او زنان خارج شدند و به خانه‌های یزید رفتند و در این میان همه زنان خاندان یزید به نزد ایشان آمدند و بر قربانیان شهید، عزاداری کردند. و از یزید در مورد چیزهایی که از ایشان گرفته بودند، پرسیدند [یزید] دو برابر آنچه را از ایشان گرفته بودند به آن‌ها داد به‌گونه‌ای که بانو سکینه دختر امام حسین گفت: من کافری بهتر از یزید بن معاویه ندیدم!

[امام] زین‌العابدین علی بن‌الحسین را در حالی که دستانش در غل و زنجیر بود نزد یزید آوردند، به یزید گفت: «اگر رسول خدا (ص) ما را دست بسته می‌دید، دستمان را باز می‌کرد.»

گفت: درست می‌گویی و دستور داد غل و زنجیر را باز کردند.

[امام زین‌العابدین] گفت: و اگر رسول خدا(ص) ما را دور می‌دید، دوست داشت که ما را نزدیک سازد.

یزید دستور داد او را نزدیک کردند و گفت: ای علی بن‌الحسین، پدرت کسی است که مرا قطع رحم کرد و حقم را نادیده گرفت و در قدرت با من منازعه کرد لذا خداوند آنچه را دیدی بر سرش آورد.

[حضرت امام زین‌العابدین] علی بن‌الحسین فرمود: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلُ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ \* لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (سوره‌الحدید، آیات ۲۲ و

۱- الکامل فی التاریخ ۴: ۸۶، چه بسا در این روایت عطف و شفقت یزید بر اهل بیت (ع) نشان داده شده باشد تا جایی که سکینه دختر امام حسین چنین سخنی - در صورت صحت خیر - بر زبان رانده باشد ولی ابن قتیبه روایت را اینگونه نقل می‌کند: «یزید از جواب امام علی بن‌الحسین [زین‌العابدین] (ع) بخشم آمد و ضمن بازی با محاسن خود گفت: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (سوره شوری - ۳۰) (و هر گونه مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست...) ای اهل شام! درباره اینان چه می‌گویید؟ النعمان بن بشیر گفت: ای امیر... همان کاری را با آن‌ها بکن که رسول خدا (ص) اگر ایشان را در این وضع می‌دید، انجام می‌داد...» الامامة و السياسة ۲: ۱۳ - ۱۲.

۲۳) (هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌های شما [= به شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است این [کار] بر خدا آسان است \* تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد.)

یزید گفت: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (سوره الشوری - ۳۰) (و هر گونه [مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست...])

[امام] علی بن الحسین فرمود: «این در مورد کسی است که ستم کرده نه کسی که مورد ستم قرار گرفته است.»<sup>۱</sup>

سپس سکوت کرد و دستور داد او و خاندانش در پی بیرون شدن از نزد زنان یزید در خانه‌ای مجزا ساکن گردد. او حضرت را در مواقع ناهار یا شام دعوت می‌کرد تا با هم غذا بخورند، یکبار در حالی که [عمر و] فرزند خردسال [مام] حسن همراهش بود او را فراخواند. یزید بن معاویه با اشاره به فرزندش خالد، به او گفت: آیا با او می‌جنگی؟

عمر و گفت: چاقویی به من و چاقویی به او بده تا با او بجنگم!  
یزید او را بوسید و در آغوش گرفت و گفت: حقا که او هم فرزند همان پدر است!!<sup>۲</sup>  
ابوالدیلیم روایت می‌کند: وقتی علی بن الحسین را با همراهان به دمشق آوردند، او در گذرگاه دمشق اقامت گزید. مردی از اهل شام برخاست و گفت: «سپاس خدایی که شما را کشت و ریشه‌کن کرد و شاخ‌های فتنه را قطع کرد.»

[حضرت] علی بن الحسین فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟  
گفت: آری.

فرمود: آیا سوره "آل حم" [سوره حم - الشوری] را خوانده‌ای؟

گفت: قرآن خوانده‌ام ولی "آل حم" را نخوانده‌ام.

فرمود آیا نخوانده‌ای: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (سوره الشوری - ۲۳) (بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان...).

گفت: و آن‌ها شما را می‌پسندند؟  
فرمود: آری.<sup>۱</sup>

\*\*\*

پس از اتفاقی که برای امام حسین افتاد، یزید بن معاویه بر ملک و قدرت خود اطمینان یافت و قدرتش استقرار یافت و به همین دلیل از عبیدالله بن زیاد لعین خشنود گشت و به او پاداش داد و از کاری که کرده بود خوشحال شد ولی این کارها چندان دیری نپایید زیرا مردم در جریان آنچه بر سرور شهیدان امام حسین [ع] و اهل بیت و یارانش رفت قرار گرفتند لذا از یزید و حکومتش متنفر گشتند و کینه او را به دل گرفتند و لعن و نفرینش کردند.

و هنگامی که در جریان اوضاع مردم و واکنش‌های ایشان قرار گرفت بر قتل امام حسین [ع] و یارانش پشیمان گشت و با خود گفت:

چه می‌شد اگر آزار را تحمل می‌کردم و [امام] حسین را در خانه‌ام جای می‌دادم و در آنچه می‌خواست قدرتش می‌دادم حتی اگر به معنای ضعف قدرتم بود و این کار را برای پاسداری از رسول خدا(ص) و در جهت رعایت حق او و خویشانش انجام می‌دادم. خدای لعنت کند این مرجانه را که او را ناگزیر کرد و از او خواست که با من بیعت کند یا در گودالی رود تا خدای جانش را بستاند ولی او تن به این خواسته نداد و این مرجانه نیز او را کشت و با قتل او مسلمانان کینه‌ام به دل گرفتند و در دل با من دشمنی کردند و خوب و بد همه کسانی که قتل حسین را بزرگ می‌دانستند، کینه‌ام را

۱ - کتاب الفتوح (ابن اعمش) ۲۴۳:۵ - ۲۴۲، مقتل الحسین (الخوارزمی) ۲: ۶۱، اللهوف علی قتلی الطفوف: صفحة ۱۰۰، مقتل الحسین (ع) (المقرم): ۴۴۹ به نقل از تفسیر ابن کثیر و آلوسی.

۱ - الکامل فی التاریخ ۴: ۸۷ - ۸۶، الامامة و السياسة ۲: ۱۳ - ۱۲.

۲ - الکامل فی التاریخ ۴: ۸۷، الاخبار الطوال (دینوری) صفحه ۲۶۱. در آن آمده که می‌گوید: «به من شمشیری ده و به او نیز شمشیری بده تا با او بجنگم و خواهی دید که کدام یک شکیاتریم.»

به دل گرفتند؛ مرا به ابن مرجانه چه کار بود؛ خداوند لعنتش کند و بر او خشم گیرد.

### بیان حقیقت واجب است

می‌دانم که با مطالعه بخش‌های مختلف واقعه دردناکی از امت اسلامی را تکان داد و قلب‌های این امت را در قرن اول هجری به درد آورد، علامت‌های استفهام بسیاری بر چهره خواننده گرامی این مطالب نشسته که برخاسته از اندوهی عمیق و حیرتی شدید و شگفتی فوق‌العاده‌ای است و سیلی از پرسش درباره حادته‌ای که برای خاندان نبوت اتفاق افتاد در ذهنش غلیان می‌کند، چگونه باید این حوادث بر اهل بیتی رود که خداوند متعال آن‌را مورد ستایش قرار داد و در قرآن کریم، از آنان به نیکی یاد کرد. چگونه است که آن‌ها به آن صورت دردناک و خشونت‌آمیزی که موی بر تن آدمی راست می‌کند در معرض قتل و نسل‌کشی قرار گرفتند، پس آن حمایت و یاری و پشتیبانی که خداوند اولیای خود را نوید داده، کجاست؟ چه کسی از [امام] حسین و خاندانش (رض) به چنین حمایت و یاری، و آن پشتیبانی سزاوارتر بودند؟!<sup>۱</sup>

خواننده ارجمند باید بداند که خداوند متعال هرگز برای [امام] حسین و خاندان پاک و مطهرش جز خیر چیزی نخواسته است. خداوند متعال خواسته که آن‌ها را در سطح انبیای بنی‌اسرائیل قرار دهد. آن‌ها [انبیای بنی‌اسرائیل] کسانی بودند که ستمکاران و جبّاران یهود علیه ایشان طغیان کردند و در معرض قتل و نسل‌کشی و آتش‌سوزی قرار گرفتند و زکریا و یحیی و شیعاء [اشعیا] و ارمیاء و شمار بزرگی از پیامبران ارجمند را از دم تیغ گذراندند.

روایت شده است<sup>۱</sup> که زکریا(ع) از دست قاتلان خود به درختی پناه برد، درخت برای او باز شد و او وارد آن گردید ولی نابکاران و ستمگران با ارّه‌های خود بجان درخت افتادند و در حالی که او درون آن بود، شروع به ارّه کردن درخت نمودند و تن او را به دو نیم کردند، این امر چیزی از مرتبه شهادت وی علاوه بر نبوتش نمی‌کاهد. او

پیامبر بود و شهید هم بود و گرفتار ستمگران گردید. خداوند متعال این نکته را در این آیه روشن ساخته است: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُوا غَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (سوره بقره - ۶۱) و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را بناحق می‌کشتند این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند.

پیامبراکرم (ص) برخی از آنچه که پیش از آن مؤمنان گرفتارش شده بودند در پاسخ به شکایت یکی از اصحاب توضیح داده است. خباب بن الارث به حضور آن‌حضرت(ص) رسید و از اذیت و آزار کفار قریش نسبت به او و دوستانش گله کرد، آن‌حضرت(ص) فرمود: «شکیبایی کنید، پیش از شما نیز مردانی در معرض این گرفتاری‌ها قرار داشتند از جمله کسی را از فرق سر تا ناخن یا با ارّه‌ای آهنی به دو نیم کردند تا مگر دست از دین خدا بردارد.»<sup>۱</sup>

و در قرآن کریم نیز اشاره‌هایی به گروه‌هایی از مؤمنان شده که کفار بر ایشان ستم روا داشتند و برای آن‌ها حفره‌هایی در زمین کردند و آن‌ها را از آتش پر کردند و آنگاه از ایشان خواستند از اسلام دست کشند ولی آن‌ها زیر بار نمی‌رفتند در این حال آن‌ها را به این حفره‌ها می‌انداختند و می‌نشستند و با تماشای سوختن ایشان، خود را سرگرم می‌کردند. از جمله آن‌ها پسر آرایشگر فرعون بود که وقتی فرعون درصدد برآمد او را به آتش اندازد و مادرش را وحشت فراگرفت، خداوند او را که کودک شیرخواره‌ای بیش نبود به زبان آورد و به مادرش گفت: مادر بیا نزدیک و سست مشو، تو برحق هستی. او هم پیش رفت و سوخت و سوختنش لحظات کوتاهی بیش دوام نیاورد پس از آن دردهای بهشت برای او و کودکش گشوده شد و آن‌ها از کاخ‌ها و رودها و درختان و

۱ - روایت را البخاری ۳: ۱۳۲۲ در کتاب المناقب باب ۲۲ علامات النبوة فی الاسلام، حدیث شماره ۳۴۱۶ و صفحه ۱۳۹۸ از کتاب فضائل الصحابه باب ۵۸ مالمی النبی (ص) و اصحابه من المشرکین بکة، حدیث شماره ۳۶۳۹ آورده است.

میوه‌های بهشتی و هرآنچه در بهشت است بهره‌مند گشتند.

اگر امام حسین و همراهانش از بنی‌هاشم، آن ستم‌ها و نابکاری‌ها را از ستمکاران و نابکاران دیدند، در عوض خداوند متعال آنان را مرتبه‌اعلی‌علیین بخشید و دشمنانشان را در اسفل‌السافلین قرار داد.

به اعتقاد من خداوند متعال هرگز نمی‌خواست که امام حسین (رضی‌الله تعالی عنه) حکمروای امور دنیوی باشد زیرا اگر چنین می‌شد یکی از خلفای راشدین می‌بود ولی بنابر حکمتی که جز خدا کسی از آن آگاه نیست، مشیت الهی چنان بود که دوره‌خلفای راشدین پس از پیامبر اکرم (ص)، از سی سال تجاوز نکند<sup>۱</sup> و چنانچه امام حسین [ع] خلیفه می‌گردید در زمانه‌ای جز آن زمان و در دوره‌ای غیر از آن دوره می‌آمد در همین معناست که شاعر بزرگ فردق، گفته است:

- قضا و قدر از آسمان فرود می‌آید و خدای آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد. ولی آنچه امام حسین [ع] انجام داد به‌سان نوری در زمین و انباشته‌ای در آسمان است و همواره پاداش با احترام و بزرگداشت تمام پاس داشته می‌شود حال آنکه دشمنان آن حضرت جز با لعن و نفرین و ننگ یاد نمی‌شوند و چه درست گفته است شاعر:

- یاد تو در میان ما ای حسین، جاودانه است و تو زنده مانده‌ای و یزید مرده است.

- آری مرده است و قبرش در زمین گم شده و در میان قبرها، وجود ندارد.

- و هرکس پس از فوت یاد نشود، مرده است ولی حسین شهید و حاضر است.

ممکن است خواننده گرامی این پرسش را مطرح کند که چرا امت اسلامی پس از کشته شدن [امام] حسین، بخشش نیامد و قیام نکرد؟

می‌گوییم: امت به‌خاطر آنچه بر امام حسین [ع] و یارانش گذشت شدیداً اندوهگین

۱- سی سال مدّت زمان حکمرانی خلفای راشدین چهارگانه و نیز امام حسن [ع] است. ابوبکر الصدیق به مدت دو سال و سه ماه و ده روز، عمر نیز ده سال و شش ماه و چهار روز و عثمان یازده سال و یازده ماه و هجده روز و [حضرت] علی [ع] چهار سال و نه ماه حکومت کردند ولی [امام] حسن تنها شش ماه در حکومت بود و سی سال را پر کرد.

شد ولی در آن زمان امت سرشار از خردمندان در میان صحابه و تابعین بود و اینان بر آن بودند که انقلاب یا قیام مزبور به سود دشمنان اسلام یعنی یهودیان و مسیحیان است لذا دخالت کردند و با تمام توان در جهت توقف این فراخوان و گسترش آن به شرق و غرب [جهان اسلام] کوشیدند و ترجیح دادند که فتنه، خاموش شود تا دعوت نوپای اسلام فرصت گسترش از هر سو را داشته باشد و این کار را بسیار مؤثرتر از انقلاب یا قیام همه جانبه‌ای می‌دانستند که عاقبت آن را جز خداوند متعال نمی‌دانست.

آنچه شایسته ذکر است اینکه قاتلان [امام] حسین (رض) و اهل بیت آن حضرت گمان بردند که می‌توانند بر خاندان محمدی فایق آیند ولی خداوند توطئه آن‌ها را نقش بر آب کرد.

[امام] زین‌العابدین بن علی بن الحسین زنده ماند و نسل وی زیاد شد و خاندانش (رض) در سرتاسر زمین گسترش پیدا کردند و هنوز هم در کشورهای متعددی از این جهان زندگی می‌کنند. آن‌ها [یزیدیان] می‌خواستند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند متعال بر خلاف خواست آن‌ها نور خود را کامل کرد.

در مورد بانوان بنی‌هاشمی که آن‌ها نیز شاهد این فاجعه بودند، حوادث وحشتناک هرگز خللی در ایمان و شکیبایی آن‌ها وارد نیاورد؛ آن‌ها در زندگی و پس از مرگ، زندگی مسلمانان را سرشار از نور و هدایت و خیر و برکت کردند؛ پیشاپیش ایشان بانوی مطهره زینب کبری (رض) قرار دارد.

بانو زینب کبری (رض) مصر را برای اقامت خود برگزید چون از مردمان آنجا و محبتی که برای خاندان گرامی پیامبر در دل دارند و محبت و دوستی و گرایش به نزدیکان پیامبر (ص) آگاهی یافته بود و می‌دانست مصر، سایه‌بان خدا بر روی زمین است و هرکس از ستمگران قصد آن کند خدای او را درهم می‌کوبد و نیز از حدیث نقل شده به‌وسیله ام‌سلمة در مورد مصر آگاه بود که پیامبر اکرم (ص) پیش از مرگ و پیوستن به رفیق اعلی، سفارش مردم مصر را کرده و فرموده بود: «شما سرزمینی را فتح خواهید کرد که در آن از قیراط سخن می‌گویند پس با مردم آنجا به نیکی رفتار کنید

زیرا آن‌ها حقی بر شما دارند و سزاوار مهربانی‌اند.<sup>۱</sup>

بانو زینب را در رفتن به مصر، برخی از اهل بیت پیامبر(ص) همراهی کردند که از جمله در میان ایشان آن‌گونه که روایت کرده‌اند، بانو فاطمه دختر امام حسین [ع] بود که مسجدش در قاهره به نام مسجد بانو فاطمه نبویه معروف است و نیز بانو سکینه دختر حضرت امام حسین [ع] که مسجد او نیز در قاهره به همین نام مشهور است و محمد بن عبدالله بن جعفر بن محمد الصادق به نقل از پدرش از حسن بن الحسن (رض) از این دو نامبرده است.

و با اسنادی که به علی بن محمد بن عبدالله می‌رسد گفته است: وقتی در سال ۱۴۵هـ وارد مصر شدم، عسامة المعافری را شنیدم که می‌گفت: عبدالملک بن سعید الانصاری برایم گفته که وهب بن سعید الاوسی به نقل از عبدالله بن عبدالرحمن الانصاری گفته است: زینب دختر [امام] علی [ع] را چند روز پس از رسیدن دیدم؛ به خدا سوگند رویی چون روی او ندیده بودم همچون ماه شب چهاردهم بود.

و با سندی که به رقیه دختر عامر الفهری می‌رسد، می‌گوید: پس از مصیبت کربلا، در میان استقبال کنندگان از بانو زینب به‌هنگام رسیدن به مصر بودم؛ مسلمة بن مخلد الانصاری و عبدالله بن حارث و ابوعمیرة المزنی به حضورش آمدند و مسلمة به او تسلیت گفت و گریه کرد، او نیز به گریه افتاد و همراه او حاضران هم گریه کردند. بانو زینب گفت: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» (سوره یس - ۵۲) (این است همان وعده خدای رحمان و پیامبران راست می‌گفتند).

مسلمة بن مخلد کارگزار مصر بود که با گروهی از یارانش و شمار زیادی از بزرگان و علما و سرشناسان و تجار مصر آمده بودند تا افتخار استقبال از بانو زینب (رض) را به‌هنگام قدم گذاردن در سرزمین مصر پیدا کنند، آن‌ها همگی در روستایی در جاده مصر و شام در شرق شهر "بلیس" در استان شرقی، مراسم استقبال با شکوهی را به‌جای

۱ - حدیث را مسلم ۴: ۱۹۷ از کتاب فضائل الصحابة باب ۵۶ وصية النبي (ص) بأهل مصر، حدیث شماره ۲۵۴۳ و البیهقی در السنن الکبری ۹: ۲۰۶ به نقل از ابوذر آن‌را آورده‌اند.

آوردند. این روستا بعدها به نام روستای عباسی منسوب به عباسه دختر احمد بن طولون، معروف شد.

ورود بانوی بزرگوار به مصر در آغاز ماه شعبان ۶۱ هـ ق برابر با ۲۶ آوریل ۶۸۱ م بود؛ در آن زمان، مدت شش ماه و چند روز از شهادت برادر ارجمندش امام اباعبدالله الحسین (رض) می‌گذشت.

- هنگامی که از شام به مدینه بازگشتی پس از فاجعه‌ای که بر امام حسین رفت.

- از تو خواستند به جایی خارج از دو حرم کوچ کنی.

- و تو مصر را برگزیدی که به تو خوشامد گفت و سر تعظیم به‌جای آورد و از این افتخار به وجد آمد. کارگزار مصر او و همراهانش را در منزل خود در الحمراء القصوی جای داد تا به استراحت پردازد زیرا از ضعف ناشی از آنچه بر وی گذشته بود شکایت می‌کرد او در کمال احترام وارد آن خانه شد و همواره از سوی ایشان مورد احترام و ستایش بود؛ مردم نزد او می‌آمدند تا هم آن‌ها را از برکت و دعاهايش بی‌نصیب نگذارد و هم از شنیدن احادیث نبوی شریف و ادب دینی والایی که داشت بهره‌مند گردند.

بانو زینب اندکی کمتر از یک سال را در آن خانه سپری کرد؛ در این مدت همواره در حال عبادت، روزه‌گیری و شب زنده‌داری و قرائت قرآن بود.

او روز یکشنبه چهاردهم رجب ۶۲ هـ برابر با بیست و هفتم مارس سال ۶۸۲ م دارفانی را وداع گفت و به لقاء الله پیوست و در همان‌جایی که اقامت داشت یعنی منزل مسلمة و جایی که خود خواسته بود آرام گرفت و آنجا آخرین آرامگاه او گردید.<sup>۱</sup>

۱ - مؤرخان در مورد قبر وی، سه نظر دارند:

نظر نخست: اینکه او در مدینه جدش رسول خدا(ص) به‌خاک سپرده شده است. این نظر متعلق به مرحوم سیدمحمسن امین در کتاب خود اعیان الشیعه است و استدلالش هم در آن‌است که ورود وی به مدینه ثابت شده ولی خروج او از این شهر، ثابت نگشته است.

نظر دوم: آن‌است که در روستایی در حومه شام [دمشق] به‌خاک سپرده شده است. این نظر متعلق به گروهی از علما و مؤرخان از جمله: المقریزی و صاحب کتاب لوائح الانوار و ابن بطوطة و یاقوت حموی و ابن جبیر در سفرنامه خود است.

و نظر سوم اینکه او در مصر دفن شده است؛ این نظر از گروهی نقل شده که در میان ایشان نام‌هایی چون:



زیارتگاه وی نیز در همانجایی است که به خاک سپرده شد و مسلمانان از هر گوشه و کنار به زیارتش می‌شتابند و به وی تبرک می‌جویند.

درباره زیارتگاه مطهری که آنرا حرم زینبی یا مسجد زینبی یا مسجد بانو زینب می‌خوانند، شاعر می‌گوید:

- این ضریح از آن خواهر دو "ماه" است: دختر امام و آنکس که پدر و مادر شریفی دارد.

- زاده زهرا دختر احمد [پیامبر(ص)] که نور وجود دو سرور ثقلین است.

- نسب شریفی از آن بانو زینب، خورشید آسمان و بزرگوار دنیا و آخرت.

این شمه‌ای از زندگی بانوی مطهر و زاده مسجد و گل نورسیده اهل بیت یعنی بانو زینب دختر امام علی بن ابی‌طالب (رض) است که بدین‌وسیله می‌توان به گوشه‌های تاریک زندگی سراسر شجاعت و شهامت این خاندان و سرشار از صفات پسندیده و بزرگواری‌هایی که صفحات زرین آن گواه همت والای آن‌است، پی برد. بانویی که افتخار زنان بود و هست و پرچم جهاد را برافراشت و در سختی‌ها یار و یاور مردان بود و با بلاغت و شیوایی سخنانش، دشمنان خود را ناگزیر به پذیرش منطقیش کرد و همواره آنانرا در بیم و هراس از او و نطق‌های آتشینش قرارداد.

## ام الشهداء

### زینب دختر امام علی (علیها و علی ابیها السلام)'

#### صافیناز کاظم

اگر در مورد مادرت فاطمه از شدت گریه به‌جان آمدم، در مورد تو چگونه خواهم بود ای زینب دخت علی؟ ولی می‌دانم که اشک‌ها هرگز تورا خشنود نمی‌سازد به همین دلیل وقتی پیش تو آمدم از اشک متنفر گشتم و چون آتشی آن‌ها را بلعیدم.

حق خود را فرو خوردم تا پشت به تو بایستم و یاد بگیرم که وقتی زمان برای گریه کردن مناسب نیست، چه باید کرد؟ و چگونه صداقت در سیلاب اشک‌های دروغین چشمان قاتل و غارتگر غرق می‌شود و سیل خون در پیش پایش جاری می‌شود و توجهی نمی‌کند و آنگاه در حالی که سرها را بر نیزه‌ها کشیده و خیمه‌ها آتش زده و زنان بزرگوار به اسارت گرفته شده‌اند، گریان کنان پیدایش می‌شود!

وقتی اشک‌های نفاق به راه افتاد و با گریه درآمیخت، همه مفاهیم مهربانی نیز سقوط کرد و خیلی زود دانستی که این اشک‌ها دروغینند برای همین هرگونه همدردی را رد کردی و دشمنی‌ها را در شیون یافتی و آنرا درنیزه‌های فروافتاده بر عترت جدّ

العبدلی و ابن عساکر و ابن طولون دیده می‌شود.

حقیقت آن‌است که آرامگاهی که در مصر وجود دارد متعلق به ام‌کلثوم دختر حضرت علی (ع) است و آرامگاهی که در شام است آرامگاه بانو زینب کبری (ع) است که شیعیان آنرا دست به دست و نسل به نسل تحویل گرفته‌اند. حضرت آیه الله عبدالحسین شرف‌الدین مقاله مفصلی در این مورد دارد که آنرا به مناسبت وصول ضریحی که مرحوم محمد حبیب پاکستانی هدیه کرده و بر قبر بانو زینب در روستای "الست" در حومه دمشق نصب شد، نوشت؛ عنوان این مقاله "مشهدالعقیلة" بود. نگاه کنید به عقیلة بنی‌هاشم نوشته علی بن الحسین الهاشمی الخطیب: ۶۹.

بزرگواریت و در شمشیرهایی که اهل بیتش را سربریدند دیدی حال آنکه صدای مبارک حضرتش را می شنیدی که در وجدانها طنین افکن بود: «شما را در مورد اهل بیتم به خدا وامی نهم، شما را در مورد اهل بیتم به خدا وامی نهم، شما را در مورد اهل بیتم به خدا وامی نهم.»<sup>۱</sup>

صدای تو ای دختر رسول خدا(ص) در خلوت شبانه‌ای که به ذکر و خشوع مشغول بود چه رسا و قاطعانه طنین افکن است که می گفتی:

«بدا به حال شما ای کوفیان! مردانتان ما را می کشند و زنانان بر ما گریه می کنند! ای مردم کوفه، ای اهل نیرنگ و فریب! آیا گریه می کنید؟ اشک هاتان خشک نمی شود و طنین گریه هاتان آرام نمی گیرد. چه کار زشتی می کنید و خشم خدا را برای خود می خرید و در عذاب الهی، جاودانه‌اید. آیا گریه می کنید و شیون سر می دهید؟ آری به خدا گریه کنید، فراوان گریه کنید و اندک بخندید، شما مرتکب هر عار و ننگی شدید و این ننگها هرگز پاک نمی شود. شما کشتن زاده آخرین پیامبر و معدن رسالت و مدافع شما و پیشانی تابناک شما و پناه بهترین‌های شما و سرور جوانان بهشتی را به کجا می برید؟ چه بدکردار و پست رفتارید!

بدابه حال شما، بریده باد دستان شما و خواری و مذلت قرین راهتان و همدم وجودتان!

وای بر شما ای اهل کوفه! می دانید که کدام جگرگوشه پیامبر خدا(ص) را پاره کردید و چه خونی را از او به زمین ریختید و چه حرمتی را زیرپا نهادید؟ شما کار بسیار ناشایستی کردید چنان که آسمان می خواهد بشکافد و زمین، دهان باز کند و کوهها به لرزه در آیند. مطمئن باشید که روز انتقام فراخواهد رسید و خداوند در انتظار شماست.»<sup>۲</sup>

۱ - حدیث را مسلم ۴: ۱۸۷۲ از کتاب فضائل الصحابة باب ۴ در فضایل علی بن ابی طالب، حدیث شماره ۳۶ و البیهقی در السنن ۲: ۱۴۸ و ۷: ۳۱ و ۱۰: ۱۴ به نقل از زید بن ارقم روایت کرده‌اند.

۲ - از خطبه شیوا و غزایی که بانو زینب، خطاب به اهل کوفه به هنگامی که اسیران را سوی عبدالله بن زیاد کارگزار یزید بر کوفه می بردند، ایراد کرد و در اغلب کتاب‌های سیره و تاریخ نقل شده است.

و تو ای زینب کربلا، کرب و بلا را پشت سر داری آنرا تازه ترک کردی آنجا را که خون شریفان به زمین ریخته شد و اجساد شریف را قربانی گرفت «... هفتاد و سه تن شهیدی که در برابر چهارهزار نفر ایستادگی کردند و تا آخرین نفر کشته شدند!»

عون فرزند همسرش عبدالله بن جعفر و برادرش محمد و برادران پدری اش فرزندان علی: عباس و جعفر و عبدالله و دو فرزند برادرش حسن یعنی ابوبکر و قاسم و پسرعموهایش عقیل و جعفر و عبدالرحمن و عبدالله و دیگران و پیشاپیش همه آنان، نواده پیامبر اکرم حسین [ع] که همگی در برابر چشمانش به شهادت رسیدند و او می گفت: «اللهم تقبل منا هذا القلیل من القربان!» (پروردگارا این اندک قربانی را از ما بپذیر!)

ستمها و خشونتها و غرور دنیایی، بارانهای ناپاکی را بر کربلا فروریختند که بذره‌های جاهلیتی که اسلام در اوج بزرگواری و با ندای: «اذهبوا انتم الطلقاء!» آنها را به خاک سپرده بود، آبیاری کردند؛ این ندا کبوتری بود که پیامبر اکرم(ص) آنها را ساخت تا مهربانی و رحمت را فراتر از انتقام و برتر از عدالت قصاص، قرار دهد!

و حتما باید این باران ستم بذر کینه‌های کهنه را آبیاری نمایند تا کربلا به بار بنشیند! کربلا، بذری بود که عمیقاً پیامبر اکرم را با خشونت تمام به کرد مسخره و او را تکذیب کرد و با شکمبه شتر مورد آزار قرار داد!

کربلا، سطری در پیمان قریشی بود که آن محاصره گرسنگی و تشنگی را بر گرده مؤمنان شعب ابی طالب تحمیل کرد.

کربلا، پژواکی از فریاد ابو جهل بود که می گفت: ما با بنی عبدمناف بر سر شرف به جنگ پرداختیم، آنها غذا دادند ما هم دادیم، بخشیدند، بخشیدیم به گونه‌ای که هر دو در برابر سوار، زانو زدیم و همچون دو اسب شرط بندی بودیم، گفتند: از ما پیامبری است که از آسمان به او وحی می شود؛ این یکی را چگونه جبران کنیم؟! به خدا سوگند که به آن ایمان نداریم و هرگز آنرا باور نمی کنیم!»!

کربلا همان شمار قبیله‌هایی بود که برای کشتن محمد بن عبدالله با هم، هم پیمان شده

بودند و گمان می‌کردند در آنجا به خواب رفته است ولی آن‌کس که جای وی خوابیده بود علی بن ابی طالب [ع] بود که با جان خود، زندگی پیامبر و رسول و مربی و پسرعمو و برادرش محمد امین (علیه الصلاة والسلام) را نجات بخشید.

کربلا نیزه‌ای بود که به سوی قاتلان نامرد حمزه در روز احد رهسپار گردید!

کربلا، ضربه‌هایی بود که بر دف‌های زنان مشرک همراه با رقص بر اجساد شهدای مسلمان، فرود می‌آید! گوش‌ها و بینی‌ها را می‌بریدند تا از آن‌ها گوشواره و گردن‌بند سازند و شکم‌ها را پاره می‌کردند تا جگرها را بچوند و رهبرشان ابوسفیانی بود که به پیامبر و یارانش می‌گفت: «هبل را فراز کن، جنگ شکست و پیروزی است و روزی در برابر روز بدر!» و اینک نواده‌اش پس از پنجاه سال آن‌را تو گویی در زمانی که سرهای شهدای نواده پیامبر و نوادگان یاران آن حضرت یک به یک از تن جدا می‌شوند تکرار می‌کند و این ابیات شماتت‌آمیز را بر زبان جاری می‌کند:

- ای کاش بزرگانم در بدر می‌بودند و هراس خزر جیان از تأثیر شمشیرها را می‌دیدند.

- به من خوش آمدم گفتند و از شادی در پوست نگنجیدند و گفتند ای یزید! دستت درد نکند.

ولی خداوند والاتر و بزرگتر از آن است و هم‌اوست که می‌خواهد گفته پیامبرش - فرستاده‌ای برای همه جهانیان - در برابر عناد مشرکان قریش همچنان باقی باشد: «به خدا سوگند عموجان! اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارند تا از این کار دست کشم هرگز چنین نخواهم کرد و...»

این سخن چون پرچمی نبوی باقی می‌ماند و علی [ع] آن‌را برمی‌افزاید و زیر آن به شهادت می‌رسد و سپس فرزندانش حسن و پس از او حسین و جمعی از ستارگان آسمان ولایت و اهل بیتی که خداوند ناپاکی‌ها را از ایشان دور کرد و پاک و پاکیزه‌شان ساخت و همراه با یاران درست‌کرداری که بر عهدی که با خدا بستند صادقانه پای‌بند ماندند و پشت سر ایشان و در طول تاریخ اسلام در شرق تا غرب زمین کاروان‌هایی

پایان‌ناپذیر از فرزندان اسلام این راه را طی کرده و روزبه روز و با تنگ‌تر شدن محاصره و سقوط شهدا، بیشتر هم می‌شوند.

نسل شهدا را نمی‌توان محدود کرد؛ خداوند آن‌ان‌را پربارترین مردان قرار داده و اسلام همچنان فرزندان فراوانی عرضه می‌دارد تا بر دین خدا رهسپارند و پرچم نبوی تا همیشه پراهنزار می‌ماند و دست بدست می‌شود: «به خدا سوگند عموجان! اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارند تا از این کار دست کشم هرگز چنین نخواهم کرد و...»

\* \* \*

در شعبان پنجمین سال هجرت، گل کودکی در خاندان نبوت زاده شد که پیامبراکرم او را "زینب" نامید.

همراه با شادی این میلاد، پیشگویی هم هست؛ این کودک نبوی در انتظار دشوارترین و دردناک‌ترین روزهای جهاد است: «... آن‌ها به خاطر می‌آورند که وقتی سلمان فارسی برای عرض شادباش این تولد به حضور علی بن ابی طالب [ع] رسید، غمگینانه و با سکوت از وی استقبال کرد و از آنچه بر سر دخترش در کربلا خواهد آمد، سخن گفت...»<sup>۱</sup>

در سایه این پیشگویی، زینب در حمایت پیامبر خدا و مادرش فاطمه پنج سال را سپری می‌کند و به شش سالگی نزدیک می‌شود و به تدریج کودک پخته‌ای می‌شود که هرگز دامان مادر را ترک نکرده و در وضو گرفتن از او پیشی می‌گیرد و در اقامه نماز، از وی پیروی می‌کند و می‌آموزد و از این سرچشمه می‌نوشد و فرامی‌گیرد و حرکات و سکنات مادرش را که شبیه‌ترین خلق خدا به پیامبر (ص) بود، تقلید می‌کند.

فاطمه [س] نیز با لبخند و دانه‌های اشک او را به آغوش می‌گیرد و نوازش می‌کند و برایش دعا می‌کند: «خداوند در تو و فرزندان پاک و پرهیزگارت خیر فراوان قرار دهد،

۱ - به نقل از کتاب "السيدة زينب بطلة كربلاء" نوشته دکتر بنت الشاطیء: صفحه ۳۰ چاپ دارالهلل، قاهره.

به نظرم می‌آید دخترم تو با منطبق رسا و زبان شیوای عربی به دفاع از حق پایمال شده می‌پردازی...»

سپس لحظه‌ای فرا می‌رسد که این مادر الگو و نمونه در لیبیک به ندای الهی به پدر بزرگوارش می‌پیوندد؛ اندوهگین و خشمناک و دردمند از اینکه حقی که به زلالی تقوا و شفافیت و طراوت گلبرگ، آن‌را می‌بیند، در جای خود قرار ندارد و با افسار هواهای نفسانی به این سو و آن سو کشانده می‌شود و گرفتار تندبادهایی می‌گردد که سرانجام همسر و فرزندان و خاندانش را به شهادت خواهد رساند و اجساد مطهرشان را به خاک و خون می‌کشانند و در وحشت و هیبت این راه، تنها خداست که همدم و مونس آن‌هاست.

و شگفت آنکه زینب سنگینی این یتیمی زودهنگام و وحشتناک را با از دست دادن مادری که چون دیگر مادران نبود، هنوز درک نکرده است؛ تو گویی بارسنگینی بر دوش او بوده که به‌دور از پیامبر گرامی و عزیزش به دشواری زندگی می‌کرده و اکنون سعادت دیدار با پیامبر را بر تلخی فراق او، ترجیح داده است.

فاطمه با تمام احترام و اعتمادی که به وی دارد سفارشش می‌کند تا برای برادرانش:

حسن و حسین، مادر باشد!

زینب این سفارش را با دقت و تعهد اجرا می‌کند و او که هنوز شش سالش به پایان نرسیده همچون مادری حقیقی، هرگز برادرانش را حتی پس از ازدواج خود و ازدواج آنها، رها نمی‌کند تا همواره مادر آن‌ها باقی بماند و سپس برای همه شهدا در هر زمان و مکانی مادر به‌شمار آید!

چشمان خود را فرو می‌بندم و تمامی اوصاف و توصیف‌هایی را که مؤرخان و راویان و نویسندگان به آن پرداختند، از ذهن دور می‌کنم و در حالی که وصف چهره‌ای

در او نمی‌بینم او را خدیجه‌ای می‌بینم که بازگشته است؛ خدیجه آرامش و شیفتگی!

پس از فاطمه زهرا تعداد هشت زن به عنوان همسران علی وارد خانه‌اش می‌شوند که بیشتر بیوه‌های شهدا و همراهان در جهاد یا یتیمان بزرگوازی هستند که در خانه آن

امام همام حمایت و پرورش و پشتیبانی و تدارک نیکویی برای اینکه زنان مکتبی حامل دانش و فقه باشند، می‌یابند. در همه این احوال خانه علی، زینب را همچون مادری برای دو برادر و شاگردی برای دروازه دانش نبوی، نگاه می‌دارد؛ او در محضر پدرش علی می‌نشیند تا تفسیر برخی آیات قرآن را فرا گیرد و در گفتگوی با او به نقش مهمی که ایفا خواهد کرد برسد و در اینجا با سر اشاره‌ای می‌کند: «می‌دانم پدر، مادرم به من گفته است!»

و از انس بن مالک می‌شنود که می‌گفت: «نزد پیامبر اکرم (ص) بودم وقتی علی را دید که به سویش می‌آمد فرمود: ای انس! گفتم: لیبیک، فرمود: کسی که می‌آید حجت بر امت من در روز قیامت است.» که البته اصل آن [این روایت] را نیافتم، ولی او [زینب] از همان نخست مسئولیت را احساس می‌کند و می‌کوشد آنچه را نتوان است مستقیماً از جدش رسول خدا و خاتم پیامبران بگیرد، از پدرش بیاموزد؛ او با این سخن پیامبر عزیز آشنا بود: «نسبت علی به من همچون هارون به موسی است با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.»<sup>۱</sup>

او دانش پدری را که ابن عباس در وصفش می‌گوید: «به‌خدا سوگند که به علی نه دهم دانش داده شده و تنها یک دهم آخر را با شما قسمت کرده است» فراگرفت و بلاغت و حکمت و آنچه در "قضا" از وی مانده بود ... نیز حفظ کرد.

یکبار زنی حامله را که اقرار به زنا کرده بود پیش عمر آوردند، دستور داد او را سنگسار کنند، علی [ع] در پاسخش گفت: این در مورد زن است که می‌توانی اعمال کنی، در مورد آنچه در شکم دارد چه؟ شاید آسیبی به آن برسد یا خفه شود. [عمر] گفت: درست است. فرمود: مگر نشنیده‌ای که رسول خدا (ص) فرمود: «بر اقرارکننده‌ای که از ترس یا حبس یا تهدید اعتراف کرده است، حدی جاری نمی‌شود. عمر زن را رها ساخت.»<sup>۲</sup>

۱ - بسیاری از حفاظ قرآن و صاحبان صحاح آن‌را آورده‌اند و تاریخ نگاران نیز به‌هنگام سخن از غزوه تبوک به نقل از شماری از صحابه آن‌را نقل کرده‌اند.

۲ - به نقل از کتاب "زینب" نوشته استاد علی احمد شبلی صفحه ۷۰ چاپ المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیة، قاهره، ۱۹۷۷م.

پدرش امام علی [ع] او را به عقد ازدواج پسرعمویش عبدالله بن جعفر درمی آورد که فقرای مدینه درباره اش گفته اند: تنها پس از وفات عبدالله بن جعفر دانستیم گدایی چیست! پدرش جعفر بن ابی طالب، کسی است که به "جعفر طیار" مشهور شد زیرا پیامبر اکرم (ص) پس از شهادت او به بیوه اش مژده داد که خداوند برای پاداش مبارزه و جنگش در بهشت به او دو بال عطا کرده است؛ او در غزوه موتیه و طی جهادی که پیامبر گرامی علیه رومیان اعلام کرد، پرچم را به دست گرفت و به جنگ ادامه داد تا سرانجام هر دو دستش قطع شد و به شهادت رسید و جمعا بیش از نود زخم شمشیر بر تن داشت!

بانو زینب از عبدالله بن جعفر، محمد - که او را جعفر اکبر نامیدند - و برادرش عون اکبر و علی اکبر و ام کلثوم و ام عبدالله را به دنیا آورد که همه بی آنکه نسلی از آنها مانده باشد وفات یافتند مگر علی اکبر و ام کلثوم که نسل بانوی بنی هاشم از آنها ادامه یافت.<sup>۱</sup>

ولی ما بر خلاف سخن گفتن از این همسر و فرزندان، او را تنها در چارچوب دختر امام علی و مادری که همواره همراه برادرانش حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت و نور چشم پیامبر اعظم و پاسدار سفارش مادرش زهرا [س] از هنگام شش سالگی می بینیم. و هنگامی که او را در این چارچوب می بینیم، دانشمند، فقیه، حافظ قرآن کریم، قاری و متأمل در آیات الهی، زاهد و پارسا و در مرتبه والای مجالس علم زنانه و راوی حدیث از مادر، پدر و برادران و از ام سلمه و ام هانی و کسی که ابن عباس و عبدالله بن جعفر و [امام] زین العابدین و فاطمه دختر [امام] حسین از وی روایت کرده اند و شب زنده دار عابد و تسبیح گو و گویای خیر و... و سراینده از جمله این ابیات می بینیم:

- چشم‌هایی، شب زنده دار و چشم‌هایی به خواب رفته‌اند؛ برای چیزهایی که می شود یا نمی شود.

- پروردگارا تورا دیروز بسنده بود و هم‌او برای فردا نیز بسنده است.  
- پس غم و اندوه را تا آنجا که می توانی از خود دور ساز، که کشیدن بار غم، جنون است!

و می گوید: «از خدای بترس چون قادر است و از او شرم داشته باشد چون به تو نزدیک است!»

و از پدرش نقل می کند که وقتی کسی به او اندرز داد، برای حفظ جان خود محافظی داشته باشد، فرمود: «بهترین محافظ آدمی، اجل اوست.»

و از وی نقل می کند: «رخنه دین، مرگ علماست!»

و: «بدترین حکمرانان کسی است که بیگناهان از وی بترسند.»

و: «بدا معامله ای که در آن، دنیا را به دین بفروشند!»

و: «روز مظلوم بر ظالم، سخت تر از روز ظالم بر مظلوم است!»

و با پدرش به گفتگو می نشیند و می پرسد: دوستان داری پدر؟

و پاسخش می دهد: چگونه دوستان نداشته باشم، شما جگرگوشه من هستید؟!

و گویا خطایی گرفته باشد می گوید: پدر، دوستی تنها از آن خدای متعال و مهربانی و دلسوزی از آن ماست!

و آنگاه که غالباً برای زیارت قبر جدش رسول خدا (ص) قصد بیرون می کند از حمایت پدر و برادرانش برخوردار است؛ یکبار شبانه با حجاب کامل از سر تا به پا و در حالی که حسن در سمت راست، حسین در سمت چپ و امام علی [ع] جلوی او قرار داشتند بیرون آمد و همین که به نزدیکی قبر شریف رسید، پدر بر او پیشی گرفت و شعله شمع‌ها را خاموش کرد تا مبادا کسی بانوی بنی هاشم زینب را ببیند.<sup>۱</sup>

۱ - اعلام النساء: صفحه ۲۷۳ به روایت یحیی المازنی و نیز نگاه کنید به زینب الکبری (نوشته النقدی) صفحه ۲۲.

۱ - نگاه کنید به: الذریة الطاهرة، نوشته الدولابی، صفحه ۱۶۴.

تصویر پای‌بند به حجاب و پوشش کامل در پناه پدر و برادران یعنی محبوب‌ترین مردم به رسول خدا، در برابر خشونت تصویری از وی پس از کشتار کربلا قرار دارد. در آن حال بی‌پدر و بی‌برادر و جدا از همه مردان و محارم خاندانش، حجاب برگرفته و خیمه‌ها سوخته و زندگی‌اش به یغما رفته و خود هتک حرمت شده و در حالی که مردان ابن زیاد او را بدون حجابی بر چهره همراه با کاروان اسیرانی از دختران رسول خدا (ص) از کربلا به کوفه، به دمشق و به مدینه سوق می‌داد و هر بیننده‌ای را که حس کنجکاوی‌اش بر پرهیز از خدا و چشم‌برگرفتن از این چهره‌ها به خاطر دوستی و محبت نسبت به خویشان پیامبر (ص) چیره می‌شد، بخود جلب می‌کرد ولی در این میان کسانی هم بودند که با دیدن این کاروان شیون می‌زدند:

«وا محمدا! این حسین است که برهنه و به خون آغشته و سر از بدن جدا شده است. وا محمدا! این دختران اسیر تو و خاندان شهدای تست که در معرض باد قرار گرفته‌اند!»

چه آتش خشمی از گستاخی ابلهانی که با این شیون‌ها و اشک‌ها به نگاه کردن بسنده نکردند و به توصیف صحنه‌هایی که دیدند و غزل‌سرایی در زیبایی‌های چهره دختران رسول خدا (ص) پرداختند!

\* \* \*

حوادث تاریخی درگذرند و "زینب"، روز به روز و حتی لحظه به لحظه در دل آنهاست و آنچه برایش اهمیت دارد بود و نبود اسلام و در واقع حق یا باطل است. فتنه توطئه قتل امیرالمؤمنین عثمان بن عفان می‌رسد، علی بن ابی‌طالب به دو فرزندش فرمان می‌دهد: «با شمشیرهای خود بروید و بر دروازه منزل عثمان باشید و مگذارید کسی به او آسیبی برساند...»<sup>۱</sup>

ولی دیری نپایید که همان کسانی که مردم را علیه عثمان شوراندند، خود خواهان انتقام خون عثمان شدند و در برابر خلافت امام متقین و دروازه شهر دانش و معلم فقها یعنی علی بن ابی‌طالب ایستادند و به مخالفت با وی پرداختند و بنی‌امیه نیز آن‌را جنگی تمام عیار علیه بنی‌هاشم و در جهت زنده‌کردن انتقام‌های جاهلیت و برای طمع در ملک دنیا به‌شمار آوردند و صحابی بزرگواری چون: عمار یاسر با نود و پنج سال عمر، با شور و شوق فراوان درمی‌آید و ندا می‌دهد: «ای مردم بیایید سوی کسانی رهسپار شویم که مدعی هستند می‌خواهند انتقام عثمان را بگیرند. به‌خدا سوگند قصد آن‌ها انتقام خون او نیست ولی مزه مال دنیا به زیر زبانشان نشسته و دآن‌استه‌اند که حق مانع از رسیدن ایشان به شهوت‌ها و این دنیاست... اینها کدام سابقه را در اسلام دارند؟... آن‌ها با ادعای انتقام خون عثمان، مردم را فریب می‌دهند و تنها می‌خواهند به قلدری و حکمروایی برسند به‌خدایی که جانم در دست اوست، من با این پرچم همراه با رسول خدا (ص) جنگیدم و امروز نیز با همین پرچم، به جنگ آمده‌ام!»<sup>۱</sup>

و پیشگویی پیامبراکرم (ص) در اینکه علی در راه خدا، با قریش به جنگ خواهد پرداخت محقق می‌گردد: «ای گروه قریش، یا خود از بین می‌روید و یا خداوند کسی را بر شما می‌فرستد که گردن شما را برای دین با شمشیر می‌زند؛ کسی را که خدا قلب او را برایمان آزموده است.»

گفتند: و او کیست ای رسول‌الله؟

فرمود: «او مرمت کار نعلین است» آن‌حضرت (ص) نعلین خود را برای مرمت به علی [ع] داده بود.

این روایت را الترمذی به نقل از ربیع بن حراش آورده است و احمد نیز مانند آن‌را آورده است.<sup>۲</sup>

۱ - تاریخ ابن اثیر ۳۰۹:۳ - ۳۰۸.

۲ - سنن الترمذی ۶۳۴:۵ کتاب المناقب باب ۲۰ مناقب علی بن ابی‌طالب حدیث شماره ۳۷۵، مسند احمد ۳۲:۳ و ۱۰۶:۶.

۱ - نگاه کنید به تاریخ ابن اثیر [الکامل فی التاریخ] ۳: صفحات ۱۷۲ و ۱۷۴ در ذکر کشتن عثمان و نیز علی بن ابی‌طالب چهارمین خلیفه راشدین، نوشته محمدرضا، صفحات ۳۰ به بعد.

علی، قاطعانه و اصولی می‌ایستد و در راه خدا از سرزنش هیچ کس، هراسی به دل راه نمی‌دهد و اعلام می‌کند:

«به‌خدا سوگند در دین خود کمترین مماشاتای نمی‌کنم و در کارم به ریا نیز نمی‌پردازم.»

- «آیا از من می‌خواهید تا با ستم [و ستمکاران] پیروزی به‌دست آورم؟ نه، به‌خدا سوگند که خداوند هرگز نخواهد دید که گمراهان را به یاری گیرم...»

- «مرا چه به قریش، به‌خدا قسم که من زمانی که کافر بودند با آن‌ها جنگیدم و اکنون نیز در حالی که شیفته هستند با آن‌ها می‌جنگم؛ به‌خدا قسم باطل را می‌شکافم تا حق از درون آن ظاهر شود، به قریش بگو که از هم‌اکنون، شیون خود را سر دهند!»

زینب [سلام‌الله‌علیها] تمام سال‌های خلافت پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب از سال ۳۵ تا ۴۰ هجری را در کوفه بسر می‌برد. پدر در دریای آشفته‌ای از درگیری‌ها و توطئه‌ها و فتنه‌ها دست و پنجه نرم می‌کند؛ کوفه نیز چنین است همچنان‌که با دو فرزندش نیز چنین خواهد بود سرشار از وعده و پیمان ولی دریغ از یک کردار و تا بخواهی بدعهدی و ناپیمانی!

تا سرانجام ضربه عبدالرحمن بن ملجم در نوزدهم رمضان سال ۴۰ هـ فرامی‌رسد که دو روز پس از آن، آن امام بزرگوار را در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هـ به رفیق‌اعلی می‌پیوندد و به حبیب و برادر و پیامبر و فرستاده‌اش (ص) ملحق می‌گردد و وصیتش از این قرار است: «ای خاندان عبدالمطلب، خون مسلمانان را به بهانه کشته شدن امیرالمؤمنین مرزید و مبادا که جز قاتلم، کسی را بکشید، ببینید که اگر من از این ضربه او از پای درآمد، او را تنها یک ضربه بزیند و مثله‌اش مکنید زیرا از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «زنهار، حتی سگ‌ها را نیز مثله نکنید!»

[امام] حسن در رثای وی از جمله در سخنانش گفت: «... به‌خدا سوگند طلا و نقره‌ای برجای نگذاشت.»

\*\*\*

به‌دنبال شهادت امام علی [ع]، مردم عراق با [امام] حسن بیعت کردند ولی خلافت وی شش ماه بیشتر نپایید و امام حسن پس از آن ترجیح داد تا در راستای پیشگیری از ریخته شدن خون مسلمانان، قدرت را به معاویه واگذارد تا فتنه بخوابد و اطماع و آزها، آرام گیرد ولی مگر شکم بنی‌امیه، سیری پذیر بود؟!

امام حسن [ع] به دست همسرش جعدۀ دختر اشعث بن قیس مسموم شد و به شهادت رسید. معاویه به او پیغام داده بود که می‌خواهم تورا به ازدواج پسرم یزید درآورم به شرطی که همسر خود، [امام] حسن بن علی را مسموم گردانی! ولی او از ترس همین زنی که همسرش را مسموم کرده بود او را به عقد پسرش یزید در نیاورد و به‌جای آن یکصد هزار درهم پاداشش داد!!

هدف معاویه از قتل امام حسن [ع]، هموار کردن راه گرفتن بیعت برای یزید در ایام حیاتش و در هم شکستن نظام شورایی اسلامی و برقراری نظامی ارثی پادشاهی بود تا این ملک چون ثروت هنگفت و دارایی سرشاری برای همیشه متعلق به آن‌ها باشد و کسی از جمع مسلمانان و از جمله جگرپاره‌های پیامبر کاری به آن‌ها نداشته باشند و بدین ترتیب نخستین انحراف اساسی در تاریخ حکمرانی اسلامی پدید آمد و بعدها انحراف‌های دردناک دیگری را در پی آورد.

\*\*\*

ولی حسین ایستادگی می‌کند: «با یزید بیعت نمی‌کنم!»

و حوادث به سوی تحقق پیشگویی‌های پیامبر عظیم‌الشانی که او را نیم قرن پیش به گریه انداخته بود، شتاب می‌گیرند.

به نقل از انس بن مالک، فرشته‌ای از خدا اجازه خواست تا به حضور پیامبر اکرم (ص) برسد. اجازه‌اش داد، [حضرت (ص)] به ام سلمه گفت: در را ببند تا کسی وارد نشود. می‌گوید: حسین آمد تا وارد شود، مانع شد ولی او جهید و داخل خانه شد و بر پشت و زانو و گردن حضرت نشست. می‌گوید: فرشته به پیامبر گفت: او را دوست داری؟ فرمود: آری. گفت: امت او را خواهند کشت و اگر بخواهی، جایی را که

در آن کشته می‌شود نشانت می‌دهم. دست زد گلی سرخ رنگ درآورد؛ ام سلمة آن‌را گرفت و آن‌را لای دستمال سرش پیچاند. می‌گوید: ثابت گفت: به ما گفته‌اند که کربلا بود.

این حدیث را امام احمد<sup>۱</sup> و در روایت بیهقی به نقل از ابوالطفیل<sup>۲</sup> آورده شده و در مجمع‌الزوائد گفته است آن‌را الطبرانی روایت کرده و اسناد آن "حسن" است.<sup>۳</sup>

و در روایت دیگری: جبرائیل [ع] به پیامبر اکرم (ص) خبر داد که حسین در کنار رود فرات کشته می‌شود.<sup>۴</sup>

معاویه پیش از آنکه موفق شود [امام] حسین را به بیعت با یزید وادار سازد یا او را نیز مسموم کند، می‌میرد و یزید جانشین وی می‌شود و به ولید بن عقبه<sup>۵</sup> کارگزار خود در مدینه فرمان می‌دهد تا بیعت او را از [امام] حسین بگیرد. [امام] حسین نیز قاطعانه می‌گوید: «ای امیر، ما خاندان پیامبر و معدن رسالتیم و به ماست که خداوند آغاز کرد و به ما نیز ختم کرد، یزید فاجر و فاسق و شارب خمر و قاتل نفس حرام است و آشکارا به فسق و فجور می‌پردازد و کسی چون من هرگز با او بیعت نخواهم کرد!»

مروان بن الحکم از ولید می‌خواهد که [امام] حسین را به قتل برساند، ولید به هراس می‌افتد، و به او می‌گوید: وای بر تو! تو به من می‌گویی که دین خود را به دنیا می‌

۱ - مسند احمد، ۳: ۲۴۲.

۲ - السنن الکبری، ۷: ۳۱۵.

۳ - مجمع‌الزوائد ۹: ۱۸۷ و نگاه کنید به المعجم‌الکبیر طبرانی ۳: ۱۰۶ حدیث شماره ۲۸۱۳ و در همین باب به نقل از الطبرانی به راههای متعددی به نقل از پیامبر اکرم (ص) ولی با واژه‌هایی نزدیک به آنچه بیان شد. نگاه کنید به حدیث‌های شماره ۲۸۱۴ تا ۲۸۲۲.

۴ - نگاه کنید به المعجم‌الکبیر ۳: ۱۰۵ حدیث شماره ۶۸۱۱.

۵ - ولید بن عقبه بن ابوسفیان اموی، از سوی عمویش معاویه کارگزار مدینه بود همچنانکه چندین بار امیرالحاج [سرپرست حاجیان] گردید و به میانه‌روی در برابر دشمنان بنی‌امیه و به‌ویژه اهل بیت [ع] مشهور بود وقتی معاویه بن یزید وفات یافت اهل شام او را برای خلافت در نظر داشتند لذا مورد ترور قرار گرفت و در سال ۶۴ هجری وفات یافت و گفته شده در حالی که نماز می‌خواند گرفتار طاعون شد و مرد!! نگاه کنید به تاریخ‌الاسلام (الذهبی)، حوادث سال‌های ۶۱ تا ۸۰ هجری صفحات ۱۹۷ - ۱۹۴، سیر اعلام النبلاء ۳: ۵۳۴.

بفروشم به‌خدا قسم هرگز دوست ندارم مالک تمامی دنیا باشم و حسین را به قتل رسانده باشم، سبحان الله! آیا حسین را بکشم چون گفته است: بیعت نمی‌کنم؟! به‌خدا قسم گمان ندارم با ریختن خون حسین، کسی به دیدار خدا بشتابد و بار گناهانش سبک باشد؛ خداوند در روز قیامت به او نظر نمی‌کند و او را نمی‌بخشد و گرفتار عذابی دردناک می‌سازد.<sup>۱</sup> در این میان جزییات دیگری نیز وجود دارد. سرانجام [امام] حسین همراه با خانواده خود از مدینه راهی مکه می‌شود، در آنجا نامه‌هایی از مردم کوفه او را به اقدام برای ایستادگی در کنار او علیه یزید فرامی‌خوانند: «مردم در انتظار تو هستند و جز تو را نمی‌خواهند، شتاب کن، شتاب کن. و اگر می‌خواهی اقدام کن که با سربازان آماده‌ای روبرو خواهی شد!»<sup>۲</sup>

و به‌دنبال این نامه‌ها، پسر عموی نازنینش مسلم بن عقیل را نزد آن‌ها می‌فرستد ولی آن‌ها چنان بزدلی نشان می‌دهند که سرانجام فتنه عبیدالله بن زیاد! تحقق می‌یابد و او مسلم بن عقیل سفیر [امام] حسین و کسی را که به وی پناه داده بود یعنی هانی بن عروة مرادی را به قتل می‌رساند و در خمان حال قسم یاد می‌کند: خدای مرا بکشد اگر چنان‌که تو را نکشم که تاکنون کسی در اسلام آن‌گونه کشته نشده است!<sup>۳</sup>

آنگاه به ستم‌های خود ادامه می‌دهد و می‌خواهد توجه یزید را به‌خود جلب کند، بی‌محابا و با خشونت تمام دست به کشتار می‌زند تا مردم را به وحشت اندازد و در عراق، فضای ترس و وحشت و هراسی سایه‌افکن گردد.

در همان حال [امام] حسین در مکه دست به کار حرکت به سوی آن‌هایی است که از او خواسته‌اند برای آمدن به عراق، شتاب کند!

۱ - جزییات این حادثه در کتابهای تاریخ و سیره ذکر شده است به عنوان مثال نگاه کنید به: تاریخ خلیفه ۱۴۴، الاخبار الطوال: ۲۲۸ - ۲۲۷، تاریخ الطبری ۴: ۵۵۰ - ۵۴۸، اعلام الوری ۱: ۴۳۵ - ۴۳۴، البدایة و النهایة ۸: ۱۴۷ - ۱۴۶.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ ابی مخنف ۱: ۴۰۴، الاخبار الطوال: ۲۲۹، مروج‌الذهب ۳: ۶۴، اعلام الوری ۱: ۴۳۶، تاریخ ابی‌الفداء ۱: ۲۶۳.

۳ - نگاه کنید به: الاخبار الطوال: ۲۴۲ - ۲۴۱، الارشاد ۲: ۶۱ و ۶۵، الکامل فی التاریخ ۳: ۲۷۵، تذکره الخواص: ۲۴۳.



عزیزانش در مکه به او اصرار می‌کنند که به سوی خیانت‌پیشگانی که پیش از آن به پدرش و به برادرش خیانت کردند نرود و یکی از آنان می‌گوید: «به‌خدا سوگند اگر آنچه در اختیار بنی‌امیه است طلب کنی، تورا خواهند کشت و اگر تورا بکشند دیگر از هیچ کس باکی نخواهند داشت!»

حسین با خدا به مشورت می‌پردازد، خدا نیز خواسته که یزید و لشکریانش با قتل امام حسین هلاک گردند و حسین و خاندانش در راه دین خدا، نجات پیدا کنند! [امام] حسین می‌گوید: «مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌شود چنانکه مؤمن آرزو می‌کند هرچه زودتر به سوی پروردگار شتابد و من زندگی با ستمکاران را جز گناه نمی‌بینم.»

شهید ابن‌الشهید به سوی کوفه رهسپار می‌گردد؛ نواحی مختلف مکه هنوز جدّ بزرگوار و صدای مبارک او را از یاد نبرده که فرموده بود: «به‌خدا سوگند عموجان، اگر خورشید را به دست راست و ماه را به دست چپم بگذارند تا من از این امر [دعوت به اسلام] دست کشم، این‌کار را نخواهم کرد و آماده‌ام جانم را در این راه بدهم.»<sup>۱</sup>

کسی می‌آید و او را از کشته شدن مسلم و دیگر فرستاده‌اش و بزدلی کوفیان باخبر می‌سازد: «بزرگان قوم را رشوه و هواهای نفسانی چنان کرده که جملگی یک دل علیه تو هستند ولی دیگران، دل‌هایشان با تو ولی شمشیرشان فردا علیه تو کشیده می‌شود.»<sup>۲</sup>

دیری نمی‌پاید که ابن‌زیاد جنگجوی سوار را به فرماندهی حربن یزید التمیمی اعزام می‌کند تا او را در راه به محاصره درآورند و راه بازگشتش را نیز ببندند و دستگیرش سازند و به ابن‌زیادش تحویل دهند یا وادار به بیعت با یزیدش کنند!

حسین در برابر این لشکریان چون خطیبی ظاهر می‌شود و خطاب به آن‌ها می‌گوید:

۱ - تاریخ الطبری ۲: ۳۲۶.

۲ - گوینده این سخن مجمع بن عبید العامری است. نگاه کنید به تاریخ ابومخنف ۱: ۴۴۳، انساب الاشراف ۳: ۱۷۲ و در آن نام وی: مجمع بن عبدالله العائذی است؛ البدایة و النهایة ۸: ۱۷۳ و در آن نام وی: مجمع بن عبدالله العامری آمده است.

«رسول خدا(ص) فرمود: هرکس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌کند و عهد خدای را می‌شکند و با سنت رسول خدا (ص) به مخالفت می‌پردازد و با ظلم و دشمنی با خلق خدا برخورد می‌کند ولی با کردار یا گفتار خود چیزی را تغییر ندهد، شیطان حق دارد که او را به راه خود اندازد! اینها پای‌بند طاعت شیطان گشته و اطاعت از رحمن را ترک گفته‌اند، فساد کرده‌اند و حدود الهی را معطل گذارده‌اند و بیت‌المال را به سود خود برده‌اند و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند؛ نامه‌ها و نوشته‌های شما را برای بیعت دریافت کردم. در آن‌ها یادآور شده بودید که مرا ترک نمی‌کنید و تنهائیم نمی‌گذارید و اگر همچنان بر بیعت خود باشید به راه درستی رفته‌اید، من حسین بن علی بن فاطمه دختر رسول خدایم، جانم از شما و خانواده‌ام خانواده، شماس، اگر چنین نکنید و پیمان مرا بشکنید و بیعتم را پس بگیرید به‌جان خودم سوگند که همان کاری است که با پدرم، با برادرم و با پسرعمویم مسلم بن عقیل کرده‌اید و خودبین کسی است که فریب شما را خورده باشد!»

حرّ گفت: «... گواهی می‌دهم که اگر به‌جنگی، کشته می‌شوی.»

حسین گفت: مرا از مرگ می‌ترسانی؟

- ره می‌سپارم و مرگ بر جوانمرد ننگ است، اگر نیت خیری داشته باشد و به جهاد پرداخته باشد.

- و با مردانی چون خود همراهی کند و با هلاک شده‌ها مخالفت کند و از جنایت پیشه‌گان فاصله گیرد.

- اگر زنده مانم، پشیمان نمی‌شوم و اگر مردم، سرزنش نمی‌گردم.

مکر و فریب زیاد می‌شود، نیروی بشر تیزتر می‌شود و اوامر ابن‌زیاد و با استناد به دستورهای یزید صادر می‌گردد: «رحمی در میان نباشد، آب را از آن‌ها دریغ کنید!»

اردوگاه حسین [ع] شکوه شهادت را رقم می‌زند، هفتاد و سه انسان با چهارهزارتن

کوفیان وحشی بیدادگر از لشکریان ابن‌زیاد، رویارو می‌شوند!

و گل‌های سرسبد خاندان نبوت از کسانی که هنوز به ده سالگی نرسیده‌اند تا جوانان

هیجده سال و بیست سال و مردان و سالمندان که گام‌هایی همراه با شجاعت و شهامت در رکاب حسین برداشته‌اند و چیزی جز "تشنگی" از ایشان در نمی‌آورد: «پدر تشنه‌ایم!» و [امام] حسین [ع] پاسخ می‌دهد: «فرزندم اندکی صبر کن، به زودی از دست رسول خدا سیراب می‌شوی!»

و بانو زینب که در فاصله خیمه‌ها و صحنه کارزار این گل‌ها را شهید به شهید تحویل می‌گیرد و بر خلاف خواسته خود صدای ناله‌اش بلند می‌شود:

«عزیزم! برادرزاده‌ام! فرزندم! جگرگوشه‌ام! امروز جدم رسول خدا مرد! امروز مادرم فاطمه مرد! امروز پدرم علی مرد! امروز حسن مرد، وای حسین!»

این زخم‌ها بر حسین گران می‌آید، بدبختی‌ای که با کشتن وی نصیب می‌شود، از راه می‌رسد پس از آن سرمبارکش قطع می‌گردد تا نیزه‌ها آن‌را به یزید برسانند!

کلمات حسین همچون کبوترانی در لانه‌های قلب زینب بال بال می‌زنند، به گرد او می‌چرخند و در همهٔ سرزمین‌ها روایت می‌شوند و همهٔ گوش‌ها آن‌را به‌جان می‌شنوند و تمام و کمال همچنان که روز "طف"، روز کربلا از زبان مبارکش جاری شدند، حضور دارند؛ او با کلمات خود کوفیان را مورد خطاب قرار می‌دهد، کسانی را که به عنوان قاتلان در لشکر عمرین سعد به سراغش آمده‌اند:

- «آیا فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟»

- «ای فلانی و فلانی و فلانی... آیا برایم ننوشتید و نگفتید که در رکابم خواهید جنگید؟!»

- آیا به انتقام قتلی که از شما داشته‌ام یا برای مالی که از شما خورده‌ام یا به قصاص زخمی که بر شما رواداشته‌ام چنین به جنگم آمده‌اید؟

- آیا برای قتل من، گرده‌ام آمده‌اید؟ به خدا سوگند پس از من هیچ یک از بندگان خدای را نخواهید کشت؛ به خدا قسم از خدا خواسته‌ام که مرا با خوار دانستن شما، بزرگواری بخشد و سپس آنگونه که متوجه نشوید انتقام مرا از شما بگیرد؛ به خدا قسم در صورتی که مرا بکشید در حالی که دیدار خدایم خواهم شتافت که شما با یکدیگر

درگیر شده‌اید و خون همدیگر را می‌ریزید و به این نیز بسنده نمی‌گردد تا اینکه عذاب دردناک برای شما، دو چندان شود.

نقش [امام] حسین با شهادت قهرمانانه و فداکاری فراوان به پایان می‌رسد و نقش زینب: راوی داستان، شاهد و رسواگر ستم و بیداد و زورمداری، آغاز می‌گردد.

دیری نپایید کسی که خود را پیروز میدان به‌شمار آورد از پای درآمد و کسی که گمان بردند او را لگدمال کرده و احاطه‌اش نمودند و به قتلش رساندند، شکوهمند و پرصلابت، هرگز شکست نخورد و پیروزمند گشت و زینب، پرچم فیروز حسین را در حالی که در عین اسارت، جباران را در میان افراد و نگاهبانان و برج و باروهای مستحکم خود رسوا ساخت و آبرویشان را برد، برافراشت. حسین در زینب زنده است خیلی قوی‌تر و تواناتر از آنچه بود و دیگر دشمنان هرگز نمی‌توانند دوباره او را به قتل برسانند؛ او از اسارت مرگ درآمد و در لحظه و روزهای بعد بزرگ و فراوان و جاودانه، پیایی متولد شد؛ به همین دلیل است که عمروبن سعید الأشدق کارگزار یزید در مدینه، از زینب گله می‌کند که حضورش در میان مردم مدینه، احساسات آن‌ها را برمی‌انگیزاند!

و فرمان‌های یزید وحشت‌زده صادر می‌شود: زینب را از مدینه دور سازید.

و این عزیز و گرامی و فرزند عزیزان و گرامیان، رهسپار سرزمینی می‌شود تا آنجا افتخار حضور دهد و مردم مصر به بلبیس می‌آیند تا از او استقبال کنند و جگر گوشه پیامبر خدا (ص) و این مرهم زخم‌ها را در قلب خود جای دهند!

در ماه تولدش شعبان سال ۶۱ هـ ق و در حالی که به پنجاه و شش سالگی رسیده بود، بانوی هاشمی سر مبارک خود را بر سینهٔ مصر می‌نهد و به مدت یازده ماه تا رجب ۶۲ هـ به تضرع و استغفار و دعا به درگاه الهی می‌پردازد و پس از آن به عنوان مادر شهیدان و بانوی شهید نبرد "دنیا" یا "محمد" به رفیق اعلی می‌پیوندد.

می‌نویسم به بانو زینب دختر بزرگ پیامبراکرم(ص) نیز اشاره‌ای داشته باشیم. از جمله مهمترین مطالبی که در کتب تاریخ و سیره راجع به این بانوی بزرگوار نوشته‌اند آن‌است که وی بیست‌وسه سال پیش از هجرت یعنی ده سال پیش از بعثت پیامبراکرم(ص) در مکه مکرمه به دنیا آمد و پدرش در آن زمان سی سال داشت.

بانو زینب بزرگترین دختری پیامبراکرم(ص) از همسرش بانو خدیجه دختر خویلد بود و پیامبراکرم(ص) او را پیش از ظهور اسلام، به عقد ازدواج پسرخاله‌اش (هاله بنت خویلد) یعنی العاص بن الربیع درآورد و زمانی که پیامبراکرم(ص) به پیامبری مبعوث گردید، بانو زینب از همسرش العاص بن الربیع خواست که اسلام آورد ولی او نپذیرفت لذا از وی طلاق گرفت و او نیز تا سال هفتم هجری بر دین پدران ماند ولی در سال هفتم هجری اسلام آورد و به این دین ایمان آورد؛ در این هنگام بود که همسرش بانو زینب به وی بازگشت و صاحب دو کودک از وی شد<sup>۱</sup> ولی تنها یکسال پس از بازگشت به همسر پس از اسلام آوردن او، مرگ میان آن‌ها جدایی انداخت و پیکرش در بقیع به خاک سپرده شد.

در برخی روایات تاریخی اشاره شده که بانو زینب دختر پیامبراکرم(ص) در یک حادثه، وفات یافت. برخی از این روایت‌ها را خانم دکتر سعادت ماهر نقل کرده و از جمله در آغاز سخن خود درباره بانو زینب دختر امام علی (رض) آورده است: بانو زینب دختر امام علی [ع] در سال ششم هجری در خانواده پیامبر(ص) در مدینه منوره به دنیا آمد و جدش پیامبر خدا(ص) او را تبرک کرد و نام زینب را در جهت زنده نگه داشتن دخترش - که در سال دوم هجری تحت تأثیر زخم خود وفات یافته بود - برای وی انتخاب کرد. بانو زینب دختر پیامبر خدا پس از غزوة بدر در راه مدینه با یکی از مشرکان روبرو شد و او ضربه‌ای به شکمش که در آن زمان حامله بود وارد آورد که علاوه بر سقط جنین به مرگ وی منجر شد.

۱- الطبقات الکبری ۳۰:۸، نساء حول الرسول (نوشته: محمود طعمه): ۱۵۴.

۲- ابن سعد یادآور شده که او علی و امامه را به دنیا آورد که علی در سن کودکی وفات یافت ولی امامه باقی ماند که پس از وفات حضرت زهرا (س)، حضرت علی (ع) با وی ازدواج کرد؛ الطبقات الکبری ۳۰:۸.

## بانو زینب

### دختر امام علی بن ابی طالب (علیها و علی ایها السلام)<sup>۱</sup>

نوشته: حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

تا اندک زمانی پیش، من همراه با عده‌ای دیگر گمان می‌کردم ضریحی که هم‌اکنون در محله بانو زینب در مرکز قاهره وجود دارد آرامگاه یا مقام یا ضریح یا قبر بانو زینب بزرگترین دختر پیامبراکرم(ص) است ولی وقتی تصمیم گرفتم درباره مشهورترین آرامگاه‌ها و ضریح‌های مصر بنویسم پس از مراجعه به منابع اصلی تاریخی مربوط متوجه شدم که این ضریح متعلق به بانو زینب، دختر امام علی بن ابی طالب (رض) و خواهر امام حسن و امام حسین و دختر بانو فاطمه زهرا [س] است و این جد بزرگوارش پیامبراکرم حضرت محمد (ص) بود که نام زینب را همچون حسن و حسین برای برادرانش، برای او برگزید.

برای بیان این تفاوت و روشن ساختن اشتباهی که مدت‌ها خود را بر ما تحمیل کرده بود ضروری دیدیم در زمانی که درباره بانو زینب صاحب این ضریح مطلبی

پس از آن حادثه، پیامبر اکرم (ص) اندوهگین بود تا سرانجام خواهر وی زهرا (فاطمه زهرا [س]) همسر امام علی بن ابی طالب اولین دخترش را به دنیا آورد و او را زینب نامید؛ این کودک - بانو زینب - در دامان گرم جدش پیامبر خدا (ص) پرورش یافت تا سرانجام آن حضرت [ص] به لقاء الله شتافت.

هنگامیکه بانو زینب دختر امام علی [ع] به سن ازدواج رسید، پدرش پسرعموی وی عبدالله بن جعفر را به همسری وی برگزید. از همسرش عبدالله بن جعفر صاحب سه پسر به نام‌های: جعفر، عون و علی و نیز دو دختر به نام‌های: ام‌کلثوم و ام‌عبدالله گردید.

همچنانکه همین منابع یادآور شده‌اند که همسرش احتمالاً همزمان، با دیگری نیز ازدواج کرد و او توانست پس از کشته شدن پدرش [حضرت علی (ع)] به پرورش برادرانش بپردازد.<sup>۱</sup>

بانو زینب [ع] با چندین حادثه سیاسی که خانواده‌اش و پیشاپیش ایشان پدر گرامی‌اش امام علی و نیز برادرانش حسن و حسین را درگیر کرد روبرو بود؛ او شاهد نبرد کربلا که در آن برادرش [امام] حسین به شهادت رسید نیز بود و پس از همین نبرد بود که همراه با اسرا به نزد عبیدالله بن زیاد تابع یزیدین معاویه به بصره و سپس همراه اسرا به دمشق رفت در حالیکه سر مبارک امام حسین (رضی الله عنه) پیشاپیش این کاروان قرار داشت. سپس یزید بن معاویه به او دستور داد که مکان اقامت خود را انتخاب کند او نیز ترجیح داد به مدینه منوره بازگردد از آنجا که وجود او می‌توانست انگیزه‌ای برای برافروختن آتش قیام علیه بنی‌امیه گردد، کارگزار مدینه او را مجبور تا مدینه را ترک گوید، او نیز مصر را برای اقامت برگزید و تا زمان مرگ در این سرزمین باقی ماند.

## علم و صفات وی

این بانوی بزرگوار در کنار صفات برجسته‌ای چون شجاعت و شهامت و پایمردی، از دانش و معرفت و اخلاق نیز دور نبود زیرا در خانواده‌ای پرورش یافته بود که تماماً دانش بود؛ پدر ارجمندش حضرت علی بن ابی‌طالب که سرچشمه دانش و تقوا به‌شمار می‌رفت همچنانکه دو برادر بزرگش امام حسن و امام حسین (رض) نیز چنین بودند. از جمله برجسته‌ترین صفات این بانوی بزرگوار وفاداری بود و بر پیمان مادر ارجمندش حضرت فاطمه زهرا [س] دختر پیامبر اکرم (ص) پایدار بود.

در این راستا روایت می‌کنند که مادرش (رض) بر خلاف سن اندک دخترش بانو زینب، سفارش مراقبت از دو برادرش حسن و حسین را به او کرد و از وی خواست پس از او برای آن‌ها مثل مادر باشد. او نیز در طول زندگی به بهترین وجه به این سفارش مادر عمل کرد به‌گونه‌ای که نوعی هم‌پیوندی میان داستان زندگی این دو امام بزرگوار از یک سو و زندگی این بانوی گرانقدر در جزئیات و حوادث، به‌ویژه حوادثی که برادرش امام حسین (رضی الله عنه) در آن‌ها حضور داشت و سرانجام به شهادت او و رفتن وی به اتفاق اهل‌البیت به مدینه منوره و سپس گزینش مصر به عنوان تبعیدگاهی امن برای خود در پی خشونت‌های زندگی در مدینه پس از حادثه کربلا منجر گردید، مطرح کرد.

این مصیبت‌ها به او شجاعت و خردمندی بیشتری داد و مواضع بسیاری وجود دارد که در آن‌ها با قدرت، شجاعت خود را نشان داد؛ آنچه در این راستا روایت شده از جمله از این قرار است: هنگامی که برادرش امام حسین [ع] در برابر چشمش به شهادت رسید، بی‌تابی و ضجعه و فریاد بیهوده نکرد و چون زنان به شیون و ناله پرداخت بلکه شکیبایی و شجاعت و رضایت به قضا و قدر الهی پیشه کرد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون اللهم تقبل عنا هذا القلیل من القربان» (ما همه از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم، بار پروردگارا این اندک قربانی را از ما بپذیر).

همچنین در مورد شجاعت و قدرت نفوذی که بر اهل باطل داشت، روایت شده وقتی همراه بانوان اهل‌البیت با سر مبارک امام به کوفه رسید و در برابر عبیدالله بن زیاد حضور یافت، متوجه شد که عبیدالله با دیده تحقیر و انتقام‌گیری به ایشان نگاه می‌کند؛

۱ - اعلام النساء (ابن عساکر): ۱۹۰، الطبقات الکبری ۳۶۵:۸ و او [زن دوم] را لیلی دختر مسعود ذکر کرده‌اند.

در این حالت، بی هیچ ملاحظه‌ای، او را از عاقبت بدی که روز قیامت در انتظار او و افراد وابسته‌اش خواهد بود به عنوان مجازات خیانت و عهدشکنی با برادرش امام حسین و یاران او برحذر داشت. همچنانکه جملات و سخنان تندی با وی در میان گذاشت که خودش هرگز انتظار شنیدن آنرا از شجاع‌ترین مردان و قدرتمندترینشان نداشت به همین دلیل برای آنکه موضوع سخن را عوض کند و در عین حال با او به محاجه نپردازد رو سوی جوانی که در کنار بانو زینب ایستاده بود کرد و پرسید: کیستی؟

جوان گفت: من علی بن الحسین هستم.

ابن زیاد گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟

جوان گفت: من برادر بزرگتری داشتم که علی نام داشت و مردم او را کشتند.

ابن زیاد گفت: خدا او را کشت!

جوان گفت: خداوند جان‌ها را به‌هنگام مرگ، می‌میراند.

ابن زیاد به‌خشم آمد و فرمان داد گردنش را بزنند؛ عمه‌اش بانو زینب قدم پیش گذارد و او را در آغوش گرفت و گفت: به‌خدا سوگند او را رها نمی‌کنم؛ اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز بکش. ابن زیاد در شگفت ماند و کوشید تا از این تنگنا رهایی یابد و سپس از اجرای حکم خود در مورد قتل [امام] زین‌العابدین منصرف گردید.

علاوه بر اینها بانو زینب مواضع شجاعانه‌ای حتی با خلیفه!! یزید بن معاویه نیز داشت و آن هنگامی بود که در دمشق همراه با سر مبارک برادرش امام حسین [ع] به حضور او رسید. شجاعت‌های او از آن نیز فراتر بود و پس از بازگشت به مدینه نقش به‌سزایی در برانگیختن احساسات علیه یزید بن معاویه داشت به‌گونه‌ای که بیم آن می‌رفت قیامی همگانی علیه او و مردانش به راه اندازد؛ برخی مؤرخان برآنند که قیامی که نهال آنرا بانو زینب در سال شصت و یکم هجری کاشت در حجاز و عراق شعله‌ور ماند و به‌تدریج چنان شدت و اوجی گرفت که بالاخره در سال ۱۳۲ هجری زمام کار از دست بنی‌امیه خارج شد و بنی‌عباس بن عبدالمطلب [عموی پیامبر(ص)] به قدرت رسیدند.

در مورد علم و پارسایی این بانو، الجاحظ در کتاب خود البیان در این باره می‌گوید: او در نازک دلی و لطافت طبع چون مادر و در علم و تقوا چون پدر بود. دارای مجلس

علم پرباری بود که گروه زنانی که در پی جست و جو در دین بودند در آن حاضر می‌شدند لذا او را به حق عقیده بنی‌هاشم لقب داده بودند.

و حتی هنگامی که در پی انتخاب تبعیدگاهی برای خود به‌جای مدینه و از ترس ایجاد شورش علیه بنی‌امیه، مصر را برای اقامت خود برگزید نیز پیرامون خود علمایی از مصریانی را که در پی فراگیری دانش، پارسایی و پرهیزگاری از او بودند، گردآورد.

### توصیف ضریح

منابع تاریخی اتفاق نظر دارند که ضریح بانو زینب، ابتدا گوشه کوچکی بود که در حومه دریایی شهر "فسطاط" و آنجایی که بستان‌های زیبای مشرف بر خلیج مصری که در آن‌زمان از این منطقه می‌گذشت، قرار داشت.

بانو زینب دختر امام علی بن ابی‌طالب [ع] در خانه‌ای که به مدت یک‌سال در آن اقامت داشت به‌خاک سپرده شد؛ این خانه متعلق به کارگزار مسلمة بن مخلد الانصاری بود. ضریح نیز در همان‌جایی که این بانوی پاک به‌خاک سپرده شد برای او بنا گردید که تا به امروز همچنان وجود دارد. کارگزار اموی در آن‌زمان در منطقه‌ای در فسطاط اقامت داشت که آنرا "الحمراء القصوی" می‌نامیدند. این منطقه سرشار از باغ‌ها و بستان‌ها بود ولی منطقه‌ای که اکنون ضریح در آن قرار دارد "قنطرة السباع" (پل شیران) نام داشت، نام این منطقه منسوب به مجسمه شیرهایی بود که روی پلی که "الظاهر بیبرس" بر این خلیج بنا کرده بود، قرار داشت؛ از این خلیج آب به دهانه خلیج و از آنجا به سوئز می‌رسید و شیران نیز وجه مشخصه "الظاهر بیبرس" بانی این پل بودند.

در سال ۱۳۱۵ هـ / ۱۸۹۸م بخشی از این خلیج، خاکریزی شد و با این کار، این پل نیز پنهان گردید و میدانگاه [خشکی] آن توسعه پیدا کرد.

برخی منابع تاریخی حکایت از آن دارند که این خلیج آب خود را از آب رود نیل

۱- البیان و التبین ۱۵۷:۲.

۲- بیبرس العلابی البندقداری الصالحی الملک الظاهر صاحب فتوحات و آبادانی‌ها در سال ۶۲۵ هجری در سرزمین قیچان متولد شد و در سال ۶۷۶ هجری در دمشق وفات یافت و آرامگاهش در آنجا معروف است و المكتبة الظاهرية (کتابخانه ظاهریه) در آنجا بنا شده است، نگاه کنید به: النجوم الزاهرة ۷: ۹۴.

در مصر قدیم می‌گرفت و سپس تا حی غمره در شمال می‌رفت زمانی که در سال ۱۸۹۸م. ویران شد، از ابتدای ۱۹۰۱م. خط تراموا از آن گذر کرد.

در آغاز عملیات توسعه این میدان باستان‌شناسان، نمای زاویه و ضریح بانو زینب را که پیش از آن علی‌باشا الوزیر کارگزار عثمانی در ۹۵۱هـ / ۱۵۴۷م بنا کرده و امیرعبدالرحمن کتخدا در ۱۱۷۴هـ / ۱۷۶۱م آن را بازسازی کرده بود، پیدا کردند. پس از آن معابیی در این بنا ظاهر شد و به‌دنبال آن عثمان بیک معروف به الطنبورجی المرادی در ۱۲۱۲هـ / ۱۷۹۸م آن را ویران و دوباره بنا کرد ولی با حمله فرانسوی، بنای آن متوقف گردید تا سرانجام محمدخسرو پاشا در سال ۱۲۱۷هـ / ۱۸۰۲م آن را تکمیل کرد.

پس این بنا به دست احمد المحروقی درباره بازسازی شد و بعد از آن عباس پاشا کار بازسازی و توسعه و پی‌ریزی آن را در ۱۲۷۰هـ / ۱۸۵۴م آغاز کرد ولی پیش از اتمام، وفات یافت و سعید پاشا ناظر اوقاف در آن زمان کار را دنبال کرد و تالار دریایی را که ضریح شیخ محمد العتریس برادر سیدابراهیم الدسوقی و شیخ عبدالرحمن الحسین العلوی العیدروسی التریمی متوفی ۱۱۹۲هـ / ۱۷۵۸م در آن قرار دارد، به آن ضمیمه کرد و علاوه بر این پیرامون این مسجد، دیواره‌ای آهنی ساخت و سپس الخدیوی توفیق دستور ویران ساختن مسجد و برجای گذاردن ضریح و تجدید بنای آن را صادر کرد و فضای پیرامونی را به آن افزود و در ۱۳۰۵هـ / ۱۸۹۸م کار بنا به پایان رسید.

خدییو اسماعیل بر آن بود که چندین خیابان بنا کند که مرکز آن‌ها مسجد بانو زینب و آرامگاه و ضریح او باشد تا بهداشت عمومی نیز رعایت شده باشد؛ یکی از این خیابان‌ها از میدان السیده تا برکه الفیل و تا خیابان محمدعلی ادامه می‌یافت؛ مؤرخ علی پاشا مبارک در کتاب خود "الخطط التوفیقیة" به ذکر این مسجد و ضریح پرداخته می‌گوید: در سال هزار و دویست و هشتاد و شش زمانی که ناظر دیوان اوقاف بودم، و از سمت شرق مقبره‌ای به مسجد بانو زینب چسبیده بود و پس از آن زمین‌های آزاد و مزارع قرار داشت، مواردی را که در مالکیت افراد بود خریداری کردم و آن‌ها را به زمین

مقبره افزودم و سپس به کسانی که می‌خواستند واگذار شد تا هرکسی بخواهد در آن بنا کند. اندک زمانی بعد، آنجا کاملاً شلوغ شد و خیابان‌ها و محله‌ها و خانه‌های بسیار زیادی متعلق به امرا و دیگران، بنا گردید. به همین علت بود که بخش اعظم برکه (برکه ابن طولون) ویران شد. این برکه در فاصله میان قلعه الکبش و قبرستان زین‌العابدین قرار داشت.

پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲م، به این مسجد توجه ویژه‌ای شد و مورد توسعه و بازسازی قرار گرفت؛ در ۱۹۶۴م. نیز مساحت این مسجد بالغ بر ۷۸۰۰ مترمربع گردید حال آنکه تا پیش از آن این رقم ۴۵۰۰ مترمربع بود.

با این توسعه جدید، خانم دکتر سعاد ماهر، تصویری از مسجد بانو زینب و ضریح او ارائه داده می‌گوید:

مسجد متشکل از هفت رواق موازی با قبله است که صحن مربعی با یک گنبد در وسط آن‌ها قرار دارد. در برابر این گنبد [زیر آن] ضریح بانو زینب واقع شده است. در این مسجد از سمت شمال دو میدانه‌گاه قرار داد که در هرکدام دارای یک ورودی اصلی که فضای مستطیل شکلی، آن‌ها را از هم جدا می‌کند، هستند، در سمت شمال غرب این فضا ضریح حضرت العتریس قرار دارد.

در ۱۹۶۹م. وزارت اوقاف، مساحت دیگری درست مشابه مسجد اصلی و با همان اندازه به آن افزود لذا در نیمه تازه تأسیس این بنا، محرابی در وسط مسجد جدید بنا گردید و در عین حال محراب قدیمی به‌جای گذاشته شد. در برابر ضریح بانو زینب در بازسازی دوم، فضای بازی مشابه صحن سرپوشیده، وجود دارد.

۱ - الخطط التوفیقیة ۳: ۱۷۸.

۲ - کتاب "مساجد مصر و اولیاءها الصالحون"، در دوران کنونی مساحت‌های تازه‌ای به این مسجد اضافه شده زیرا خانه‌ها و مغازه‌های اطراف آن ویران و سپس به مسجد افزوده شد.

رواق موازی قبله است که وسط آن‌ها صحن مربع شکل سرپوشیده‌ای قرار دارد. در برابر قبله گنبد ضریح بانو زینب وجود دارد و جلوی مسجد از سمت نمای شمالی دو میدانگاهی قرار دارد که در آن‌ها دو ورودی اصلی است و فضای مستطیل شکلی آن‌ها را از هم جدا می‌سازد.

در سمت شمال غربی نیز ضریح حضرت العتریس واقع است.

وزارت اوقاف پس از آن، اقدام به افزودن مساحتی بالغ بر ۳۲×۱۷ [معادل ۵۴۴ متر مربع] مسجد اصلی کرد. در ۱۹۶۹م هم وزارت اوقاف مساحتی درست معادل مساحت کامل مسجد را به آن افزود به‌طوری‌که بخش افزایش یافته نخست در مساحت مسجد، بین مسجد جدید و توسعه اخیر گردید و محراب قدیم نیز در جای خود باقی ماند. در برابر ضریح بانو زینب در بازسازی بعدی، فضایی مشابه صحن سرپوشیده وجود دارد و در نمای غربی آن دو ورودی یکی در وسط بنای بازسازی شده اول و دیگری در مساحت بازسازی اخیر، قرار دارد.

## آرامگاه بانو زینب (علیها السلام)<sup>۱</sup>

نوشته: دکتر سعاد ماهر

مسجد بانو زینب در میدانی به همین نام قرار دارد؛ این میدان پیش از آن به دلیل نقش شیرهای موجود در پلی که از رود نیل در دهانه خلیج تا سوئز ادامه داشت قنطره السباع (پل شیران) نام داشت. این شیرها در واقع نشان و وجه مشخصه "الظاهر بیبرس" بناکننده پل است. در ۱۳۱۵هـ ق / ۱۸۹۸ م بخش میانی خلیج ویران شد و با این ویرانی پل‌ها ناپدید گردید و به جای آن‌ها میدان توسعه پیدا کرد. در روند توسعه، نمای مسجد بانو زینب که علی پاشا والی عثمان آن را در سال ۹۵۱هـ ق / ۱۵۴۷م بازسازی کرد و در ۱۱۷۰هـ / ۱۷۶۸م شاهزاده عبدالرحمن کدخدا در باره بازسازی کرد، کشف کرد.

از هنگام کشف این نمای مساجد در قرن نوزدهم، این میدان و در واقع همه محله را به نام: "عقیله بنی هاشم" نامیدند.

وزارت اوقاف در ۱۹۴۰ م مسجد کنونی را بنا کرد. این مسجد متشکل از هفت

۱ - برگرفته از کتاب: "مساجد مصر و اولیایها الصالحون".

(۳)

## بانو نفیسه

نوشته:

توفیق ابوعلم  
حنفی المحلاوی



عبدالله (ص) - آنهایی که خداوند پلشتی‌ها را از ایشان دور ساخت و آن‌ها را پاک و پاکیزه کرد و... اینها همه، القاب بانو نفیسه (رضی الله عنها) است:

۱- او نفیسه الدارین است زیرا در روز قیامت زیارت کنندگانش را شفاعت می‌کند و به خاطر تواضع و خضوع و خشوعی که در برابر خدا دارد و نیز مهر و رحمت و نیکی و صله رحمی که به عمل می‌آورده زائران خود را در حمایت خویش قرار می‌دهد.

۲- او نفیسه العلم است زیرا از آنچنان دانشی داشت که پیچیدگی‌های علم را درمی‌یافت و آنرا در اختیار طالبان قرار می‌داد، آن‌ها در مشکلات به او مراجعه می‌کردند و دشواری‌های مسایل خود را می‌گشودند و در طلب آنچه وی از علوم خاندان نبوت دریافته و برگرفته بود، از سرتاسر جهان اسلام به سراغش می‌آمدند.

کافی است در این راستا یادآور شویم که او خواندن و نوشتن را پیش از هفت سالگی آموخت که بدون شک نشان بسیار جدی از آینده درخشان وی می‌داد؛ این امر کمکش کرد که در اوایل زندگی حافظ تمام قرآن مجید باشد.

۳- او به دلیل پاکی و تعبد و پارسایی و عبادت، لقب نفیسه الطاهرة را گرفته است.

۴- او به دلیل عبادت و پرهیزگاری، لقب نفیسه العبادة گرفت. او در شمار زنان عابد و شب‌زنده‌دار بود و روزها به روزه‌گیری و شب‌ها به نماز می‌ایستاد و تعداد سی‌بار و غالباً پای پیاده به حج رفت. او در سفرهای حج خود به پرده‌های کعبه می‌آویخت و می‌گفت: خداوندا، بار پروردگارا! مولای من! مرا با خشنودی خویش از من، شاد و برخوردار گردان و سببی مساز که چیزی چون حجابی میان من و تو قرار گیرد.<sup>۱</sup>

۵- او نفیسه مصری‌هاست زیرا مردم مصر او را دوست دارند. کافی است در ابتدای همین بحث یادآور شوم تصمیم او برای بازگشت به سرزمین حجاز و ترک مصر بر مردم مصر بسیار گران آمد و مصرانه از وی خواستند در همانجا اقامت داشته باشد.<sup>۲</sup>

## بانو نفیسه (س)<sup>۱</sup>

نوشته: توفیق ابو علم

نفیسه الدارین...

نفیسه العلم...

نفیسه الطاهرة...

نفیسه العابدة...

نفیسه المصریین...

بانوی پرهیزگاران و اهل سلوک، و بانوی بزرگوار علوی و صاحب کرامات فراوان و دارای مناقب فاخر، مادر درماندگان، بانوی مرضیه و سیرکننده گرسنگان و نیازمندان.

این بانوی پاک، عفیف و زاهد، ساجده راکعه و محدثه و متبحره و دارای نفس‌های معنوی و برخوردار از برکات فراوان، البضعة المنیفة الناضرة، الزهرة الزاهرة، سليلة النبوة، فرع الرسالة، جناح الرحمة، بانوی پاک نهاد از اهل بیت برگزیده خدا و خاندان محمدبن

۱- برگرفته از کتاب: "السيدة نفیسه" چاپ المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیة. به همین قلم. سری کتابهایی درباره اهل البیت از سوی انتشارات دارالمعارف (قاهره) منتشر شده است و کتاب ویژه بانو فاطمه زهرا(س) نیز به فارسی ترجمه شده و چندین بار در ایران بچاپ رسیده است. می‌گویم: اخیراً نیز مرکز علمی وابسته به "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" آنرا همراه با اسناد و منابع و توضیحاتی که آن‌ها را لازم و مکمل می‌دانست چاپ کرد. همچنانکه مرکز یادشده این کتاب را تمام و کمال به زبان فارسی ترجمه کرد چون آنرا برای آشنایان به زبان کهن فارسی بسیار مفید تشخیص داد.

۱- نگاه کنید به خط المقریزی ۴: ۲۲۵.

۲- جزئیات آنرا در منبع پیش گفته صفحات: ۳۲۵ و ۳۲۶ ببینید.

همچنانکه همه سیره‌نویسان و تاریخ‌نگاران متفق‌القولند که بانو نفیسه در قاهره وفات یافت و هنگامی که وفات کرد، همسرش همان روز رسید و می‌خواست پیکر او را به مدینه ببرد تا در بقیع به خاک بسپارد ولی مردم مصر به حضور حاکم شهر رسیدند و از وی خواستند که مانع از اقدام همسرش در این خصوص شود و سرانجام نیز بانو نفیسه - همچنانکه جزئیات آنرا بیان خواهیم کرد - در قاهره به خاک سپرده شد و به همین دلیل است که مصری‌ها او را نفیسه مصری‌ها نامیده‌اند.

### محل تولد و وجه تسمیه وی به "نفیسه"

این بانوی پاک در روز چهارشنبه یازدهم ربیع‌الاول ۱۴۵هـ در مکه مکرمه به دنیا آمد. مادرش از تولد وی شاد شد و پدر قدم نورسیده‌اش را به فال نیک گرفت و خانه‌اش را سراسر شادی فراگرفت و هنگامی که شباهت فوق‌العاده چهره او را با خواهر خود و عمه نوزاد بانو نفیسه دختر زید (رض) دید. شادی‌اش دوبرابر شد لذا پدر نام عمه را برای او برگزید چون از نفاست ویژه‌ای برخوردار بود و زیبایی و ویژگی‌های خواهرش را در چهره داشت و می‌خواست خداوند متعال، اقبال و سعادت و نعمت‌های خدادادی عمه را در وی به ودیعه نهد.

زیرا او [نفیسه نخست] خیلی دوست داشتنی بود و نقش بسیار مثبتی در خلافت همسرش داشت و او را به کارهایی که در آن زمان کرد، واداشت؛ او فتح‌های بزرگی دست یتیمان را گرفت و به آن‌ها رسیدگی کرد و برایشان مقرری در نظر گرفت و برای نابینایان نیز راهنمایی قرار داد و مسجد نبوی را مرمت کرد و توسعه داد و به فقها و ضعفا و فقرا کمک کرد و به آن‌ها توجه کرد و گدایی کردن را منع نمود و برای نیازمندان مستمری در نظر گرفت و امور خلافت را به بهترین شکل، رتق و فتق کرد.<sup>۱</sup>

از جمله تصادف‌ها اینکه عمه بانو نفیسه (س) به مصر رفت و در همانجا وفات یافت و مقامش در نزدیکی آرامگاه بانو نفیسه است زیرا او در همان خانه‌ای که از سوی

۱ - نگاه کنید به تاریخ الطبری ۸: ۹۷، بلغة الظرفاء: ۲۳، تاریخ یعقوبی ۳: ۲۷، مروج الذهب ۲: ۱۲۷ - ۱۱۹.

والی مصر برادر همسرش عبدالله بن عبدالملک به آن‌ها پیشکش شده بود، دفن گردید: او از زنان نیکوی روزگار بود و پیش از وفات برادرزاده‌اش، وفات یافت.

پدرش ابومحمدالحسن الانور فرزند زید الأبلج فرزند حسن السبط بن علی بن ابی‌طالب (رض) بود و لذا او گل باغ نبوتی بود که شاخ و برگ‌ها و ریشه‌های پاک و پاکیزه‌ای دارد و از سلاله رسالتی است که سرتاپای آنرا افتخار و شرف فراگرفته و از ارجمندی و کرامت فراوانی برخوردار بوده است.

- ای خوشا گلستانی که در جاودانگی روییده و هرگز چون آن درختانی وجود ندارد.

- ریشه‌اش مصطفی و شاخه‌اش فاطمه که با علی - سرور آدمیان - پیوند خورده است.

- دو هاشمی [حسن و حسین] نوادگانی که ثمره آنند و شیعیان برگ‌های پیچیده بر گردن این میوه‌اند.

- این گفته رسول خداست که اهل روایت در اخبار خود بدان اشاره کرده‌اند:

- من با دوستی آن‌ها در فردای رستاخیز امید نجات و قرار گرفتن در بهترین گروه مردمان دارم.<sup>۱</sup>

پدر وی امام بزرگوار و عالم جلیل‌القدری از بزرگان اهل‌البیت و در شمار تابعین و مستجاب‌الدعوة و مرد فاضل و شریفی بود.

در ۱۵۰ هـ ق ابوجعفر المنصور خلیفه عباسی کارگزار خود جعفر بن سلیمان را از کارگزاری مدینه برکنار کرد و به جای او الحسن بن زید را برگمارد و او نیز تا زمان برکناری از سوی المنصور به علت سعایت علیه او در ۱۵۶ هـ ق، کارگزار مدینه باقی ماند.<sup>۲</sup>

۱ - این ابیات در کتاب بشارة المصطفی صفحه ۷۶ آمده و منسوب به یعقوب الطبرانی است؛ در الغدیر ۳: ۸ نام شاعر ابویعقوب النصرانی ذکر شده است.

۲ - نگاه کنید به تاریخ بغداد ۷: ۳۰۹ به بعد و المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ۸: ۲۹۴.

الحسن بن ابی ذئب محمد بن عبدالرحمن بن مغیره را برگزید و او را پناه داد و بزرگ داشت ولی از لغزش زبانش در امان نبود زیرا نزد المنصور رفت و به اطلاعش رساند که الحسن، چشم به خلافت دارد و برآن است تا خلافت را به علویان بازگرداند در اینجا بود که منصور برآشفته شد و دستور عزل و حبس الحسن را صادره کرد.

ابن ابی ذئب در سعایت خود شتابزدگی کرد زیرا گمان برده بود اهل بیت نسبت به خلافت چشم طمع دوخته اند حال آنکه می دانست این حق آن‌ها بود و آن‌ها از هرکس دیگری به خلافت سزاوارتر هستند و خودش در حمایت از بنی عباس و دفاع از دولت ایشان معروف بود و نخستین کسی بود که به عنوان شعار عباسی‌های علوی، سیاه پوشید.<sup>۱</sup>

الحسن تا آغاز خلافت المهدی در حبس ماند؛ او در علم و اعتدال و زهد و عبادت مشهور بود لذا فرمان داد تا از حبس آزادش کردند و او را به خود نزدیک و از جمله معتمدانش ساخت.<sup>۲</sup>

الحسن در هنگام کارگزاری، قاطع بود و اراده‌ای آهنین داشت و در رعایت حدود و حرمت‌های الهی بر مردم سخت می گرفت و در دین خدا، رأفت و ملاحظه‌ای نداشت و برای اجرای حدود الهی، رحم و شفقتی نمی شناخت.

و زمانی که به مدینه بازگشت، ابن ابی ذئب را سرزنش نکرد.<sup>۳</sup>

و هنگامی که پدرش زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب وفات یافت، او کودکی بیش نبود و مبلغ چهارهزار دینار برایش بدهی به ارث گذارد؛ الحسن سوگند خورد که تا هنگام ادای این دین سقف مسجد رسول الله (ص) یا خانه کسی که به نیاز پیش او آمده است بر سرش سایه نیندازد. و سرانجام نیز به نذر خود وفادار ماند و بدهی پدر را ادا کرد.

و درباره گشاده دستی و کرمش گفته اند روزی در ایامی که حاکم مدینه بود جوانی که می گساری کرده بود به حضورش رسید و گفت: ای فرزند رسول الله من از این کار دست بر نمی دارم زیرا پیامبر خدا (ص) فرموده است: «خویشان خود را دستگیری کنید»<sup>۱</sup> من فرزند ابی امامه بن سهل بن حنیف هستم و پدرم همچنانکه می دانی با پدرت همراه بود.

گفت: راست می گویی. آیا دست می کشی؟

گفت: نه به خدا!

دستگیری اش کرد و به او پنجاه دینار داد و به وی گفت: با این پول ازدواج کن و نزد من بازگرد، جوان توبه کرد و الحسن همواره به او نیکی می کرد.<sup>۲</sup>

الحسن پدر بانو نفیسه مستجاب الدعوة بود؛ گفته می شود یک بار هنگامی که در الابطح بود زنی همراه فرزندش بر او گذشت! در این میان عقابی فرزند را ربود، او از الحسن خواست که دعا کند تا فرزندش بازگردانده شود الحسن نیز دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و به درگاه خدا دعا کرد؛ عقاب بلافاصله فرزند خردسال را بدون هیچ آسیبی به زمین انداخت و مادر، او را برداشت.<sup>۳</sup>

یک بار یکی از شعرا بر او وارد شد و این بیت را سرود:

”الله فرد و ابن زید فرد“ (خدا یگانه است و ابن زید نیز یگانه است).

گفت: نباید چنین بگویی، باید بگویی: ”الله فرد و ابن زید عبد“<sup>۴</sup>

واز تخت امارت به زیر آمد و به زمین افتاد و خدای بزرگ را تسبیح فراوان گفت.

او بزرگوار، خوش سیما و بلند نظر و گشاده دست بود.

و درباره اوست که شاعر می گوید:

۱- روایت را احمد در المسند ۶: ۱۸۱ و الهیثمی در المجمع ۶: ۲۸۲ آورده است.

۲- نگاه کنید به خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

۳- همان منبع.

۴- داستان را الشبلنجی در کتاب خود نورالابصار صفحه ۱۳۷ حکایت کرده است.

۱- نگاه کنید به عمرة الطالب: ۷۰.

۲- برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به: تاریخ بغداد ۷: ۳۰۹، تهذیب التهذیب ۲: ۲۷۹، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ۸: ۲۹۴؛ اعیان الشیعه ۵: ۷۵.

۳- این داستان را المقریزی در الخطط ۴: ۳۲۶ و الخطیب البغدادی در تاریخ خود ۷: ۲۰۹ ذکر کرده اند.

– اگر ابن زید دوستم گردد، سهمی که از دوستی او خواهم برد مرا بسنده است.<sup>۱</sup>  
الحسن ثروت فراوان داشت و اموالی در جنگل از آن او بود و کاخ الحمراء او از جمله بزرگترین کاخ‌های مدینه به‌شمار می‌رفت. یک‌بار مصعب بن ثابت الزبیری و فرزندش عبدالله به حضورش رسیدند؛ او عازم رفتن به جنگل برای سرکشی به املاک خود بود، مصعب این ابیات را برایش سرود:

– ای فرزند دختر پیامبر و فرزند علی، تویی تویی که از این زمانه [ما را] پناهی.

– از زمانه‌ای که نجات یابنده‌ای از آن نیست. اگر خاور و باختر به او پناه نداده باشند.

– از بدهی‌هایی که سربه فلک کشیده‌اند، از دست بزرگواری از بنی ثوبان.

– در بدهی‌های نقدی که بر عهده ماست که دویست است و اگر جمعش کنیم هشت گردد.

– پدر و مادرم فدایت، که [در این روزگار سخت] زندگی زنان و کودکان، دشوار شده است.

الحسن نیز کسی را نزد ابن ثوبان فرستاد و از بدهی‌های وی پرسید به او گفت: شیخ هفتصد و پسرش یکصد [دینار] بدهی دارند. آن‌ها را ادا کرد و دویست دینار نیز به آن‌ها داد.<sup>۲</sup>

الحسن تعداد نه (۹) فرزند پسر و دو فرزند دختر داشت: بانو ام‌کلثوم که او را به ازدواج ابوالعباس السفاح خلیفه عباسی درآورد و دیگری بانو نفیسه. و هیچ‌کدام از فرزندان او به شهرت و آوازه دخترش بانو نفیسه نرسیدند. این دختر [نفیسه] نورچشم و گل سرسبد فرزندان او بود. فرزندان پسرش عبارت بودند از: القاسم، محمد، علی،

۱ – در غاية الاخصار ۱: ۲۷۶ به نقل از کسی که از او درخواست کرده بود و او نیز به وی مالی بخشیده بود.

۲ – این داستان را به‌طور کامل در تاریخ بغداد ۷: ۳۱۱ – ۳۱۰ آمده است.

۳ – صاحب عمرة الطالب فی انساب ابی طالب صفحه ۷۱ یادآور شده که او هفت فرزند پسر داشت. القاسم که از همه بزرگتر و طرفدار بنی عباس بود، و علی که کنیه‌اش ابوالحسن بود و در زندان المنصور وفات یافت و تظاهر به ناصبی بودن می‌کرد و زید که کنیه‌اش ابوزید بود و ابراهیم که کنیه‌اش ابواسحاق بود و عبدالله که کنیه‌اش ابوزید بود و اسحاق که کنیه‌اش ابوالحسن بود و چپ چشم بود و او را الکوکی

ابراهیم، زید، عبدالله، یحیی، اسماعیل و اسحاق. مادر آن‌ها ام‌سلمة و نامش ابنة الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب بود.

ام‌کلثوم را به ازدواج عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس (رض) درآورد و در ۱۶۸هـ در سفر حج – که به همراه امیرالمؤمنین المهدی – بود وفات یافت و در حجاز یا الحاجر<sup>۱</sup> به خاک سپرده شد. الشعرائی یادآور شده که او در تربت مشهور خود در نزدیکی مسجد القراء میان العیون و مسجد عمرو بن العاص به خاک سپرده شده است.<sup>۲</sup> ولی به احتمال قوی‌تر او در الحاجر در جاده متتهی به مکه، دفن شده است.

روایت شده که امام زید الأبلج بدرالحسن الانور دست فرزندش الحسن را می‌گرفت و او را وارد قبر پیامبر(ص) می‌کرد و می‌گفت: «سرورم ای رسول‌الله، این فرزندم الحسن است و من از او راضی‌ام.» و بیرون می‌شد و می‌رفت. شبی در خواب پیامبراکرم(ص) را دید که به او می‌فرمود: «ای زید، من از پسرت راضی‌ام چون تو از او راضی هستی و با رضای من، حق سبحانه و تعالی نیز از او راضی است.»

الحسن، بانو نفیسه را به مدینه آورد؛ او همیشه دستش را می‌گرفت و وارد قبر شریف [پیامبراکرم(ص)] می‌کرد و می‌گفت: «ای رسول خدا من از دخترم نفیسه راضی‌ام.» و باز می‌گشت و همواره چنین می‌کرد تا یک‌بار رسول خدا(ص) را در خواب دید که می‌فرمود: «ای حسن! من از دخترم نفیسه راضی‌ام زیرا تو از او راضی هستی و حق سبحانه و تعالی نیز از او راضی است چون من از او رضایت دارم.»<sup>۳</sup>

می‌گفتند. گفته شده که چشم هارون الرشید بود و علیه خاندان ابوطالب نزد او سعایت می‌کرد به‌طوری‌که روزی الرشید بر او خشم گرفت و به زندانش انداخت و همانجا مرد و سرانجام اسماعیل که کنیه‌اش ابومحمد بود و از همه کوچکتر بود.

۱ – این را الخطیب و اغلب نسب شناسان می‌گویند: نگاه کنید به: تاریخ بغداد ۷: ۳۰۹ و ۳۱۳ و عمرة الطالب: ۷۰ و الحاجر جایی است در پنج مایلی مدینه از سمت مکه.

۲ – لوائح الانوار فی طبقات الاخیار ۲: ۲۷۱.

۳ – اخیراً دلیلی بر اینکه زید الأبلج در قاهره در نزدیکی جامع القراء میان العیون و مسجد عمرو بن العاص در آرامگاه مشهوری نزدیکی جامع القراء به خاک سپرده شده، پیدا شده است چه سنگ کهنه‌ای در شرق مقام فرزندش الحسن الانور در نزدیکی مسجد عمرو اندکی بالاتر از العیون پیدا شده که نسب زید بر روی

زیدالابلیج همان فرزند الحسن السبط فرزند امام است.

از این شاخه (شاخه مربوط به قرن نخست هجری) دیگر شاخه‌های بوستان قرن دوم زاده شده است؛ مادرش "کنیزک" است ولی مادر برادرانش، ام سلمة دختر الحسن بن الحسن بن علی (رض) بود و البته این برای او کسر شأن نیست و چیزی از قدر و قیمتش نمی‌کاهد؛ در گذشته نیز ابراهیم خلیل (ع) کنیزش هاجر را به زنی گرفته و از وی صاحب اسماعیل (ع) شده بود و از نسل او برگزیده خلق خدا یعنی حضرت محمد بن عبدالله (ص) زاده شد، پیامبر اکرم (ص) نیز با ماریة القبطیة چنین کرد و از وی صاحب ابراهیم شد پدرش الحسن نیز از چنین مادری بود.

زیدبن علی (رض) نیز کنیز زاده بود. یک بار بر هشام بن عبدالملک وارد شد. وی گفت: به اطلاعم رسیده که تو با خود از خلافت دم می‌زنی؟ ولی شایسته این مقام نیستی چون فرزند کنیزکی!

در پاسخش گفت: اینکه می‌گویی من از خلافت دم می‌زنم، باید بگویم که جز خداوند متعال علم غیب ندارد و اینکه می‌گویی من فرزند کنیزم، باید بدانی که اسماعیل نیز چنین بود و از پشت او برترین‌های بشریت یعنی حضرت محمد (ص) زاده شده است حال آنکه اسحاق فرزند زن آزاده است ولی بوزینه‌ها و خوک‌ها از وی زاده شده‌اند!

به او گفت: برخیز!

پاسخش داد: بنابراین تو همیشه از من بدت می‌آید. هنگامی که از آنجا خارج می‌شد

آن کتابت شده است.

ولی قبر امام محمد انور عموی بانو نفیسه در آرامگاه نزدیک مسجد طولون در کنار خانه خلیفه قرار دارد و بر درب آن بر روی سنگ مرمرین نوشته شده است:  
مسجد حل فیه نجل لزیذ ذلک الانور الأجل محمد (مسجدی که فرزند زید، در آن آمد و شد داشت آن انور و بزرگوار، محمد).

و این نشان از آن دارد که ضریح‌ها و مساجد موجود در قاهره، متعلق به اهل بیت یا اولیای خداست و نه آنگونه که برخی مدعی‌اند مربوط به رؤیاهای شبانه افراد مختلف است.

گفت: هرکس زندگی را دوست بدارد، خوار گردد.

سالم خدمتکار هشام گفت: از خدا می‌خواهم مبادا که کسی این سخن را از تو شنیده باشد.<sup>۱</sup>

زید از بهترین عابدان و زاهدان و بزرگان بنی‌هاشم بود. شاهان بنی‌امیه به حکمرانان عراق می‌نوشتند که مانع از حضور مردم کوفه در مجلس زید بن علی شوند زیرا او دارای زبانی است که از لبه تیز شمشیر برنده‌تر و تیزتر از نوک دندان‌ها و رساتر از سحر و جادو و دمیدن در گره‌هاست.<sup>۲</sup>

والشعبی گفته است: به خدا سوگند هرگز زنان بهتر از زید بن علی و فقیه‌تر و شجاع‌تر و زاهدتر از او نزاده‌اند.<sup>۳</sup>

ابوحنیفه گفته است: من هم زید بن علی و هم خانواده‌اش را دیدم، در این زمانه فقیه‌تر و عالم‌تر و خوش سخن‌تر و حاضر جواب‌تر از وی ندیدم. او بی‌همتا بود و او را هم پیمان قرآن می‌گفتند؛ یک بار این آیه کریمه را خواند: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ» (سوره محمد - ۳۸) (و اگر روی برتائید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود). گفت: این یک تهدید و در عین وعده از سوی خداوند متعال است. و سپس گفت: خداوند! کسی که از تو روی گرداند، پناهی ندارد...<sup>۴</sup>

بانو نفیسه (س) در خانواده‌ای نبوی پرورش یافت و و پس از آنکه در مکه مکرمه با عزت و احترام فراوان بسر برد، پدرش او را در حالی که پنج سالگی را پشت سر گذارده بود، به مدینه برد و ابتدا با وی زندگی کرد و هر آنچه از امور دین و دنیا نیاز

۱ - جزئیات این داستان را در تاریخ دمشق ۲۱:۳۳۴ - ۳۳۳ و مروج الذهب ۳:۲۰۶ و الصواعق المحرقة: ۲۴۷ - ۲۴۶، ببینید.

۲ - نگاه کنید به: زهرالآداب و ثمرالالباب (الحصری القیروانی) ۱:۷۲.

۳ - همان منبع.

۴ - تاریخ دمشق ۲۳:۲۹۹، خطط المقریزی ۳:۳۳۵، الروض النضیر (السیاغی) ۱:۹۸.

داشت به وی آموخت؛ او به مسجد نبوی می‌رفت تا از شیوخ آنجا حدیث و فقه و... بشنود و تعلیم ببیند؛ او در مدرسه پدرش "المحمدیه" زندگی کرد که در آن تاریخ دین و تاریخ خانواده‌اش را می‌آموخت. از میان کسانی که بانو نفیسه در مدینه با ایشان دیدار کرد، امام مالک بود که با کتاب خود "الموطأ" زبازد تمامی فقها و مسلمانان بود. این کتاب در همه سرزمین اسلامی انتشار یافته بود. این بانوی بزرگوار در چنین فضای بسیار باشکوهی، به خواسته خود رسیده بود و "الموطأ" را خواند و همه مسائل دینی را مورد مناقشه قرار داد و بر معرفت و دانش خود افزود و مردم پیرامون از جمله امام مالک شیفته این بانوی پاک گشتند و در فقه و سیره و حدیث به دیدگاه‌های وی توجه می‌کردند.

زمانی که این بانوی بزرگوار به سن ازدواج رسید، جوانان اهل بیت رسول خدا (ص) از خاندان [امام] حسن و [امام] حسین (رض) بدو گرایش داشتند همچنانکه بسیاری از جوانان اشراف قریش نیز بنابه شناختی که از دین و ایمان و صلاح و تقوا و زهد و عبادت و دانش طلبی او داشتند و نیز به دلیل برخورداری از زیبایی و جمال خدادادی و اخلاق پسندیده و همه گونه صفات و ویژگی‌های شایسته، به خواستگاریش شتافتند ولی پدر به هیچ‌کدام پاسخ مثبتی نمی‌داد و با خوش‌رویی آنان را جواب می‌کرد تا سرانجام اسحاق المؤمن فرزند [امام] جعفر صادق (ع) به خواستگاری‌اش آمد و اجازه‌اش را از پدر خواست. در آن زمان خانه الحسن روبروی خانه [امام] جعفر صادق [ع] قرار داشت ولی در آن جلسه پاسخی دریافت نکرد. اسحاق از حضور الحسن برخاست و در دل، ناراحت شده بود. بلافاصله به مسجد نبوی رفت و وارد حجره شریفه شد و با خشوع و احترام فراوان روبروی قبر مبارک پیامبر ایستاد و گفت: «ای رسول خدا! من به خواستگاری نفیسه دختر الحسن رفتم ولی پدرش پاسخ مثبتی به من نداد. من تنها به خاطر دین و عبادت و نیکی‌اش او را خواستگاری کردم.» و از آنجا رفت؛ کمی آرام گرفته و اطمینان خاطر یافته بود.

در همان شب پدرش الحسن جد خود پیامبر اکرم (ص) را در خواب دید که به او

می‌گفت: «ای حسن! نفیسه را به عقد ازدواج اسحاق المؤمن در آور.» همین‌که از خواب بیدار شد، کسی را به دنبال اسحاق فرستاد او نیز بلافاصله حضور یافت و همین‌که در کنار الحسن نشست ماجرای خوابش را برای او بازگفت و طولی نکشید که دخترش را در مجلسی با حضور جمعی از خاندان پیامبر اکرم (ص) و گروهی از بزرگان قریش در ۱۶۱ هـ ق به عقد ازدواج او در آورد.<sup>۱</sup>

پس از تهیه جهیزیه بوسیله پدر و رفتن نزد همسر، در خانه پدرش [امام] جعفر صادق در مدینه سکونت یافت، در این خانه آبی که از سوی امام جعفر صادق (رضی الله عنه) وقف شده بود جاری می‌شد. این خانه پیش از آن متعلق به حارثه بن النعمان الانصاری الخزرجی و سپس متعلق به فردی از بنی‌النجار بود که از فضلی صحابه پیامبر (ص) به‌شمار می‌رفت. پیامبر خدا (ص) فرموده بود: وارد بهشت شدم صدای قرآنی به گوشم رسید. پرسیدم صدا از آن کیست؟ گفته شد از آن حارثه بن النعمان است. فرمود: کار نیک همین است. او به مادرش نیکی می‌کرد. چشمش کم‌سو شده بود، ریسمانی از حجره تا مصلی کشیده بود وقتی فقیری پیش او می‌آمد از آنچه جمع کرده بود برمی‌داشت و سر ریسمان را می‌گرفت تا آن‌را به او برساند. خانواده‌اش می‌گفتند: ما این کار را برای تو می‌کنیم ولی او می‌گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «گذاشتن چیزی در دست فقیر، آدمی را از مرگ بد رها می‌کند.»

روبروی آن خانه در سمت غرب، خانه الحسن بن زید قرار داشت، این خانه را الحسن خریداری کرده بود و چون با ابو عوف النجاری اختلاف پیدا کرد، آن‌را خراب کرد و بنای جدید و باشکوهی در آن ساخت. با ازدواج اسحاق با بانو نفیسه در این منزل دو نور یعنی نور [امام] حسن و نور [امام] حسین - دو سرور جوانان بهشتی - یک‌جا گرد آمد؛ امام حسن جد بانو نفیسه و امام حسین جد اسحاق بود زیرا اسحاق

۱ - نگاه کنید به: "خطط المقریزی" ۴: ۳۲۷.

۲ - حدیث را الطبرانی در المعجم الکبیر ۳: ۲۲۸ و الهیثمی در مجمع الزوائد ۳: ۱۱۲ و ۹: ۴ و ابونعیم در الحلیة ۱: ۳۵۶ آورده‌اند.

المؤمن فرزند امام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر فرزند امام زین العابدین فرزند سرور شهیدان امام حسین (ع) و مادرش "حمیده البریریة" بود که مادر برادرش امام موسی [کاظم علیه السلام] و محمد و فاطمه کبری نیز بود.

اسحاق اهل فضل و اجتهاد و پارسایی و صلاح بود و بسیاری از وی حدیث و روایت نقل کرده‌اند و کاسب - یعقوب بن حمید بن کاسب المدنی - وقتی از اسحاق حدیث نقل می‌کرد آن را به جد خود منتسب می‌کرد و می‌گفت: «اسحاق بن جعفر ثقة، حدیثم گفت.» خود ابن کاسب نیز از محدثان ثقة، امین و راست گفتار بود.

و در "عمدة الطالب" آمده است: اما اسحاق بن جعفر الصادق که کنیه اش ابومحمد است و ملقب به المؤمن، او در العریض - دره‌ای در مدینه - به دنیا آمد و شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (ص) و محدثی جلیل القدر بود. سفیان بن عینیة شیخ و استاد امام شافعی وقتی از قول او روایت می‌کرد می‌گفت: اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ثقة، حدیثم گفت. او در میان فرزندان [امام] جعفر صادق، کمترین فرزند را داشته زیرا تنها سه پسر به نامهای محمد و حسن و حسین داشت و خاندانش را به نام اسحاقیین می‌شناسند.<sup>۲</sup>

المقریزی در خطط خود می‌گوید: اسحاق بن جعفر الصادق (رضی الله عنهما) با بانو نفیسه (رضی الله عنها) ازدواج کرد. او را اسحاق المؤمن می‌گفتند و از اهل صلاح و خیر و فضل و دین بود و از وی حدیث روایت شد و هرگاه ابن کاسب از وی نقل حدیث می‌کرد می‌گفت: اسحاق بن جعفر ثقة، مرا حدیث گفت. در مصر بنی الرقی و در حلب بنی الزهرة از اعقاب او بودند.<sup>۳</sup>

بانو نفیسه از اسحاق دو فرزند آورد که نامشان القاسم و ام کلثوم بود.

و در تهذیب التهذیب آمده است: اسحاق بن جعفر، از کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف و عبدالله جعفر المخزومی و صالح بن معاویه بن عبدالله بن جعفر و دیگران

روایت کرده و از وی کسانی چون: ابراهیم بن المنذر، یعقوب بن حمید بن کاسب و یعقوب بن محمد الزهری و دیگرانی که به مصر آمدند روایت کرده‌اند، او همسر بانو نفیسه دختر الحسن الانور (رض) است.<sup>۱</sup>

و در لسان المیزان آمده است که به او الحزین [اندوه‌گین] می‌گفتند زیرا هرگز در حال خندیدن دیده نشد.<sup>۲</sup>

و در مشترکات الطوبجی آمده است: او با روایت کردن از پدرش، ستایش شد و پس از وفات بانو نفیسه مدت زمان زیادی زنده نماند و مرد و در مصر به خاک سپرده شد و گفته شده: او همراه دو فرزندش القاسم و ام کلثوم به مدینه رفت و در آنجا وفات یافت که درست‌تر است.

### نفیسة العلم

در خانواده بزرگواری که خداوند متعال آن را پاک و پاکیزه گرداند و هرگونه پلشتی را از آن دور ساخت، این بانوی بزرگوار چشم به جهان گشود و گوشش به ندای قرآن مجید خو گرفت. تردیدی نیست فضایی که پیرامون وی قرار داشت او را به چنین کاری تشویق می‌کرد. او احتمالاً تاریخ دو جد بزرگوار خود امامان: حسن و حسین و مادرشان فاطمه زهرا [س] و پدرشان امیرالمؤمنین [ع] را و فضایل و کراماتی را که از پیامبر اکرم (ص) دریافت کرده بودند، از پدر خود شنیده بود.

احتمالاً این پدرش بود که برای او مقام ارجمندی در میان مردان و زنان صالح پیشگویی کرد. او در سنین کودکی به تنهایی به تلاوت قرآن مجید و سپس به حفظ قرآن می‌پرداخت و طی تنها یکسال تمام قرآن را حفظ کرد و در مورد عبادات واجب نیز در مورد وی آمده که در سن شش سالگی همه نمازهای پنج‌گانه را به‌طور مرتب با پدر و مادر در مسجد الحرام به‌جای می‌آورد.

۱ - نگاه کنید به شرح حال او در تهذیب التهذیب ۱۱: ۳۳۷ - ۳۳۶ شماره ۶۶۶.

۲ - عمدة الطالب: ۴۲.

۳ - خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

۱ - تهذیب التهذیب ۱: ۲۰۰ شماره ۴۲۴.

۲ - لسان المیزان ۱: ۳۵۹ شماره ۱۱۰۱.

حفظ کلام الله مجید به درون او صفا و پاکی و روشنی خاصی بخشیده بود و چنان شده بود که با تمام نیرو به قرآن کریم و تفسیر و تأویل آن می پرداخت و می کوشید تا دشواری های آن را دریابد و از دریای دانش و عرفان بیکرانش سیراب گردد.

او همچنانکه به لحاظ جسمی و عقلی و روحی رشد می کرد شبها به نماز و روزها به روزه می پرداخت و در عبادت و مطالعه غوطه ور می شد و با تمام وجود در سخنان جدّ خود مطالعه می کرد و به همین دلیل از پدر و خانواده و علمای معاصر خود به نقل از پیامبر اکرم (ص) حدیث روایت کرد و سهم به سزایی از فقه و علم را نصیب خود ساخت و شهرت نفیسه العلم را نیز از همین جا گرفت.

او شیفته حدیث جدّش حضرت محمد مصطفی (ص) گردید و احادیث و روایات بسیاری از پدر و خاندان و علمای معاصر خود و به ویژه امام مالک بن انس در مدینه، نقل کرد.

امام مالک بن انس عادت داشت در صدر مجالس علم می نشست و سمت راست خود کتاب الموطأ را می گذاشت و پیرامونش علما و طلاب علم از سرتاسر جهان اسلام قرار می گرفتند و او به نشر علوم در سرتاسر مدینه می پرداخت و از همه نقاط آن کسانی برای سیراب گشتن از این دریای دانش، حضور به هم می رساندند. سخنان و احادیث امام مالک کاملاً علنی و آشکار بود و انعکاس آن‌ها به [سمع] بانو نفیسه نیز می رسید و این علوم را دریافت می کرد تا به آنچه از علوم قرآن و حدیثی که در مکه آموخته بود و بسیاری از علمای مصر و مهاجران به آن دیار از آن بهره گرفته بودند، بیافزاید.

ابن خلکان روایت می کند که وقتی امام شافعی وارد مصر شد به مجلس [بانو نفیسه] رفت و حدیث بر وی خواند.

زینب دختر یحیی المتوَجّ که این برادر بانو نفیسه (رض) است می گوید: عمه ام نفیسه قرآن را از حفظ بود و آن را تفسیر کرد و هنگامی که قرآن می خواند گریه می کرد

و می گفت: «الهی و سیدی، زیارت ابراهیم خلیل (ع) را بر من فراهم گردان.» زیرا او می دانست حضرت ابراهیم (ع) پدر انبیا یعنی پدر پدرش محمد رسول الله (ص) و خاتم الانبیاست و او همچنانکه در قرآن آمده، بشر است و لذا پدر و جدّ او به شمار می رود و می دانست که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: من فراخوان ابراهیم (ع) هستم، آنجا که می گوید: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سوره البقره ۱۲۹-۱۳۰) پروردگارا در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند زیرا که تو خود شکست ناپذیر حکیمی

وقتی به مزار رسید و در حضور جدّش خلیل الله ایستاد گفت: «همین که به این مقام ارجمند [مقام ابراهیم (ع)] رسیدم حق هق گریه شوق سردادم زیرا آرزویم را در زیارت ابراهیم خلیل برآورده یافتم. سپس نشستم و در خشوع تمام آیات قرآنی را که درباره خلیل الله نازل شده است تلاوت کردم: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ \* رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ \* رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ \* رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ \* الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ \* رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ \* رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ \* وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ \* مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ \* وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَا تَيْهَمُ الْعَذَابُ لِقَوْلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبُ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْكَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ \* وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ \* وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ



كَانَ مَكْرَهُمْ لِيَرْزُلَ مِنْهُ الْجِبَالَ \* فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفًا وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو  
 انْتِقَامٍ \* يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ \* وَتَرَى  
 الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ \* سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَتَغَشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ \* لِيَجْزِيَ  
 اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ \* هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيُبَيِّنُوا آيَاتِ  
 هُوَ إِلَهُ الْوَاحِدِ وَيُنذِرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (سوره ابراهيم - آیات ۳۵ تا ۵۲) (و [یاد کن] هنگامی  
 را که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن  
 بتان دور دار \* پروردگارا آن‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند پس هر که از من پیروی  
 کند بی گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربانی \*  
 پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم  
 پروردگارا تا نماز را به پا دارند پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و  
 آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده باشد که سپاسگزاری کنند \* پروردگارا  
 بی گمان تو آنچه که پنهان می‌داریم و آنچه که آشکار می‌سازیم می‌دانی و چیزی در  
 زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند \* سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی،  
 اسماعیل و اسحاق را به من بخشید به راستی پروردگار من شنونده دعاست \*  
 پروردگارا مرا برپادارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز پروردگارا و دعای مرا بپذیر  
 \* پروردگارا روزی که حساب برپا می‌شود بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای  
 \* و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل مپندار جز این نیست که [کیفر] آنان را  
 برای روزی به تاخیر می‌اندازد که چشم‌ها در آن خیره می‌شود \* شتابان سر برداشته و  
 چشم بر هم نمی‌زنند و [از وحشت] دل‌هایشان تهی است \* و مردم را از روزی که  
 عذاب بر آنان می‌آید بترسان پس آنان که ستم کرده‌اند می‌گویند پروردگارا ما را تا  
 چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوئیم و از فرستادگان [تو] پیروی کنیم [به  
 آنان گفته می‌شود] مگر شما پیش از این سوگند نمی‌خوردید که شما را فنايي نیست \*  
 در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند سکونت گزیدید و برای شما آشکار  
 گردید که با آنان چگونه معامله کردیم و مثل‌ها برای شما زدیم \* و به یقین آنان نیرنگ  
 خود را به کار بردند و [جزای] مکرشان با خداست هر چند از مکرشان کوه‌ها از جای

کنده می‌شد \* پس مپندار که خدا وعده خود را به پیامبرانش خلاف می‌کند که خدا  
 شکست‌ناپذیر انتقام‌گیرنده است \* روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها [به غیر  
 این آسمانها] مبدل گردد و [مردم] در برابر خدای یگانه قهار ظاهر شوند \* و گناهکاران  
 را در آن روز می‌بینی که با هم در زنجیرها بسته شده‌اند \* تن‌پوشهایشان از قطران است  
 و چهره‌هایشان را آتش می‌پوشاند \* تا خدا به هر کس هر چه به دست آورده است جزا  
 دهد که خدا زودشمار است \* این [قرآن] ابلاغی برای مردم است [تا به وسیله آن  
 هدایت‌شوند] و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است و تا صاحبان خرد پند  
 گیرند.»

این بانوی بزرگوار همراه همسرش اسحاق المؤمن به حج رفت و به زیارت خلیل  
 الرحمن<sup>۱</sup> (ع) پرداخت و همچنانکه گفتم در طول عمر خود تعداد سی حج به جای آورد  
 که اغلب آن‌ها با پای پیاده بود.<sup>۱</sup> الگوی وی در این امر جدش امام حسن (ع) بود که  
 می‌فرمود: «من از پروردگارم خجالت می‌کشم که در وضعی جز پای پیاده، با او دیدار  
 کنم.»<sup>۲</sup>

زینب دختر یحیی المتوج<sup>۳</sup> می‌گوید: مدت چهل سال به عمه‌ام بانو نفیسه خدمت کردم،  
 هرگز ندیدم که شب‌ها بخوابد یا روزها بخورد [همیشه روزه می‌گرفت] مگر در

۱ - نگاه کنید به خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

۲ - حلیة الاولیاء ۲: ۳۷، مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۱۸۰، العوالم (الامام الحسن): ۱۳۲.

۳ - یحیی برادر بانو نفیسه در مصر است؛ این برادر، دختری جز زینب نداشت که در طول عمر خود همراه  
 عمه‌اش بود و در دنیا زهد پیشه کرد و ازدواج نکرد. بر قبر یحیی همواره نوری دیده می‌شد. ابوالذکر  
 می‌گوید: وارد قبر یحیی شدم، ادب را رعایت نکردم از قبرش صدای کسی را شنیدم که گفت: «إِنَّمَا  
 بُرِيذُ اللَّهِ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب - ۳۳) (خدا فقط می‌خواهد  
 آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند) در مصر کسی از خواهرانش  
 جز او نبود. آرامگاهش نیز به مستجاب‌الدعوة بودن مشهور است. زینب دختر یحیی المتوج در جوار قبر  
 عمرو بن العاص به خاک سپرده شد. مردم مصر از هر جا به زیارت قبر او می‌آمدند. الظاهر خلیفه فاطمی  
 نیز پای پیاده به زیارت او می‌رفت، مردم مصر وقتی به آرامگاهش می‌رسیدند، دعای باران می‌خواندند؛  
 در آن زمان رود نیل خشک شده بود و مردم مصر در کنار او به دعای باران ایستادند و از خداوند باران  
 می‌خواستند و به اذن خدا، آب در نیل جریان پیدا کرد.

عیدین و ایام تشریق. به او گفتیم: آیا به خودت رحم نمی‌کنی؟ گفت: چگونه با خود مهربان باشم حال آنکه در برابرم موانعی وجود دارد که جز پیروها، از آن گذر نتوانند.<sup>۱</sup> او میگفت: عمه‌ام قرآن و تفسیر آن را حفظ بود و وقتی قرآن می‌خواند به گریه می‌افتاد.<sup>۲</sup>

بسیاری از کسانی که با او روبرو شدند از وی حدیث و تفسیر و فقه شنیدند. در مصر علاوه بر امام شافعی، گروه بزرگی از علما از جمله: ذوالنون المصری و عبدالله بن الحکم و دو پسرش محمد و عبدالرحمن و عبدالرحمن البویطی و الربیعین المرادی و الخبیری و حرمله از یاران امام شافعی (رض) و بسیاری دیگر از او حدیث و تفسیر و فقه شنیدند<sup>۳</sup> و از فیض‌هایی که خداوند بهره‌ی وی کرده بود، بهره‌ها بردند که به زودی به آن و نیز به آنچه از احادیث و روایات و فقه و علوم و معارف نبوی که روایت کرده، خواهیم پرداخت. او از خاندان فتوا و پارسایی بود که خدای آنان را دانش داد و دل‌هایشان را به نور عرفان روشنایی بخشید آن‌ها در شمار حاملان و حامیان علم بودند و از اهل فقه و دین و معرفت و یقین به‌شمار می‌رفتند.

این بانو در دنیای خود پارسا و پرهیزگار و زاهد بود و تنها به راه زهد و پارسایی راه می‌پیمود و در این راه راهبر و رهبر او جلد بزرگوارش رسول‌خدا (ص) بود که از تمامی جزئیات زندگی‌اش اطلاع یافته بود. گفته‌ها و کرده‌های پیامبر اکرم (ص) چراغ راهش بود و در کودکی نیز به زندگی به‌دور از زرق و برق عادت کرده بود هرچند پدرش امیر و حاکم شهر بود و بدون تردید زندگی مرفه و راحتی داشت ولی او گرایشی به لذت‌ها و شهوت‌های زندگی نداشت.

او در خانه پدری بر خلاف تمامی نمودهای رفاه زدگی و تنعم، راه پارسایی و زهد

در پیش گرفت و برای مثال خیلی کم خوراک می‌خورد و روایت شده که او هر سه روز، یک وعده غذا می‌خورد.<sup>۱</sup>

زینب دختر یحیی می‌گوید: «چیزهایی نزد او می‌یافتم که هرگز به ذهنم نمی‌گذشت و نمی‌دانم چه کسی آن‌ها را برای او می‌آورد. من تعجب می‌کردم ولی او می‌گفت: زینب! هرکس در راه خداوند متعال پایداری کند جهان هستی در اختیار و در توان اوست.»<sup>۲</sup>

او بیشتر وقت خود را در معبد یا حرم جدش پیامبر اکرم (ص) سپری می‌کرد ولی با این حال گفته می‌شود که زهد او، جنبه منفی نداشت و همچنانکه برخی زاهدان عمل می‌کنند کاملاً از دنیا نگسسته بود بلکه ترک دنیا و گسستگی‌اش تنها به مواردی که او را از ذکر خدا و طاعت و رضای او و از عمل برای آخرت و برگرفتن توشه راه بازمی‌داشت، محدود می‌گشت.

آخرت و مرگ همواره پیش رویش بود؛ دلیل آن هم این بود که قبر خود را به‌دست خود حفر کرد و هر روز مدتی را در آن به‌سر می‌برد تا پندهای لازم را بگیرد و به کارهای نیک روی آورد. گذشته از همه، او همسری مخلص بود و چیزی او را از عمل به مسئولیت‌هایش به عنوان همسر بازمی‌داشت به‌طوریکه المؤمن همواره به او افتخار می‌کرد و به اطرافیانش می‌گفت که او را نعمت خداوندی برای خود می‌داند و هرگز در هیچ حقی از او کوتاهی نکرد و هیچ کاری، او را از ادای حقوق و وظایف وی، بازمی‌داشت.

او مادری است که در مورد همسر و فرزندان خدا را در نظر دارد و دو فرزندش ابوالقاسم و ام‌کلثوم را از مهر و محبت مادری سیراب می‌سازد و آن‌ها را چنان پرورش می‌دهد و ادب می‌کند که نمونه و الگوی مناسبی باشند و به شایستگی، افتخار انتساب به خاندان نبوت را داشته باشند.

۱ - خطط (المقریزی) ۴: ۳۲۵.

۲ - همان منبع.

۳ - همچون امام احمد و سفیان الثوری و رابعة العدویة. نگاه کنید به: تحفة الاحباب (السخاوی): ۱۰۷.

۱ - نگاه کنید به خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

۲ - نگاه کنید به همان منبع.

او خانه‌دار است و کدبانوی شایسته‌ای نیز هست. او دوستدار دانش است و به حق لقب "نفیسیة العلم" گرفته است.

او با مردم نیازمند، آمد و شد دارد و به درد دل‌های آن‌ها گوش می‌دهد لذا خانه‌اش همواره محل رفت و آمد زائران از سرتاسر جهان اسلام و به‌ویژه کسانی است که در موسم حج به آن دیار آمده یا به قصد فراگیری دانش عازم آنجا شده‌اند؛ در میان آن‌ها مردم مصر بیش از همه خواهان دیدار با آن‌ها بوده‌اند.

خانده‌اش همواره سرشار از دیدارکنندگان بود درست مانند وقتی که در مصر اقامت داشت به همین دلیل درصدد برآمد به دلیل ازدحام علاقمندان در خانه‌اش، راهی حجاز گردد که آنرا توضیح خواهیم داد.

بنابراین زهد و پارسایی بانو نفیسه، پارسایی سازنده و مفیدی است همچنانکه پارسایی پیامبراکرم (ص) سازنده و مفید و از این نظر ایده‌آل بود.

امام احمدبن حنبل می‌گوید: زهد بر سه گونه است: یکی ترک حرام که زهد عوام است و دیگری ترک حلال‌های اضافی که زهد خواص است و سوم ترک آنچه بنده را از خدای بازمی‌دارد که زهد عارفانه و متعلق به عارفان است.

زهد و پارسایی بانو نفیسه از این نوع یعنی زهد عارفانه بود؛ شعار او از این قرار بود: اول خدا و دوم جامعه [مردم]. نماز و عبادتش برای خدا بود، زندگی و مرگش نیز برای خدا بود.

## اخلاق او

بانو نفیسه (رض) دارای اخلاقی نیکو، طبعی پاک و صاحب کرامات بود. خداوند متعال وجود او را از خمیره پاک سرشته و او را به نیکویی پرورش داده بود، او رادمردی و انصاف، بخشش و گشاده‌دستی و نیکوکاری و عبادت و نماز و پارسایی و قناعت را در خود گردآورده بود.

عزت نفس و سربلندی‌اش او را از درافتادن به خواری و ابتذال و از هرگونه اهانت و توهینی دور می‌ساخت؛ از هرگونه خودبینی، خودپسندی و عجب و ریا پرهیز داشت و کاملاً فروتن و بی‌ریا بود.

طبعی روان و اخلاقی لطیف داشت و خلاصه آنکه اخلاق را از جدش پیامبر گرامی اسلام (ص) برگرفته بود از کسی که [به تصدیق قرآن] "لعلی خلق عظیم" بود.

او در وفاداری نسبت به همسر و عمل به حقوق و انجام وظایف او، زبانزد بود و هرگونه دوستی و اخلاص و محبت نثارش می‌کرد. همسر نیز این اخلاق والا را در وی کشف کرده و کاملاً سرسپرده او شده بود و هرگز با او مخالفتی نکرد و به هیچکدام از خواسته‌هایش بی‌توجهی ننمود و هرآنچه می‌خواست و اراده می‌کرد برایش فراهم می‌آورد و درخواست‌هایش را برآورده می‌کرد و به لحاظ مالی کمترین خسستی در برابرش نشان نمی‌داد.

او نسبت به خانواده فوق‌العاده مهربان بود. از برادرزاده‌اش زینب گفتیم که چگونه از مهربانی و مهر و محبت عمه‌اش برخوردار گشته بود و به همین دلیل خالصانه و با شیفتگی تمام، در خدمتش قرار داشت و در راه عمه، خود را فراموش کرده بود و همچون سایه همواره با او و همراه او بود و از ازدواج نیز خودداری کرد تا تنها و تنها او را خدمت کند و در آسایشش بکوشد و نیازهایش را برآورده سازد. عمه‌اش نفیسه دختر زید نیز تنها به شوق برادرزاده به مصر رفت. او با کنیزش "جوهره" بسیار خوش برخورد بود و با او بهترین رفتارها را داشت و مهر او را به دل گرفته بود و نسبت به او چنان اخلاص و محبتی داشت که همه را شیفته خود کرده بود.

او بسیار نیکوکار بود و مستمندان را دستگیری و نیازمندان را مساعدت و درماندگان را یاری می‌کرد. ثروت بسیار داشت و در کنار ثروت همسر به بیماران و نیازمندان و عامه مردم کمک می‌کرد و هیچ نیازمند و سائلی را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت، او به شناسایی نیازمندان می‌پرداخت و نیازشان را برآورده می‌کرد. با کسانی که با او تماس می‌گرفتند گشاده دست بود و اطرافیان و پناهندگان به خود را در حمایت خویش می‌گرفت.

یک بار یکی از امرا، یکصد هزار درهم به او بخشید و گفت: این پول را به عنوان شکرانه الهی توبه‌ام، بپذیر. او نیز گرفت و آن‌ها را کیسه کیسه کرد. یکی از زنانی که برایش کار می‌کرد، به او گفت: مولای من چه خوب بود اگر چیزی از این درهم‌ها می‌دادی تا غذایی برای خود تهیه کنیم؟!<sup>۱</sup>

در پاسخش گفت: بافته‌ای را که به دست خود بافته‌ام بردار و آنرا بفروش و غذایی برای ما تهیه کن. زن نیز رفت و آنرا فروخت و غذایی برای خوردن خود و بانو نفیسه تهیه کرد و چیزی از آن مال نگرفت.<sup>۱</sup>

بنابراین او گشاده‌دست و سخاوتمند و دختر سخاوتمند و از خاندانی بود که نسبت به دیگران ایثار می‌کردند.

بانو نفیسه بسیار خویشان‌دار و بلندطبع بود و هیچ‌گاه نشد که دست به سوی مخلوقی دراز کند و از هدایایی که بزرگان و امرا به وی تقدیم می‌کردند نیز چیزی برای خود بر نمی‌داشت و همه را به نیازمندان می‌بخشید؛ عزت نفس زیادی داشت و تنها آنچه متعلق به خودش یا اموال همسرش یا حاصل کار بافندگی‌اش بود، برای خود هزینه می‌کرد و هرگز از غذایی جز آنچه به همسرش تعلق داشت، نمی‌خورد.

امیر مصر السری الحکم شدیداً به او اصرار کرد که در خانه‌ای سکونت کند که آنرا برای وی در نظر گرفته است. ولی سرانجام تنها با پافشاری و کوشش بسیار آنرا پذیرفت و در خانه‌ای که به وی بخشیده بود، سکونت کرد. امیر نیز از این پذیرش بسیار خوشحال شد و خدای را برای این کار سپاس گفت. او از خاندانی است که هیچ‌کدام از اعضای آن از روی علو طبع و مناعت نفس نمی‌پسندیدند که کسی جز خداوند متعال بر آن‌ها منت و نعمتی داشته باشد.

در مورد امیری که برایش یکصد هزار درهم فرستاد نیز او هرگز چیزی از آنرا

نیندوخت و بی‌آنکه حتی یک درهم برای خود باقی گذارد آن‌ها را به میان نیازمندان، بخش نمود.

بانو نفیسه (س) بسیار نیکوکار، مهربان و نوع دوست بود و مردم را در پناه کرم خود می‌گرفت و بال رحمت و رأفت خود را بر ایشان می‌گشود.

خویشان نزدیکش نیز از این خوان رحمت و مهربانی بی‌نصیب نمی‌ماندند و بسیار می‌شد که آن‌ها نیز مورد نیکوکاری‌اش قرار می‌گرفتند؛ برادرزاده‌اش زینب مهر و محبت و عطوفت فراوانی از عمه خود دید چنانکه خالصانه او را دوست می‌داشت و کمر به خدمتش بست و به کارهایش رسیدگی کرد. عمه‌اش با نیکوکاری و مهربانی دل او را ربوده بود چنانکه مدت چهل سال به او وفادار ماند و خدمتش می‌کرد و بی‌آنکه خسته و ملول گردد نیازهایش را برآورده می‌ساخت.<sup>۱</sup>

کنیزش "جوهره" نیز با توجه به مهر و محبتی که از وی دیده بود خالصانه خدمتش می‌کرد و در شادی و رضایت تمام در کنارش زندگی مرد و حتی جان نثارش می‌کرد و نیازهایش را برآورده می‌ساخت.

همسایگان او نیز از محبت و عواطف پاک وی بی‌نصیب نبودند؛ آن‌ها به وی اعتماد داشتند و حتی کسانی که به لحاظ دینی با وی اختلاف داشتند، امانت‌دارش می‌شمردند. و همسایه یهودی‌اش در باره تنها فرزندش جز به این بانوی بزرگوار اعتماد و اطمینان نمی‌کرد و بر خلاف وجود جمع زیادی از یهودیان هم‌کیش خود در آنجا، هیچ‌کدام را قابل اعتماد نمی‌یافت تا برای رفتن به گرمابه دخترش را به آن‌ها بسپارد. او دخترش را به بانو نفیسه می‌سپرد و از برکت وجودش بهره می‌گرفت که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

نیکی و محبت دو عنصر دوست‌داشتنی هستند که با آن‌ها [بانو نفیسه] دل‌ها را می‌رباید و قلب‌ها را تسخیر می‌کند. اقبال مردم به او و لمس برکت‌های وجودش و آن نفس گرمی که در وی سراغ داده‌اند، به همین دلیل است.

۱ - تحفة الاحباب: ۱۰۶.

۲ - خطط المقریزی ۴: ۳۲۸ - ۳۲۷.

## از سرزمین پیامبر (ص) تا قاهره

بانو نفیسه در مکه مکرمه به دنیا آمد و سپس به اتفاق پدر به مدینه منتقل شد و در مدینه ماند تا منصور، پدرش را از ۱۵۶هـ تا ۱۵۹هـ زمانی که المهدی او را از زندان درآورد و اموالش را به وی بازگرداند، زندانی کرد.

او همچنان در مدینه منوره و در زیر سایه پدر شاد و خرم زندگی کرد و سپس با اسحاق المؤمن ازدواج کرد و مدت زمانی نیز در خانه‌ای در مدینه با او سپری کرد. او همواره در اشتیاق زیارت قبر پدرش ابراهیم (ع) بود سپس به دمشق رفت و مقام بانو زینب دختر ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب را زیارت کرد. او در گودالی در آنجا به خاک سپرده شده و روی قبر او سنگی است که روی آن ابیات زیر حک شده است:

- در میان خاک و سنگ و برخلاف خواسته من منزلگاه کسی شده که در دل‌ها جای داشت.

- فدای تو فاطمه دختر فرزند فاطمه دختر امامان و دختر ستارگان درخشان.

و قبر "فضه" کنیز جدّه‌اش فاطمه زهرا و دیگران را نیز زیارت کرد.

در دمشق، جمع بزرگی از علما به استقبالش شتافتند و از او التماس دعا و برکت داشتند؛ پیشاپیش ایشان شیخ بزرگوار و عارف جلیل‌القدر ابوسلمان الدارانی که مردی صالح و زاهد و پارسا بود و در تصوف و وعظ نیز دستی داشت و نیز محدث شام ابوالعباس الولید بن مسلم دمشقی<sup>۳</sup> قرار داشتند که از پیشوایان و حافظان قرآن بود و نیز امام ابوبکر دمشقی مروان بن محمد الطاطری<sup>۴</sup> که مردی عابد و خاشع و صالح بود و

۱- نگاه کنید به تاریخ بغداد ۳۰۹:۷، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ۲۹۴:۸، شذرات الذهب ۲:۲۱.

۲- نگاه کنید به: تحفة الاحباب: ۱۰۵.

۳- الولید بن مسلم الاموی دمشقی، از علمای بزرگ شام در زمان خود و از حافظان حدیث بود، در سال ۱۱۹ هجری قمری به دنیا آمد و در سال ۱۹۵ هجری در ذی‌المروة به‌هنگام بازگشت از حج وفات یافت؛ نگاه کنید به: تذکره الحفاظ ۱: ۳۷۸.

۴- ابوبکر مروان بن محمد بن حسان الطاطری الاسری در سال ۱۴۷ هجری (سال الکواکب) متولد شد و در سال ۲۱۰ هجری قمری در دمشق وفات یافت؛ امام احمد و یحیی او را مورد ستایش قرار داده‌اند ولی امام احمد در مورد وی گفته است: مرجئی بود. نگاه کنید به تاریخ دمشق، صفحات: ۲۱۳ تا ۲۲۴.

دیگر علما و محدثان و مصلحان شام که همه خواهان دعای خیر او و برکاتش بودند و می‌خواستند از احادیث جد بزرگوارش محمد مصطفی (ص) که نقل می‌کرد، بهره‌مند گردند.

روز شنبه برابر با ۲۶ رمضان ۱۹۳هـ ق یعنی پنجاه سال پیش از آنکه امام شافعی قدم به آنجا گذارد بانوی بزرگوار وارد مصر شد؛ در این زمان الحسن بن البجیح<sup>۲</sup> از سوی هارون الرشید والی مصر بود.

مردم مصر در العریش از بانو نفیسه استقبال باشکوهی به‌عمل آوردند.<sup>۴</sup>

مردم مصر پیش از آمدن او نیز دوستش داشتند و از مدینه شهر رسول خدا(ص) آوازه او را شنیده بودند. مردان و زنان سوار بر هودج و اسب، تکبیرگویان و هلهله زنان به استقبالش شتافتند و به او خوشامد گفتند و تا درون شهر همراهی‌اش کردند و جمال‌الدین عبدالله الحصباص بزرگ تجار مصر که آدم نیکوکاری بود و در محبت و دوستی علما و سادات آوازه خوبی داشت در خانه‌اش از وی پذیرایی کرد و او با احترام و شکوه فراوان به مدت چندین ماه در این خانه اقامت کرد. مردم گروه گروه و انفرادی از همه سوی شهر قاهره و سرزمین مصر هم به حضورش می‌رسیدند و به‌دنبال تبرک‌جویی از او و دعاهايش، زیارتش می‌کردند و در او نور خاندان نبوت و عترت پاک مصطفی(ص) را می‌دیدند. زنی از میان مصریان که ام‌هانی نام داشت و دارای خانه بزرگی بود از بانو نفیسه درخواست کرد که نزد وی بیاید؛ این زن نیز زن پارسا و

۱- نگاه کنید به کتاب الدرّة النفیسة: صفحات ۵۷ و ۵۸.

۲- یکی از کارگزاران بنی‌عباس در مصر بود. او را هارون‌الرشید در سال ۱۹۳ هجری برگمارد و در ایام کارگزاری او بود که هارون‌الرشید وفات یافت و پسرش امین به خلافت رسید و هنگامی که لشکریان مصر قیام کردند الحسن بن البجیح با آنها جنگید و بر آنها فیروز شد و آنانرا زیر سلطه امین درآورد. سپس امین او را عزل کرد. مدت ولایتش یک سال و دوماه بود. بعد از سال ۱۹۴ هجری وفات یافت، نگاه کنید به النجوم الزاهرة ۲: ۶۴۱.

۳- الدرّة النفیسة: صفحه ۶۴.

۴- در مورد استقبال از او از سوی مردم مصر نگاه کنید به کتاب: الدرّة النفیسة فی ترجمة السیدة نفیسة، صفحات: ۲۱-۱۷.

نیکوکاری بود و به همین دلیل بانو نفیسه خواسته‌اش را پذیرفت و به منزل وی نقل مکان کرد. در آنجا نیز سیل بازدیدکنندگان تمامی نداشت مردم از هرسو به او روی می‌آوردند و نیازهایشان را مطرح می‌ساختند یا دعا می‌خواستند و به دنبال تبرک جستن از وجود وی و رفع گرفتاری‌هایشان بودند.

در همسایگی خانه ام‌هانی، مردی یهودی زندگی می‌کرد که به او ابوالسرایا ایوب بن صابر می‌گفتند. او دختری علیل داشت. روزی مادر این دختر به سراغ بانو نفیسه آمد و از وی درخواست کرد در فاصله رفتن به گرمابه دخترش را نزد خود نگاه‌دارد. او دخترش را در حیاط خانه رها کرد و به گرمابه رفت هنگامی که وقت نماز ظهر رسید، بانو نفیسه برخاست و وضو گرفت، دخترک علیل او را نگاه می‌کرد و به کارهایی که انجام می‌داد، توجه داشت. آب وضو در حیاط خانه به راه افتاده به چاهی که پایین در بود، سرازیر می‌شد. دخترک اقدام به تقلید از بانو نفیسه کرد و صورت و دستان و پاهایش را با آب شست و همین‌که پاهای خود را از آن آبی که در مجرای آب وضوی بانو نفیسه روان بود، شست؛ مثل اینکه از خواب بیدار شده باشد، فلجی او برطرف شد و خداوند متعال از آن بیماری که داشت شفایش بخشید و با شتاب برخاست و از خانه بیرون رفت و با همسالان خود به بازی مشغول شد. بانو نفیسه در این هنگام مشغول عبادت و نماز خود بود و توجهی به دخترک نداشت.

وقتی مادر دخترک آمد، متوجه شد که بیماری‌ای که باعث زمین‌گیری دخترش شده بود برطرف شده و او روی هردو پا ایستاده و گویا هرگز فلج نبوده است. او را در حال شادمانی به آغوش گرفت و تحت تأثیر وضع جدید دخترش، از وی پرسید و او نیز همه آنچه گذشته بود را از جمله داستان شستن پاهای خود با آب وضوی بانو نفیسه را بازگفت. مادر به شدت به گریه کرد و گفت: بدون شک دین این بانوی بزرگوار دین درستی است. آنگاه در کمال خشوع و خضوع و احترام، به حضور بانوی بزرگوار رسید و شهادتین را بر زبان جاری ساخت و سپاس خداوند متعال را به جای آورد و از بانوی بزرگوار نیز به خاطر کاری که کرده بود تشکر و قدردانی کرد و خداوند (عزوجل) را

شکر گفت که او را از ظلمات به نور راهنمایی کرده و از گمراهی نجاتش داده است. وقتی پدر دخترک - که از بزرگان قوم خود و رئیس عشیره‌اش بود - سررسید و یگانه‌اش را صحیح و سالم و برپا و ایستاده یافت، از شادی در پوست خود نمی‌گنجید و به رقص و پایکوبی پرداخت ولی دیری نپایید که مادر، او را در جریان آنچه پیش آمده بود و برکات بانوی بزرگوار همسایه آن‌ها قرارداد. همین‌که همسر سخنان خود را به پایان رساند چشم‌ها و دستانش را به سوی آسمان دراز کرد و گفت: پناه بر تو پروردگار ما که هرکس را بخواهی هدایت و هرکس را بخواهی گمراه می‌کنی. پروردگارا من شهادت می‌دهم که این دین، دین حق است و دین نزد خداوند، اسلام است و دینی جز اسلام وجود ندارد. سپس بلافاصله به خانه بانو نفیسه رفت و از وی اجازه ورود خواست. اجازه‌اش داد. با او که پشت پرده قرار گرفته بود سخن گفت و پس از درود و سپاس از او، گفت: بانوی من! رحم کن و شفاعتم نما و در مورد آن‌هایی که در گمراهی کفر بسر می‌برند و گمراهند و کفر آن‌ها را از دین دور ساخته، شفاعتم کن. بانو نفیسه نیز دستانش را رو به آسمان گشود و از خداوند (عزوجل) طلب هدایت کرد. همین‌که از دعایش فراغت یافت ابوالسرایا شهادتین را بر زبان راند و خبر به همه آن محله رسید و همه اهالی محله که بالغ بر هفتاد خانواده یهودی بودند، اسلام آوردند.<sup>۱</sup>

سپس ابوالسرایا از بانو نفیسه خواست تا به منزلی در درب الکریین که هم اکنون به الحسینیه معروف است انتقال یابد. این خانه هم‌اکنون نیز وجود دارد. همچنان‌که حجره‌ای که در آن به عبادت می‌پرداخت نیز باقی است و مورد احترام و ارج مردم است.

از سوی دیگر همین‌که خبر این معجزه پخش شد، مردم از هر سو به زیارتش آمدند و دعا و برکت او را مسئلت داشتند و همواره بر درخانه‌اش ازدحام می‌کردند و چنان

۱ - خطط المقریزی ۴: ۳۲۶؛ تحفة الاحباب ۱۰۵ و ۱۰۶.

شد که در خانه جا برای این همه مراجعه کننده نبود. به همین دلیل بانو نفیسه در اندیشه ترک مصر و بازگشت مجدد به مدینه الرسول (ص) شد تا باقی عمر را در آرامش به عبادت و مناجات پروردگارش بپردازد و در حرم جدش مصطفی (ص) سپری کند؛ این اندیشه بر مردم مصر که اینک برکات و کرامات او را دیده بودند و با تقوا و پارسایی اش آشنایی یافته بودند، گران آمد. لذا از وی خواستند که از این تصمیم صرف نظر کند و پیش آن‌ها بماند ولی او نپذیرفت و یادآور شد که در پی عبادت خداست و نمی‌خواهد چیزی او را از این کار بازدارد.

وقتی مردم مصر پافشاری او را در ترک مصر دیدند رو سوی والی مصر یعنی السری بن الحکم بن یوسف<sup>۱</sup> آوردند.

خاندان السری همواره بانو نفیسه را گرامی می‌داشتند و دیدارهای بسیاری با وی داشتند و خدمتگزاری خویش به او را اعلام می‌کردند؛ همین‌که جمع کثیری از مردم مصر و دوستان او نزد السری رفتند و او را در جریان تصمیم گذاردند و از وی خواستند تا از بانو نفیسه بخواهد از این تصمیم منصرف شود. او به حضور بانو نفیسه رسید و از او خواهش کرد در مصر باقی بماند.

بانو نفیسه به او گفت: من تصمیم گرفته بودم پیش شما بمانم ولی می‌دانی که زن ضعیفی هستم و مردم پیرامون من ازدحام می‌کنند و فراوان به دیدارم می‌آیند و مرا از عبادت و گرد آوردن توشه آخرتم باز می‌دارند حال آنکه خانه‌ام گنجایش اینهمه مردم را

ندارد و از سوی دیگر دلم برای حرم جدّم مصطفی (ص) نیز تنگ شده است. السری به او گفت: ای دختر رسول خدا! من تعهد می‌کنم تمام کاستی‌هایی را که از آن شکوه می‌کنی برطرف سازم و راحت را هموار می‌کنم و آسایش و راحت تو را فراهم می‌کنم. در مورد تنگی منزل، باید بگویم که خانه بزرگی در درب السباع دارم و خدای را گواه می‌گیرم که آن را به تو بخشیده‌ام و از تو می‌خواهم که آن را از من بپذیری و با نپذیرفتن، مرا خجالت زده نسازی. بانو نفیسه پس از سکوتی طولانی گفت: من آن را از تو می‌پذیرم. سپس گفت: ای سری! با این انبوه مردم دیدار کننده و جمع بسیاری که می‌آیند چه کنم؟

گفت: با آن‌ها قرار بگذار که هفته‌ای دو نوبت، زائران بتوانند به دیدارت آیند بقیه ایام هفته را به عبادت و خدمت به خدای بپرداز، روزهای شنبه و چهارشنبه را برای مردم در نظر بگیرد.

او نیز پذیرفت و به خانه‌اش منتقل شد و روزهای شنبه و چهارشنبه از هر هفته را به دیدارهای عمومی اختصاص داد.<sup>۱</sup>

۱- السری بن الحکم بن یوسف از بردگان بنی ضبة. اصل او از بلخ بود و با اجماع لشکریان و مردم مصر عهده‌دار نماز و خراج مصر گردید. این امر در آغاز ماه رمضان سال دویست هجری پس از عزل المطلب بن عبدالله الخزاعی از این سمت بود. او بنا بر عادت امرای مصر، در اردوگاه لشکریان اقامت کرد. السری امیر بزرگواری بود و در میان سرزمین‌ها و ولایات دیگر احترام ویژه‌ای داشت؛ او در سال دویست و پنج هجری وفات یافت و پس از وی پسرش محمد امارت مصر را برعهده گرفت او نیز همچون پدر بود تا سرانجام در سال دویست و شش هجری وفات یافت و برادرش عبدالله بن اسری ولایت مصر را بر عهده گرفت و تا هنگام عزل از سوی مأمون در ربیع‌الاول سال دویست و یازده هجری قمری در این سمت باقی ماند.

به عنوان امیر و والی مدینه منوره برگزید. بانو نفیسه همراه پدر به مدینه منوره رفت و او که در آن زمان پنج سال بیشتر نداشت، همه قرآن کریم را حفظ کرد و تفسیر آنرا آموخت و با دین خدا آشنایی یافت؛ مردم مدینه بنابر زهد و تقوا و صلاحی که این بانو از آن برخوردار بود نگاهی احترام‌آمیز به وی داشتند و گرمی‌اش می‌داشتند؛ او زمان‌های زیادی را در کنار قبر جدش پیامبر اکرم (ص) سپری کرد.

بانو نفیسه القاب متعددی داشت؛ او را نفیسه الدارین می‌گفتند چون عارف بود و کرامات داشت و روز قیامت شفاعت می‌کرد.

او را نفیسه العلم می‌گفتند زیرا دانش ژرفی داشت و پیچیدگی‌های آنرا دریافته بود و دانشش را با دیگران قسمت می‌کرد.

او "نفیسه الطاهرة" بود چون مطهر بود و سخت عبادت می‌کرد.

او "نفیسه العابدۃ" بود چون پارسا و پرهیزگار بود.

او "نفیسه المصریین" بود زیرا مردم مصر دوستش می‌داشتند و شیفته‌اش شده بودند.<sup>۱</sup> وقتی بانو نفیسه به سن ازدواج رسید جوانان اهل بیت از خاندان امام حسن و امام حسین نسبت به او نظر داشتند همچنان‌که بسیاری از جوانان اشراف قریش به خواستگاری‌اش می‌آمدند چون از نیکوکاری و دینداری و پارسایی و پرهیزگاری‌اش خیر داشتند ولی پدرش به همه آنها جواب رد می‌داد تا سرانجام اسحاق المؤمن فرزند [امام] جعفر صادق به خواستگاری‌اش آمد و او را از پدرش درخواست کرد.

با ازدواج اسحاق المؤمن با بانو نفیسه به گفته مؤرخان دو نور: نور حسن و نور حسین [ع] دو سرور جوانان اهل بهشت در خانه‌اش جمع شد.

آنچه المقریزی در این باره گفته از این قرار است: «... و اسحاق بن جعفر الصادق با بانو نفیسه ازدواج کرد. او را اسحاق المؤمن می‌گفتند و از اهل صلاح و خیر و فضل و دین بود.»<sup>۲</sup>

۱ - بانو نفیسه نوشته توفیق ابوعلم، از سری کتاب‌های: "اهل البیت" - چاپ: دارالمعارف.

۲ - خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

## بانو نفیسه

### نواده پیامبر اکرم (ص)

نوشته: حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

مؤرخان و سیره‌نویسان برآنند که بانوی مطهره و رئیس اهل تصوف، بانو نفیسه، دختر حسن الانور فرزند زین الابلج فرزند ابی محمد الحسن السبط فرزند امام علی [ع] و فرزند بانو فاطمه زهرا [س] دختر پیامبر گرمی ما (ص) است.

علی باشا مبارک در خطط خود در مورد نسب بانوی عابد و طاهرة سخن دیگری بازگفته و از قول مورخ تقی‌الدین المقریزی آورده است: «او نفیسه دختر الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب و مادرش کنیز بود. اسحاق بن جعفر صادق فرزند محمدالباقر فرزند علی زین‌العابدین با او ازدواج کرد و از وی دارای دو فرزند القاسم و ام‌کلثوم گردید.»

بانو نفیسه در ربیع‌الاول ۱۴۵ هـ ق در مکه مکرمه به دنیا آمد. قدمش برای پدر (سید حسن الانور) مبارک بود زیرا ابوجعفر المنصور دومین خلیفه عباسی در ۱۵۰ هـ ق او را



بانو نفیسه از همسر خود صاحب دو فرزند: القاسم و ام کلثوم شد.

بانو نفیسه همراه با همسرش اسحاق المؤمن به مصر آمد؛ اسحاق پس از وفات همسرش برای سالهای طولانی زندگی کرد و پس از مرگ او را نیز در مصر دفن کردند. بانو نفیسه در روز شنبه ۲۶رمضان ۱۹۳ هـ ق به مصر رسید و این پنج سال پیش از آمدن امام الشافعی به مصر بود. بانو نفیسه در طول کارگزاری الحسن بن البجیح - والی مصر از سوی الرشید - در این سرزمین زندگی کرد.

مردم مصر وقتی خبر تشریف فرمایی او از شهر پیامبر(ص) - مدینه منوره - را شنیدند در العریش استقبال گرمی از وی به عمل آوردند؛ شکوه این استقبال تا رسیدن وی به شهر "مصر" ادامه یافت، او در خانه تاجر بزرگ وقت جمال‌الدین عبدالله الجصاص اقامت گزید. وی از اهل تقوا و صلاح و خوشنام بود. بانو نفیسه مدت زمانی را در این خانه مشهوری که در شهر الفسطاط واقع بود اقامت داشت و مردم از هرسو برای تبرک‌جویی و خوشامدگویی به او به دیدارش می‌شتافتند. پس از آن این بانوی مطهره به خانه ام‌هانی نقل مکان کرد. ام‌هانی یکی از بانوان عابد و پرهیزگار مصر در آن‌زمان بود. سرانجام نیز بانو نفیسه به خانه‌ای که السری بن الحکم والی مصر در زمان خلافت مأمون عباسی در ۲۰۱ هـ ق به وی هدیه کرده بود، منتقل گردید. وقتی کرامات این بانوی ارجمند فزونی یافت و مردم برای تبرک جستن به حضور وی می‌رسیدند - بنابه روایت السخاوی در کتاب المزارات خود - یک‌بار دیگر قصد بازگشت به حجاز کرد. این امر بر مردم مصر گران آمد و از وی خواستند که در مصر اقامت داشته باشد ولی او زیربار نرفت و عزمش برای رفتن جدی بود. این بار السری بن الحکم به سراغش رفت و از وی خواست از تصمیم خود منصرف شود و همین‌جا بماند. بانو نفیسه به او گفت: من زن ضعیفی هستم، این مردم با آمدن و رفتنشان مرا از عبادت و آنچه باید برای توشه راهم بیندوزم، بازمی‌دارند؛ در ضمن جای من هم در این خانه تنگ است و گنجایش جمعیت انبوهی را که به اینجا می‌آیند، ندارد. کارگزار مصری به وی گفت: در مورد تنگی جا، خانه بزرگی در درب السباع دارم که خدای را گواه می‌گیرم آن‌را به شما

هدیه می‌دهم و از شما می‌خواهم آن‌را از من بپذیری. و در خصوص انبوه جمعیتی که به حضور شما می‌رسند، تصمیم بگیرید که تنها دو روز در هفته این کار صورت گیرد و بقیه ایام هفته را به عبادت و در خدمت پروردگار خود باشی. و در این راستا روزهای شنبه و چهارشنبه را مخصوص این کار کرد تا سرانجام وفات یافت و در همین سرزمین به خاک سپرده شد.

السخاوی می‌افزاید: بانو نفیسه نزدیک به هفت سال در مصر اقامت داشت. در ماه رجب ۲۰۸ هـ ق به بستر بیماری افتاد و وقتی نزدیکی اجل خود را احساس کرد نامه‌ای به همسرش اسحاق المؤمن نوشت و قبر خود را به دست خود در خانه خویش حفر کرد. او بارها و بارها در این قبر فرود آمده و نماز گذارده بود.<sup>۱</sup>

همسرش در نظر داشت که پس از مرگ او را به مدینه منوره ببرد تا در قبرستان بقیع به خاک سپرده شود ولی مردم مصر به حضور والی رسیدند و از وی خواستند تا مانع از تحقق این خواسته همسرش شوند، ابتدا زیر بار نرفت ولی آن‌ها اموال فراوانی برای وی گردآوردند و بار شترش کردند باز هم زیر بار نرفت و به شدت غمگین گشتند ولی فردای آن‌روز که وی را دیدند متوجه شدند که به خواسته آن‌ها تن داده است. علت را جویا شدند گفت: دیشب رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به من می‌فرمود: «پول‌های آنان‌را به ایشان بازگردان و او را همان‌جا دفن کن.»

در همین باره علامه الاجهوری می‌گوید: «بانو نفیسه قبر خود را به دست شریف خود حفر کرد و در واقع در زمان سلامتی، دستور داد آن‌را حفر کردند چون شوق و ذوق فراوانی برای دیدار خداوند داشت و به دنیای فانی و زرق و برق آن رغبتی نداشت و تکه ابرهای آمرزش بر آن [قبر] فرود می‌آمد و فضای تعبّد و یادآوری روز قیامت را تداعی می‌کرد.»<sup>۲</sup>

۱ - تحفة الاحیاب، صفحه ۱۰۶.

۲ - مشارق الانوار من نسل النبی المختار: صفحه ۸۷.

روایتی نیز هست که برخی مؤرخان از قول برادرزاده‌اش نقل کرده‌اند؛ او در توصیف احوال این بانوی مطهره در پی بیماری و احساس نزدیکی اجل - بنابه نقل مؤرخان - می‌گوید: روز اول ماه رجب، عمه‌ام احساس ناراحتی و ناخوشی کرد و نامه‌ای به همسرش اسحاق المؤمن - که در مدینه بود - نوشت و از وی خواست که به نزدش بیاید چون احساس می‌کند زمان مرگش نزدیک شده و روبه آخرت گذارده است.

وضع سلامت او همچنان نابه‌سامان بود تا اینکه اولین جمعه ماه رمضان فرا رسید و درحالی که روزه بود دردش فزونی گرفت. حکیمان به بالینش آمدند و از او خواستند تا روزه خود را بشکنند تا قوتش را بازیابد و بر بیمای چیره گردد. ولی او زیر بار نرفت و گفت: من پنجاه سال عمر از خدا گرفته و همیشه از خداوند خواسته‌ام در حالی که روزه هستم مرا بمیراند، اکنون می‌گویید روزه‌ام را بخورم؟! اعوذ بالله... حکیمان نیز در عین شگفتی از قدرت ایمان و ثبات عزم و ایمان محکمش رفتند و از وی التماس دعا کردند. او نیز آن‌ها را دعای خیر کرد.

زینب برادرزاده‌اش در ادامه می‌گوید: «عمه‌ام» در همان حال باقی ماند ولی در دهه میانی ماه رمضان بیماری‌اش شدت گرفت و به حال احتضار افتاد و شروع به قرائت سوره انعام کرد و همچنان قرائت کرد تا به این آیه رسید: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَيُهِمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره انعام - ۱۲۷) (برای آنان نزد پروردگارشان سرای عافیت است و به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند (او یارشان خواهد بود) و چشم فروبست.»

زینب می‌گوید: او را به سینه‌ام فشردم دیدم که شهادتین را بر زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و خداوند او را به جوار خود فراخواند و به منزلگه کرامتش انتقال داد. این در سال دویست و هشت هجری قمری یعنی چهار سال پس از وفات امام شافعی بود.<sup>۱</sup>

۱ - "السيدة نفیسة"، نوشته توفیق ابوعلم.

## صفات و علم او:

بانو نفیسه همچون دیگر وابستگان به اهل بیت، از این ویژگی برخوردار بود که در عبادت و ترس از عذاب الهی زبانزد بود و در حالی که هنوز در مدینه اقامت داشت و در حمایت پدر زندگی می‌کرد همواره به عبادت و تلاوت قرآن کریم می‌پرداخت و از جمله کسانی بود که از وی روایت می‌شد و زمانی که تنها پنج سال داشت قرآن کریم را از حفظ بود و تفسیر می‌دانست و در دین به فقاقت دست یافته بود و همواره در کنار قبر جدش محمد مصطفی (ص) حضور داشت؛ به همین دلیل مردم مدینه او را همراه با احترام و تجلیل و قدردانی دوست داشتند چون در زهد و پرهیزگاری و پارسایی و روزه‌داری و شب‌زنده‌داری آوازه‌ای نیکو داشت.

وقتی در مدینه بود فراوان برای ادای حج به مکه می‌رفت و درباره وی آمده که در حالی که به طواف کعبه می‌پرداخت رو سوی خدا می‌کرد و می‌گفت: «بار پروردگارا! مولای من! مرا از خشنودی خود بهره‌مند ساز و سببی مساز که در برابر تو حجاب دیده‌ام گردد.»

بانو نفیسه، بسیار سفر می‌کرد. وقتی به چهل و هشت سالگی رسید به سرزمین شام رفت و در آنجا قبر ابراهیم خلیل الرحمن (ع) را زیارت کرد و از آنجا به مصر رفت و همانجا مستقر گشت.

در اثنای اقامتش در مصر، بسیاری از علما و صالحان و پیشاپیش آن‌ها امام شافعی به دیدارش می‌شتافتند. او از وی حدیث شنید و نماز تراویح در ماه رمضان را با وی خواند و اگر بر اثر بیماری نمی‌توانست به زیارتش برود کسی را می‌فرستاد تا دروذهای او را به وی ابلاغ کند و برای سلامتی‌اش دعا نماید.

با توجه به کثرت عبادت و نزدیکی‌اش به خدا، جایی که در آن اقامت داشت و نیز جایی که به خاک سپرده شده است مستجاب‌الدعوة شده و دعاهایی که در آن می‌شود اجابت می‌گردد. مصریان نیز این‌را دانسته‌اند به همین دلیل قبر و مسجد او زیارتگاه میلیونها مردمی است که برای دعا و تبرک از وجود او به آنجا می‌آیند تا مگر خداوند دعایشان را مستجاب کند و گرفتاری‌های آنرا برطرف سازد.

دهها کتاب از سوی صالحان تألیف شده که در آنها داستانها و حکایت‌هایی از کرامات مقام بانو نفیسه آمده است.

از جمله آنچه از ویژگی‌ها و فراوانی ذکر خدا از سوی او روایت شده مواردی است که زینب - دختر برادرش که مدت چهل سال با وی سپری کرد - نقل می‌کند؛ او می‌گوید: مدت چهل سال به عمه‌ام بانو نفیسه خدمت کردم و در این زمان هرگز ندیدم که شب‌ها بخوابد یا روزها بخورد. به او می‌گفتم: به‌خودت رحم نمی‌کنی؟! گفت: چگونه به‌خودم رحم کنم حال آنکه در برابرم موانعی هست که جز کامیابان از آنها گذر نمی‌کنند؟!

سپس زینب می‌افزاید: عمه‌ام، نفیسه، قرآن و تفسیر آنرا حفظ بود و در حالی که قرآن می‌خواند گریه می‌کرد و می‌گفت: بارخدا! زیارت قبر خلیل خود ابراهیم [ع] را برایم مهیا کن. خداوند رحمن نیز دعایش را مستجاب کرد و همراه همسرش اسحاق المؤمن از این مقام زیارت کردند.

نیز از صفات و علم این بانوی مطهره روایت شده که او علاقه فراوانی به احادیث جدش حضرت مصطفی (ص) داشت لذا می‌بینیم که احادیث بسیاری از ایشان چه به نقل از پدر و خاندان خود یا به نقل از علمای مسلمانی که معاصرش بودند به‌ویژه به نقل از مالک بن انس، روایت کرده است.

آوازه احادیث امام مالک بن انس - از آنجا که جنبه علنی داشت - به گوش بانو نفیسه می‌رسید و او از آنها بهره می‌گرفت و با دیگر علوم قرآنی و احادیثی که از مکه با خود آورده بود جمع می‌کرد و بازمی‌گفت لذا شمار بزرگی از علمای مصر علاوه بر امام شافعی از وی حدیث شنیدند؛ کسانی چون: ذی‌النون مصری، عبدالله

۱- ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم الاحمیمی ذوالنون المصری یکی از زهاد مشهور که اصل وی از نوبه بود و برده بود و فصاحت و حکمت و شعر داشت و نخستین کسی بود که در مصر در ترتیب احوال و مقامات اهل ولایت سخن گفت. مردم با او مخالفت کردند و متوکل عباسی نیز او را به زندقده متهم کرد و پس از فراخواندن وی نزد خود، برای او سخت‌گیری فراوان کرد و سپس رهایش ساخت و او به مصر بازگشت. در سال ۲۴۵ هجری در الخیرة وفات یافت. نگاه کنید به طبقات الصوفیة: ۱۸ و الاعلام ۱۰۲:۱.

الحکم<sup>۱</sup> و دو فرزندش: محمد و عبدالرحمن و عبدالرحمن البویطی<sup>۲</sup> و ربیع المرادی<sup>۳</sup> و ربیع الخبیری<sup>۴</sup> و حرمله<sup>۵</sup> که جملگی از یاران امام شافعی بودند.

بانو نفیسه - بنابر اجماع - علاوه بر اینکه از دانش بهره فراوانی داشت در دنیا بسیار پارسا بود و به زهد و قناعت ایمان داشت و عمل می‌کرد و در این راه دنباله‌رو سیره جدش پیامبر خدا (ص) بود زیرا به سیره و زندگی ایشان احاطه کامل داشت.

او از اوان کودکی به زندگی ساده و به‌دور از زرق و برق گرایش داشت حال آنکه پدر وی امیر مدینه بود و بدون تردید زندگی مرفهی داشت.

در این خانواده بانو نفیسه زندگی پارسایانه‌ای داشت و همواره اندک می‌خورد و روایت شده که هر سه روز یکبار غذا می‌خورد.

او در عین حال، همسر مخلص و وفاداری بود و هیچ چیز او را از مسئولیت‌هایش

۱- ابومحمد عبدالله بن الحکم بن اعین بن لیث بن رافع فقیه مصری و مفتی دیار مصر از بزرگ یاران مالک که ریاست مالکی‌ها پس از اشتهب به وی واگذار گردید. در سال ۱۵۵ هجری قمری در اسکندریه به دنیا آمد؛ از اللیث بن سعد و مالک و دیگران حدیث شنید و چهار فرزندش: محمد و سعد و عبدالرحمن و عبدالحکم از وی نقل حدیث کردند. او از دوستان شافعی بود و در سال ۲۱۴ هجری در قاهره وفات یافت و در کنار قبر شافعی به خاک سپرده شد. نگاه کنید به: سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۲۲۰ شماره ۵۷.

۲- در منابع تاریخی مشهور است که از جمله کسانی است که در زمان حیات و پس از مرگ بانو نفیسه به او وفادار ماند؛ ابویعقوب یوسف بن یحیی البویطی از بزرگ یاران مصری شافعی بود و همو بود که در ایام الواثق عباسی و در جریان فتنه خلق قرآن، با غل و زنجیر سوار بر قاطر به بغداد برده شد و به زندان افتاد و همانجا در سال ۲۳۱ هجری وفات یافت. نگاه کنید به: طبقات الشافعیه (السبکی) ۲: ۱۶۲ و الاعلام ۸: ۲۵۷.

۳- ابومحمد الربیع بن سلیمان بن عبدالجبار المرادی المصری از یاران شافعی و راوی کتاب‌های او. ابتدا به عنوان مؤذن در مسجد ابوطولون کار کرد و اولین کسی بود که در آنجا حدیث گفت، در سال ۱۷۴ هجری در مصر به دنیا آمد و در ۲۷۰ هجری در همانجا وفات یافت. نگاه کنید به: "طبقات الشافعیه" ۲: ۱۳۲.

۴- الربیع بن سلیمان بن داود الخبیری المصری فقیه شافعی مصر. برجسته‌ترین ائمه حدیث از جمله ابوداود و النسائی و دیگران از وی حدیث روایت کردند؛ در سال ۲۵۶ هجری در مصر وفات یافت، نگاه کنید به: طبقات الشافعیة ۲: ۱۳۲.

۵- ابوعبدالله حرمله بن یحیی بن عبدالله بن حرمله التجیبی المصری؛ فقیهی از یاران شافعی که بزرگانی چون: مسلم و ابن ماجه از وی نقل حدیث کرده‌اند. در سال ۲۴۳ هجری وفات یافت، نگاه کنید به طبقات الشافعیة ۲: ۱۲۷.

به عنوان همسر بازمنی داشت؛ همسرش اسحاق المؤمن همواره به او افتخار می‌کرد و به اطرافیانش می‌گفت که او را نعمتی الهی برای خود تلقی می‌کند؛ او هرگز در حق همسر کوتاهی نکرد و چیزی او را از انجام وظایف و رعایت حقوق وی بازداشت.

او علاوه بر این‌ها از صفات مثبت دیگری نیز داشت از جمله اینکه اخلاق نیکو و خوی پسندیده‌ای داشت و نسبت به خانواده‌اش بسیار مهربان و صمیمی بود؛ او نیکوکار بود و به داد مستمندان و نیازمندان می‌رسید و از اموال فراوان خود برای رفع نیاز نیازمندان استفاده می‌کرد.

### در وصف آرامگاه

از جمله مشهورترین کتابهای تاریخی که به تفصیل از قبر بانو نفیسه سخن رانده‌اند کتابی به نام "عن المزارات..." نوشته السخاوی است که در آن به‌طور مشخص و دقیق محل این قبر را که در همان خانه‌ای است که در آن زندگی کرد و در درب‌السباع واقع است، بیان می‌کند. این خانه را والی وقت مصر، السری بن الحکم به او بخشیده بود.

از جمله مواردی که السخاوی در این مورد یادآور شده اینک: آرامگاه بانو نفیسه در القرافة در المراغة معروف است؛ قبری است دراز و در کنار خیابان معروف به زاریب و شرق خیابانی که به [آرامگاه] بانو جوهره می‌رسد و سمت چپ کسی است که رو سوی "صحن نفیسی" از سمت دریا و در طرف سقاخانه منتهی به حوش الشیمی قرار دارد. او در واقع در محل سکونتی که از سوی عبدالله بن عبدالملک بن مروان به وی بخشیده شد، به خاک سپرده شده است. از جمله مواردی نیز که ابن الزیات در کتابش "الکواکب السیارة فی ترتیب الزیارة" درباره این ضریح گفته به این شرح است: در پی آن بودم که [محل و موقعیت] آرامگاه‌ها را آن‌گونه که علما روایت کرده‌اند اصلاح کنم ولی در میان ارباب تاریخ کسی را ندیدم که آرامگاهی جز آنکه را متعلق به بانو نفیسه و در القرافة است، صحیح و مسلم ندانسته باشد زیرا او خود در ایام حیات در آنجا زندگی می‌کرد و قبرش را به‌دست خود حفر کرد.

این نکته را صاحب کتاب "الدرة النفیسة فی ترجمة السیدة نفیسة" نیز مورد تأکید قرار داده است.

## آرامگاه بانو نفیسه<sup>۱</sup>

نوشته: دکتر سعاد ماهر

در مورد ضریح و آرامگاه بانو نفیسه در خطط المقریزی<sup>۲</sup> آمده است: اولین کسی که بر قبر او [بانو نفیسه] آرامگاهی ساخت، عبدالله بن السری بن الحکم والی مصر از سوی دولت اموی بود و سپس در دوره فاطمی‌ها این بنا بازسازی شد و روی آن گنبدی ساخته شد و تاریخ عمارت بر لوحی از سنگ مرمر که بر سردر ضریح کار گذاشته شده، نوشته شد؛ در این لوح عینا آمده است:

نصر من الله و فتح قریب، لعبدالله و ولیه معد ابی تمیم الامام المستنصر بالله امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائه الاکرمین. امر بعمارة هذا الباب السید الاجل امیر الجیوش سیف الاسلام ناصر الانام کافل قضاة المسلمین و هادی دعاة المؤمنین امتع بطول بقائه المؤمنین و ادام قدرته و اعلى كلمته و شد عضده بولده الاجل سیف الامام جلال الاسلام شرف الانام ناصرالدين خليل امیرالمؤمنین، زاد الله فی علائه و امتع المؤمنین بطول بقائه فی شهر ربیع الاخر سنة اثنتین و ثمانین و اربعمئة [۴۸۲هجری قمری].

۱ - برگرفته از کتاب: مساجد مصر و اولیاءها الصالحون.

۲ - خطط المقریزی ۴: ۳۲۶.

در زمان الحافظ لدین الله خلیفه فاطمی گنبد این آرامگاه دچار آسیب شد. آنرا مرمت کردند و [دیواره‌های] محراب آنرا سنگ مرمر کشیدند؛ این کار در سال پانصد و سی و دو [۵۳۲هـ] صورت گرفت.

در کتاب "المزارات" نوشته السخاوی آمده است که سلطان الناصر محمد بن قلاوون در ۷۵۲ هـ ق فرمان داد تا خلفای عباسی متولی نظارت بر آرامگاه بانو نفیسه باشند و نخستین خلیفه‌ای که چنین کرد، المعتضد بالله پدر ابوبکر المستکفی بالله بود.

این خلفای عباسی از بازماندگان خلفای عباسی که در پی حمله مغول و درهم کوبیدن دولت عباسی در عراق از سوی مغولان در ۶۵۶ هـ به مصر مهاجرت کردند، بودند.

الجبرتی می‌گوید<sup>۲</sup>: شاهزاده عبدالرحمن کدخدا صحن و "مسجد نفیسی" را مرمت کرد و ضریح را به شکلی که اکنون وجود دارد بنا کرد و برای زیارت بانوان راهی جز راه مربوط به مردان، باز کرد و این همه را در ۱۱۷۳ هـ ق انجام داد و این تاریخ بر در ضریح با طلا بر روی سنگ مرمر در این دو بیت آورده شده است:

- عرش حقایق، جایگاه اسرار است، قبر نفیسه دختر آن مرد نورانی.

- حسن بن زید بن الحسن فرزند امام علی پسر عموی مصطفای برگزیده.

در ۷۷۰ هـ ق علی باشا الحکیم والی مصر، دروازه‌ای در برابر مسجد بنا کرد که تا به امروز پابرجاست سپس این مسجد در ۱۳۱۰ هـ ق آتش گرفت و نیمه شرقی مسجد از میان رفت. الخدیوی عباس حلمی دوم دستور داد ضریح و مسجد بازسازی شود و خود پس از بازسازی آنرا گشایش کرد و نماز جمعه را در آن به‌جای آورد. حجره کوچک مسی نیز که خیلی ظریف ساخته شده و هنوز هم وجود دارد مربوط به دوره عباس باشا است.

علی مبارک در خطط خود<sup>۱</sup> درباره ضریح و مسجد پیوسته به آن توضیحات مفصلی می‌دهد و یادآور می‌شود که چهارصد و پنجاه جریب زمین و شماری ساختمان و حجره و مغازه در نظر گرفته شد که برای این صحن هزینه شود؛ علاوه بر این مبالغی نیز در صندوق‌های نذورات گردآوری شده بود که در آن زمان سالانه به بیست و پنج هزار قرش می‌رسید؛ در کنار این درآمدها و عایدات، هزینه‌های روغن [روشنایی] و حصیرها و فرش‌ها و وضوخانه نیز از سوی اوقاف تأمین می‌شد.<sup>۲</sup>

۱ - الخطط التوفیقیة ۵: ۱۱۳.

۲ - توسعه مسجد اخیرا صورت گرفت و مساحت‌های تازه‌ای به آن افزوده شد.

۱ - تحفة الاحیاب: ۱۰۶.

۲ - عجائب الآثار: ۸۹.

(٤)

**بانو سكينه**  
**دختر امام حسين (ع)**

نوشته :

دکتر حمزة النشرتی

عبدالحفیظ فرغلی

عبدالحمید مصطفی

صافیناز کاظم

حنفی المحلاوی

عوف بن خارجه المری می گوید: به خدا سوگند هرگز ندیدم کسی پیش از آنکه حتی یک رکعت نماز خوانده باشد به فرماندهی گروهی از مسلمانان گمارده شود.

امرؤ القیس در حال ترک این مجلس بود که علی بن ابی طالب [ع] او را فراخواند و به وی فرمود: من علی بن ابی طالب پسرعموی رسول خدا (ص) و داماد وی هستم و با اشاره به حسن و حسین گفت: اینان نیز دو فرزندم از دخترش فاطمه زهرا [س] هستند و می خواهیم از خانواده‌ات دختر بگیریم.

امرؤ القیس تردیدی نکرد و گفت: خاندان پیامبر! خوش آمدید و نگاهی به [امام] حسن انداخت و به او گفت: ای [امام] حسن دخترم سلمی دختر امرؤ القیس را به عقد نکاح در آوردم و رو به [امام] حسین کرد و به او نیز گفت: ای حسین دخترم رباب دختر امرؤ القیس را به عقد ازدواج در آوردم!<sup>۱</sup>

۱- داستان را ابوالفرج الاصبهانی در الاغانی ۱۵۷:۱۴ و مقاتل الطالیین: ۲۷۱ در شرح حال عبدالله الحسین نقل کرده‌اند.

۲- کسی که اندک تأملی در این داستان کند آنرا بیگانه با واقعیت می‌یابد، مهمترین علت‌ها نیز از این قرارند: یکم: شخصیت امیرالمؤمنین علی (ع) و دو فرزندش نزد همه مسلمانان شناخته شده است و همگان به اخلاق پسندیده و پای بندی ایشان به ریزترین جزئیات شریعت و خوی والا کاملاً آگاهند و هرگز به چنین شیوه‌ای متوسل نمی‌شوند و آنگونه که این داستان تصویر می‌کند این چنین به دنبال شهوت‌ها نیستند!

دوم: ارتکاب چنین رفتاری هرگز با آداب شرعی و عرف‌های متداول در عرصه ازدواج و همسرگزینی حتی از سوی مردم عادی همخوانی ندارد. از سوی کسی که قرار است رهبری و خلافت را برعهده داشته و از بزرگ خلفای مسلمین به‌شمار خواهد آمد که جای خود دارد!

سوم: در این داستان به برخی جنبه‌های شرعی در مسئله همسر [و خواستگار] از جمله حق انتخاب دختر و رضایت او و تعیین مهریه و ... کاملاً بی‌توجهی شده است حال آنکه از او به عنوان امیرالمؤمنین (ع) و سرور پرهیزگاران چنین اهمال و اغفال کاملاً بعید است.

وچهارم: بر فرض صحت این داستان، رباب در ایام خلافت عمر بن الخطاب با امام حسین (ع) ازدواج کرد و بر فرض که در اواخر خلافت وی بوده و با احتساب سال ۲۵ هجری که عمر کشته شد و ولادت سکینه [دختر امام حسین (ع)] که در سال ۴۷ هجری بوده، نتیجه می‌گیریم که رباب حداقل به مدت ۲۲ سال هیچ فرزندی نزاده است! و این بسیار بعید است!! چون اگر چنین بود بنی‌امیه طبق عادت خود و در هر فرصتی به‌ویژه هنگامی که به لحاظ استدلال و منطق کمیتشان لنگ می‌گردید، این نکته را به عنوان سرکوفت و نکوهش امام خاطر نشان می‌ساختند که البته هرگز چنین نشد.

و بالاخره پنجم: ابن کثیر در کتاب خود البداية و النهایة ۲۱۷:۸ از رباب سخن گفته و نام پدرش را آنیف ذکر

## بانو سکینه دختر امام حسین (ع)<sup>۱</sup>

نوشته: دکتر حمزه النشرتی

عبدالحفیظ فرغلی

و عبدالحمید مصطفی

پدرش حسین بن علی نواده پیامبر اکرم (ص) و دردانه اوست که درباره‌اش فرموده است: «حسین منی و أنا من حسین، احب الله من احب حسینا.» (حسین از من و من از اویم، خداوند دوست می‌دارد آنکس که او را دوست داشته باشد).<sup>۲</sup>

راویان در داستان ازدواج [امام] حسین با [بانو] رباب، قصه جالبی را نقل کرده‌اند، می‌گویند: «امرؤ القیس بن عدی بن أوس - بزرگ خاندان کلب بن وائل - در رأس هیئتی از قوم خود در ایام خلافت عمر بن الخطاب (رض) به حضور وی رسید و اسلام آوردن خود و قومش را اعلام کرد. عمر نیز فرماندهی این تازه مسلمانان را به وی سپرد.

۱- برگرفته از کتاب سیره آل بیت النبی (ص)، جلد ۲۳، چاپ قاهره.

۲- روایت را الترمذی ۶۵۸:۵ کتاب المناقب باب ۳۱ مناقب الحسن و الحسين (ع) حدیث شماره ۳۷۷۵ و ابن ماجه ۵۱:۱ باب ۱۱ فضل الحسن و الحسين (ع) حدیث شماره ۱۴۴ و احمد ۴:۱۷۲ آورده‌اند. به المصنف (ابن ابی شیبه) ۱۲:۱۰۳ و المستدرک (الحاکم) ۳:۱۷۷ و اتحاف السارة المتقین ۵:۳۰۷ نیز نگاه کنید.

رباب، برای امام حسین دختری به نام سکینه (س) آورد و پیش از آن عبدالله<sup>۱</sup> را آورده بود. سکینه در دامان پدر و مادر پرورش یافت؛ پدرش علاقه بسیار زیادی به او داشت به طوری که ابیات زیر را از قول وی در مورد این دختر و مادرش به حضرت نسبت داده‌اند:

- به جانت قسم من خانه‌ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب حضور داشته باشند.

- آن دو را دوست دارم و همه دارایی‌ام را نثارشان می‌کنم و کسی نمی‌تواند مرا سرزنش کند.

- توجهی به سرزنش‌کنندگان ندارم، در زندگی و پس از مرگم چنین خواهم بود.<sup>۲</sup>  
به نظر می‌رسد که آن حضرت را به خاطر عشق شدید خود به همسر و دخترش نکوهش می‌کرده‌اند و او نیز به نکوهش‌کنندگان پاسخ می‌گفت.

ولادت حضرت سکینه در حدود سال ۴۷ هـ بود؛ وقتی عمویش امام حسن در سال ۵۰ هـ وفات یافت او سه سال داشت و در چهارده سالگی همراه پدرش امام حسین (ع) شاهد کارزار کربلا بود.<sup>۳</sup>

## سکینه در کوران حوادث

حضرت سکینه شاهد حوادث خونینی بود که در حادثه معروف کربلا به شهادت پدرش انجامید. او همراه با عمه‌اش زینب و دیگر فرزندان امام حسین (ع) و برادران و

---

کرده و او را به کسی منسوب ننموده است و البته سخنی نیز از این داستان به میان نیاورده است. در پرتو آنچه بیان شد خاطر نشان می‌سازیم که دلیل روشنی در تأیید این داستان یا پذیرش آن وجود ندارد. این قصه، افسانه‌ای است که برخی راویان بدون دقت و تأمل آنرا بازگو یا تکرار کرده‌اند.

۱- کودک شیرخواره‌ای که بر اثر تیری که از طرف اردوی امویان به سویش پرتاب شد و در حالی که در دستان پدر از تشنگی بی‌تابی می‌کرد به شهادت رسید؛ پدر برای گرفتن آب، او را با خود به میان لشکریان آورده بود.

۲- زهرالاداب ۱: ۱۰۰.

۳- سکینه بنت الحسین (بنت الشاطی): صفحه ۲۲.

پسرعموها و گروهی از یاران و شیعیان وی بود. او شاهد کشته شدن برادران خود: عبدالله و علی اکبر با پدر خود شد و این صحنه در عمق وجودش نقش بست و هرگز آنرا فراموش نکرد و کوشید تا با کمک به شعر و ادبیات، آنرا در وجود خویش انعکاس دهد.

سکینه از همان اوان کودکی به زیبایی و ادب شهرت داشت لذا مورد توجه جوانان برومند قریش بود و هرکس به دنبال خواستگاری‌اش برآمد. روزی الحسن بن الحسن بن علی به حضور عمویش [امام] حسین رسید تا او را خواستگاری کند ولی با وجودی که خواستگار سکینه بود در حضور عمو، نامی از وی نبرد.

عمویش به او گفت: دخترم فاطمه را برایت برگزیدم او شبیه‌ترین کسان به مادرم فاطمه زهراست ولی سکینه بیشتر در پی راز و نیاز با خداست و به کار مردان نمی‌آید.<sup>۱</sup> این دلالت بر آن دارد که بانو سکینه از همان ابتدا پیوند عمیقی با دین و خدا داشت.

امام حسین [ع] در کربلا به شهادت رسید در حالی که بانو سکینه هنوز ازدواج نکرده بود روزهای غم و اندوه سپری شد؛ در این میان مصعب بن الزبیر به خواستگاری‌اش آمد. برادرش عروه بن الزبیر و عبدالله بن عمر و عبدالملک بن مروان رقبای وی در این خواستگاری بودند.

این ازدواج پس از شهادت پدرش و بازگشت وی از سفری که به همراه عمه‌اش بانو زینب به مصر رفته بود، صورت گرفت.

او بازگشت و با برادرش [امام] سجاد زین‌العابدین در مدینه اقامت کرد و در پی زخم عمیقی که با شهادت پدر در عمق وجودش لانه کرده بود و نیز در پی وفات مادرش اندکی پس از آن، هرگز قصد ازدواج نداشت ولی خویشتنش از وی خواستند تا برای حفظ نسل امام حسین [ع] تن به ازدواج دهد و او نیز با اکراه زیاد سرانجام پذیرفت.

---

۱- اسعاف الراغبین (الصبان) چاپ شده در حاشیه نورالابصار: ۲۰۲ و نگاه کنید به بانو سکینه دختر امام شهید ابا عبدالله الحسین (ع) (المقرم): ۴۳.



برخی راویان برآند که او پیش از مصعب بن الزبیر، ازدواج کرده بود و همسر اول وی پسرعمویش عبدالله بن الحسن بود که با پدرش کشته شد حال آنکه زفافی صورت نگرفته بود. ولی دلایلی برای پذیرش این روایت و صحت آن وجود ندارد.<sup>۱</sup>

ولی اغلب روایات حکایت از آن دارند که زندگی زناشویی بانو سکینه با مصعب بن الزبیر آغاز شد.<sup>۲</sup>

در عیون الاخبار آمده است: چهار مرد در صحن کعبه گردهم آمدند که عبارت بودند از: عبدالله بن عمر، مصعب بن الزبیر و عبدالملک بن مروان و عروة بن الزبیر. مصعب به ایشان گفت: آرزویی کنید.

به او گفتند: از خودت شروع کن.

گفت: من آرزوی ولایت عراق و ازدواج با سکینه دختر [امام] حسین و عایشه دختر طلحة را دارم. عروة نیز آرزوی فقه و دانش حدیث کرد و عبدالملک نیز خلافت آرزو کرد و سرانجام عبدالله بن عمر، آرزوی بهشت کرد!

شگفت آنکه آرزوهای هریک از آنها تحقق پیدا کرد.<sup>۳</sup>

مصعب بن الزبیر مهریه‌ای به میزان هزار هزار درهم برای سکینه در نظر گرفت و به برادرش علی نیز وقتی او را به حضورش آورد، چهل هزار دینار داد.

۱- علمای نسب‌شناس و تاریخ برآند که همسر اولش عبدالله اکبر فرزند امام حسن مجتبی (ع) است که به اتفاق برادرش قاسم در حادثه عاشورا به شهادت رسید. به عنوان مثال می‌توان از علمای نسب‌شناس یا مؤرخ زیر را نام برد:

\* ابوالحسن العمری نسب شناس از بزرگان قرن ششم هجری در کتاب خود "المجدی".

\* ابوعلی الطبرسی از بزرگان قرن ششم هجری در کتاب خود "اعلام الوری".

\* شیخ محمد الصبّان در اسعاف الراغبین چاپ شده در حاشیه نورالابصار.

\* ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود "الاغانی" (۱۴:۱۶۳).

\* الموائی در کتاب خود "المتراذفات": ۶۴.

و بسیاری دیگر.

۲- تقریباً تنها ابن قتیبة و صاحب وفيات الاعیان ۱: ۲۹۸ چنین نظری دارند.

۳- عیون الاخبار ۲: ۲۵۸ چاپ دارالکتب.

بانو سکینه به‌هنگام رفتن به حجله مصعب بیست سال بود<sup>۱</sup> و در آن هنگام مصعب از سوی برادرش عبدالله بن الزبیر به امارت عراق گمارده شده بود.

سکینه در خانه همسر با غم‌های گذشته‌ای که هرگز او را ترک نمی‌کرد، باقی ماند. کشته شدن پدر، برادران و پسرعموها دل او را به درد آورد و زندگی را پر از اندوه و ملال کرد، ولی زندگی زناشویی دارای حقوق و وظایفی است و او هم که دین دارد و پارساست و پدر و خانواده‌اش او را برشناخت و حقوق زناشویی پرورش داده‌اند، تو گویی همه غم‌های خود را به فراموشی سپرده باشد - هرچند نتواند آن‌ها را فراموش کند - کوشید با هر تلاش و کوششی که شده آن‌ها را به باد فراموشی بسپارد! و هنگامی که زندگی اندکی به او روی خوش نشان داد، کشته شدن همسری که سنگ صبورش شده و مدتی در حمایت وی آرامش یافته بود او را به وحشتی دوباره افکند.

با وفات همسرش در درگیری با عبدالملک بن مروان غم‌های سکینه تجدید شد و از اینکه مردم کوفه به تسلیتش می‌آمدند، به‌خشم می‌آمد.

او احساس غم و اندوه سنگینی می‌کرد و به آن‌ها گفت: «خدا می‌داند که من از شما متنفرم، شما جدم علی را و پدرم حسین را و همسرم مصعب را کشتید؛ اینک با چه رویی به دیدارم آمده‌اید، در کودکی یتیم شدم و در بزرگسالی به دست شما بیوه گردیدم.»

او از مصعب صاحب دختر زیبایی شد که آن‌ها به نام مادر خود رباب نام نهاد و عمویش عروة بن الزبیر او را به ازدواج پسرش عثمان بن عروة درآورد! و در خردسالی وفات کرد. این دختر زیباروی از درّ و جواهر زیباتر بود و مادرش او را آراسته به

۱- خاطر نشان می‌شود که داستان ازدواج مصعب با سکینه به روایتی که ابن قتیبة نقل کرده در شمار خیالپردازی است زیرا هیچکدام از بزرگان تاریخ و سیره آن‌ها تأیید نکرده‌اند گو اینکه آن‌ها بدون ذکر اسناد نقل کرده است. ولی در اسنادی که ابومنصورالبغدادی به نقل از المدائنی از مجالد به نقل از الشعبی در مورد ازدواج سکینه با عبدالله بن عثمان روایت می‌کند - که بدان خواهیم پرداخت - کسی چون مجالد قرار داد که ابن معین و یحیی بن سعید او را دروغگو و ضعیف توصیف کرده‌اند.

جواهر می‌کرد تا نه بر زیبایی‌اش بیفزاید که جواهرات را شرم‌زده نماید!  
بانو سکینه مدتی را بدون ازدواج سپری کرد و در اندوه خاطرات تلخ و دردهای  
انباشته‌اش به سر برد و در این راه چنانکه قرآن کریم فرمان داده است شکیبایی و نماز  
پیشه می‌کرد.

سپس ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف الزهیری او را از برادرش [امام]  
زین‌العابدین[ع] خواستگاری کرد ولی وصلتی انجام نشد.

گفته شده است اصبع بن عبدالعزیز بن مروان - که در آن زمان والی مصر بود - به  
خواستگاری‌اش رفت و بانو سکینه پس از تردید و دودلی، سرانجام پذیرفت. ولی این  
ازدواج نیز اصولاً سرنگرفت زیرا عبدالملک بن مروان کسی را نزد برادرزاده‌اش فرستاد  
و او را میان مانند در سمت کارگزاری مصر یا ازدواج با سکینه مخیر گرداند، او نیز  
کارگزاری را به ازدواج با سکینه ترجیح داد و موضوع را به سکینه نیز گفت. بانو سکینه  
خدای را بر این کار سپاس گفت و خود در مدینه و اصبع در مصر - هر دو اندوهگین -  
ماندند.

بانو سکینه با عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن خرام که مردی فاضل و  
برجسته بود ازدواج کرد و از این ازدواج صاحب چندین فرزند گردید.

ولی هنوز بانو سکینه در پرتو این ازدواج غم‌ها و دردهای کهنه‌ای را که هر از گاهی  
به سراغش می‌آمدند به فراموشی نسپرده بود که یکبار دیگر با وفات همسر سایه سنگین  
وحشت و غم به سراغش آمد و زندگی‌اش دوباره غم‌آلود شد.

پس از آن سکینه ازدواج ناکامی با زید بن عمرو العثماني داشت. علت ناکامی این  
ازدواج بخل شدید زید بود که در مدینه، زبانزد خاص و عام شده بود.

اشعب در یکی از روایاتی که ابوالفرج اصفهانی در "الاغانی" آورده می‌گوید: زید بن  
عمرو به اتفاق سکینه به حج رفت، پنج بار شتر از انواع غذاها نیز همراهش بود، به هر  
منزلی که می‌رسیدند بانو سکینه دستور تهیه غذا و پهن کردن سفره می‌داد؛ در این میان  
گروهی به حضور زید آمدند تا سلامی به او گویند او به بهانه درد پهلو سفره را جمع

کرد و عذر میهمانان را خواست!

اشعب می‌گوید: ما ماندم تا آنها رفتند. وارد شدم؛ از گرسنگی به‌جان آمده بودم  
زیرا از آنچه که با دویست دینار پول بانو سکینه از بازار خرید کرده بودم چیزی نخورده  
بودم ... فردا که شد خدا می‌داند از گرسنگی چه حال و روزی داشتم، زید دستور داد  
غذا را بیاورند و آنها گرم کنند، در این میان بزرگان قریش آمدند تا سلامی به او کنند  
وقتی آنها را دید دوباره پهلودرد گرفت و دارو و آب گرم خواست، سفره را نیز جمع  
کردند ولی وقتی آنها رفتند دستور داد سفره را درباره پهن کنند و غذا را که اینک سرد  
شده بود بازگردانند و به من گفت: ای اشعب! آیا راهی هست که این مرغ‌ها را گرم  
کنیم؟

به او گفتم: از این مرغ برایم بگو! آیا جزو آل فرعون است که باید روز و شب در  
معرض آتش قرار گیرد؟!<sup>۱</sup>

طبیعی بود که چنین ازدواجی با شکست مواجه شود، این از ازدواج میان زنی از  
خانواده‌ای بود که به لحاظ گشاده دستی و کرم و بخشش تمامی دنیا را تنها مانند کالایی  
حقیرتر از بال یک مورچه نگاه می‌کرد با مردی که از غذا دادن به میهمانان سرزده‌ای که  
هیچ کار مخصوص برای آنها نکرده بود، ابا داشت و البته راه به‌جایی نمی‌برد. بانو  
سکینه پیش از ازدواج حساب این کار را کرده بود لذا با وی شرط کرده بود که دست او  
را در اموال خود آزاد گذارد و او نیز پذیرفته بود. ولی به خود اجازه این هزینه‌ها را  
نمی‌داد و چنان سخت گرفت که زندگی با او تبدیل به جهنم شد و سرانجام طلاق  
گرفت و از وی جدا شد و هرگز از این بابت ناراحت نبود.

### سکینه ادیب

وقتی کتاب "الاغانی" و دیگر کتاب‌های ادبی را از نظر می‌گذرانیم صفحات متعددی  
را می‌بینیم که از شخصیت ادبی سکینه سخن می‌گویند! او شاعرهای منتقد بود و

شاعران را به حضور می‌پذیرفت تا در مورد شعر آنان به داوری بنشیند.<sup>۱</sup>

۱- آنچه ابوالفرج اصفهانی به نقل از المدائنی و ابو عبدالله الزبیری در مورد اخبار شعر و گردآمدن شعرا در خانه سکینه برای فخر فروشی و اظهار فضل روایت می‌کند، در مورد بانو سکینه دختر امام حسین - آن گونه که اغلب نویسندگان ما آن را نقل می‌کنند - نیست بلکه در مورد بانویی به نام سکینه دختر خالد بن مصعب بن الزبیر است زیرا او در جاهایی از کتاب خود "الآغانی" (۱: ۶۷) به نقل از رجال خود روایت می‌کند که سکینه دختر خالد بن مصعب بن الزبیر با عمر بن ابوریعنه و با دختر همسر محمد بن مصعب بن الزبیر گردهم می‌آمدند و دو کنیز خواننده نیز همراهیشان می‌کرد و در جای دیگری (۱: ۱۵۳) می‌گوید که بکیر بن عثمان با سکینه دختر خالد بن مصعب ازدواج کرد و دختری از ایشان زاده شد که او را ام‌عثمان نامیدند و به ازدواج عبدالله الجرجی درآمد و در جای دیگری (۱۶: ۱۲) با اسناد خود ذکر می‌کند که اسحاق الموصلی در برابر هارون الرشید این بیت را برای وی سرود:

- سکینه گفت و اشک‌ها از چشمانش برگونه‌ها و جامه‌اش جاری بود.

هارون الرشید چنان بخشم آمد که جام از دستش افتاد و پرخاشش کرد و لعنت فرستاد! حال آنکه این بیت در شمار ابیاتی است که الزجاج در آمالی خود آن‌ها را روایت کرده است:

- سعیده گفت و اشک‌ها از چشمانش برگونه‌ها و جامه‌اش جاری بود.

تا آخر ابیات در خصوص سعدی دختر عبدالرحمن بن عوف است و می‌گوید: سعدی دختر عبدالرحمن بن عوف در بیت الحرام نشسته بود که عمر بن ابوریعنه را دید که به طواف کعبه می‌پردازد کسی را نزدش فرستاد و پیغامش داد که وقتی طواف را به پایان رساندی پیش ما بیا. آمد، به او گفت: ای ابن ابی ربیعہ نبینم که به حرم الهی بازگردی، از خدا نمی‌ترسی؟ وای به حالت تا به کی این همه نادانی؟! به او گفت: از این بگذر مگر نشنیده‌ای که درباره‌ات چه گفته‌ام؟ گفت: نه. آنگاه ابیات را برایش خواند.

این ابیات را الجاحظ نیز در کتاب خود "المحاسن والاضداد": ۳۱۲ در مورد دختر عبدالملک بن مروان به هنگامی که به حج خانه خدا آمد - البته با افزوده‌هایی - روایت کرده است.

ولی علامه الشنقیطی در شرح آمالی (الزجاج) (صفحه ۱۰۴ چاپ دوم - مصر) روایت الاغانی در مورد سعدی دختر عبدالرحمن را بر روایت مربوط به سکینه دختر [امام] حسین ترجیح داده و گفته است: «صحیح همین است ولی آوازخوانان آنرا تغییر دادند و به جای سعیده، سکینه خوانده‌اند.»

همچنانکه الحصری در زهرالاداب (۱: ۱۰۱) روایت شعر مزبور در خصوص سکینه دختر امام حسین را تکذیب کرده و گفته است: کسی که این شعر را در مورد سکینه روایت کرده دروغ گفته است. بدین ترتیب می‌بینیم که ضبط و نقل ابوالفرج چه وضعی دارد!!

علاوه بر این معلوم نیست، خانه‌ای که در آن برای مهمانی و شعرخوانی به روی شعرا بازبوده مربوط به چه دوره‌ای از زندگی [بانو سکینه] است؛ آیا در زمانی است که شوهر داشته و او از اموال شوهرش - به ادعای مدعیان - خرج می‌کرده یا از دارایی‌های شخصی خود که در تاریخ هرگز وجود خارجی نداشته به میهمانان می‌پرداخته و به شعرا پاداش می‌داده است و یا بالاخره امام سجاد [ع] بود و ولی و عهده‌دار او پس از شهادت پدرش امام حسین [ع] از اموال خود نثارش می‌کرد تا آن‌ها را خرج بیگانگان نماید!!<sup>۲</sup> از اینها گذشته این اخلاق با روحیه کسی که در خاندان نبوت و عفت و پاکدامنی و کسانی که خداوند به نص قرآن کریم پلشتی‌ها را از ایشان زدوده، پرورش یافته کاملاً مغایرت دارد. خاندانی که بیش از

←

بانو سکینه بانویی خردمند و بسیار دانا بود و خوب می‌دانست که چگونه و چه

هنگام سخن گوید و پاسخ دهد.

ابوالفرج اصفهانی در "الآغانی" خود روایت می‌کند که عایشه دختر طلحة به حج رفت و به همراهش شصت رأس قاطر بود که هودج‌ها و جهاز شتران را حمل می‌کردند. در همان سال سکینه دختر [امام] حسین نیز - که هووی عایشه بود - به حج رفت ولی آن تعداد قاطر و جهاز شتر همراه نداشت. شتربان عایشه در حالی که شترها را می‌راند می‌گفت:

- عایشه! ای کسی که شصت قاطر داری همواره این گونه زندگی کرده و به حج

رفته‌ای.

این سخن بر سکینه گران آمد و به شتربانش دستور داد چنین بخواند:

- عایشه این هووی توست که از تو گلایه می‌کند، اگر پدرش نبود پدرت هدایت

نمی‌یافت.

عایشه نیز به شتربانش دستور داد تا خاموش شود؛ او نیز خاموش شد.<sup>۱</sup>

امام السبکی در تفسیری بر این خبر می‌گوید: آفرین بر عایشه که در جای خود کوتاه آمد و با آل پیامبر خدا (ص) ادب به خرج داد زیرا تفاخر در مال دنیا کار مسخره‌ای است؛ سکینه با ذکر رسول خدا (ص)، جدّ خود، زبانش را بند آورد و حجّت را بر وی تمام کرد. آفرین بر مناظره‌کننده‌ای که بدانند کجا باید مجادله کند و کجا سکوت اختیار نماید؛ آفرین بر عایشه‌ای که به حق اذعان کرد و تسلیم صداقت و راستی شد.<sup>۲</sup>

روزی بانو سکینه در ماتی [مجلس ختم] بود که دختر عثمان بن عفان در آن

هرکس باید پای‌بند تعالیم جدّ بزرگوار و مقدس خود باشد. چگونه می‌توان پذیرفت که بانو سکینه آموزه‌های جدّ گرامی خود (ص) را که به عفاف و ادب ربانی و حشمت و پاکدامنی فرامی‌خواند و آموزه‌های پدرش سیدالشهداء (ع) نیز چنین است، نادیده گیرد؟!<sup>۱</sup>

۱- "الآغانی" ۱۱: ۱۸۸.

۲- سکینه بنت الحسین (دکتر بنت الشاطیء): ۱۲۲ به نقل از طبقات السبکی: ۱۶۶.

حضور داشت. دختر عثمان گفت: من دختر شهیدم و این سخن را از روی فخرفروشی گفت و خطابش به سکینه بود ولی سکینه سکوت اختیار کرده بود تا اینکه مؤذن مسجد رسول خدا(ص) اذان گفت و هنگامی که به: "اشهدان محمدا رسول الله" رسید، سکینه رو به دختر عثمان کرد و از وی پرسید: آیا این پدر منست یا پدر تو؟ دختر عثمان از روی فروتنی و شرم پاسخ داد: از این پس هرگز برابر شما فخرفروشی نمی‌کنم.<sup>۱</sup>

نویسنده الدرالمشور حکایت کرده می‌گوید:

بانو سکینه، سرور زنان هم‌عصر خود و از زیباترین و ظریف‌ترین و خوش‌اخلاق‌ترین آنان بود و دارای نوادر و حکایات بدیعی با شعراست.<sup>۲</sup>

بانو سکینه، پاکدامن و بسیار تیزهوش بود و دیدارش با شاعران تنها با هدف سرگرم ساختن و به فراموشی سپردن دردها و غم‌های خویش بود زیرا زندگی‌اش سراسر درد و رنج و مصیبت بود و ابتدا در فاجعه کربلا عزیزانش را از دست داد و سپس با درد بیوه گشتن مواجه شد و هرگز در زندگی از غم و اندوه و تلخی و ناگواری رهایی نداشت لذا سعی می‌کرد در پناه ادبیات و شعر، همه این غمها را به فراموشی بسپارد.

برخی راویان او را متهم به گستاخی و ولنگاری و هم‌نشینی با شعرا و آوازخوانان کردند ولی اینها همه دروغ‌هایی است که به او بسته شده است. او که این‌همه مصیبت دیده و زندگی‌اش سراسر درد و غم و اندوه و فاجعه بوده فرصتی برای چنین کارهایی که این راویان به وی نسبت داده‌اند، نداشته است.

خانم دکتر بنت الشاطیء در کتاب خود "موسوعة اهل البيت" به آنچه درباره زندگی‌اش گفته شده پرداخته، می‌گوید: بسیاری از روایاتی که او را در کسوت گستاخی یا خوش‌گذرانی تصویر کرده است، جعلی و ساختگی است؛ او با کشته شدن پدر و برادران و خویشانش در کربلا و دیدن چنین صحنه‌های دردناک و فاجعه‌باری هرگز در

۱- "الآغانی" ۱۴: ۱۵۹.

۲- پیش از این پاسخ این سخنان را که با عفت و طهارت خاندان پاک نبوت منافات دارد، داده‌ایم.

این وادی نبوده است. و به علاوه نباید ناگفته گذاشت که پدرش دشمنانی دارد که می‌کوشند از قدر و ارزش اهل بیت و به‌ویژه نسل علی و حسین (ع) بکاهند تا آنان را در چشم مردم خوار سازند و ارج و منزلتشان را زیر سؤال برند و بنابراین بعید نیست که این نسبت‌ها ساخته و پرداخته این دسته از دشمنان باشد.

دلیل آن نیز در مورد اشعار وارد در "الآغانی" و گفت‌وگوی دایر میان وی و شعرا است که به گفته صاحب نورالابصار به لحاظ انتساب به راویان، آشفته و پریشان است.<sup>۱</sup> همچنین دلیل آن گفته الحصری در زهرالآداب<sup>۲</sup> است: در مورد سکینه است که عمر بن عبدالله بن ربیعه به او دروغ می‌بندد و سپس ابیاتی را نقل می‌کند. الحصری او را توصیف به دروغ‌گویی و خودخواهی می‌کند. ابن ربیعه شاعر نیز بسیار خودپسند و دروغ پرداز و مفتتری بود و منتقدان ولنگاری و بی‌بندوباری و سست دینی‌اش را نکوهش کرده و از او انتقاد کرده‌اند.

دکتر زکی مبارک - که خدایش او را ببخشاید - نیز با روایات این مدعیان هم‌نوا شد و یادآور گردید که عمر بن ابی‌ربیعه در مورد سکینه دختر [امام] حسین به غزل‌سرایی پرداخت!! که سخن کاملا مردودی است. علاوه بر این، دوران جوانی عمر بن ابی‌ربیعه، مصادف با کودکی سکینه بود و حجاز نیز پس از آن گرفتار حوادث خونینی شد که مجالی برای غزل‌سرایی و عاشق‌پیشگی نمی‌گذاشت و هنگامی که سکینه همسر خود مصعب را از دست داد و بیوه شد در عراق بود و از حجاز بسیار فاصله داشت و پس از آن نیز به مدینه بازگشت و در این زمان ابوریعه چهار سالگی را نیز پشت‌سر گذاشته بود و دست از این یاهو‌گویی‌ها برداشته و سوگند خورده بود که دیگر شعری در غزل نسراید.

بنابراین هر شعری که از او در مورد سکینه آورده شده، اصالتی ندارد و ای بسا با تحریف برخی راویان از سکینه دیگری به سکینه دختر امام حسین نسبت داده شده

۱- نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار (الشبلنجی): صفحه ۳۶۱.

۲- زهرالآداب ۱: ۱۰۱.

است دلیل آن نیز اتفاق نظر نداشتن راویان در مورد این اشعار و اختلاف شدید آن‌ها در شمار ابیات ذکر شده از آنهاست.

## شجاعت وی

راویان برآنند که بانو سکینه الگوی شجاعت و شکیبایی بود. ابن مطیر یعنی خالد بن عبدالملک بن الحارث بن الحکم المروانی از جدّ بزرگوار وی علی بن ابی طالب (کرم‌الله وجهه) بدگویی می‌کرد و او در برابرش می‌ایستاد و پاسخش می‌گفت و او از پاسخ دادن به وی عاجز می‌ماند.

صاحب الاغانی در مورد شجاعت و شکیبایی‌اش این داستان شگفت را نقل کرده می‌گوید: غده‌ای در زیر چشمش پیدا شد که به تدریج چنان بزرگ و بزرگ‌تر شد که یک طرف صورت و چشمش را می‌پوشاند؛ به "درافیس" حکیم و پزشک که در خدمتش بود گفت: بین چه اتفاقی افتاده است؟

به او گفت: آیا درد را تحمل می‌کنی تا آنرا درمان کنم؟  
گفت: آری.

حکیم پوست صورتش را شکافت و گوشت زیر آنرا چنان درآورد که رگ‌های آن پیدا شد. قسمتی از این رگها زیر حدقه چشم بود، حدقه را از آن برداشت و به یک سو نهاد و سپس رگ‌های غده را از زیر آنجا بیرون کشید و همه را درآورد و چشم را در جای خود قرار داد؛ در تمام این مدت سکینه تکان نخورد و آخی نگفت تا سرانجام کار حکیم پایان یافت و از آن غده رهایی یافت و تنها اثر زخم در پایین چشم به‌جای مانده بود که در واقع از هر آرایش و زینتی، زیباترین کرده بود و کمترین تأثیری در بینایی و چشم وی به‌جای نگذاشت.<sup>۱</sup>

از شجاعت ادبی این بانو شکیبایی‌اش بر رنج‌ها و دردها و غم‌های وارده و کنترل

احساسات و داشتن تسلط بر خود بود، او توانست برخلاف این همه درد و مصیبت، خونسردی و آرامش خود را حفظ کند.

## سخاوت و ذوق ادبی وی

او بسیار سخاوتمند بود و آنچه در اختیار داشت با سخاوتمندی تمام بذل و بخشش می‌کرد؛ چه بسیار نیازمندان که به او روی آوردند و نیازهایشان برآورده می‌شد. پیش از این دیدیم که او چگونه از بخل و تنگ‌چشمی همسرش یزید بن عمرالعثمانی به تنگ آمد و به جدایی آن‌ها انجامید.

بانو سکینه در نقد شعر نیز ید طولی داشت و در عین حال بسیار پاکدامن و صوفی مسلک بود. او به زیبایی شعر می‌گفت هرچند ابیات شعری اندکی از وی به‌جای مانده که از جمله می‌توان به چند بیتی اشاره کرد که در مرثیه پدرش [امام حسین] سروده است.

در مورد نقدی که از شعر به‌عمل می‌آورد به یک مثال از آنچه صاحب الاغانی آورده بسنده می‌کنیم. او می‌نویسد: جریر و فرزدق و کثیر و جمیل و نصیب در ضیافتی در خانه سکینه دختر [امام] حسین گردهم آمدند و چند روزی بودند سپس به آن‌ها اجازه حضور داد. این حضور به‌گونه‌ای بود که آن‌ها را می‌دید و سخنشان را می‌شنید ولی خود دیده نمی‌شد.

سپس خدمتکار اشعار و سخنان را برایش بازمی‌خواند. گفت: کدام یک فرزدق هستی؟ فرزدق پاسخ داد: من.

به او گفت: آیا تویی که این ابیات را سروده‌ای؟ و چهار بیت از سروده‌هایش را بازخواند.

پاسخ داد: آری.

گفت: چه چیز تورا بر آن داشت که راز خود و او [معشوقه‌ات] را فاش گویی؟ چرا

رازدار او و خویشتن نبودی؟ این هزار درهم را بگیر و به خانواده‌ات ببیوند.

سپس خدمتکار اشعار دیگری را به دست آورد، پرسید: کدام یک جریر هستی؟

جریر گفت: من.

به او گفت: آیا تویی که این ابیات را سروده‌ای؟ و چهار بیت از سروده‌هایش را خواند.

پاسخ داد: آری.

به او گفت: چرا دستش را نگرفتی و سخنانی که معمولا در این مورد می‌گویند به زبان نراندی؟ تو پاکدامنی ولی ضعف داری. این هزار درهم را بگیر و به خانواده‌ات ملحق شو.

سپس نزد خدمتکار رفت و بیرون آمد و گفت: کدام یک کثیر هستید؟

کثیر گفت: من.

به او گفت: آیا تویی که این اشعار را سروده‌ای؟ و چند بیت شعر سروده‌اش را خواند.

گفت: آری.

بانو سکینه به او گفت: بسیار خوش گفتمی و زیبا تصویرپردازی کردی. این سه هزار (درهم) را بگیر و به خویشانت بپیوند.

سپس نزد خدمتکار رفت و بازگشت و گفت: کدام یک نصیب هستید؟

نصیب گفت: من.

به او گفت: آیا تویی که این دو بیت را سروده‌ای؟ و دو بیت سروده‌اش را خواند.

گفت: آری.

به او گفت: تو در کودکی ما را پرورش داده و در بزرگسالی ستایش کرده‌ای. این هزار [درهم] را بگیر و روانه شو.

سپس نزد خدمتکار رفت و بیرون آمد و گفت: ای جمیل! سرورم به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: همچنان و از هنگامی که این ابیات را از تو شنیدم، در اشتیاق شنیدن شعرهایت هستم:

- ای کاش می‌توانستم شبی را در وادی القری سرکنم در آن صورت خوشبخت

می‌بودم.

- هر سخنی با ایشان، مایه شادی و خرسندی است و هر کشته‌ای از آن‌ها، شهید به‌شمار می‌رود.

سخن ما را مایه خرسندی و مسرت و کشته‌های ما را شهید قلمداد کردی. این هزار درهم را بگیر و روانه شو!<sup>۱</sup>

خانم دکتر بنت الشاطیء در تفسیری بر این داستان گفته است:

باید به دلالت‌های این متن نیز توجه کنیم از جمله اینکه بزرگان شعر در زمان وی [بانو سکینه]، در خانه‌اش گرد می‌آمدند و به آن‌ها اجازه حضور می‌داد و جایی می‌نشست که آن‌ها را ببیند ولی خود دیده نشود و خدمتکاری نیز برای خود در نظر گرفت که گزیده‌های شعر و تفسیرهای وی را میان آن‌ها انتقال می‌داد. او در مورد فرزددق افشای راز خود و دوستش را نپسندید و در عین حال ضمن ستایش از پاکی کلام، از ضعف وی و شیوه‌اش در برخورد با دیدارکنندگان انتقاد کرد.

از ابیات شعری کثیر در وصف دوستش و اشاره به نازک طبعی او در بیان حرمت زنانگی و طبع حوائی وی بسیار خوشش آمد.<sup>۲</sup>

شاید همین خوش آمدن بود که عطایش را سه چندان کرد. ما به آنچه دکتر بنت الشاطیء گفته می‌افزاییم: این داستان علاوه بر توانایی وی در نقد شعر نشانگر گشاده‌دستی و بخشندگی‌اش نیز هست، او به خاطر ستایش از کسی و یا به دلیل اینکه از خودش چیزی گفته باشند، پاداش نمی‌دهد؛ او برای نیکوکاری و به عنوان یک سخاوتمند، بخشش می‌کند.<sup>۳</sup>

۱- الاغانی ۱۴:۱۶۶ الشبلنجی نیز قسمتی از این داستان را در نورالابصار (صفحات: ۳۶۱-۳۵۹) ذکر کرده است.

۲- سکینه بنت الحسین: صفحه ۱۷۷.

۳- صاحب الاغانی داستان را با جزئیات و سوسه‌انگیزی ذکر کرده که بیشتر به کار شب‌نشینی‌ها و سخنان ندیمه‌ها می‌خورد ولی المبرّد در کتاب خود تهذیب الکامل ۲: ۱۵۰ و ابن قتیبة در کتاب خود عیون الاخبار ۴: ۱۴۶ از گرد آمدن این شعرا نزد عبدالملک بن مروان سخن گفته که بیشتر در مورد این بیت شعر "نصیب" باهم به بحث و گفتگو پرداختند: «اهیم بدعد ما حییت فان امت او کل بدعد من بهیم بها بعدی».

## وفات وی

بانو سکینه در ۱۱۷ هـ ق در مدینه منوره وفات یافت، ابوالفرج اصفهانی در الاغانی یادآور شده است، در زمانی وفات یافت که والی مدینه خالد بن عبدالملک بود. کسی را در ابتدای روز و در اوج گرما نزد وی فرستاد تا اجازه تشییع جنازه را بگیرد، به آن‌ها پیغام داد: هیچ کاری نکنید تا خود بیایم و بر جنازه‌اش نماز بگذارم. لذا نعلش را در محل مصلی قرار دادند و به انتظار آمدن وی نشستند تا ظهر شد. دوباره کسی را نزد وی فرستادند گفت: کاری نکنید تا خودم بیایم!

هنگام نماز عصر رسید و همچنان منتظرش بودند، بازهم نیامد. هربار نیز کسی را می‌فرستادند ولی اجازه نماز گزاردن نمی‌داد تا بالاخره هوا تاریک شد و او نیامد و مردم نشستند و بازهم منتظر ماندند و کم‌کم خوابشان گرفت، برخاستند و گروه گروه به نماز ایستادند و از آنجا رفتند.

وقتی صبح شد خالد بن عبدالملک کسی را فرستاد و پیغام داد: بر او نماز بگزارید و

---

– تا زنده هستم عاشق دعد می‌باشم و هرگاه بمیرم از دعد می‌خواهم که پس از من عاشق و دلباخته او گردد. همگان نصیب را تحقیر کردند و خوار داناستند. عبدالملک به ایشان گفت: [اگر شما بودید] چه می‌گفتید؟ یکی از ایشان گفت ، می‌گفتم:

– تا زنده هستم عاشق دعد می‌باشم و هرگاه بمیرم ای کاش کسی بعد از من عاشقش گردد. عبدالملک گفت: تو که بدتر از نصیب هستی. گفتند: اگر تو بودی چه می‌گفتی ، امیرالمؤمنین؟ گفت ، می‌گفتم:

– تا زنده هستم عاشق دعد می‌باشم و هرگاه بمیرم می‌خواهم دعد نباشد که پس از من با کسی دوست گردد. گفتند: تو از همه ما سه نفر شاعرتری ای امیرالمؤمنین!

المرزبانی نیز در الموشح (۱۸۹) این داستان را در مورد عبدالملک بن مروان ذکر می‌کند و نقد وی از فرزدق و دیگران را بازمی‌گوید.

این کثیر نیز این داستان و فضل فروشی شعرا در حضور عبدالملک بن مروان (و نه در حضور سکینه در کتابش البدایة ۹: ۲۶۲) ذکر کرده است.

اینها همه ما را بدان می‌خواند که در صحت انتساب داستان به بانو سکینه دختر امام حسین (ع) و آنگونه که ابوالفرج در کتاب خود الاغانی مدعی شده تردید کنیم. از جمله آنچه این تردید را جدی‌تر می‌کند آن‌است که او حتی یک بیت شعر در عرفان و اخلاق و ادب یا در رثای پدر بزرگوارش سیدالشهدا از وی نقل نمی‌کند.

به خاکش بسپارید! و شبیه بن النطاح بر جنازه‌اش نماز خواند.<sup>۱</sup>

## آرامگاه موجود در قاهره

الشعرانی می‌گوید: بانو سکینه دختر [امام] حسین همان کسی است که در مصر است و آرامگاهش در قاهره در نزدیکی بانو نفیسه قرار دارد. ولی گفته شده است که بانو سکینه در مدینه منوره وفات یافت و همانجا به خاک سپرده شد. قول دیگری هم وجود دارد و آن اینکه روز پنجشنبه، پنج روز گذشته از ربیع‌الاول ۱۲۶ هـ ق وفات یافت.

پس این سکینه‌ای که آرامگاهش در قاهره وجود دارد، کیست؟

الامام السخاوی در کتاب خود "تحفة الاحباب" این ابهام را رفع و این مسئله را حل کرده است زیرا می‌گوید: بانو سکینه‌ای که [آرامگاه وی] در مصر است، بانو سکینه دختر امام علی زین‌العابدین بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب [ع] است.

علت آمدن او به مصر آن بود که الاصبغ بن عبدالعزیز بن مروان او را به عقد خود درآورد و مهریه‌اش را به مدینه فرستاد و برادرش او را به مصر برد. به برادرش گفت: به خدا سوگند نمی‌بینم که شوهری داشته باشم. وقتی به دروازه مصر رسید الاصبغ در همان شبی که کاروانش رسیده بود، وفات یافت و او نیز ازدواج نکرده در مصر وفات کرد. وفات او پیش از وفات بانو نفیسه (رضی الله عنها) بود.<sup>۲</sup>

از این گفته نتیجه می‌گیریم که وقتی عموی الاصبغ مانع از ازدواج وی با سکینه کبری دختر امام حسین [ع] شد قصد کرد تا نسب خود را به برادرزاده‌اش سکینه صغری برساند. هر دو سکینه را دختر [امام] حسین می‌گفتند. ما نیز به این دیدگاه گرایش داریم زیرا به صواب نزدیکتر است.

والله اعلم.

۱- الاغانی ۱۴: ۱۷۳.

۱- تحفة الاحباب: ۹۴.

## صحنه دوم

کاروان بانوان اسیر نوامیس رسول‌الله (ص) که به کوفه - بیت‌الاماره‌ای که امام علی هنگامی که امیرمؤمنان بود در آنجا اقامت داشت و عنوان حکومت اسلامی به‌شمار می‌رفت - برده می‌شود. به سوی همان خانه‌ای روان که زینب عزیز و گرامی را در خود دیده بود. که دانش و حکمت از محضر الگوی بی‌همتای اسلامی و تربیت شده و دست پرورده پیامبرگرامی اسلام (ص) و متخلق به اخلاق قرآنی و مثال برجسته اسلامی قرار گرفته بود که می‌گوید: «هرکس در دین با تو به رقابت برخاست چالش او را بپذیر و هرکس در دنیا با تو به رقابت برخاست آن‌را به روی خودش بازگردان!»

در جای امام علی بن ابی‌طالب - کسی که در راه خدا از سرزنش کسی نمی‌هراسد - عبیدالله بن زیاد تکیه زده که نجس‌ترین مردم روی زمین و مردک جلف و هرزه و فرومایه‌ای بود که خدای را فراموش کرد و خداوند نیز خودش را به فراموشی سپرد؛ او را انسان آفرید ولی او خود را در دستار اربابش: - یزید بن معاویه - چون حیوانی درآورد که جز شهوت چیزی نمی‌دید.

سر [مبارک امام] حسین در اختیار عبیدالله بن زیاد است؛ گلوله آتشی که هنوز زبانه‌های آن‌را درک نکرده و اینک سرگرم بازی با آن و سرگرم شدن بدان‌است! و سخنان پیامبرگرامی (ص) بر دل‌های این اسیران آویخته که فرمود: «مبادا کسی را مثله کنید حتی اگر سگ هار باشد!»

ولی اینک این همان سگ هاری است که فرزندان رسول‌الله (ص) را مثله کرده است! در میان چهره‌های اسیران، و در نماهای نزدیک و پیاپی، چهره زینب دختر علی [ع] و خواهر حسین رخ می‌نماید که پنجاه سال را پشت سر گذارده و صدای آخرین جملات حسین گوش او را می‌نوازد:

«خواهرم در نمازهای شبانه مرا فراموش مکن؛ خواهرکم! مبادا که شیطان به خوابت اندازد!»

و سپس چهره رباب دختر امرئ القیس همسر حسین که در آستانه سی سالگی است

## سکینه بهتان زده<sup>۱</sup>

### صافیناز کاظم

### صحنه اول

دختران رسول خدا (ص) و همسران، فرزندان و اهل بیتش، با روی نپوشیده و سرهای برهنه و پیراهن‌های پاره پاره غارتگران، در پی کشتار و مثله کردن اجسادی که ستارگان خاندان پیامبر به‌شمار می‌رفتند، خیمه‌های آنان را مورد چپاول قرار داده و همه چیز را می‌ربودند، حتی پیراهن‌های زنان را. و یکی از آن‌ها با یورشگران درگیر می‌شود تا اندک لباسی برایش باقی گذارد تا خود را پوشاند. یک غارتگر اهل کربلا گریه می‌کند و در عین حال دست از دزدی و غارت برنمی‌دارد! بانو زینب از وی می‌پرسد: پس چرا گریه می‌کنی؟ در کمال وقاحت و بی‌شرمی و ضمن ادامه شیون و دزدی، می‌گوید: گریه‌ام برای مصیبت‌های شما اهل بیت است! و از بیرون صدای سنان بن انس یعنی کسی که سر حسین را از تن جدا کرده می‌آید که فیروزمندان آواز سومی دهد:

- در رکابم صدای طلا و نقره می‌شنوم [زیرا] آن سرور پوشیده صورت را من کشتم.

- کسی را کشتم که پدر و مادرش بهترین مردم بودند و از همگان نسب والاتری داشتند.

۱- برگرفته از کتاب "رسالیات فی البیت النبوی" چاپ دارالزهراء، قاهره ۱۹۸۷م.



و صدای حسین گوش او را همچنان می نوازد: «تورا قسم می دهم که به خاطر من جامه‌ات را چاک مده و بر چهره‌ات چنگ مینداز!»

و سپس چهره‌ای چون گل نوشکفته زنبقی که اشک‌ها آنرا آغشته و وحشت مصیبت تکیده‌اش کرده ولی آنقدر غرور و مناعت دارد که همچنان با درهم شکستن و از پای درآمدن مبارزه می کند، چهره کودک خردسال سکینه دختر حسین که تازه سیزده بهار را پشت سر گذارده و جز محرم‌ها یا همسر کسی چهره‌اش را ندیده است، چهره‌ای که همچنان پوشیده و چون رازی، توصیف‌گرانش با شگردهای بسیار در پی پرده گرفتن از آنند ولی موفق بدین کار نمی شوند و این چهره تا دیدار خدا، پاک و معصوم باقی می ماند!

گو اینکه اینک پرده از ماه برگرفته شده است و در برابر همگان قرار گرفته و چشمان بیگانه بدان دوخته شده و جزئیات آنرا به نظاره نشسته و به خاطر می سپارند تا لحظات بهره‌برداری فرارسد و هنگامی که طلا عرضه شود، همه چیز در طبق فروش قرار داده شود و در زمانه‌ای که دروغ بازار خود را می یابد و موسمش فرامی رسد با آن پاهایی خریداری کنند تا بر آن‌ها بایستند و با دروغ‌پردازی‌های خود دیواری خریداری کنند و به آن تکیه زنند!

امروز جشنواره ستمی برقرار است که حتما فردایی مبتنی بر افترا و دروغ و بهتان در پیش دارد! پس باید که چشم‌ها بر چهره سکینه و خواهرش دوخته شود و از سر تا به پای آن‌ها را برانداز کند و طول و عرض اندامشان و دور کمر و ... را بسنجد و پیش بینی کند که در سال‌های اوج جوانی و در ایام کمال زنانگی، به چه میزان خواهند رسید! و این فرصتی است که دوران ناب‌کار هرگز دوباره آنرا فراهم نخواهد آورد؛ پس بگذار از این لحظات فراهم آمده بذر داستان‌هایی را فراهم آورند که قرار است بافته و پرداخته شوند و اشعاری که بازگفته شوند و سرهم بندی شوند. زیرا پس از کربلا، قرار است کشتارگاه دیگری برقرار شود که در آن شخصیت پاک نبوی با خنجر دروغ و بهتان، "ترور" گردد!

ابن زیاد نیز همراه این ناظران است سپس چشمانش را به بانویی که پیش از اجازه

وی، نشسته و روی از وی برگردانده است، دوخته می پرسد: این کیست؟ - زینب دختر فاطمه!

می گوید: سپاس خدایی که رسوایتان کرد و شما را کشت و افسانه شما را بر باد داد! و زینب قهرمان پاسخش می دهد: سپاس خدایی که ما را به وجود پیامبرگرمی (ص) و خاندان وی کرامت بخشید و از ناپاکی‌ها پاک و پاکیزه کرد. بدان که خداوند فاسقان را رسوا و فاجران را تکذیب می کند و اینان، بحمدالله ما نیستیم!

می گوید: این کار خدای در مورد خاندانت را چگونه یافتی؟ در پاسخش می گوید: خدای برای ایشان، کشته شدن را رقم زده بود و آن‌ها به قتلگاه خود رفتند و مسلماً خداوند تو و آن‌ها را در برابر هم قرار خواهد داد و آنجا داوری می شوید!

می گوید: خداوند دلم را از طاغیان و عاصیان و سرکشان خاندانت خنک ساخت. در پاسخش می گوید: به جانم سوگند که مرد مرا کشتی و خانواده‌ام را پراکنده کردی و شاخه‌هایم را بریدی و ریشه‌ام را کندی و اگر این‌ها دلت را خنک می کند، دلشاد گشته‌ای!<sup>۱</sup>

یکبار چشمان ابن زیاد می گردد و بر "ماه" می افتد و می پرسد:

- او کیست؟

- علی بن الحسین!

- مگر کشته نشدی؟

- برادری داشتم که او را نیز علی می گفتند، مردم او را کشتند.

- خداوند او را کشت!

- خداوند جان‌ها را بهنگام مرگ می میراند و هیچ جانی جز با اذن الهی، نمی میرد!

۱- الارشاد ۱۱۶:۲ - ۱۱۵ ، اعلام الوری ۴۷۲:۱ - ۴۷۱ ، الكامل فی التاریخ ۳: ۲۹۷ - ۲۹۶ ، البدایة و النهایة ۱۹۳:۸.

– او را بکشید!

و زینب نهیب می‌زند: ای ابن زیاد، بس است با ما! مگر از خون ما سیراب نشده‌ای؟ ولی خداوند مقرر داشته بود که ابن زیاد مرتکب قتل نشود و فرمان دهد تا دستان و گردن [امام] علی بن الحسین زین‌العابدین که خلیفه عمر بن عبدالعزیز سال‌ها بعد درباره‌اش می‌گوید: «چلچراغ جهان و جهان اسلام: زین‌العابدین!» غل و زنجیر شود.

سکینه به عمه بزرگوارش می‌چسبد و عزت نفسش او را از گریه کردن بازمی‌دارد. مگر همین‌ها نیستند که از ابتدای تأسیس دولتشان از فراز منابر مساجد جلد بزرگوارش علی بن ابی‌طالب [ع] را مورد دشنام و ناسزا قرار می‌دادند، حال آنکه خوب می‌دانستند که رسول خدا (ص) درباره‌اش فرموده است: «هرکس به علی ناسزا گوید به من ناسزا گفته است.»<sup>۱</sup>

و ای بسا درست به همین دلیل است که به علی [ع] ناسزا می‌گویند!

و اگر کار بیشتری هم می‌دانستند، انجام می‌دادند؛ همچنان‌که امروز قادر به این کار گشته‌اند و کرده‌اند و فردا نیز توان کارهای بیشتر و بیشتری خواهند یافت و انجامش خواهند داد!

اگر اینان چشمان خود را به چهره سکینه دوخته‌اند و با وقاحت تمام به دنبال زیبایی‌ها و ملاحظات‌های چهره او برآمده‌اند، او خود را سرشار از آگاهی عمیق از توان باطل در فریب خویش و حق جلوه دادن خود می‌کند! و خردمندانه به بازی‌های نفاق در پوشش ایمان به منظور سدّ راه خدا می‌اندیشد!

تا در این صحنه و صحنه‌های بعد "بانو سکینه" برهانی بر آنچه از قرآن در مورد کافران و مشرکان و منافقان آموخته است بیابد و به آیاتی از قرآن که اینک افتخار یادآوری آن‌ها را یافته است بر خود ببالد: «وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَكْ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ \*

۱- روایت را احمد بن حنبل در المسند ۶: ۳۲۲ و الحاکم در المستدرک ۳: ۱۲۱ و الهیثمی در مجمع الزوائد ۹: ۱۳۰ و الشجرى در امالی ۱: ۱۳۶ و ابن کثیر در البداية و النهاية ۷: ۳۵۵ و المتقى الهندی در کنز العمال ۱۱: ۶۰۲ شماره ۳۲۹۰۳ همگی به نقل از ام سلمة آورده‌اند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ \* وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (سوره الحجر - آیات ۹۷ تا ۹۹) (و قطعاً می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود \* پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش \* و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد)

### صحنه سوم

کاروان اسرای بانوان بزرگوار که در میان آن‌ها علی بن الحسین [امام] زین‌العابدین هم وجود دارد که خداوند بیماری را سبب نجاتش از کشتار قرار داد تا نسل پاک و مطهر رسول اکرم (ص) را بدو حفظ نماید؛ این کاروان از کوفه به دمشق - جایی که کاخ یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان بن حرب قرار دارد - رهسپار است.

تا نبوتی نماند و خلافت جای آن‌را بگیرد! منطق آن‌ها چنین شد تا موازنه میان خاندان عبدمناف و بنی‌امیه را مجدداً برقرار سازند!

این را ابوسفیان به هنگام مرگ به صراحت به زبان آورد: «ای بنی‌امیه! آن‌را همچون توبی تحویل بگیرید؛ سوگند به آنچه ابوسفیان به آن سوگند می‌خورد من همواره چنین آرزویی برای شما داشته‌ام؛ بگذار تا این ملک، به وراثت به کام کودکانتان گردد!»

و اینک او به خواسته‌اش رسید!

و چه بهای سنگینی را مسلمانان برای تحقق اراده ابوسفیان متحمل شدند!

خاندان نبوت وارد کاخ یزید می‌شوند؛ غل و زنجیرهای اسارت برایشان سنگینی می‌کند؛ زنان یزید تاب تحمل چنین صحنه فاجعه‌آمیزی را ندارند لذا با صدای بلند به شیون و فغان می‌پردازند!

و چشم مردان یزید از روی زنان خاندان پیامبری که اسارت هتک حرمتشان کرده است، برگرفته نمی‌شود؛ این چشم‌ها کمترین وقعی به فضای مصیبت‌بار حاکم بر آن صحنه نمی‌نهند و همچنان به دنبال جست‌وجوی ظرافت‌های زنانه اسیران در بند، هستند.

یزید مشغول کندوکاو در میان سرهای تقدیمی بود تا سر [امام] حسین را بیابد تا با

چوب دستی خود با دندانهای امام حسین یعنی همان جایی که بوسه‌های پیامبر اکرم بر چهره نور چشمش می‌نشست، بازی کند.

یکی از مردان، به چهره سکینه‌ای خیره می‌شود که ظاهراً از وی خوشش آمده است. پیش می‌آید تا او را بگیرد:

- امیرالمؤمنین این یکی را به من ببخش!

کودک، وحشت زده در آغوش عمه‌اش پنهان می‌شود، عمه فریاد برمی‌آورد:

- دروغ می‌گویی و پستی می‌کنی. نه از آن تو و نه از آن اوست!

- یزید از این گناهی که مرتکب شده احساس غرور می‌کند:

- دروغ می‌گویی به‌خدا سوگند از آن منست و اگر بخواهم این کار را هم می‌کنم!

- تأثیر سرزنش، بیشتر و بیشتر می‌شود ولی زینب ادامه می‌دهد:

- هرگز به‌خدا! خداوند هم آن‌را برای تو قرار نداده مگر آنکه از دین ما خارج شوی

و دین دیگری اختیار کنی!

و او فریادزنان نهیب می‌زند:

- آنکه از دین خارج شد پدر و برادرت بود!

- ای یزید! تو و پدر و جدّت به دین خدا و دین پدرم و برادرم و جدّم، هدایت

یافتید!

از کوره بدر می‌رود:

- دروغ می‌گویی ای دشمن خدا!

- تو امیر و حکمروا و مسلطی؛ به ستم دشنام می‌دهی و زور می‌گویی؛ گرچه

خداوند در این آیه مهلتی به تو داده است: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ

خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (سوره آل‌عمران - ۱۷۸)

(والبته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان

نیکوست ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آنگاه] عذابی

خفت‌آور خواهند داشت) آیا این عدالت است ای فرزند آزادشده‌ها که دختران و کنیزان

خود را بیهوش می‌کنی و دختران رسول خدا را چون اسیران می‌رانی و آن‌ها را هتک حرمت می‌کنی و از این شهر به آن شهر در برابر چشم دشمنان و بیگانگان قرار می‌دهی

تا کوچک و بزرگ و دور و نزدیک آن‌را برانداز کند و با چوب‌دستی‌ات بی‌هیچ

احساس گناه و شرمی، با سر [مبارک] ابا عبدالله [ع]، سرگرم می‌شوی؟!!

ای یزید! به‌خدا سوگند تنها پوست خود را پاره پاره کرده‌ای و گوشت خود را

بریده‌ای و برخلاف میل خود به حضور رسول خدا (ص) خواهی رسید و در دادگاهی

که داور آن خدای ما و مدعیّت جدّ ماست و همه اندام‌هایت علیه تو گواهی خواهند

داد؛ تو و آنهایی که تورا بر گرده مسلمانان سوار کردند خواهید داست که کدام‌یک در

موقعیت بدتر و دارای لشکریان ضعیف‌تری است؟

تو اگر ما را در این جهان چون غنیمتی گرفته‌ای زمانی که جز کرده‌های خود را

فراروی نداری، ما را مدعی خود خواهی یافت و دست به‌دامان ابن مرجانه - عبیدالله بن

زیاد - می‌شوی و او نیز دست به‌دامان تو می‌گردد؛ تو و پیروانت به هنگام داوری به

زوزه‌کشی می‌افتید حال آنکه بهترین توشه شما در آن هنگامه، کشتن خاندان

محمد(ص) است.<sup>۱</sup>

سکینه آرام می‌گیرد و سربلند و سرفراز در کنار عمه‌اش می‌ایستد؛ در کنار عمه‌های

که برخلاف مرگ عزیزانش و بدبختی‌ها و غم‌ها، زبان گویای همه سخن‌سرایان راست

گفتار خاندان نبوت گشته است تا واژه واژه سخنانش چنان ماندگاری یابد که در

دل‌های مستضعفان نیروی بزرگی برای رویارویی با گستاخ‌ترین ستمگران و مستکبران

گردد.

و پس از این‌ها همه آن گستاخ درباره بر گرفتن سکینه پای می‌فشارد:

۱- نگاه کنید به: تاریخ ابومخنف ۱: ۵۰۱ - ۵۰۰، الارشاد (مفید) ۲: ۱۲۱، المنتظم ۵: ۳۴۴ و البداية و النهاية

– ای امیرالمؤمنین این کنیزک را به من ببخش!

یزید خشمگینانه پاسخش می‌دهد:

– گم شو! خدای مرگ زود هنگامی نثارت کند!

و سکینه همراه با کاروانیان غمگین به شهر خود، به شهر پیامبر خدا(ص) به مدینه منوره بازمی‌گردد.

### نماهایی از گذشته

\* امرؤ القیس بن عدی بن اوس: بزرگ خاندان کلب در سال ۲۳ هـ و اندکی پیش از شهادت عمر، به حضور عمر الخطاب می‌رسد تا اسلام آوردن خود را اعلام کند؛ او تا حدود سال ۲۲ هـ ق هنوز مسیحی باقی مانده بود. علی بن ابی طالب [ع] بلافاصله پس از اسلام آوردن وی، از او می‌خواهد تا دخترانش عروسان وی شوند و او نیز سه دختر خود المحیة را برای علی، سلمی را برای حسن و رباب را برای حسین قسمت می‌کند و همراه با آنها به زبان حال می‌گوید: «خاندان پیامبر! خوش آمدید!»<sup>۱</sup>

\* این ازدواج‌ها به دلیل حوادث پیاپی به تعویق می‌افتد. از شرایط خلافت در پی شهادت عمر و گرفتاری حسن و حسین در جهاد همراه با لشکریان فاتح مسلمانان و همراهی ایشان در لشکری که به فرماندهی عبدالله بن سعد بن ابوسرح در سال ۲۷ هـ با شمار ده هزار تن از مهاجران و انصار عازم آفریقا می‌گردند و بیش از یکسال بعد بازمی‌گردند و در این زمان [امام] حسین می‌تواند با رباب دختر امرئ القیس ازدواج کند زیرا به سن ازدواج رسیده بود.

\* رباب دوست داشتنی‌ترین همسران [امام] حسین است و خود را نیز خوشبخت‌ترین زنان همسرش به‌شمار می‌آورد و عبدالله و چندسال بعد در سال ۴۷

هجری قمری آمنه را برایش به دنیا می‌آورد و او را "سکینه" می‌خواند.<sup>۱</sup>

\* بانو سکینه برخلاف تراکم حوادث دردناک و مصیبت بار آن زمان در نهایت خوشبختی و سعادت در دامان پدر و مادر و همراه با چهار برادر و یک خواهر خود به شرح زیر پرورش یافت:

۱- برادرش عبدالله که همراه با پدر در کربلا به شهادت رسید.

۲- علی اکبر، مادرش لیلی دختر مره، خواهرزاده معاویه بن سفیان که او نیز همراه

پدر در کربلا و با شمشیر پسرخاله‌اش یزید! به شهادت رسید.

۳- علی اصغر یعنی [امام] زین العابدین [ع] که مادرش سلافة دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود؛ او تنها فرزند بازمانده امام حسین بود که نسل پیامبر اکرم (ص) را حفظ کرد؛ او در سال ۳۸ هـ تولد یافت و مردم از هنگام کودکی و خردسالی و جوانی و سالمندی تا تاریخ وفات در ۵۷ سالگی او را می‌شناختند؛ عابد و زاهد و فقیه و دانشمند و از جمله پارساترین مردم در اسلام بود.

۴- جعفر که مادرش از قبیله بلی بود. و خواهری به نام فاطمه که مادرش ام اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله التمیمی بود.

\* سکینه ده سال نخست عمر خود را در خاندان نبوت و در حکومت معاویه زندگی کرد؛ عمویش [امام] حسن ترجیح داد خود را وقف علم و فقه کند. پدرش [امام] حسین در فتح آفریقا و طبرستان و در فتح قسطنطنیه در سال ۴۹ هـ ق شرکت کرد و با این حال در حلقه‌های درسی که در مسجد رسول خدا (ص) برگزار می‌شد نیز شرکت فعال داشت به‌گونه‌ای که معاویه در دمشق به یکی از مردان خود در این باره می‌گوید: «اگر وارد مسجد رسول خدا(ص) شدی و حلقه درسی دیدی که حاضران گویی پرنده بر روی سر نگاه داشته‌اند بدان که این حلقه درسی متعلق به ابوعبدالله الحسین است که تا پنجه‌های بدن پوشیده است.» عمویش [امام] حسن با زهری که

۱- کتاب: سکینه بنت الحسین نوشته خانم دکتر بنت الشاطیء، چاپ قاهره.

۱- پیش از این درباره این موضوع سخن گفتیم.

معاویه برای او تدارک دیده بود - تا از پیمانی که با وی بسته بود سرباز نهد و برای فرزندش یزید در سال ۵۰ هـ بیعت دست و پا کند - به شهادت رسید؛ او در این زمان سه سال بیش نداشت ولی فضای خشم‌آلود خاندان پیامبر و احساس ستمگری‌ها و خیانت‌ها و پای‌بندی حسین به اصل: «با یزید بیعتی در کار نیست» و در راستای پای‌بندی به مصلحت و صلاح اسلام و رعایت حقی که مسلمانان بر عهده‌اش گذارده‌اند را به خوبی درک و احساس می‌کرد.

\* در آن ده سال و در واقع سیزده سال از هنگام تولدش در سال ۴۷ هـ ق تا سفرش به مکه همراه با [امام] حسین [ع] در موسم حج (محرم الحرام سال ۶۰ هجری) پیش از حرکت به سوی کربلا، بانو سکینه همچون دیگر الگوها و نمونه‌های خاندان نبوی و مسلمانان متعهد و پاک نهاد، قرآن را حفظ کرده و آنرا خوانده و درک کرده بود و اصول و اخلاق مکتبی بانوان دعوتگر خاندان نبوی را به خوبی دریافته و از آن‌ها سیراب شده بود و در برابرش، الگو و سرمشق والای عمه‌اش زینب دختر فاطمه زهرا (س) قرار داشت که از نسل و خانواده همدیگر بودند و در دامان پیامبر اکرم (ص) بر زهد و تقوا و جهاد و پای‌بندی به حلال و دور از بیهودگی و لهو و شیفتگی دنیایی - که تقریباً هر جامعه‌ای را - حتی اگر در حکومت مستقیم پیامبر خدا (ص) باشد - فرامی‌گیرد - رشد و پرورش یافته بود.

\* \* \*

سکینه در آن مرحله نسبتاً آرام در زندگی طولانی‌اش، به هر سوی که روی می‌آورد در پدر، عمه، برادران و پسرعموها و خانواده خود چیزی جز دیواره‌ای نورانی که با مطالعه در قرآن و حدیث و اعتکاف و تعبّد و پارسایی و قنوت خاشعانه‌ای که در حافظه اهل‌البیت آنرا از جدشان رسول خدا(ص) به یادداشت یا از دل‌های پاک و بی‌شائبه آن‌ها در روی آوری به خداوند سبحان برخاسته بود، آدمی را از فتنه‌های دنیوی در امان نگاه می‌دارد، نمی‌دید.

این فضای سراپا اسلامی را فضای محبت و آرامشی که حسین به‌ویژه در حضور

همسرش رباب می‌یافت کامل می‌کرد؛ همسری که کودک خود "آمنه" را سکینه به معنای آرامشی نامیده بود که عنوان خانه‌اش در کنار [امام] حسین می‌دانست که این خانه را مفتخرانه با این ابیات توصیف کرده بود:

- به‌جانم سوگند که من خانه‌ای را دوست می‌دارم که در آن سکینه و رباب حضور دارند.

- آندو را دوست دارم و همه دارایی‌ام را به پایشان می‌ریزم و کسی نمی‌تواند مرا سرزنش کند.<sup>۱</sup>

اگر حسین همه این عشق و محبت را نسبت به سکینه و مادرش داشت آیا بدان معنا نبود که او به عنوان رهبر و پیشوای مسلمانان آنان را مهمترین نمونه همسر مسلمان و دختر مسلمان می‌دانست؛ کسی که به گفته دکتر بنت الشاطیء «جز در حالت عبادت و جهاد و جهاد با نفس و جهاد با باطل در هرکجا که بود، دیده نشده بود»؟

این نکته را گفته‌های [امام] حسین به حسن المثنی - برادرزاده‌اش - که به خواستگاری یکی از دخترانش آمده بود، مورد تأکید قرار می‌دهد:

- برای تو دخترم فاطمه را برگزیدم زیرا او از همه بیشتر به مادرم فاطمه دختر پیامبر خدا(ص) شباهت دارد و دارای دین و زیبایی است ولی [دختر دیگر] سکینه همواره غرق در یاد خداست و بکار ازدواج نمی‌آید.<sup>۲</sup>

### بازگشت به صحنه

\* بانو سکینه در سال ۶۱ هـ ق و اندکی پس از کشتار کربلا در کنار عمه‌اش زینب در مدینه است. عمه‌ای که بازگشته تا پرچم حسین را به عنوان راوی و شاهد و رسواگر

۱- این کثیر این ابیات را با اندکی اختلاف، در البداية و النهایة ۲۱۱:۸ به نقل از الزبیر بن به‌کار روایت کرده است.

۲- اسعاف الراغبین (الصبان) صفحه ۲۰۲ و نگاه کنید به: السیدة سکینه بنت الامام الشهید ابی عبدالله الحسین(ع) عبدالرزاق المقدم: صفحات ۴۳ به بعد.

حکومت فحشاء و منکر و ستمگری، برافراشته نگاه دارد. تا سرانجام والی یزید از او به ستوه می‌آید و حکم تبعیدش از مدینه به اتهام «تحریک احساسات و اشاعه خشم و تشویق قیام» را صادر می‌کند. زینب نیز در شعبان سال ۶۱ هـ و هشت ماه پس از آن کشتار [کربلا]، عازم مصر می‌گردد.

\* پس از سفر زینب، سکینه با مادرش رباب - که ماندنش در مدینه چندان به درازا نمی‌کشد - می‌ماند زیرا از غم و اندوه می‌میرد و یک‌سال پس از شهادت همسرش حسین و فرزندش عبدالله، در محرم سال ۶۲ هـ به دیدار خدا می‌پیوندد.

\* سکینه نزد عمه‌اش به مصر می‌رود تا چندین ماه بعد به مدینه بازگردد و بر عمه‌ای که در ماه رجب سال ۶۲ هـ وفات یافته است، زاری کند.

\* سکینه در پانزده سالگی در حمایت برادرش [امام] سجاد علی زین‌العابدین [ع] است و سال ۶۲ هـ سال شاخصی در مدینه منوره است زیرا سربازان یزید به مدت سه شبانه‌روز آن‌را مورد تاخت و تاز خود قرار داده و کشتند و غارت کردند و به ناموس مردم تجاوز کردند و سپس رو سوی مکه مکرمه آوردند و کعبه مکرمه را پس از هدف‌گیری با منجنیق به آتش کشیدند و تنها هنگامی این لشکریان به دمشق بازگشتند که خبر مرگ ناگهانی یزید در سال ۶۳ هـ را شنیدند.

\* یزید می‌میرد در حالی که تنها اندکی بیش از سه سال، طعم قدرت را می‌چشد که طی آن فرزندان پیامبر اکرم(ص) را به قتل رساند و به مدینه منوره شهر پیامبر خدا(ص) هتک حرمت کرد و خانه خدا را به آتش کشید و فرجام اینها همه برای خاندان ابوسفیان «چیزی جز خارج شدن قدرت از دست آن‌ها و انتقال آن به دیگران نبود ... یزید مُرد ... و مرگ وحشتناکی نیز داشت؛ او قربانی لذت‌های خود شد و به ادعای راویان، در حال دنبال کردن میمون بود و از روی اسب افتاد و جان سپرد.»<sup>۱</sup>

\* بانو سکینه در این فضای خونین و وحشتناک، در حمایت برادرش سجاد، امام

زین‌العابدین یعنی کسی که خود را وقف علم و فقه کرده و به نمازهای شبانه و گریه و دعای خاشعانه می‌پردازد، زندگی می‌کند و خود «غرقه در ذکر الهی و دختری که به کار مرد (همسر) نمی‌آید» ولی در این میان دیری نمی‌پاید که می‌بینیم روایات و اخبار و توصیف‌هایی از سکینه دیگری - کاملاً بیگانه با این یک و در تناقض منطقی، فکری و دینی با طوفان‌های زندگی و چارچوب پرورشی و اصول‌گرایی دینی‌اش - رخ می‌نماید. و به توصیف چهره و ویژگی‌هایی که تنها به‌هنگام کشف چهره‌اش به همراه دیگر زنان اهل بیت در کربلا و سقوط حجاب وی آن‌را دیده بودند، می‌پردازند و اینک شکوه زیبایی این چهره با پرداختن به آن و غزل‌سرایی درباره آن و بهتان بستن به آن - و در واقع آزادی در پوشش ستایش و تفاخر - روا دانسته می‌شود!

### بهتان‌ها و افتراها

در همان حالی که با صفاتی در زنان خاندان پیامبر(ص) از جمله: خدیجه السکن، فاطمه زهرا و بتول و زینب بانوی هاشمی روبرو هستیم می‌بینیم که این سکینه را با صفاتی چون: دوشیزه هاشمی، زیباروی قریشی! یا صاحب طره سکینه‌ای! - تو گویی در پوشاک و آراستگی و آرایش مو! سبک ویژه‌ای برای خود داشته است - یاد می‌کنند!

این صفت‌ها و توصیف‌ها، تصویر «غرق در ذکر خدا و ناشایستگی برای همسررداری» او را به تصویر دختری شیفته زرق و برق دنیا، و افسونگر و دلربا!! بدل می‌کند تا بعدها راه منطقی اینکه او را به دور از مسئله حسین و غرقه تا بن دندان در مسائل عمرین ابی ربیع هوسران ببینیم، همواره گردد یا بعدها از برادرش "چلچراغ جهان و زیبایی اسلام" [امام] زین‌العابدین، جدا گردد و هم صحبت لطیفه‌ها و خوشمزگی‌های کسی چون: اشعب الطفیلی یا رو در روی "غرة المیلاء" آوازه خوان و حتی بازدارنده ابن سریج از توبه و کشاندن وی به دامان پارسایی اسلامی!! شود.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود "الاغانی" آورده است:

«ابن سریج گرفتار دل درد شدیدی شد و سرانجام قسم یاد کرد که دیگر هرگز آوازخوانی نکند و پارسایی پیشه کرد و معتکف مسجد شد تا بالاخره شفا یافت، سپس

درحالی که هنوز بیماری اش کاملاً بهبود نیافته بود بر سر قبر پیامبر(ص) و محراب و مصلای آن حضرت شد؛ وقتی به مدینه رسید نزد برخی دوستان پارسا و اهل نماز و عبادت خود رفت؛ مشتاقان آواز پیش او می‌آمدند ولی به آن‌ها اجازه حضور و همنشینی نمی‌داد. حدود یک سالی را در مدینه گذراند تا سرانجام چیزی از آن بیماری در وی نماند و تصمیم گرفت راهی مکه شود؛ این خبر به گوش سکینه دختر [امام] حسین رسید بسیار اندوهگین و دلتنگ شد. اشعب خدمتکارش بود و او با لودگی‌ها و خوشمزگی‌هایش سرگرم می‌شد؛ به اشعب گفت: کجایی؟! یک سال است که ابن سریج به مدینه آمده و من هیچ آوازی از او نشنیده‌ام و این بر من گران می‌آید چه کنیم تا بتوانیم صدایش را بشنویم حتی اگر یک صدا آواز باشد؟ اشعب به او گفت: فدایت شوم از این کار درگذر. او اکنون پارسایی پیشه کرده و نمی‌توان کاری کرد؛ پس چشم از او برگیر، خدای روزی‌ات را جای دیگری حواله کند! او نیز به چندتا از کنیزکانش دستور داد چنان شکمش را مشت و مال دادند که نزدیک بود معده و روده‌اش از دهانش بیرون زند!

این روایت به چنین شیوه زشت و جلفی ادامه می‌یابد و به چگونگی وادار ساختن اشعب به رفتن نزد ابن‌سریج آوازه‌خوان توبه کرده - برای راضی ساختن وی به آوازخواندن در حضورش - می‌رسد! آوازخوان می‌گوید: هرگز! به‌خدا قسم نمی‌خوانم! این کار را هرگز نمی‌کنم چون ترک کرده‌ام تا بالاخره کار به تهدید وی از سوی اشعب و وادار آوردن همه گونه تهمت و بهتان اخلاقی علیه او و سرانجام موفق شدنش می‌انجامد؛ ابن سریج نزد سکینه می‌رود. او از کار غیراخلاقی اشعب به خنده افتاده و یک مشت دینار و یک جامه به او پیشکش می‌کند!!! سپس سکینه در برابر آوازه‌خوان قسم یاد کرده می‌گوید: از جدم براثت می‌جویم اگر طی سه روز خانه‌ام را ترک گویی، از جدم براثت می‌جویم اگر در مدت یک‌ماه که از خانه‌ام رفتی آواز نخوانی و از جدم براثت می‌جویم اگر یک ماه در خانه‌ام ماندی و هر روز ده مرتبه تورا نزنم و از جدم براثت می‌جویم اگر سوگندم را بشکنی یا کسی را در مورد تو شفاعت کنم! تا سرانجام

آوازخوان توبه کرده از سر تسلیم فریاد برآورد: وای که دینم رفت، چه رسوایی! سپس به آواز خواندن پرداخت!

داستان با این دروغ‌پردازی‌ها ادامه می‌یابد و گناه بزرگ آن هم بر دوش صاحب "الغانی" و کسی که او را اجیر کرد و کسی که باورش کرد، است ... و از دستبند طلائی سخن به میان می‌آورد که سکینه مرد آوازخوان را وادار کرد آنرا به دست کند و اینکه چگونه کسی را به دنبال زن آوازه‌خوان "غرة المیلاء" فرستاد تا همراه ابن سریج - که از توبه‌اش منع شد - آواز بخواند تا مجلس آواز<sup>۱</sup> در خانه نواده پیامبر گرامی ما (ص) کامل گردد.<sup>۲</sup>

\* \* \*

منظور از چنین روایاتی - که از آن زشت‌تر و وقیحانه‌تر هم وجود دارد - و از جمله

۱- گفته‌های سیره نویسان و مؤرخان در اینکه بانو سکینه دختر امام حسین (ع) پس از شهادت پدر (ع) و بازگشت کاروان حسینی از نزد یزید به مدینه، در خانه برادرش امام زین‌العابدین - که در زهد و پارسایی و عبادت و خشوع پرآوازه بود - زندگی می‌کرد، با این وضع آیا می‌توان صحنه‌ای را که ابوالفرج در الاغانی نقل کرده در خانه این بزرگوار زاهد و عابد و پراندوه تصور کرد؟! علاوه بر اینها ما با آثار و سخنان بسیاری از پیشوایان و فقهای مسلمانان در حرمت غنا (آواز) و حتی حرمت آن در همه ادیان، روبرو هستیم. شیخ‌الاسلام میرغینانی در کتابش الهدایه (۳: ۹۰) می‌گوید: شهادت آوازخوان، پذیرفته نمی‌شود و ابن تیمیة از ابن‌المنذر نقل کرده که او حرمت مطلق غنا و ابطال اجاره آوازخوان زن نقل کرده است (مختصرالفتاوی الکبری: ۳۸۸) و القاضی عیاض از اجماع بر کفر کسی که آنرا حلال دانسته است، سخن گفته است (الفروع: ۳: ۹۰۳) و در مفتاح الکرامه، فصل المکاسب المحرمة به هنگام ذکر حرمت غنا می‌گوید: بیست و پنج روایت صحیح در این باره وارد شده است. و در جواهرالکلام آمده است: این حرمت از امام سجاد و فرزند امام باقر و امام صادق (ع) به تواتر ذکر شده و اینها همه دال بر حرمت مطلق غنا است حتی اگر قرین به محرمی نباشد.

اگر حکم غنا و آوازخوانی چنین است چگونه می‌شود امام سجاد زین‌العابدین (ع) به خواهرش سکینه اجازه دهد که مجلس بزم و آوازخوانی در خانه‌اش برگزار کند!!! مگر آنکه این داستان افترا و بهتانی علیه آن‌حضرت و این بانوی بزرگوار(ع) باشد. علاوه بر این باید دانست که گفته‌های مربوط به آوازخوانی که ابوالفرج در مورد این زن پاکدامن و آزاده و مطهره نقل کرده جملگی بوسیله خاندان زبیری روایت شده که دشمنی و کین‌توزی ایشان با آل علی، شهره خاص و عام است.

۲- متن کامل روایت در کتاب خانم دکتر بنت الشاطی: "سکینه بنت الحسین" دارالهلل: ۱۴۶ - ۱۴۳ آورده شده است.

وارد آوردن ناجوانمردانه نام سکینه در ابیات غزل عمر بن ابی ربیع، آن است که قبح مسئله را بشکند و هتک حرمت کند و زندگی این بانوی نبوی مورد تردید قرار گیرد همانگونه که "مدینه منوره" با چپاولگری‌های لشکریان یزید مورد بی‌حرمتی قرار گرفت و کعبه از سوی کسانی که کمترین احساس گناهی نداشتند و هرآسی از تجاوز به حدود الهی به دل راه ندادند، به آتش کشیده شد تا با مجموعه این اعمال و توطئه‌چینی‌ها، مقدسات عموم مسلمانان زیر سؤال رود و رهبران و پیشوایان آن‌ها در هم شکسته شوند و ابهت و الگو بودن ایشان فروپاشد.

ضربه چنین بهتان و افترا بی‌تنها متوجه سکینه دختر امام حسین نبود؛ در واقع به مثابه کشتار دیگری - کشتار معنوی و ادبی - در کربلا بود و شخصیت‌های اهل بیت مورد ترور شخصیتی قرار می‌گرفتند تا رهبری معنوی ایشان زیر سؤال رود و همچنان که پیش از آن و با خیانت و قتل رهبران حکومتی‌اش چنین شدند؛ از رهبران حکومتی سخن گفتم و نه سیاسی زیرا رهبری‌های سیاسی و معنوی اهل‌بیت هرگز و هیچ‌گاه در طول تاریخ پرفراز و نشیب اسلام برخلاف و کوشش‌های بسیار گسترده گروه باطلان و یار و یاوران آن‌ها در هر زمان و مکان ساقط نشده است!

## صحنه پایانی

بانو سکینه از همان خردسالی، دارای اندیشه قرآنی و فرهنگ نبوی بود که با هوشمندی و خلاقیت آن‌را منعکس می‌کرد و بلاغت و سخن‌سرایی را از پدر و جدش و آزادگی و پاسخ‌های شجاعانه به بداندیشان و بدسگالان را از عمه‌اش و سرودن اشعاری در رثای امام حسین را از مادرش، به ارث برده بود.

او هفت سال پس از حادثه کربلا، تن به هیچ ازدواجی نداد و محافل مردمی او را شیرینی خورده قاسم فرزند عمویش [امام] حسن<sup>۱</sup> می‌دانستند؛ کسی که در هفتم ماه

محرم ۶۱ هـ به عنوان نخستین شهید کربلا و در حالیکه هنوز هفده سالش تمام نشده بود، به شهادت رسید.

سپس برادرش امام علی زین‌العابدین (ع) او را به عقد ازدواج مصعب بن الزبیر برادر عبدالله بن الزبیر و از رقبای بنی‌امیه پس از امام حسین [ع] درآورد. مصعب از سوی برادرش، امارت بصره و عراق را برعهده داشت و هنگامی که سکینه در ۶۷ هـ ق در بیست سالگی به همسری او درآمد به عراق بازگشت و هفت سال حضور در اسارت عبیدالله بن زیاد را با خود همراه داشت.

اقامت مصعب در عراق، اقامت پراضطراب و آشفته‌ای بود که طی آن به جنگی علیه مختار در کوفه پرداخت زیرا او با پناه گرفتن زیر شعار "انتقام خون حسین" در ستمگری علیه مردم هرگونه حد و مرزی را درنوردیده بود؛ مصعب در دفاع از اهل کوفه مختار را کشت و تنها رویارویی باقی‌مانده در برابر او به کمین نشستن عبدالملک بن مروان بود.

وقتی لحظه خروج وی برای جنگ فرا رسید، وداع با او بر سکینه گران آمد و سرگیجه گرفت؛ مصعب او را به آغوش گرفت و در تشویق وی گفت:

- ولی پدرت برای مردن آزاده، عذری نگذاشت.

سکینه گفت: وای بر من مصعب!

و این نخستین بار بود که به صراحت از عشقش به همسرش سخن می‌گفت.

- رو سوی وی کرد: آیا این همه محبت به من داشتی؟

به او گفت: و آنچه نگفتم، بیشتر است.

و در حالی که لحظه وداع فرارسیده بود گفت: اگر می‌دانستم که چه رابطه‌ای میان

من و تو وجود داشته وضع بر منوال دیگری بود... و به راه افتاد و این بیت را زمزمه کرد:

عبدالله الاکبر برادر قاسم - هردو فرزند امام حسن مجتبی (ع) - بود. از جمله ایشان نسب شناس ابوالحسن العمری، علامه الطبرسی، الشیخ الصبان و ابوالفرج و المدائنی و دیگران. و نیز به این دلیل که قاسم در آن زمان و به گواهی اهل تاریخ و مقتل نویسان هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

۱- پیش از این گفته شد که موضوع ازدواج "قاسم" با او به دلیل نبود شاهی [تاریخی] بر آن کاملاً بی‌اساس است و برعکس همچنانکه گفتیم علمای نسب و تاریخ‌نگاران تأکید می‌کنند که همسر اولش ←



– لشکریان خاندان هاشم در کربلا همدلی کردند و برای بزرگان راه و رسم همدلی را رقم زدند.<sup>۱</sup>

مصعب با خیانت کوفیان در سال ۷۰ هـ کشته شد، تسلیت‌گوها به دارالاماره کوفه آمدند تا یکبار دیگر به سکینه تسلیت گویند و چه شباهتی که امروز با دیروز (سال ۶۱ هـ) دارد ولی او امروز در بیست و سه سالگی سایه و امتداد زینب [س] به‌شمار می‌رود و در کمال خستگی و ملال با کوفیان روبرو می‌شود و با اندوهی جانکاه به ایشان می‌گوید:

خدای می‌داند که من از شما متنفرم! شما جدم علی را کشتید، پدرم حسین را کشتید، همسر مصعب را کشتید؛ پس با چه رویی به دیدارم آمده‌اید؟ مرا در کودکی یتیم و در بزرگسالی بیوه ساختید ... و از آن‌ها روی برگرداند.

و از کوفه و از عراق بیرون آمد!

در مدینه ماند، در جایی که مجلس علم و فقه و فرهنگ نبوی حاکم بود تا سرانجام در سال ۱۱۷ هـ ق در هفتاد سالگی، به لقای الله شتافت.<sup>۲</sup>

## بانو سکینه

### دختر امام حسین (ع)<sup>۱</sup>

نوشته: حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

شماری از مؤرخان و راویان تاریخ تأکید کرده‌اند که بانو سکینه (س) دختر امام حسین بن علی است؛ از جمله مشهورترین این مؤرخان: ابن خلکان و السخاوی و الصبان و الشعرانی و دیگران می‌باشند.<sup>۲</sup>

نام حقیقی بانو سکینه – طبق آنچه که این تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند – آمنه دختر امام حسین و مادرش رباب دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس بزرگ خاندان بنی کلب می‌باشد.

ولادت او بنا به مشهورترین روایات در ۴۸ هـ ق بود و پدرش امام حسین [ع] نام آمنه را به میمنت جدش – مادر پیامبر اکرم (ص) – برای او برگزید و سپس لقبش را سکینه قرار داد.<sup>۳</sup> زیرا خانواده و خویشانش از فرط شادی و آرامش و سرزندگی‌اش،

۱- برگرفته از کتاب "مقابر المشاهیر من آل البيت".

۲- نگاه کنید به: وفيات الاعیان ۱: ۲۹۸، تحفة الاحیاب: ۹۳، اسعاف الراغبین چاپ شده در حاشیه نورالابصار، صفحه ۳۵۹. و نیز نگاه کنید به المترادفات (المدائنی) صفحه ۶۴ و عیون الاخبار (ابن قتیبه) ۲: ۲۵۷ و الاغانی ۱۴: صفحات ۱۶۳ به بعد.

۳- الصبان گوید: آنچه بر زبانها مشهور است سکینه به فتح سین و کسر کاف است (اسعاف الراغبین: ۲۰۲)

۱- این داستان با اندکی اختلاف در کتاب "سکینه بنت الحسین" نوشته خانم دکتر بنت الشاطیء: ۸۶ آمده است.

۲- در کتابهای تاریخی از جمله: تاریخ الطبری ۲۱۸:۸ و تاریخ ابن اثیر ۵: ۷۱ و وفيات الاعیان در شرح حال وی همین مطلب آمده و مشهور است. در مرآة (الیافعی) نیز چنین است. النووی در تهذیب خود (۱: ۱۶۳) و ابن عماد در شذرات الذهب ۱: ۱۵۴ نیز همین را نقل کرده است.

ولی النووی در تهذیب الاسماء (۱: ۱۶۳) آورده است که وفات وی در شام و پس از بازگشت به آنجا بود و قبرش نیز در همانجاست. صاحب شمارالمقاصد فی ذکر المساجد (صفحه ۱۰۶) هم چنین گفته است. الشعرانی معتقد است که او در "مراغة" مصر وفات یافته و قبر او نیز در نزدیکی قبر بانو نفیسه است، نگاه کنید به لواقع الانوار ۱: ۲۳.

علاوه بر اینها یاقوت حموی در المعجم خود (۶: ۲۶) یادآور شده که مردم طبریة مدعیند که قبر سکینه دختر امام حسین [ع] در اطراف شهر آن‌ها قرار دارد. همچنان‌که صاحب نورالابصار مدعی است که او [بانو سکینه] در مکه وفات یافت؛ و از آنجا که اغلب مؤرخان قبر او را در مدینه دانسته‌اند به نظر درست‌تر می‌آید.

شاد بودند و آرامش می گرفتند. در علت این نامگذاری، نشانه‌های آرامش در دوره کودکی وی را نیز گفته‌اند بگونه‌ای که این لقب بر نام حقیقی‌اش آمنه، پیشی گرفت.<sup>۱</sup>

بانو سکینه در دامان مادرش رباب و زیر نظر پدرش امام حسین (ع) در مدینه رشد و پرورش یافت<sup>۲</sup> و در همین دامان و در چنین محیطی راه تقوا و صلاح پیمود و امام حسین دخترش سکینه را دوست می‌داشت همچنان‌که مادر او رباب را نیز شدیداً دوست می‌داشت و روایت شده وقتی می‌دید که خانواده این عشق و محبت را در وی می‌بیند، این ابیات را در تأیید آن سرود:

- به‌جان تو سوگند که من خانه‌ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب حضور داشته باشند.

- آن‌دو را دوست دارم و تمام سعی و کوشش خود را می‌کنم و هیچ‌کس نمی‌تواند مرا سرزنش کند.

- من هرگز مطیع آن‌ها [نکوهش‌کنندگان] نمی‌شوم چه زنده باشم و چه خاک مرا از نظر دور بدارد.<sup>۳</sup>

شخصیت بانو سکینه هنگامی که در مکه زندگی می‌کرد اندک اندک نمایان می‌شد. هنگامی که به سیزده سالگی رسید به لحاظ زیبارویی و شیرین‌زبانی و برازندگی و ...

ولی آنچه در شرح اسماء رجال (المشكاة) آمده، این نام به صیغه مصغر به ضم سین و فتح کاف است در القاموس نیز به همین صورت آمده است.

۱- در میان مؤرخان، مشهور همین داستان است. روایت ابواسحاق المالکی درباره وی (ع) نیز آن‌را تأیید می‌کند که گفته است: «شما مرا به نام جدّه‌ام مادر رسول خدا (ص) - که آمنه بنت وهب بود - نامیدید» نگاه کنید به: النجوم الزاهرة ۱: ۲۷۶ و الکواکب الدرّیة (المناوی) ۱: ۵۸. در حالیکه ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد که نامش امینه و أمیمة بوده است.

۲- این درست که ولادتش در مدینه و وفاتش نیز در مدینه بود ولی سال تولد و میزان عمرش (س) روشن نشده است. هرچند با توجه به سال وفاتش در روز پنج‌شنبه پنج روز گذشته از ربیع‌الاول سال ۱۱۷ هجری قمری و اینکه در روز واقعه کربلا به عنوان زن تلقی می‌شد - می‌توان گفت که به هفتاد سالگی نزدیک شده بود. نگاه کنید به: تهذیب الاسماء ۱: ۱۶۳، نورالابصار: ۱۶۰ و شرح حال او در معارف ابن قتیبه و تذکره الخواص و وفیات الاعیان.

۳- ابیات در زهرالآداب ۱: ۱۰۰ با اندکی اختلاف در لفظ، آمده است.

زبانزد شده بود. ولی این برازندگی و شیرین‌سخنی و خوش‌طبعی‌اش او را از عبادت و خشوعی که به حدّ اعلا می‌رسید، باز نمی‌داشت. بانو سکینه شاهد حوادث کربلا در سال ۶۰هـ - هنگامی که همراه پدرش امام حسین [ع] به مصاف لشکریان یزید بن معاویه - بود و زمانی که امام حسین در این نبرد به شهادت رسید بانو سکینه همراه با کاروان اسیران همراه با دیگر زنان اهل بیت، به دمشق برده شد و پس از مدتی که از اقامتش در دمشق گذشت، یزید بن معاویه به او اجازه داد همراه با عمه‌اش بانو زینب به مدینه منوره بازگردد و آنجا در کنار مادرش بود تا سرانجام مادر وفات کرد. از آن هنگام و تا ازدواج همراه با برادرش امام زین‌العابدین [ع] زندگی می‌کرد.

ارویان و مؤرخان در شمار همسران این بانوی بزرگوار اختلاف نظر دارند؛ گفته شده است او دوبار ازدواج کرد؛ یک‌بار هم گفته شده است ولی اغلب روایات برآنند که او سه بار ازدواج کرد و همسرانش به ترتیب عبارتند از: مصعب بن الزبیر، عبدالله بن عثمان بن عفان و سرانجام یزید بن عثمان بن عفان. ابن خلکان گفته است: او با الاصبح بن عبدالعزیز بن مروان ازدواج کرد.<sup>۱</sup>

اگر بانو سکینه در هنگام شهادت پدر خود امام حسین [ع] در حادثه کربلا حضور داشت، با ایام کشته شدن همسرش مصعب بن الزبیر نیز که در سال ۶۵هـ از سوی برادرش عبدالله بن الزبیر بن العوام متولی امارت مدینه منوره شده بود، معاصر بود؛ مصعب پس از متولد شدن دخترش از بانو سکینه در ۷۲هـ و در جنگ علیه لشکریان عبدالله بن مروان که از شام عازم مدینه شده بود، کشته شد.

پس از وفات شوهر، بانو سکینه به روزه‌داری و شب‌زنده‌داری و نیکوکاری و رسیدگی به وضع نیازمندان و مستمندان پرداخت تا سرانجام خداوند در روز پنجم ماه ربیع‌الاول ۱۱۷هـ ق در سن نزدیک به هفتاد سالگی، او را به جوار خود فراخواند.

۱- تقریباً تنها اوست که چنین گفته و ما پیش از این درباره این مسئله سخن گفتیم.

## صفات و علم او

مؤرخان و سیره‌نویسان اهل بیت اتفاق نظر دارند که بانو سکینه دختر امام حسین همزمان با رشد و بزرگی سن، به لحاظ ادب و شخصیت و برخورد با دیگران و رابطه‌اش با خدا، رشد و پرورش می‌یافت به گونه‌ای که در میان زنان اهل بیت به تیزهوشی و فراست و بداهه‌گویی و منطق قوی، شهرت داشت و در این مورد مثال‌های زیادی می‌زدند: از جمله روایت شده که این بانوی بزرگوار یعنی سکینه دختر امام حسین روزی در مجلس گروهی از هم سن و سال‌های خود حضور داشت؛ آن‌ها با اشاره به رهبرانی چون عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب و فرزندش امام حسین از فضیلت و مراتب آن‌ها نزد خداوند سخن می‌گفتند و در این راستا به این آیه شریفه استناد می‌کردند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ \* فَرَحِمَنَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...» (سوره آل عمران: آیات ۱۶۹ و ۱۷۰) (هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند \* به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند ...)

در این جمع یکی از دختران حضرت عثمان نیز حضور داشت که با فخر و مباهات به پدرش، خود را دختر دومین شهید قلمداد می‌کرد؛ بانو سکینه متوجه این نکته شد که منظور دختر عثمان این بود که پدرش پیش از شهادت امام علی - جد بانو سکینه و امام حسین پدر او - به شهادت رسید. زمان چنین گفت‌وگویی اندکی پیش از وقت یکی از نمازها بود. بانو سکینه سکوت اختیار کرد تا مؤذن به اذان ایستاد و طی اذان خود از جد او حضرت محمد (ص) در پی ذکر نام خداوند متعال، یاد کرد و گفت: (أشهد ان لا اله الا الله و أشهد ان محمدا رسول الله). در اینجا بانو سکینه رو به دختر عثمان کرد و گفت: این جد منست و او هم پدر تو. دختر عثمان نیز به وی گفت: از این پس هرگز در برابر شما فخر فروشی نخواهم کرد!

وقتی بانو سکینه به سیزده سالگی رسید هیکل درشتی داشت و او بیست ساله

می‌نمود و در عفت و پاکدامنی و ایمان و جایگاه والایی که در خاندان گرانقدر نبوی داشت، زبانزد بود.

او اواخر عمر را به اطاعت خدا و روزه‌داری و شب‌زنده‌داری و نیکوکاری به فقرا و نیازمندان سپری کرد و سرانجام به لقاء الله پیوست.

در این میان راویانی هستند که گفته‌ها و کرده‌های بسیاری را به وی نسبت می‌دهند و البته گروه دیگری از راویان نیز در این گفته‌های نسبت داده شده تردید کرده‌اند و ما در اینجا از هر دو گروه سخنانی بازمی‌گوییم: در برخی کتب این دسته راویان آمده است که بانو سکینه موی خود را چنان می‌آراست و کوتاه می‌کرد و طره گیسو می‌بست که بهتر و زیباتر از آن کسی ندیده بود لذا از طره سکینه یا گیسوی سکینه<sup>۱</sup> سخن می‌گفتند! مسلماً این کار مستلزم صرف وقت بسیار برای آراستن مو و تشکیل طره زیبایی از آن است.

در رد این داستان، شیخ محمد عثمان در یکی از نوشته‌هایش یادآور شده است: این سخن با گفته امام حسین به المثنی (برادرزاده‌اش) به‌هنگام خواستگاری از وی در

۱- داستان آرایش مو و شهرت آن نیز در شمار داستان‌های نقل شده از سوی ابوالفرج در کتاب خود الاغانی ۱۴:۱۵۹ به نقل از الزبیر بن بکار به نقل از عمویش مصعب است و این هر دو در دشمنی و خصومت نسبت به خاندان علی (ع) چنان پرآوازه‌اند که المرزبانی نیز بدان اشاره کرده می‌گوید: انحراف الزبیر بن بکار از اهل بیت کاملاً آشکار است. نمی‌توان شعرهای دزدی او از کثیر شاعر را در جهت تشییع وی پذیرفت (الموشح: ۱۵۵ - ۱۵۴)

علمای رجال و سیره نویسان در مورد این دو نفر میزان و اعتبار آنان در مقام نقل و حدیث را برای خواننده روشن می‌سازند.

ابن الاثیر می‌گوید: «مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر بن العوام نسبت به علی منحرف بود» الکامل ۱۹۰۷: (در حوادث سال ۲۳۶ هجری). و ابن حجر می‌گوید: «احمد بن علی السلمانی در روایات خود اعتمادی به الزبیر بن بکار ندارد زیرا او از رجال ضعیف، روایات بسیاری را نقل کرده است.» (تهذیب التهذیب ۳: ۳۱۳)

و ابن الندیم می‌گوید: «مصعب الزبیری و پدرش عبدالله از جمله بدترین مردم بودند و با علی و خاندان علی دشمنی داشتند.» (الفهرست: ۱۶۰)

و شیخ مفید یادآور شده که: «الزبیر بن بکار در حدیث و نقل روایت و اهانت در حق اهل بیت (ع) نه امانت‌دار بود و نه قابل اعتماد.» (المسائل السروية: ۶۱ مسئله شماره ۱۰)

تناقض است. عمومیش به او گفت: سکینه غرق در ذکر و خشوع الهی است و روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها به نماز می‌ایستد و به کار همسررداری نمی‌آید<sup>۱</sup>. و خواهر وی فاطمه نبوی را به ازدواج او درآورد.

همچنین درباره بانو سکینه گفته‌اند که شعرا در خانه‌اش گردهم می‌آمدند و روزی پنج تن از شعرای بزرگ از جمله: جریر بن عطیة و فرزددق و دیگران جمع شدند و اشعار خود را بر وی خواندند و او نظرش را درباره هر کدام می‌داد و سرانجام نیز برای هریک هزار دینار صله در نظر گرفت! مگر جمیل بثنیة را که سه هزار دینارش داد!

### در وصف مزار

برخلاف اینکه برخی راویان و مؤرخان در اقامت بانو سکینه در حجاز تردید کرده‌اند، ولی گروه دیگری از این روایتگران و تاریخ‌نگاران هستند که اقامت وی در مصر به‌هنگام همراهی با عمه‌اش بانو زینب پس از نبرد کربلا را مورد تأکید قرار داده‌اند و خاطرنشان ساخته‌اند که وی در خانه‌ای در نزدیکی خانه عمه‌اش بانو زینب زندگی می‌کرد و همانجا وفات یافت و به خاک سپرده شد و در نتیجه در همان خانه، آرامگاه و مزاری که اکنون در مسجدی به نام وی قرار دارد، شکل گرفته است.

از جمله آنچه در این مورد گفته شده است: پس از رسیدن او به مصر در سال ۶۱هـ- الاصبغ بن عبدالعزیز بن مروان امیر مصر او را به ازدواج خود درآورد و زمانی که در راه مصر بود، مراتب فسق و فجور الاصبغ به گوش او رسید و قسم یاد کرد که هرگز به همسری او درنیاید؛ خداوند نیز دعایش را برآورده کرد و پیش از ورود وی به مصر، الاصبغ وفات یافت.

شیخ محمد عثمان در کتاب خود: *فی البیت النبوی در صحّت این روایت و حتی در رابطه وی با الاصبغ بن عبدالعزیز بن مروان از اساس تردید می‌کند و با استناد به مطالب آمده در کتاب النجوم الزاهرة می‌گوید: «الاصبغ یاد شده هرگز امارت مصر را بر عهده نداشت مگر در فاصله زمانی اندکی در سال ۷۵ هـ که به نیابت از پدر در این مقام قرار گرفت؛ آن‌زمان پدرش در دمشق و نزد برادرش عبدالملک بن مروان پنجمین خلیفه*

اموی بود و از این مطلب نتیجه‌گیری می‌شود که الاصبغ در سال ۶۱ هـ نمرده بود، و در آن سال نیز امارت بر مصر را برعهده نداشته و نیز در ۶۱ هـ مزبور، بانو سکینه با مصعب بن الزبیر - که در مدینه منوره اقامت داشت - ازدواج کرد و سپس امارت این شهر - یعنی مدینه منوره - در ۶۵ هـ به وی واگذار شد.<sup>۱</sup>

از جمله کسانی که آمدن بانو سکینه و اقامتش در مصر تا لحظه مرگ را تأیید کرده‌اند امام الشعرانی در *طبقات خویش* است که می‌گوید: او در القرافه مصر در نزدیکی بانو نفیسه به خاک سپرده شده است. در *طبقات المناوی و الحلبی* نیز همین نکته آمده است. ابن زولاق نیز بر همین مطلب انگشت گذارده می‌گوید: اولین کسی که از فرزندان علی وارد مصر شد، سکینه دختر امام حسین بن علی بود زیرا او را برای الاصبغ بن عبدالعزیز بن مروان آورده بودند تا به عقد نکاحش درآید ولی با رسیدن وی به مصر، [الاصبغ] مرده بود لذا به مدینه منوره بازگشت.

همچنین العبیدی نسب شناس در این باره می‌گوید: بانو سکینه عمه‌اش بانو زینب را به‌هنگام رفتن به مصر - زمانی که خلیفه یزید از حضورش در مدینه آگاهی یافت و دستور داد میان وی و مردم فاصله اندازد تا فتنه‌ای نشود - همراهی کرد.

خانم دکتر بنت الشاطیء در این باره نظری دارد که خانم دکتر سعاد ماهر در کتابش درباره مساجد و اولیا، آورده و به مکان ضریح بانو سکینه مربوط می‌شود. او گفته است: این ضریح ای‌بسا در شمار آرامگاه‌های رؤیا بوده و جنبه یقینی نداشته باشد؛ این گونه مزارها و ضریح‌ها در هنگامه جنگ‌ها و سختی‌ها شکل می‌گرفت و هرگاه یکی از

۱- یکی دیگر از حکایت‌هایی که ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود الاغانی نقل می‌کند و بگفته خودش در مقدمه این کتاب، هدف او تنها سرگرمی و ذوق آزمایی است. بنابراین کتاب او به قول دکتر زکی مبارک در کتاب خود "النثر الفنی" (۱: ۲۳۵) به بعد) بیشتر مجموعه‌ای مفید برای شب‌نشینی‌ها و مجالس لهو و لعب و عیش و عشرت و خوشگذرانی است. این کتاب بیشتر حاوی مطالب مربوط به داستان شاهان و خوش‌گذرانی‌های آن‌ها در ایام جاهلیت به سبکی آمیخته با خیالپردازی و شادمانی و دل‌انگیزی است.

از سوی دیگر این کتاب هرگز شامل حقایق تاریخی قابل اعتماد نیست حتی اگر در روایات و داستانهای خود اسنادی هم ارایه داده باشد و در نتیجه فاقد هرگونه ارزش علمی یا تاریخی قابل اطمینان است.

شایسته یادآوری است کسی که به معجم الادباء یاقوت (۵: ۱۶۰) در نقل قول داستان بی‌شرمانه و گستاخانه

همین ابوالفرج اصفهانی مراجعه کند، به میزان لودگی و سخافت و پستی این مرد پی می‌برد!!

بندگان صالح خدا چیزی در مورد بنای مسجد یا ضریح برای یکی از اهل بیت خواب می‌دید، وظیفه داشت این ضریح را به نام همان کسی که در خواب دیده بود، بنا کند!<sup>۱</sup> به‌طور کلی شماری از مؤرخان و باستان‌شناسان، چندین پژوهش درباره این ضریح به دست ما رسانده‌اند و محل آن و تغییرات و دگرگونی‌های آن در طی زمان را توصیف کرده‌اند.

علی‌باشا مبارک در خطط خود به همین ضریح اشاره کرده می‌گوید: این ضریح یا مزار در محلة الخلیفه در سمت چپ کسی که عازم القرافة الصغری است بنا شده است؛ در آغاز محراب کوچکی بود و سپس مسجدی به آن افزوده شد که آن‌را امیر عبدالرحمن کدخدا در سال ۱۱۷۴هـ بنا کرده بود. پس از آن عباس‌باشا در آن عمارتی بنا کرد که دارای سه در و یک وضوخانه است، دو تا از درها رو به خیابان قرار دارد و یک طرف یکی از آن‌ها این بیت شعر:

- حرم به بنت الحسین مؤرخ بسکینه تصب المواهب کلها

و بر طرف دیگری بیت زیر نگاشته شده است:

- ذا مسجد یا آل طه مؤرخ شمس هدی بنت الحسین سکینه.

در سوّم نیز دری است که در سمت قبله قرار دارد و بر دروازه اکراد باز می‌شود و روی آن این بیت نوشته شده است:

- لک مظهر بنت الحسین مؤرخ لج ههنا التابوت فیه سکینه.

در این مسجد، مراسم مختلفی برگزار می‌شود. این مسجد دارای شش ستون سنگی (از جنس مرمر) و منبری چوبی، یک دگّه و دو اطاقک است که خدمه مسجد در آن اقامت دارند؛ قبر قدیمی صاحب البحر و برادرش صاحب النهر - دو حنفی مشهور - نیز در آن است. در کنار گنبد، پنجره‌ای مشرف بر ضریح بانو سکینه دیده می‌شود؛ این

۱- این نظریه بسیار بی‌پایه و ضعیف است. معقول نیست که گروهی از علما و عقلا صرفاً به‌خاطر یک رؤیایی که در خواب دیده می‌شود، اقدام به ساختن مسجد یا ضریح و آرامگاه کنند! درست آن است که بگوئیم آن‌ها دلایل و اسنادی در اختیار داشتند که به دست ما نرسیده است. از آن گذشته ما حتماً باید موضوع را پیگیری کنیم تا در مورد هریک از ضریح‌ها و مقبره‌ها و مساجدی که به نام یکی از اولیا یا خاندان پیامبر در مصر یا جاهای دیگری از سرزمین‌های اسلامی ساخته شده است، به حقیقت تاریخی دست یابیم.

ضریح بسیار باشکوه است و روی آن تابوتی چوبی درون اطاقک مسی بزرگی قرار دارد که ساخت بسیار ظریفی دارد و ساخته مرحوم عباس‌باشا است.

گنبد بلند و زیبایی با چهارستون سنگی آن‌را احاطه کرده است؛ ایوان کوچکی هم در آن وجود دارد که قاریان قرآن در شب‌های زیارتی روی آن می‌نشینند. پایین این ایوان دیواره‌ای چوبی به ارتفاع حدود یک متر قرار دارد که بالای آن نقش‌هایی نقر شده است و بر روی در آن این جمله نوشته شده است: «رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت، انه حمید مجید» و شب زیارتی آن نیز هر شب پنجشنبه‌ها [چهارشنبه شب‌ها] است. همه ساله نیز پیش از تولد بانو نفیسه، جشن تولد او برگزار می‌شود.<sup>۱</sup>

ضریح بانو سکینه پیش از دوره الخدیوی عباس دوم، فروتر از سطح زمین بود لذا ضریح را تا سطح مسجد بالا آوردند و به گرد آن حجره مسی شبیه آنچه در آرامگاه بانو نفیسه وجود دارد، قرار دادند؛ الخدیوی عباس این ضریح و مسجد بانو نفیسه را بازسازی کرد که تا به امروز هم پابرجاست. پس از آن وزارت اوقاف آخرین بازسازی و ساختمان مسجد و ضریح را به شکلی که اکنون دیده می‌شود، به‌عمل آورد.

۱- نگاه کنید به: الخطط التوفیقیة (علی‌باشا مبارک) جلد پنجم.

وحشت یزید از حضورش در مدینه و دستور به جدا شدن وی از مردم و پیشگیری از هرگونه فتنه‌ای، راهی مصر شد، او را همراهی می‌کرد.<sup>۱</sup>

خانم دکتر بنت الشاطی در تفسیری بر این سخن می‌گوید: اگر این روایت درست باشد چه بسا بانو سکینه پس از وفات عمه‌اش زینب در سال ۶۲ هـ ق به حجاز بازگشته باشد.<sup>۲</sup>

بهرحال در قرون وسطی و به‌ویژه در زمانهای سختی و جنگ - که مردم پناهی جز خداوند یگانه نمی‌یابند - دیده شده که بیشتر برای زیارت و دعا و طلب برکت و گشایش و ... دست به دامان ضریح اهل بیت و اولیای پاک خدا می‌شوند تا خداوند گرفتاری‌های آنان را برطرف سازد و بلاها را از ایشان دور کند؛ علاوه بر این ضریح‌ها و مزارهایی نیز وجود دارد که آن‌ها را "مزارهای رؤیا" می‌نامند؛ وقتی یکی از اولیای خدا و بندگان خوب خدا خوابی می‌بیند که به معنای ساختن مسجد یا ضریحی برای یکی از اهل بیت یا شخصیت صالح باشد، خود را موظف می‌بیند که به همین نام مسجد یا ضریحی بنا کند.<sup>۳</sup>

مسجدی که فعلا وجود دارد مربوط به دوره عبدالرحمن کدخدا (سال ۱۱۷۳ هجری) است که پس از آن وزارت اوقاف در قرن سیزدهم هـ ق آنرا بازسازی و مرمت کرد. بر در اطاقک مسی موجود در این ضریح، لوح یادبودی دیده می‌شود که تاریخ سال ۱۲۶۶ هـ ق را روی خود دارد.

۱- سکینه بنت الحسین (بنت الشاطیء) صفحات: ۳۵ و ۳۶.

۲- همان منبع.

۳- همچنانکه پیش از این نیز گفتیم این نظریه درست نیست و نمی‌توان آنرا پذیرفت. ما حتما باید مسایل را بیشتر و بیشتر مورد توجه و دقت و مطالعه قرار دهیم تا به اسناد و مدارک و شواهد درست و معقولی که مردم برای بنای این مساجد و آرامگاه‌ها و ضریح‌ها داشته‌اند، واقف شویم و نمی‌توان در این مورد تنها به نظریه "رؤیا" بسنده کرد!

## آرامگاه بانو سکینه

### دختر امام حسین (ع)<sup>۱</sup>

#### خانم دکتر سعادت ماهر

در مورد ضریح بانو سکینه که در محله الخلیفه در قاهره در خیابانی به نام وی واقع شده است و صحّت وجود آن مؤرخان اختلاف نظر دارند؛ آنهایی که قائل به وجود آن در مصر هستند به داستان زیر استناد می‌کنند: الاصبغ بن عبدالعزیز کارگزار مصر از سوی خلیفه اموی عبدالملک بن مروان، او را نامزد خود کرد ولی این‌کار خلیفه را خوش نیامد و حسادت کرد، به او نوشت: یا کارگزاری مصر را بپذیر یا سکینه را! او نیز از ازدواج با وی [سکینه] دست کشید.

ابن زولاق گفته است: نخستین کس از فرزندان علی که قدم به مصر گذاشت بانو سکینه دختر [امام] حسین بن علی بود زیرا او را برای الاصبغ بن عبدالعزیز بن مروان می‌بردند تا به ازدواجش درآید ولی بانو سکینه وقتی رسید او مرده بود لذا به مدینه بازگشت. جز اینها نیز گفته‌اند.

العبیدی نسب‌شناس می‌گوید: بانو سکینه زمانی که عمه‌اش بانو زینب به‌خاطر

۱- برگرفته از کتاب: "مساجد مصر و اولیایها الصالحون".

(۵)

بانو فاطمه

دختر امام حسین (ع)

نوشته:

مجدی فتحی السید

حنفی المحلاوی

صاحب فرزندان بی نام‌های: عبدالله و ابراهیم و حسن و زینب شد و سپس مرد و عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان به همسری وی درآمد؛ فرزندش عبدالله بن حسن به دستور خودش او را به ازدواج وی درآورد. از این یک نیز صاحب قاسم و محمد ملقب به الدیاج (به دلیل زیبایی چهره) و رقیه فرزندان عبدالله بن عمرو گردید. به عبدالله بن عمرو به دلیل زیبارویی و جمال "المطرف" می‌گفتند. او همسر فاطمه بود که وفات یافت.

عبدالرحمن بن الضحاک بن قیس الفهری به کارگزاری مدینه رسید و به خواستگاری فاطمه دختر امام حسین (ع) رفت ولی فاطمه زیبار نرفت و گفت: به خدا قسم دیگر ازدواج نخواهم کرد و می‌خواهم به فرزندانم رسیدگی کنم. و همواره از وی دوری می‌جست و از ترس نمی‌خواست با وی هم سخن شود، ولی او اصرار می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند اگر تن به این کار ندهی بزرگ‌ترین فرزندان یعنی عبدالله بن الحسن را در خمر، شلاق می‌زنم!

در این حال که ابن هرمز دیواندار مدینه بود و گفت: یزید بن عبدالملک طی نامه‌ای از وی خواسته که برای گزارش کار به حضورش رسد. وقتی برای خداحافظی به حضور [بانو] فاطمه رسید به او گفت: آیا کاری داری؟ [بانو] فاطمه گفت: جریان درخواست ابن الضحاک از من و تهدیدهای او را به آگاهی امیرالمؤمنین برسان و خود نامه‌ای همراه برای یزید فرستاد و طی آن ضمن یادآوری خویشاوندی که میان آنها برقرار بود، از آنچه از ابن الضحاک بر سرش می‌آمد و از تهدیدهای او، برایش گفت: ابن هرمز به آنجا رفت و یزید را در جریان قرار داد. یزید نامه بانو فاطمه را خواند و از تخت بزیر آمد و همچنان که خیزران‌ش را به دست می‌زد می‌گفت: چگونه ابن الضحاک جرئت کرده است؟ کیست که ضجه و فریاد او را از عذاب و شکنجه - در همان حال که بر تخت آرمیده‌ام - به گوشم برساند؟ سپس کاغذی خواست و به عبدالواحد بن عبدالله النصری - که در آن زمان در طائف بود - نامه‌ای نوشت: تورا به کارگزاری مدینه منصوب کردم. ابن الضحاک را مبلغ چهل هزار دینار جریمه کن و چنان عذابی به او ده

## بانو فاطمه دختر امام حسین<sup>۱</sup>

### مجدی فتحی السید

یکی از نواده‌های پیامبر اکرم (ص) که مستقیماً از جدّه‌اش و پدرش حسین بن علی و عمه‌اش زینب و برادرش علی بن الحسین و عبدالله بن عباس و عایشه ام‌المؤمنین و اسماء بنت عمیس و بلال مؤذن، حدیث روایت کرده است.<sup>۲</sup> و فرزندان: عبدالله و ابراهیم و الحسن و ام‌جعفر فرزندان الحسن بن الحسن و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان و ام‌هشام دختر زیاد و ام‌الحسن دختر جعفر بن الحسن از وی روایت کرده‌اند.

او در شمار زنان تابعی راوی حدیث نبوی است<sup>۳</sup> و در کربلا در جریان کشته شدن پدرش همراه او بود و سپس همراه با خواهران با کاروان اسیران به دمشق برده شد و از آنجا به مدینه رفت.

مادر بانو فاطمه دختر [امام] حسین [ع]، ام اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله التیمی است و پسرعمویش حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب با او ازدواج کرد و از وی

۱- برگرفته از کتاب: "سیره آل البيت الاطهار" چاپ: المكتبة التوفيقية - قاهرة - ۲۰۰۱م.

۲- نگاه کنید به: الذرية الطاهرة (الدولابی) صفحات: ۱۲۶ به بعد و ۱۳۵ و ۱۴۴ به بعد و اعلام النساء (ابن عساکر)، صفحه ۲۷۴ شرح حال شماره ۲۰۲.

۳- اعلام النساء (علی محمد علی دخیل)، صفحه ۳۶۳.



که صدایش را در حالی بر تخت آرمیده‌ام، بشنوم.<sup>۱</sup>

ابن الضحاک در جریان خبر قرارگرفت و به شام گریخت و به مسلمة بن عبدالملک پناه برد ولی این یک او را از یزید ترساند و با خود گفت: این کارها را کرده و من به او پناه دهم!!

او را نزد النصری به مدینه فرستاد؛ النصری نیز چهل هزار دینار جریمه‌اش کرد و عذابش داد و در جبه‌ای پشمین او را گرداند.

این پاداش کسی است که تکبر ورزید و افترا بست و نسبت به بانوان پرهیزگار و پارسا یعنی زنان اهل بیت پیامبر (رض) فخرفروشی کرد.

بانو فاطمه دارای سخنان نغز و حکمت‌آمیز و پندهای فراوانی است و در صحیح البخاری در کتاب الخبائر از او یاد شده است و البخاری گفته است: وقتی الحسن بن الحسن بن علی وفات یافت، همسرش به مدت یکسال خیمه‌ای بر قبرش نصب کرد و سپس آنرا جمع کرد. در این میان کسی فریاد برآورد: آیا گم کرده خود را یافتید؟ دیگری پاسخش داد: نه، نوید گشتند و به دنبال کار خود رفتند.<sup>۲</sup>

ابن المنیر می‌گوید: خیمه را از آنرو نصب کرد که در نزدیکی و جوار مرده باشد تا اندکی آرام گیرد و خلوت انسی با وی داشته باشد همچنان‌که آدمی بر خرابه‌های کهن می‌ایستد و به‌ویزانه‌ها خطاب می‌کند. ولی به زبان هاتف غیبی، صدایی - ظاهرا از سوی

۱- این داستان را ابن سعد در طبقات خود ۸: ۴۷۶ و عمر رضا کحالة در اعلام النساء ۴: ۴۷ آورده‌اند و در شمار خیال‌پردازی‌های افراطی است!! یا به داستانهای هزارویک شب نزدیک می‌شود! زیرا چگونه می‌شود ابن‌الضحاک با این خشونت و دریدگی اقدام به خواستگاری از دختر امام - دشمن جانی و سرسخت بنی‌امیه - کند حال آنکه وی کارگزار آن‌ها در مدینه و یکی از کسانی بود که از هیچ کوششی برای جلب رضایت خلیفه دریغ نمی‌کند؟! از این شگفت‌تر غیرت یزید - یعنی کسی که در هتک حرمت‌ها شهرت بسزایی دارد - نسبت به فاطمه یکی از دختران خاندان نبوی است که طعم اسارت و خشونت و گشت و گذار توهین‌آمیز پس از حادثه کربلا را چشیده‌اند!!

۱- روایت را البخاری در صحیح خود ۱: ۴۴۶ کتاب الجنائز باب ۶۰ "مایکرم من اتخاذ المساجد علی القبور" و ابن عساکر در اعلام‌النساء صفحه ۲۷۹ شماره ۲۰۲ شرح حال فاطمه بنت‌الحسین (ع) به نقل از المغیره بن شعبه نقل کرده‌اند.

فرشتگان یا کسانی که به جن‌ایمان دارند - می‌آید و این کارها را تقبیح می‌کند.

ولی البخاری آنرا نقل کرده است چون با دلایل شرعی همسو و موافقش می‌داند.

ای بسا از مهمترین صحنه‌های زندگی فاطمه دختر امام حسین، موضع وی در برابر کشته شدن و به شهادت رسیدن پدر ارجمندش [ع] در سرزمین کربلا باشد.

### بانو فاطمه دختر امام حسین و شهادت پدر

عوانة بن الحکم روایت کرده می‌گوید: وقتی [امام] حسین کشته شد و اسیران را به کوفه نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و اسرا را زندانی کردند، پاره سنگی به زندان انداخته شد که نامه‌ای به آن بسته شده بود که در آن آمده بود: فرستاده مورد نظر به دستور شما در روز فلان و بهمان به سوی یزید بن معاویه شد و فلان تعداد روز در راه بود و در تاریخ بهمان بازگشت و هرگاه واژه تکبیر [الله اکبر] را شنیدید مطمئن باشید که کشته می‌شوید ولی اگر تکبیری نشنیدید، انشاءالله در امان خواهید بود.

می‌گوید: دو سه روز پیش از آمدن فرستاده، سنگی در زندان انداخته شد که نامه‌ای به آن بسته شده و در آن آمده بود: منتظر باشید که فرستاده روز فلان و بهمان خواهد آمد. فرستاده آمد و صدای تکبیری شنیده نشد، آنگاه نامه‌ای رسید و در آن آمده بود که اسیران به من واگذار شده‌اند. می‌گوید: عبیدالله بن زیاد مخفر بن ثعلبة و شمربن ذی الجوشن را فراخواند و به آن‌ها گفت: بروید و کاروانیان و سر [امام] حسین را به حضور امیرالمؤمنین یزید بن معاویه برسانید.

می‌گوید: آن‌ها رفتند و سرانجام به حضور یزید بن معاویه رسیدند. محفز بن ثعلبة<sup>۱</sup> برخاست و با صدای بسیار بلند فریاد زد: سر احمق‌ترین و بدکارترین مردمان را آوردیم!!

۱- تاریخ‌نگاران دراینکه چه کسی کاروان عترت مطهر (اسیران) را به شام و از آنجا به حضور یزید رساند، اختلاف نظر دارند؛ نام‌هایی که ما به آن‌ها دست یافتیم از این قرارند: مخفر بن ثعلبة و شمر، مخفر بن ثعلبة العائذی و شمر، زحر بن قیس همراه با محقن بن ثعلبة و شمر، زفر بن قیس و ابوبوردة بن عوف الازدی و طارق بن حنابن و ... نگاه کنید به: تاریخ ابومخنف ۱: ۴۹۷، الاخبارالطوال: ۲۶۰، المنتظم ۴: ۳۴۱، البداية و النهایة (ابن کثیر) ۸: ۱۹۳.

یزید گفت: مادر مخفر بدکارتر و احمق‌تر از او نزاده است ولی او دزد و ستمگر است.

می‌گوید: وقتی یزید نگاهش به سر [مبارک] امام حسین افتاد گفت:

— پیشانی مردانی را می‌شکافند که برای ما گرامی‌اند و آن‌ها ستمگرتر و نافرمان‌ترند.<sup>۱</sup>

سپس گفت: آیا می‌دانید از کجا آورده شده است؟ گفت: پدرم علی بهتر از پدر اوست و مادرم فاطمه بهتر از مادر اوست و جدّم رسول خدا (ص) بهتر از جدّ اوست و من بهتر از اویم و بدین امر شایسته‌ترم. اینکه می‌گوید پدرش از پدرم بهتر است، پدرم در برابر پدرش دلیل و حجّت اقامه کرد و مردم دانستند کدام یک محکوم گردید. و اینکه می‌گوید: مادرم بهتر از مادر اوست. به‌جانم سوگند که می‌دانم فاطمه دختر پیامبر خدا (ص) از مادرم بهتر است و اینکه می‌گوید جدّم بهتر از جدّ اوست سوگند می‌خورم که کسی به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد برای رسول خدا (ص) برابر و همتایی بشناسد. ولی او این آیه را نخوانده است: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره آل عمران - ۲۶) (بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی).<sup>۲</sup>

سپس زنان حسین را به حضور یزید آوردند؛ در این هنگام زنان خاندان یزید و دختران معاویه و خانواده او به فریاد و فغان افتادند و سپس آن‌ها نیز به حضور یزید رسیدند. [بانو] فاطمه دختر امام حسین - که از سکینه بزرگتر بود - گفت: ای یزید! آیا دختران رسول خدا اسیر هستند؟!

۱- این بیت در بحر طویل است و متعلق به الحصین بن الحمام المری است نگاه کنید به: البداية و النهایة ۱۹۳:۸.

۲- خبر را طبری در التاريخ ۶۵۸:۴-۶۵۷ و ابن کثیر در الکامل ۲۹۹:۳ و ابن الجوزی در المنتظم ۳۴۳:۵ ذکر کرده‌اند.

یزید گفت: برادرزاده‌ام! من از این کار متنفر بودم و در روایت دیگری گفت: نه، بسیار گرامی و ارجمندید؛ به نزد دخترعموهایت برو خواهی دید آن‌ها نیز همان کاری را کرده‌اند که من کردم. گفت: به خدا قسم که همه چیز ما را به غارت بردند و چپاولمان کردند.

یزید گفت: برادرزاده‌ام! آنچه بر من آمده از آنچه از تو گرفته شده بیشتر و بزرگ‌تر است سپس بیرون شدند و وارد خانه یزید بن معاویه گشتند. در میان خاندان یزید زنی نبود که پیش آن‌ها نیامده باشد؛ آن‌ها عزاداری کردند و یزید کسی را نزد هریک از زنان فرستاد و پیغامش داد که چه چیزی از تو گرفته‌اند و در میان آن‌ها زنی نبود که مدعی چیزی - به هر اندازه که باشد - می‌شد و او دو چندان آن‌را به وی نمی‌پرداخت.<sup>۱</sup>

بانو سکینه می‌گفت: کافری ندیدم که از یزید بن معاویه بهتر باشد!

سپس اسرا را به حضورش آوردند. در میان آن‌ها علی بن الحسین [امام زین العابدین] بود؛ یزید به ایشان گفت: علی [!!] چه خبر؟! علی زین العابدین این آیه را بر وی خواند: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ \* لَكِنَّا تَأْسَوْنَ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُونَ بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (سوره الحديد: ۲۲ و ۲۳) (هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [= به شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است این [کار] بر خدا آسان است \* تا بر آنچه از دست‌شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد).

یزید نیز این آیه را بر او خواند: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (سوره الشوری: ۳۰) (و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دست‌آورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد).

۱- با اندک توجهی به اخلاق یزید آنگونه که تاریخ و زندگی‌اش نشان می‌دهد، متوجه دروغ‌پردازی راوی داستان یعنی ابن کثیر در البداية و النهایة ۱۹۸:۸ - ۱۹۷ می‌شویم.

سپس لوازم سفرش را آماده ساخت و پولی به وی داد و او را روانه مدینه کرد.<sup>۱</sup>  
و در روایت دیگری علی بن الحسین گفت: به خدا قسم اگر رسول خدا(ص) ما را چنین در غل و زنجیر می‌دید، بیشتر دوست داشت که غل و زنجیرمان باز شود.  
یزید گفت: راست گفتی، [و دستور داد] غل و زنجیرشان را باز کردند.  
گفت: اگر در حضور رسول خدا(ص) ایستاده بودیم و دور بودیم، دوست داشت ما را به خود نزدیک سازد.

یزید گفت: راست گفتی، آن‌ها را نزدیک کردند. فاطمه و سکینه در صدد برآمدن تا سر [مبارک] پدرشان را ببینند و یزید نیز می‌کوشید تا سر [مبارک] را از ایشان پنهان دارد سپس دستور داد وسایل سفر ایشان را فراهم کردند و از مدینه خارجشان ساختند.<sup>۲</sup>  
فاطمه دختر [امام] حسین همراه با بزرگان خاندان خود پیش از ورود به مدینه، بر هشام بن عبدالملک وارد شد. به الابرش الکلبی گفت: دیروز بزرگان خاندانم نزد من بودند، در میان آن‌ها با حجب و حیاط از فاطمه دختر [امام] حسین ندیدم، مادرش ام اسحاق دختر طلحة بود و پیش از وی در همسری حسن بن علی بود و برای او طلحة را به دنیا آورد.

وقتی [امام] حسن در بستر مرگ افتاد به برادرش [امام] حسین فرمود: برادر، ام اسحاق را از گرد خود دور مسازید لذا ام اسحاق را به حسین بن علی بن ابی طالب واگذار کرد.

### صحنه‌های زیبایی از زندگی بانو فاطمه:

[بانو] فاطمه دختر امام حسین تا هنگامی که دخترش رقیه را به ازدواج هشام بن عبدالملک در آورد، زندگی کرد؛ او به اتفاق سکینه بر وی وارد شد. هشام به فاطمه

گفت: ای دختر حسین، فرزندان از پسرعمویت و نیز فرزندان از پسرعمویمان را وصف کن.

او از فرزندان حسن شروع کرد و گفت: عبدالله که سرور بزرگ ماست و همه او را فرمان می‌بریم و حسن که زبان و سخنگو و حامی ماست. و ابراهیم که در رنگ و شمایل و راه رفتن، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (ص) است.  
رسول خدا (ص) هرگاه راه می‌رفت به گونه‌ای بود که از کمر به زمین نزدیک می‌شد.<sup>۱</sup>

و در مورد فرزندان که از پسرعموی شماست؛ محمد که زیبایی ماست و به او افتخار و مباحثات می‌کنیم و قاسم نیز گل سرسبد ماست و شبیه‌ترین مردم به ابوالعاص بن امیه است.

گفت: به خدا سوگند ای دختر حسین، خیلی خوب آن‌ها را وصف کردی. سپس جهید و سکینه دختر [امام] حسین پیراهنش را کشید و گفت: ای چپ چشم، تو دیگر به ما اهانت روا می‌داری! به خدا قسم که تنها روز کربلا بود که دربرابرت ایستادیم.  
گفت: تو زن بسیار شروری هستی.<sup>۲</sup>

فاطمه دختر [امام] حسین به فرزندش از حسن بن حسن آنچه از حسن بن حسن به ارث مانده بود و به فرزندانش از عبدالله بن عمرو آنچه از عبدالله بن عمرو به ارث مانده بود داد. در این میان فرزندان حسن بن حسن از این کار رنجیدند زیرا آنچه از عبدالله بن عمرو به ارث مانده بود بیشتر بود.

به آن‌ها گفت:

۱- اخبار مربوط به نحوه راه رفتن رسول اکرم(ص) گویای آنند که آن‌حضرت به گونه‌ای راه می‌رفت گویی در سراسیمگی قرار دارد و منظور، قدرت راه رفتن اوست که پاهای خود را محکم از زمین برمی‌داشت نه همچون زنان که بیشتر با ناز و کرشمه راه می‌روند. نگاه کنید به روایات مربوط به راه رفتن آن‌حضرت در سنن ابوداود ۳۶:۱ حدیث ۱۴۳ و مسند احمد ۴:۳۳ و ۲۱۱ و دلائل النبوة بیهقی ۱:۲۵۲.  
۲- اعلام النساء (ابن عساکر): صفحه ۲۷۸.

۱- تاریخ طبری ۵:۶۶۴ و نگاه کنید به: الكامل فی التاريخ ۳:۲۹۹ و اعلام الوری ۱:۴۷۴.

۲- اعلام النساء (ابن عساکر): ۲۷۶ به شماره ۲۰۱ شرح حال فاطمه بنت الحسین (ع) و نگاه به تاریخ ابومخنف ۱:۵۰۰ و الارشاد ۲:۱۲۲ و در سمط النجوم (العوایی) ۳:۱۸۳ پس از ذکر خبر، تفسیری ذکر شده است.

فرزندانم من از آنچه کسی از شما مال پدر خود را نزد برادر خویش ببیند، متنفرم لذا چنین کاری کردم.<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله بن عمرو می‌گوید: مادرمان فاطمه دختر [امام] حسین، ما را گرد هم آورد و گفت: فرزندانم ... به خدا قسم هیچ‌کدام از نادانان به نادانی خویش پی نمی‌برند و از لذت‌های خود چیزی درک نمی‌کنند ولی جوانمردان با جوانمردی و رادمردی خویش درک می‌کنند پس خود را به پوشش الهی بپوشانید.<sup>۲</sup>

و هنگامی که سهم خود از خمس را دریافت کرد و مبلغ پنجاه دینار به دست آورد، یحیی بن ابی یعلی را فراخواند و به او گفت: بنویس. او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. برای عبدالله عمر امیرالمؤمنین از سوی فاطمه دختر حسین. سلام علیک. خدای را که پروردگاری جز او نیست سپاس می‌گویم. اما بعد: خداوند امیرالمؤمنین را جزای خیر دهد و ولایتش را پایدار و دینش را پاس بدارد. امیرالمؤمنین برای ابوبکرین خرم نوشت که مبلغی از اموال لشکریان را به ما اختصاص دهد و در این مورد همچون پیشوایان و رهبران بزرگ عمل کرده است؛ این امر به گوش ما رسید و در میان ما تقسیم گردید، خدای امیرالمؤمنین را جزای خیر دهد و بهترین پاداشی را که تاکنون به حکمرانی داده است، بدهد؛ به خدا سوگند می‌خورم کسی که خدمتکاری نداشت، از رسول خدا خدمتکار می‌گرفت و کسی که لباسی نداشت پوشانده می‌شد و هرکس خرجی نداشت، صاحب خرجی می‌شد.

و کسی را نزد وی فرستاد. می‌گوید فرستاده برایم گفت: پیش او رفت. نامه‌اش را خواند و خدای را شکر و سپاس گفت و برای من ده دینار و برای فاطمه مبلغ پانصد دینار فرستاد و گفت: این‌ها را در آنچه می‌خواهی خرج کن و برای وی نوشت و از

فضل خود و اهل بیتش ستایش کرد و از حقی که خداوند بر ایشان واجب گردانده سخن گفت.<sup>۱</sup>

### وفات بانو فاطمه دختر [امام] حسین

[بانو] فاطمه دختر [امام] حسین به کهن سالی رسید و نزدیک نود سال عمر کرد. در مورد سال وفاتش اختلاف نظر است؛ سالهای یکصد و ده (۱۱۰) و یا یکصد و چهارده (۱۱۴) و یا یکصد و هفده (۱۱۷) و حتی یکصد و هیجده (۱۱۸) هـ ق را گفته‌اند.<sup>۲</sup> بسیاری برآنند که سال وفات وی یکصد و ده (۱۱۰) هـ ق است<sup>۳</sup> و در ایام خلافت هشام بن عبدالملک . - خدای او را رحمت کند - .

از فاطمه دختر [امام] حسین در حضور عمر بن عبدالعزیز یاد شد و این یک او را گرامی داشت و ارج نهاد و گفته شده او شرّ و بدی نمی‌داند. عمر می‌گوید: نشناختن شرّ، او را از شرّ دور ساخته است. خداوند از فاطمه دختر [امام] حسین، یکی از دختران پیرامون پیامبراکرم، (ص) راضی و خشنود بود.

۱- اعلام النساء: صفحه ۲۷۹.

۲- نگاه کنید به: اعلام النساء (ابن عساکر): صفحه ۲۸۰.

۳- نورالابصار: صفحه ۳۸۵.

۱- همان منبع ، صفحه ۲۷۹.

۲- تاریخ بغداد ۳۸۶:۵ ، اعلام النساء (ابن عساکر): صفحه ۲۷۹.

خانه‌اش فراخواند و در انتخاب آن‌دو مخیرش گرداند. ولی او از اینکه یکی را بر دیگری ترجیح دهد خجالت کشید، لذا عمویش به وی گفت: سکینه همواره غرق در روزه‌داری و شب‌زنده‌داری و عبادت است و فعلاً نمی‌تواند همسر خوبی برای تو باشد، من فاطمه را برای تو برگزیدم زیرا هم از سکینه بزرگ‌تر است و هم شباهت زیادی به جدّه‌اش فاطمه زهرا [س] دارد بر این اساس فاطمه را به ازدواج وی درآورد و او از این همسر فرزندان بی نام‌های: عبدالله ملقب به محض یعنی خالص (ناب) و ابراهیم القمر و الحسن المثلث گردید.<sup>۱</sup>

ولی مهم‌ترین حادثه سیاسی که این بانوی مطهره یعنی فاطمه نبوی با آن معاصر بود، نبرد کربلا و کشته شدن پدر گرامی‌اش امام حسین بود؛ پس از این کارزار بانو فاطمه نبوی همراه با اسرا به دمشق یعنی مقرّ خلافت یزید بن معاویه برده شد و سپس همراه با عمه‌اش بانو زینب و خواهرش بانو سکینه به مدینه بازگشت و در آنجا به روزه‌داری و شب‌زنده‌داری و نماز و عبادت و توجه به فقرا و مستمندان پرداخت تا سرانجام در سال ۱۱۰ هـ ق وفات یافت و پیکر پاکش در بقیع گورستان شهر جدّش مصطفی (ص)، به خاک سپرده شد.

### صفات و اخلاق او

از مهمترین صفاتی که بانوی مطهره فاطمه نبوی - صاحب مقبره و ضریح در قاهره - بدان متصف بود شباهت بسیار زیادش به جدّه مادری‌اش فاطمه زهرا کوچکترین دختر پیامبر اکرم (ص) و همسر امام علی بن ابی‌طالب بود. همچنین بانو فاطمه نبوی دختر امام حسین یکی از دختران این امام بود که با پدر در نبرد کربلا حضور داشت و در آن هنگام کودک خردسالی بیش نبود چنانکه کسی که برای تحویل دادن سر [مبارک امام] حسین در مجلس یزید بن معاویه در دمشق (شام) حاضر شده بود، چشم طمع به وی دوخته بود.

## بانو فاطمه

### دختر امام حسین (ع)<sup>۱</sup>

#### حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

او بانو فاطمه نبوی دختر امام حسین بن امام علی و خواهر ناتنی بانو سکینه از پدرش امام حسین می‌باشد؛ مادرش - همچنانکه اغلب منابع تاریخ اسلام متفق‌القولند - ام‌اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله القرشی یکی از ده نفر کسانی است که به آن‌ها مژده بهشت داده شده است.

بانو فاطمه نبوی در سال ۴۵ هـ ق یعنی حدود دو سال پیش از تولد خواهرش بانو سکینه به دنیا آمد و در دامان پدرش امام حسین پرورش یافت و پارسایی و پرهیزگاری را از وی به ارث برد.

وقتی بانو فاطمه به سن زنانگی رسید و در میان همگان خود به پارسایی و عفت و زیبایی و کمال پر آوازه شد، پدرش امام حسین پسرعمویش حسن بن الامام حسن السبط - واژه سبط در اینجا به معنای امت یا به معنای نوه دختری است - را فراخواند تا یکی از دو دخترعمویش فاطمه یا سکینه را به عقد ازدواجش درآورد. عمو، او را به

۱- به نقل از کتاب: فی البیت النبوی الکریم ، شیخ محمد عثمان ، از سری کتاب‌های اسلامی چاپ قاهره.

۱- برگرفته از کتاب: "مقابر المشاهیر من آل البیت".

از جمله داستانی که در مورد احسان و حق شناسی بانو فاطمه نبوی نقل کرده‌اند اینکه پس از کشته شدن پدرش و ارسال سر [مبارک] وی برای یزید، خلیفه تصمیم گرفت بانوان را به همراهی مرد مطمئنی از اهل شام به مدینه بازگرداند و چنین هم شد؛ هنگامی که آن‌ها به سلامتی به مدینه رسیدند بانو فاطمه در اشاره‌ای به خواهرش سکینه، یادآور شد که اکنون که این نگاهبان امین با ایشان خوشرفتاری کرده لازم است هدیه‌ای به او بدهیم. بانو سکینه گفت من تنها همین دو لنگه دستبند را دارم؛ بانو فاطمه دست‌بندها را گرفت و به نگاهبان داد. نگاهبان در کمال ادب و فروتنی آن‌ها را پس داد و گفت: اگر آنچه کردم برای دنیا بود هرگز به این [مزد] بسنده نمی‌کردم ولی به خدا سوگند این کار را تنها برای رضای خدا و به خاطر خویشاوندی شما با رسول خدا(ص) انجام دادم. آن‌ها نیز از این کار وی تشکر کردند و برایش دعای خیر نمودند.<sup>۱</sup>

او تا اواخر عمر همواره با خدا و در عبادت دائمی بود و در روزه‌داری و شب‌زنده‌داری سپری می‌کرد و از دارایی شخصی به مستمندان پیرامون خود می‌بخشید.<sup>۲</sup>

### پارسایی و تقرّب وی به خدا

عمه‌اش بانو زینب - یعنی کسی که پس از شهادت پدرش امام حسین (ع) تربیت و پرورش او را برعهده داشت - در تمام مدّت زندگی و در مدینه یا مصر هر جا که بود همواره مشغول دعا و نیایش و نماز بود و این پارسایی و زهد و نزدیکی به خدا تأثیر خود را بر بانو فاطمه نبوی و خواهرش بانو سکینه به‌جای گذاشت زیرا او پس از ارتحال پدر و مادر آن‌دو، سرپرستی آنان را برعهده گرفت.

### در وصف ضریح

در مورد ضریح یا مقبره بانو فاطمه نبوی - که هم اکنون در قاهره است و به وی

نسبت داده می‌شود - اختلاف نظر وجود دارد. چه در هنگامی که برخی مؤرخان برآنند که او در بقیع مدینه به‌خاک سپرده شده است، شمار قابل توجه دیگری یادآور شده‌اند که پیکر پاک وی در مقبره کنونی‌اش - در جوار مسجد موجود در دروازه الاحمر، به‌خاک سپرده شده است.

معتقدان به این نظر به این مطلب استناد کرده‌اند که بانو فاطمه نبوی همراه با عمه‌اش بانو زینب و خواهرش بانو سکینه و در پی تبعید آن‌ها از مدینه از سوی یزید بن معاویه به مصر آمد و همانجا زندگی کرد و در سال ۱۱۰ هـ ق وفات یافت و در جایی که هم‌اکنون ضریح وی وجود دارد به‌خاک سپرده شد.

از مشهورترین مؤرخینی که بر این عقیده هستند علامه الاجهوری در کتاب خود مشارق الانوار است که می‌گوید: بانو فاطمه دختر امام حسین پشت درب الاحمر در کوجه‌ای به نام فاطمه نبوی در مسجد پرشکوه و مقام شکوهمندش، به‌خاک سپرده شد و چنان مهابت و جلال و وقاری دارد که دل بینندگان را شاد می‌کند و آنچه در مورد به‌خاک سپرده شدنش در "درب سعاده" گفته شده صحّت ندارد.

الاجهوری در تفسیری بر این نظر می‌گوید: و بر فرض صحّت این امر احتمال دارد که آنجا عبادتگاه وی بوده باشد یا فاطمه نبوی دیگری از خاندان نبوت مطرح باشد. پس از آن الشیخ الصبان نیز این‌را مورد تأکید قرار داده ... و می‌گوید: ضریح وی به همین صورتی که فعلا هست، در مصر وجود دارد.<sup>۱</sup>

پس از مدت زمانی که چندان معلوم نیست، ضریح به مسجد ملحق شد و این همان مسجد مشهور به مسجد النبوی موجود در درب الاحمر است.

این مسجد در سال ۲۶۶ هـ ق در سمت قبله آن ضریح ساخته شد و در همان سال صندوقچه مسی بسیار زیبایی بر فراز ضریح سوار شد و در سال ۱۹۳۰ م. محراب مسجد بازسازی شد و با لایه کاشی و با اشکال مینیاتوری بسیار بدیعی، پوشانده شد.

۱- البدایة و النهایة (ابن کثیر) ۱۹۷:۸ ، الدرّ المنثور فی طبقات ربات الخدور: ۳۶۱.

۲- نگاه کنید به: نورالابصار: ۳۸۳ فصل در مناقب وی.

(٦)  
بانو رقيه  
دختر امام علي

نوشته:  
دکتر حمزة الشرتي  
حنفي المحلاوي

اجازه دهید گزارشی را که استاد احمد ابوکف در کتاب ارزشمند خود «آل البيت النبی فی مصر» درباره این موضوع نوشته بخوانیم؛ او منطقه‌ای را که آرامگاه مزبور وجود دارد بقیع کوچک مصر می‌خواند و از این رو چنین نامی بر آن نهاده که چندین آرامگاه منسوب به اهل بیت در آن وجود دارد.

او درباره ضریح بانو رقیه می‌گوید: علی مبارک در «الخطط التوفیقیة» خود اشاره کرده که تکیه‌ای معروف به تکیه بانو رقیه وجود دارد که در کمال سادگی و نورانی است و ضریح بانو رقیه داخل آن وجود دارد و بر فراز آن گنبد ظریفی است و در نزدیکی آن چندین ضریح دیگر دیده می‌شود.

سپس درباره آنچه که در منابع مختلف پیرامون بانو رقیه و حضور و وجود وی در مصر خوانده است می‌گوید: الحافظ السلفی ضمن اشاره به تاریخ وفات حضرت علی بن ابی طالب [ع] یادآور می‌شود که او سی فرزند دارد و رقیه را در شمار آنها آورده و گفته است که مادر رقیه «الصهباء»<sup>۱</sup> می‌باشد.

این مطلب را آنچه در کتاب الرياض النضرة فی مناقب العشرة آمده و در آن یادآور شده که رقیه از دختران حضرت علی است، تأیید می‌کند.<sup>۲</sup>

و در باب دهم از کتاب المنن (الشعرانی) درباره وجود و حضور بانو رقیه در مصر می‌گوید: سیدی علی الخواص به من گفته است: رقیة دختر امام علی در آرامگاه نزدیک جامع دارالخلیفة است و گروهی از اهل بیت همراه او هستند؛ این جامع (مسجد) معروف به جامع شجرة الدر است؛ این مسجد در سمت چپ بانو نفیسه یعنی در جایی قرار دارد که بانو نفیسه در سمت راست آن قرار می‌گیرد و گفته شده که بانو رقیه ضریحی در دمشق دارد.<sup>۳</sup>

۱- الصهباء ام حبيب دختر عباد بن ربيعة بن يحيى بن العبد از اسرای یمامة یا از اسرای عین التمر بود که امیرالمؤمنین (ع) او را خریداری کرد و از وی صاحب عمرالاطرف و رقیة گردید.

۲- الرياض النضرة ۲: ۲۱۱.

۳- این داستان را الشبلنجی در نورالابصار (صفحه ۳۶۳) بازگفته است.

## بانو رقیة دختر امام علی<sup>۱</sup>

### دکتر حمزة الشترتی

#### او کیست؟

برخی راویان می‌گویند: بانو رقیه‌ای که آرامگاه وی میان آرامگاه بانو نفیسه و بانو سکینه قرار دارد، دختر امام علی است؛ مادرش ام حبیب الصهباء تغلبی کنیز بود و حضرت علی با او ازدواج کرد و از وی صاحب رقیه و عمرالاکبر<sup>۲</sup> گردید. گفته شده که آن دو دوقلو بودند و عمر هشتاد و پنج سال عمر کرد.<sup>۳</sup>

اللیث بن سعد می‌گوید: این رقیة دختر [امام] علی از فاطمه زهرا است.<sup>۴</sup> و برخی می‌گویند: او دختر امام علی [موسی] الرضاست و بر روی در ضریح وی بیت شعری وجود دارد که به این نکته اشاره می‌کند:

– بقعه‌ای که افتخار خاندان پیامبر و رقیة دختر علی الرضا را یافت.<sup>۵</sup>

و چه بسا این نظریه درست‌تر باشد.

۱- برگرفته از کتاب سیرة آل بیت النبی (ص) جلد سوم چاپ قاهره.

۲- مروج الذهب ۲: ۹۲، نورالابصار: ۳۶۳، اعیان الشیعه ۷: ۳۴۷.

۳- الفصول المهمة (ابن الصباغ): ۱۸۸، نورالابصار: ۳۶۳.

۴- الشبلنجی در نورالابصار: ۳۶۳ به نقل از الیث و الدار قطنی نقل کرده است.

۵- این بیت را الشبلنجی در کتاب خود (صفحه ۳۶۳) ذکر کرده ولی آن‌را به امام علی (ع) نسبت داده است و به نقل از الشعرانی در باب دهم کتاب [المنن] آورده که الخواص به من گفته است که رقیة دختر امام علی است ولی مصنف به‌زودی به همین نظر نیز اشاره خواهد کرد.



ولی ابن عین الفضلاء صاحب کتاب مصباح الیدیاجی می‌گوید: عبیدالله بن سعید می‌گوید: الحافظ عبدالمجید شبانه کسی را نزد من فرستاد؛ من همراه با فرستاده به حضورش رسیدیم؛ گفتم: چه می‌خواهی؟ گفت: خوابی دیده‌ام. گفتم: چه خوابی؟ گفت: زنی در خواب دیدم که خود را پیچانده بود؛ از او پرسیدم: کیستی؟ پاسخم داد: دختر علی، رقیه. ما را به این‌جا آورده‌اند ولی قبری در آن ندیدیم. او دستور داد این آرامگاه ساخته شود اینک جایی است که به دعا شهرت دارد.

شاید منظور صاحب "مصباح الیدیاجی" آن است که اولین کسی که بر قبر بانو رقیه آرامگاه ساخت خلیفه فاطمی الحافظ لدین الله در سال‌های ۵۲۴ تا ۵۴۴ هـ ق است.

در کتاب ابن محمود السخاوی متنی با عنوان "تحفة الاحباب و بقية الطلاب فی الخطط و المزارات و البقاع المبارکات" وجود دارد که این موضوع را تأیید می‌کند چه حکایت از آن دارد که: «این آرامگاه را تمیم ملقب به ابوتراب الحافظی<sup>۱</sup> ساخته است که به نظرم در اواخر عهد فاطمی‌ها بوده است.»

الحافظی که تمیم مزبور به آن منسوب شده پس از سال پانصد و چهل وفات یافته است و این محل را امیر عبدالرحمن کدخدا در سال هزار و یکصد و هفتاد و سه (۱۱۷۳ م.) ساخته و از آن هنگام مورد زیارت قرار گرفته و همه ساله به مناسبت تولد [بانو رقیه] در آن مراسمی برپا می‌شود.

الشیخ الاجهوری درباره آمدن بانو رقیه به مصر می‌گوید: وقتی بانو رقیه از مدینه به اینجا آمد کسی از دشمنان پدرش قصد او کرد و می‌خواست او را بکشد ولی دستانش در هوا باز ایستاد و سپس مُرد.<sup>۲</sup>

ولی این مطلب با آنچه صاحب کتاب العدل الشاهد فی تحقیق المشاهد به نقل از کتاب شیخ محمد الصبان با عنوان: "اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و اهل بیته

الطاهرین" آورده است منافات دارد زیرا در آنجا آمده است: بانو رقیه پیش از بلوغ وفات یافت و محل [قبر] وی اندکی پس از [قبر] بانو سکینه است.

بنابراین، اختلاف نظر در مورد بانو رقیه در میان منابع تاریخی مختلف، کاملاً روشن است.

منابعی برآند که مادرش بانو فاطمه زهراست و منابع دیگری می‌گویند مادرش نه فاطمه زهرا بلکه ام‌حبیب الصهباء التغلیبیه از اسرای [جنگ رده] بود و برخی دیگر نیز معتقدند رقیه کبری و رقیه صغری وجود دارد و رقیه‌ای که در مصر [به‌خاک سپرده شده] است، رقیه دختر اسماء بنت عمیس الخثعمیه است.

منابعی نیز می‌گویند که بانو رقیه پیش از سن بلوغ وفات یافت ولی کسان دیگری نظر دیگری دارند و می‌گویند بانو رقیه دارای ضریح و آرامگاهی در دمشق (شام) است. اکثریت مؤرخان و صاحبان سیره برآند که امام علی [ع] دختری به نام رقیه از مادری جز بانو فاطمه زهرا داشته است ولی اللیث بن سعد با این نظر موافق نیست و می‌گوید: بانو رقیه از بانو فاطمه دختر رسول خدا (ص) است.<sup>۱</sup>

همچنانکه در مورد رقیه‌ای که در مصر به‌خاک سپرده شده و در مورد مادر وی و تاریخ وفات او نیز اختلاف نظر وجود دارد.

برخی برآند که او همراه با (خواهر خود) بانو زینب دختر [امام] علی پس از نبرد کربلا به مصر آمد و گروهی نیز چنین اعتقادی ندارند.

در این میان نظری وجود دارد که دور از منطق هم نیست و این است که بانو رقیه دختر امام علی بن ابی‌طالب نیست و بانو فاطمه زهرا نیز مادر او نیست و در نتیجه خواهر [امام] حسن و [امام] حسین نیز نیست؛ آن‌ها می‌گویند بانو رقیه‌ای که در آرامگاهی به این نام در خیابان الخلیفه به‌خاک سپرده شده است، دختر امام علی [موسی]

۱- تحفة الاحباب: صفحه ۲۴۶.

۲- این کرامت را الشبلنجی در نورالابصار صفحه ۳۴۶ از وی نقل کرده است.

۱- نگاه کنید به نورالابصار فی مناقب آل بیت النبى المختار: ۳۶۳ فصل فی ذکر مناقب السیدة رقیة.

الرضا فرزند امام حسین بن علی<sup>۱</sup> است؛ این نظر را شیخ محمد زکی ابراهیم یکی از علمای برجسته و رئیس جماعت العشیره المحمدیه در یکی از پژوهش‌های خود مطرح کرده است.

بنابراین نظر، بانو عایشه دختر [امام] جعفر الصادق که در آرامگاهی در نزدیکی آرامگاه بانو رقیه به خاک سپرده شده است، عمه او به‌شمار می‌رود زیرا بانو عایشه خواهر امام موسی کاظم [ع] و متولد سال ۱۲۸ هـ است همچنانکه بانو نفیسه دختر الحسن الانور نیز زن عموی بانو رقیه یعنی اسحاق المؤمن می‌باشد.

و بنابر همه اینها، چه بسا میان تاریخ و زندگی بانو عایشه از یک سو و تاریخ و زندگی بانو رقیه، در آمیختگی‌هایی صورت گرفته است زیرا تشابه شگفتی در سن وفات آن‌ها وجود دارد. چه مؤرخان برآنند که بانو عایشه زیر سن بلوغ وفات یافت درست همان چیزی که در مورد بانو رقیه هم می‌گویند که البته ما آن‌را به علما و پژوهشگران در تاریخ اهل بیت در مصر و غیرمصر وامی‌گذاریم تا نظر خود را اعلام کنند گو اینکه ما بیشتر به نظری گرایش داریم که می‌گوید بانو رقیه دختر امام علی‌الرضا بن موسی الکاظم است و قطعاً دختر امام علی بن ابی‌طالب و بانو فاطمه زهرا [س] نمی‌باشد.

ولی این موضوع ما را به مسئله دیگری می‌کشاند بدین معنا که اگر ثابت شود که بانو رقیه دختر امام علی [ع] است باید متولد ربع اول قرن اول هـ باشد و اگر ثابت گردد که دختر امام علی بن موسی الرضاست باید متولد نیمه اول قرن دوم هـ باشد و البته میان این دو تاریخ به لحاظ سال و حوادث تاریخی برای اهل بیت، تفاوت بسیار زیاد است.

ولی بدون تردید اعم از اینکه بانو رقیه مربوط به قرن اول هجری یا قرن دوم هـ باشد مسلماً از وابستگان به خاندان پیامبر یعنی اهل بیت است و یکی از ذرهای

۲- ناگفته نماند که امام علی الرضا از فرزندان ابوالشهداء حسین بن علی (ع) است؛ او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن (ع) می‌باشد و بنابراین یکی از اجداد پاک (و نه پدر) او به‌شمار می‌رود.

گرنه‌های این خاندان است و به‌رحال این مسلم است که او وابسته به اهل بیت و وابسته به بانو فاطمه زهراست و [حضرت] زهرا نه مادر که جدّه اوست.

علاوه بر این، آرامگاه بانو رقیه به زیباترین و ظریف‌ترین آثار فاطمی‌ها در محله النحاسین الازهر یعنی الجامع الاقمر و به‌ویژه به نمای غربی آن شباهت بسیار زیادی دارد؛ الجامع الاقمر در دوره خلیفه فاطمی (الامریاحکام الله) در سال ۵۱۹ هـ ساخته شده و در نمای غربی خود کاملاً شبیه به آرامگاه بانو رقیه است. نمای غربی این مسجد به دلیل وجود نقش‌ها و نوشته‌های نقش‌بسته بر آن از جمله زیباترین نمای مساجد مصر به‌شمار می‌رود.

همه نقش و نگارها در سنگ حک شده و علاوه بر آن بر این نما، کمان‌ها و قوس‌های توخالی و مقرنس‌هایی با دایره‌هایی در وسط آن قرار دارد که روی آن‌ها نوشته شده است: محمد و علی. همچنانکه دایره بزرگی بر فراز در آن دیده می‌شود که روی آن نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحیم: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (سوره الاحزاب - ۳۳) (خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند).

آنچه می‌خواهیم بگوئیم اینکه اغلب مواردی که در نمای الاقمر دیده می‌شود در آرامگاه بانو رقیه و در محراب‌های سه‌گانه آن نیز وجود دارد. به‌گونه‌ای که از نگاه ناظر بیرونی و با مقایسه میان آن‌ها به نظر می‌رسد که آن‌دو در یک زمان ساخته شده است ولی آنچه مسلم است اینکه سازنده آرامگاه بانو رقیه خلیفه فاطمی الحافظ لدین الله هشتمین خلیفه فاطمی‌هاست حال آنکه الجامع الاقمر در عهد خلیفه فاطمی (الامر باحکام الله) ساخته شده است.

از جمله آنچه ثابت می‌کند بانو رقیه از خاندان اهل بیت [ع] است و جدّه‌اش بانو فاطمه زهراست، این نکته است که فاطمی‌ها تنها هنگامی اقدام به بنای آرامگاه برای کسی می‌کردند که مطمئن می‌شدند او از اهل بیت و از سلاله فاطمه زهرا و دقیقاً علی بن ابی‌طالب [ع] بوده است.

ما اگر بدانیم که شمار آرامگاه‌ها و ضریح‌های مشهور در مصر بالغ بر یک هزار مورد است، متوجه می‌شویم که عنایت و اهتمام فاطمی‌ها به برخی از این ضریح‌ها و آرامگاه‌ها و از جمله آرامگاه بانو رقیه، دلیل قاطعی بر حضور وی در مصر است، اگرچه بنای گنبد در مصر دچار دگرگونی‌هایی شده و در معماری اسلامی وادی وظیفه مهم پوشش مساحت‌های مربعی شکل را یافته است.

باید گفت که گنبد آرامگاه بانو رقیه ساخته شد تا به ما بگوید: در اینجا بانوی بزرگواری به نام رقیه آرمیده است.

### \* آرامگاه‌های مجاور آرامگاه بانو رقیه

این در مورد بانو رقیه‌ای است که در آرامگاه یا ضریح خود در خیابان خلیفه آرمیده است؛ میان آرامگاه و ضریح اختلافی وجود ندارد؛ شیعیان گنبد و بارگاه را آرامگاه می‌نامند و اهل سنت آنرا ضریح می‌گویند بدین معنا که آرامگاه و ضریح اسمی بر یک مسمی است.

ولی در مورد ضریح‌ها و آرامگاه‌های موجود پیرامون [آرامگاه] بانو رقیه یا به تعبیر علی باشا مبارک تکیه بانو رقیه در چارچوب بقیع کوچک مصر، چه باید گفت؟!

### \* آرامگاه سید محمد المرتضی

اولین آرامگاه سمت راست داخل آرامگاه بانو رقیه قبر سید محمد مشهور به مرتضی و قبر همسرش بانو زبیده است؛ در برابر آن در سمت چپ به طرف داخل قبری است که نام بانو اسماء را دارد و چند متر دورتر، دو گنبد تاریخی به سبک گنبد بانو رقیه متعلق به دو آرامگاه است که یکی از آن بانو عائکه و دیگری متعلق به سید علی الجعفری است؛ اینک چند جمله درباره هرکدام از نام‌هایی که ذکر شد:

### \* آرامگاه بانو اسماء

کسانی که بیشتر برآنند که بانو رقیه دختر امام علی بن ابی‌طالب [ع] است، معتقدند که او، اسماء بنت عمیس الخثعمیه همسر امام علی است و لذا می‌گویند که این قبر

متعلق به مادر بانو رقیه یعنی بانو اسماء است ولی کسانی که بانو رقیه را از دختران امام علی بن موسی الرضا می‌دانند در مورد بانو اسماء می‌گویند که او خدمتکار بانو رقیه بوده و در کنار وی به خاک سپرده شده است؛ ما بیشتر به نظری گرایش داریم که معتقد است قبر بانو اسماء در واقع قبر خدمتکار بانو رقیه است.

### \* آرامگاه بانو زبیده

وجود قبر بانو زبیده و قبر سید محمد معروف به مرتضی الحسینی الزبیدی را تأیید می‌کنیم زیرا اطلاعات در مورد آن‌ها فراوان است که قسمتی را در "الجبرتی" و بخشی را نیز در "بقیع" علی باشا مبارک یافته‌ایم.

سید محمد مشهور به مرتضی الحسینی الزبیدی - آنچنان‌که الجبرتی او را توصیف می‌کند - فقیه محدث لغوی نحوی اصولی نظم و نثرپرداز ابوالفیض سید محمد بن محمد بن محمد بن عبدالرزاق مشهور به مرتضی الحسینی الحنفی است که در نهم صفر سال یک هزار و یکصد و هشتاد و شش (۱۱۸۶) هـ به مصر آمد و در آنجا تا رونق گرفتن کار خویش به تحصیل علم پرداخت و در میان خواص و عوام از آوازه بلندی برخوردار گردید.<sup>۱</sup>

واقعیت آن است که شیخ عبدالرحمن الجبرتی در شرح حال شیخ مرتضی الحسینی به تفصیل فراوان سخن گفته و سطرها و صفحات بسیاری به وی اختصاص داده است.<sup>۲</sup> همچنان‌که این شخصیت خو را بر نویسندگان و امرا و قدرتمندان و صاحب نفوذان دوره خود یعنی در قرن دوازدهم هـ ق تحمیل کرده بود و ضمن شهرت در مصر، در مغرب نیز در شمار مشهورها بوده است. الجبرتی می‌گوید: او نزد مغربی‌ها دارای شهرت و مقام و منزلت بسیار بالایی است.<sup>۳</sup>

۱- تاریخ عجائب الآثار ۲: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- از صفحه ۱۰۳ تا صفحه ۱۱۴ جلد دوم تاریخ او.

۳- همان منبع، صفحه ۱۰۴.

و این در حالی است که اصل او از زبیده یمن بوده است.

و در مورد همسرش بانو زبیده یادآور شده است که او در سال یکهزار و یکصد و نود و شش (۱۱۹۶) هـ وفات یافت و باعث اندوه فراوان وی شد؛ او را در آرامگاه معروف به بانو رقیه به خاک سپرد و بر مزارش بنایی و اطاقکی ساخت و پرده‌ها و فرش‌ها و قندیل‌هایی قرار دارد و روزهای فریادی زیادی را در آنجا به سر برد و مردم و مستمندان و شاعران به گرد وی جمع می‌شدند و او نیز از آن‌ها با خوردنی و قهوه و ... پذیرایی می‌کرد.<sup>۱</sup>

علی باشا مبارک نیز می‌گوید: سید محمد مشهور به مرتضی مکانی را در جوار مقبره همسرش خریداری کرد و در آن خانه کوچکی ساخت و فرشش کرد و مادر همسرش را در آن ساکن گرداند و گاهی نیز خود در آن بیتوته می‌کرد. شعرای مختلف نیز در رثای همسرش برایش شعر می‌گفتند و او ضمن پذیرایی از آن‌ها، پاداششان می‌داد و از آنجا که به همسرش شدیداً عشق می‌ورزید چندین قصیده در رثای او سروده که الجبرتی آن‌ها را نقل کرده است.

سید مرتضی به مرض طاعون وفات یافت و در همان قبری که در کنار قبر همسرش در آرامگاه بانو رقیه تهیه کرده بود، به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

علی باشا مبارک آثارنوشتاری شیخ مرتضی را برشمرده و بسیاری از آن‌ها را نام برده که علاوه بر شرح القاموس و شرح الاحیاء کتاب‌های دیگری با نام‌های زیر دارد:

کتاب العقد الثمین فی طریق الالباس و التلقین، حکمه الاشراف الی کتاب الآفاق و إعلام الأعلام بمناسک حج بیت‌الله الحرام، رشف سلاف الرحیق فی نسب حضره الصدیق و القول المبتوت فی تحقیق لفظ التابوت، منح الفیوضات الوفیة فیما فی سورة الرحمن و من اسرار الصفة الالهية و ترویج القلوب بذكر ملوک بنی ایوب و بسیاری از کتاب‌ها و مؤلفاتی که الجبرتی از آن‌ها یاد کرده<sup>۳</sup> و ما نمی‌توانیم آن‌ها را در این سطور بگنجانیم.

۱- همان منبع ، صفحه ۱۰۹.

۲- همان منبع ، صفحه ۱۱۳.

۳- همان منبع ، صفحه ۱۱۱.

## \* آرامگاه عاتکه و الجعفری

سرانجام نیز به دو آرامگاه دیگر یکی متعلق به بانو عاتکه و دیگری مربوط به سید علی الجعفری می‌پردازیم. در مورد بانو عاتکه، عوام معتقدند که او عمه پیامبراکرم (ص) بوده است ولی حقیقت آن‌است که این قبر و بارگاه متعلق به بانو عاتکه دختر شرجیل همسر محمد بن ابی‌بکر - که از شیعیان علی شده و علیه امویان موضع گرفته بود - می‌باشد.

محمد بن ابوبکر در سال حجة‌الوداع به دنیا آمد. موضع محمدبن ابوبکر در برابر امویان و ایستادگی‌اش علیه ایشان پس از حادثه حکمیت، مشهور است؛ او پس از شهادت امام علی [ع] به مصر مهاجرت کرد که به‌ویژه در آن‌زمان مصر نقش بسیار مهمی در سیاست دولت اسلامی از بدو ورود به اسلام به آن دیار، ایفا کرد.

آنچه مسلم است اینکه بانو عاتکه همراه با همسرش محمد بن ابوبکر در مصر بود و او در آنجا به خاک سپرده شد ولی تاریخ زندگی وی همچنان نیازمند بررسی و پژوهش‌های بیشتر درباره او و همسرش محمد بن ابوبکرالصدیق است.

ضریح دوم متعلق به سیدی علی الجعفری است که تا آنجا که در منابع گشته‌ایم شرح حالی از او یافت نشد هرچند صفتی که نامش بدان خوانده می‌شود گویای آن‌است که او منسوب به امام جعفرصادق است ولی وجود این ضریح در نزدیکی ضریح بانو رقیه، بیشتر مؤید این نظر است که بانو رقیه دختر امام علی بن موسی‌الرضا [ع] است و امکان دارد که سیدی علی الجعفری یکی از اعضای خانواده‌اش باشد و ای بسا شخصیت مهمی از فرزندان [امام] جعفرصادق است که نیازمند تأمل تاریخ‌نگاران اهل بیت در این باره است.<sup>۱</sup>

### اظهار نظر:

خانم دکتر سعادت ماهر در مورد آرامگاه‌های بانو عاتکه و الجعفری مطلب زیر را آورده است:

۱- "کتاب آل بیت النبی فی مصر" (احمد ابوکف).

آرامگاه الجعفری، آرامگاه مربوط به محمد و نه علی الجعفری است؛<sup>۱</sup> او همان کسی است که به محمد الدیباج فرزند [امام] جعفر الصادق معروف است و پیش از این درباره اش صحبت کردیم. و در مورد [صاحب] آرامگاه "عاتکه" می گوید: او عاتکه دختر زید بن عمرو و بن نفیل العدویة است که معاصر پیامبر اکرم (ص) بود و به مدینه مهاجرت کرد؛ او زن شاعر بسیار زیارویی بود که عبدالله بن ابوبکر الصدیق با وی ازدواج کرد و با زیبایی فریبنده اش او را از جهاد بازداشت لذا پدرش [ابوبکر] به او دستور داد تا طلاقش دهد. او نیز طلاقش داد و ابیاتی در این باره سرود.

ولی از آنجا که پدر آزرده گی و میزان عشق و محبت فرزند خود به همسرش را دید از وی خواست که به او بازگردد و عبدالله بن ابوبکر چنین کرد و سرانجام در حصار طائف تیری به او اصابت کرد و پس از بازگشت به مدینه بر اثر این تیر، به شهادت رسید. سپس الزبیر بن العوام با بانو عاتکه ازدواج کرد و او نیز در جنگ جمل کشته شد، سپس محمد بن ابوبکر که از سوی خلیفه علی بن ابی طالب به کارگزاری مصر رسیده بود با وی ازدواج کرد و هنگامی که این یک در مصر به قتل رسید عاتکه طی بیت شعری در رثای او گفت:

– اگر محمد را بکشید و مثله اش کنید این به خاطر زنان و خمر نیست.

در پی کشته شدن محمد بن ابوبکر، علی بن ابی طالب او را به ازدواج خود درآورد. بانو عاتکه به وی گفت: پسرعموی رسول خدا (ص)! نگران کشته شدن شما هستم.

او دانسته بود که به ازدواج هرکس درآید، [داماد] کشته می شود چنان که مسلمانان از روی نکته سنجی می گفتند: هرکس طالب شهادت است با عاتکه ازدواج کند! و گفته شده است که حسن بن علی با او ازدواج کرد. این مطلب در کتاب الاستیعاب ابن عبدالله آمده ولی در مورد ازدواج محمد بن ابوبکر با بانو عاتکه چیزی نگفته است ولی در کتاب الاغانی آمده است که آخرین همسر او حسین بن علی است.<sup>۲</sup>

۱- ولی بر درب این آرامگاه لوحی است که بر آن نوشته شده است: «هدا مقام سیدی علی الجعفری ابن جعفر الصادق» و نه محمد الجعفری!

۱- نگاه کنید به "مساجد مصر و اولیایها الصالحون" ۱۱۸:۲-۱۱۷.

## بانو رقیه

### از خاندان نبوت<sup>۱</sup>

#### حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

در راستای پژوهش و کسب اطلاعات موثقی درباره این بانوی مطهره یعنی بانو رقیه و در سخن از آرامگاه وی متوجه این نکته شدیم که در اینکه بانویی که صاحب این آرامگاه است کیست، اختلاف نظرهای زیادی میان شماری از مؤرخان وجود دارد. مؤرخان در این باره به دو گروه تقسیم شده اند؛ گروهی مزار موجود در قاهره را متعلق به بانو رقیه دختر پیامبر اکرم (ص) می دانند و گروهی دیگر برآنند که متعلق به بانو رقیه دختر امام علی می باشد.

همچنین متوجه شدیم که میان گروه سومی از مؤرخان در مورد خود ضریح نیز اختلاف هایی وجود دارد؛ برخی معتقدند که در این آرامگاه جسد بانوی مطهره رقیه است ولی گروهی دیگر معتقدند که بانو رقیه اعم از اینکه دختر پیامبر اکرم (ص) باشد یا دختر امام علی [ع]، در بقیع مدینه منوره به خاک سپرده شده است و بنابراین ضریح موجود به این نام در قاهره از جمله ضریح ها و مزارهایی است که براساس رؤیا بنا شده اند.

۱- برگرفته از کتاب "مقابر المشاهیر من آل البيت".

و برای روشن شدن تکلیف قطعی این مسئله، ضروری دیدیم که هر یک از بانو رقیه دختر پیامبر اکرم (ص) و بانو رقیه دختر امام علی را یک به یک معرفی کنیم.

در مورد بانو رقیه دختر پیامبر گرامی ما (ص) در کتب تاریخ آمده است: او یکی از دختران رسول خدا (ص) از همسرش بانو خدیجه کبری است و سه سال از خواهرش بانو زینب کوچکتر است. پیامبر اکرم (ص) او را به ازدواج عتبه بن ابی لهب در آورد تا اینکه آیه کریمه «تبت یدا ابی لهب وتب» از سوره المسد نازل شد، ابولهب به پسرش گفت: محمد مرا هجو می کند حال آنکه دخترش نزد توست؟! اگر از دختر محمد جدا نشوی هرگز تورا نمی بخشم! او نیز از بانو رقیه جدا شد و پس از آن عثمان بن عفان با بانو رقیه ازدواج کرد و همراه وی که بسیار زیبا بود! به حبشه هجرت کرد.

بانو رقیه از عثمان بن عفان صاحب فرزندی به نام عبدالله شد که شش سال هم زنده بود و سپس وفات یافت؛ هنگامی که عثمان بن عفان، همسرش را از حبشه به مکه بازگرداند، او از دیدار پدر (ص) بسیار خوشحال شد ولی از اینکه مادرش بانو خدیجه در روز دهم رمضان سال دهم بعثت و در حالی که تنها پنجاه سال از عمر آن حضرت (ص) می گذشت، وفات یافته بود بسیار ناراحت شد.

هنگامی که پیامبر خدا (ص) از مکه به مدینه هجرت فرمود دخترش بانو رقیه همراه با همسر خود عثمان بن عفان به وی ملحق شد و زمانی که در سال دوم هجرت پیامبر خدا (ص) راهی غزوه بدر شد بانو رقیه بیماری حصبه گرفت و تا اوایل ماه رمضان سال دوم هجری در این بیماری بود و سپس وفات یافت و پیکر پاکش به بقیع برده شد تا در آنجا در جوار شهدا و صالحان به خاک سپرده شود.<sup>۱</sup>

و در کتاب البستان - آنچنان که خانم دکتر سعادت ماهر ذکر کرده است - آمده که بانو رقیه پس از خروج پیامبر اکرم (ص) به غزوه بدر وفات یافت و هنگامی که آن حضرت بازگشت او را مرده یافت و عثمان بن عفان نیز با خواهرش ام کلثوم ازدواج کرد.

۱- نگاه کنید به کتابهای: طبقات ابن سعد ۸: ۳۷ - ۳۶، نساء حول الرسول (ص): ۱۶۲ به بعد بخش ششم دختران پیامبر (ص)، اعلام الوری باعلام الهدی (الطبری): ۱۵۴-۱۵۳ و در آن آمده است: «عتبه پیش از دخول، او را طلاق داد و آزارش داد. پیامبر (ص) فرمود: خداوند! سگی از سگهای خود را بر عتبه مسلط فرما. شیر درنده ای او را از میان دوستانش ربود و طعمه خود کرد.» ربیع الشیعه (ابن طاووس) صفحه ۹۸ و اعیان الشیعه ۷: ۳۵ - ۳۴.

و در سخن از بانو رقیه دختر امام علی می توان گفت آنچه مؤرخان از زبان الحافظ السلفی بیان کرده اند از این قرار است که حضرت علی بن ابی طالب کودکانی داشت که در میان آن ها بانو رقیه وجود دارد. به این مطلب شیخ علی الخواص نیز اشاره کرده و می گوید: رقیه دختر امام علی است.

شگفت اینکه ما در این راستا، به نظر سومی هم برخورد کرده ایم که ویژه بانوی دیگری است که او نیز رقیه نام دارد و دختر امام علی الرضا فرزند امام موسی الکاظم فرزند امام جعفر صادق فرزند امام باقر فرزند امام زین العابدین فرزند امام عبدالله الحسین است و بنابراین پدر او امام علی بن موسی الرضا است که در سال ۱۴۸ هـ ق در مدینه به دنیا آمد و سپس خلیفه مأمون عباسی در سال ۲۰۱ هجری او را به ولیعهدی خود برگزید و در آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هـ ق به شهادت رسید و در کنار قبر هارون الرشید در شهر طرطوس عراق به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

### صفات و اخلاق او

از آنجا که میان مؤرخان از نظر اینکه بانو رقیه صاحب مقبره و آرامگاه موجود در قاهره کیست اختلاف نظر فراوانی وجود دارد، ترجیح دادیم در مورد اخلاق و صفات وی به همین اندازه بسنده کنیم و خاطر نشان سازیم که: صاحب این مقام شریف - اعم از اینکه بانو رقیه دختر پیامبر اکرم حضرت مصطفی (ص) یا رقیه دیگری باشد - منسوب به اهل بیت نبوت است زیرا خانم دکتر سعادت ماهر اشاره کرده است که صاحب این آرامگاه حتما ناگزیر از خاندان نبوت است در غیر این صورت خلیفه الحافظ فاطمی هرگز اقدام به بنای گنبدی - که تاریخ آن به سال ۵۲۶ هـ ق بازمی گردد - بر فراز آن نمی کرد؛ دکتر سعادت ماهر می افزاید: لذا من بیشتر گرایش به آن دارم که صاحب این مقام، بانوی گرانقدر رقیه دختر رسول خدا (ص) و خواهر بانو فاطمه زهرایی است که دولت فاطمی ها به آن منسوب شده است.

بیشتر کتاب های مربوط به ضریح ها و آرامگاه ها بر این نکته انگشت گذارده اند که

۱- این نادرست است و درست آن است که امام رضا (ع) در خراسان یا طوس (ایران) به خاک سپرده شد و محل دفن ایشان نام مشهد به خود گرفت. در جوار این آرامگاه قبر هارون الرشید نیز وجود دارد. شهر مشهد را همگان می شناسند و سالانه میلیونها نفر از سرتاسر جهان اسلام برای زیارت آرامگاه امام رضا (ع) راهی آن می شوند.

ضریح بانو رقیه که هم اکنون در خیابان خلیفه وجود دارد یکی از آرامگاه‌های "رؤیا" است که در آن پیکر متعلق به صاحب آن وجود خارجی ندارد و در اشاره به این امر به روایتی استناد کرده‌اند که یکی از اسلاف صالح به نام عبدالله بن سعید آن را نقل کرده و گفته است: الحافظ عبدالمجید شبانه در پی او فرستاد و وقتی آمد به اطلاعش رساند که خوابی دیده است، از او می‌پرسد، خوابش چه بوده است؟ می‌گوید: زنی را دیدم که چهره خود را پوشانده بود و وقتی از وی پرسیدم: کیستی؟ گفت: رقیه دختر امام علی هستم! ما را به اینجا آورده‌اند ولی قبری در اینجا نمی‌بینیم لذا دستور داد این آرامگاه ساخته شود و ساخته شد و اکنون معروف به "الدعاء" است.<sup>۱</sup> همین معنا را خانم دکتر سعاد ماهر مورد تأکید قرار داده می‌گوید: به‌رحال اعم از اینکه این آرامگاه متعلق به بانو رقیه آن بانوی مطهره و گرانقدر یا رقیه دیگری از خاندان پیامبر(ص) باشد، به اجماع همه مؤرخان از جمله ابن‌الزیات و السخاوی و دیگران در شمار آرامگاه‌های "رؤیا" است.<sup>۲</sup>

### در وصف ضریح

ضریح بانو رقیه در بنای بزرگی قرار دارد و میان آن و خیابان الخلیفه تا میان آن و مسجد شجرة الدر، در سنگی قرار داد که بر فراز آن این بیت حک شده است:

– بقعه‌ای که به خاندان پیامبر و رقیه دختر علی‌الرضا، درخشیده است.

در باره همین مکان است که علی باشا مبارک می‌گوید: بارگاه بانو رقیه در کنار دروازه متصل به [آرامگاه] بانو نفیسه در نزدیکی مسجد شجرة الدر در سمت راست کسی قرار دارد که از سمت [آرامگاه] بانو سکینه، قصد آرامگاه بانو نفیسه را داشته باشد.

همچنانکه این آرامگاه در محوطه دیواره‌ای است که مجموعه اتاق‌هایی در آن وجود دارد و در دوره عثمانی آن را "تکیه" می‌گفتند. برای ورود به این آرامگاه باید از سایبانی گذشت که دارای سه شکاف به هم بسته شده به طول ۱۲/۵ و عرض ۲/۵ متر است. ضریح بانو رقیه نیز متشکل از مستطیلی است که ضلع غربی آن رو به ورودی و بر

۱- نگاه کنید به: عواصم مصر الاسلامیه (حسن البزاز) ۶: ۲۴۱ از انتشارات کتاب الشعب.

۲- نگاه کنید به: مساجد مصر و اولیایها الصالحون ۱: ۲۸۷.

دوطرف آن محرابی صدفی شکل قرار دارد که مرواریدهای آن از وسط بیرون زده شده‌اند؛ این ضریح به سه بخش تقسیم شده که بخش میانی آن مربعی به ضلع پنج متر و دو بخش دیگر با مساحت هر کدام ۵×۲/۸۵ مترمربع است که سقف دو بخش جانبی و نیز سقف سایبانی شکل ضریح با سقف چوبی مسطح شکلی پوشانده شده است حال آنکه در بخش میانی مقبره‌ای است که با گنبد پوشانده شده است.

در مورد تاریخ بنا و سازنده این ضریح، المقریزی آن را به شاهزاده خانم "علم‌الآمریه"<sup>۱</sup> نسبت می‌دهد و قدیمی‌ترین متون تاریخ‌دار این ضریح ۵۲۷ هـ - ۱۱۳۲ م بازمی‌گردد که روی نواری به دور گنبد قید شده و علاوه بر آن نوشته باستانی دیگری به خط کوفی بر روی تابوت چوبی وجود دارد که در آن تاریخ ۵۳۲ هـ ق حک شده است.<sup>۲</sup>

بانو "علم‌الآمریه" همسر خلیفه فاطمی (الآمر باحکام الله) است که دستور بنای این ضریح را به قاضی مکنون الحافظی صادر کرد.

گنبد این ضریح دارای ۲۴ ضلع است که بر پایه قاعده‌ای هشت ضلعی سوار بر چهار ستون قاعده مربع شکلی استوار شده است؛ تاریخ بنای آرامگاه یا ضریح بانو رقیه با توجه به محراب چوبی متحرکی که اکنون در موزه هنرهای اسلامی نگهداری می‌شود به سال ۵۲۸ هجری قمری / ۱۱۳۴ میلادی بازمی‌گردد.

استاد کزویل توآن است تاریخ این آرامگاه را بر نوشته‌های گنبد همراه با آیات قرآنی به رنگ نیلی و بر زمینه سفیدرنگ پیدا کند. در این نوشته‌ها اشاره شده که قاضی مکنون الحافظی معروف به ابوتراب تمام این مسجد و از جمله ضریح آن را بنا کرده است. ابوتراب همان ابوتمیم تراب الحافظی است که در ایام الحافظ فاطمی به منصب وزارت نیز رسید.

۱- علم جهة مکنون همسر خلیفه فاطمی الامر باحکام الله است که به نیکوکاری نسبت به مردم مصر و ترمیم و بنای اماکن عبادی شناخته شده است. از جمله آثار بنا شده وی: مسجد اندلس در شرق القرافة صغری در قاهره، رباط اندلس در کنار مسجد. وجه تسمیه او نیز اختصاص قاضی مکنون به خدمت اوست؛ او حدود سال ۵۴۵ هجری وفات یافت. نگاه کنید به: خطط المقریزی ۲: ۴۵۴ - ۴۴۶ و الاعلام (الزرکلی) ۴: ۲۴۸.

۲- الآثار الاسلامیه فی مصر (دکتر عبدالله شیحة).

(۷)

ابراهیم فرزند امام حسن (ع)

نوشته:

دکتر سعادت ماهر



جایی که "منیة المطر" نامیده می‌شود، به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

القضاعی نیز این روایت را آورده است زیرا می‌گوید: «مسجد تبر بر روی سر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب بنا شد؛ المنصور این کار را کرد و مردم مصر آنرا دزدیدند و همانجا به خاک سپردند.»<sup>۲</sup>

و در کتاب الولاة و القضاة آمده است: «سپس در ذی الحجة ۱۴۵هـ سر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب را به مصر آوردند تا آنرا در مسجد جامع نصب کنند و خطباء به ذکر احوال او پرداختند.»<sup>۳</sup>

الشیخ الشبلنجی در کتاب خود نورالابصار فی مناقب آل البیت در تحقیقی پیرامون اسم وی به این نتیجه رسیده که او ابراهیم بن عبدالله المحض برادر محمد المهدی و از علمای بزرگ و بسیار نیکوخال بوده است و روایت شده که امام ابوحنیفه با وی بیعت کرد و برای مردم فتوا داد که همراه وی و برادرش محمد، قیام کنند. ابوالحسن المعمری می‌گوید: «ابراهیم در ذی الحجة سال ۱۴۵هـ در چهل و هشت سالگی کشته شد و ابن ابوالکرام سرمبارک او را به مصر برد.»<sup>۴</sup>

و در حوادث سال ۱۴۵هـ در کتاب العبر فی خبر من غیر آمده است: «در این سال محمد بن عبدالله بن حسن قیام کرد و همراه با دویست و پنجاه نفر در مدینه بود و منصور خلیفه عباسی پسر عمویش عیسی بن موسی را به نمایندگی خود به مصافح فرستاد و او را به توبه و دریافت امان نامه فراخواند ولی او زیر بار نرفت. سپس عیسی به مردم مدینه هشدار داد و آنان را برای چندمین روز و تهدید کرد و سپس به سوی مدینه حرکت کرد و بر شهر چیره شد و محمد را به خدا قسم داد [که تسلیم شود] و سرانجام در جنگ کشته شد و [جسد] او را برای منصور فرستاد.»<sup>۵</sup>

۳- ابن تغری بردی ۱۳۶:۳.

۲- نگاه کنید به تاریخ القضاعی: ۱۲۳-۱۲۲ و الشبلنجی نیز آنرا در نورالابصار (صفحه ۴۰۶) ذکر کرده است.

۳- الولاة و القضاة (الکندی)، صفحه ۵۷؛ نورالابصار: صفحه ۴۰۶.

۴- نورالابصار: صفحه ۴۰۶.

۵- العبر فی خبر من غیر ۱: ۲۰۲-۱۹۹ (با اندکی تصرف و اختصار).

## آرامگاه ابراهیم بن الحسن (ع)<sup>۱</sup>

### دکتر سعادت ماهر

این مسجد دارای نام‌های بسیاری است؛ در قدیم به آن مسجد التبر و مسجد الجمیزة و مسجد التبریز می‌گفتند و عوام آنرا مسجد التبن می‌گویند ولی نامی که مبتنی بر اسناد معتبر تاریخی است، مسجد تبر یا مسجد ابراهیم است.

و در مورد ابراهیمی که در اینجا از او یاد شده، ابراهیم الجوار فرزند عبدالله ملقب به الکامل ابن الحسن المثنی فرزند امام حسن السبط فرزند علی بن ابی طالب (رض) است. المقریزی می‌گوید: «منصور خلیفه عباسی در سال ۱۴۵هـ او را کشت و سرش را به مصر فرستاد و در مسجد الجامع العتیق (جامع عمرو) نصب گردید.»<sup>۲</sup>

ابوالمحاسن می‌افزاید: «ابراهیم قربانی طمع و آز بود. او در شهر کوچک "باغمری" از توابع کوفه پرورش یافت.» و در توصیف چگونگی آورده شدن سر به مصر می‌گوید: «در همان حال که مردم در این کار بودند یزید سر ابراهیم بن عبدالله را آورد، این سر چندین روز در مسجد آویخته شده بود سپس آنرا گرداندند و در حومه شهر یعنی

۱- برگرفته از کتاب: مساجد مصر و اولیایها الصالحون، چاپ شده در پنج جلد، چاپ شورای عالی امور اسلامی - قاهره.

۲- خطط (المقریزی) ۴: ۲۷۱.

الذهبی در ادامه می‌افزاید: و در این سال (یعنی سال ۱۴۵هـ) برادرش ابراهیم بن عبدالله بن حسن در بصره شورش کرد؛ او از حجاز به بصره رفته بود و مخفیانه همراه با ده نفر وارد شهر شده بود و هنگامی که خبر قیام او به گوش المنصور [خلیفه عباسی] رسید، مسیر حرکت خود را تغییر داد و به کوفه رفت تا از مردم آنجا در امان باشد؛ او مردم را ملزم به پوشیدن لباس سیاه کرد و هرکس که او را متهم می‌کرد، می‌کشت یا به زندان می‌انداخت. والی بصره در کار ابراهیم سستی به‌خرج داد لذا کار او دامنه پیدا کرد؛ المنصور برای جنگ با او پنج‌هزار جنگجو مهیا کرد و در میان این دو گروه درگیری‌های متعددی درگرفت و گروهی از اهالی بصره و واسط کشته شدند؛ ابراهیم در طول ماه رمضان فرستادگانی را به شهرهای مختلف می‌فرستاد تا علیه منصور از هر سو قیام کنند؛ در این میان خبر کشته شدن برادرش در مدینه به تاریخ سه روز مانده به عید فطر به گوش وی رسید؛ منصور نیز بلافاصله عیسی بن منصور را از مدینه به جنگ ابراهیم فرستاد.<sup>۱</sup>

ای بسا ذکر جزئیات حوادثی که میان منصور و ابراهیم گذشت، توجیه کننده بریدن سر ابراهیم از سوی منصور و گرداندن این سر در شهرهای مختلف برای عبرت‌آموزی علویان و ترساندن ایشان از قیام علیه او و دیگر مقامات بنی‌عباس باشد. در حوادث سال ۱۴۵ هـ آمده است که منصور در مصاف با ابراهیم قرار و آرام نداشت و لشکریان را مجبور می‌ساخت و آماده می‌کرد و به مدت پنجاه شب چشمش رنگ خواب ندید چون هر روز از گوشه‌ای، حرکتی علیه او صورت می‌گرفت.<sup>۲</sup>

الحافظ الذهبی می‌افزاید: اگر سعادت یارش نبود تاج و تخت او فرو می‌ریخت و اگر ابراهیم حمله خود را از کوفه آغاز می‌کرد مسلماً بر منصور چیره می‌شد ولی او دیندار بود و می‌گفت: بیم آن دارم که حمله‌ام به این شهر باعث ریخته شدن خون کوچک و بزرگ گردد؛ یارانش نیز برخلاف تعداد اندکی، با او اختلاف نظر داشتند.<sup>۳</sup>

سرانجام لشکریان عیسی بن موسی موفق شدند لشکر ابراهیم را محاصره کرده و بر اردوگاهش حمله برند؛ یاران ابراهیم چنان شکستی خوردند که تنها هفتاد تن از ایشان باقی ماند و در جنگ چنان مغلوب شد که در طول روز همگی از پای درآمدند. در این میان نیزه‌ای که مبداء آن نامعلوم بود برگلوی ابراهیم نشست، او را به پایین کشیدند. می‌گفت: «و کان امرالله قدرا مقدورا، اردنا امراً و اراد الله غیره» (قضا و قدر الهی چنین شد؛ ما چیزی می‌خواستیم ولی خداوند چیز دیگری اراده کرده بود). یارانش به گرد او جمع شدند و او را حمل کردند؛ اجتماع آن‌ها عیسی را خوش نیامد لذا بر آنان یورش برد، آن‌ها نیز از اطراف ابراهیم پراکنده شدند. گروهی آمدند و سر او را بردند و آن را برای المنصور فرستادند و این در تاریخ بیست و پنجم ذی‌القعدة بود؛ او در آن زمان چهل و هشت سال داشت.<sup>۱</sup>

و در مورد پیامدهای این حوادث بر مصر و اینکه چگونه سر ابراهیم به آنجا برده شد، ابن ظهیرة در کتاب خود *الفضائل الباهرة فی محاسن مصر و القاهرة* آن‌ها را نقل کرده می‌گوید: و در ایام یزید بن حاتم والی مصر از سوی خلیفه منصور عباسی، در مصر قیام بنی‌الحسن بن علی بن ابی‌طالب ظهور کرد و مردم از آن سخن گفتند و بسیاری در دل با آن بیعت هم کردند؛ مردم در مصر به تکاپو افتاده بودند و چیزی نمانده بود که کار بنی‌الحسن به سرانجام برسد، بیعت نیز به نام علی بن محمد بن عبدالله بود [رهبر این شورش یا قیام علی بن محمد بن عبدالله بود]. در همین حال که مردم در این اوضاع قرار داشتند، یزید سر ابراهیم بن عبدالله بن علی بن ابی‌طالب را در ذی‌الحجة ۱۴۵ هـ آورد و به مدت چند روز در مسجد آویخت.<sup>۲</sup>

آنچه نشان دهنده آشفتگی اوضاع در مصر بود به قول ابن ظهیرة این بود که:

«یزید به علت قیام علویان در مدینه، مردم مصر را از حج منع کرد و هنگامی که ابراهیم کشته شد، آن‌ها اجازه حج یافتند.»<sup>۳</sup>

۱- تاریخ الاسلام ۳۶:۹ به بعد. العبر فی خبر من غیر ۱:۱۹۹.

۲- العبر فی خبر من غیر ۱:۲۰۰ و نگاه کنید به: تاریخ الاسلام ۳۸:۹.

۳- العبر ۱:۲۰۱.

۱- همان منبع، صفحه ۲۰۲.

۲- الفضائل الباهرة، صفحه ۸۷.

۳- همان منبع، صفحه ۸۹.

ابن ظهيرة در كتاب خود الفضائل الباهرة في محاسن مصر و القاهرة در مورد محل دفن سر ابراهيم بن عبدالله بن الحسن بن على بن ابى طالب نظر ديگرى دارد زيرا مى گويد: «مسجد البئر و الجميزة در جاده الجب بر روى سر ابراهيم بن عبدالله - كه ابو جعفر المنصور آن را به شهرهاى مختلف فرستاد و سرانجام در اين مكان به خاك سپرده شد - بنا گرديد.»

و در توضيح مكان البئر و الجميزة مى گويد: «اين دو مكان العريش هستند.»<sup>۱</sup> و در وجه تسميه يا علت نامگذاري اين مسجد به مسجد تبر، او نيز همچون المقرئى بر آن است كه اين مسجد منسوب به «تبر» يكي از امرای بزرگ در دوره استاد كافور الاخشيدى است. هنگامى كه جوهر القائد از مغرب با لشكريان خود وارد شد تبر الاخشيدى در رأس گروهى از كافورى ها و اخشيدى ها عليه او شوريد و با وى جنگيد ولى با همراهان خود شكست خورد. جوهر كسى را فرستاد تا از او دلجوئى كند ولى او زير بار نرفت و به مخالفت هاى خود ادامه داد. آن يك نيز سپاهى به سوى او فرستاد و در ناحيه صهرجت با او از در جنگ درآمد و شكستش داد. او نيز به شهر صور - از شهرهاى ساحلى - گريخت ولى در آنجا دستگير شد و به قاهره آورده شد و تا ماه صفر سال ۳۶۰ هـ زندانى شد و سخت گيرى در مورد او بازهم بيشتري شد و شلاقش زدند و دارايش را مصادره كردند و شماری از يارانش نيز تا ماه ربيع الآخر در غل و زنجير به بند كشيده شدند سپس از آنجا بيرون شد و پس از مدتى كه مريض بود وفات يافت.<sup>۲</sup>

المقرئى مى افزايد: پس از مرگ او را پوست كندند و درپای كوه به دار آويختند. ابن عبدالظاهر مى گويد: پوست او را پر از كاه كردند و به دار آويختند. شايد مردم عوام مسجد او را به همين دليل به اين نام خواندند.<sup>۳</sup>

و در تحفة الاحباب و بغية الطلاب (السخاوى) آمده است: اين مسجد تا مدت ها به نام مسجد تبر شناخته مى شد سپس به مكتب خانه كوچكى تبديل شد و پس از آن،

۱- همان منبع و همان صفحه.

۲- خطط (المقرئى) ۲۷۲: ۴ - ۲۷۱ و الشبلنجى نيز در نورالابصار صفحه ۴۰۷ از وى نقل کرده است.

۳- دو منبع پيش گفته.

بنای آن ويران گرديد و تل خاكي از آن باقى ماند و اخيرا نيز مردم برای بنای آن پيشقدم و داوطلب شدند و در اين راستا اين مسجد در سال ۱۹۲۲م. تقريبا وضع قبلى خود را بازيافت و تا كنون نيز در المطرية در خيابان «البرنس» (ماهر كنونى) وجود دارد و به جامع سيدى ابراهيم معروف است؛ در اين مسجد ضريحى وجود دارد كه مورد زيارت واقع مى شود و برخى مردم عوام مى گویند: او ابراهيم الدسوقى است! ولى البته كه چنين سخنى نادرست است.

مكتب خانه سيدى ابراهيم نيز در خيابان ماهر «البرنس سابق» و در وسط محله سيدى ابراهيم قرار دارد و متشكل از بنای مستطيل شكلی است كه ورودى آن سمت جنوبى است؛ در اين جهت، دو در ورودى خميده و بر فراز آن ها طاقى با سه نيم ستون قرار دارد. بر بالای در، پنجره كوچك كماني است و ديوارهاى خارجى همگى پوشش آهكى راه راه قرمز و سفيد و به شكل ابلق هستند.

درون مكتب خانه شكل بسيار ساده اى دارد و متشكل از سه رواق موازى ديوار قبله و در هر رواق چهار ستون است؛ در رواق دوم و روبروى محراب، گنبدى هشت شكافى قرار دارد كه برای روشنائى از آن استفاده مى شود.

از اين مكتب خانه، قطعه مستطيل شكلی در گوشه شمال غربى جدا شده كه در بخشى از آن مقبره سيدى ابراهيم واقع شده است. اين مقبره در واقع حجره مربع شكل كوچكى است كه گنبدى بر پایه اى هشت ضلعى بر بالای آن قرار گرفته كه در هر ضلع پنجره اى وجود دارد و بالای آن، گنبد محدب شكلی ساخته شده است. در ديوارهاى فضای مستطيل شكل ياد شده در ضلع هاى شرقى و غربى دو پنجره قنديل شكل وجود دارد و وضوخانه و آبدارخانه در سمت غربى آن است.

شايد علت انتخاب المطرية به عنوان محل دفن سر ابراهيم، دور ساختن مردم از زيارت مقبره و خاموش كردن آتش اين شورش و تضعيف فراخوان علويان به قيام بود. منطقه المطرية در آن زمان محلى غيرمسكونى و دور از پايتخت بود؛ همچنانكه قبرستان مسلمانان در آن زمان نيز در نزديكى كوه المقطم بود و از جمله دلایل اهميت اين مقبره در آن منطقه بى آب و علف و متروكه يعنى «المطرية»، اهتمام امير «تبر» در بنای مسجد در جوار آن است.

**امام حسن الانور**  
**نواده امام حسن بن علي (ع)**

نوشته:

احمد ابوكفّ

کارگران پس از آنکه خود شاهد انوار ربانی بودند دست از کار کشیدند و نزد کارفرمایان خود رفتند و یک‌باره بامداد دیگری از راه می‌رسد. پیمانکاران مقادیری مصالح ساختمانی خریداری می‌کنند تا به‌خاطر این قطب خاندان پیامبر اکرم (ص) همه مسجد را مورد بازسازی قرار دهند و وسعت آنرا دوبرابر سازند.

\* \* \*

این شخصیت بزرگوار خاندان پیامبر اکرم (ص) در میان مردم مصر، ارج و قرب فراوانی دارد و هموست که مروارید گران‌بهای خاندان نبوت را در سرزمین کهن مصر به‌وجود آورد. منظور بانو نفیسه‌ای است که همه مؤرخان - بی‌هیچ استثنایی - متفق‌القولند که او در مسجد خود در حی الخلیفه قاهره به‌خاک سپرده شده است. این شخصیت بزرگوار نیز کسی جز سیدی حسن الانور فرزند زیدالابلج فرزند حسن السبیط بن علی بن ابی طالب (ع) نیست؛ این شخصیت نبوی گرانقدر از جمله مهمترین شخصیت‌های اهل بیت در قرن دوم هـ و حتی مهمترین همه آنهاست.

سیدی حسن الانور - برخلاف اندکی مطالب و نوشته‌های پیرامون او - از اندک چهره‌های اهل بیت است که نقش مهمی در مرحله نخست خلافت عباسیان ایفا کردند؛ او کارگزار مدینه منوره بود و این به نظر من برای تمام کسانی که تاریخ زندگی اهل بیت پس از حادثه کربلا و در زمان امویان را پیگیری کرده باشد، یک استثناست؛ حتی در مورد عباسیان که خیلی زود نسبت به اهل بیت پیامبر حق ناشناسی کردند و با عموزادگان خود همان کاری که پیش از آن امویان کرده بودند و حتی بدتر از آنرا انجام دادند نیز استثناست.

خود سیدی حسن الانور نیز در ۶۷ سالگی از سوی ابوجعفر المنصور خلیفه عباسی به کارگزاری مدینه منصوب شد و تا حدود شش سال یعنی از سال ۱۵۰ تا ۱۵۵ هـ در این مقام بود، از آزار و شکنجه عباسیان در امان نماند و این در حالی بود که او همچنانکه در برخی کتابها - از جمله دیوان ابن هرقة - برخلاف سایر شخصیت‌های اهل بیت نخستین کسی بود که در راستای حمایت و تأیید عباسیان به پوشیدن لباس

## امام حسن الانور

### پدر بانو نفیسه و بزرگ خاندان (بنی) هاشم

### در زمان خود<sup>۱</sup>

احمد ابوکفّ

آنچه سال‌ها پیش اتفاق افتاد هنوز هم در حافظه مردم چنان تازه است که گویی همین دیروز اتفاق افتاده بود. در نیمه‌های یکی از شب‌ها در حالی که برخی کارگران در حال تجدید بنای قبله بودند، متولد مسجد در اتافی را که ضریح حسن الانور و پدرش حضرت زیدالابلج در آن قرار داشت باز کرد و متوجه نور درخشانی شد گویی نور خورشید یک‌جا متمرکز شده و بر عمامه فراز پوشش ضریح حسن الانور می‌تابد؛ متولی عبدالوهاب حسن چشمان خود را بست و یک‌بار دیگر درب را بست و آیاتی از کلام‌الله مجید زمزمه کرد.

کارگران متوجه شدند که چه اتفاقی افتاد و عقیده داشتند که سرمنشاء این نور، برق بوده است! ولی چراغ‌های مسجد همه خاموش شده بودند تا تنها نور ضریح از زیر در و در تاریکی شدید شبانه، پرتوافشانی کند.

۱- برگرفته از "سیره آل بیت النبی (ص) فی مصر" چاپ دارالمعارف، قاهره.

سیاه - شعار آن‌ها - پرداخت. <sup>۱</sup> البته سیاه پوشیدن سنت رسول شناخته شده و بنابر نوشته کتاب *سمط الدرر العوالی* اعراب آن‌را سمبل قدرت می‌شناخته‌اند و پیامبر اکرم (ص) خود به هنگام فتح مکه عمامه سیاهی بر سر کرد.

حسن الانور در سال ۱۵۶ هـ ناگهان از سمت ولایت مدینه منوره برکنار شد و به زندان انداخته شد تا اینکه مهدی عباسی به قدرت رسید و او را از زندان آزاد ساخت <sup>۲</sup> زیرا این خلیفه قدر بزرگان اهل بیت را خوب می‌دانست و مرد فاضلی بود به‌طوریکه ابن طباطبا در کتاب خود *الفخری فی الآداب السلطانیة* در توصیف مهدی خلیفه عباسی می‌گوید: باهوش و بزرگواری بود و بر ملحدان و زنادقه بسیار سخت می‌گرفت و در کشتن آن‌ها از سرزنش کسی هراسی به دل راه نمی‌داد و همواره برای رفع ستم از ستمدیدگان آماده بود. وی هوشمند، خوش گفتار، با اراده، خوش فکر و سخن‌دان و آشنا به ضرورت‌ها و فنون سیاست و خلاصه شایسته رهبری بود. <sup>۳</sup>

و اگر بدانیم که مهدی خلیفه عباسی در سال ۱۵۸ هـ عهده‌دار خلافت شد، می‌توان نتیجه گرفت که حسن الانور به مدت بیش از دو سال را در زندان گذراند. <sup>۴</sup>

روابط میان بنی‌هاشم - اهل بیت - اعم از علویان و عباسیان، به گفته دکتر حسن ابراهیم حسن در کتاب خود: *تاریخ الاسلام السیاسی* در زمانی که هر دو خانواده دشمن مشترکی به نام بنی امیه داشتند مبتنی بر دوستی و صفا و یکدلی بود. ولی همین‌که عباسیان به قدرت رسیدند و رهبری خلافت اسلامی به دستشان افتاد عباسیان نسبت به علویان ناسپاسی کردند. <sup>۵</sup>

۱- نگاه کنید به: عمدة المطالب: صفحه ۷.

۲- جزییات آن‌را در تاریخ بغداد ۳۰۹:۷ به بعد و المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ۲۹۴:۸ و شذرات الذهب ۲۱:۲ ببینید.

۳- الفخری فی الانساب [الاداب؟] السلطانیة: صفحه ۱۴۲.

۴ - نگاه کنید به: تاریخ بغداد ۳۰۹:۷، تهذیب التهذیب ۲۷۹:۲، المشجر الکشاف عن اصول السادة و الاشراف: ۷۶، اعیان الشیعة ۷۵:۵.

۵ - تاریخ الاسلام السیاسی ۱۱:۲.

واقعیت آن‌است که علویان پس از واقعه کربلا، هرگز حق خود در خلافت را فراموش نکردند و برعکس همواره آن‌را به‌خاطر داشتند و در تمامی دوره‌های زندگی خود و با هر وسیله‌ای این حق را مطالبه می‌کردند و هرگاه فرصتی برای اعمال قدرت و شمشیرکشی می‌یافتند به سادگی از آن نمی‌گذشتند و هرگاه خود را در موضع ضعف می‌یافتند به لقب امام برای خود و به [افتخار] خویشاوندی با پیامبر اکرم (ص) بسنده می‌کردند و زندگی آرام و کار تجارت و اشتغال به عبادت را به کار و فعالیت سیاسی و جنگ ترجیح می‌دادند. مگر در اواخر دوره امویان که پدر سیدی حسن الانور یعنی امام زید بن علی بن زین‌العابدین و فرزندش یحیی در عهد خلیفه اموی هشام بن عبدالملک قیام کرده و حق خود در خلافت را مطالبه کردند که البته در معرض آزار و شکنجه و حتی قتل و به دار کشیده شدن هم قرار گرفتند.

به‌طورکلی علویان زندگی آرامی داشته‌اند تا آن زمان که فراخوان به حکومت اهل بیت به دست عباسیان تجدید شد ولی همین‌که عباسی‌ها به تنهایی به خلافت دست یافتند با ایشان از در دشمنی درآمدند و همان نگاهی را به ایشان پیدا کردند که پیش از آن امویان داشتند.

بدین ترتیب مسئله آزار و شکنجه اهل بیت به‌ویژه در زمان خلیفه عباسی هادی - که در سال ۱۶۹ هـ به خلافت رسید - به مسئله اصلی عباسیان تبدیل شد. <sup>۱</sup> "الهادی" [خلیفه عباسی] آنچنان‌که مسعودی در *مروج الذهب* او را وصف می‌کند بسیار قسی‌القلب، مستبد و حیوان صفت بود <sup>۲</sup> و تنبیه علویان از جمله موارد قابل انتقاد از اوست. همچنین‌که در دوره خلافت الهادی بود که ما شاهد قیام دیگری از سوی علویان به

۱- تا جایکه به ابو جعفر المنصور گفته شد: تو چنان به حمله پرداخته‌ای که گویا نامی از بخشش نشنیده‌ای! و در پاسخ گفت: زیرا هنوز استخوان بنی مروان پوسیده نشده است و ما کسانی هستیم که دیروز ما را رعیت ساده دیده و امروز خلیفه می‌بینند لذت جز با فراموشی بخشش و کاربرد مجازات و خشونت، کینه ما را از خاطر نمی‌برند. نگاه کنید به تاریخ دمشق ۳۲:۳۳۱، سیر اعلام النبلاء ۷:۸۵.

۲- مروج الذهب ۳:۳۳۵.

رهبری حسین بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب در جایی به نام فحّ بودیم<sup>۱</sup> که درباره‌اش گفته‌اند پس از کربلا، مصیبتی بدتر و دردناکتر از فحّ وجود ندارد.

از جمله نخستین کسانی از علویان در زمان عباسیان به مطالبه حق خود در خلافت پرداختند محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب<sup>۲</sup> و برادرش ابراهیم<sup>۳</sup> بود. شکنجه و آزار اهل بیت در زمان عباسیان همچنان ادامه پیدا کرد.

شیخ احمد فهمی در کتاب خود: «کریمة الدارین، الشریفة الطاهرة السیدة نفیسه بنت الحسن» در توصیف شخصیت حسن الانور می‌گوید: او در زمان خود بزرگ بنی‌هاشم بود به گونه‌ای که ریاست خاندان هاشمی در آن زمان برعهده‌اش قرار گرفت.

در تهذیب التهذیب به نقل از ابن سعد در طبقات آمده است: ابو محمد حسن الانور مرد عابد و تقه‌ای بود و از علمای برجسته اهل بیت به‌شمار می‌رفت و مستجاب الدعوة

۱- «فحّ» جایی است که شش مایل با مکه فاصله دارد؛ این واقعه در سال ۱۶۹هـ در روز «ترویة» یعنی هشتم ذی‌الحجة اتفاق افتاد. در آن زمان فرماندهی لشکریان عباسی را موسی بن عیسی برعهده داشت که سر او را برای هادی خلیفه عباسی ارسال کرد تا جایزه خود را دریافت کند ولی خلیفه نسبت به او خشمگین شد و گویی خودش او را برای جنگیدن نفرستاده بود و به‌جای جایزه، اموال او را مصادره کرد تا به مردم نشان دهد از این کار عیسی خشنود نبوده است! المسعودی یادآور شده که آن‌ها سه روز را سپری کردند و کشته‌ها را خاک نکردند تا سرانجام درندگان و چرندگان آن‌ها را طعمه خود کردند! نگاه کنید به: مروج‌الذهب (المسعودی) ۳: ۳۳۶.

۲- این محمد، ملقب به الارقط و المهدي و النفس الزکیه است و یکی از اشراف طالبی‌هاست و در سال ۹۳هـ ق در مدینه زاده شد و وقتی دولت عباسی تأسیس شد با سفاک بیعت نکرد و از نظرها پنهان شد. منصور خلیفه عباسی از ترس تاج و تخت خود او را احضار کرد و پدر و دوازده تن از افراد خانواده‌اش را دستگیر و شکنجه کردند و آزار دادند. آن‌ها هفت سال را در زندان‌های او سپری کردند و سپس از پای درآمدند. هنگامی که محمد از وفات پدرش خبردار شد به انتقام‌گیری برخاست و شهرهای زیادی را تصرف کرد و سپس میان لشکریان او و منصور بر دروازه‌های مدینه درگیری‌هایی صورت گرفت و سرانجام در سال ۱۴۵هـ کشته شد؛ نگاه کنید به: الاعلام ۶: ۲۲۱ - ۲۲۰.

۳- برادرش ابراهیم معروف به قتیل باخمرا که در دین و علم و شجاعت و قیام علیه ستم و ستمگران چون محمد بود. چهارهزار نفر رزمنده با او بیعت کردند؛ برشهر بصره پیروز شد و منصور را شکست داد و به کوفه رسید و از آنجا شهرهای زیادی را تصرف کرد و با منصور خلیفه عباسی درگیری‌هایی داشت که سرانجام منجر به شهادت او شد، نگاه کنید به مقاتل الطالبیین: ۲۵۶ - ۲۱۰.

بود.<sup>۱</sup> و الزبیر بن بکار او را فاضل و بزرگوار توصیف کرده است.

\* \* \*

الحسن الانور از پدری به نام زید بن الحسن السبط در سال ۸۳هـ به دنیا آمد و همچنان‌که در خطط المقریزی آمده است «مادرش کنیز بود»<sup>۲</sup> بدین معنا که کنیز را اربابش آزاد و طبق سنت‌های عرب با او ازدواج می‌کند؛ الحسن الانور در خانواده‌ای نجیب و شریف و در سایه پدرش زید در مدینه پرورش یافت و تربیت اسلامی شایسته‌ای پیدا کرد.

روایت شده است: همان‌گونه که سیدی حسن الانور دست دخترش نفیسه را می‌گرفت و همراه خود نزد رسول‌خدا(ص) می‌برد می‌گفت: ای رسول خدا من از دخترم نفیسه راضی هستم، امام زید پدر سیدی حسن الانور نیز پسرش را همراه می‌برد [رضایت خود را از وی به گوش مبارک پیامبر می‌رساند]؛ یک بار پیامبرخدا(ص) را به‌خواب دید که به وی می‌فرمود: «ای زید من از پسرت حسن راضی هستم چون تو از او راضی هستی؛ حق سبحانه و تعالی نیز با رضایت من از وی، از او راضی است.»<sup>۳</sup>

امام زید همچنان‌که الشبلنجی در نورالابصار می‌گوید<sup>۴</sup> در سال ۱۲۰هـ وفات یافت یعنی در حالی وفات یافت که پسرش حسن الانور سی و هفت ساله بود و به گفته الخطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد<sup>۵</sup> بدهی‌ای به مبلغ چهارصد دینار برعهده‌اش گذارده بود و او نیز طبق آنچه در خطط (المقریزی) آمده است<sup>۶</sup> قسم یاد کرد که هرگز سرش را جز زیر سقف مسجد جدش رسول خدا (ص) قرار ندهد تا اینکه بدهی پدر

۱- تهذیب التهذیب ۲: ۲۷۹ و نگاه کنید به: المشجر الکشاف عن اصول السادة الاشراف: ۷۶.

۲- المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار معروف به خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

۳- نورالابصار: ۳۳۷.

۴- همان منبع صفحه ۳۳۷.

۵- تاریخ بغداد ۷: ۳۰۹.

۶- خطط المقریزی ۴: ۳۲۶.

را ادا کرده باشد یا در صورت نکردن دین، نیاز کسی را که از وی درخواستی داشته، برآورده نماید.<sup>۱</sup>

واقعیت آن است که سیدی حسن الانور در سایه جدش رسول خدا(ص) پرورش یافته و قرآن کریم قرائت می کرد و به عبادت و روزه داری و نماز می پرداخت و در شمار پارسایان و پرهیزگاران و اهل تقوا و صلاح بود.

و اینها همه زندگی اش را صیقل داده و خداوند دریچه های علم و بیان و ثروت را به روی او گشوده و به رهبر و عالمی تبدیل کرده بود که دارای شاگردان و مریدانی برای خویش است. او القاب فراوانی داشت که در بسیاری از کتابها از آن یاد شده که ما از جمله از موارد زیر یاد می کنیم: شیخ الشیوخ، شیخ بنی هاشم، از بزرگان آل بیت، ابومحمد المدنی الانور، التابعی، عالم، عابد، فاضل، شریف (سید)، علوی و .... او در روایت احادیث، شخصیت ثقه ای بود و از جمله شاگردان او: امام مالک بن انس و محمد بن اسحاق و محمد بن ابی ذئب محدث جلیل و ابواویس و وکیع هستند.

و در مورد استادان او آنچنان که در تهذیب التهذیب (ابن حجر عسقلانی)<sup>۲</sup> آمده می توان به این شخصیت ها اشاره کرد: پدرش امام زید، پسرعمویش عبدالله بن الحسن، عکرمة، معاویة بن عبدالله بن جعفر و دیگران<sup>۳</sup>. لذا سیدی حسن الانور به عنوان قطب و امام درآمد و به گفته مجدالدین بن الناسخ صاحب کتاب مصباح الیدیاجی، مردمان از هرکوی و برزن به حضورش می رسیدند و از بزرگان شمرده می شد.<sup>۴</sup>

واقعیت آن است که زندگی امام حسن الانور که به مدت ۸۵ سال طول کشید دارای چندین محور اصلی است که مهمترین آنها از این قرار است:

یکم: محور دینی و علمی که در این راستا، پرورش دختر[ش نفیسه] و نیز پسرش

اسماعیل این عالم و عابد را کافی است. سید حسن الانور در مسایل دینی بسیار قاطع و سخت گیر بود و مردم را به آداب اسلام فرامی خواند؛ کسی که کتاب عیون الاخبار ابن قتیبۀ را مطالعه کند در این زمینه به مطالب فراوانی برخورد می کند.

دوم: محور سیاسی. او توآن است یک صاحب نظر باشد و با نفوذ زندگی کند و به مقام کارگزاری در دولتی که به آزار و اذیت علویان می پرداخت و از ایشان هراس داشت، نایل آید.

سوم: محور اقتصادی. او برخلاف دانش و تقوا، به تجارت اشتغال داشت چنانکه صاحب ثروت هنگفتی بود و زندگی پر بار و پر نعمتی داشت ولی برآوردن نیاز نیازمندان را به خواست های خود ترجیح می داد.

### زندگی دینی و علمی

از جمله احادیث منسوب به سیدی حسن الانور در [کتاب] ابن حبان<sup>۱</sup> به نقل از رسول خدا(ص) آن است که او درحالی که روزه بود حجامت کرد. حجامت به معنای خارج کردن خون از پیشانی است، و این دلیل جواز حجامت به هنگام روزه داری است؛ این حدیث در کتاب میزان الاعتدال (الذهبی) وجود دارد.<sup>۲</sup>

و در امالی (المرتضی)<sup>۳</sup> به نقل از الفرائد و درر القلائد به امام حسن الانور نسبت داده شده که او مردی مُحرم را در مکه مکرمه دید که بر روی سرش "الغالیة" - نوعی عطرخمیری شکل - مالیده است و امام الحسن الانور اعتراضی به این کار وی نکرد و این بدان معناست که عطرزدن پیش از احرام، شرعا جایز است.

و در کتاب الکامل<sup>۴</sup> (المبرّد) آمده است: سیدی حسن الانور به حج رفت، در آنجا

۱- نگاه کنید به الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان ۱۵۶:۴ باب حجامة الصائم. والذهبی در میزان ۴۹۲:۱ آنرا از او نقل کرده است.

۲- میزان الاعتدال ۴۹۲:۱ شماره ۱۸۵۰.

۳- امالی (المرتضی) ۱۸۶:۲.

۴- الکامل ۲۲۱:۴.

۱- نگاه کنید به: المنتظم (ابن الجوزی): صفحه ۲۹۴.

۲- تهذیب التهذیب ۲:۲۷۹.

۳- شیخ طوسی در رجال خود او را در شمار یاران امام جعفر صادق (ع) ذکر کرده است.

۴- نگاه کنید به خطط (المقریزی) ۴:۳۲۵.



متوجه کسی شد که مزاحم حاجیان می‌شود. با دست با اشاره ابزار چرخ‌ریسی زنانه را نشان داد و گفت: «احمقی که پشمنی یافته است!» به این معنا که مزاحمت و شتاب در حج، زیانی بیش از کسب ایمان دارند.

و این به سخن پیامبر گرامی اسلام(ص) بسیار نزدیک است که فرمود: «ان المنبت لا ارضا قطع و لاظهار ابقی»<sup>۱</sup> بدین معنا که کسی که از دیگران گسسته باشد و به دلیل سرعت از کاروان بازمانده باشد، مرکب خود را خسته می‌کند بطوریکه قادر به ادامه راه نیست. و در معجم البلدان<sup>۲</sup> یاقوت حموی روایت شده که سیدی حسن الانور، عبدالله بن مسلم بن جنذب الهزلی را از امامت مسجد و نماز در مسجد احزاب عزل کرد.

این یک به او گفت: چرا مرا از مقام آیا و اجدادی‌ام عزل می‌کنی؟

حسن الانور پاسخش داد: عزل تو از این مقام برای روزهای چهارشنبه است! [خاطر نشان می‌شود که] در این روز زنان نیز اجازه نماز خواندن در مسجد را داشتند که او با ابیات شعر غزلی متعرض برخی از آنها می‌شد که البته برای سیدی حسن الانور قابل بخشایش نبود. این واقعه نشان از سخت‌گیری سیدی حسن الانور در امور دینی دارد هم‌چنان‌که نشان از آن دارد که او شعرشناس بود و شعر حفظ می‌کرد و اهل ذوق بود.

او به عنوان والی (کارگزار) مدینه منوره این‌گونه توصیف شده است:

«در ولایت خود قاطع، با اراده و نسبت به اجرای حدود الهی با مردم سخت‌گیر بود و در دین خدا هیچ رأفت و عطفی نداشت و هیچ رحم و شفقتی مانع از اجرای حدود الهی از سوی وی نمی‌شد.»

مثال‌های مربوط به قاطعیت و سخت‌گیری سیدی حسن الانور فراوانند: الحسن در میان نزدیکان و دوستانش شاعری بود که ابن هرمة نام داشت و با وی داستان‌ها و خاطرات شیرینی داشت؛ هنگامی که الحسن به کارگزاری مدینه منوره گمارده شد و

۱- البیهقی آنرا در السنن آورده است ۱۹:۱.

۲- معجم البلدان ۵: ۸۷ - ۸۶.

خبر شراب‌خواری این شاعر به گوشش رسید، او را به حضور خود فراخواند و قاطعانه به او گفت:

«من از آنهایی نیستم که برای آنکه ستایشش کنی یا از ترس نکوهش تو، دین خود را می‌فروشند؛ خداوند عزوجل مرا به ولادت پیامبر بسیار ستایشگر خود روزی داده و از پلشتی‌ها دور ساخته است و از حقوق وی بر من آن است که هرگز از کسانی که در حق خدایم کوتاهی کنند چشم‌پوشی ننمایم و سوگند به‌خدا اگر تورا مست پیش من آورند حدّ شرب خمر و حدّ مستی - هر دو را - بر تو جاری می‌سازم و بنابر حرمتی که نزد من داری، بیشتر هم جاری می‌کنم...»<sup>۱</sup>

شاعر دیگری نیز بود که ورد بن عاصم نام داشت و داستان او با امام حسن الانور در عیون الاخبار<sup>۲</sup> آمده است، این شاعر به‌هنگام کارگزاری حسن الانور بر مدینه منوره او را به‌خاطر سخت‌گیری در اقامه حدود الهی، مورد هجو قرار داده بود، وقتی الحسن این هجویه را شنید شاعر را خواست. شاعر از ترس فرار کرد تا سرانجام به حضورش رسید و از تقصیر خود پوزش خواست. در اینجا بود که هم او را بخشید و هم به عنوان صله، پولی به وی داد.

البته با این قاطعیت و سخت‌گیری، عطف و مهربانی هم همراه بود. یک بار جوان حسب و نسب داری را پیش او آوردند که مست کرده بود، جوان گفت: ای فرزند رسول خدا (ص)، من این کار را تکرار نمی‌کنم زیرا پیامبراکرم(ص) فرموده است: «خویشان خود را دستگیری کنید.»<sup>۳</sup> من فرزند ابی امامه بن سهل بن حنیف هستم و پدرم با پدرت همراه و آشنا بود.

الحسن به آن جوان گفت: درست می‌گویی، آیا تکرار می‌کنی؟

۱- خطط (المقریزی) ۴: ۳۲۶.

۲- عیون الاخبار ۲: ۱۶۱.

۳- روایت را احمد در المسند ۶: ۱۸۱ و ابوداؤد در السنن ۴: ۳۳ حدیث ۴۳۵ آورده است.

جوان گفت: نه به خدا!

الحسن دستگیری اش کرد و به او پنجاه دینار پول داد و همواره مورد لطفش قرار می داد.<sup>۱</sup>

و البته همراه با سخت گیری، بسیار فروتن بود. که در اینجا حادثه‌ای را نقل می کنیم که در کتاب حسن المحاضرة<sup>۲</sup> آمده است. یکی از شعرا در زمانی که الحسن الانور کارگزار مدینه بود بر وی وارد شد تا قصیده‌ای را برای او بخواند که مطلعش چنین بود:

الله فرد و ابن زید فرد.

(خدای یگانه است و ابن زید نیز یگانه است.)

الحسن بلافاصله جوابش داد: ننگت باد! باید بگویی:

الله فرد و ابن زید عبد.

(خدای یگانه است و ابن زید بنده.)

و همان وقت الحسن از کرسی امارت یا تخت امارت به زیر می آید و گونه خود را بر زمین می ساید و خاک آلوده می کند و خداوند علیم و قدیر را تسبیح می گوید و از او طلب مغفرت می کند و به گریه می افتد.<sup>۳</sup>

\* \* \*

## زندگی سیاسی الحسن الانور

علاوه بر خویشاوندی که میان سیدی حسن الانور و عباسی‌ها وجود داشت و دامادش از ایشان بود - زیرا دخترش ام کلثوم خواهر بانو نفیسه به ازدواج ابوالعباس سفاح درآمد بود - این خویشاوندی، این قطب اهل بیت در زمان خود از دست منصور عباسی که او را از ولایت برکنار کرد و دارایی اش را مصادره نمود و به زندان افکندش، جان سالم به در نبرد.

۱- نگاه کنید به خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

۲- حسن المحاضرة فی احوال القاهرة: صفحه ۲۳۲.

۳- داستان را الشبلنجی در نورالابصار (صفحه ۱۳۷) ذکر کرده است.

تردیدی نیست که عباسی‌ها همواره نسبت به اهل بیت واهمه داشتند و در همه جا مراقب آن‌ها بودند و به جاسوسی ایشان می پرداختند و این حتی در مورد کسانی که اعتمادشان را جلب کرده بودند صدق می کرد. شاید علت این امر باورشان به این بود که آن‌ها [عباسیان] خلافت را از شایستگان آن غصب کرده بودند و علویان نیز نسبت به حق غصب شده خود - که باید به آن‌ها بازگردانده شود - ایمان داشتند. این امر باعث شده بود که عباسیان به هرگونه سعایتی توجه کنند و دقتی در درستی یا نادرستی آن نداشته باشند.

ما پیش از این در کتاب الادب السلطانیة (الموردی) درباره وظایف والی (کارگزار) در زمان الحسن الانور سخن گفتیم: در آن ایام الحسن الانور ریاست اشراف [سادات] را نیز برعهده داشت؛ نیز روشن شد که والی مسئولیت اخلاق و امنیت مردم را برعهده داشته و به کار تدبیر لشکریان می پرداخت و امامت نماز و تعیین ائمه جماعت و اقامه حدود را برعهده داشته است ولی عباسی‌ها - زمانی که سیدی حسن الانور را به کارگزاری مدینه منوره گماردند - او را از پرداختن به کار لشکریان معاف ساختند تا مبادا کارگزاران اهل بیت قدرت گیرند و علیه خلافت ایشان شورش کنند!

این دشمنی از سوی کسی صورت گرفت که به امام حسن الانور نزدیک بود؛ نامش ابن ابی ذئب محمد بن عبدالرحمن بن المغیره بود. او نزد منصور عباسی رفت و به او گفت که «الحسن الانور رؤیای خلافت در سر می پروراند و می کوشد تا خلافت را به علویان بازگرداند.»

این فرد سعایت کار برخلاف نزدیکی اش به امام حسن الانور، چشم داشت اهل بیت به خلافت را در نظر داشت لذا به شتاب نزد منصور عباسی رفت و چنین گفت حال آنکه او خود - آنچنان که می گویند - در دل اذعان داشت که خلافت، حقّ علوی‌هاست هرچند کار او به معنای جاسوسی علیه سیدی حسن الانور و به سود عباسی‌ها بود.

به دنبال این سعایت حسن الانور به مدت بیش از دو سال زندانی عباسی‌ها گشت تا سرانجام با رسیدن المهدی به خلافت - از آنجا که او برای علم و زهد و پارسایی ارزش

قایل بود - دستور آزادی وی صادر شد و پولهایی که از وی گرفته شده بود بازگردانده شد ولی آنچه مسلم است المهدی، الحسن الانور را به ولایت بازنگرداند هرچند برخی برآنند که پس از آزادی از زندان به مقام قبلی خود یعنی کارگزاری مدینه منوره بازگشت. در این میان یک نظر هم می‌گوید که خود المنصور که دستور زندان انداختن او را صادر کرده بود دستور آزادی او را داد زیرا به دروغگویی فرد سعایت‌کار پی برد، ولی این نظر ضعیف‌تر از آن است که در برابر آنچه طبری و ابن‌کثیر و دیگران<sup>۱</sup> نسبت به آن اجماع دارند، مقاومت کند.

## زندگی اقتصادی او

سومین محور از محورهای اصلی زندگی حسن الانور، جنبه اقتصادی آن است. او فوق‌العاده گشاده دست بود و واهل بخشیدن بود. در الأغانی<sup>۲</sup> (ابوالفرج اصفهانی) آمده است که او در جلگه ابن ازهر در مدینه منوره کاخ‌هایی داشت و مردم از هرسو به طمع کرم و بخشش او قصد خانه‌اش می‌کردند؛ او دارای تجارت موفق بود به طوری که تصمیم گرفت به هزینه خود مسجدالنبی (ص) را توسعه دهد ولی منصور عباسی با این کار مخالفت کرد.

در این میان داستانی نقل شده که حکایت از کرم و بخشندگی سیدی حسن الانور دارد؛ این داستان را پسرش سیدی اسماعیل نقل کرده و در تاریخ بغداد<sup>۳</sup> "الخطیب البغدادی" آمده است. یک روز صبح زود مصعب بن ثابت الزبیر و پسرش عبدالله نزد او آمدند؛ او قصد سرکشی به املاک خود در جنگلی در جاده مکه مکرمه را داشت؛ آن دو برای پرداخت دینی که بر عهده داشتند دست به دامان او شده بودند. الحسن کسی را نزد طلبکار - که نامش ابن ثوبان بود - فرستاد و مبلغ بدهی آنان را جویا شد. گفت: شیخ

۱- همچون الخطیب البغدادی و ابن حجر و ابن الجوزی و سید محسن الامین.

۲- الأغانی ۱۴: ۱۶۱.

۳- تاریخ بغداد ۷: ۳۱۱ - ۳۱۰.

هفتصد و پسرش یکصد [دینار] بدهی دارند. او بدهی مرد و پسرش را داد و علاوه بر آن دویست دینار نیز به آن‌ها داد.

الحسن الانور در گشاده دستی پرآوازه شده بود و هیچ صاحب نیازی را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت و حتی به دشمنان خود بخشش می‌کرد. و این به‌خاطر آن بود که پدرش بهنگام مرگ دینی بر عهده‌اش گذاشت و او قسم یاد کرد که بدهی هر کسی را که به وی پناه آورد، ادا کند. او ایمان داشت که دارایی‌ها از آن خداست و باید در راه خدا صرف شود.

\* \* \*

الحسن الانور چگونه به لقاءالله شتافت؟ و کجا به‌خاک سپرده شد و داستان آرامگاهش در نزدیکی مجری العیون یا قلعه قاهره قدیم چه بوده است؟

طی هشتاد و پنج سالی که سیدی حسن الانور زندگی کرد، زندگی مرفه و پر نعمت و ناز و بسیار پربرکتی داشت؛ او تعداد یازده فرزند داشت که نه (۹) تای آن‌ها پسر و دوتای آن‌ها دختری به نام‌های نفیسه و ام‌کلثوم بودند<sup>۱</sup> و به گفته الشبلنجی در نورالابصار: مادر همه آن‌ها ام‌سلمة زینب دختر الحسن المثنی ابن الحسن السبط ابن علی بن ابی‌طالب [ع] بود.<sup>۲</sup>

ولی درباره مرگ و به‌خاک سپرده شدن الحسن الانور اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. در این راستا ابن خلکان در وفیات‌الاعیان<sup>۳</sup> یادآور شده است: او در مصر وفات کرد ولی این نظر مشهور نیست. و گفته شده او در بغداد وفات یافت و در قبرستان الخیزران<sup>۴</sup> به‌خاک سپرده شد؛ ابن خلکان<sup>۱</sup> برآن است که او در اثنای حج المهدی [خلیفه

۱- صاحب عمدة المطالب (صفحه ۷۱) می‌گوید که او دارای هفت فرزند پسر (و نه ۹ فرزند) است و آنها:

القاسم و علی و زید و ابراهیم و عبدالله و اسحاق و اسماعیل هستند.

۲- نورالابصار: صفحه ۳۳۸.

۳- وفیات‌الاعیان ۲: ۲۶۸.

۱- الخطیب البغدادی به نقل از محمد بن خلف و کعب یادآور شده که او در بغداد وفات کرد و در قبرستان

عباسی] در سال یکصدوشصت و هفت (۱۶۷هـ) در پنجاه سالگی در الحاجر وفات کرد.<sup>۲</sup>

ولی شیخ عبدالخالق در کتاب خود الجواهر النفیسة تأکید دارد که او همراه با دخترش نفیسه و در پی زیارت قبر ابراهیم خلیل [ع] به مصر آمد و از روز شنبه بیست و ششم ماه رمضان سال یکصد و نود و سه (۱۹۳) هـ در مصر قدیم زندگی کرد. این نظر البته نیازمند تأمل است زیرا منابع اتفاق نظر دارند که الحسن الانور در سال ۱۶۸هـ یا ۱۸۶هـ - بنابه منابع اندک - وفات کرده است؛ بانو نفیسه نیز در دهه نود قرن دوم هجری به مصر آمد و در آنجا زندگی کرد و در سال ۲۰۸ هـ وفات یافت. احتمالاً الحسن الانور در اواخر عمر به مصر آمده بود تا همراه با دخترش زندگی کند که البته ما به چنین نظری گرایش چندانی نداریم.

ولی قابل توجه اینکه در میان خانواده سیدی حسن الانور، افراد بسیاری هستند که در مصر به خاک سپرده شده‌اند و حتی برخی تأکید دارند که سیدی زید - که نود سال عمر کرد - نیز در آرامگاه پسرش سیدی حسن الانور به خاک سپرده شده است؛ برخی نیز معتقدند که ضریح متعلق به سیدی زیدالابلج نیست و به زید بن حسن الانور تعلق دارد. و آن گونه که می‌گویند بانو نفیسه دختر زیدالابلج و عمه بانو نفیسه دختر [امام] حسین نیز در مصر دفن شده است؛ همچنانکه سیدی محمد الانور برادر سیدی حسن الانور بنا بر آنچه در کتاب العدل الشاهد فی تحقیق المشاهد آمده است، در آرامگاهی در نزدیکی مسجد بانو سکینه سمت راست جهتی که به مزار بانو رقیه و بانو نفیسه منتهی می‌گردد، به خاک سپرده شده است.

ولی این پرسش همچنان مطرح است که آیا حسن الانور در مصر به خاک سپرده شده است؟! جناب شیخ عبدالغفور محمد جعفر امام مسجد سیدی حسن الانور - که همواره

در حال پژوهش درباره او و تاریخچه زندگی اوست - برای من گفته که نوشته‌ای خطی وجود دارد که در آن به نقل از ابن النحوی داستانی طولانی را بازمی‌گوید که ماحصل آن از این قرار است که سید حسن الانور در ریف (روستا) مصر به خاک سپرده شده و اگر این سخن درست باشد [احتمالاً] جسد بازمانده او را به مسجد کنونی‌اش انتقال داده‌اند.

نظر شیخ عبدالغفور با آنچه که الشيخ الصبان در کتاب خود اسعاف الراغبین<sup>۱</sup> به نقل از الشعرانی<sup>۲</sup> در (المنن) روایت کرده همخوانی دارد: «امام الحسن الانور پدر بانو نفیسه در خاک مشهوری در نزدیکی جامع القراء میان مجرأة القلعه و مسجد عمر به خاک سپرده شده است.» کسی که این مکان را پرآوازه ساخت و بر روی آن گنبدی بنا کرد، بنابه نظر علی پاشا مبارک<sup>۳</sup>، جناب عبدالرحمن کدخدا بود که خدای خیرش دهد و او را از الطاف بیکران خود بهره‌مند سازد.

از اینجا اختلاف نظر نویسندگان پیرامون محل خاک‌سپاری الحسن الانور در مصر روشن می‌شود هرچند امام الشعرانی بر آن است که روح آدمی در برزخ مانند کسی است که در رودخانه جاری شنا می‌کند و به هر جا می‌رود یعنی در هر جایی ظاهر می‌شود و این چیزی است که بنابه گفته برخی، آنرا دیده‌اند یا روح در آن ظاهر شده است و حتی صوفیانی وجود دارند که معتقدند انتقال باطنی صورت می‌گیرد. روزهای اندکی پس از به خاک سپاری قطب، قبر را می‌شکافند ولی چیزی در آن نمی‌یابند و [جسد] به جای دیگری انتقال یافته است.

در واقع شواهد فراوانی وجود دارد که حضور و وجود اهل بیت - به‌ویژه کسانی که پیرامون به خاک سپردنشان در مصر اختلاف نظر است - را در این سرزمین ثابت می‌کند.

۱ - اسعاف الراغبین چاپ شده در حاشیه نورالابصار: صفحه ۳۳۸ و نگاه کنید به لوائح الانوار فی طبقات الاخیار ۲: ۲۷۱.

۲ - نگاه کنید به: لوائح الانوار ۲: ۲۷۰.

۳ - الخطط التوفیقیة ۵: ۲۷۲ - ۲۷۱.

الخیزران به خاک سپرده شد ولی این نظر را کاملاً تأیید نمی‌کند؛ نگاه کنید به: تاریخ بغداد ۷: ۳۰۹.

۲ - وفيات الاعیان ۵: ۲۳۰ در شرح حال السیدة نفیسه به شماره (۷۶۷).

۳ - که نظر اغلب نسب‌شناسان است. نگاه کنید به: عمدة الطالب: صفحه ۷۰ و المنتظم ۸: ۲۹۴ و حاجر جایب است در فاصله سه مایلی مدینه به سمت مکه مکرمه.

و حسن الانور با توجه به ضریح و مسجدی که به نام وی وجود دارد به لحاظ تاریخی و معماری چنان است که اثبات به خاک سپردن یا انتقال پیکر پاک او به مصر نیازمند پژوهش‌های پژوهشگران و مجتهدان است.

\* \* \*

قدیمی‌ترین تاریخی که در مورد مسجد سیدی حسن الانور به آن دست یافتیم، مربوط به دوره ممالیک بحری در قرن هشتم هـ و در زمان الناصر محمد بن قلاوون یعنی حدود شش قرن پیش بوده است. البته این بدان معنا نیست که بنای این مسجد در این تاریخ آغاز شده است بلکه پیش از آن بوده و دلیلش هم مطلبی است که در خطط (علی باشا مبارک) آمده که می‌گوید: قاضی فخرالدین محمد بن فضل‌الله ناظر الجیش بنام الملک الناصر محمد بن قلاوون آنرا بنا کرد و عمارتش در سال ۷۱۲ هـ به پایان رسید و از همان هنگام نماز جمعه در آن برگزار می‌شود؛ دارای چهار در و (۱۳۷) ستون است و مساحت آن یازده هزار و پانصد ذرع [مربع] است و در زمان خود از بهترین محل‌های خوش آب و هوا به‌شمار می‌رفته تا سرانجام پیرامون آن ویران گردید.<sup>۱</sup> ولی به این یا آن دلیل، آنچه قلاوون ساخته بود نیز ویران شد و با اینکه مسجد به گفته الشعرائی «دارای مساحت بسیار بزرگی بوده و پیرامون آنرا باغ‌های بسیار زیبایی فراگرفته بود...» علی مبارک تأکید می‌کند که «سپس آثار این مسجد به کلی ویران شد و گفته شده که این مسجد دارای هفت آب [چشمه] و بنای بزرگ و قابل توجهی در کنار دهانه خلیجی قرار داشته که آب را از رود نیل به مجرای قلعه منتقل می‌کرده است. دلیل آن هم آن است که وقتی فرانسوی‌ها وارد مصر شدند در آنجا شمار زیادی از قطعات بازمانده ستون‌های سنگی بزرگ و سنگ و از این قبیل ... پیدا کردند.»<sup>۲</sup>

ولی عمارت ممالیک نیز خیلی زود و پس از حدود چهار قرن و نیم ویران گردید و این مسجد تا سال ۱۲۸۰ هـ - که مورد تجدید بنا قرار گرفت - به صورت مخروبه باقی

ماند؛ به گفته علی مبارک، ناظر بنا شیخ ابوزید اسماعیل بود که نام او در بالای در غربی نوشته شده است؛ روی مسجد، گنبد جدیدی در نظر گرفته شده و زیر آن تابوت سنگی اوست که نام سیدی حسن الانور بر آن حک شده است. در جوار این ضریح نیز دو ضریح دیگر وجود دارد که یکی متعلق به سیدی زیدالبلج است که نامش در قطعه سنگی زیر تابوتش نقش بسته و دیگری از آن سیدی جعفر است که تاکنون معلوم نشده که این سیدی جعفر کیست.

ولی برخلاف این بازسازی، نمی‌توان منکر آن شد که امیرعبدالرحمن کدخدا - آنچنان‌که پیش از این گفتیم - در قرن دوازدهم میلادی گنبدی بر روی ضریح سیدی حسن الانور ساخته بود.

همچنانکه پیداست مساحت مسجد کنونی در مقایسه با آنچه در اسناد اوقاف دیده می‌شود، به اندازه بسیار زیادی کاهش یافته است و اکنون پیرامون آن جز یک اصل درخت نخل، فضای سبزی وجود ندارد حال آنکه علی باشا مبارک تصریح کرده بود: «در جوار وضوخانه مسجد دو اصله درخت اقاویا و چندین نخل وجود داشت» و در سال‌های دهه پنجاه قرن بیستم مسجد به وضع بسیار بدی رسیده بود به‌طوری‌که مردم محله تصمیم گرفتند با مشارکت خود اقدام به تجدید بنا و توسعه آن کنند.

بدین ترتیب اهمیت مسجد سیدی حسن الانور روشن می‌شود. اهمیت مسجد البته در وجود دو ضریح موجود یکی متعلق به سیدی حسن الانور و دیگری متعلق به پدرش است که این هر دو از بستگان حسن السبط [امام حسن (ع)] هستند که شاخه‌های زیادی از بار و برگ آن بر روی خاک مصر سایه انداخته است.

\* \* \*

ضریح حسن الانور در منطقه‌ای قرار دارد که آنرا خرطة ابوالسعود - در مصر قدیم در جهت دژ قاهره در جاده منتهی به مسجد عمروبن العاص - می‌نامند.

در مورد او گفته‌اند که پرهیزگار و پارسا و مستجاب الدعوة بوده و از علمای بزرگ به‌شمار می‌رفته و از بزرگان اهل بیت و در شمار تابعین بوده است.

۱- الخطط التوفیقیة ۲۷۵:۵.

۲- همان منبع، صفحه ۲۷۸.

پدرش زیدالابلیج (رضی الله عنه) مردی جلیل‌القدر و کریم‌الطبع بود و صفات پسندیده و برجسته‌ای داشت و امور صدقات رسول خدا (ص) را برعهده داشت. مردم به حضور وی می‌رسیدند تا از برکت و کرم وی بهره‌مند گردند؛ شعرا نیز به محضرش بارمی‌یافتند و به ستایش او می‌پرداختند و از هدایا و بخشش‌های او بهره‌مند می‌گشتند و اینها همه باعث شده بود تا سلیمان بن عبدالملک نسبت به او رشک برد لذا به کارگزار خود در مدینه نوشت: اما بعد همین‌که این نوشته‌ام به دستت رسید زید بن حسن را از کار صدقات رسول الله (ص) عزل کن و آنرا به دیگری - که نامش را برده بود و از خویشانش به‌شمار می‌رفت - بسپار. ولی عمر بن عبدالعزیز هنگامی که عهده‌دار خلافت شد این مقام را به وی بازگرداند.

هنگامی که وفات یافت مردم براو گریه کردند و شعرا در رثایش شعرها سرودند؛ این یک پدر الحسن الانور بود که در ایام حیات خود رهبری خاندان نبوی را بر عهده داشت. و پدرش حسن الانور نیز در همان راه پدر گام برداشت و یکی از بزرگان علم و صلاح و نور گردید.

### حسن الانور و کارگزاری

وقتی ابو جعفر المنصور عباسی به خلافت رسید حسن بن زید را به کارگزاری مدینه گمارد. شاید برآن بود که با این کار اندکی از خشم اهل بیت بکاهد. لذا او را بخود نزدیک کرد و گرمی‌اش داشت و سرانجام نیز حسن الانور پس از پدر ریاست خاندان الحسن را برعهده گرفت و شعرا در مدحش شعر سرودند. او مرد بزرگوار و فروتنی بود.

از اشعاری که در مدح حسن الانور گفته شده ابیاتی است که الحصری در زهرالآداب<sup>۱</sup> آورده و در آن می‌گوید: «ابوعاصم الاسلمی در هجو الحسن بن زید پیش از برعهده گرفتن امارت، شعر گفته بود. وقتی به کارگزاری مدینه رسید به صورت ناشناس و در پوشش عرب پیش او آمد و گفت:

۱- زهرالآداب و ثمر الالباب ۱: صفحات ۱۲۳ به بعد.

- به ستایش الحسن بن زید خواهیم رسید و قبرها در صفین گواه منند.  
- قبرهایی که هنوز هم از آن هنگام که ابوحسن ترکشان گفته با زمانه دشمنی می‌کنند.

- قبرهایی که هرگاه حامیان آنها به احمد [محمد] و علی پناه آورند، در امان خواهند بود.

- آنان پدران تو هستند و هرکس بدی کرد او را ببخش، تو شایسته‌الامقامی هستی.

الحسن به او گفت: کیستی؟

گفت: من الاسلمی هستم.

گفت: خوش آمدی. و ردایش را برایش پهن کرد و او را بر آن نشانند و دستور داد ده

هزار درهم به وی دادند.»

او بسیار گشاده دست و سخاوتمند بود چنانکه طمع کاران به وی طمع می‌کردند.

الحصری در این باره می‌گوید: روزی الغاضری طفیلی نزد حسن بن زید آمد و گفت:

فدایت شوم، من خدا و رسول را معصیت کردم.

گفت: کار بسیار بدی کردی و آن چه بود؟

گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «کسانی که افسار خود را به دست زن دهند رستگار

نمی‌شوند.» و من از زخم اطاعت کردم. غلامی خریدم که از دستم گریخت. الحسن

گفت: یکی از این سه را برگزین: اگر خواستی قیمت غلام را بگو و این پول را بستان و

اگر خواستی ....

الغاضری گفت: پدر و مادرم به فدایت: به همین یکی بسنده کن و از آن مگذر.

الحسن گفت: بگذار آن دو را با تو در میان بگذارم.

گفت: نه، همین مرا بسنده است.

او بسیار بخشاینده و پرگذشت بود و به کسانی که به وی بدی می‌کردند، نیکی

می‌کرد. در ایام کارگزاری‌اش بر مدینه به مرد فقیری که او را ابن ابی ذئب می‌گفتند

نیکی کرد و او را به خود نزدیک ساخت چنانکه دارایی اش فراوان شد و به المنصور معرفی اش کرد.

ولی این مرد خوبی‌های او را با بدی پاسخ گفت و نزد المنصور به سعایت حسن الانور نشست و آنقدر به این کار ادامه داد تا سرانجام منصور از او دل‌چرکین شد و او را از کارگزاری مدینه برکنار کرد.

مدتی بعد دروغگویی این مرد سعایت کار برای منصور روشن شد؛ لذا حسن الانور را به مقام خود (کارگزاری مدینه) بازگرداند و از او پوزش خواست و به وی صلح داد و اموالی را که از او مصادره کرده بود، بازگرداند.<sup>۱</sup>

با این حال حسن الانور به نکوهش ابن ابی ذئب پرداخت و برعکس به نزد او رفت و او را بخشید و به وی مال و هدیه داد. طبیعت و منش این خانواده بزرگوار چنین است.<sup>۲</sup>

و گفته می‌شود کسی که اعتبار و مقام حسن بن زید را به وی بازگرداند و به کارش برگرداند خلیفه المهدی و نه المنصور بود.<sup>۳</sup>

زمانی که حسن الانور به کارگزاری مدینه رسید ۱۷ سال داشت و به مدت شش سال یعنی از سال ۱۵۰ تا ۱۵۵ هـ ق در این مقام بود ولی پس از آن از آزار و شکنجه عباسی‌ها در امان نماند؛ از کارگزاری برکنار شد و در ۱۵۶ هـ به زندان انداخته شد تا سرانجام المهدی در سال ۱۵۸ هـ به خلافت رسید و او را از زندان بیرون آورد.<sup>۴</sup>

پدر الحسن الانور - امام زید - وفات یافته و بدهی‌ای به مبلغ چهارهزار دینار به جای

۱- مشهور آن است که المنصور او را برنگرداند و اموالش را نیز به وی پس نداد بلکه او را به مدت دو سال به زندان افکند و بر او تنگ گرفت تا سرانجام حسن الانور وفات یافت و هنگامی که المهدی به خلافت رسید او را از زندان بیرون آورد و بخودش نزدیک ساخت و اموالش را پس داد. نگاه کنید به تاریخ بغداد ۳۰۹:۷، تهذیب التهذیب ۲: ۲۷۹، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ۸: ۲۹۴، اعیان الشیعة ۵: ۷۵.

۲- نگاه کنید به خطط (المقریزی) ۴: ۳۲۶.

۳- نفیسة العلم و المعرفة (صلاح عزام): صفحه ۱۹.

۴- نگاه کنید به کتاب: السیة نفیسة (توفیق ابوعلم) صفحات ۵۸ به بعد. چاپ و انتشار مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

گذاشته بود، الحسن سوگند یاد کرد که هرگز تا پیش از ادای این دین زیر سقفی جز سقف مسجد رسول خدا (ص) یا سقف خانه کسی که نیازی داشته باشد، نرود<sup>۱</sup> و به این سوگند نیز وفادار ماند و بالاخره بدهی پدرش را ادا کرد.

### فرزندان الحسن

الحسن الانور از نسل خود فرزندان شایسته بسیاری به جای گذاشت که آنچنان که استاد صلاح عزام<sup>۲</sup> نام آنان را ذکر کرده عبارتند از: ابوالقاسم، محمد، علی، ابراهیم، زبیر، عبدالله و یحیی و اسماعیل و اسماء و ام‌کلثوم و نفیسه. که همگی از یک مادر به نام ام‌سلمة هستند؛ او زینب دختر عمه الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب است و الحسن الانور بسیار او را دوست می‌داشت و به وی توجه می‌کرد. و در ایام زندان در زمان منصور عباسی تنها به او می‌اندیشید و درباره اش می‌پرسید و آنچه را از قرآن و علوم دینی حفظ کرده بود، پیگیری می‌کرد.

### مقام علمی او

حسن الانور عالم و عامل به علم خود بود. از پدر دانش بسیاری به ارث برد و دارای القابی شد که بیانگر مقام و منزلت علمی اوست، او را: شیخ اهل بیت، شیخ الشیوخ و العابد و الفاضل و الشریف [سید] نیز می‌گفتند.

هم‌چنان‌که او راوی ثقة‌ای بود و از شاگردانش می‌توان به: امام مالک بن انس و محدث جلیل محمدبن اسحاق و محمدبن ابی ذئب - که البته غیر از آن ابن ابی ذئب است که علیه او سعایت کرد - و از دیگر شاگردانش أبو اویس و وکیع نیز می‌توان نام برد.

و از اساتیدش می‌توان به پدرش امام زید، پسرعمویش عبدالله بن الحسن و عکرمه و معاویه بن عبدالله بن جعفر اشاره کرد.

۱- نگاه کنید به: خطط المقریزی ۴: ۳۲۵.

۲- نفیسة العلم و المعرفة: صفحه ۲۵.

در کتاب الکامل<sup>۱</sup> (المبرّد) آمده است: حسن الانور در حجّ بود که توجهش به شخصی جلب شد که مزاحم حاجیان می شد. به او اشاره کرد و گفت: «احمقی است که پشمی بافته است!» به این معنا که او کاری می کند که زیانش بیش از سود آن است و در واقع حج خود را خراب می کند زیرا ایجاد مزاحمت در حج مکروه است.

### سخت گیری اش در اقامه حدود الهی

حسن الانور در ایام کارگزاری اش بر مدینه، نمونه اقامه حدود الهی و رعایت آداب دینی و شرعی به شمار می رفت. یکبار عبدالله بن مسلم بن جندب الهزلی را از امامت مسجد الاحزاب برکنار کرد.

عبدالله به او گفت: چرا مرا از مقام آبا و اجدادی ام عزل می کنی؟

حسن الانور پاسخش داد: برکناری تو از این مقام تنها برای روزهای چهارشنبه است. در این روز زنان نیز اجازه نمازخواندن در مسجد را داشتند که [امام جماعت مسجد] با ابیات شعر تغزلی متعرض یکی از زنان شده بود و الانور با این عزل، او را تنبیه کرد.<sup>۲</sup>

شاعری بود که ابن هرمة نام داشت و با وی داستانها و خاطرات شیرینی داشت هنگامی که حسن الانور به امارت مدینه منوره گمارده شد، به او گفت: من از آن کسانی نیستم که برای آنکه ستایشش کنی یا از ترس نکوهش تو، دین خود را بفروشند. خداوند عزوجل مرا به ولادت پیامبر بسیار ستایشگر خود روزی داده و از پلشتیها دور ساخته است و از حقوق وی بر من آن است که هرگز از کسانی که در حق خدایم کوتاهی می کنند چشم پوشی ننمایم و سوگند به خدا اگر تورا مست نزد من آورند حدّ شرب خمر و حدّ مستی - هر دو را - بر تو جاری می سازم و بنابر حرمتی که نزد من داری بیشتر هم جاری می کنم... پس شراب خواری را برای خداوند متعال ترک کن و آنرا به مردم وامگذار که وامدار آنها خواهی شد.<sup>۳</sup>

۱- الکامل ۴: ۲۲۱ که پیش از این بدان اشاره شد.

۲- معجم البلدان ۵: ۸۷ - ۸۶.

۳- خطط المقریزی ۴: ۳۲۶.

### کرم و سخاوت مندی او

او بسیار سخاوت مند و بخشنده بود. الخطیب البغدادی حکایت کرده می گوید: یک روز صبح زود مصعب بن ثابت الزبیر همراه با پسرش عبدالله نزد او آمدند. او قصد سرکشی به املاک خود در جنگلی در جاده مکه مکرمه را داشت. آن دو برای پرداخت بدهی که برعهده داشتند به او پناه آورده بودند. الحسن الانور کسی را نزد طلبکار - که نامش ابن ثوبان بود - فرستاد و از مبلغ بدهی آنان جویا شد. پاسخش گفت: شیخ هفتصد و پسرش یکصد [دینار] بدهی دارد؛<sup>۱</sup> او بدهی های آن دو را داد و علاوه بر آن دویست دینار نیز به آنها بخشید. و این تنها یک نمونه از موارد بسیاری از کرم و سخاوت مندی های اوست.

### وفات او

حسن الانور عمری طولانی داشت و گفته می شود به هشتاد و پنج سال رسید. راویان در مورد محل وفات وی نظرات متعددی دارند؛ ابن خلکان گفته است: او در مصر وفات یافت ولی این روایت مشهور نیست<sup>۲</sup> و گفته شده است او در بغداد وفات یافت و در قبرستان الخیزران به خاک سپرده شده است<sup>۳</sup> و گفته شده او در سال یکصد و شصت و هشت (۱۶۸) که همراه المهدی به حج رفته بود، در الحاجر وفات یافت.<sup>۴</sup>

ابن ایاس در تاریخ خود یادآور می شود که در برخی روایتها بانو نفیسه همراه با پدرش الامیر حسن وارد مصر شد.<sup>۵</sup> شیخ عبدالخالق سعد در کتاب خود الجواهر النفیسه تأکید می کند که الامام الانور پس از زیارت قبر حضرت ابراهیم خلیل همراه با دخترش

۱- تاریخ بغداد ۷: ۳۱۱ - ۳۱۰.

۲- وفيات الاعیان ۲: ۱۶۸.

۳- این نظر متعلق به محمد بن خلف وکیع است. نگاه کنید به: تاریخ بغداد ۷: ۳۰۹.

۴- که قول مشهور در میان سیره نویسان و نسب شناسان است. نگاه کنید به: تاریخ بغداد ۷: صفحات ۳۰۹ و

۳۱۳، عمدة الطالب: ۷۰ و المنتظم ۸: ۲۹۴.

۵- تاریخ ابن ایاس: ۲۱ و ۲۳. چاپ: الشعب. ابن ایاس آنرا از وفيات الاعیان (ابن خلکان) نقل کرده است.



نفیسه به مصر آمد و از روز شنبه بیست و ششم ماه رمضان سال یکصد و نود و سه (۱۹۳ هـ) در مصر قدیم زندگی کرد. ولی باید گفت که این تاریخ دقیق نیست زیرا او خیلی پیش از آن وفات یافته بود و می‌گوید: ولی نکته قابل توجه اینکه از خانواده سیدی حسن الانور بسیاری هستند که در مصر به خاک سپرده شده‌اند. و حتی برخی برآند که زید در ضریح فرزندش سیدی حسن الانور - که در نود سالگی وفات کرد - به خاک سپرده شده است. برخی نیز برآند که این ضریح متعلق به زیدالابلیج نیست بلکه از آن زید بن حسن الانور است.

هم‌چنان که می‌گویند: بانو نفیسه دختر زیدالابلیج در مصر به خاک سپرده شده است، محمدالانور برادر حسن الانور نیز در آرامگاه خود در نزدیکی مسجد بانو سکینه در سمت راست به طرف قبر بانو رقیه و بانو نفیسه، به خاک سپرده شده است؛ این مطلب را کتاب العدل الشاهد فی تحقیق المشاهد مورد تأکید قرار داده است.

ولی این پرسش همچنان پابرجاست: آیا [پیکر] حسن الانور در مصر به خاک سپرده است؟!

جناب شیخ عبدالغفور محمود جعفر - امام مسجد حسن الانور - که به پژوهش در تاریخ این شخصیت می‌پردازد، برآن است که متنی خطی به نقل از ابن النحوی وجود دارد که داستان درازی را نقل می‌کند که مفاد آن از این قرار است: حسن الانور در ریف (روستا) مصر وفات یافته است. اگر این سخن درست باشد می‌توان نتیجه گرفت که جسد وی به مسجد کنونی‌اش انتقال داده شده است.

آنچه شیخ الصبان در کتابش اسعاف الراغبین<sup>۱</sup> به نقل از الشعرانی در المنن خود آورده است با این داستان همخوانی دارد: امام حسن الانور پدر بانو نفیسه در تربت مشهور نزدیکی مسجد القراء میان مجرای القلعة و جامع عمرو به خاک سپرده شده است و

کسی که این تربت را کشف کرد و بر روی آن گنبدی ساخت به نظر علی پاشا مبارک<sup>۱</sup>، جناب عبدالرحمن کدخدا بود که خدای خیرش دهد و باران رحمتش را بر وی فرود آورد.

از اینجا اختلاف نظر نویسندگان در مورد به خاک سپرده شدن حسن الانور در مصر روشن می‌شود هرچند امام الشعرانی برآن است که: روح آدمی در برزخ مانند کسی است که در رودی جاری شنا می‌کند و به هر جا می‌رود، یعنی در هر جایی ظاهر می‌گردد.<sup>۲</sup> در واقع شواهد فراوانی وجود دارد که حضور و وجود اهل بیت - به ویژه کسانی که پیرامون به خاک سپردنشان در مصر اختلاف نظر است - را در این سرزمین ثابت می‌کند. و حسن الانور با توجه به ضریح و مسجدی که به نام وی وجود دارد به لحاظ تاریخی و معماری چنان است که اثبات به خاک سپردن یا انتقال پیکر پاک او به مصر نیازمند پژوهش‌های پژوهشگران و مجتهدان است.

\* \* \*

قدیمی‌ترین تاریخی که در مورد مسجد سیدی حسن الانور به آن دست یافتیم، مربوط به دوره ممالیک بحری در قرن هشتم هـ و در زمان الناصر محمد بن قلاوون یعنی حدود شش قرن پیش بوده است. البته این بدان معنا نیست که بنای این مسجد در این تاریخ آغاز شده است بلکه پیش از آن بوده و دلیلش هم مطلبی است که در خطط (علی باشا مبارک) آمده که می‌گوید: قاضی فخرالدین محمد بن فضل الله ناظر الجیش به نام الملک الناصر محمد بن قلاوون آنرا بنا کرد و عمارتش در سال ۷۱۲ هـ به پایان رسید و از همان هنگام نماز جمعه در آن برگزار می‌شود؛ دارای چهار در و (۱۳۷) ستون است و مساحت آن یازده هزار و پانصد ذرع [مربع] است و در زمان خود از

۱- الخطط التوفیقیة ۲۷۲:۵ - ۲۷۱.

۲- همان منبع: صفحه ۲۷۵.

۱- اسعاف الراغبین چاپ شده در حاشیه نورالابصار: ۲۳۷ و نگاه کنید به: لوائح الانوار ۲: ۲۷۱.

بهترین محل‌های خوش آب و هوا به‌شمار می‌رفته تا سرانجام پیرامون آن ویران گردید.<sup>۱</sup> ولی به این یا آن دلیل، آنچه قلاوون ساخته بود نیز ویران شد و با اینکه مسجد به گفته الشعرانی «دارای مساحت بسیار بزرگی بوده و پیرامون آن را باغ‌های بسیار زیبایی فراگرفته بود...» علی مبارک تأکید می‌کند که «سپس آثار این مسجد بکلی ویران شد و گفته شده که این مسجد دارای هفت آب [چشمه] و بنای بزرگ و قابل توجهی در کنار دهانه خلیجی قرار داشته که آب را از رود نیل به مجرای قلعه منتقل می‌کرده است. دلیل آن هم آن است که وقتی فرانسوی‌ها وارد مصر شدند در آنجا شمار زیادی از قطعات بازمانده، ستون‌های سنگی بزرگ و سنگ و از این قبیل ... پیدا کردند.»<sup>۲</sup>

ولی عمارت ممالیک نیز خیلی زود و پس از حدود چهار قرن و نیم ویران گردید و این مسجد تا سال ۱۲۸۰هـ - که مورد تجدید بنا قرار گرفت - به صورت مخروبه باقی ماند؛ به گفته علی مبارک، ناظر بنا شیخ ابوزید اسماعیل بود که نام او در بالای در غربی حک شده است؛ روی مسجد، گنبد جدیدی در نظر گرفته شده و زیر آن تابوت سنگی اوست که نام سیدی حسن الانور بر آن حک شده است. در جوار این ضریح نیز دو ضریح دیگر وجود دارد که یکی متعلق به سیدی زیدالابلج است که نامش در قطعه سنگی زیر تابوتش نقش بسته و دیگری از آن سیدی جعفر است که تاکنون معلوم نشده که این سیدی جعفر کیست.

ولی برخلاف این بازسازی، نمی‌توان منکر آن شد که امیرعبدالرحمن کدخدا - آنچنان‌که پیش از این گفتیم - در قرن دوازدهم میلادی گنبدی بر روی ضریح سیدی حسن الانور ساخته بود.

هم‌چنان‌که پیداست مساحت مسجد کنونی در مقایسه با آنچه در اسناد اوقاف دیده

می‌شود، به اندازه بسیار زیادی کاهش یافته است و اکنون پیرامون آن جز یک اصل درخت نخل، فضای سبزی وجود ندارد حال آنکه علی باشا مبارک تصریح کرده بود: «در جوار وضوخانه مسجد دو اصله درخت اقاویا و چندین نخل وجود داشت» و در سال‌های دهه پنجاه قرن بیستم مسجد به وضع بسیار بدی رسیده بود به‌طوری‌که مردم محله تصمیم گرفتند با مشارکت خود اقدام به تجدید بنا و توسعه آن کنند.

بدین ترتیب اهمیت مسجد سیدی حسن الانور روشن می‌شود. اهمیت مسجد البته در وجود دو ضریح موجود یکی متعلق به سیدی حسن الانور و دیگری متعلق به پدرش است که این هر دو از بستگان حسن السبیط [امام حسن (ع)] هستند که شاخه‌های زیادی از بار و برگ آن بر روی خاک مصر سایه گسترانیده است.

۱- الخطط التوفیقیة ۲۷۵:۵.

۲- همان منبع ، صفحه ۲۷۸.

(٩)

امام زید بن علی  
زین العابدین (ع)

نوشتہ:

حنفی المحلاوی

دکتر سعاد ماهر

سال ۳۷ هجری متولد شده است.<sup>۱</sup>

پدر وی امام حسین [ع] علوم دینی را در ایام کودکی به او آموخت. [دینداری و گرایش به] دین، عقل و قلب او را پر کرده بود و هم‌چنان‌که پیش از این نیز گفتیم مقدر چنان بود که همراه پدر گرامی‌اش امام حسین [ع] عازم کربلا شود و شاهد واقعه کربلا و شهادت پدر باشد و خودش نیز به یک قدمی مرگ هم برسد که عمه‌اش بانو زینب با برخورد قهرمانانه در دفاع از برادرزاده، مانع شد.

امام زین‌العابدین به تجارت اشتغال پیدا کرد و در این زمینه بسیار موفق بود و رزق و روزی سرشاری نصیبش گردید و بخش بزرگی از اموال خود را به آزاد کردن برده‌ها اختصاص داد، آن‌ها را خریداری می‌کرد و به ادب اسلام می‌آراست و سپس برای رضای خدا آزادشان می‌ساخت.

شگفت این‌که امام الشعرا نی در طبقات خود یادآور شده هنگامی که [امام] علی زین‌العابدین وفات یافت، پیکرپاکش را در سال ۵۲۹ هـ<sup>۲</sup> به قاهره انتقال دادند، روایت دیگری نیز وجود دارد که می‌گوید: او به همراه عمه‌اش بانو زینب به مصر اعزام گردید!<sup>۳</sup>

این در مورد پدر. اما در مورد فرزند یعنی زید بن علی زین‌العابدین [ع] باید گفت

۱- اجماع در مورد محل ولادت این امام (ع)، مدینه منوره است و در مورد تاریخ ولادت میان علما اختلاف نظر است؛ پنجم شعبان و هفتم شعبان و نهم شعبان و حتی نیمه جمادی الاول گفته شده است؛ در مورد سال ولادت نیز چنین است؛ سال ۳۶ هجری، ۳۷ هجری و ۳۸ هجری هم ذکر شده است. نگاه کنید به سیره المعصومین: ۲۶ و الانوار البهیة: ۱۰۷.

۲- در متن چنین است.

۳- مشهور آن‌است که او در روز شنبه دوازده شب مانده به پایان محرم سال ۹۴ یا ۹۵ هجری در مدینه منوره وفات یافت و بهنگام وفات ۵۶ یا ۵۷ سال سن داشت و در مدینه به خاک سپرده شد و قبر او نیز در بقیع در همان جایی است که العباس و عمویش امام حسن مجتبی (ع) وجود دارد. سال وفات او را سال فقها نامیده‌اند زیرا در آن سال شمار زیادی از علما و فقها وفات کردند و پس از او نیز سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و سعید بن جبیر وفات کردند. نگاه کنید به: ارشاد المفید: ۲۵۴، توضیح المقاصد: ۳ به بعد، تاج الموالد: ۳۸، نورالابصار: ۲۸۶، مسارالشیعه: ۴۵، تذکره الخواص: ۲۳۲، الانوار البهیة: ۱۲۷.

## امام زید بن علی زین‌العابدین (ع)<sup>۱</sup>

### حنفی المحلاوی

### او کیست؟

وقتی پای صحبت از امام زید فرزند علی زین‌العابدین فرزند امام حسین به‌میان می‌آید به چند دلیل ناگزیر باید از پدر وی امام زین‌العابدین [ع] نیز صحبت کنیم: نخست آن‌که مقبره یا ضریح یا آرامگاه موجود در قاهره به نام ضریح زین‌العابدین ابن علی شناخته می‌شود و محله‌ای در نزدیکی محله بانو زینب کلا به نام ایشان نسبت داده می‌شود. و علت دوم و اصلی آن‌است که امام علی زین‌العابدین فرزندی است که خداوند او را از دست یزید بن معاویه نجات داد و به وسیله اوست که نسل امام حسین (ع) زیاد شد و دنیا را با اخلاق و دانش و صفات نیکوی خود منور کرد و روشنایی بخشید. و البته سخن گفتن از پدر بدون تردید ما را به فرزند و معرفی او، بسیار نزدیک می‌سازد.

تقریباً همه می‌دانند و اجماعی در این مورد وجود دارد که امام علی زین‌العابدین در مدینه و در خانه جد‌اش بانو فاطمه زهرا [س] در روز پنجشنبه هفتم شعبان

۱- برگرفته از کتاب "مقابر المشاهیر من آل البيت".

که او در سال ۸۰ هـ ق متولد گردید.<sup>۱</sup> مادرش کنیز بود و در شمار برده‌های متعلق به پدرش بود؛ طایفه زیدیّه به او منتسب هستند. زیدیه یکی از طوایف شیعی است ولی نسبت به دیگر شیعیان معتدل‌تر و به اهل سنت نزدیک‌ترند.

خلفای بنی‌امیه از زیدبن علی زین‌العابدین هراس داشتند و از او می‌ترسیدند و درباره‌اش می‌گفتند: او زبانی دارد که از شمشیر برنده‌تر و کلامی که از جادو رساتر است.<sup>۲</sup>

هنگامی که شرح حال این شخصیت برجسته را که وابسته به اهل بیت است از نظر می‌گذرانیم می‌بینیم که در مسیر زندگی همواره در راستای تحقق رؤیای خلافت کوشیده تا پا جای پای جدّش امام حسین [ع] و از آنجا جدّ بزرگش امام علی بگذارد.

تحقق نخستین گام‌های این رؤیا با تشکیل ارتش کوچکی از مجموعه‌ای از پیروانش، آغاز گردید سپس در کوفه قیام کرد ولی قصد بازگشت به مدینه منوره را داشت که اهل کوفه پیگیری‌اش شدند و متقاعدش کردند که برای مبارزه با بنی‌امیه در آنجا بماند و رؤیای خود و اجدادش را تحقق بخشد!!

شگفتی روایت تاریخی در آن است که مردم کوفه با او عهد بستند که زمان هلاک بنی‌امیه فرا رسیده است و هم‌چنان بر این خواسته و درخواست خود پافشاری کردند تا سرانجام او را به کوفه بازگرداندند و در این راه همان کاری را با او کردند که با جدّ مستقیم او امام حسین و جد بزرگش امام علی بن ابی‌طالب کرده بودند.

۱- گفته‌ها در مورد سال تولد او گوناگون است؛ گفته شده که در سال ۵۷ یا ۶۶ یا ۶۷ هجری و نیز ۷۸ و سال ۸۰ هجری متولد شده است. سال ۸۰ هجری از سوی ابن حجر در تقریب التهذیب آمده است. ولی روایت خریداری مادرش از سوی المختار و ارسال وی برای پدرش علی بن الحسین (ع) و حدیث حاکی از وجه تسمیه او به زید، دلالت بر آن دارد که او در همان سالی که مختار او را برای امام زین‌العابدین (ع) فرستاد، به او وابسته شد. مختار نیز آنچنانکه همه می‌دانند در سال ۶۷ هجری کشته شد و بنابراین ولادت او نمی‌تواند در سال ۸۰ هجری یا ۷۵ هجری (به روایت صاحب‌الحدائق الوردیه) و یا سال ۷۸ هجری (در تاریخ ابن عساکر) باشد.

۲- نگاه کنید به: زهرالآداب و ثمره‌الالباب ۱: ۷۲ و الروض النضیر ۱: ۷۲ - ۷۱.

وقتی هشام بن عبدالملک خلیفه اموی<sup>۱</sup> در جریان این امر قرار گرفت در این باره با امیر کوفه یوسف بن عمر الثقفی<sup>۲</sup> - که وابسته به او بود - صحبت کرد. این نیز لشکری برای مقابله با زید بن امام علی زین‌العابدین تدارک دید و میان آن‌دو نبردی<sup>۳</sup> در گرفت که طی آن یاران زید پراکنده شدند و تنها گروه اندکی از نزدیکانش، سخت به جنگ در کنار وی ادامه دادند تا سرانجام او نیز در ماه صفر سال ۱۲۲ هـ یا ۱۲۱ هـ به شهادت رسید.

آنچه برای جدش امام حسین اتفاق افتاد بر سر او نیز آمد. سرش را بریدند و آن را برای خلیفه به دمشق فرستادند! پیکرش نیز پس از پایان درگیری‌ها در کوفه به خاک سپرده شد، و در مورد سر مبارکش نیز راویان نسبت به محل دفن آن، اختلاف نظر دارند، گفته شده که این سر را به کوفه بردند و سپس آتش زدند و خاکسترش را به

۱- هشام بن عبدالملک بن مروان بن الحکم از سلاطین دولت اموی در سال ۷۱ هجری در دمشق به دنیا آمد و پس از وفات برادرش یزید در سال ۱۰۵ هجری با او بیعت شد. در زمان او جنگ‌های سختی به‌ویژه با خاقان ترک ماوراءالنهر در گرفت که سرانجام به قتل خاقان و چیرگی بر بخش‌هایی از آن سرزمین انجامید. در پی این فتح‌ها، چنان اموالی در خزینه حکومتی‌اش انباشته شد که در زمان هیچکدام از سلاطین بنی‌امیه انباشته نشده بود. او در سال ۱۲۵ هجری در دمشق وفات یافت (اعلام (الزرکلی) ۸۶:۸).

۲- یوسف بن عمر بن محمد بن الحکم الثقفی از والیان گردنکش اموی بود که در سال ۱۰۶ هجری از سوی هشام کارگزاری یمن را برعهده داشت سپس در سال ۱۲۱ هجری هشام او را به کارگزاری عراق گمارد و دیری نپایید که امارت خراسان نیز بدو سپرده شد. او پس از کشتن سلف خود در کوفه یعنی خالد بن عبدالله القسری - که زیر شکنجه قرار گرفت - در کوفه اقامت گزید و تا زمان یزید بن الوابد بن عبدالملک در این مقام باقی ماند تا او اواخر سال ۱۲۶ هجری عزلش کرد و دستگیرش نمود و در دمشق به زندان انداخت و اندکی بعد پسر خالد القسری، کسی را به زندانش فرستاد تا در انتقام خون پدر، او را به قتل برساند؛ او بسیار ستمگر و به حماقت و گیجی مشهور بود. وفیات الاعیان ۲: ۳۶۰؛ الاعلام ۴۳:۸.

۳- میان دو لشکر چندین نبرد در گرفت که سرانجام به شهادت او انجامید. در این زمان تعداد چهل هزار تن با او بیعت کرده ولی تنها سیصد نفر با او مانده بودند. در یکی از همین جنگ‌ها بود که در تاریکی شب مورد اصابت نیزه‌ای قرار گرفت و سمت چپ پیشانی‌اش را نشانه گرفت و به مغزش اصابت کرد. نگاه کنید به حوادث سال ۱۲۱ از کتاب‌های تاریخ طبری، ابن اثیر و المسعودی.

فرات انداختند.<sup>۱</sup>

و نیز گفته شده که سر را برای هشام بن عبدالملک فرستادند او نیز آنرا بر دروازه دمشق آویخت و سپس به مدینه‌اش فرستاد.<sup>۲</sup> ولی "الکندی" آورده شدن سر مبارک به مصر را تأکید می‌کند و همچنانکه در این مورد در کتاب الجواهرالمکنون گفته شد که پس از آوردن سر به مصر آنرا گردانند و سپس در سال ۱۲۲ هـ آنرا بر روی منبر مسجد مصر یعنی "جامع عمرو" آویختند، پس از آن دزدیده شد و در همان جا به خاک سپرده شد تا سرانجام پیدا شد و روی آن در زمان دولت فاطمی، آرامگاهی بنا کردند.

## صفات و بلاغت او

شخصیت بی‌همتایی چون زیدبن علی زین‌العابدین مسلماً در بسیاری از صفات و اخلاق و ویژگی‌ها تحت تأثیر پدر ارجمندش امام زین‌العابدین - که این لقب را به خاطر روزه‌داری و نمازهای شبانه‌اش به‌دست آورده بود - قرار دارد. امام زین‌العابدین را شیخ الساجدین هم گفته‌اند زیرا سجده‌اش برای خداوند متعال را بسیار به درازا می‌کشاند؛ لقب شیخ البکائین هم به وی داده‌اند زیرا چنان گریه می‌کرد که محاسن مبارکش از اشک چشم تر می‌شد.

۱- صدوق در امالی خود در مجلس ۶۲ حدیث شماره ۲ با سندش به محمد بن ابی عمیر به نقل از حمزه بن حرمان روایت کرده که گفته است: بر امام جعفرصادق (ع) وارد شدم ، حضرت به من فرمود: ای حمزه! از کجا آمده‌ای؟ عرض کردم: از کوفه ، گریه کرد چنانکه از اشک‌های او محاسنش خیس شد ، عرض کردم: ای فرزند رسول‌الله چه شده است که اینگونه گریه می‌کنید؟ فرمود: به یاد عموم زید و بلایی که بر سرش آوردند ، افتادم و گریه‌ام گرفت. عرض کردم: چه چیزی از او را به یاد آوردید؟ فرمود: کشته شدن او را. نیزه‌ای به پیشانی‌اش اصابت کرد و فرزندش یحیی آمد و پدر را در آغوش گرفت و به او گفت: پدر جان! مژده بده که اینک به حضور رسول‌الله و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) می‌رسی. گفت: آری فرزندم. سپس آهنگری را خواست تا نیزه را از پیشانی‌اش خارج کند که با اینکار جان به جان آفرین تسلیم کرد ، در اینحال او را به کنار جوی آبی که در یک مزرعه روان بود ، آوردند. در آنجا قبری کندند و او را در آن دفن کردند و بر آن آب ریختند ؛ همراه با آن‌ها غلامی "سندی" بود. فردای آنروز نزد یوسف بن عمر رفت و خبر دفن او را به وی داد. یوسف نیز او را از قبر درآورد و به مدت چهارسال در "الکناسه" به دارآویخت . سپس دستور داد او را در آتش سوزانند و خاکسترش را به باد دهند. ابوالفرج در المقاتل و المسعودی در مروج الذهب ، نزدیک به همین را نقل کرده‌اند.

۲- الخطط (المقریزی) ۳: ۳۳۱ ، النفاة العنبرية: صفحة ۷۳.

ابواسحاق توصیف بسیار جالبی از امام زید تقدیم ما و تاریخ کرده که در آن می‌گوید: «زید بن علی را دیدم و کسی را چون او، دانانتر از او و بهتر از او و شجاع‌تر و فقیه‌تر و زاهدتر و خوش‌بیان‌تر از او در خانواده‌اش نیافتم. او کاملاً بی‌همتا بود...»<sup>۱</sup> طایفه زیدیه منسوب به اوست. زیدیه از بزرگترین و معتدل‌ترین گروه‌های شیعی است.<sup>۲</sup> و ای بسا این امر اساساً بدان بازمی‌گردد که امام و پیشوای آن‌ها زید بن علی

۱- این گفته منسوب به ابوحنیفه است. نگاه کنید به تاریخ دمشق ۲۳: ۲۹۹ ، الخطط (المقریزی) ۳: ۳۳۵ ، الروض النضیر (السباغی) ۱: ۹۸.

۲- طایفه‌ای است که قایل به امامت زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب و سپس فرزندش یحیی بن زید پس از اوست و شامل یک سری عقاید و احکامی است که ویژگی‌های خاص خود را دارد و از دیگر طوایف و فرقه‌ها جداست. مثلاً در توحید قایل به عدم شرک دیگری با خداوند متعال هستند و می‌گویند: مراد از آن وحدت عددی که اعداد از آن مرکب می‌شوند نیست و علت آنرا از این قرار می‌دانند که برهان براساس اندیشه و تدبیر شکل گرفته است و معرفت خدا به مثابه یقین برآن است و دارای دو وجه اثبات و نفی همراه یکدیگر است. اثبات همان یقین و اقرار به آن است و نفی عبارت از نفی تشبیه از اوست. و در مورد عدل می‌گویند: خداوند کار زشت انجام نمی‌دهد و لذا او کسی را جز برای گناهی که مرتکب شده باشد ، عذاب نمی‌کند و او فساد را دوست ندارد و افعال بندگان را نمی‌آفریند. همچنین او کسی را جز به عمل پاداش و ثواب نمی‌دهد. زیدیه همچنین قایل به وعده و وعید هستند و اینکه [خداوند] خلف وعده نمی‌کند. از نظر آن‌ها امامت از اوجب واجبات و مؤکدترین آنهاست و نوعی نبوت است که از دو راه حاصل می‌شود:

الف) یقین که جز برای اهل بیت نیست.

ب) کاندید کردن به این معنا که کسی از اهل بیت که شرایط امامت در او فراهم باشد کاندید و برگزیده شود. اهل بیت نیز از نظر آن‌ها اعم از آن است که از نسل حسن یا حسین باشد ؛ آن‌ها در امامت شرط عصمت و اینکه بهترین‌های زمانه‌اش باشد را ندارند و شرطش آن است که از نسل فاطمه باشد و شجاع و عالم باشد و باشمشیر بیرون شود. برخی زیدی‌ها امامت غیرفاطمی‌ها از فرزندان علی (ع) را جایز دانسته‌اند که البته رأی بسیار نادری است.

یادآور می‌شود که زیدی‌ها معتقد به امامت علی بن ابی‌طالب هستند ولی برآنند که امامت ایشان از طریق نصّ پیامبر (ص) نیست و او را از آن هنگام که خود را بدان خواند ، امام می‌دانند و بنابراین امام انتخابی است نه به نصّ. و در مورد فقه ، آن‌ها فقه خود را از فقه زید می‌گیرند که به فقه ائمه مشهور در آن زمان نزدیک است و چیزی خارج از فقهای دیار نیست. شیوه‌های آن‌ها در استنباط نیز از شیوه و آیین پیشوایان معاصری چون: ابوحنیفه و ابن ابی‌لیلی و الزهری دور نیست. آن‌ها ابتدا به کتاب و سپس به سنت نبوی مراجعه می‌کنند. از نظر ایشان (زیدی‌ها) متون قرآن دارای مراتبی است. سنت نیز چنین است. اگر نصّی [در مورد مسئله یا موضوعی] وجود نداشته باشد به قیاس روی می‌آورند و استحسان و المصالح المشتركة را در شمار قیاس می‌دانند و پای‌بند گشوده بودن باب اجتهاد هستند و در هر جا قایل

است که واصل بن عطاء شاگردی او را کرد و تحت تأثیر علم و نیروی استدلال و سلامت منطق و خردمندی‌اش شد. فرقه زیدیه شیعی<sup>۱</sup> در طبرستان و یمن منتشر شده است.

پیش از این گفتیم که چگونه امویان از زبان شیوا و رسای او بر خود هراس داشتند... در این راستا گفتگویی که میان امام زید و هشام بن عبدالملک خلیفه اموی صورت گرفته روایت شده است. روزی امام زید نزد خلیفه بود؛ هشام به او گفت: شنیده‌ام که تو در پی خلافت هستی ولی تو شایسته آن نیستی زیرا مادرت کنیز بود!

زید در پاسخ گفت: ابراهیم نبی الله را دو پسر بود: یکی اسماعیل از هاجر که کنیز بود و دیگری اسحاق از زنی آزاد یعنی ساره. خداوند از پشت اسماعیل بهترین انسان‌ها یعنی جد ما حضرت محمد (ص) را تقدیم کرد.

هشام به او گفت: برخیز.

زید بن علی زین العابدین به او گفت: بنابراین مرا در جایی که نمی‌پسندی خواهی دید!<sup>۲</sup> خدای رحمت کند امام زید بن علی زین العابدین که مصایبی را که جدش امام حسین و جد بزرگش امام علی بن ابی طالب (ع) دیده بود، دید.

این امام عابد - همواره و چنانکه عبدالرحمن الشرقاوی در کتاب خود درباره

به تقیه نیستند. بدین ترتیب معلوم می‌شود که زیدی‌ها، شیعه نیستند همچنانکه در شمار اهل سنت هم نمی‌آیند. از خوارج هم نیستند بلکه طایفه مستقلی میان شیعه و اهل سنت تلقی می‌شوند. نگاه کنید به: معجم الفرق الاسلامیة (شریف یحیی الامین) صفحات: ۱۲۹-۱۲۷ و تاریخ الفرق الاسلامیة. (العلامة محمدخلیل الزین) صفحات: ۱۸۱-۱۷۷.

۱- در پاورقی قبلی گفتیم که زیدی‌ها شیعه نیستند زیرا آن‌ها نص را بر امام واجب نمی‌سازند و امامت در فرزندان حسین (ع) را شرط نمی‌کنند و تقدم مفضول را [بر فاضل] جایز می‌شمارند همچنانکه آن‌ها در شمار اهل سنت نیز نیستند زیرا امامت را در فرزندان فاطمه و حسن و حسین منحصر ساخته‌اند و معتقد به امامت علی بن ابی طالب هستند، بنابراین از خوارج هم به‌شمار نمی‌روند. علاوه بر این آن‌ها از فقه ابوحنیفه استفاده می‌کنند و طبق آن عمل می‌کنند و فقه آن‌ها به فقه حنفی نزدیکتر است تا فقه امامی.

۲- داستان را ابن عساکر در تاریخ خود ۳۳۴-۳۳۳ و المسعودی در مروج الذهب ۲۰۶:۳ و ابن حجر در الصواعق: ۲۴۷ - ۲۴۶ به تفصیل ذکر کرده‌اند.

پیشوایان دین نیز تأکید کرده است - همواره بر اعمال عقل فرامی‌خواند زیرا این تنها عقل است که حسن و قبح اعمال را داوری می‌کند. حکمفرمایان وقت می‌کوشیدند اندیشه و نظر را سرکوب کنند و علم و عقل را به تعطیل کشانند تا بتوانند هرچه را می‌خواهند بر امت تحمیل نمایند.

امت نیز به همان اندازه که دروغ‌پردازان شبه فقیه را تحقیر می‌کرد، علما و فقهای شریف و اندیشمندان آزاده را ارج می‌نهاد لذا خلیفه هشام بن عبدالملک و کارگزاران او در شهرهای مختلف مترصد این شخصیت‌های شریف بودند و چنان شده بود که آن‌ها ترسیده و از سیاست کناره می‌گرفتند ولی امام زید بن علی زین العابدین راه دیگری پیمود: راه جستجوی حقیقت و اعلام کرد که هیچ مسلمانی حق ندارد از حاکمی که عادل نیست و منافع امت را تحقق نمی‌بخشد، هدیه‌ای بپذیرد؛ سپس امر به معروف و نهی از منکر را برای همه مردم، یک تکلیف شرعی در نظر گرفت و این‌را بارها و بارها در مورد شرایط خلافت در مجالس و محافل خود مطرح می‌کرد و آشکارا اعلام کرد که خلیفه نمی‌تواند جز با داشتن این شرط‌ها، خلیفه و جانشین رسول خدا(ص) و امیر (پیشوای) مؤمنان باشد.<sup>۱</sup>

### توصیف آرامگاه

گرایش عمومی نزد تعداد زیادی از مؤرخان در مورد پیکر امام علی زین العابدین و سر مبارک پسرش زید وجود دارد؛ اکثر آنان تأکید می‌کنند که آرامگاه، ضریح یا مزار کنونی که در حی زین العابدین در السیدة زینب [قاهرة] وجود دارد، حاوی پیکر امام زین العابدین و سر مبارک فرزندش زید است؛ این نکته را عبدالمنعم قنديل نویسنده نویسنده و روزنامه‌نگار فقید اسلامی در کتاب خود حیاة الصالحین تأکید کرده و گفته است: «وقتی زائر وارد مقام مزبور می‌شود دو عمامه بر این آرامگاه می‌باید که اولی به زین العابدین و دومی به فرزندش زید - که در کوفه به قتل رسید و سرش را به قاهره آوردند - اشاره دارد.»

۱- پیش از این در مورد این شرایط، سخن گفته شد.

و از جمله آنچه در مورد مقبره زید فرزند امام زین العابدین گفته می‌شود اینکه حنظله بن صفوان کارگزار مصر کسی است که سر مبارک را در همین جایی که اکنون به مشهدالراس در حی (محلّه) زین العابدین قاهره شناخته می‌شود، به خاک سپرده است.

این آرامگاه ابتدا داخل بنای قدیمی که اکنون چیزی جز ورودی کوچکی که یک لنگه در سنگی گرانیتی بر آن سوار شده و در اطراف آن نیز سنگ گرانیت وجود دارد، باقی نمانده است؛ در راهروی داخلی این مزار و سمت راست داخل مصلی و مسجد کنونی، طاقی نیز وجود دارد.

این مقبره یا به تعبیر باستانشناسان آرامگاه اکنون در حی (محلّه) زین العابدین وجود دارد و به نام "الحمراء القصوی" - در اشاره به دوره اسلامی و طبق نوشته المقریزی در خطط خود - معروف است و در شمال شرقی شهر القسوط (مصر قدیم فعلی) قرار دارد. بر این شهر بود که عباسیان شهر "العسکر" [اردوگاه لشکری]، دومین پایتخت مصر اسلامی را بنا کردند.

تاریخچه بنای مسجد پیوسته به مقبره نیز که مسجد زین العابدین نام دارد به اوایل قرن نوزدهم یعنی زمانی بازمی‌گردد که بیشتر بناهای آنرا عثمان آغا مستحفظان، بازسازی کرد و برای خود و همسرش حفیظه خانم مقبره‌ای در مسجد ساخت و پس از وفات در سال ۱۲۳۱ هـ / ۱۸۱۶ م. در آن به خاک سپرده شد و اندکی بعد همسرش نیز در سال ۱۲۴۱ هـ / ۱۸۲۶ م. وفات یافت و آنچه گفته شد بر روی سنگ قبر هریک از آنها، نوشته شده است.

از عمارت فاطمی این مسجد و این مقبره جز لوح یادبودی که بر قسمت ورودی مسجد قدیم در سمت غرب وجود دارد، چیزی باقی نمانده است. بر این لوح یادبود عینا عبارت زیر نوشته شده است: «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا مشهد الامام علی زین العابدین ابن الامام الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین فی سنة ۵۴۹ هـ»

گنبدی که بر فراز آرامگاه وجود دارد متعلق به دوره مملوکی است و در قرن هشتم

هـ بنا گردیده است. در اواخر قرن سیزدهم هـ، اطاقک جدیدی برای ضریح ساخته شد که به گفته خانم دکتر سعادت ماهر نمونه‌ای از صنعت فلز تزئین شده به‌شمار می‌رود و روی آن نوشته شده است: «این اطاقک را جناب محمد قفطان پاشا در سال ۱۲۸۰ هـ بنا کرد و او همان کسی است که گنبد را با کاشی‌های نیلی رنگ زیبای عثمانی، کاشی‌کاری کرد.»

نویسنده فقید اسلامی عبدالمنعم قنديل در سخن از امام علی زین العابدین تأکید می‌کند که وقتی زایر این آرامگاه وارد آن می‌شود، دو عمامه می‌بیند که اولی به امام زین العابدین و دومی به پسرش زید - که در کوفه کشته شد و سرش را به قاهره آوردند - اشاره دارد.

در سخن از این آرامگاه نمی‌توان به آنچه در خطط المقریزی با عنوان «ذکر المشاهد التي تبرک الناس بزیارتها»<sup>۱</sup> (در ذکر اماکنی که مردم با زیارت آنها تبرک می‌جویند) اشاره نکرد. او از جمله در این باره گفته است: این آرامگاه در فاصله میان الجامع الطولونی و شهر مصر قرار داد و عوام مردم آنرا آرامگاه زین العابدین می‌نامند که درست نیست زیرا آنجا سر زید بن علی معروف به زین العابدین فرزند حسین بن علی بن ابی طالب از هنگامی است که هشام بن عبدالملک آن را به مصر فرستاد و بر منبر مسجد آویخته شد و مردم مصر آنرا ربودند و در اینجا به خاک سپردند.

الکندی در کتاب الامراء می‌گوید: «در سال یکصد و بیست و دو (۱۲۲ هـ) ابوالحکم بن ابی الایض خطیب، سر زید بن علی (رضوان الله علیه) را در روز یکشنبه ده روز گذشته از جمادی‌الثانی به مصر آورد و مردم در مسجد پیرامون آن گرد آمدند.»



هشتمه بنا گردیده است. در اواخر قرن سیزدهم هـ، اطاقک جدیدی برای ضریح ساخته شده که نمونه‌ای از صنعت فلز تزئین شده به‌شمار می‌رود و روی آن نوشته شده است: «این اطاقک را جناب محمد قفطان باشا در سال ۱۲۸۰ هـ بنا کرد و او همان کسی است که گنبد را با کاشی‌های نیلی رنگ زیبای عثمانی، کاشی‌کاری کرد.»<sup>۱</sup>

## آرامگاه زین العابدین<sup>۱</sup>

### دکتر سعادت ماهر

این آرامگاه در جایی که امروزه حی زین العابدین شناخته می‌شود قرار دارد؛ اینجا در اوایل دوره اسلامی به "الحمراء القصوی" معروف بود؛ این منطقه در شمال شرقی شهر الفسطاط - مصر قدیم فعلی - واقع شده و عباسیان شهر نظامی (العسکر) دومین پایتخت مصر اسلامی - را بر آن بنا کردند.

بنای مسجد کنونی نیز به اوایل قرن نوزدهم بازمی‌گردد که بخش اعظم بناهای آن را عثمان آغا مستحفظان بازسازی کرد. ولی از عمارتی که دولت فاطمی در اینجا ساخته بود جز طاق کوچکی در راهرو داخلی و سمت راست رواق قبله چیزی نمانده است. یک لوح نوشته یادبود بر بالای در مسجد قدیم بر نمای غربی آن وجود دارد که عبارت زیر بر روی آن خوانده می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحیم. هذا مشهد الامام علی زین العابدین ابن الامام الحسین بن الامام علی بن ابی طالب (صلوات الله علیهم اجمعین) فی سنه ۵۴۹هـ»

گنبدی که بر فراز آرامگاه وجود دارد متعلق به دوره مملوکی است و در قرن

---

۱- آرامگاه هم اکنون در حال بازسازی و توسعه است. برخی مؤرخان برآنند که این آرامگاه، مقبره امام زید فرزند علی زین العابدین (ع) است که دیدگاه‌های ایشان را در این کتاب نقل کردیم.

---

۱- برگرفته از کتاب: "مساجد مصر و اولیایها الصالحون".

(۱۰)

**محمد الجعفری**  
**فرزند امام جعفر صادق (ع)**

نوشته:

حنفی المحلاوی

الدیاج معروف به محمدالجعفری صاحب مقبره موجود در قاهره.<sup>۱</sup>

ابوالحسن النوبختی در کتاب خود فرق الشیعة یادآور شده که گروهی از اینان برآنند که پس از امام جعفرصادق امامت به فرزندش محمد - برادر موسی و اسحاق - می‌رسد.<sup>۲</sup>

پیش از ادامه سخن درباره سیره و زندگی این شخصیت، ضروری می‌بینیم که همراهان خود در این نوشتار را با [امام] جعفرصادق فرزند امام محمدباقر فرزند علی زین‌العابدین و برادر امام زید آشنا سازیم.

از جمله مشهورترین کتاب‌های جدیدی که به زندگی این بنده نیک خدا پرداخته است نوشته استاد عبدالرحمن الشرفاوی در کتاب مهم خود: *أئمة الفقه التسعة* (نه) (پیشوای فقه) است که از جمله درباره امام جعفرصادق آورده است: «مردم هرگز در آن زمان در مورد دوستی با کسی همچون امام جعفر بن امام محمدباقر که به نام جعفرالصادق شهرت یافته بود اتفاق نظر پیدا نکرده بودند. او از خاندان پاک عترت پیامبراکرم (ص) بود و جدّ مادری‌اش ابوبکر و جدّ پدری‌اش امام علی بن ابی‌طالب بود و این اتفاق به لحاظ نسب، برای هیچ کس یک‌جا گردهم نیامده است...»<sup>۳</sup>

امام جعفرصادق در سال ۸۰ هـ در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۴۸ هـ وفات یافت و طی این عمر دراز زندگی و اندیشه خود با دانش فراوان و رفتارهای نیک خود پر بار ساخت. او در کودکی قرآن را حفظ کرد و تفسیر آن را فراگرفت و با احادیث و سنت از منابع موثق و دست اول آن‌ها آشنا شد.

دوران این امام همام شاهد تنش‌ها و درگیری‌های سیاسی بود که تعدادی از خاندان

ام‌کلثوم و لبابه و ملیکه و عشیره و بریهه و رقیه و فرزندان پسر عبارتند از: اسحاق و عبیدالله و عبدالله و جعفر و الحسن الاکبر و الحسن الاصغر و اسماعیل و حسین و محمد و علی و عباس و موسی.

۱- در منابع آنچه شهرت دارد آن‌استکه او در ایران وفات کرد. از جمله گفته‌اند که در خراسان وفات یافت و مأمون خود او را از بستر بلند کرد و در لحد قرار داد؛ نگاه کنید به مقاتل الطالبین: ۳۶۰ و یکی از علمای امامیه گفته است که او پس از آنکه از خراسان اخراج شد، در جرجان وفات کرد. نگاه کنید به: عیون الاخبارالرضا (ع) ۲۰۷:۲ حدیث ۸، بحارالانوار ۳۲:۴۹، موسوعة الامام الصادق (ع) ۱۸۸:۲.

۲- فرق الشیعة: ۷۶.

۳- "أئمة الفقه التسعة" (عبدالرحمن الشرفاوی) چاپ قاهره.

## امامزاده محمد الجعفری

### فرزند امام جعفرصادق (ع)<sup>۱</sup>

#### حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

برکات آن دسته از اهل‌البیت که مصر را برای زندگی انتخاب کردند و امنیت زندگی و عبادت را در آن یافتند همچنان ادامه دارد و هم‌چنان‌که تاکنون اشاره کردیم هشت تن از این بزرگان و اشرافی که به مصر آمدند و آن‌را جایگاه سکونت دنیا و آخرتشان قرار دادند، در این سرزمین سکونت کردند.

در این میان امام محمد الجعفری فرزند امام جعفرصادق (ع) در شمار سادات برجسته اهل بیتی به‌شمار می‌رود که در مصر زندگی کردند و در زمین آن به‌خاک سپرده شدند. امام محمد الجعفری منسوب به پدر بزرگوارش امام جعفرصادق فرزند امام محمدباقر بن علی زین‌العابدین فرزند حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) است؛ در این باره از جمله گفته می‌شود که امام جعفرصادق فرزندان فراوانی - جز آنهایی که مشهورند - داشته است<sup>۲</sup> که عبارتند از: موسی و اسماعیل و نیز عبدالله الافطح و محمد

۱- برگرفته از کتاب: "مقابرالمشاهیر من آل‌البیت".

۲- صاحب‌المجدی فی انساب‌الطالبین (صفحه ۹۶ به بعد) یادآور شده که ایشان دارای دوازده فرزند پسر و چهارده فرزند دختر بود که عبارت بودند از: خدیجه، حکیمه، زینب، اسماء، فاطمه، عالیه، ریطة و

اهل بیت را نیز قربانی خود گرفت. دولت اموی نیز از هنگام شهادت امام حسین [ع] جاسوسان و خبرچین‌هایی را مأمور خاندان پیامبر کرده و به آزار و شکنجه و تعقیب آنان می‌پرداخت و همواره بیم آن داشت که یکی از ایشان قیام کند و خلافت را از آن‌ها بازستاند.

امام جعفر صادق از همان هنگام که سخت‌گیری‌ها و دشمنی‌های حکام نسبت به اهل بیت و هواداران ایشان و نسبت به جست‌وجوگران حقیقت و مقاومت‌کنندگان در برابر استبداد را دید، به اصل تقیه پناه برد و دشمنی خود با بنی‌امیه را آشکار نساخت تا از شر ایشان در امان باشد و از فتنه‌ها پرهیزد. ایشان معتقد بودند که بهترین مقاومت در برابر زورگویی و قلدرمآبی، سخن روشنگری است که راه هدایت مردم را روشنی بخشد.

ایشان پس از ترک مدینه منوره و به امید رساندن دانش و اندیشه‌های خود به بخش گسترده‌ای از مسلمانان عراق و سرزمین‌های پیرامونی، آنجا را برای اقامت برگزیدند.

ولی این اندیشه‌ها هرگز خلفای بنی‌عباس را خوش نمی‌آمد لذا منصور دومین خلیفه عباسی از او خواست تا آنجا را ترک گوید و او نیز در حالی که در شصت و پنج سالگی بود دوباره به مدینه منوره رفت و در همانجا ماند تا وفات کرد و به خاک سپرده شد. مؤرخان به دلیل میراث گرانبغی که از فتنه و علم و اندیشه‌های خود به جای گذاشت او را پیشوای شیعیان و بزرگ اهل سنت قلمداد می‌کنند.<sup>۱</sup>

اگر آنچه گفته شد به حق تعبیر شایسته‌ای از شخصیت امامی باشد که با کسب دانش و فقه کوشش و تلاش فراوانی در راه خدا به عمل آورد و یکی از بزرگ پیشوایان فقه اسلامی گردید... مسلماً امام و پیشوای دیگری از پیشوایان و علمایی را تقدیم کرده که با نام امام محمد الجعفری صاحب مقام و آرامگاهی که اینک از آن سخن می‌گوییم،

۱- سخن در این باره به چندین جلد کتاب نیاز دارد، شاید بهترین کار فشرده و مختصر در این زمینه نوشته استاد عبدالحلیم الجندی در کتاب خود: "الامام جعفر الصادق (ع)" است که در آن اشاره بسیار بجایی نبوغ امام در زمان خود و مکتب بزرگ و پر بار او و مهمترین ویژگی‌های آیین علمی، اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی ایشان شده است. این کتاب که با همت "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" مورد تحقیق قرار گرفت و به زیور طبع آراسته شد، شایسته مطالعه جدی است.

به این روند پرخیر و برکت ادامه داده و بیشتر فرقه‌های شیعی، خود را به وی منسوب کرده‌اند.

محمد الجعفری از مادر کنیزی به نام "حمیده" زاده شده است؛ او از همان اوایل کودکی بسیار باوقار و بلندنظر بود و با هم سن و سالان خود هم‌بازی و همراه نمی‌شد. این کودک به دلیل شباهت زیادی که به پدر و به رسول خدا (ص) داشت، به چشم و دل پدر بسیار نزدیک بود.<sup>۱</sup>

درباره عشق و محبت ویژه‌ای که میان این پدر و پسر وجود داشت مؤرخان حکایت‌های بسیاری نقل کرده‌اند از جمله: روزی محمد - که کودکی بیش نبود - نزد پدرش آمد ولی پایش به پیراهن گرفت و با صورت، به زمین افتاد [امام] جعفر او را گرفت و بوسید و خاک از چهره‌اش پاک کرد و به سینه‌اش فشرد و گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: اگر صاحب فرزندی شدی که شبیه من بود او را به نام من نامگذاری کن؛ او شبیه من و شبیه رسول خدا(ص) و بر سنت اوست.

نویختی می‌افزاید: لذا گروهی از شیعیان، امامت را برای محمد بن جعفر و فرزندان وی در نظر گرفته‌اند. این فرقه "السمطیة" نام گرفته‌اند که منتسب به رئیس خود به نام یحیی بن ابی سمیط! است.<sup>۲</sup>

فراخوان محمد بن جعفر صادق برای امامت - بنا بر نظر همه مؤرخان شیعه - با مرگ وی فرونشست چه مؤرخ یحیی بن الحسین در کتاب مهم خود تاریخ الائمة السادة علی مذهب الزیدیة با اشاره به این نکته می‌گوید: اهالی بصره و اهواز با وی به مکاتبه پرداختند و خبر آن به گوش خلیفه رسید! خلیفه دستور داد در تعقیب وی بکوشند لذا ماندن در مصر برایش مقدر نبود و به حجاز بازگشت و از آنجا به تهامة رفت و به گروهی از عموزادگان خود و دیگران پیوست. آن‌ها نیز در بلخ و بالکان و مرو و جاهای دیگر مردم را به نام او دعوت به قیام کردند و آوازه‌اش همه جا پیچید. خلیفه لشکریانی در جست‌وجوی او به سرزمین یمن فرستاد، او نیز ناگزیر شد در محله‌های شلوغ پنهان شود ولی سرانجام در سال ۲۲۰ هـ کارش به پایان رسید.

۱- روایت را نویختی در کتاب خود "فرق الشیعة": ۷۶ - ۷۷ نقل کرده که مؤلف آن را نقل خواهد کرد.

۲- همان منبع، صفحه ۷۷.

## صفات و دانش او

با توجه به برخورداری امام محمد الجعفری از این مقام و موقعیت دینی در میان دل‌ها و اندیشه‌های پیروان مذهب تشیع، تاریخ زندگی و سیره او مورد مطالعه و پژوهش‌های بسیاری قرار گرفته که ما را با وی به توصیف و فراوانی دانشش آشنا می‌سازند.

محمد بن الحسن الطوسی تاریخ نگار در کتاب خود فهرست کتب الشیعه درباره مرحله بزرگسالی وی می‌گوید: محمد بن جعفر از شیوخ خاندان ابوطالب به‌شمار می‌رفت و از علمای آنان بود و از پدرش دانش فراوانی روایت کرده و مدتی را در مکه سپری کرد.<sup>۱</sup>

و الفخری نیز در کتابش با عنوان *الأدب السلطانیه* به‌هنگام سخن از خلافت المأمون درباره‌اش می‌گوید: در زمان وی محمد بن جعفر صادق در مکه قیام کرد و به عنوان خلیفه مورد بیعت قرار گرفت و او را امیرالمؤمنین خواندند برخی خویشاوندانش با توجه به اختلاف‌هایی که در بغداد وجود داشت و فتنه‌هایی که در آن دیده می‌شد و نیز با توجه به قیام خوارج، قیام و حرکت او را تأکید کرده بودند ولی فرزند و برخی عموزادگانش با رفتارهای ناشایست، کار او را با دشواری مواجه کردند لذا مأمون لشکریانی برای مصاف با آن‌ها فرستاد و سرانجام پیروز شد و به چنگ مأمون افتاد ولی مأمون او را مورد عفو قرار داد.<sup>۲</sup>

## وصف آرامگاه

ما در این نگاه گذرا توصیفی از آرامگاهی ارایه می‌دهیم که گفته شده است - برخلاف آنچه درباره این آرامگاه یا مزار می‌گویند و آنرا در شمار آرامگاه‌های رؤیا قلمداد کرده‌اند! - امام محمد بن جعفر صادق معروف به محمد الجعفری در آن به‌خاک سپرده شده است.

این ویژگی را خانم دکتر سعاد ماهر در کتاب خود درباره مساجد و ضریح‌ها

۱- فهرست کتب الشیعه و اصولهم: صفحه ۴۴۶.

۲- *الأدب السلطانیه*: صفحه ۲۱۸.

خاطر نشان ساخته و برای تأکید بر نتیجه‌گیری خود کل داستان را نقل کرده و تفسیر خود از آنرا نیز در دنبال آن آورده است که ما حتماً به آن خواهیم پرداخت.

در شرح جزئیات این داستان از زبان یحیی بن الحسن به نقل از خدمتکار القاسم در مصر آمده است: امام القاسم الممالک سخت در تنگنا قرار گرفت لذا درخواست کمکش تشدید یافت، ما همراه با او پشت دکان کفاشی که نزدیک آرامگاه بانو نفیسه سکونت داشت، پنهان شده بودیم. چنان صدای بلندی برخاست که می‌گفت: کسانی که القاسم بن ابراهیم را پناه داده یا نشانی از وی ارائه نمی‌دهند، برحذر باشند و هرکس جای او را نشان دهد مبلغ هزار دینار جایزه و ... دارد؛ در این حال مرد کفاش این صحبت را می‌شنود ولی صدایی از وی بر نمی‌آید. وقتی پیش ما آمد به او گفتیم: آیا ترسیده‌ای؟ گفت: چرا باید بترسم. مگر چه کار کرده‌ام؟ از اینکه خود به فرزند رسول خدا (ص) وفادار بوده‌ام حتی اگر پاره پاره شوم، باکی ندارم!

و در مورد توضیح یا اظهارنظری که خانم دکتر سعاد ماهر در راستای تأکید بر سخن گذشته‌اش در مورد آرامگاه امام الجعفری آورده است می‌گوید: ما از این داستان می‌توانیم دو نکته مهم را در موضوع آرامگاه امام محمد بن جعفر صادق نتیجه‌گیری کنیم:

نکته نخست: جایی که برادرش قاسم نزد مرد کفاش پنهان شده بود در نزدیکی ضریح بانو نفیسه قرار داشت.

نکته دوم: بیشتر می‌توان گمان کرد که مصری‌ها نسبت به آرامگاهی که در آن یکی از افراد اهل بیت آرمیده است افتخار هم کرده‌اند و مسجد یا مکتب خانه یا زیارتگاهی ساخته‌اند که خلفای دولت فاطمی به تجدید بنای آن پرداختند. شاید هم یکی از ضریح‌ها یا آرامگاه‌های رؤیایی باشد که در قرون وسطی ویژه اهل بیت به فراوانی بنا شده‌اند.<sup>۱</sup>

۱- چندان منطقی و خردمندانه هم نیست که مردم عاقل و همراه با ایشان علمای الازهر تنها به صرف یک رؤیا، اقدام به بنای ضریح یا مسجد بزرگی برای هریک از اولیای خدا یا افراد اهل بیت کرده باشند!! ما تردیدی نداریم که دلایل و اسناد متقنی برای بنای ضریح و مقبره‌های اهل بیت و اولیای خدا در مصر یا دیگر سرزمین‌های اسلامی وجود داشته که به‌دست ما نرسیده است ولی آن‌ها که اقدام به بنای این

باستان‌شناسان اقدام به توصیف شکل آرامگاه متعلق به امام محمدالجعفری کرده‌اند و از جمله در این راستا چنین گفته‌اند: این آرامگاه متشکل از زمین مربع شکلی است که طول هر ضلع آن سه متر و هشتاد سانتی‌متر و ضخامت دیوار آن هفتاد سانتیمتر است. در این آرامگاه یا مقبره در سمت روبروی قبله یا غرب قرار دارد ولی آنرا بسته‌اند و آرامگاه بانو عاتکه را چسبیده به آرامگاه الجعفری در همان سمت، بنا کرده‌اند به طوری که محراب آرامگاه بانو عاتکه تبدیل به در آرامگاه الجعفری گردیده و این نشان می‌دهد که آرامگاه جعفری نسبت به آرامگاه بانو عاتکه قدمت بیشتری دارد. لذا به احتمال زیاد تاریخ حفر این مقبره سال ۵۱۳ هـ بوده زیرا آرامگاه بانو عاتکه در سال ۵۱۵ هـ ق بنا گردیده است.

در میان باستان‌شناسان کسانی نیز هستند که در سخن از مقبره امام محمد الجعفری، آنچه را در این مقبره و در آرامگاه بانو عاتکه بوده است - چون هر دو تقریباً در یک جا قرار دارند - درهم آمیخته‌اند.

دکتر مصطفی شیخه استاد و رئیس بخش آثار اسلامی دانشگاه قاهره در مورد این دو آرامگاه از جمله گفته است: این مجموعه در خیابان الاشراف در نزدیکی مسجد ابن طولون قرار دارد چه هر دو در یک بقعه قرار دارند و ورود به آنها از راه دروازه‌ای است که بر روی آن درگاهی است که نوشته‌ای به خط نسخ با این محتوا وجود دارد: «بقعه شرفت بآل البیت.»

این ورودی به دالان مستطیل شکل درازی می‌انجامد و با سقف چوبی پوشانده شده است و در انتهای آن در سمت راست به دو گنبد عاتکه و الجعفری می‌انجامد.<sup>۱</sup> گنبد الجعفری در حال حاضر بازسازی شده و ورودی آن در ضلع شمال شرقی است و بر بنای مربع شکلی قرار دارد که بریکی از اضلاع آن فرورفتگی محراب ساده و بدون نقش و نگاری قرار گرفته است.

---

آرامگاهها و عتبات متبرکه کرده‌اند چنین اسناد و مدارکی را در اختیار داشته‌اند. این وظیفه ماست که بیش از پیش به مطالعه و کندوکاو پردازیم تا به حقیقت امر و حقیقت تاریخ دست پیدا کنیم.

۱- بر درب آرامگاه محمد بن جعفر نوشته شده است: «هذا مقام سیدی علی الجعفری بن جعفر الصادق» نگاه کنید به تصاویر پیوستی انتهای کتاب.

(۱۱)

**بانو عایشه**  
**دختر امام جعفر صادق (ع)**

نوشته:

حنفی المحلاوی  
خانم دکتر سعاد ماهر

از پدر و جد مادری اش القاسم بن محمد بن ابوبکر و عروة و عطاء و نافع و الزهري گرفته است.<sup>۱</sup>

بانو عایشه در زمان خلیفه ابوجعفر المنصور و در گریز از ستم‌های او به مصر آمد. پیش از او بخش اعظم خاندان پیامبر در جست‌وجوی امنیت رو به مغرب [آن‌زمان] آورده بودند. همراه بانو عایشه در سفر به مصر، ادریس بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب بود و بنابه عادت مردم مصر این بانو هنگام رسیدن به این سرزمین از استقبال بسیار باشکوهی برخوردار گردید و اطرافیانش او را با لقب "ام فروة" شناختند؛ او با عمر بن عبدالله بن عمر بن الخطاب - که عهده‌دار کارگزاری مدینه گردید - ازدواج کرد. بانو عایشه به زهد و عبادت خالصانه برای خداوند متعال شناخته شده بود.<sup>۲</sup>

او کاملاً درک می‌کرد که ترس از خدا به معنای فرار به سوی اوست از این‌رواست که ضریح و آرامگاه و مسجد او به‌ویژه نزد مریدان واقعی او - که همه ساله از ۹ تا ۱۴ شعبان میلاد این بانو را جشن می‌گیرند - شهرت به‌سزایی دارد.

مؤرخانی که زندگی و تاریخچه اهل بیت را مطالعه کردند متفق‌القولند که بانو عایشه تا لحظه مرگ در سال ۱۴۵ هـ ق در مصر اقامت داشت و به این سرزمین افتخار بخشید. در کتاب تحفة الاحباب السنخاوی<sup>۳</sup> آمده که او قبری متعلق به بانو عایشه دیده است که بر سنگ نوشته‌ای مرمرین این عبارت نوشته شده بود: «هذا قبر السيدة الشريفة عایشة من اولاد جعفر الصادق ابن الامام علی بن ابی‌طالب (کرم‌الله وجهه)».

۱- قاضی عبدالحلیم الجندی در کتاب خود درباره امام جعفر صادق (ع) از جمله می‌گوید [عین متن کتاب]: علم خاندان پیامبر خود او را بسنده بود و با تمام وجود آنچه را می‌توانست از پدرش دریافت کرد حال آنکه افراد برشمرده فوق نیز مطرح شده‌اند تا شهر دانش پیامبر را با فقه شیعی و فقه مقایسه‌ای - از همان روزی که پدرش فوت کرد و او در دهه سوم عمر خود بود؟! - سرشار سازد. "الامام الصادق" (ع): صفحه ۱۸۴، فصل دوم: امام المسلمین.

۲- نورالابصار: ۳۸۶ به نقل از الشعرانی در طبقات.

۳- تحفة الاحباب: صفحه ۵۵۱.

## بانو عایشة

### دختر امام جعفر صادق (ع)<sup>۱</sup>

#### حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

از جمله مشهورترین مقبره‌ها یا آرامگاه‌های فعلاً موجود در مصر - از مدت‌های مدید بدین سو - ضریح بانو عایشه دختر امام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر فرزند امام علی زین‌العابدین فرزند امام حسین است.

کتاب‌های سیره و تاریخ درباره صاحب این آرامگاه و میزان عبادت و پارسایی او همچون دیگر افراد و نوادگان این خاندان به تفصیل سخن گفته‌اند. بانو عایشه به مصر آمد و به مدت طولانی در این سرزمین اقامت کرد و در آن وفات یافت و همین‌جا و در خانه‌ای که اقامت داشت در سال ۱۴۵ هـ ق به خاک سپرده شد.

از جمله آنچه درباره این بانوی عابد و پرهیزگار آمده آن‌است که در شمار خاندان پیامبر تلقی می‌شود زیرا پدرش امام جعفر صادق از امامان بزرگواری است که حدیث را

۱- برگرفته از کتاب: "مقابر المشاهیر من آل‌البیت".



## صفات و علم وی

از جمله مهمترین و برجسته‌ترین صفات بانو عایشه - به اجماع - پارسایی و پرهیزگاری اوست زیرا واقعاً از جمله بانوان عابد و مؤمن و خداترس بود. درباره‌اش آمده است: او عبادت بسیار می‌کرد و دست به دعا به درگاه خدا برمی‌داشت و می‌گفت: سوگند به عزت و جلالت که اگر مرا به آتش اندازی، توحید خود را به دست می‌گیرم و بر دوزخیان می‌گردم و می‌گویم: او را توحید گفتم ولی او به عذابم انداخت!<sup>۱</sup> هم‌چنان‌که او از شدت پارسایی درک می‌کرد که ترس از خدا به معنای فرار به سوی اوست.<sup>۲</sup>

و حتی هنگامی که به مصر آمد و در این سرزمین مستقر شد به پارسایی و پرهیزگاری خود ادامه داد تا هنگام مرگ به عبادت و بندگی به درگاه الهی ادامه داد و سرانجام نیز در همانجا به خاک سپرده شد.

ما در جریان کنکاش در آثار بزرگان اهل بیت متوجه این نکته شدیم که نسبت به صفات و مناقب این بانوی مطهره - یعنی عایشه دختر امام جعفر صادق - با نوعی محدودیت اطلاعات مواجهیم و در یکی از منابع خواندیم که علت این امر احتمالاً به عمر کوتاه وی بازمی‌گردد! زیرا او تنها به مدت بیست سال عمر کرد و همه آنچه در مورد او گفته شده و می‌شود، پیوندش با اهل بیت از سوی جدش امام حسین است که البته به نظر ما همین رفتار برای او کافی است. در این راستا حسن الرزّاز در دایرةالمعارف مصوّر خود با نام "عواصم مصر الاسلامیه" از وی یاد کرده است.

## در توصیف آرامگاه

علامه شمس‌الدین محمد در کتاب خود الكواكب السیارة فی ترتیب الزیارة فی القرافتین الکبری و الصغری اشاره‌ای به ضریح بانو عایشه کرده است و الامام الشعرائی

نیز خاطرنشان ساخته که استاد وی علی الخواص به اطلاع وی رسانده که بانو عایشه دختر امام جعفر صادق [ع] در باب القرافة در حی الرمله در "القلعة" به‌خاک سپرده شده است. او در همان خانه‌ای دفن شد که از ابتدای آمدن به مصر در آن اقامت گزیده بود این خانه در جاده منتهی به جبل المقطم در ناحیه القلعة یعنی جای فعلی ضریح قرار داشت و مسجد او نیز به‌شمار می‌رفت.

این ضریح در آغاز و تا قرن ششم هـ زیارتگاه کوچک و ساده‌ای بود و تنها متشکل از حجره مربع شکلی بود که گنبدی بر فراز آن و استوار بر دو ردیف مقرنسی شکل، قرار داشت.

منابع تاریخی متعددی وجود دارد که به محل مقبره بانو عایشه اشاره کرده‌اند هم‌چنان‌که علی پاشا مبارک نیز در خطط خود به وی اشاره کرده می‌گوید: بیرون از "میدان محمدعلی" در نزدیکی قره میدان، در سمت چپ کسی که عازم القرافة الصغری از "بوابة الحجاج" است، ضریح یا مقبره بانو عایشه وجود دارد که در حال حاضر تابع حی الخلیفه است.<sup>۱</sup>

فاطمی‌ها و در پی آن‌ها ایوبیان به این ضریح و آرامگاه توجه ویژه‌ای داشتند چه هم‌زمان با کشیدن دیوار ضخیمی به طول ۱۵ کیلومتر به گرد چهار پایتخت اسلامی مصر «الفسطاط، العسکر، القطنع و بالآخره قاهره» در جوار قبر بانو عایشه مدرسه‌ای برای حفظ قرآن کریم بنا کردند و هنگامی که این دیوار گنبد و بارگاه بانو عایشه را از سایر قرافة جدا ساخت در دیوار قاهره دروازه‌ای به نام "باب عایشة" گشوده شد که اکنون به آن باب القرافة می‌گویند.

باستان‌شناس حسن عبدالوهاب تأکید می‌کند که ده‌ها دلیل و مدرک مبنی بر وجود ضریح بانو عایشه در محلی که هم‌اکنون قرار دارد، وجود دارد؛ از جمله این دلایل آن‌است که ابن الزیّات به عنوان برجسته‌ترین نویسنده‌ای که درباره بزرگان القرافتین الکبری و الصغری، تألیف کرده به‌هنگام ذکر آرامگاه‌های باب القرافة بر این نکته تأکید

۱- نورالابصار: صفحه ۳۸۶ به نقل از طبقات الشعرائی و المناوی.

۲- همان منبع.

کرده و گفته است: صحیح‌ترین آرامگاه در این خطه آرامگاه بانو عایشه است که دارای نسبتی متصل به امام حسین بن علی بن ابی‌طالب می‌باشد. پس از وی "السخاوی" نیز در کتابش *تحفة الاحباب* می‌گوید: بانو عایشه در مصر به خاک سپرده شده است و او خود قبرش را در قبرستانی قدیمی دیده است که بر سر در آن لوحی سنگی است که حسب و نسب وی روی آن قید شده است؛ او در سال ۱۴۵ هجری قمری وفات یافت.<sup>۱</sup>

مسجدی که اکنون به مسجد بانو عایشه معروف است به این ضریح ضمیمه شده است و در واقع این همان مسجدی است که در خیابان بانو عایشه در ابتدای جاده المقطم وجود دارد. مسجد قدیم ویران شد و در سال ۱۱۷۶هـ / ۱۷۶۱ م به دست امیرعبدالرحمن کدخدا مورد بازسازی قرار گرفت.

این مسجد متشکل از فضای مربعی شکلی است که در وسط آن صحنی با رواق‌هایی در هر طرف وجود دارد. داخل آن نیز ضریحی وجود دارد که مرحوم احمد زکی پاشا نسبت به وجود آن اطمینان حاصل کرده و درباره‌اش نوشت: «آرامگاه موجود در جنوب قاهره به نام بانو عایشه نبوی، حقیقتی است که شرف برخوردار از پیکر پاک او و انوار پربرکتش را دارد و به علت وجود وی، سرشار از برکات گشته است.»

مسجد بانو عایشه دارای نمایی غربی است که شامل دو در و مناره‌ای بر فراز آنهاست. از همین در است که می‌توان به داخل مسجد راه یافت. در روم در سمت چپ مناره قرار دارد و به طرقة منتهی می‌شود و در سمت چپ آن دری است با قوس طاقی مقرنسی شکلی که آنها را به مسجد و سپس به باب القبة منتهی می‌گردد.

باستان‌شناس حسن عبدالوهاب تأکید می‌کند که به احتمال زیاد در زیرزمین قبله فعلی حجره‌ای وجود دارد که در آن یک تابوت باستانی - همچون بسیاری از آرامگاه‌ها و ضریح‌های تاریخی - وجود دارد.

این مسجد در سال ۱۹۷۱م ویران گردید و به شکل سابق خود بازسازی شد و مساحت کلی آن حدود ۶۶۰ مترمربع است.

\* \* \*

## آرامگاه بانو عایشه

### دختر امام جعفر صادق (ع)

#### دکتر سعاد ماهر

مسجد در خیابان بانو عایشه در ابتدای جاده المقطم واقع شده است؛ مسجد قدیم ویران گردید و امیرعبدالرحمن کدخدا در قرن هیجدهم [میلادی] آن را بازسازی کرد. این مسجد متشکل از زمین مربع شکلی است که صحنی در وسط و در اطراف صحن رواق‌های وجود دارد. آنچه در رواق سمت قبله توجه را جلب می‌کند محراب آن نه در وسط دیوار قبله بلکه در گوشه جنوب شرقی دیوار است. چنین پدیده‌ای را ما در آرامگاه‌های موصل - که در دوره سلجوقیان بنا شده است - دیده‌ایم. در نمای غربی مسجد دو در وجود دارد که میان آنها گلدسته‌ای است که در حال حاضر تنها حلقه نخست آن باقی مانده و در باب البحری آن این دو بیت نوشته شده است:

مسجد امة التقى فتراه      کبدور تهدي بها الابرار

و عباد الرحمن قد ارحوه      يالاً بحبه الانوار

و بر روی در سمت قبله نیز این بیت عیناً نوشته شده است:

بمقام عائشة المقاصد أرخت      سل بنت جعفر الوجيه الصادق.

و بر روی در گنبد نیز این بیت شعر قید شده است:

لعائشة نور مضى و بهجة      و قبتهها فيها الدعاء يجاب.

(۱۲)

بانو کلثوم

نواده امام جعفر صادق (ع)

نوشته:

حنفی المحلاوی

ازدواج کرد و صاحب فرزندان شد ولی نسل وی ادامه نیافت. نیز گفته شده که در قبر او گروهی از فرزندان نیز به خاک سپرده شده‌اند و گفته شده که در آرامگاه، جز [پیکر] او [پیگیر دیگری] وجود ندارد.

بانو کلثوم پس از پدرش القاسم الطیب در پایان قرن سوم هـ وفات یافت.

### علم و پارسایی او

این بانوی بزرگوار و صاحب مقام در حمایت پدرش القاسم الطیب پرورش یافت. درباره پدرش گفته‌اند که او از همه بیشتر احادیث پیامبر اکرم (ص) را حفظ بود و تعداد چهارصد ظرف دوات درباره‌اش نگاشته‌اند. بانو کلثوم تحت تأثیر پدر ارجمند و گرامی خود القاسم الطیب تمامی آنچه درباره پدرش نوشته شده بود را حفظ کرد و پس از وفات او، از وی سخن می‌گفت؛ امام رازی یادآور شده است پیروان القاسم را "الطهارة" می‌گفتند ولی الاسعد (نسب‌شناس) گفته است آن‌ها را الکلمیین در نسبت به این بانوی مطهره [کلثوم] می‌گفتند.

ولی المقریزی<sup>۱</sup> در کتاب خود او را به عنوان یکی از بانوان زاهد و عابد توصیف کرده است؛ در میان نویسندگان و سیره‌نویسان میان بانو کلثوم و بانو ام‌کلثوم دختر امام محمد بن جعفر صادق (ع) در آمیختگی‌هایی صورت گرفته زیرا این یک در آرامگاه دیگری که به عنوان "مشهد الضیاء" شناخته می‌شود به خاک سپرده شده است، علت این در آمیختگی نیز بنا به گفته خانم دکتر سعادت ماهر<sup>۲</sup> آن است که هر دوی این آرامگاه‌ها در جاده امام اللیث بن سعد قرار دارند.

### در وصف آرامگاه

امام تقی‌الدین المقریزی در کتاب خود<sup>۳</sup> یادآور شده است که مقبره یا آرامگاه بانو

۱- خطط المقریزی ۴: ۶۳.

۲- مساجد مصر و اولیایها الصالحون: صفحه ۳۷۸.

۳- خطط المقریزی ۲: صفحات ۲۰۷ به بعد.

## بانو کلثوم دختر القاسم ابن محمد بن

### جعفر صادق (ع)<sup>۱</sup>

#### حنفی المحلاوی

#### او کیست؟

حسن ختام گشت و گذار ما در آرامگاه‌ها و بارگاه‌های شخصیت‌های برجسته اهل بیت، سخن گفتن از مقبره بانو کلثوم دختر القاسم بن محمد بن جعفر صادق بن محمد الباقر بن علی زین‌العابدین ابن‌الحسین بن علی بن ابی‌طالب، خواهر سید یحیی‌الشبیه است.

برخلاف شهرت این بانو و پارسایی و پرهیزگاری وی و نیز وابستگی‌اش به خاندان پیامبر، تنها به این بسنده کرده‌اند که بگویند: شهرتش ما را از سخن گفتن بیشتر درباره مناقب وی بی‌نیاز می‌سازد.

درباره این بانوی بزرگوار - و برخلاف اندکی اطلاعات تدوینی درباره او - گفته می‌شود که در مصر ازدواج کرد و اقامت گزید و تعدادی فرزند به دنیا آورد که اشاره‌ای به تعداد و نام آن‌ها نشده است. از عبارات‌های متواتر در کتب مؤرخان چنین برمی‌آید که فرزندان همه و بی‌آنکه نسلی از خود به جای گذارند، وفات کرده‌اند!

این نکته در کتاب الكواكب السیارة (ابن‌الزیات) مورد تأکید قرار گرفته است: او

۱- برگرفته از کتاب: "مقابر المشاهیر من آل‌البیت" چاپ قاهره.

کلثوم در جایی که آنرا مقابر قریش در جوار خندق می‌نامند، وجود دارد. و در مورد تعیین محل دقیق فعلی آن باید گفت که این آرامگاه یا قبر در منطقه القرافة در نزدیکی مشهد یحیی الشبیه قرار دارد.

تاریخ بنای آرامگاهی که بر فراز قبر بانو کلثوم ساخته شده به سال ۵۱۶هـ / ۱۱۲۲م بازمی‌گردد همچنانکه این آرامگاه به میزان یکصد یارد با ضریح (مقبره) ابومنصور ثعالبی فاصله دارد.<sup>۱</sup>

آرامگاه یا بارگاه کنونی گوشه ساده کوچکی است که با سقفی چوبی پوشانده شده است و در وسط آن ضریح (قبر) قرار دارد. بر فراز محراب اصلی آن کلاهک صدفی شکلی وجود دارد که در نوع خود در مصر اولین مورد است. این گوشه علاوه بر ضریح، شامل مساحت مستطیل شکلی است که چهارستون در وسط آن است و بر فراز آن حمّالی چوبی قرار دارد که سقف تازه احداث شده‌ای بر آن قرار گرفته است؛ در وسط ستون‌ها، اطاقکی چوبی است که همه قسمت بالای قبر را می‌پوشاند.

محراب آنجا از جنس سنگ حجاری شده است و دارای نقش و نگارهای سنگی حک شده نیز هست. در سمت چپ محراب، دو محراب کوچک و ساده نیز به چشم می‌خورد. هم‌چنان که سنگ قبری است که در قسمت سر قبر بر روی دیوار ثابت شده است و مستقیماً زیر آن سنگ دیگری است که به‌طور افقی، ثابت شده است.

بر سنگ قبر اولی این عبارت به چشم می‌خورد: «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما تشهد به فاطمة بنت یحیی، تشهد ان لاله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله، ارسله الله بالهدی و دین الحق، و ان الله باعث من فی القبور علی ذلک حیت و

۱- ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی از بزرگان لغت و ادب در سال ۳۵۰ هجری در نیشابور به دنیا آمد. او خرفروش بود و پوست روباه می‌دوخت لذا به این نام نامیده شد. او به ادب و تاریخ اشتغال پیدا کرد و در این راه پرآوازه شد و مسافرت‌ها کرد و کتابهای بسیاری تصنیف نمود که مشهورترین آن‌ها: تیمه الدهر، فقه اللغة، طبقات الملوک و الامثال و ... است. در سال ۴۲۹ هجری وفات یافت. وفيات الاعیان ۱: ۲۹۰، الاعلام (الزرکلی) ۴: ۱۶۴-۱۶۳.

علیه ماتت و علیه تبعث ان شاء الله، غفرالله ذنبها و فسخ لها فی قبرها، والحقها بنبیها محمد(ص)، توفیت فی شهر المحرم سنة اثنتین و مائتین.»

و بر روی سنگ دوم (افقی) تعداد هفت سطر نوشته شده که در سطر اول بسم الله الرحمن الرحيم و سپس سوره اخلاص و قید نام نصرالله و بالاخره: لاربعة خلون من شوال سنة اربع و خمسين! (به تاریخ چهارروز سپری شده از شوال سال پنجاه و چهار). نوشته شده است.

(۱۳)  
زیارت قبور اهل بیت (ع)

نوشته:

النبوی جبرسراج

علما معتقدند که بهتر است کسی که می‌خواهد عبادات مستحبی را هدیه کند نیت کند که آنرا برای همه زنان و مردان مؤمن هدیه می‌کند زیرا ثواب آن به همگان می‌رسد و چیزی از ثواب وی کاسته نمی‌شود.

در میان علما کسانی هستند که به منکران زیارت قبور اولیاء و صالحان - به بهانه وقوع برخی منکرات - پاسخ گفته‌اند و از جمله یادآور شده‌اند که با دلایلی چون اختلاط زن و مرد در قبرستانها نمی‌توان کارهای ثواب و اعمال نیک را ترک گفت. ولی وظیفه هرکس آن است که ضمن ادای زیارت، هر منکری را که می‌بیند رد کند زیرا زیارت قبور امر مستحبی است و اقدام به عمل مستحبی نیز مستحب است. رسول خدا(ص) فرموده است:

«شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم ولی اینک می‌گویم که به زیارت آنجا بروید زیرا شما را به یاد آخرت می‌اندازد.» حدیث به نقل از ابن مسعود روایت شده است.<sup>۱</sup> پیامبر اکرم(ص) زیارت قبور را تشریح کرد زیرا ما را به یاد آخرت می‌اندازد و به زهد و پارسایی در زندگی و غره نشدن به دنیا و منافع دنیوی و نیز به اقبال به آخرت سوق می‌دهد. و البته با این توجه که قبر پیامبر خدا(ص) برتری‌هایی نیز دارد زیرا زیارت کننده، امید به شفاعت رسول خدا(ص) دارد و در این صورت و چنانچه از این شفاعت بهره‌مند شد منفعت بزرگی شامل حالش می‌گردد زیرا خود آن‌حضرت (ص) فرموده است:

«هرکس قبر مرا زیارت کند شفاعتم برای او واجب می‌شود» حدیث به نقل از ابن عمر روایت شده است.<sup>۲</sup>

۱- عین روایت ابن مسعود چنین است: «زیرا این کار پارسایی در دنیا و یادآوری آخرت را به دنبال دارد.» و این پس از عبارت "زیارت قبور" اضافه شده است: و خوردن گوشت بیش از سه قربانی و در مورد "نبیذ الاوعیه" ... روایت را الحاکم در المستدرک ۱: ۳۷۵ در باب به نقل از ابوسعید الخدری و ابوهریره و انس بن مالک و ام سلمة و بریده با الفاظ نزدیک به هم از وی نقل کرده است. کنز العمال ۶۴۶:۱۵ شماره‌های ۴۲۵۵۱ تا ۴۲۵۵۹. و نگاه کنید به: تاریخ البخاری ۲: ۲۸۷ و ۶: ۲۴۷ و سنن البیهقی ۴: ۷۷ و ۸: ۳۱۱ و اتحاف السادة المتقين ۱۰: ۳۶۳.

۲- به همین لفظ الدارقطنی در السنن ۲: ۲۷۸ و الهیثمی در مجمع الزوائد ۴: ۲ آنرا آورده‌اند ولی در الترغیب و

## زیارت قبور اهل بیت (ع)<sup>۱</sup>

### النبوی جبر سراج

علما در اینکه دعا برای اموات مفید است اختلاف نظری ندارند زیرا در قرآن به صراحت در آیه‌ای از سوره الحشر از آن یاد شده است: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (سوره الحشر: ۱۰) (و [نیز] کسانی که بعد از آنان [=مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار پروردگارا راستی که تو رؤوف و مهربانی).

ولی در مورد عبادات، علما در وصول ثواب به جای آورنده آن‌ها به روح اموات و نیز تلاوت قرآن مجید و اهدای ثواب آن به مردگان، متفق‌القول نیستند و به استثنای فریضه حج، گروهی مخالف و گروهی موافق‌اند. گو اینکه صحابه حج عمره به جای می‌آوردند و ثواب آنرا نثار پیامبر اکرم (ص) می‌کردند؛ از جمله ایشان ابن الموفق و ابن عمر بود. همچنانکه آمده است که مردی به نام السراج ده هزار ختم قرآن به جای آورد و ثواب آنرا به رسول خدا(ص) هدیه کرد.

۱- برگرفته از کتاب: "احفاء النبوی (ص)" چاپ مکتبه طاهر للتراث - القاهرة - ۲۰۰۱م.

تردید نیست که اولیای خدا پس از پیامبران از همه به پروردگار خویش نزدیک‌ترند و در مراتب بالایی نزد خدای خود قرار دارند: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (سوره الزمر: ۳۴) (برای آنان هر چه بخواهند پیش پروردگارشان خواهد بود) و هنگامی که مردم به ولایت یکی از پرهیزگاران و پارسایان خدایی اعتماد می‌کنند برکت‌هایی را در او می‌بینند که از وی، نصیب آن‌ها می‌شود. از جمله شامل دعای خیر او و وساطت (شفاعت) او نزد خدا می‌گردند. این اعتماد البته به دنبال تجربه‌ها و دیده‌ها و آزموده‌هایی است که خود از آن‌ها لمس کرده‌اند و البته پس از وفاتشان نیز گسسته نمی‌شود.

آنچه ثابت شده اینکه زایران اهل بیت و اولیای صالح خدا همگی از آن دسته عوام‌الناسی نیستند که نمی‌توان به گفته‌ها و روایت‌های ایشان اعتماد کرد. بلکه مشهور آن است که کسانی که به این زیارتگاه‌ها آمد و شد دارند غالباً از اهل علم و فرهنگ و از افراد قابل اعتمادی هستند که نمی‌توان در روایتشان تردید کرد و این دلالت بر آن دارد کسانی که طعم شیرین زیارت را می‌چشند و زیبایی‌های آن‌را احساس و درک می‌کنند خود را پای‌بند مداومت بر این کار می‌کنند و در گشت و گذار در این گلستان عطرآگین، به احساس آرامش روانی و اطمینان خاطر دست پیدا می‌کنند.

---

الترهیب ۲: ۲۲۴ با این لفظ آمده است: «هرکس قبر مرا زیارت کند شفیع و شاهد او خواهم بود» و به نقل از آن در کشف الخفا ۲: ۳۴۷-۳۴۶. در منابع امامیه از طریق اهل‌البیت (ع) به نقل از علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) آمده که فرمود: هرکس پس از مرگم به زیارتم آید مانند کسی است که بهنگام حیات زیارتم کرده باشد و من روز قیامت شفیع و شاهد او خواهم بود». روایت را ابن قولویه در کامل الزیارات: ۴۵ شماره ۱۷، بحارالانوار ۱۰۰: ۱۴۲ نقل کرده است. و روایت السدوسی به نقل از ابی‌عبدالله (ع) است که می‌فرماید: رسول خدا (ص) فرمود: «هرکس به زیارتم آید روز قیامت شفیع او خواهم بود». همان منبع، شماره ۱۸ و شیخ طوسی در التهذیب ۶: ۲۰ و شیخ مفید در المقنعة: ۷۲ و ابن قولویه در کامل الزیارات: ۳۹ شماره ۱ حدیثی با اسناد به عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «در حالی که حسین بن علی (ع) روی زانوی رسول خدا (ص) نشسته بود سرش را بلند کرد و به ایشان گفت: پدر! کسی که پس از مرگت به زیارتت آید چه بهره‌ای دارد؟ فرمود: فرزندم، هرکس پس از مرگم به زیارتم آید بهشت برای اوست. و هرکس به زیارت پدرت پس از مرگش آید بهشت برای اوست و هرکس به زیارت برادرت پس از مرگش آید بهشت برای اوست و هرکس پس از مرگ تو به زیارتت آید، بهشت از آن اوست.»

آنها به این اعتقاد و باور رسیده‌اند که در جای پاک و مطهری چون ضریح [اولیا و پیشوایان] دعایشان مستجاب می‌گردد و این‌را به تجربه دریافته‌اند کسی که به چنین جای مطهری بیاید در حالت قرب الهی قرار می‌گیرد و فرشتگان به گرد اماکن پاک و مطهر و آرامگاه‌های پرهیزگاران و اولیای خدا در پروازند تا به اذن الهی نیازهای زائران را برآورده سازند و دعایشان را مستجاب کنند.

و اگر گفته شود انسان پس از مرگ می‌پوسد! مگر نمی‌دانیم که روح به جسم وصل است و پیرامون آن می‌گردد؟ وگرنه سلام دادن به مردگان در قبرستان‌ها به چه معناست؟ و دعای فرزند صالح برای پدری که در قبر آرمیده است چه سودی دارد؟ سنت رسول خدا (ص) برای ما چنین است و قرآن نیز ما را بدان فرمان داده است: «وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا» (سوره اسراء: ۲۴) (بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند).

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه در ضرورت پای‌بندی به زیارت قبرها و یادآوری روز جزا صحبت شده که از نظر حنبلی‌ها شامل همه ایام است و نزد شافعی‌ها عصر روز پنجشنبه تا طلوع روز شنبه است و از نظر مالکی‌ها و حنفی‌ها زیارت ویژه عصر روزهای پنجشنبه و جمعه و شنبه است.

پیشوایان مذاهب نیز به زیارت قبر صالحان و اولیای خدا توجه ویژه‌ای داشته‌اند زیرا در این اماکن فرشته‌ها مأنوس‌ترند و خداوند دعاها را مستجاب می‌کند زیرا مردمان صالح دارای اعمال و نورهایی از سوی خدا هستند و نور خدا نیز - زنده باشند یا مرده - از ایشان دریغ نمی‌شود.<sup>۱</sup>

۱- زیرا قبرها دربرگیرنده پیکر انبیاء و فرستادگانی است که رسالت‌های آسمانی را بر دوش داشته و آن‌ها را به مردم ابلاغ کرده‌اند؛ قبرها همچنین در خود فرزندان و نوادگانی از آن‌ها را که به تقوا و ایمان و پارسایی و پرهیزگاری و صلاح شناخته شده‌اند، جای داده‌اند؛ آن‌ها مورد توجه و احترام مردم بوده‌اند و به همین شکل به علما و فقهای پارسا و عالمی رسیده که زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشته‌اند و همواره درطلب علم و نشر دین و اخلاق به صورت آثار گرانقدر و نوشته‌های جذاب و ... بوده‌اند. مردم مرتباً ایشان را زیارت می‌کنند و در حضورشان اشک فراوان می‌ریزند و فداکاری‌های آن‌ها را بیاد می‌آورند و



اگر کسی باشد که از باب "سد الذرائع" (بهبانۀ ندادن) زیارت آرامگاه‌ها و مزارها را نهد، این قیاس مع الفارق است زیرا کسانی که به سوی بت‌ها روی می‌آوردند [و به زیارت آن‌ها می‌پرداختند] کفار مشرکی بودند که آن بت‌ها را می‌پرستیدند حال آنکه اینان مسلمانان مؤحدی هستند که صاحبان قبرها را دوست می‌دارند و تفاوت است میان دوست داشتن و محبت از یکسو و پرستش از سوی دیگر؛ به این دلیل که زائر مسلمان برای خدا نماز می‌گذارد و در همان جا او را می‌پرستد و پیش از زیارت نیز جز برای خدا به نماز نمی‌ایستد.

پیشوایان و صالحان نیز همواره نسبت به زیارت قبور و آرامگاه‌های اهل بیت توجه ویژه‌ای مبذول می‌داشتند، از جمله: امام الشعرائی - که شیخ الازهر بود - در کتاب خود المنن می‌گوید: از جمله منت‌های خدای متعال بر من توفیق زیارت هر از گاهی همه یا برخی بزرگان اهل بیت مدفون در مصر است؛ من هر سال سه بار و به قصد صله رحم رسول‌الله (ص) به زیارت آنجاها می‌روم و جز اندک کسان - آن‌هم به دلیل اندکی درک و فهم منزلت ایشان و یا عدم اثبات دفن پیکر پاکشان در جاهای اعلام شده - کسی این کار را ردّ نمی‌کند که به نظر من کار منکران نوعی تحجّر است حال آنکه تنها گمان درست بودن هر کار خیری، ما را کافی است.

مؤمنان تنها به عشق اولیا و صالحان و در راستای پندآموزی و تأسی به اخلاق و منش ایشان و نیز از باب مغفرت طلبی و خدایامرزی، به قبور آن‌ها پناه می‌آورند زیرا معتقدند که دعای برادر، برای برادر متضمن خیر برای هر دوی آن‌هاست و هرکس در دنیا امید خیر و برکتش می‌رود در آخرت نیز امید به خیر و برکت وی می‌رود و صالحان و نیکان روزگار نزد خداوند متعال شفاعت می‌کنند.

---

از ایشان شکیبایی و تقرب به خداوند متعال و انجام فرمانهای الهی را الهام می‌گیرند.

زیارت قبور اولیا و صالحان و شخصیت‌های بزرگ در حقیقت یکی از وسایلی است که از یک سو آدمی را به سمت اخلاق پسندیده سوق می‌دهد و از سوی دیگر به نسل‌های پیاپی اعلام می‌کند که پاداش کسانی که راه حق و آیین هدایت و فضیلت را می‌پیمایند، همین است و هر دو در خدمت به دین خدا قرار دارد.

هم‌چنان که روح و روان مردگان نیز تعلق شدیدی به جسم و پیکر آن‌ها دارد و هنگامی که زائر بر سر قبری - به‌ویژه قبر صالحان - می‌ایستد روح‌های آنان با هم تلاقی می‌کنند و در پاسخ سلام زائر، روح زیارت شونده سلامش می‌گوید لذاست که زیارت قبور باعث آرامش هر دو طرف - زیارت‌کننده و زیارت‌شونده - است و به همین دلیل اصل زیارت تشریح شده و پیوند ارواح مردگان با زنده‌ها در سنت نبوی نیز امر ثابت و مسلمی است.

اگر برخی بیم آن دارند که زائر با انجام زیارت به شرک می‌افتد به این نکته توجه کنند که زائر در حین زیارت رو سوی خدا و قبله دارد و به درگاه او دعا می‌کند زیرا یقین دارد که معبود، خداست و آنکس که به درگاهش به دعا آمده خداوند متعال و نه جز اوست و میان زیارت‌کننده و زیارت شونده جز پیوند روحی که میان آن‌ها برقرار می‌شود، رابطه دیگری وجود ندارد. و در احادیث آمده است: در دنیا هرکس وفات کند دو فرشته ویژه هرکس می‌گویند: خداوندا فلان کس مرد؛ به ما اجازه فرما به آسمان آییم. خداوند متعال می‌گوید: آسمان‌های من پر از فرشتگانی است که به تسبیح من مشغولند. آن دو فرشته می‌گویند: خداوندا ما در زمین می‌مانیم. خداوند متعال می‌فرماید: زمینم پر از خلقی است که به تسبیح من می‌پردازند. آن دو فرشته می‌گویند: خداوندا پس کجا باشیم؟ خداوند متعال می‌گوید: شما بر سر قبر بنده‌ام باقی بمانید و تکبیرم گوید و به تهلیل و تسبیح پردازید و [ثواب] آن‌را تا روز قیامت برای بنده‌ام بنویسید. (القرطبی)

با این حال هنوز هم کسانی هستند که زیارت و حتی نماز خواندن در این مساجد را ردّ می‌کنند و آن‌را به برداشت خود از این حدیث شریف نبوی (ص) نسبت می‌دهند که می‌گوید: «جز به سه مسجد یعنی مسجدالحرام، مسجد من و مسجدالاقصی قصد سفر نکنید.»<sup>۱</sup>

ولی از معنای حدیث آشکارا چنین برمی‌آید که این عبارت مانع از سفر به مساجد

---

۱- حدیث را مسلم در ۱۰۱۴:۲ حدیث شماره ۵۱۱ و احمد ۲:۲۷۸ به نقل از ابوهریره نقل کرده‌اند.

دیگر نیست بلکه تنها برتری ثواب نماز گزاردن در این مساجد نسبت به مسجد دیگر را عنوان می‌کند، زیرا رسول اکرم (ص) و پس از او صحابه بزرگوار همواره برای نماز گزاردن به مسجد قبا در حومه مدینه منوره می‌رفتند. از این نتیجه می‌گیریم که رفتن به خانه‌های خدا (مساجد) منع نشده است ولی ثواب این کار کمتر از رفتن به مساجد سه‌گانه یاد شده در حدیث شریف است.<sup>۱</sup>

کما اینکه ممانعت از زیارت قبور و ضریح اولیای خدا پس از نماز برای خدا در مساجد پیوسته به آرامگاه و ضریح ایشان، به مفهوم منع مسلمانان از انجام دادن کار خیر [عبادت] است کار نهی زیارت از سوی برخی کسان به آنجا رسیده که نماز کسانی را که قصد دارند پس از نماز، زیارت به عمل آورند باطل می‌دانند! این فراخوان متضمن در تنگنا قرار دادن مسلمانان و تعطیل خانه‌های خدا (مساجد) است حال آنکه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «زمین را برای من مسجد و پاک گرداندی.»<sup>۲</sup> و فرمود: «بدانید که شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم ولی اینک می‌گویم به زیارتشان بروید.»<sup>۳</sup>

۱- پاسخ دیگری نیز در برابر کسانی که با استدلال به این حدیث مطرح می‌کنند وجود دارد. و آن اینکه آنچه در سفر استننا گشته است دو حالت دارد: اول اینکه جز به این مساجد سه‌گانه سفر نکنید و دیگری اینکه هیچ جا - جز این مساجد سه‌گانه - سفر ننمایید. حال اگر فرض اول را درست بگیریم یعنی معنای حدیث آن است که جز به مساجد سه‌گانه به هیچ مسجد دیگری نباید رفت که بر فرض صحت، این نتیجه‌گیری به معنای عدم جواز رفتن به جای دیگر از جمله به مسجد دیگر نیست و بنابراین شامل نهی رفتن به زیارت [قبر] پیامبران و ائمه طاهرین و اولیای صالحان نمی‌گردد. و در حالت دوم، لازمه‌اش آن است که جز به سه مسجد یاد شده رفتن به هر یک از نقاط جهان نهی شده و به عبارت دیگر رفتن به هر جایی جز مساجد سه‌گانه حرام است که البته ایراد دارد زیرا مسلمانان همواره در موسم حج به عرفات و مشعر و منی سفر کرده‌اند و برای کسب دانش به بغداد، جبل عامل یا بخارا و ... مسافرت کرده‌اند و برای جهاد فی سبیل الله نیز به مرزها و سرزمین دیگر عزیمت کرده‌اند. نگاه کنید به احیاء علوم الدین (الغزالی) ۲: ۲۴۷: ۲۴.

۲- حدیث را الترمذی ۲: ۱۳۱: ۲ ذیل حدیث شماره ۳۱۷ و "النسائی" ۲: ۵۶: ۲ و ابن ماجه ۱: ۱۸۷: ۱ حدیث شماره ۵۶۷ و الصدوق در (الخصال): ۲۰۱ به لفظ «به چهار چیزی برتری داده شده‌ام: زمین را برای من ...» و در الفقیه ۱: ۱۵۵: ۱ حدیث ۷۲۴ با لفظ: به من پنج چیز داده شده که به پیش از من داده نشده است زمین برای من ... آورده‌اند.

۳- کتب حدیث با اسناد صحیح و با الفاظ نزدیک به هم به نقل از ابن مسعود و انس و ابن عباس و زید و ابوهریره و بریده و ام سلمه و عائشه آن را نقل کرده‌اند. نگاه کنید به سنن النسائی ۴: ۸۹، مستدرک (الحاکم) ۱: ۳۷۴ و ۳۷۵، سنن ابن ماجه ۱: ۴۷۶، مسند احمد ۱: ۴۴۱، سنن ابوداود ۲: ۷۲، سنن البیهقی ۴: ۷۴.

و آخرین سخن به کسانی که با زیارت [قبور] اهل‌البیت و اولیای صالح خدا مخالفت می‌کنند و در [صحّت] نماز خواندن در مساجدی که به نام ایشان است یا قبر و ضریح ایشان در آن قرار گرفته است، تردید می‌کنند، اگر قرار بود در هر مسجدی که در آن قبر است کسی نماز نخواند باید در مسجدالنبی (ص) نیز نماز به‌جای نیامورد زیرا علاوه بر رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) [پیکرهای] بانو فاطمه زهرا [س] و حضرت ابوبکر و حضرت عمر و برخی صحابه در آن به‌خاک سپرده شده است ولی مسلمانان و سلف صالح قبر شریف [پیامبر(ص)] را زیارت می‌کنند و پس از ادای نمازهای واجب و عبادت خداوند متعال، به فاطمه و ابوبکر و عمر سلام می‌گویند چون [هر رکعت] نماز در مسجد نبوی معادل هزار [رکعت] نماز در جاهای دیگر است و چون رسول خدا(ص) فرموده است: «میان قبر من تا منبرم گلستانی از گلستان‌های بهشت قرار دارد.»<sup>۱</sup>

و با توجه به همین مطلب است که امام النووی گفته است: فراوانی زیارت قبرها و فراوانی حضور بر سر قبر پرهیزگاران و پارسایان و اهل صلاح، امر پسندیده است. ابن‌الحاج نیز در "المدخل" گفته است: علمای بزرگ همگی در شرق و غرب به زیارت قبور صالحان تبرک می‌جویند زیرا برکت‌های آن‌ها پس از مرگ نیز چون در ایام حیات، جاری است. سفر به قصد عبادت در شمار زیارت قبور پیامبران و صحابه و تابعین و دیگر علما و صالحان است.

در این مورد زیارت ضریح‌ها و آرامگاه‌های اهل‌البیت - که پیامبر خدا(ص) ما را به درست و محبت به ایشان توصیه فرموده و از فضایل ایشان سخن گفته است - جای خود دارد.

کسی که جز این اعتقاد داشته باشد خود را محروم کرده است. به همین دلیل است

۱- حدیث را مسلم ۲: ۱۰۱: ۲ حدیث شماره ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و احمد ۳: ۶۴ و الصدوق در معانی الاخبار: ۲۶۷ حدیث ۱ و در الفقیه ۲: ۳۴۱: ۲ حدیث ۱۵۷۳ و ۱۵۷۴ و ۱۵۷۵ و در الکافی ۴: ۵۵۴: ۴ حدیث ۳ و ۵ با لفظ خانه‌ام به‌جای قبر من، آورده‌اند.

که اهل محبت در سخن گفتن از فضیلت زیارت اهل‌البیت و به‌ویژه نوادگان پیامبر اکرم (ص) در هر زمان و هر مکان گوی سبقت از هم می‌ربایند. و چه صادقانه و محبت‌آمیز سروده است شیخ علی عقل شاعر اهل بیت و اولیا:

– می‌گویند کیانند؟ گفتم آل محمدند همانان که امید مند و روحم برای آنها پرمی‌کشد.

– دوست داشتن آنها – به نص حدیثی – بر همه مردم واجب گشته است.

– معنایش آن‌است که من در میان شما هدایت را – کتاب و خاندان و عترتم را – جا گذاشته‌ام.

– اگر مقام شاهان را وسیله‌ای در نظر گرفته‌ای، من به خاندان مصطفی متوسل می‌شوم.

– تا زنده‌ام بر در خانه آنها ایستاده‌ام و هرگاه بمیرم نور تابناک ایشان همراه منست. و شیخ صالح الجعفری زائر را به پاک‌سازی قلب خود با تلاوت قرآن و نماز بر رسول‌خدا (ص) فرامی‌خواند تا از برکت زیارتش بهره‌مند گردد و به اذن الهی برایش سودمند باشد و می‌گوید:

– ای کسی که به نزد ما اهل بیت آمده‌ای، قلب خود را پاک گردان هرگاه به زیارتمان می‌آیی.

– و جدّ ما مصطفی را به یاد آور و قرآن را تلاوت کن تا دوستی ما نصیبت گردد.

و احمد الحلوانی عارف در قصیده‌ای با عنوان "الحلواء" در ستایش فرزندان زهرا چنین سروده است:

– جانم را فدای گل خاندان زهرا می‌کنم و اگر آنها به جانم راضی شدند من ارج بزرگی یافته‌ام.

– به‌خدا سوگند که آنها دین و دنیای من هستند در ستایش آنها هرچه می‌خواهی بگو و هرآسی به دل راه مده.

– ای کسی که به دوستی آنها می‌بالی و دوستی‌شان را حفظ می‌کنی و آرامگاهشان را ارج می‌نهی، مژده گوارایت باد.

– تو ناگزیر در روز رستاخیز می‌شنوی که می‌گویدت: بفرما، بفرما وارد این بهشت سبز شو!

ای بسا صاحب "الکشاف" در تفسیری بر حدیث رسول‌الله (ص) به‌هنگام نزول آیه زیر: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (سوره الشوری: ۲۳) (بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان) منظور از این خویشاوندان رسول خدا را که دوستی‌شان بر ما واجب گشته است، به‌خوبی روشن ساخته، آنجا که می‌گوید: «علی و فاطمه و فرزندان آن دو» یعنی حسن و حسین هستند.

بدین ترتیب ثابت می‌شود که این چهارتن از نزدیکترین خویشاوندان آن حضرت (ص) هستند و از فضیلت بیشتری [نسبت به دیگران] برخوردارند؛ استدلالش هم از این قرار است که پیامبر خدا (ص) حضرت فاطمه (س) را دوست می‌داشت زیرا فرموده است: «فاطمه پاره تن من است، هر آنچه او را ناخوش آید مرا نیز ناخوش آید و آنچه او را می‌آزارد مرا می‌آزارد.» (احمد در مسند و الحاکم در مستدرک).<sup>۱</sup>

۱- الکشاف ۴: ۲۲۰-۲۱۹ در تفسیر آیه ۲۳ شوری، حدیث را الطبرانی در الکبیر ۳: ۳۹ و ۴۴۴: ۱۱ و الهیثمی در مجمع‌الزوائد ۷: ۱۰۳ و ابن کثیر و القرطبی در تفسیرهای خود در تفسیر آیه ۲۳ سوره شوری نیز آورده‌اند.

۲- مسند احمد ۴: ۳۲۳، مستدرک (الحاکم) ۳: ۱۵۸ یادآوری می‌شود که این حدیث به الفاظ نزدیک، متواتر است از جمله با تعبیر "مضعّة منی" و "شجّنة منی" بجای "بضعّة منی" یا با اضافه «هرکس او را بخشم آورد مرا به خشم آورده است» و «آنچه دل‌آزرده‌اش سازد مرا دل‌آزرده می‌کند و آنچه او را شاد گرداند مرا شاد می‌گرداند.» مضعّة و بضعّة نیز یکی است و به معنای پاره‌ای از گوشت است. نگاه کنید به: صحیح البخاری در حاشیه‌السندی ۲: ۵۵۰ حدیث شماره ۳۷۶۷ باب مناقب فاطمة و ۲: ۵۳۸ حدیث ۳۷۱۴ باب مناقب قرابة الرسول، فتح الباری شرح صحیح البخاری (ابن حجر) ۷: ۴۷۷؛ مصابیح السنة ۲: ۴۵۵ حدیث شماره ۲۷۱۲، شرح السنة (البغوی) ۸: ۱۲۰ حدیث ۳۹۵۶ و می‌گوید حدیث صحیحی است. المعجم‌الکبیر ۲۰: ۲۵ حدیث شماره ۳۰ و ۲۲: ۴۰۴، حدیث شماره ۱۰۱۲ و ۴۰۵، حدیث شماره ۱۰۱۴. مصنف ابن ابی شیبة ۱۱: ۱۸۴ حدیث شماره ۳۲۸۰۸، السنن الکبری (النسائی) ۵: ۹۷، کشف‌الخفا (العجلونی) ۲: ۸۰ حدیث ۱۸۲۹ و می‌گوید شیخین به نقل از المسوّر و احمد و الحاکم و البیهقی آنرا روایت کرده‌اند، فیض‌القدر ۴: ۵۵۴ حدیث ۵۸۳۳ و گفته است: السهلی با استدلال به این حدیث گفته است که هرکس او را دشنام دهد کفر ورزیده است زیرا آن حضرت (ص) را بخشم آورده است، فضائل

هم‌چنان‌که به تواتر ثابت شده که آن‌حضرت (ص) علی را دوست می‌داشت و خود تربیت و پرورش او را برعهده گرفت و با وی برخورد و معاشرت پدر و برادر داشت؛ حسن و حسین نیز چنین‌اند و [آن‌حضرت(ص)] برای آن‌ها دعا کرد و در دوستی آن‌ها مردم را به گواهی گرفت و حال که این موارد ثابت شده است باید به این چهارتن محبت کرده و آن‌ها را دوست داشته باشند زیرا در قرآن آمده است: «وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (سوره اعراف: ۱۵۸) (و او را پیروی کنید امید که هدایت‌شوید) و نیز آمده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (سوره احزاب: ۲۱) (قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست) و لزوم و وجوب محبت اهل بیت از این دعای تشهد نماز نیز ثابت می‌شود آنجا که می‌گوییم: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد» این دعا به مفهوم درخواست رحمت الهی برای آنهاست.

ازاین رواست که مصر در ایام حادثه کربلا و پس از آن، همدلی و همدردی فراوانی با اهل بیت داشت و استقبال خوبی از بانو زینب و همراهانش - به‌هنگامی که به قصد اقامت در این سرزمین در پی کشته شدن امام حسین به مصر آمدند - به‌عمل آورد. و با اینکه خلفای عباسی بعدها کوشیدند تا شعله همدلی و همراهی مصریان با اهل بیت را خاموش سازند ولی آن‌ها بر عشق و محبت خود افزودند؛ شاهد آن نیز فراوانی آرامگاه‌های متعلق به خاندان پیامبر(ص) در مصر و ترجیح ایشان در باقی‌ماندن در این سرزمین است.

و برخلاف اینکه حکام در شام و عراق سرهای مبارک کشته‌های اهل بیت را به مصر می‌فرستادند تا مردم مصر را نسبت به هواداری از اهل بیت و همدلی با ایشان بترسانند ولی مصریان هم‌چنان بیشترین محبت و دوستی را با آن‌ها داشتند. پدیده اذیت و آزار و شکنجه علویان و خاندان علی در امتداد دوره اموی‌ها و عباسی‌ها به استثنای

الصحابه: ۷۸، سبل الهدی ۱۰: ۳۲۷ و می‌گوید: به مقتضای آن، فاطمه بر همه زنان جهان از جمله خدیجه و عایشه و دیگر دختران پیامبر برتری دارد، فضائل الصحابه (احمد) ۲: ۷۵۵ حدیث شماره ۱۳۲۴ و غیره.

برخی خلفایی که به حق اهل بیت و منزلت ایشان اذعان داشتند، ادامه داشت؛ از جمله موارد استثنا، عمر بن عبدالعزیز بود که برخلاف دیگر خلفای اموی هراسی بر ملک و قدرت خود [از علویان] نداشت یا خلیفه مأمون عباسی که متمایل به اهل بیت بود و امام رضا را به خود نزدیک ساخت و ولایت عهدی را در زمان حیات خود به وی واگذار کرد و جانشینی خود را به وی سپرد گو اینکه خلافت برای [امام رضا] تحقق نپذیرفت.

مصر از همان هنگام که مردمانش با عشق و دوستی رسول‌خدا (ص) آشنا شدند با عشق به اهل بیت خو گرفتند زیرا در قرآن مجید با رهنمود الهی آشنا شده بودند که می‌گفت: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (سوره شوری: ۲۳) (به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان) و نیز با رهنمود پیامبر اکرم(ص) که فرمود: «خدا را دوست بدارید زیرا نعمت‌های فراوانی به شما ارزانی داشته و مرا به‌خاطر عشق به خدا دوست بدارید و اهل بیت را نیز به دلیل اینکه دوستشان می‌دارم دوست بدارید»<sup>۱</sup>. (الترمذی و الحاکم آن‌را به نقل از ابن عباس روایت کرده‌اند.)

به کسانی که نسبت به وجود آرامگاه یا ضریح اهل بیت در مصر تردید دارند، باید گفت که می‌دانیم تاریخ اسلام را به‌طورکلی کسانی تدوین کرده و نوشته‌اند که مورد اعتماد بوده‌اند از جمله ایشان المقریزی است که به موضوع سر امام حسین پرداخته و در خطط خود می‌گوید: «الصالح طلائع وزیر، در خارج از "باب زویله" از سوی دروازه احمر، مسجدی بر سر [امام حسین] ساخت که به مسجد الصالح طلائع معروف است و سر را در مسجد مذکور بر لوح‌های چوبی شستشو داد.» و سپس مثل یک مورخ قابل اعتماد می‌گوید: «سپس سر [امام] حسین در روز یکشنبه هشتم جمادی‌الآخر (۵۴۸ هـ)

۱- روایت را الترمذی ۵: ۶۶۴ حدیث شماره ۳۷۸۹ و الطبرانی در الکبیر ۳: ۴۶۳ حدیث شماره ۲۶۳۹ و ابونعیم در الحلیة ۳: ۲۱۱ و الخطیب در تاریخ ۴: ۱۶۰ و الحاکم در المستدرک ۳: ۱۴۹ و شیخ طوسی در الامالی: ۲۷۸ حدیث ۵۳۱ مجلس (۱۰) آورده‌اند.

از عسقلان به قاهره انتقال داده شد.<sup>۱</sup>

همچنین در کتاب *العدل الشاهد فی تحقیق المشاهد آمده است*: «وقتی عبدالرحمن کدخدا در سال یک‌هزار و یکصد و هفتاد و پنج (۱۱۷۵هـ) در پی توسعه مسجد مجاور مسجدالشریف برآمد، به او گفتند: در این آرامگاه وجود سر [مبارک امام] حسین ثابت نشده است لذا در صدد تحقق موضوع برآمد و در حضور مردم، آرامگاه را گشود و دو عالم جلیل‌القدر یعنی: شیخ الجوهری شافعی و شیخ الملوئی مالکی وارد آن شدند و بنابه گفته‌های ایشان بعد از خروج از درون آن قبر، شاهد چهارپایه‌ای از چوب ساج که روی آن طشتی از طلا قرار داشت بودند که بر فراز آن پرده ابریشمی سبزرنگی بود و زیر آن کیسه‌ای از ابریشم سبز کم رنگی بود که سر مبارک داخل آن قرار داشت.»

به‌رحال امام ابن‌الجوزی در این مورد می‌گوید: «سر امام حسین و پیکر او هرکجا که باشد در دل و جان و روان مردمان جای دارد» لذاست که ما می‌گوییم دوستی اهل بیت و خوش‌گمانی به محل دفن و ضریح ایشان، بهتر از خودداری از زیارت آن‌ها به بهانه‌های نامطمئن است. و چه درست و به‌جا گفته است:

– مولا حسین را در سرزمین شرق و غرب مجوید.

– همه جا را رها کنید و به سوی قلب من آید که او در قلب من جای دارد.

از اینجاست که هر زائری برای قرائت چند آیه از قرآن مجید و دعا برای هرکدام از مسلمانان از ثواب بهره‌مند می‌گردد هم‌چنان‌که نیت صله رحم رسول‌خدا (ص) نیز برای او ثواب به‌دنبال دارد. شگفت این‌که کسانی یافت می‌شوند که خود را از نعمت دوستی اهل بیت محروم می‌سازند زیرا از درک دلالت این آیه کریمه عاجز مانده‌اند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (سوره الزمر - ۳) (... ما آن‌ها را جز برای اینکه ما را هرچه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم.) و توجه ندارند که واژه «ما نعبدهم» (آن‌ها را نمی‌پرستیم) در این آیه اشاره به عبادت از جمله رکوع و سجود دارد! به آن‌ها می‌گوییم تفاوت میان عبادت و محبت زمین تا آسمان است. دوستداران اهل بیت می‌گویند: ما

آن‌ها را دوست داریم چون در راستای اطاعت از فرمایش رسول‌خدا(ص) است و پس از نماز گزاردن به پیشگاه خدا و رکوع و سجود خاشعانه و خاضعانه به درگاه او و اذعان به اینکه بندگان خداوند متعال هستیم و پس از ادای وظیفه اطاعت، به انجام وظیفه محبت و دعا برای اهل بیت می‌پردازیم تا نشان دهیم که آن‌ها در دل‌های ما جای دارند. می‌بینیم که در این میان معبود خداست و کسی جز او نیست و محبت برای او و برای پیامبر او(ص) و اهل بیت پیامبر اوست چون خود آن‌حضرت (ص) به ما توصیه کرده است: «خدای را دوست بدارید زیرا نعمت‌های فراوانی به شما ارزانی داشته و مرا به‌خاطر عشق به خدا دوست بدارید و اهل بیت را نیز به دلیل اینکه دوست‌شان می‌دارم، دوست بدارید.»<sup>۱</sup> (روایت را الترمذی و الحاکم به نقل از ابن عباس نقل کرده‌اند)

بنابراین، نباید تعصب‌های نابجا باعث قطع رحم رسول‌خدا(ص) گردد. حتی یک فرد عامی نیز وقتی وارد مسجدی می‌شود که در آن ضریحی است، ابتدا ادب واجب شخصیت مسجد را با نماز به‌جای می‌آورد و سپس به زیارت آن آرامگاه می‌پردازد و دعا می‌کند و آیاتی از قرآن مجید را تلاوت می‌کند تا هدیه نثار روح او گردد. این کار منجر به گسترش محبت میان مسلمانان می‌گردد و به‌مثابه اقتدای به صالحان و اولیای خدا و بیان مقام و منزلت ایشان در دل‌های مردم است.<sup>۲</sup>

امام الشافعی می‌گوید: هرکس در تشهد بر خاندان پیامبر صلوات نفرستد نمازش باطل است و در همین معناست که گفته است:

– ای اهل بیت رسول‌خدا، دوستی شما از سوی خدا در قرآن واجب گشته است.

– در فضل و والایی شما همین بس که کسانی هستند که اگر کسی بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است.

۱- پیش از این اسناد این حدیث را نقل کردیم.

۲- پیش از این یادآور شدیم که زیارت آرامگاه‌های انبیا و اولیای خدا و صالحان و بزرگان تاریخ از مؤمنان، دارای اهداف و آثار فراوان دیگری نیز هست که مجموعه آن‌ها به گسترش روح دینداری در میان مردم و تحکیم و احترام دیگران به ایشان و تقویت پایبندی به اخلاق پسندیده می‌انجامد و اینها همه فضایی است که اسلام، همواره آن‌ها را خواسته و بدان‌ها فراخوانده است.

می‌دانیم که رسول خدا(ص) چیزی از پیش خود بر نمازها نمی‌افزاید و حتماً خداوند متعال بوده که به وی وحی فرموده تا مردم در تشهد خود برای اهل بیت درود و دعا بفرستند و در تشهد خود بگویند: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم.» معنای این جمله بنابه نوشته سیدی محی‌الدین ابن عربی از این قرار است: «خداوندا بر سرور ما محمد و اهل بیت او درود فرست هم‌چنان‌که بر سرورمان ابراهیم و آل بیت او درود فرستادی.» و از آنجا که در میان خاندان پیامبر، پیامبری وجود ندارد زیرا نبوت و پیامبری به حضرت محمد(ص) ختم شده است، معنای این فراز مصروف به خاندان او(ص) می‌گردد تا در فضل و مقام همچون خاندان حضرت ابراهیمی باشند که در میان ایشان پیامبرانی چون حضرت اسماعیل و حضرت یوسف(ع) وجود دارد. بنابراین والایی از آن خاندان حضرت محمد و نه خود اوست زیرا مقام او که نزد خداوند متعال کامل شناخته شده و برترین مقام‌هاست و دعا و نماز و درود در تشهد معطوف به خاندان اوست و هر مسلمانی این کار را می‌کند و این نشان می‌دهد که آن‌ها از سوی خداوند متعال گرامی داشته شده‌اند و آن‌هایی که دوستشان می‌دارند نیز با والایی آن‌ها والایی می‌یابد و انشاءالله با ایشان محشور می‌گردند.»

\* \* \*

خواننده ارجمند! این کتاب، کتاب محبت و مهرورزی است، فراخوانی برآمده از دل به دلها برای محبت اهل بیت و انجام وظیفه دوستی و محبتی است که در واقع سفارش پیامبر خدا(ص) در مورد خاندان و فرزندان او(ص) و از باب وفاداری به اوست. کردار و احوال ایشان نیز نشان داده که آن‌ها شایسته خویشاوندی با گرامی‌ترین خلق خدا را یافته‌اند؛ آن‌ها در راه حق به جهاد پرداخته‌اند و مواضع بسیار بزرگوارانه‌ای دارند؛ سخنان نغزی دارند که علما بدان گواهی داده‌اند لذاست که نزد سلف صالح - و به‌ویژه خلفای راشدین - مقام و منزلت بزرگی. در این راستا حضرت ابوبکر(رضی الله عنه) می‌گفت: «صله رحم رسول خدا(ص) برای من دوست داشتنی‌تر از صله رحم خودم است.» هم‌چنان‌که حضرت عمر بن الخطاب نیز با بانو ام‌کلثوم دختر امام علی از دواج کرد تا با خاندان پیامبر(ص) پیوند خویشاوندی داشته باشد و پس از آن نیز همه اهل صلاح و دوستان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در همین راه قدم برداشتند. نوادگان رسول خدا(ص) - که در این کتاب از ایشان سخن رفته است -

شخصیت‌های مطهری هستند که خداوند پلشتی‌ها را از ایشان زدود و پاک و پاکیزه‌شان ساخت زیرا از شرف خویشاوندی عزیزترین عزیزان خدا (ص) برخوردار هستند و به اخلاق و رفتار او پای بندند و راه او را می‌پیمایند لذا سزاوار محبت مردمی شده‌اند که یکی از ایشان در وصف این محبت گفته است:

- اگر گناهان آن‌هاست که دلم آن‌ها را دوست می‌دارد، بدان که گناهانم از اندازه بیرون شده‌اند.

از اینجاست که باید گفت محبت به اهل بیت و دوستی نوادگان پیامبر اکرم(ص)، در واقع چیزی جز جبران آن همه مصایبی - که نه در ازای ارتکاب گناهی بلکه به‌خاطر سوءظن حکام وقت نسبت به ایشان - تحمل کردند، نیست. هم‌چنان‌که برخی دوستانشان نیز به آن‌ها خیانت کردند! کسانی که به آن‌ها گفتند: دل‌های ما با شما ولی شمشیرهای ما بر گردن‌های شماست!! آن‌ها از ترس سلطان، عهدشکنی کردند و ....

آن‌ها به نسیم عشق و محبت و دوستی نیازمندند؛ آن‌ها نمونه‌های شایسته اسلامی هستند که نسل‌های پیاپی باید با مواضع و اصول والایی که بدان پای‌بند بودند و با رفتارهای شایسته‌ای که از رفتار و سلوک پیامبر اکرم(ص) الهام شده است، آشنا شوند. ما وظیفه دوستی و محبت به ایشان را داریم و این کار را با زیارت آرامگاه‌های آنان و دعا برای آن‌ها و برای آشنایی ارواح این صالحان با ارواح زائران و به‌ویژه در جاهایی که مردم استجابت دعا را در آنجا تجربه کرده‌اند، انجام دهیم به شرطی که نیت زائر پای‌بندی به آداب شرعی زیارت هریک از این نوادگان [پیامبر] در مسجد یا مزار منتسب به آن یا به نام آن باشد.

گاهی این مساجد و مزارها [آرامگاه‌ها و ضریح‌ها] به نام نوادگان پیامبر اکرم(ص) از جمله: مسجد بانو سکینه و بانو فاطمه نبوی است که برخی نیکوکاران و صالحان با خدای خود نذر کرده بودند که برای برخوردارگی از برکت این کار و در جهت احیای نام اهل بیتی که در دل‌های مردم از جایگاه برجسته‌ای برخوردارند، مسجدی به نام یکی از خاندان پیامبر بنا کنند.

هم‌چنان‌که ممکن است این مسجد براساس خوابی که یکی از صالحان دیده و بنای مسجدی با نام یکی از نام‌های شریف اهل بیت از آن تعبیر شده، ساخته شده باشد. این اماکن را آرامگاه‌ها یا بارگاه‌های "رؤیا" می‌گویند و در بسیاری از شهرهای اسلامی و

به‌ویژه در مصر وجود دارند و این سرزمین بهره فراوانی از این گونه مساجد و زوایا و آرامگاه‌ها و ضریح‌ها برده و همه برای نماز و عبادت و تلاوت قرآن و ذکر خدا در هر زمان آماده و مهیا شده‌اند. اگر مؤرخان در اینکه چه کسی در جوار این مسجد یا مزار به خاک سپرده شده است اختلاف نظر دارند این چیزی از ثواب نماز گزاردن در یکی از خانه‌های خدا نمی‌کاهد و ثواب قرائت قرآن و دعا در آن به [روح] کسی که آنجا به نام وی رقم خورده است نیز می‌رسد و علاوه بر این مسئله تأسی به اخلاق کسانی که پیامبر اکرم (ص) ما را به دوستی و مودت آنان سفارش فرموده نیز مطرح است؛ آنچه را که ضریح می‌گویند نامگذاری اهل سنت و آنچه مزار یا مشهد نامیده می‌شود، نامگذاری مربوط به شیعیان است و هردو [ضریح یا مزار] به معنای قبری است که معمولاً بر فراز آن گنبدی قرار دارد و زیر آن [پیکر] مرد یا زن مسلمانی از نوادگان [پیامبر] آرمیده است که به صلاح و تقوای آن‌ها اطمینان حاصل است. جاهایی چون: مشهد الحسینی، مشهد الزینبی، ضریح امام الشافعی در مصر و در بسیاری از شهرهای اسلامی دیگر.

\* \* \*

## خاتمه

در میان نوشته‌های بسیاری که درباره اهل بیت در مصر به رشته تحریر درآمده بخش‌های مختلف این کتاب، برگزیده شدند.

این نوشته‌ها در واقع از یک سو منعکس‌کننده میزان عشق و محبت عمیق مردم مصر نسبت به اهل بیت (ع) است و از سوی دیگر نشان از ارزش و اهمیت و عظمت اهل بیت در دل‌های مصریان - اعم از اندیشمندان و مردم عادی - دارد.

این کتاب نه تنها نگاهی گذرا به زندگی و تاریخچه اهل بیت و آرامگاه‌های فرزندان پیامبر (ص) در مصر است بلکه به مثابه راهنما و نشان راهی است برای کسانی که خواهان آشنایی بیشتر با مزار اهل بیت و تاریخ و وضع معماری آن‌ها هستند؛ صفحات کتاب حاوی توصیف اجمالی این مراقد و هنرها و کتابت‌ها و تزئین‌های آن و نقشی است که امرا و تجار و بزرگان شهرها در رسیدگی و توجه به آن‌ها و به‌ویژه فراهم

آوردن خدمات ویژه آن‌ها در تمامی دوره‌های اسلامی تا به امروز، داشته‌اند. وجود و حضور اهل بیت در مصر، به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تنفس‌گاه بزرگی برای مردم مصر است و برکات و کرامات ایشان بر این دیار و مردمان آن همیشگی و پایدار است.

در این آثار واقعیت بر قلم فایق آمده و وقایع و شواهد و دلایل ملموسی ارایه شده که در طول سال همواره پیرامون مراقد اهل بیت (ع) در جریان است که از هر قلمی رساتر و از هر کتابی مؤثرتر است.

شخصیت‌های برجسته‌ای که این نوشته‌ها را به تحریر درآورده‌اند صادقانه‌ترین تعبیرها در مورد اهل بیت را به‌کار گرفته‌اند به‌گونه‌ای که دیگر فرصت و مجالی برای هرگونه اظهارنظر یا افزودنی - جز تبریک به این همه کوشش و تلاش خالصانه و آرزوی توفیق پایدار برای ایشان - به‌جای نگذارده است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

سید هادی خسروشاهی - قاهره

۱۴۲۴ هـ ق - ۲۰۰۳ م.

(۱۳۸۱ هـ ش)

**پیوست‌های کتاب**



پوست شماره (۱)

کتاب  
"اخبار الزینبات"

تألیف:

علامه بزرگوار ابوالحسین یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة  
ابن عبیدالله الاعرج ابن الحسین الاصغر ابن الامام السجّاد.

پیشگفتار از:

سید هادی خسروشاهی

کتاب ارزنده‌ای است و در آثار مربوط به انساب، تصنیفی بهتر و عادلانه‌تر و منصفانه‌تر و خوشایندتر از آن ندیده‌ام.»

ابن الاعرج در *الثبت المصان* پس از ذکر نسب او می‌گوید: «تألیفات وی عبارتند از: اخبارالمدينة، اخبار الزینبات و کتاب النسب. او در مدینه پیامبر اکرم(ص) سکونت داشت و پس از پدر و جدّ خود کارگزاری آنرا برعهده داشت و همچنان کارگزاری مدینه منوره در میان فرزندان وی یکی پس از دیگری تا به امروز باقی مانده است، او بزرگواری عظیم‌الشأن و نیکو طریقت بود و در محرم سال ۲۱۴هـ در مدینه منوره در العقیق در قصرعاصم به دنیا آمد و در سال ۲۷۷ هـ در سن ۶۳ سالگی در مکه مکرمه وفات یافت.»

و در کتاب *أقنوم الآثار فی الكشف عن الکتب و الأسفار ابويعقوب الازموری* الارمعازی آمده است: «اخبار الزینبات رساله‌ای است از عبیدلی یحیی بن الحسن شیخ الشرف که با این عبارت آغاز می‌شود: بحمدالله و ثنائیه تستفتح ابواب رحمته ... که مؤلف جز آن، تألیفات خوب دیگری هم دارد از جمله: کتاب النسب، اخبارالمدينة و انساب قبائل العرب، در ذی‌القعده سال ۲۷۷ در ۶۳ سالگی در مکه مکرمه وفات یافت و امیر وقت مکه بر وی نماز خواند...»

او دارای تألیفات دیگری است از جمله: کتاب المناسک، کتاب المسجد، کتاب الفواطم، رساله الخلافه و غیره.

آیه‌الله مرحوم سید شهاب‌الدین حسینی مرعشی نجفی - که آثار و برکات و کتابخانه پرشکوهش که سرشار از نسخه‌های خطی است (بیش از سی و دو هزار جلد در شصت هزار عنوان که ۶۰٪ آن‌ها به زبان عربی است) همچنان ادامه دارد - اقدام به تحقیق این رساله خطی - در پی جست‌وجوی بسیار برای یافتن آن - کرد و همراه با مقدمه مفصلی در ایام حیات خود آنرا که مدت‌های مدید و برخلاف نیاز مبرم برای حل مشکل مکان مرقد بانو زینب(ع) به دور از چشم همگان در گوشه‌ای خاک غربت و غریبی می‌خورد به زیور طبع آراست.

## پیشگفتار

### سند تاریخی پیرامون

### آرامگاه بانو زینب (ع)

برای نخستین بار کتاب تاریخی ارزشمندی به‌دستمان رسید که در شمار کتاب‌های نفیس خطی قدیمی است و نام آن «اخبار الزینبات» است و علامه زمان، ابوالحسین یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة ابن عبیدالله الاعرج آنرا تألیف کرده است. نسب مؤلف به امام سجّاد زین‌العابدین (ع) می‌رسد و جزو علمای بزرگ نسب‌شناس و از شخصیت‌های برجسته علمی، تاریخی و مؤثر در زمان خود به‌شمار می‌رفته است.

در شرح حال وی در کتاب *الثبت المصان* ابن الاعرج الحسینی الواسطی و نیز در کتاب *بحرانساب الشریف الازورقانی و نسب الطالبیین* تاج‌الدین الحسینی آمده است: «او یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة فرزند امیر عبیدالله الاعرج ابن الحسین الاصغر ابن الامام علی زین‌العابدین است.»

الحسینی در انساب خود می‌گوید: «او نخستین کسی است که [سلسله] انساب را در کتابی تدوین کرد و فرزندانش امارت مدینه را برعهده داشتند و تا به امروز این مقام در نسل او یکی پس از دیگری باقی است. او کتاب نسب خاندان ابوطالب را از ابتدای تولد ابوطالب و شاخه به شاخه فرزندانش تا به نزدیکی زمان خود را تدوین کرد که

این رساله، سند تاریخی قابل اعتمادی در مورد زندگی بانو زینب کبری دختر امام علی (ع) به‌شمار می‌رود و نشان می‌دهد که او پس از اجبار به خروج از مدینه منوره، وارد مصر شد و در آنجا وفات یافت و همانجا به‌خاک سپرده شد حال آنکه بانو زینب که در شام [سوریه - دمشق] به‌خاک سپرده شده است، زینب وسطی دختر امام علی (ع) و با کنیه ام‌کلثوم است.

در این موضوع اعتماد آیه‌الله مرعشی نجفی به این سند تاریخی و فراخوان وی برای انتشار آن کافی است زیرا به اختلاف نظرهای مطرح و مستمر مربوط به محل مرقد مبارک این بانوی گرانقدر نقطه پایان می‌نهد.

اینک ما این سند موثق را با توفیق الهی و با پیوست چاپ کتاب اهل بیت در مصر منتشر می‌سازیم تا مگر همگان را به کار آید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

سید هادی خسروشاهی

قاهره - ۱۴۲۳ هـ ق

۱۳۸۰ هـ ش

## پیش درآمد

### بانو زینب، سمبل حق و فضیلت

اشتهار فضایل بانو زینب و آنچه از وی و درباره وی در کتب تاریخ روایت شده ما را از هرگونه پرداختی به تاریخچه زندگی او بی‌نیاز می‌سازد. خلاصه اینکه او سرچشمه فضایل و جاودانه نام است و جای شگفتی نیست که او را مثل اعلای حق و سمبل فضیلت می‌شناسند و از ویژگی‌های حق، پایداری و از خصوصیت‌های فضیلت نیز پرآوازی است.

گُل خاندان علی (ع) را با راستی و صداقت سرشته‌اند به‌گونه‌ای که جز راستی و درستی نمی‌شناسند؛ آن‌ها چنان بر حق و حقیقت خو گرفته‌اند که حتی به اندازه یک سرسوزن از آن عدول نمی‌کنند و حق با آن‌ها و آن‌ها با حق همراهند و به هر سو رود، می‌روند.

حرکت امام حسین (ع) برادر این بانوی بزرگوار، مظهر کامل حق بود و زینب نیز خود در این نهضت منادی حق و صدای رسای او و نور خاموشی ناپذیر حق و روح جاودان صداقت و راستی بود. مواضع وی در برابر امرای ظلم و ستم، مثال واقعی حق و عدالت و در برابر ستمکاری‌ها و جور ستمکاران بود؛ او با ثبات و شجاعت تمام با آن‌ها چنان به مبارزه می‌پرداخت که از هیچ‌کس جز او چنین تهوّر و شجاعتی دیده نشده است.

زمانی که در چنان موضع وحشتناکی قرار گرفت، منادی حق ندایش داد و او به نام صدایش کرد و لیبکش را پاسخ گفت و در این زمان خطاب به یزید گفت: «خدای درست گفت ای یزید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (سوره الروم - ۱۰) (آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آن‌ها را به ریشخند می‌گرفتند).

ای یزید! آیا گمان برده‌ای که وقتی ما را به هرگوشه و کنار این زمین راندی و چون اسیران با ما رفتار می‌شد، نزد خدا چیزی از ما کم می‌شد و تو صاحب ارجی می‌گشتی؟ و گمان بیهوده بردی که این کار بزرگ تو را بزرگ ساخته لذا باد غرورت گرفت و هنگامی که دنیا را به کام خود دیدی و کار را بر وفق مراد یافتی از شادی سر از پای نشناختی حال آنکه خداوند مهلت و فرصتی به تو داد و فرمود: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (سوره آل‌عمران: ۱۷۸) (و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند، تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت).

آیا این عدالت است ای فرزند آزاد شده‌ها که دختران و کنیزان خود را مست می‌کنی و دختران رسول‌خدا(ص) را چون اسیران می‌رانی؟ تو آن‌ها را هتک حرمت کردی و صدایشان را زمخت ساختی و دل افسرده آن‌ها را سوار بر شتران از شهری به شهر دیگر و بی هیچ مراقبت و مأوایی، راندی و نگاه دور و نزدیک را بر ایشان دوختی حال آنکه کسی از مردان نزدیکشان، همراهشان نبود؛ آیا این تویی که می‌گویی ای کاش پدرانم در بدر شاهد این صحنه‌ها بودند؟! و از این بابت کمترین ناراحتی و احساس گناهی نکردی حال آنکه با چوب دستی خود، دندان‌های ابو‌عبدالله را زیر و رو می‌کردی؟ و چرا چنین نباشی حال آنکه این تو بودی که دمل چرکین کین‌توزی‌ها را با ریختن این خون‌های پاک، خون ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب را بیشتر زدی. به زودی به حضور الهی خواهی رسید و در آن هنگام آرزو خواهی کرد که ای کاش کور و کر بودم

و نمی‌گفتم: «هلله سر دهید و شادی کنید»، خداوند! حق ما را بازستان و از آنهایی که به ما ستم روا داشتند، انتقام گیر.

ای یزید! به‌خدا سوگند که جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را قطعه قطعه نکردی. تو - برخلاف میل خود - به پیشگاه رسول خدا (ص) خواهی رسید و عترت و خویشان او را در روزی که خدای جمع آن‌ها را یکجا گردهم خواهد آورد، می‌بینی: «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (سوره آل‌عمران: ۱۶۹) (هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند)

تو و آنهایی که تو را بر گرده مؤمنان مسلط ساختند و این مقام را در اختیارت نهادند، خواهید دانست که وقتی داور میان ما خدا و مدعیات جدّ ما و شاهدان علیه تو، اندام‌هایت باشند، ستمگران چه روزگار بدی خواهند داشت! آیا در آن زمان درخواستی یافت که کدام یک از ما در مکان بدتری قرار داریم و لشکریان ضعیف‌تری داریم؟ گو اینکه من - به‌خدا سوگند - تو را بسیار خوار می‌شمارم و سرزنش و نکوهش تو را بزرگ می‌دانم [تو را لایق سرزنش هم نمی‌دانم] ولی چه می‌شود کرد که چشم‌ها عبرت می‌گیرند و سینه‌ها پر از دردند و اینها همه چیزی را تغییر نمی‌دهد زیرا که برادرم حسین کشته شده است. ولی بدان که حزب شیطان ما را به حزب ابلهان نزدیک می‌سازد تا اموال خدای را برای هتک حرمت الهی نثار آنان سازند، خون ما از این دستان می‌چکد و این دهان‌ها از گوشت ما می‌خورند و تو اگر در این دنیا ما را به عنوان غنیمت گرفته‌ای زمانی که جز کرده‌های خود را در اختیار نداری [روز جزا]، ما را بار سنگینی بر دوش خود خواهی یافت و در آن زمان بر سر "ابن مرجانه" فریاد می‌کشی و او بر سرت فریاد می‌زند و تو و پیروانت در روز رستاخیز همچون سگان به عوعو می‌افتید؛ زمانی که بیشترین و مهمترین ره توشه خود را قتل خاندان محمد (ص) قرار داده‌ای! به‌خدا سوگند که من هرگز جز از خدای نترسیده‌ام و جز به درگاه او شکوه نکرده‌ام. تو هرکاری می‌خواهی بکن و تلاش و کوشش خود را انجام ده که به‌خدا

سوگند ننگی که از برخورد با ما نصیب تو گشته است، هرگز شسته نمی‌شود.»

### پیکر بانو زینب در مصر

من قصد آن ندارم که با ارائه رساله‌ای که شامل اخبار فراوانی از بانوی برجسته نبوی است در برابر کسانی که وجود پیکر پاک او را در مصر و به‌ویژه در جایی که هم‌اکنون مورد زیارت قرار می‌گیرد منکر شده‌اند، حجتی اقامه نمایم زیرا کتاب‌های تاریخی<sup>۱</sup> داستان آن‌را برایمان بازگو نمی‌کنند و در آن‌ها جزئیاتی مطرح نشده که این نظر را تأیید کنند. روایت اهل کشف و شهود نیز مربوط به شخصیت خود آن‌هاست چه در شمار مشاهدات معنوی - روحی است و در بحث کنونی ما - یعنی قرار گرفتن در برابر حقایق ثابت و قابل تأیید علمی - نمی‌گنجد.

لذا قصد داشتم به هیچ وجه وارد این بحث نشوم تا مبادا به مواردی برخورد کنم که نصّ ثابتی در مورد آن وجود ندارد به همین دلیل تنها به اخبار و روایات این کتاب‌ها به عنوان یکی از شیوه‌های بلاغت عرب و تجسم‌گر سلسله فضایی که به عنوان الگو، تکیه‌گاه شعور ملت‌های زنده به‌شمار می‌رود بسنده کردم. چیزی که این بانوی مطهر را هم‌ردیف بانوان پرآوازه جهان قرار داده است.

وقتی به نتیجه‌ای که خواسته بودم رسیدم و به آنچه اشاره کردم دست یافتم و آن‌ها را در کنار دانسته‌های خویش قرار دادم، این اندیشه به ذهنم خطور کرد که یکبار دیگر بحث و بررسی در این باره کنم تا شاید به نتیجه‌ای رسم که سرانجام به اختلاف‌نظرهای موجود در این باره - به‌ویژه نسبت به برخی معاصران ما - پایان بخشد ولی در این مورد بیهوده کوشیدم با این حال هرگز ناامید نگشته یا احساس خستگی نکرده‌ام و همواره مشتاق رسیدن به حقیقت بوده‌ام لذا به پژوهش‌ها و بررسی‌های خود ادامه دادم. این پژوهش‌ها به کشف یکسری حقایق پیچیده‌ای منجر شد که مسلماً نتایج خوبی به‌دنبال

خواهد داشت. نوشته‌ها و گفته‌های متناقض مؤرخان و آشفتگی‌های فراوان موجود در آثار تاریخی مکتوب نیز به یاریم آمد و البته در این راه با دشواری‌های فراوانی نیز روبرو شدم و با موانع بسیاری برخورد کردم و در این میان صدها هزار کتابی که در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های مصر در برابر چشمم قرار می‌گرفت هیچ‌کدام توجهم را جلب نمی‌کرد زیرا آنچه را در پی آن بودم در آن‌ها نمی‌یافتم.

ولی همه این موانع و دشواری‌ها چیزی از عزم و اراده‌ام نکاست. من به کاری که تمام زندگی‌ام را وقف آن کرده‌ام، ادامه دادم و در این میان برحسب تصادف در یکی از کتابفروشی‌ها به مجموعه کتاب‌هایی برخورد کردم که با نگاهی به عناوین برخی از آن‌ها توجهم به جزوه‌ای جلب شد که عنوان: «الرسالة الزینبیه شمس‌الدین ابی‌الخیر السخاوی المصری» را بر خود داشت؛ در ابتدا تصوّر کردم این جزوه همان رساله سیوطی<sup>۱</sup> است ولی نام مؤلف دیگری را دیدم و هنگامی که به ورق زدن آن پرداختم، متوجه شدم که برتر از رساله سیوطی است زیرا شامل شرح حال بانو [زینب] و اثبات شجره‌نامه وی می‌شود. بدین ترتیب نسبت به رساله سیوطی و افزون بر آن، شرح حال مختصری از ایشان را نیز داراست و از استقرار بانو [زینب] در مدینه منوره - در پی عزیمت به شام پس از مصیبت برادرش امام حسین - نیز سخن گفته است و دیگر چیزی از این بیشتر ندارد. این جزوه را نیز اگرچه شایسته توجه و عنایت است ولی از آنجا که گرهی از کارم نمی‌گشود، رها کردم.

پس از مدتی که از این ماجرا گذشت با دوستی که معمولاً در اینگونه موارد با او مشورت می‌کنم و کمک می‌خواهم، مکاتبه کردم؛ او طی نامه‌ای به اطلاع رساند که "ابن طولون دمشقی" مؤرخ، رساله‌ای در شرح حال بانو زینب نگاشته که در کتابخانه شخصی یکی از دوستانش در "نابلس" نگاهداری می‌شود و به من قول داد که با او

۱- "المحاجة الزینبیه فی السلالة الزینبیه" که یک نسخه خطی از آن در دارالکتب المصریه وجود دارد و در فاس (مراکش) به‌چاپ رسیده و خود خلاصه‌ای از آن‌را در کتاب "الحاوی فی الفتاوی" ارایه داده و بخش اعظم آن‌را العدوی در "النفحات الشاذلیه" و "مشارق الانوار" آورده است.

۱- کتابهای در دسترس چاپ شده و خطی که می‌دانیم در مقایسه با آنچه در زمان خود تألیف شده‌اند درصد بسیار کمی را تشکیل می‌دهند.

مکاتبه کند و کتاب مزبور را برایم به امانت بگیرد و آنرا برایم بفرستد؛ طولی نکشید که این رساله بدستم رسید. حجم این جزوه یا رساله به اندازه یک و نیم برابر رساله قبلی بود و در آن شرح حال و زندگینامه بانو زینب وسطی (ام‌کلثوم) آمده و اشاره شده بود که او در شام به خاک سپرده شده است: این بانو در واقعه "الحرّة" به شام رفته بود و به تبع وی شرح حالی از خواهرش را ارایه داده و برای تأیید صحّت گفته‌های خود - در اینکه بانو زینب کبری به مصر آمده و همانجا وفات یافته است و آنکه در شام مدفون شده زینب وسطی است و ادعای اهالی دمشق در این مورد صحّت ندارد - به روایت "ابن عساکر" استناد جسته است. من نیز از آن قسمت‌هایی که برایم اهمیّت داشت یک نسخه کپی تهیه کردم و آنرا به صاحبش بازپس دادم.

اندک مدتی بعد دوست مزبور رساله دیگری برایم فرستاد که آنرا در حلب نزد یکی از دوستانش یافته بود؛ عنوان این جزوه چنین بود: «اخبار الزینبات للعبیدلی النسابة» و خاطر نشان ساخت: تو در این جزوه انشاءالله گمشده خود را خواهی یافت؛ لذا اجازه داری که از آن یک نسخه کپی تهیه کنی. وقتی جزوه را ورق زدم و نگاهی به آن انداختم متوجه شدم که زندگی‌نامه بانو زینب کبری دختر علی بن ابی طالب است و در بخش پایانی شرح حال این جمله آمده بود: بانو زینب اندک زمانی پس از کشته شدن برادرش به مصر آمد و همانجا وفات یافت و در جایی که به آن "الحمراء القصوی" در محل باغ‌های "الزهری" می‌گویند، به خاک سپرده شد.

از این کتاب یک نسخه کپی تهیه کرده و با تشکر از زحمات وی آنرا برایش بازپس فرستادم و اینک و با توجه به اهمیّت این کتاب، بهتر آن دیدم که متن آنرا عینا در اینجا آورم چه در کتابخانه‌های دیگر مشابه این جزوه‌ای که اینک بدان دست یافته‌ام، وجود ندارد. این جزوه اولین سنگ بنای پایان بخشیدن به اختلاف نظرهای موجود میان تعداد زیادی از مؤرخان از قرن‌ها پیش بدین سوست.

این رساله برخلاف کوچکی، بهترین دلیل در برابر کسانی است که ورود بانو زینب به مصر و وفات وی در آنجا و به خاک سپرده شدن پیکرش در این مکان را بعید

می‌دانند ولی مؤلف با عبارت پیشین [در پایان شرح حال بانو زینب کبری] آنچه در میان مردم مصر معروف بود، بیان کرد و ما در گذشته و حال نام او را در میان آثار خطی مصر و نیز در آنچه استاد ارجمند جناب مصطفی بیگ منیر ادهم برایمان نوشته بود - و در سطور آینده به تفصیل بدان اشاره خواهیم کرد - دیده بودیم.

این رساله که متن آن در این کتاب درج شده از نسخه اصلی ارسالی از سوی دوست مزبور نقل گردیده است و به تاریخ سال ۶۷۶ هجری قمری و به خط شخصی به نام الحاج محمد البلتاجی الطائفی از مجاوران حرم شریف نبوی [مدینه منوره] نوشته شده است و از نسخه اصلی که تاریخ سال ۴۸۳ هجری به خط سید محمد الحسینی الواسطی الاصل ساکن حیدرآباد، نسخه برداری شده است.

دسترسی به این سند تاریخی برای من مایه شادی و سعادت وافری بود و بدین وسیله مراتب سپاس و قدردانی خود را از تمام عزیزان و سرورانی که مرا در دسترسی به آن یاری کردند، اعلام می‌کنم و از خداوند متعال توفیق خدمت به علم و دین را برای همگی خواستارم.

\* \* \*

آن حضرت (ص) بود و پیامبر خدا (ص) او را پیش از نبوت به ازدواج پسر خاله‌اش ابوالعاص بن الربیع بن عبدالعزی بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی در آورد. او نخستین دختر ازدواج کرده پیامبر خدا (ص) بود. مادر ابوالعاص، هاله دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بود. زینب از ابوالعاص صاحب دو فرزند به نام‌های: علی و امامه گردید؛ علی در کودکی وفات یافت ولی امامه زنده ماند و پس از وفات [حضرت] فاطمه دختر رسول خدا (ص) حضرت علی بن ابی‌طالب با او ازدواج کرد.

ابوعبدالله التمیمی ما را حدیث گفته که نعیم به نقل از جمال به نقل از یحیی التمار به نقل از سفیان الثوری به نقل از ابوعبدالحق بن عاصم به نقل از زرارۀ به نقل از علی (ع) ما را گفته است، و پدرم به نقل از پدرش به نقل از جدش حسین بن علی به نقل از علی بن الحسین به نقل از علی (ع) ما را حدیث گفته و گفته‌اند: زینب دختر رسول خدا (ص) در همسری ابوالعاص بن الربیع بود و با پدرش مهاجرت کرد.

و با اسناد به عامر الشعبي به نقل از عایشه آمده است: ابوالعاص در شمار کسانی بود که شاهد جنگ بدر با مشرکان بودند عبدالله بن جبیر بن النعمان الانصاری<sup>۱</sup> او را به اسارت گرفت و هنگامی که اهل مکه برای آزادی اسرای خود فدیة فرستادند برادرش عمرو بن الربیع برای تحویل فدیة ابوالعاص به مکه رفت، زینب دختر رسول خدا (ص) - که در آن زمان در مکه بود - گردنبندی را که متعلق به خدیجه دختر خویلد از شاخه طفار - نام کوهی در یمن - همراه او کرد. خدیجه دختر خویلد زینب را همراه با این گردن‌بند به نزد [دامادش] ابوالعاص فرستاده بود، او نیز آن را به عنوان فدیة همسرش تقدیم می‌کرد. هنگامی که پیامبر خدا گردن‌بند را دید آن را شناخت و به یاد خدیجه افتاد و دلش به حال دخترش سوخت و فرمود: «اگر می‌خواهید اسیر او را آزاد کنید و آنچه فرستاده است برایش بازپس فرستید، خود دانید.» گفتند: آری یا رسول‌الله. و ابوالعاص بن الربیع را آزاد کردند و گردن‌بند زینب را نیز به او بازگرداندند و پیامبر خدا (ص) از

## اخبار الزینبات

### علامه گرانقدر نسب‌شناس

ابوالحسن یحیی العبدلی متوفی سال ۲۸۸ هـ ق

#### بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه وسلم.

محمد بن سلیمان حدیثمان گفته، می‌گوید: ابوطالب جعفر النقیب گوید: شیخ ابوالفتح السلمانی ما را گفته است که الشریف ابومحمد الحسن و الشریف مهنا بن سبیب القرشی مرا گفته‌اند که محمد بن یحیی بن الحسن برایمان گفته است که پدرم به من گفته و من نوشته‌ام: بحمدالله و ثنائی نستفتح ابواب رحمته و بالصلاة و التسلیم علی نبیہ الکریم نستمنح الفضل و نستوهب القرب یوم القرب من حضرتہ.

اما بعد: این رساله در خود اخبار زینب‌های اهل بیت و بانوان صحابی<sup>۱</sup> که با اشاره برخی وابستگان به ما با ایشان آشنایی حاصل شد، گردآورده است.

از جمله زینب‌ها:

\* زینب دختر پیامبر اکرم (ص).

مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی. او بزرگترین دختران

۱- در سیره ابن‌هشام کسی که او را به اسارت در آورد، خراش بن الصمة یکی از بنی حرام بود ...

۱- در نسخه اصلی: کسانی که براخبار ایشان آگاهی پیدا کردیم ....

ابوالعاص تعهد گرفت که همسرش را طلاق دهد؛ او نیز قول داد و به قول خود عمل کرد. موسی بن عبدالله حدیثم گفته می‌گوید: محمد بن مسعدة به نقل از پدرش، از جدش از عمرو بن حزم نقل کرده که گفته است: زینب دختر رسول خدا (ص) در ابتدای سال هشتم هجرت وفات یافت. و باسندی که به عبدالله بن رافع می‌رسد به نقل از پدرش و از جدش آمده که می‌گوید: ام ایمن کسی بود که زینب دختر رسول خدا (ص) را غسل داد.

و با اسناد به ام عطیه آمده که گفته است: وقتی زینب دختر رسول خدا (ص) را غسل دادیم موهای دوطرف پیشانی او را بافتیم و به پشت سرش انداختیم. پیامبر خدا (ص) لفافه‌ای به ما داد و فرمود: موهایش را بدین لفافه ببندید.

### \* زینب دختر جحش

فرزند رثاب بن یعمر بن صبرة بن مره بن کثیر بن غنم بن اوران بن اسد بن خزیمه، مادرش امیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بود.

الحسین بن جعفر به ما گفته است: سلمه بن شیبب ما را خبر داده می‌گوید: جعفر بن محمد به نقل از پدرش آورده که می‌گوید: زینب از جمله کسانی بود که با رسول خدا (ص) مهاجرت کرده؛ او زن زیبایی بود و پیامبر خدا او را به عقد زید بن حارثه درآورد. زینب گفت: ای رسول خدا من آن را برای خود نمی‌پسندم زیرا من بیوه قریش هستم. حضرت فرمود: ولی من تورا برای او پسندیده‌ام. بدین ترتیب به همسری زید بن حارثه درآمد.

جدّم با سند خود به علی بن الحسین به نقل از پدرش حدیثم کرده گفت: رسول خدا (ص) به دنبال زید بن حارثه به خانه‌اش آمد ولی او را نیافت، زینب دختر جحش حاضر شد و به ایشان گفت: ای رسول خدا او اینجا نیست، پدر و مادرم به فدایت، وارد منزل شو. ولی رسول خدا (ص) وارد آن خانه نشد و هم‌چنان که آنجا را ترک می‌گفت با صدای بلند می‌گفت: «سبحان الله العظیم، سبحان مصرف القلوب» (پاک و منزّه است خدای بزرگ، پاک و منزّه است خدایی که دل‌ها را بازمی‌دارد). در این حین، زید به

خانه آمد، همسرش به او گفت که رسول خدا (ص) به منزلش آمده بود. زید گفت: مگر به وی نگفتی که وارد خانه شود؟ گفت: به او عرض کردم ولی او خودداری کرد. گفت: آیا نشنیدی که چیزی بگویند؟ گفت: شنیدم که هنگام رفتن می‌گفت: «سبحان الله العظیم، سبحان مصرف القلوب».

زید به حضور رسول خدا (ص) رسید گفت: ای رسول خدا، به من گفتند که به خانه‌ام آمده بودی، پدر و مادرم به فدایت چرا وارد خانه نشدی؟ شاید از زینب خوشتر آمده باشد آیا می‌خواهی او را ترک [طلاق] گویم؟ حضرت (ص) به او فرمود: «همسرت را پیش خود نگاه‌دار» و از آن پس زید نتوانست با او همبستر شود و نزد رسول خدا (ص) می‌رسید و با او در میان می‌گذاشت. حضرت (ص) به او می‌فرمود: «همسرت را پیش خود نگاه‌دار.» آنگاه زید او را طلاق گفت و از وی کناره‌گیری کرد و عده‌اش به سرآمد. می‌گوید: درحالی که رسول خدا (ص) نشسته بود و با عایشه صحبت می‌کرد به خواب رفت و در حالی که در خواب راه می‌رفت و لبخند می‌زد می‌فرمود: «چه کسی به نزد زینب می‌رود و مژده‌اش می‌دهد که خداوند او را در آسمان به ازدواج من درآورده است» و این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ» (سوره الاحزاب: ۳۷) (آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی می‌گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار).

عایشه گفت: من از دور و نزدیک درباره زیبایی او شنیده بودم ولی آنچه در فخر فروشی‌اش به ما از این هم مهمتر است، ازدواج او از سوی خدا و در آسمان‌ها است. سلمی خدمتکار رسول خدا (ص) به نزد او رفت و در جریان امر قرارش داد. و با سندی که به ابن عباس می‌رسد آمده که می‌گوید: وقتی زینب خبر ازدواج رسول خدا (ص) با خود را شنید به سجده افتاد.

و به نقل از محمد بن عبدالله بن جحش آمده که گفته است به زینب دختر جحش گفت: وقتی فرستاده، خبر ازدواج رسول خدا (ص) با مرا داد با خدای خود عهد کردم دو ماه روزه بگیرم و هنگامی که رسول خدا (ص) بر من دخول کرد نه در سفر و نه در



حضر نمی‌توانستم روزه بگیرم ولی هنگامی که قرعه به نام من افتاد، روزه گرفتم. و به نقل از ثابت بن أنس آمده که می‌گوید: درباره زینب دختر جحش این آیه نازل گردید: «فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا» (سوره الاحزاب - ۳۷) (پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم...)

و به نقل از عایشه آمده که گفته است: زینب دختر جحش زنی کوتاه قامت بود و دستان هنرمندی داشت و دباغی و سوزن‌دوزی می‌کرد و در راه خدا صدقه می‌داد. و به نقل از الشعبی آمده که گفته است: همسران پیامبر از وی پرسیدند: کدام‌یک از ما زودتر به تو ملحق می‌شویم؟ فرمود: آنکس که دست درازتری دارد. و هنگامی که زینب وفات کرد دآن‌استند که او در خیر و صدقه، دست درازتری داشت.

زینب دختر جحش در ایام خلافت عمر بن الخطاب وفات کرد. عمر بر جنازه‌اش نماز خواند. از او پرسیدند: چه کسی وارد قبرش می‌شود؟ گفت: همان کسی که در زندگی‌اش بر او دخول می‌کرد.

الزبیر بن ابوبکر به نقل از محمد بن ابراهیم بن عبدالله به نقل از پدرش حدیث کرده می‌گوید: از ام عکاشه دختر محسن پرسیدم: روزی که زینب وفات کرد چند سال داشت؟ پاسخ داد: ما زمانی که در هجرت وارد مدینه شدیم، او سی و اندی سال داشت و در سال ۲۰ هـ ق وفات کرد.

### \* زینب دختر عقیل بن ابی طالب

مادرش کنیز بود و او بنا بر روایاتی که در اختیار داریم بزرگ‌ترین و عاقل‌ترین دختران عقیل به‌شمار می‌رفت.

### \* زینب کبری دختر علی بن ابی طالب

مادرش فاطمه زهرا دختر رسول خدا(ص) بود و در زمان حیات جدش (ص) به دنیا آمد و به عقد ازدواج عبدالله بن جعفر درآمد و برای او فرزندان به دنیا آورد که در "کتاب النسب" از آن‌ها یاد کردیم.

ابوالحسن ابن جعفر الحجة خیرم کرده می‌گوید: عباد بن یعقوب به نقل از یحیی بن سالم به نقل از صالح بن ابی‌الاسود به نقل از جعفر بن محمد الصادق به نقل از پدرش از علی بن الحسین گفته است: به‌خدا سوگند که من - که در آن زمان بیمار بودم - همراه پدرم حسین در شب شهادت او نشسته بودیم و او مشغول اصلاح زره خود بود و "جون" خدمتکار ابوذر در کنارش بود، او را شنیدم که زمزمه کنان می‌گفت:

- ای دهر اف بر تو از دوستی‌ها چه اندازه روزها و شب‌ها داری.

- از خواهنده یا دوستی که کشته شده است و زمانه هرگز جایگزینی نمی‌پذیرد.

- و کارها در آن به‌دست [خدای] جلیل است و هر جاننداری راه خود را می‌پیماید.

می‌گوید: من او را شنیدم و پند خود را از آن گرفتم؛ ولی عمه‌ام زینب تنها زنی بود که آن‌را شنید و سخت برآشفته و بی‌تابی کرد و سراسیمه بیرون شد و فریاد زد: وای که چه داغی دیده‌ایم! کاش امروز مرگ، زندگی‌ام را می‌گرفت. ای حسین! یا سیدا! یا حبیب! ای باقی مانده رفتگان و بازمانده باقیان! بدا به این زندگی! امروز جدّم و مادرم و پدر و برادرم مُردند. حسین صدای او را شنید و به او فرمود: خواهرم! شیطان تورا از کوره بدر نبرد، به‌خدا سوگند خواهرم! اگر مرغ سنگ خوار را رها کنند خوابش خواهد برد.

گفت: چه دراز است دردها و غم‌هایم و چه پر درد و رنج است قلبم! سپس از هوش رفت و [پدرم] همچنان او را تسلی و دلداری می‌داد تا سرانجام بلندش کرد و به خیمه‌گاهش برد.

ابراهیم بن محمد الحریری حدیثمان گفته می‌گوید: عبدالصمد بن حسان السعدی به نقل از سفیان الثوری به نقل از جعفر بن محمد الصادق از پدرش از الحسن بن حسن می‌گوید: وقتی ما را که چند ده نفر بودیم سوی یزید می‌بردند او دستور داد که ما را به "مدینه" ببرند، ما در آغاز...<sup>۱</sup> به آنجا رسیدیم. کارگزار مدینه عمرو بن سعید الاشدق بود. عبدالملک بن الحارث السهمی او را در جریان آمدن ما قرار داد. او دستور داد در

۱- در نسخه خطی چنین است و ظاهراً در اینجا افتادگی [نام یکی از ماهها؟] وجود دارد.

بازارهای مدینه ندا دهند: بدانید که زین‌العابدین و عموزادگان و عمه‌های او به نزد شما آمده‌اند. در این حال مردان و زنان و کودکان گریه‌کنان و بر سر زنان بیرون شدند؛ زنان بنی‌هاشم نیز در حالی که فریاد می‌زدند: واحسینا، واحسینا! بیرون آمدند و سه شب و سه روز در آنجا ماندیم و زنان بنی‌هاشم و مردم مدینه پیرامون ما گرد آمده بودند.

زهران بن مالک ما را حدیث گفته می‌گوید: از عبدالله بن عبدالرحمن العبتی شنیدم که می‌گفت: موسی بن سلمة به نقل از الفضل بن سهل به نقل از علی بن موسی ما را گفته است که قاسم بن عبدالرزاق و علی بن احمد الباهلی گفته‌اند: مصعب بن عبدالله ما را خبر کرده می‌گوید: زینب دختر علی در زمانی که در مدینه بود مردم را برای انتقام خون حسین برمی‌انگیخت و هنگامی که عبدالله بن زبیر در مکه قیام کرد و مردم را به انتقام خون حسین و خلع یزید فراخواند خبرش به مردم مدینه رسید. زینب به میان مردم رفت و بر آنها خطبه خواند و ایشان را به گرفتن انتقام [خون] حسین فراخواند؛ وقتی خبر آن به گوش عمرو بن سعید رسید او موضوع را به یزید نوشت و در جریانش قرار داد. یزید نیز برایش نوشت میان او [زینب] و آن‌ها فاصله بیندازد و دستور داد که او را به خرج از مدینه و اقامت در هر جایی که می‌خواهد فراخواند. [زینب] گفت: خدای می‌داند که چه بر سر ما آمده است؛ بهترین‌های ما کشته شده‌اند و همچون چارپایان ما را راندند و بر پشت چارپایان سوارمان کردند؛ اینک به‌خدا سوگند حتی اگر خون ما را بریزید [از اینجا - مدینه] بیرون نمی‌شویم. زینب دختر عقیل به او گفت: دختر عموجان! وعده خداوند راست است که زمین را میراث ما قرار داده تا در هر کجا که می‌خواهیم منزل گزینیم. دل خوش و چشم روشن دار و بدان که خداوند سزای ستمکاران را خواهد داد. آیا می‌خواهی بازهم اهانت و خواری بینی؟ به سرزمین امنی کوچ کن، سپس زنان بنی‌هاشم او را احاطه کردند و به زبان محبت‌آمیز سخنش گفتند و با او همدردی کردند.

و با اسناد رسیده به عبیدالله بن ابی رافع روایت شده که می‌گوید: از محمد ابوالقاسم ابن علی شنیدم که می‌گفت: وقتی زینب دختر علی همراه با زنان و کودکان از شام به

مدینه آمد میان او و عمرو بن سعید الاشدق - والی مدینه از سوی یزید - فتنه‌ای به پا شد او نیز به یزید نوشت تا زینب را از مدینه خارج سازد، یزید به او نوشت که چنین کند و او هم زینب و آن عده از زنان بنی‌هاشم را که می‌خواستند همراهی‌اش کنند، سوی مصر فرستاد و این کاروان چند روز مانده به [پایان] ماه رجب، وارد مصر شد.

پدرم به نقل از پدرش به نقل از جدّم به نقل از محمد بن عبدالله، از جعفر بن محمد الصادق از پدرش به نقل از الحسن بن الحسن حدیث کرده می‌گوید: وقتی عمه‌ام زینب از مدینه خارج شد همراه او زنان بنی‌هاشم یعنی: فاطمه دختر عموی حسین و خواهرش سکینه، همراهی‌اش کردند.

پدرم حدیث کرده می‌گوید: با اسناد رسیده به علی بن محمد بن عبدالله روایت شده که می‌گوید: وقتی در سال ۴۵ هـ وارد مصر شدم، عسامة المعافری را شنیدم که می‌گفت: عبدالملک بن سعید الانصاری حدیث کرده می‌گوید: وهب بن سعید الأوسی به نقل از عبدالله بن عبدالرحمن الانصاری برایم نقل کرده می‌گوید: زینب دختر علی را چند روز پس از رسیدنش به مصر دیدم که به‌خدا سوگند هرگز چون او ندیده بودم، صورتش مانند ماه شب چهارده بود!

و با سند رسیده به رقیة دختر عقبه بن نافع الفهری روایت شده که می‌گوید: من در میان کسانی بودم که به استقبال از زینب دختر علی به‌هنگام رسیدن وی به مصر پس از مصیبت [کربلا] آمده بودند. مسلمة بن مخلد و عبدالله بن الحارث و ابوعمیرة المزنی به حضورش رسیدند و مسلمة او را تسلیت گفت و گریه کرد و زینب نیز به گریه افتاد و با گریه او حاضران نیز گریه کردند و گفت: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» (سوره یس - ۵۲) (...این است همان وعده خدای رحمان و پیامبران راست می‌گفتند). سپس او را به خانه‌اش در "الحمراء" برد و مدت یازده ماه و پانزده روز در آنجا اقامت داشت و سپس وفات یافت و جنازه‌اش تشییع شد و مسلمة بن مخلد به اتفاق جمعی در مسجد بر او نماز خواند و پس از آن پیکرش را به الحمراء بازگرداندند و بنابه وصیّتی که کرده بود در همان خانه به خاک سپردند.

اسماعیل بن محمد البصری - از عابدان ساکن مصر - حدیث کرده می‌گوید: حمزة

المکفوف [نابینا؟] می‌گوید: الشریف ابو عبدالله القرشی می‌گوید: از هند دختر ابورافع بن عبدالله بن رقیه دختر عقبه بن نافع الفهری شنیدم که می‌گفت: زینب دختر علی [بن ابی طالب علیه‌السلام] شب یکشنبه پانزدهم رجب سال ۶۲ هـ ق وفات یافت و جنازه‌اش تشییع شد و در خانه مسلمة در "الحمراء القصوی" یعنی جایی که باغ‌های عبدالله بن عبدالرحمن بن عوف الزهری است، به خاک سپرده شد.

### \* زینب وسطی دختر علی بن ابی طالب.

مادرش مادر برادران او: حسن و حسین و محسن و زینب کبری و رقیه یعنی فاطمه زهرا دختر رسول اکرم (ص) است.

موسی بن عبدالرحمن نقل کرده می‌گوید: موسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب به نقل از پدرش از جدش بازگفته که: زینب پیش از وفات پیامبر (ص) به دنیا آمد و مادرش او را زینب نامید. پیامبر خدا (ص) کینه ام‌کلثوم را برای او در نظر گرفت و هنگامی که عمر بن الخطاب او را از پدرش خواستگاری کرد. اختیارش را به عباس سپرد و او نیز زینب را به ازدواج عمر درآورد. زینب برای او زید و رقیه را به دنیا آورد. زید در جنگی که در خاندان عدی اتفاق افتاد، و او برای اصلاح دو طرف دعوا به میانشان رفته بود، شبانه کشته شد. خالد بن اسلم خدمتکار عمر بن الخطاب در تاریکی شب و بی‌آنکه او را شناخته باشد، مورد ضربه قرارش داد و به زمینش انداخت و چند روزی زنده بود و پس از او به فاصله چند روز مادرش نیز وفات یافت و فرزندی نداشت و معلوم نشد که کدام‌یک زودتر وفات کرده است و هنگامی که جنازه ایشان را برای نماز بر زمین قرار دادند جنازه زید را پیش از مادرش گذاشتند و عبدالدین عمر بن الخطاب و سعید بن العاص بر آن‌ها نماز گذاردند.

ولی رقیه زنده ماند و با ابراهیم بن عبدالله النحام ابن اسد بن عبید بن عولج بن عمر بن الخطاب ازدواج کرد.

### \* زینب صغری دختر علی بن ابی طالب.

مادرش کنیز بود با پسرعمویش محمد بن عقیل ازدواج کرد و از او صاحب القاسم

و عبدالله و عبدالرحمن گردید و عبدالله صاحب فرزندی شد. زینب در مدینه وفات یافت.

### \* زینب دختر الحسن بن علی بن ابی طالب.

به همسری علی بن الحسین درآمد و از وی صاحب محمد بن علی الباقر و برادرش عبدالله گردید. محمد بن القاسم مرا حدیث کرده می‌گوید: او اولین کسی است که دو شاخه از علویان یعنی: محمدباقر و برادرش عبدالله بودند که مادرشان زینب دختر حسن بن علی بود.

### \* زینب دختر علی زین العابدین ابن علی بن ابی طالب.

عمویم الحسین با اسناد خود، حدیثم گفته می‌گوید: علی زین العابدین [دختری به نام] زینب داشت. می‌گوید: او در مدینه وفات کرد و مادرش کنیز بود.

### \* زینب دختر عبدالله الکامل.

فرزند الحسن المثنی فرزند الحسن السبط که با علی العابد فرزند الحسن المثلث فرزند الحسن المثنی ازدواج کرد و به او می‌گفتند: الزوج الصالح. او مادر حسین بن علی صاحب فح است و مادرش هند دختر ابو عبیده است.

### \* زینب دختر خزیمه بن الحارث.

فرزند عبدالله بن عمرو بن عبدمناف بن هلال بن عامر بن صعصعة ام المساکین، همسر رسول خدا (ص) که در جاهلیت چنین نامی بر او نهاده بودند؛ او همسر الطفیل بن الحارث بن عبدالمطلب بن عبدمناف بود و سپس عبیده بن الحارث با او ازدواج کرد که او نیز در جنگ بدر کشته شد.

پدرم به نقل از پدرش به نقل از جدش حدیثم گفته می‌گوید: به نقل از محمد بن بشیر روایت‌مان شده که گفته است: رسول خدا (ص) به خواستگاری زینب دختر خزیمه الهلالیه ام‌المساکین رفت و او خود را در اختیار رسول خدا (ص) قرار داد و حضرت (ص)

با او ازدواج کرد و دوازده وقیة [؟] صداقش کرد. در ماه رمضان درست سی ماه گذشته از هجرت این ازدواج صورت گرفت و به مدت هشت ماه نزد آن حضرت [به عنوان همسر] ماند.

او در آخر ماه ربیع‌الآخر در رأس سی و نهمین ماه هجرت وفات کرد و پیامبر(ص) بر جنازه‌اش نماز خواند و او را در بقیع به خاک سپرد.

### \* زینب دختر یحیی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب.

مادرش کنیز بود. ابوجعفر الحسین به نقل از محمد بن یحیی العثماني حدیثم کرده می‌گوید: وقتی زینب دختر یحیی همراه با عمه‌اش نقیسه دختر [امام] حسن به مصر آمد من در آنجا بودم. می‌گوید: از وی پرسیدم: چند سال است که در خدمت عمه‌ات، نقیسه هستی؟ گفت: چهل سال. زینب دختر یحیی در مصر وفات کرد و فرزندی نداشت.

### \* زینب دختر عیسی بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب.

سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر طیار ابن ابی طالب با او ازدواج کرد و از وی صاحب پسری به نام محمد گردید که دارای فرزندی است.

### \* زینب دختر عیسی الجون ابن عبدالله الكامل ابن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب.

محمد بن جعفر الامیر با او ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی به نام‌های: عیسی و ابراهیم و داود و موسی گردید که آن‌ها نیز دارای فرزندان فراوانی شدند.

### \* زینب دختر الحسن المثنی ابن الحسن السبط ابن علی بن ابی طالب.

مادرش کنیز بود و حمیده نام داشت. الحسن بن زید بن الحسن بن علی با او ازدواج کرد و از وی صاحب: القاسم، محمد و یحیی و ام‌کلثوم و سلمة گردید و او را ام‌سلمة می‌نامیدند، القاسم از دو فرزند خود محمد و عبدالرحمن صاحب نسل است. زینب دختر الحسن المثنی در سال ۱۶۰هـ در مدینه وفات یافت.

### \* زینب دختر القاسم الطیب ابن محمد المأمون ابن جعفر صادق بن محمد الباقر.

مادرش ام‌الذریة دختر موسی الکاظم بود و فاطمه‌اش می‌گفتند. او همراه پدر و گروهی از عموزادگان به مصر آمد و بر احمد بن طولون وارد شد.

### \* زینب دختر موسی الکاظم.

جدّم حدیثم گفته می‌گوید: به گمانم زینب دختر موسی الکاظم همراه با همسر خواهرش القاسم بن محمد بن جعفر الصادق به مصر مهاجرت کرد. و خود به خط عمویم حسین دیدم که نوشته بود: در میان کسانی که او به مصر مهاجرت کردند بود و همراه او گروهی از اشراف: القاسم الطیب و زینب دختر موسی الکاظم و چند تن دیگر که نامشان را برده است، بود.

### \* زینب دختر محمد الباقر ابن علی زین العابدین.

چنانکه روایت‌مان شده است عبیدالله بن ابوالقاسم محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب با وی ازدواج کرد. مادرش کنیز بود و دارای فرزند نشد، مادر عبیدالله نیز خدیجه دختر علی بن الحسین بود.

\* زینب دختر احمد بن محمد بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب. ابوالقاسم بن الحنفیة می‌گوید: جعفر بن الحسن برای ما بازگفته که او همراه برادری به نام محمد در سال ۲۱۲ هـ و یا ۲۱۳ هـ وارد مصر شد.

### \* زینب دختر القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب.

مادرش کنیز بود و مادر القاسم بن الحسن (ام‌سلمة) زینب دختر الحسن المثنی ابن الحسن السبط بود؛ او به ازدواج عبدالله بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب درآمد و صاحب فرزندی شد.

## \* زینب دختر عثمان بن مظعون بن حبيب بن وهب بن خدافة بن

جمع.

پس از وفات پدرش به ازدواج عبدالله بن عمر درآمد. عمویش قدامة بن مظعون او را شوهر داد. مغیره بن شعبه او را با صداق خود وسوسه کرد ولی او زیر بار نکاح نرفت و رسول خدا(ص) را در جریان قرار داد، او نکاح با او را ردّ کرد؛ بنابراین مغیره بن شعبه او را به نکاح خود درآورد.

## \* زینب دختر مظعون بن حبيب بن وهب خواهر عثمان بن مظعون.

عمر بن الخطاب با او ازدواج کرد و از وی صاحب عبدالله بن عمر و حفصة "ام المؤمنین" همسر رسول خدا(ص) گردید.

## \* زینب دختر عمر بن الخطاب.

مادرش کنیز بود و فکیهة نام داشت.

از الزبیر بن بکار و دیگران روایت شده که عمر با فکیهة - زنی از یمن - ازدواج کرد و از وی صاحب عبدالرحمن و زینب گردید که این یک کوچکترین فرزند عمر است.

## \* زینب دختر صیفی بن صخر بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن

کعب بن مسلم.

مادرش نائلة دختر قیس بن النعمان بن سنان بود. الحباب بن المنذر ابن الجموح با او ازدواج کرد و از وی صاحب خشرم و المنذر گردید. زینب اسلام آورد و با رسول خدا(ص) بیعت کرد.

## \* زینب دختر الحباب بن الحارث بن عمرو بن عوف بن مبذول از

بنی النجّار.

قیس بن عمرو از بنی ثعلبة ابن الحارث بن زید با او ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام سعید بن قیس گردید. او در شمار کسانی بود که با رسول خدا(ص) بیعت کردند.

## \* زینب دختر ابوسلمة بن عبدالاسد بن هلال.

زنی مخزومی از بنی مخزوم است؛ مادرش ام سلمة دختر ابی امیه بن المغیره همسر رسول خدا(ص) بود. عبدالله بن زمعة با او ازدواج کرد و صاحب عبدالرحمن و یزید و وهب و ابوسلمة و کبیر و ابو عبیده و قرینة و ام کلثوم و ام سلمة گردید. نامش "برّة" بود و رسول خدا(ص) او را زینب نامید. او از مادرش روایت کرد و عروة بن الزبیر از وی روایت کرده است؛ عروة بن الزبیر برادر رضاعی او بود و اسماء دختر ابوبکر او را شیر داد. در مدینه وفات کرد و در بقیع به خاک سپرده شد و طارق امیرالناس و عبدالله بن عمرو بر جنازه اش نماز خواندند. او و خواهرانش: عمرة و درّة و سلمة دختر خوانده‌های رسول خدا(ص) بودند.

## \* زینب دختر المهاجر الاحمسية خواهر جابر بن المهاجر.

عبدالله بن جابر از وی روایت کرده است.

## \* زینب دختر یوسف بن الحکم بن ابی عقیل خواهر الحجاج الثقفی.

الحجاج او را به ازدواج پسر عموی الحکم بن ایوب درآورد و کارگزاری بصره را به وی داد.

## \* زینب دختر نبیط بن جابر بن مالک بن زید بن النجّار.

مادرش الفریعة دختر سعد بن زرارة بود و "أنس بن مالک" با او ازدواج کرد.

## \* زینب دختر کعب بن عمیرة.

از الفریعة دختر مالک بن سنان روایت کرد. او خواهر ابوسعید الخدری است.

## \* زینب همسر قیس بن ابی حازم.

از عایشه روایت کرد و همسرش قیس بن ابی حازم از وی روایت کرد.

## \* زینب دختر الحارث.

خواهر اسماء دختر عمیس از یک مادر و [نیز خواهر] ام المؤمنین میمونة دختر الحارث الهلالیة همسر رسول خدا(ص) بود.

## \* زینب دختر عمر بن ابی سلمة المخزومی.

مادر عمر بن مروان بن الحکم ابو حفص الاموی است.

\* **زینب دختر الحارث بن الخالد بن صخر بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّة.**

مادرش زائفة دختر الحارث بن جبيلة بود و در سرزمین حبشه به دنیا آمد و همانجا وفات یافت.

\* **زینب دختر الزبیر بن العوام بن خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصی.**

یعلی بن منیة دختر الحارث بن جابر از بنی مازن بن منصور با وی ازدواج کرد. منیة مادر اوست و به وی نسبت داده شده است. پدرش امیة بن ابو عبیدة از بنی زید بن مالک بن حنظلة است.

یعلی با فرزندی که از زینب داشت به حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و گفت: ای رسول خدا با او بر هجرت بیعت کن. حضرت فرمود: «پس از فتح [مکه] هجرتی در کار نیست.» و هنگامی که زینب وفات کرد، عشق شدیدی نسبت به وی در خود دید و در رثای او این گونه سرود:

- چهره‌ات را خاک پوشانده است. مرا از خود دورمکن که هر موجودی رفتنی است.  
- به هر جا که وارد شدم درها مرا نشناختند و گفتند بدان که امروز زینب پیدا شده است.  
- آیا بروم در حالی که زینب را وفادار جاگذارده‌ام و خود را هر جا که می‌روم نمی‌یابم؟

یعلی فرزندی داشت که عبدالله نام داشت و هر وقت به مکه می‌آمد نزد او می‌رفت و علی بن ابی طالب درباره‌اش می‌گفت: «او از همه مردم ثروتمندتر است.» این بود آنچه که پدرم یحیی بن الحسن امیر مدینه و فرزند امیر مدینه (رضی الله تعالی عنه) و عن آبائه الطاهرین، بر من دیکته کرد و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و من تبعهم باحسان الی یوم الدین.

\* \* \*

پیوست شماره (۲)

**مالک اشتر**

## مالک اشتر<sup>۱</sup>

امام علی [ع] درباره‌اش گفته است: «برای من همان نسبتی را داشت که من با رسول خدا(ص) داشتم.» او زندگی‌اش را به حمایت از اهل بیت (ع) سپری کرد. از آنجا که همه جای مصر به استثنای روستای "خریتا" هوادار اهل بیت بودند و از همین سرزمین مسلمانان علیه ستمگری‌های بنی‌امیه قیام کردند و نیز نظر به اهمیت مصر در جهان اسلام، اردوگاه دشمن امام علی می‌کوشید تا به هر وسیله و راهی مانع از تداوم حکومت آن‌حضرت و کارگزارش در آنجا گردد. امام علی (ع) در مصر چهار کارگزار (والی) از این قرار داشت:

یکم: محمد بن ابی حذیفه (ترور شد).

دوم: قیس بن سعد بن عباده الخزرجی. (که امام علی (ع) او را برای شرکت در جنگ صفین فراخواند).

سوم: مالک اشتر که با زهر کشته شد و آخرین کارگزار بود.

امام علی (ع) مالک اشتر را در سال ۳۷هـ ق به کارگزاری مصر گمارد و هنگامی که معاویه خبردار شد فرستاده‌ای سوی والی قلمز روانه کرد و پیغامش داد که اگر بتواند مالک اشتر را ترور کند، تا زنده است او را از خراج معاف می‌دارد. هنگامی که مالک اشتر وارد قلمز شد [والی آنجا] در نهایت عزت و احترام از وی پذیرایی کرد و سپس

---

۱- برگرفته از کتاب استاد محمدحسین الحسینی الجلالی با عنوان: "مزارات اهل البیت و تاریخها" چاپ مؤسسه الاعلمی - بیروت.

شربت عسل زهرآلودی به وی نوشتند که بر اثر آن وفات کرد. و خبر را به معاویه رساند. معاویه گفت: علی دو دست داشت که یکی در صفین قطع شد و دیگری در قلزم و منظورش از اولی صحابی بزرگوار عمار بن یاسر و دومی مالک اشتر بود.

در صبح الاعشی جلد سوم صفحه ۳۱۹ عیناً چنین آمده است: سپس کارگزاری مصر از سوی امیرالمؤمنین علی (ع) در نیمه سال سی و هفتم هجری به مالک بن الحارث النخعی معروف به اشتر واگذار گردید. [آن حضرت] عهدنامه‌ای برای وی نوشت که به هنگام سخن گفتن از عهدنامه‌ها به آن خواهیم پرداخت. او پیش از ورود به مصر مسموم شد و وفات کرد.

الجلالی می‌گوید: این عهدنامه در جلد دهم صفحه ۱۲ آورده شده است. عهدنامه [مالک اشتر] با اسناد متعدد روایت شده که ما در مستند نهج البلاغه به تفصیل درباره آن بحث کرده‌ایم و علاقمندان می‌توانند به آنجا مراجعه کنند.

ناگفته نماند که منظور المقریزی از مصر، همانا تنها قاهره است و تا به امروز نیز در میان خود مصری‌ها، منظور از مصر، قاهره می‌باشد. من در سفری که در سال ۱۳۸۶ هـ ق به آنجا داشتم، مصری‌ها از مصر همان قاهره را مورد نظر داشتند برخلاف غیرمصری‌ها که منظورشان دولت [یا کشور] مصر است.

و در مورد آرامگاه مالک اشتر، دان‌استهام که مؤرخان تصریح دارند که او وارد قلزم شد و همانجا بر اثر زهر مسموم گردید و وفات کرد. قبر او امروزه خارج از قاهره در منطقه‌ای به نام القلیح قرار دارد که حدود ده کیلومتر از قاهره فاصله دارد. این آرامگاه آباد و نوسازی شده است و بر فراز آن گنبد بلندی قرار دارد و بر قبر شریف لوحی است که بر آن این بیت شعر ووشته شده است:

تلک آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

(آثار به جای مانده از ما، نشان از ما دارند؛ پس از ما به آنچه به جای مانده است نظر

افکنید.)

حضرت مالک اشتر نخعی، مالک بن الحارث النخعی کوفی یکی از قهرمانان پر آوازه

از شیعیان حضرت علی بن ابی‌طالب است؛ بسیار جلیل‌القدر و بزرگوار بود و نزد خلیفه و هوادارانش پیشکسوت بود و ریاست قومش را برعهده داشت؛ او از جمله کسانی بود که واقعه جمل و صفین را درک کرد؛ عمر بن الخطاب<sup>۱</sup> پس از قیس بن سعد بن عباده او را به کارگزاری مصر گمارد و هنگامی که به قلزم رسید شربت عسلی نوشید که بر اثر زهر آن، وفات کرد؛ خدای او را مورد رحمت و اسعاهش قرار دهد. او سعادت‌مند مُرد و پسندیده زندگی کرد. وفاتش در سال ۳۷ هـ ق بود.

این [نوشته] را علامه عبدالرسول شیرازی مقیم مصر، مرقوم کرد و سپرد. خداوند او و ما را در راه آنچه دوست می‌دارد و خشنودش می‌سازد، یاری کند؛ همو ما را بسنده و بهترین حمایتگر است. در سال ۱۳۴۳ هـ ق (انتهی).

باشد که [سخن از] این آرامگاه، حسن ختام [کتاب مشتمل بر] مزارها و آرامگاه‌های اهل بیت در قاهره به‌شمار آید.

امید که برخی صاحبان همّت و اهل تحقیق به‌ویژه از میان مردمان مصر به تحقیق و پژوهش در مورد دیگر مزارها و آرامگاه‌ها بپردازند که همواره گفتند: مردم هر جا از هر کس دیگری به آنجا آشناترند.

\* \* \*

۱- در متن چنین است حال آنکه باید بجای عمر ، "علی بن ابی‌طالب" باشد [م].



پیوست شماره (۳)

محمد بن ابوبکر

قیام کردند و با عثمان تماس گرفتند از آنجا گریخت و ماجراهای آنجا اتفاق افتاد. او با معاویه تماس گرفت و با او شرط ولایت و کارگزاری مصر را کرد و به دسیسه‌چینی‌های خود ادامه داد تا سرانجام در رأس لشکریان شام وارد آنجا شد و [میان او و محمدبن ابوبکر] درگیری‌های سختی صورت گرفت. وقتی محمدبن ابوبکر همراه گروهی از یارانش به اسارت گرفته شد، درخواست آب کرد. معاویه بن خدیج گفت: هرگز خدای آبم ندهد اگر تورا یک قطره آب دهم! شما مانع از نوشیدن آب از سوی عثمان شدید و به‌خدا سوگند تورا خواهم کشت تا خداوند از جوشاب و چرکاب تورا بنوشاند.

محمد بن ابوبکر گفت: ای فرزند یهودی بافنده، تو را چه به این کارها! این خداوند است که عهده‌دار آب دادن به اولیای خویش است و دشمنانش یعنی تو و امثال تورا تشنگی می‌دهد. به‌خدا سوگند اگر شمشیرم بدستم بود، هرگز در امان نمی‌ماندی. معاویه بن خدیج گفت: آیا می‌دانی می‌خواهم با تو چه کار کنم؟ تورا به درون شکم خر می‌کنم و سپس به آتش می‌کشم!

محمدبن ابوبکر گفت: اگر چنین کنی، شگفتی ندارد، شما همیشه این کارها را با اولیای خداوند متعال کرده‌اید. و امیدوارم تو و اربابانت: معاویه و عمرو گرفتار چنان آتشی شوید که هرچه آنرا خاموش کنید خداوند لهیب آنرا برافروخته‌تر سازد.

سپس بنابه نوشته کامل ابن اثیر جلد سوم صفحه ۱۸۰، معاویه بن خدیج او را کشت و پیکرش را درون لاشه خری قرار داد و به آتش کشید.

سر محمدبن ابوبکر در جایی که امروزه آنرا "جامع محمد الصغیر" در خیابان الوداع در مصر قدیم می‌نامند به‌خاک سپرده شد و عموم مردم مصر به زیارت آن می‌روند و فاتحه‌ای می‌خوانند. در کتاب مساجد مصر نوشته خانم دکتر سعادت ماهر چاپ ۱۳۹۳ هـ در وصف این مسجد [مسجد محمدالصغیر] به تفصیل سخن رفته که عین آن تقدیم می‌شود: «این مسجد در مصر قدیم در خیابان الوداع [الوداع؟] نزدیک دروازه واقع در سمت چپ کسی که رو به شرق باب الوداع دارد، و در جوار قبر ویران شده‌ای معروف به قبر الکردی، واقع شده است. این مسجد به نام مسجد محمد الصغیر و پیش از آن به

## محمد بن ابوبکر<sup>۱</sup>

او فرزند خلیفه اول ابوبکر است و مادرش اسماء دختر عمیس الخثعمیة است. جعفر بن ابی طالب با او [اسماء بنت عمیس] ازدواج کرد و وقتی او وفات کرد، ابوبکر با وی ازدواج کرد و پس از مرگ او نیز امام علی او [اسماء] را به عقد ازدواج خود درآورد. امام علی بن ابی‌طالب در رمضان سال ۳۷ هـ ق او را به کارگزاری مصر گمارد.<sup>۲</sup> الفلقشندی در قلائد الجمان صفحه ۱۴۳ عیناً چنین می‌گوید: او از پارسایان قریش بود و مادرش اسماء بنت عمیس الخثعمیة بود. عثمان (رضی‌الله عنه) در ایام خلافتش او را به کارگزاری مصر گمارد. علی نیز پس از آن در ایام خلافتش او را پس از بازگشت از صفین به کارگزاری مصر گمارد. میان او و عمروبن العاص درگیری درگرفت و او شکست خورد و محمدبن ابوبکر فرار کرد. گفته می‌شود: او خرم‌رده‌ای یافت و درون آن شد ولی خر را یافتند و سوزاندند و او نیز وفات یافت و گفته شده ابتدا کشته شد و سپس او را به درون شکم خر قرار دادند و سوزاندند و این در سال سی‌وهشتم هجری بود (انتهی).

عمروبن العاص از کارگزاران مصر بود که وقتی مصری‌ها علیه او به‌خشم آمده و

۱- برگرفته از کتاب: "مزارات اهل البیت و تاریخ‌ها"، چاپ بیروت.

۲- چهارمین کارگزاری است که در صحبت از مالک اشتر نخعی [در پیوست شماره ۲]، سخن از تنها سه کارگزار بمیان آمده بود و نامی از چهارمین کارگزار برده نشده بود [م].

نام مسجد "زمام" شناخته می‌شد زیرا پس از مدتی که از کشته شدن او [محمدبن ابوبکر] سپری شد "زمام" از خدمتکاران او به محلی که به خاک سپرده شده بود رفت و شروع به نبش قبر کرد ولی جز سر چیزی نیافت، آنرا برداشت و به مسجد معروف به مسجد زمام برد و در آنجا خاک کرد و بر روی آن مسجد را ساخت و گفته شده که سر، در قبله [محراب مسجد] خاک شده و به همین دلیل آنرا مسجد زمام خوانده‌اند.

و گفته شده است: وقتی قسمتی از اساس خانه متعلق به محمدبن ابوبکر شکافته شد باقی‌مانده استخوان سری که فک یا بینی آن از بین رفته بود، یافت شد لذا در میان مردم شایع شد که سر متعلق به محمدبن ابوبکر است و مردم هجوم آوردند و دیوار و محل آن یعنی قبله قدیم مسجد را زیرورو کردند و محراب مسجد زمام نیز حفر شد و سر را در آن جست‌وجو کردند ولی نیافتند. گوشه شرقی این مسجد و محراب قدیم مجاور آن و گوشه شرقی نیز حفر شد ولی در آنجا نیز چیزی یافت نشد ولی در مورد سر محمدبن ابوبکر در محراب یا دیوار خانه‌اش هرچه گفته شود آنچه مسلم است اینکه آرامگاهش در محل مسجد معروف به نام او در مصر قدیم کنونی وجود دارد. چه در الكواكب السیارة آمده است: درباره بیشتر قبرهای مردم مصر، اختلاف نظر وجود دارد ولی در مصر، صحیح‌تر و مسلم‌تر از قبر مسلمة بن مخلد و آرامگاه محمدبن ابوبکر صدیق و آرامگاه زین‌العابدین و آرامگاه عفان وجود ندارد. الاسعد نسب‌شناس نیز در تاریخ خود مشاهدالرؤوس همین مطلب را گفته و در میان آرامگاه‌ها، آرامگاه سر محمدبن ابوبکر را نیز ذکر کرده است.

این مسجد در قرن نهم هجری یعنی در ۸۳۰هـ ق / ۱۴۳۶م در عهد سلطان‌الاشرف برسبای بدست المعز تاج‌الدین الشوکی الشامی والی قاهره بازسازی شد و نماز جمعه و دیگر نمازها در آن اقامه می‌گردید و در آن کوبه‌هایی کارسازی شد این مسجد مکانی است که به استجاب دعا در آن نزد مردم مصر مشهور است. این مسجد در عصر عثمانی در سال ۱۲۸۷هـ و طبق نوشته‌ای برفراز دروازه اصلی آن به دست محمدپاشا امیر مورد بازسازی و مرمت مجدد قرار گرفت.

این مسجد در شمار مساجد معلق است زیرا با استفاده از مجموعه پله‌هایی وارد آن

می‌شوند. دروازه اصلی آن در سمت شمالی نمای دیوار قبله قرار دارد و دارای قوس بزرگ و مرتفعی با سه نگین پر از مجموعه‌ای از نقش‌های حجاری شده است همه مسجد از داخل پوشیده شده است و در گوشه شمال‌غربی آن اطاق ضریح وجود دارد که تاریخچه بنای آن مربوط به دوره مملوکی است. این اطاقک مربع شکل، محاط به چهارقوس است که بر فراز آن‌ها گنبدی بود که فعلا همراه با بخش فوقانی گلدسته بر اثر زلزله‌ای، ویران شده است. سقف مسجد نیز با لوح‌های چوبی پوشانده شده است. گلدسته بر فراز در ورودی مسجد است و متشکل از سه حلقه: حلقه اول مربعی شکل و حلقه دوم [با قاعده] هشت ضلعی است که در هر یک از اضلاع هشت‌گانه آن نقش و نگارهایی وجود دارد و دو طرف آن دو ستون قرار دارد و در آن شکافی است که جایگاه مؤذن در آن قرار داده شده است. فاصله میان حلقه دوم و حلقه سوم گلدسته را یک بالکن چوبی پرکرده است و بالاخره حلقه سوم که تجدید بنا شده و بنای آن مربوط به دوره عثمانی است شبیه برج مخروطی شکل یا نوک‌مدادی است. (انتهی).

## ۱- فهرست آیات

- (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) (۹۱، ۱۳۵)  
(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (۴۱، ۴۲، ۴۳، ۱۱۳، ۳۴۰)  
(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) (۱۳۴)  
(أَلَمْ نَشْرَحْ) (۱۳۵)  
(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱۴۱)  
(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) (۱۷۱)  
(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ) (۳۴۷)  
(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) (۴۴۵)  
(رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ) (۲۴۰)  
(فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا) (۴۶۵)  
(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ) (۱۷۸، ۳۲۳)  
(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) (۴۰، ۴۸، ۱۴۰، ۱۸۶، ۴۳۸، ۴۴۰)  
(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۴۳۹)  
(لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۲۵۹)  
(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (۴۳۱)  
(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ) (۱۸۴، ۳۲۴)

## مجموعه فهرست‌ها

- \* فهرست آیات
- \* فهرست احادیث
- \* فهرست اعلام
- \* فهرست اماکن

(مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) ( ٤٤١ )

(هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ) ( ١٩١، ٤٦٨ )

(وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) ( ٤٣٩ )

(وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ) ( ٤٦٤ )

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ) ( ٢٤٠ )

(وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا) ( ٤٢٩ )

(وَإِن تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ) ( ٢٣٤ )

(وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبِ اللَّهِ) ( ١٨٨ )

(وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا) ( ٤٣٢ )

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ) ( ١٨٢، ٤٥٦ )

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثْمِلُ لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ) ( ١٨١، ٢٩٣، ٤٥٥ )

(وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ بِضَيْقِ صَدْرِكَ بِمَا يَقُولُونَ) ( ٢٩١ )

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) ( ١٨٥، ٣٢٤ )

(وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً) ( ١٥٥ )

(ومن ذريته عيسى) ( ٥١ )

(يَا بَنِي آدَمَ) ( ٥١ )

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) ( ٥١ )

## ٢ - فهرست احاديث و آثار

أبالموت تخوفني؟، ٢١٠

أتامروني أن أطلب النصر بالجور، ٢٠٥

أطلبوني بقتل منكم قتلته؟، ٢١١

أثبتكم على الصراط أشدكم حباً، ٣٥

أحبوا الله لما يغذوكم به من نعم، ٤٤٠، ٤٤٢

إذا استحال هذا التراب دماً، ١٥٧

أذكركم الله في أهل بيتي، ١٩٥

اشتد غضب الله على قوم اتخذوا، ٥٣

أصبحت ولي ربّ فوقي، ١٥٣

أعرف ذلك يا أبي، ٢٠١

إعلموا أن حوائج الناس إليكم من نعم الله، ١٥٣

أعيدكما بكلمات الله التامة من كل شيطان، ١٤٥

أقبلوا ذوي الهيئات عثراتهم، ٢١٧، ٤٧٦

ألا ترون الحق لا يعمل به، ٢٠٩

ألا وقد نهيتكم عن زيارة القبور، ٤٣٥

الحسين مني وأنا منه، ١١٧

الحمد لله الذي أكرمنا بنبيّه، ١٧٠، ٢٩٠

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على رسوله وآله أجمعين، ١٨٠

الحمد لله عدد الرمل والحصى، ١٦٦

الزموا محبتنا أهل البيت، ٣٥

ألست ابن بنت نبيكم؟، ٢١١

اللهم اجعل غنائي في نفسي، ١٥٠  
 اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة، ٢٤  
 اللهم أوسع عليّ من رزقك الحلال، ١٥١  
 اللهم هؤلاء آل محمد، فاجعل صلواتك وبركاتك، ٤١  
 اللهم هؤلاء أهل بيتي، فاذهب عنهم الرجس، ٤١  
 المرء مع من أحب، ٧٧  
 المعروف بقدر المعرفة، ١٤٩  
 إلهي، أنعمتني فلم تجدني شاكرًا، ١٥٠  
 إلهي وسيدي ومولاي: متّعني برضاك عتي، ٢٥٩  
 أمسك عليك زوجك، ٤٦٤  
 أمي خير من أمه، ١٧٨، ٣٢٣  
 أنا علي بن الحسين، ١٧١، ٢١٧  
 أنتم سيّدا شباب أهل الجنة، ١٧٨  
 أنت منّي بمنزلة هارون من موسى، ٤٣، ١٤٤  
 إن الله يتوفّى الأنفس حين موتها، ٢١٧  
 إن أمتك ستقتله، وإن شئت أريتك، ١٥٦، ٢٠٣  
 إن جبريل أخبرني أن ابني هذا، ١٥٦  
 إن رأيتم أن تطلقوا لها اسيرها، ٤٦٢  
 إنكم ستفتحون أرضاً يُذكر فيها القيراط، ١٩٠  
 إنكم ستفتحون مصر، وهي أرض يسمّى فيها القيراط، ٧٤، ١٩٠  
 إنّي أوشك أن أدعى فأجيب، ٧٧  
 إياكم والمثلة ولو بالكلب العقور، ٢٠٤، ٢٨٩  
 إياك وما يعتذر منه، ١٥٣  
 أيّها الناس، من عرفني فكفى، ١٦٧  
 أيّ الأعمال أفضل، ١٤٩  
 ثلثة الدين موت العلماء، ٢٠٢  
 جعل الله فيك الخير يا زينب، ١٩٧

جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، ٤٣٤  
 حبيباه! يا ابن أخاه! يا ولدي، ٢١١  
 حوائج الناس إليكم من نعم الله، ١٢٥، ١٥٣  
 خابت صفقة من باع الدنيا بالدين، ٢٠٢  
 خف الله لقدرته عليك، ٢٠٢  
 خلق الناس من أشجار شتى، ٣٥  
 دخلت الجنة فسمعت قراءة، فقلت من هذا؟، ٢٣٦  
 رحم الله امرءاً قبل نصيحتي ووصيتي، ١٦٧  
 سبحان الله العظيم، سبحان مصرف القلوب، ٤٦٣، ٤٦٤  
 شر الولاة من خافه البريء، ٢٠٢  
 علي منّي بمنزلة هارون من موسى، ٢٠٠  
 علي وفاطمة وابناهما، ٤١، ٤٣٨  
 كان لي أخ أكبر منّي يسمّى علياً، قتله الناس، ٢١٧  
 كان لي كما كنت لرسول الله (صلى الله عليه وآله)، ٤٧٦  
 كنت أدفن ابني الحسين، ١٥٦  
 لا تتكلف ما لا تطيق، ولا تنفق، ١٢٥  
 لا تشدّ الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد، ٤٣٤  
 لا حاجة لي في أمركم، ٥٩  
 لأن أقتل خارجاً منها بشبرين أحبّ إليّ، ٦١  
 لصلة رحم رسول الله (صلى الله عليه وآله) أحبّ إليّ من صلة رحمي، ٤٤٣  
 لكل بني آدم عصبه، إلّا ابني فاطمة، ٤٥  
 لما ولد الحسن سمّيته حرباً، ١١٧  
 لو رأنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) مغلولين لفكّ عتّا، ١٨٤  
 ما بال أقوام يتحدثون، ٣٦  
 ما بال رجال يؤذونني في أهل بيتي، ٣٦  
 ما بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة، ٥٣، ٤٣٦  
 ما لي ولقريش، أما والله لقد قتلتمهم كافرين، ٢٠٥

مناولة المسكين تقي ميتة السوء، ۲۳۶

من زار قبري وجبت له شفاعتي، ۴۳۰

نعم الحارس الأجل، ۲۰۲

والله لقد أعطني علي تسعة أعشار العلم، ۲۰۰

والله ما ترك ذهباً ولا فضة، ۲۰۵

والله يا عمّ، لو وضعوا الشمس في يميني، ۱۹۸، ۲۰۸

وامحمداه! هذا الحسين بالعراء، ۲۰۳

هذا المقبل حجّتي على أمّتي يوم القيامة، ۲۰۰

هما ريجانتاي من الدنيا، ۱۱۷

هيها هيهات! أيها الغدرة المكررة، ۱۶۸

هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس، ۱۱۴

يا أمّاه، هذه مقبرة أمة محمد (صلى الله عليه وآله)، ۶۵

يا حسن، زوج نفيسة من إسحاق المؤمن، ۲۳۵

يا عمّاه! إنّ الله قادر أن يغيّر ما قد ترى، ۱۴۸

يا فلان... يا فلان... يا فلان... ألم تكتبوا إليّ، ۲۱۰

يا معشر قريش لتنتهنّ أو لبيعن الله، ۲۰۴

### ۳ - فهرست اعلام

إبراهيم (عليه السلام)، ۵۱، ۲۳۵، ۲۵۴

إبراهيم الدسوقي، ۲۱۵، ۳۵۷

إبراهيم بن المنذر، ۲۳۳

إبراهيم بن عبدالله النحام ابن اسد بن عبيد بن عولج بن عدي بن عمر بن الخطاب، ۴۶۸

إبراهيم بن عبدالله بن الحسن، ۱۰۸

إبراهيم بن عبدالله بن الحسن المثنى، ۷۲، ۹۶، ۹۸، ۹۹

إبراهيم بن عبدالله بن الحسن بن علي بن أبي طالب، ۹۹، ۱۰۹، ۳۵۴، ۳۵۶

إبراهيم بن عبدالله بن علي بن أبي طالب، ۳۵۶

إبراهيم بن محمد الحريري، ۴۶۶

ابن الأثير، ۲۵، ۹۴، ۱۱۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۹۷، ۳۰۳،

۳۲۱، ۳۹۲

ابن الزيات، ۲۵۷، ۳۴۸، ۴۱۸

ابن الضحاك، ۱۵۳، ۳۱۸، ۳۱۹

ابن الطيب المغربي، ۱۹

ابن الفحام الفقيه، ۱۹

ابن إياس، ۹۴، ۱۲۰، ۳۸۲

ابن أبي أمامة بن سهل بن حنيف، ۲۲۴، ۳۶۹

ابن أبي حاتم الرازي، ۱۹

ابن أبي ذئب محمد بن عبدالرحمن بن المغيرة، ۲۲۴، ۳۷۱

ابن بطوطة، ۸۱، ۱۸۶

ابن ثوبان، ۲۲۷، ۳۷۳، ۳۸۱

ابن جابر الأندلسي، ۱۳۹

ابن جبير، ۸۶، ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۸۶

ابن جرير الطبري، ۱۹، ۳۵

ابن حبان، ۳۶، ۳۸، ۷۵، ۳۶۷  
 ابن حجر، ۱۹، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۵۳، ۷۵، ۱۵۲، ۳۰۴، ۳۷۱، ۳۹۸  
 ابن خالویه، ۱۹  
 ابن خلکان، ۷۹، ۲۳۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۶۴، ۳۸۴  
 ابن سريج، ۲۹۳، ۲۹۴  
 ابن سعد، ۱۱۹، ۱۶۵، ۱۶۲، ۲۱۰، ۳۱۸، ۳۴۶، ۳۶۵  
 ابن طباطبا، ۱۰۱، ۳۶۳  
 ابن عبدالبر، ۴۴، ۵۱  
 ابن عساکر، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۸۷، ۳۱۹، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۵۹  
 ابن عین، ۳۳۵  
 ابن قتیبة، ۱۱۸، ۱۸۱، ۲۶۷، ۲۷۶، ۳۰۱  
 ابن قحطبة، ۱۰۸  
 ابن کثیر، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۷۸، ۸۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۸۱، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۲۱، ۴۳۸، ۳۷۱  
 ابن میسر، ۱۲۰  
 ابن هرزمز، ۳۱۸  
 أبو الحسن المعمری، ۹۹، ۳۵۵  
 أبو الحسن النوبختی، ۴۰۷  
 أبو الحسین یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة ابن عبيدالله الأعرج، ۴۵۱  
 أبو الدیلم، ۱۸۱  
 أبو العاص بن الربیع بن عبدالغزی بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي، ۴۶۲  
 أبو العباس السفاح، ۱۰۲، ۲۲۷  
 أبو العباس الولید بن مسلم دمشقي، ۲۴۲  
 أبو الفتح السلماني، ۴۶۱  
 أبو الفرج الأصفهاني، ۱۱۶، ۲۹۳، ۳۰۴  
 أبو القاسم بن الحنفية، ۴۷۱  
 أبو أویس، ۳۶۶، ۳۸۰  
 أبو أيوب الأنصاري، ۲۵  
 أبو بكر الصديق، ۶۸، ۱۸۵  
 أبو تميم تراب الحافظ، ۳۵۰  
 أبو جعفر الحسين، ۴۷۰

أبو حنيفة، ۵۲، ۲۳۰  
 أبو ذر الغفاري، ۲۵، ۷۴  
 أبو سعيد الخدري، ۱۱۳  
 أبو سفيان، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۸۵  
 أبو سلمان الداراني، ۲۴۲  
 أبو طالب جعفر النقيب، ۴۶۱  
 أبو عاصم الأسلمي، ۳۷۹  
 أبو عبدالله التميمي، ۴۶۲  
 أبو عبدالله القرشي، ۴۶۷  
 أبو عميرة المزني، ۱۸۵، ۴۶۷  
 أبو كف، ۵۷، ۷۰، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۱  
 أبو لؤلؤة المجوسي، ۷۸  
 أبو محمد الحسن، ۲۲۴، ۳۶۵، ۴۶۱  
 أبو محمد المدني الأنور، ۳۶۶  
 أبو مسلم، ۸۴  
 أحمد المحروقي، ۲۱۵  
 أحمد بن حنبل، ۳۷، ۱۱۵، ۲۳۹، ۲۸۴  
 أحمد بن طولون، ۱۸۷، ۴۱۲، ۴۶۱  
 أحمد حسن الباقوري، ۳۰  
 أحمد فهمي، ۳۶۵  
 إدريس بن عبدالله بن الحسن بن علي ابن أبي طالب، ۴۱۶  
 إسحاق المؤمن ابن جعفر الصادق، ۲۴، ۲۳۱، ۲۴۹  
 أسماء بنت عميس، ۶۷، ۳۱۷، ۳۳۶، ۳۳۹، ۴۷۴، ۴۸۴  
 إسماعيل، ۷۵، ۸۶، ۸۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۲۷، ۴۴۲  
 إسماعيل بن محمد البصري، ۴۶۷  
 أشعب، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۴  
 أصبغ بن عبدالعزيز بن مروان، ۲۶۸، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۳  
 أجهوري، ۲۵۲، ۳۳۰، ۳۳۵  
 إسكافي، ۴۱۱  
 إمام حسن (عليه السلام)، ۲۴، ۳۵، ۵۶، ۶۰، ۱۰۰، ۱۷۵



إمام حسین (علیه السلام)، ۲۴، ۳۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۷۹، ۲۳۱  
 إمام رضا (علیه السلام)، ۳۴۷  
 إمام سجاد (علیه السلام)، ۶۳، ۱۰۰  
 إمام صادق (علیه السلام)، ۲۴، ۲۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۶۷، ۴۰۷، ۴۱۶  
 إمام علي بن أبي طالب (علیه السلام)، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۵۶، ۶۰، ۱۰۰  
 إمام مالك، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۵۶، ۳۶۶، ۳۸۱  
 أمر بأحكام الله، ۳۳۸، ۳۴۹  
 الأمير المعز لدين الله، ۲۷  
 ببلالوي، ۱۴۱  
 بخاري، ۴۴، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۷۷، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۸۳، ۳۱۹، ۴۳۰، ۴۳۷  
 بيهقي، ۷۶، ۱۱۵، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۰، ۳۶۸، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۹  
 ترمذي، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۹، ۲۶۳، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰  
 جعالي، ۱۹  
 جوهری شافعی، ۸۲، ۴۳۹  
 جيزي، ۲۳۷، ۲۵۵  
 الحافظ لدين الله، ۲۵۹، ۳۳۵، ۳۳۸  
 حاكم، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۷۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۲، ۱۵۳، ۲۲۶، ۲۷۳، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲  
 حباب بن منذر ابن جموح، ۴۷۲  
 حجاج بن يوسف ثقفی، ۶۳، ۱۰۱  
 حسن بن زيد بن الحسن بن علي، ۲۴۹، ۴۶۰، ۴۶۱  
 حصين بن نمير، ۶۴  
 حکم بن أيوب، ۴۷۳  
 خديوي توفيق، ۲۱۵  
 خديوي عباس الثاني، ۱۲۴، ۳۰۷  
 ذهبي، ۴۰، ۴۶، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۳۴، ۳۵۵، ۳۶۷  
 رباب بنت امرئ القيس، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۸۸  
 زبير بن أبي بكر، ۴۶۵  
 زبير بن بكار، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۶۵، ۴۷۲  
 زرکلي، ۳۶۱، ۳۹۳  
 زهري، ۴۶، ۲۶۸، ۳۹۶، ۴۱۴، ۴۵۹، ۴۶۸

سبط ابن الجوزي، ۱۹  
 سبكي، ۵۳، ۲۷۱  
 سخاوي، ۱۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۳۵، ۳۴۸، ۴۱۹  
 سري بن الحكم، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۸  
 سلطان خان، ۱۲۳  
 سلفي، ۳۳۴، ۳۴۷  
 بانو زبيدة، ۳۳۹، ۳۳۰  
 بانو عاتكة، ۳۳۱، ۳۴۲، ۴۱۲  
 بانو نفيسة، ۲۴، ۷۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۱۱  
 الشافعي، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۸۱، ۸۵، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۳، ۲۵۰  
 شامي، ۱۷۵  
 شبلنجي، ۳۶، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۷۹، ۹۹، ۱۲۰، ۲۲۶، ۲۷۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۴  
 شعرائي، ۸۳، ۲۲۷، ۲۷۸، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۴  
 صبان، ۲۶۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۷۵، ۳۸۵  
 طبراني، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۷۸، ۷۹، ۱۱۵، ۱۴۳، ۱۵۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰  
 طبري، ۱۹، ۳۵، ۳۸، ۴۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۷۴، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۷۱، ۳۹۵  
 طفيل بن حارث بن عبدالمطلب بن عبد مناف، ۴۶۹  
 عباس، ۲۶، ۳۶، ۴۶، ۵۴، ۶۴، ۶۷، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۴۲، ۳۵۵، ۳۷۰، ۳۸۲، ۴۰۶، ۴۱۸، ۴۶۸  
 عبيدي، ۸۰، ۸۵، ۳۰۵، ۳۱۳  
 عقاد، ۵۷، ۵۸، ۸۶، ۱۲۰  
 فخر الرازي، ۱۹، ۴۶  
 فخري، ۱۰۱، ۳۶۳، ۴۱۰

فرزدق، ۳۹، ۱۸۳، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۰۳  
 فریعة بنت مالك بن سنان، ۴۷۴  
 فضل بن سهل، ۴۶۶  
 قاسم بن إبراهيم، ۴۱۱  
 قاسم بن محمد بن أبي بكر، ۴۱۶  
 قاسم بن محمد بن جعفر الصادق، ۴۶۱  
 قضاعي، ۶۵، ۹۹، ۳۵۴  
 قلشندی، ۱۱۴، ۴۸۳  
 کندي، ۹۹، ۳۹۶، ۴۰۱  
 لیث بن سعد، ۲۵۵، ۳۳۲، ۳۳۵، ۴۲۶  
 ماوردي، ۴۶، ۳۷۰  
 مأمون، ۲۴۶، ۲۵۱، ۳۴۷، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۴۰، ۴۷۱  
 مبرد، ۲۷۸  
 متوکل، ۸۲  
 محب، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۱۵۱، ۴۳۶، ۴۴۰  
 مرادي، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۵۳  
 مسعودي، ۶۲، ۸۱، ۱۰۴، ۱۱۶، ۳۶۴، ۳۹۵، ۳۹۸  
 معزّ تاج الدين شوکلي شامي، ۴۸۶  
 مغيرة بن شعبه، ۳۱۹، ۴۷۳  
 مقداد بن الأسود کندي، ۲۵  
 مقريزي، ۲۵، ۷۱، ۸۶، ۹۴، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۴۹، ۲۵۳، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹  
 ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۷۸  
 يادشاه فؤاد، ۱۲۵  
 ملوي مالکي، ۴۴۱  
 منذر، ۴۲، ۲۳۳، ۴۷۳  
 منصور عباسي، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲  
 نويريچ، ۸۱  
 والي عباس، ۱۲۳  
 وليد بن عبدالملک، ۲۱۵، ۳۸۰  
 وليد بن عتبة بن أبي سفيان، ۱۱۷، ۲۰۲

يعقوبي، ۱۰۳، ۱۱۷، ۲۲۳  
 أم إسحاق بنت طلحة بن عبيدالله تيمي، ۳۱۷  
 أم البنين بنت حزام وحيدى، ۶۷  
 أم الفضل بنت حارث، ۱۱۴  
 أمامة، ۲۱۰، ۲۲۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۱، ۴۶۲  
 أم أبي العاص هالة بنت خويلد بن اسد، ۴۶۲  
 أم أبيها، ۶۷  
 أم أيمن، ۴۶۳  
 أم جعفر، ۳۱۷  
 أم حبيب الصهباء تغلبي، ۳۳۳، ۳۳۶  
 أم سعيد بنت عروة بن مسعود ثقفي، ۶۷  
 أم سلمة، ۴۳، ۴۶، ۶۷، ۷۴، ۱۱۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۸۴، ۳۸۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۷۲، ۴۷۴  
 أم عبدالله، ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۱۰  
 أم عطية، ۴۶۳  
 أم عكاشة بنت محصن، ۴۶۵  
 أم عمرو بن مروان بن حکم، ۴۶۲  
 أم كلثوم، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۱۱۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۱، ۴۰۶، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۳  
 أم كلثوم صغرى، ۶۵  
 أم كلثوم كبرى، ۶۵  
 أم هانئ، ۱۹۶، ۲۴۳، ۲۴۹  
 أم هشام بنت زياد، ۳۱۷  
 أميمة بنت عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، ۴۶۳  
 أنس بن مالك، ۱۹۵، ۱۹۹، ۴۳۲، ۴۷۴  
 برفوق، ۹۱  
 بلال، ۳۱۷  
 بنت الشاطئ، ۱۹۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۱۴  
 بيبرس، ۹۰، ۹۳، ۱۲۹، ۲۱۳، ۲۱۶  
 بني هاشم، ۶۲، ۶۳  
 تاج الدين، ۹۱

جریر، ۱۹، ۳۵، ۴۶، ۸۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۰۳  
 جعدة بنت أشعث بن قیس، ۲۰۱  
 جعفر، ۴۳، ۶۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۹، ۳۱۷، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۳  
 جعفر طیار، ۶۹، ۱۹۶  
 جعفر بن حسن، ۴۷۲  
 جعفر بن قیس بن مسلمة حنفي، ۶۸  
 جمال، ۱۰۴، ۱۶۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۶۹، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۳، ۴۶۳  
 جمال الدين، ۱۲۸  
 جمال الدين عبدالله جصاص، ۲۴۳، ۲۵۱  
 جمانة، ۶۸  
 حرملة، ۲۳۱، ۲۵۶  
 حسن إبراهيم حسن، ۱۰۷، ۳۶۳  
 حسن أنور، ۷۸، ۹۶، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴  
 حسن رزاز، ۴۱۵  
 حسن عبد الوهاب، ۸۹، ۱۴۰، ۴۱۸، ۴۱۹  
 حسن كامل ملطاوي، ۳۰  
 حسن كتخدا، ۱۲۳، ۱۲۹  
 حفصة، ۴۷۳  
 حمزة المكفوف، ۴۶۸  
 حمزة سيد الشهداء، ۱۵۹  
 حميدة، ۲۳۱، ۴۰۹، ۴۶۰  
 خالد بن عبدالله قسري، ۱۰۲، ۳۹۵  
 خالد محمد خالد، ۳۰  
 خديجة بنت خويلد بن اسد بن عبد الغزي بن قصي، ۴۶۱  
 خولة بنت إياس حنفي، ۶۸  
 داود، ۵۳، ۷۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۳۲۳، ۳۶۹، ۴۳۵، ۴۶۱  
 درة، ۱۴، ۲۰، ۲۵، ۹۲، ۱۰۳، ۱۳۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۹۵، ۳۳۷، ۴۷۴

ذبي التون مصري، ۲۵۵  
 راتب باشا، ۱۳۲  
 رقية، ۶۸، ۱۱۴، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۷۵، ۳۸۴، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۶۷، ۴۶۸  
 رقية بنت عامر فهري، ۱۸۵  
 رملة، ۶۸  
 زبير، ۳۸۱  
 زرارة، ۴۶۲  
 زكي مبارك، ۲۷۴، ۱۷۵  
 زياد بن أبيه، ۱۹۰  
 زيد الأبلج، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲  
 زيد بن أرقم، ۱۶۵  
 زيد بن حسن بن علي بن أبي طالب، ۲۴، ۱۴۹، ۴۷۰، ۴۷۱  
 زيد بن علي زين العابدين، ۷۳، ۹۶، ۹۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷  
 زيد بن عمرو عثماني، ۲۶۱  
 زينب صغرى، ۶۹، ۴۵۶  
 زينب كبرى، ۶۸، ۱۸۸، ۱۹۸، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۶۰  
 زينب بنت حسن المثنى ابن حسن، ۳۷۴، ۴۷۰  
 زينب بنت جحش، ۴۶۳، ۴۶۴  
 زينب بنت عقيل، ۴۶۶  
 زينب بنت عقيل بن أبي طالب، ۴۶۵  
 زينب بنت يحيى متوج، ۲۳۴، ۲۳۵  
 زينب بنت يوسف بن حكم بن أبي عقيل، ۴۷۴  
 سارا، ۳۹۶  
 سعاد ماهر، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۹، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۸۵  
 سعد بن زرارة، ۴۷۳  
 سعيد بن عاص، ۷۹، ۴۶۹  
 سفيان ثوري، ۴۶۲، ۴۶۷

عبدالحسين شرف الدين عاملي، ٢٩  
 عبدالحليم بشري، ٢٩  
 عبدالحليم جندي، ٢٨، ٣٠، ١٠١، ٤٠٨، ٤١٦  
 عبدالحليم محمود، ٣٠  
 عبدالحميد جودة سخّار، ٣٠  
 عبدالرحمن، ١٩٢، ٢٢٣، ٢٣٦، ٢٥٤، ٢٦٩، ٢٧١، ٣١٤، ٣٧٢، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧٢  
 عبدالرحمن بويطي، ٢٥٤، ٢٣٦  
 عبدالرحمن جبرتي، ٣٤٠  
 عبدالرحمن حسيني علوي عيدروسي، ٢١٤  
 عبدالرحمن شرقاوي، ٣٩٨، ٤٠٧  
 عبدالرحمن بن ضحاك، ٣١٨  
 عبدالرحمن بن ملجم، ٦٠، ١٩٩  
 عبدالرحمن كتخدا، ٢١٥، ٢١٧، ٢٥٩، ٣٠٨، ٣٣٥، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨٤، ٤١٩، ٤٢١، ٤٤٠  
 عبدالرحيم بيسانفي، ٨٦، ١٢٨  
 عبدالرسول شيرازي، ٤٧٩  
 عبدالصمد بن حسنّان سعدي، ٤٦٦  
 عبدالعزيز عثمانفي، ٨٦  
 عبدالعزيز سيد الأهل، ٣٠  
 عبدالفتاح عبدالمقصود، ٣٠  
 عبدالله، ٣٩، ٤٥، ٤٦، ٥٦، ٦٤، ٦٧، ٧٠، ٧٩، ٩٥، ٩٧، ٩٩، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٩، ١١٥،  
 ١١٦، ١٤١، ١٤٩، ١٥٠، ١٦٠، ١٦٨، ١٧٢، ١٧٧، ١٧٨، ١٩٠، ١٩٤، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٣، ٢١١،  
 ٢٢١، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٥٨، ٢٥٤، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٧١،  
 ٢٧٣، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٦، ٣٠٢، ٣٠٥، ٣١٧، ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٩، ٣٥٣، ٣٥٥،  
 ٣٥٧، ٣٦٨، ٣٧٣، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٩٥، ٤٠٦، ٤١٦، ٤٣٣، ٤٥٩، ٤٦٥، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠،  
 ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٧  
 عبدالله افطح، ٤٠٧  
 عبدالله شبراوي، ١٣٨  
 عبدالله محض، ٩٨، ٩٩، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٧٦، ٣٥٤  
 عبدالله بن حارث، ١٨٦، ٤٦٧  
 عبدالله بن حسن، ٢٦٦، ٣١٨، ٣٦٧، ٣٨٢  
 عبدالله بن زبير، ٥٩، ٦٠، ٢٦٧، ٢٩٥، ٣٠١، ٤٦٧

سكينة، ١١٥، ١٥٩، ١٧٧، ١٨٠، ١٨٨، ٢٢٨، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٧١،  
 ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩١، ٢٩٢،  
 ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨،  
 ٣٠٩، ٣١٣، ٣١٤، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٧٥، ٣٨٤،  
 ٤٤٢، ٤٦٧  
 سلمان فارسي، ١٩٤  
 سليمان بن إبراهيم بن محمد، ٤٧٠  
 سليمان بن عبدالملك، ١٢٠  
 سليمان خان، ١٢٩  
 سمرة بن جندب، ١٧٢  
 سيوطي، ١٩  
 شمر بن ذي الجوشن، ٧٩، ١٧٢، ٣٢٠  
 شمس الدين أبي الخير سخاوي مصري، ٤٥٨  
 شمس الدين بن محمد، ٤١٧  
 شهاب الدين حسيني مرعشي نجفي، ٤٥٣  
 صالح جعفري، ٤٣٦  
 صالح بن معاوية بن عبدالله بن جعفر، ٢٣٢  
 صلاح الدين أيوبي، ٨٧، ٨٨، ١٤١، ٤١٨  
 صلاح عزّام، ٣٨١  
 طلائع بن زريك، ٧٩، ٨٤، ٨٧  
 طه حسين، ٧٦، ٢٩٢  
 عائشة، ٤٤، ٤٧، ١١٥، ١٥١، ٢٧١، ٢٧٢، ٣١٧، ٣٣٦، ٣٣٧، ٤١٤، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩،  
 ٤٢٠، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٦٢، ٤٦٤، ٤٧٤  
 عائشة دختر إمام جعفر صادق، ٣٣٦، ٤١٧، ٤١٩  
 عائشة بنت طلحة، ٢٦٦، ٢٧٠  
 عاتكة بنت زيد بن عمرو بن نفيل العدوية، ٣٤٢  
 عاتكة بنت شرحبيل، ٣٤١  
 عادل المعلّم، ٣٣  
 عامر شعبي، ٤٦٢  
 عباس باشا، ٢١٥، ٢٥٩، ٣٠٥  
 عباس كتخدا فزدوگلي، ٨٣

عبدالله بن قاسم بن إسحاق، ۴۷۱  
 عبدالله بن أبي بكر، ۳۳۸، ۳۳۹  
 عبدالله بن جابر، ۴۷۳  
 عبدالله بن جبير بن نعمان أنصاري، ۴۶۲  
 عبدالله بن جعفر مخزومي، ۲۳۴  
 عبدالله بن حسن، ۳۱۸، ۳۵۴، ۳۵۵  
 عبدالله بن رافع، ۴۶۳  
 عبدالله بن زمعة، ۴۷۲  
 عبدالله بن سعد بن أبي سرح، ۲۸۸  
 عبدالله بن سعيد، ۳۴۸  
 عبدالله بن عامر بن كرز، ۱۷۳  
 عبدالله بن عباس، ۳۱۷  
 عبدالله بن عبدالرحمن أنصاري، ۱۸۸، ۴۶۷  
 عبدالله بن عبدالرحمن عتي، ۴۶۶  
 عبدالله بن عبدالملك، ۲۲۸  
 عبدالله بن عبدالملك بن مروان، ۲۵۷  
 عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حكيم بن حزام، ۲۶۹  
 عبدالله بن عفيف أزدي، ۱۷۰  
 عبدالله بن علي بن عبدالله بن عباس، ۲۳۲  
 عبدالله بن عمر بن خطاب، ۶۰، ۴۱۶، ۴۶۸  
 عبدالله بن عمرو، ۱۴۸، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۶۹، ۴۷۳  
 عبدالله بن مروان، ۳۰۱  
 عبدالغفور محمود جعفر، ۳۸۵  
 عبدالمجيد خان، ۹۲، ۱۳۴  
 عبدالمطلب، ۳۸، ۴۴، ۴۸، ۱۱۵، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۷۱  
 عبدالملك بن حارث سهمي، ۴۶۸  
 عبدالملك بن سعيد أنصاري، ۱۸۷، ۴۵۵  
 عبدالملك بن مروان، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۱۳  
 عبدالمنعم قنديل، ۳۹۹، ۴۰۰  
 عبدالواحد بن عبدالله نصري، ۳۱۸  
 عبيدالله المهدي، ۲۶

عبيدالله بن أبي القاسم، ۴۷۱  
 عبيدالله بن أبي رافع، ۴۶۷  
 عبيدالله بن زياد، ۱۱۸، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۲۰  
 عبيدالله بن سعيد، ۳۳۵  
 عبيدة بن الحارث، ۴۷۱  
 عتبة بن أبي لهب، ۳۴۶  
 عثمان بك طنبورجي مرادي، ۲۱۴  
 عثمان بن عفان، ۷۶، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۷۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۴۶، ۳۴۷  
 عثمان بن محمد بن أبي سفيان، ۶۵، ۶۷  
 عروة بن زبير، ۴۶، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۹۳، ۴۷۳  
 عزة الميلاء، ۲۹۲، ۲۹۳  
 عسامة معافري، ۱۸۷، ۴۶۷  
 عطاء، ۳۷۹، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۶، ۴۳۵  
 عقيل، ۶۷، ۱۹۳، ۴۶۵، ۴۶۶  
 عكرمة، ۴۸، ۳۶۷، ۳۸۱  
 علم الآمرية، ۳۴۹، ۳۵۰  
 علي أكبر، ۱۹۶، ۲۶۶، ۲۸۸  
 علي جعفري، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۷، ۴۱۲  
 علي باشا حكيم، ۲۶۰  
 علي باشا مبارك، ۸۸، ۹۱، ۱۳۷، ۲۱۵، ۳۰۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۹، ۴۱۸  
 علي بن أحمد باهلي، ۴۶۶  
 علي بن محمد بن عبدالله، ۲۷، ۱۱۰، ۱۸۷، ۳۵۶، ۴۶۷  
 علي بن موسى، ۴۶۶  
 علي بن موسى بن جعفر (عليهما السلام)، ۳۳۶  
 عمار بن ياسر، ۱۹۸، ۴۷۸  
 عمر، ۳۸، ۴۴، ۶۴، ۶۸، ۷۸، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۱۶، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۴

محسن، ٦٧، ١٨٧، ٣٧١، ٤٦٨  
 محمد پیامبر صلی الله علیه وآله، ١٥، ١٧، ٢١، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٣٠، ٣١، ٣٦، ٣٩، ٤٠، ٤٦، ٤٩، ٥٠، ٥٩، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٧، ٧٤، ٧٦، ٧٧، ٨٣، ٨٤، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٤، ٩٥، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٨، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٤٠، ١٤٩، ١٥١، ١٥٣، ١٥٤، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٣، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٤٢، ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٥، ٢٦٠، ٢٦٤، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٨٧، ٢٨٩، ٣٠٢، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٣٥، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٢، ٣٤٦، ٣٥٤، ٣٥٦، ٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٩، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٩٥، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٣٧، ٤٤٠، ٤٤٣، ٤٥٧، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٤، ٤٧٧، ٤٨٤، ٤٨٥  
 محمد جعفري، ٣٤٢، ٤٠٤، ٤٠٦، ٤٠٨، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣  
 محمد حسيني واسطي، ٤٦٠  
 محمد النفس الزكية، ٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١١٠  
 محمد أبو زهرة، ٣٠  
 محمد باشا الشريف، ١٢٣، ١٢٩  
 محمد بن إبراهيم بن عبدالله، ٤٦٥  
 محمد بن إسحاق، ٣٦٦، ٣٨١  
 محمد بن إسماعيل ابن الإمام جعفر الصادق (عليه السلام)، ٢٦  
 محمد بن حسن طوسي، ٤١٠  
 محمد ابن حنفية، ٤٣  
 محمد بن قاسم، ٤٦٩  
 محمد بن أبي بكر، ٢٥، ٨٧، ١٢٩، ٣٣٧، ٣٤٢، ٣٤٣، ٤١٦، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥  
 محمد بن أبي ذئب، ٣٦٦، ٣٨٢  
 محمد بن بشر، ٣٧٩  
 محمد بن جعفر الأمير، ٤٧٠  
 محمد بن سليمان، ٤٦١  
 محمد بن طلحة، ٥٩  
 محمد بن عبدالله بن الحسن بن حسن ابن علي بن أبي طالب، ٩٩، ٣٦١  
 محمد بن عبدالله بن جحش، ٤٦٤  
 محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، ٣١٧  
 محمد بن عبدالله بن محمد لواتي طنجي، ٨١

عمر الأكبر، ٣٢١  
 عمر بن خطاب، ٣٨، ٤٥، ٨٠، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٨٧، ٣٠١، ٣٤٣، ٤١٦، ٤٤٤، ٤٦٤، ٤٦٨، ٤٧٢، ٤٧٨  
 عمر بن أبي ربيعة، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٩٢  
 عمر بن سعد، ١٥٨، ٢٠٥  
 عمر بن عبدالعزيز، ٣٧، ٥٤، ٢٨٤، ٣٢٥، ٣٧٩، ٤٣٨  
 عمرو بن العاص، ٧٤، ٩٩، ١٤٨، ٢٢٨، ٢٣٥، ٣٧٨، ٤٨٣  
 عمرو بن حريث، ١٦٨  
 عمرو بن حزم، ١٢٣  
 عمرو بن سعيد أشدق، ٢٠٦، ٤٦٦، ٤٦٧  
 عمرة، ٤٧٤  
 عوف بن خارجة مرّي، ٢٦٣  
 عون، ١٩٣، ١٩٧، ٢١١  
 عيسى (عليه السلام)، ٤٩، ٦٤  
 عيسى بن موسى، ٩٩، ١٠٥، ١٠٦، ٣٥٤، ٣٥٥  
 فاطمة زهراء (عليها السلام)، ١٦، ١٠١  
 فاطمة الصغرى، ١٥٩  
 فاطمة بنت الحسين، ٩٩، ١٧٥، ١٧٦، ١٩٦، ٢٨٦، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٥  
 فاطمة بنت يحيى، ٤٢٥  
 فاطميان، ٩٨، ١٨٢  
 فرعون، ٩٨، ١٨٢، ٢٧١  
 فضة، ٨٢، ٩٥، ١١٥، ١٢٢، ١٢٣، ١٤٢، ٢٤٢، ٢٨١، ٢٩٥  
 قدامة بن مظعون، ٤٧٣  
 قيس بن سعد الأنصاري، ٢٥  
 قيس بن سعد بن عبادة خزرجي، ٤٧٨  
 كافور الأخشبيدي، ٣٥٧  
 كثير بن عبدالله بن عمرو بن عوف، ٢٣٣  
 كرزويل، ١٣٥، ١٣٦  
 كلثوم بنت القاسم بن محمد بن جعفر الصادق، ٤٢٦  
 ليلى بنت أبي مرّة، ٢٨٨  
 ليلى بنت مسعود، ٦٧، ٢١١

محمد بن عقيل، ۴۶۸  
 محمد بن قلاوون، ۸۶، ۸۸، ۹۴، ۱۲۹، ۲۶۰، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۶  
 محمد بن مسعدة، ۴۶۲  
 محمد بن يحيى عثمانى، ۴۵۸  
 محمد بن يحيى بن حسن، ۴۶۱  
 محمد خالد، ۳۰  
 محمد خسرو باشا، ۲۱۴  
 محمد زكي إبراهيم، ۳۰، ۴۳۶  
 محمد عثمان، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۲۸  
 محيي الدين ابن عربي، ۴۴۲  
 مروان بن حكم، ۶۳، ۱۷۳  
 مروان بن الحكم بن وليد، ۲۰۱  
 مروان بن محمد طاطري، ۲۴۱  
 مسلم بن عقبة، ۶۳  
 مسلم بن عقيل، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۰۳، ۲۰۴  
 مسلمة بن عبد الملك، ۳۱۹  
 مسلمة بن عقبة مري، ۱۰۲، ۱۰۳  
 مسلمة بن مخلد أنصاري، ۱۸۵، ۲۱۴  
 مصعب بن زبير، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۴  
 مصعب بن ثابت زبيري، ۲۲۷، ۳۷۳  
 مصعب بن عبدالله، ۴۶۶  
 مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبير بن العوام، ۳۰۲  
 معاوية بن أبي سفيان، ۲۶، ۳۷، ۶۰، ۲۸۴، ۲۸۷  
 معاوية بن عبدالله بن جعفر، ۲۳۲، ۳۶۹، ۳۸۲  
 موسى بن سلمة، ۴۶۶  
 موسى بن عبد الرحمن، ۴۶۸  
 موسى بن عبدالله، ۴۶۲  
 موسى بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، ۴۶۸  
 مهنا بن سبيع قرشي، ۴۶۱  
 ميمونة بنت حارث هلالية، ۴۷۳  
 نائلة بنت قيس بن نعمان بن سنان، ۴۷۲

نافع، ۲۳۷، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۶۷  
 نجم الدين أيوب، ۸۶، ۸۷، ۱۲۷  
 نعيم، ۳۹، ۱۴۴، ۲۳۲، ۴۳۹، ۴۶۲  
 نفيسة بنت زيد، ۲۲۴، ۲۴۰  
 نور الدين، ۵۴، ۵۶، ۱۲۰  
 ورد بن عاصم، ۳۶۹  
 وكيع، ۳۶۶، ۳۸۲، ۳۸۴  
 ولي الدين أبو زُرعة أحمد بن محمد، ۹۴  
 وهب بن سعيد أوسي، ۱۸۶، ۴۶۷  
 هاجر، ۴۰، ۷۵، ۱۸۶، ۲۲۸، ۲۶۰، ۳۴۲، ۳۹۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۱  
 هارون رشيد، ۳۳۵  
 هشام بن عبد الملك، ۹۷، ۲۲۸، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۶۴، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱  
 هند بنت أبي رافع بن عبدالله بن رقية بنت عقبة بن نافع فهري، ۴۶۷  
 هند بنت أبي عبيدة، ۴۶۹  
 يحيى، ۶۷، ۸۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۶۷، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۶۴، ۳۸۱، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۰  
 يحيى تمار، ۴۶۲  
 يحيى بن حسن، ۴۱۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۷۴  
 يحيى بن حكم، ۱۷۳، ۱۷۴  
 يزيد بن عبد الملك، ۳۱۸  
 يزيد بن معاوية، ۶۰، ۶۲، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۹۱  
 يعقوب بن حميد بن كاسب، ۲۳۲، ۲۳۳  
 يعقوب بن محمد زهري، ۲۳۳  
 يعلى بن منية بنت حارث بن جابر، ۴۷۴  
 يوسف بن عمر ثقفى، ۹۷

فسطاط، ٢١٤، ٣٣٧، ٣٥٨، ٣٩٩، ٤٠٢، ٤١٨

قاهرة، ١٤، ٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٧، ٣٢، ٣٥، ٥٧، ٦١، ٧٠، ٧٥، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٨٩،

٩٠، ٩١، ٨٤، ١٠٨، ١١١، ١١٩، ١٢٢، ١٢٧، ١٢٨، ١٤١، ١٥٢، ١٥٧، ١٩٠، ١٩٦، ١٩٦،

٢٠٨، ٢١٥، ٢٢١، ٢٢٨، ٢٤٢، ٢٦٣، ٢٨١، ٢٨٨، ٣١٧، ٣٣٨، ٤٣٣، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٥٧،

٣٥٩، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٧٧، ٣٩٢، ٣٩٩، ٤٠٧، ٤١٢، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣١، ٤٤١،

٤٤٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٦

قدس، ٨١، ٤٥٦

قسطنطينية، ٨٦، ٩١، ١١١، ١٣٣، ٢٨٩

قطائع، ٦٨، ٤٥٦

قلج، ٤٧٩

كوفة، ٥٢، ٦٢، ٦٥، ٩٧، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٨، ١١٩، ١٦١، ١٦٢،

١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٧، ١٧١، ١٧٣، ١٧٦، ١٩١، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١١، ٢٢٨،

٢٨١، ٢٨٥، ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٢٠، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٦٥، ٣٩٣، ٣٩٥، ٣٩٩، ٤٠٠

المدينة المنورة، ٦٣، ٧٧، ٧٩، ٨٢، ٨٥، ٩٨، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١١٤،

١٢٠، ٢١١، ٢١٢، ٢٣٠، ٢٤٢، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٩١، ٣٠١، ٣٠٥، ٣٢٨، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٨،

٣٦٩، ٣٧٢، ٣٩٤، ٤٣٤

مطرية، ٩٨، ٩٩، ٣٥٨

مغرب عربي، ١٥٤

مقطم، ٦٥، ٣٥٨، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢١

موصل، ٨٨، ٢٥٤، ٤١٨، ٤٢١

مين، ١٦٩، ٣٤٠، ٣٩٥، ٣٩٧، ٤١٠، ٤٧٣

ايران، ٢١، ٢٣، ٢٧، ٢٨، ٣١، ٣٢، ١٣٤، ٢٢٠، ٤٠٧

باخمري، ١٠٧، ١٠٨، ٣٦٥

باغمري، ١٠٧، ٣٥٣

#### ٤ - فهرست اماكن

استانبول، ٩٥، ١٢٥

أفريقيا الشمالية، ١٢١

اسكندرية، ٢٦، ٧٥

بصرة، ٥٢، ٩٩، ١٠٤، ١١٧، ١١٨، ٢١١، ٢٩٤، ٣٥٥، ٣٦٥، ٤٠٩، ٤٧٣

بقيع، ٥٢، ٧٩، ٨٢، ١١٣، ١١٩، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٩٢

حبشة، ٣٤٦، ٤٧٤

حجاز، ٦٣، ٦٤، ١٠٢، ١٠٤، ٢١١، ٢٢١، ٢٣٦، ٢٥٠، ٢٧٢، ٣١٤، ٣٥٥، ٤٠٩

حرة، ٦٣، ٦٤، ١٠٤، ٤٥٩

حمراء قصوى، ٩٧، ٢١٣، ٣٩٩، ٤٠٢، ٤٥٩

رقة، ٥٧، ٨٠، ٤٦٥

شام، ٦٣، ٦٤، ٨٠، ٨٦، ٩٠، ٩٤، ٩٨، ١٢٠، ١٤٥، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٨٠، ١٨١، ١٨٧،

٢٠٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٩٦، ٣٠١، ٣١٥، ٣١٦، ٣٢٤، ٣٢٩، ٣٣٦، ٤٣٩، ٤٥٩، ٤٦٠،

٤٨٤، ٤٦٧

طائف، ٣٤٣

عراق، ١٩، ٢١، ٢٣، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ١١٣، ١٤٦، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢١٢، ٢٢٨، ٢٦٠، ٢٦٦،

٢٧٢، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٨٠، ٣٩٣، ٤٢٦

عسکر، ٦٨، ٧٨، ٨٨، ١٠٦، ٢٤٤، ٣٥٨، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤١٨



بغداد، ۸۹، ۱۱۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۲، ۳۲۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۴، ۴۳۵

بلیس، ۷۵، ۱۸۷، ۲۰۶

تونس، ۲۱، ۲۶، ۹۴

خیبر، ۱۳۳

دمشق، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۵۵، ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۶۴، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۵۹

صهرجت، ۳۵۷

طبرستان، ۱۲۰، ۲۸۹، ۳۹۷

طرطوس، ۳۴۷

طنطا، ۹۵

عسقلان، ۵۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۱۲۰، ۱۵۳، ۴۴۰

قم، ۲۷، ۳۲، ۹۰، ۲۲۸، ۳۹۸

قنطرة السباع، ۲۱۳، ۲۱۶

کربلاء، ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۶، ۸۲، ۸۴، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۹۲، ۴۳۸

مرو، ۲۴، ۳۷، ۶۴، ۸۲، ۸۷، ۹۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۴۲، ۴۳۳، ۳۶۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۵۸

مصر، ۱، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۸

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵

مکه، ۵۲، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۵، ۷۸، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۱، ۴۶۲، ۴۷۴

ینبع، ۷۶، ۸۱، ۹۵

٢٠- السيدة زينب	محمود الشرقاوي
٢١- السيدة سكينه	عائشة عبد الرحمن
٢٢- السيدة نفيسة	توفيق أبو علم
٢٣- الشهيد الخالد «الحسين بن علي»	حسن لطفي
٢٤- الشرف المؤبد لآل محمد	النبهاني
٢٥- الطاهرة «السيدة زينب»	عبد الخبير الخولي
٢٦- ألف كلمة للإمام علي بن أبي طالب	إعداد محمد سيد كيلاني
٢٧- المدائح الحسينية	أحمد خيرى
٢٨- العقيلة الطاهرة «السيدة زينب»	أحمد فهمي محمد
٢٩- العقل الثمين في إثبات وصية أمير المؤمنين	الشوكاني
٣٠- أم المؤمنين خديجة وأهل البيت	حسن كامل المطاوي
٣١- أهل البيت	عبد العزيز سيد الأهل
٣٢- أهل البيت	توفيق أبو علم
٣٣- أهل البيت	عبد الحميد جودة السحار
٣٤- أهل البيت في مصر	عبد الحفيظ فرغلي
٣٥- أهل البيت	النشراقي
٣٦- بطلنة كربلاء «السيدة زينب»	مأمون غريب
٣٧- بطلنة كربلاء	عائشة عبد الرحمن
٣٨- تحفة الأحباب بفضائل آل سيدنا محمد (ص)	أبو الزهراء الجوهري
٣٩- تحفة الأحباب وبغية الطلاب في الخطط	
والمزارات والتراجم والبقاع المباركات	السخاوي الحنفي
٤٠- تاريخ السيدة زينب	البيلاوي
٤١- تاريخ المشهد الزيني	حسن قاسم
٤٢- تاريخ السيدة زينب	محمد علي أحمد
٤٣- تاريخ ومناقب ومآثر السيدة زينب وأخبار الزينبات العبيدلي	
٤٤- تراجم سيدات بيت النبوة	عائشة عبد الرحمن
٤٥- تثبيت الإمام لأهل البيت	القاسم بن إبراهيم الرسمي
٤٦- ترجمة الإمام الحسين ومقتله	ابن سعد (صاحب الطبقات)

## نماذج من الكتب التي صدرت عن «أهل البيت»

- في القرن الأخير -

اسم الكتاب:	المؤلف:
١- آل بيت النبي في مصر	أحمد أبو كف
٢- آل محمد في كربلاء	عمر أبو نصر
٣- ابنة الزهراء «بطلنة الفداء زينب	علي أحمد شلبي
٤- أبناء الرسول في كربلاء	خالد محمد خالد
٥- أثر التشيع في الأدب العربي	محمد سيد كيلاني
٦- إحياء الميت بفضائل أهل البيت	السيوطي
٧- الحسين أبو الشهداء	العقاد
٨- الإمام الحسين حياته واستشهاده	مأمون غريب
٩- الإمام علي حبيب الله وحبيب الرسول	النبوي جبر سراج
١٠- الإمام جعفر الصادق	الشيخ محمد أبو زهرة
١١- الإمام علي بن أبي طالب	عبد الفتاح عبد المقصود
١٢- الإمام علي بن أبي طالب حياته الفكرية وتأثيره في فكر الإمام الغزالي	د. سيد محمد عقيل
١٣- الإمام علي بن أبي طالب	إعداد محمد رضا
١٤- الإمام جعفر الصادق	عبد الحليم الجندي
١٥- الإتحاف بحب الأشراف	الشبراوي
١٦- الثغور الباسمة في مناقب السيدة فاطمة	السيوطي
١٧- الحسن والحسين	أحمد الشهاوي شرف الدين
١٨- الحسين بن علي	عمر أبو النصر
١٩- السيدة زينب	النبوي جبر سراج

- ۴۷- ثار الله «الحسين ثائراً» عبد الرحمن الشرقاوي
- ۴۸- ثار الله «الحسين شهيداً» عبد الرحمن الشرقاوي
- ۴۹- حب النبي وأهل بيته النبوي سراج
- ۵۰- حقوق أهل البيت ابن تيمية
- ۵۱- حفيدرة الرسول أحمد الشرباصي
- ۵۲- حياة علي بن أبي طالب حبيب الله الحكني
- ۵۳- خصائص الإمام علي النسائي
- ۵۴- دستور معالم الحكم ومأثور مكارم الشيم من كلام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
- ۵۵- ديوان الإمام علي محمد عامر
- ۵۶- رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه سعد القاضي
- ۵۷- ريمانة النبي فاطمة الزهراء النبوي سراج
- ۵۸- رشفة الصادي من بحر فضائل بني النبي الهادي أبي بكر الحضرمي
- ۵۹- زين العابدين عبد العزيز سيد الأهل
- ۶۰- زين العابدين أحمد فهمي
- ۶۱- زينبأحمد زكي أبو شادي د. عبد الحلیم محمود
- ۶۲- سيدنا زين العابدين مجموعة مؤلفين
- ۶۳- سجع الحمام في حكم الإمام حسن يوسف
- ۶۴- سيد شباب أهل الجنة محمد أحمد عاشور
- ۶۵- سيد شباب أهل الجنة ابن أبي الحديد
- ۶۶- شرح نهج البلاغة السيوطي
- ۶۷- شد الأتواب في سد الأبواب الشيخ أحمد حسن الباقوري
- ۶۸- علي إمام الأئمة أحمد زكي صفوت
- ۶۹- علي بن أبي طالب محمد الهادي عطية
- ۷۰- علي بن أبي طالب محمد رشيد رضا
- ۷۱- علي بن أبي طالب طه حسين
- ۷۲- علي وبنوه توفيق أبو علم
- ۷۳- علي بن أبي طالب
- ۷۴- علي بن أبي طالب شعره وحكمه أحمد تيمور
- ۷۵- عبقرية الإمام علي العقاد
- ۷۶- علي بن أبي طالب محمد صبيح
- ۷۷- علي إمام المتقين عبد الرحمن الشرقاوي
- ۷۸- علي بن أبي طالب إمام العارفين الغماري
- ۷۹- في البيت النبوي الكريم الشيخ محمد عثمان
- ۸۰- فضل آل البيت المقرزي
- ۸۱- فاطمة سيدة النساء محمد زيتون
- ۸۲- فاطمة الزهراء عبد الفتاح عبد المقصود
- ۸۳- فاطمة والفاطميون العقاد
- ۸۴- فاطمة الزهراء توفيق أبو علم
- ۸۵- في رحاب علي خالد محمد خالد
- ۸۶- فتح الملك العلي بصفة حديث باب مدينة العلم علي الغماري
- ۸۷- قرّة العين في الأخذ بثأر الحسين أبي عبد الله بن محمد
- ۸۸- كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب حبيب الله الحكني
- ۸۹- مرافد أهلا لبيت في القاهرة محمد زكي إبراهيم
- ۹۰- مساجد مصر وأولياؤها الصالحون د. سعاد ماهر
- ۹۱- مشارق الأنوار من نسل النبي المختار الأجهوري
- ۹۲- معرفة ما يجب لأهل البيت النبوي من الحق على من سواهم المقرزي
- ۹۳- ملتقى الأصفياء في مناقب الإمام علي والسبطين والزهراء عبد الفتاح المكي
- ۹۴- نور الأبصار في مناقب آل البيت المختار الشبلنجي
- ۹۵- نهج البلاغة للإمام علي الشيخ محمد عبده
- ۹۶- نهج البلاغة للإمام علي صبحي الصالح
- ۹۷- نزل الأبرار بما صح في مناقب أهل البيت الأطهار البدخشي
- ۹۸- رساليات بيت النبوة صافيناز كاظم
- ۹۹- على خطى الحسين د. أحمد راسم النفيس
- ۱۰۰- سيرة آل بيت النبي الأطهار (عليهم السلام) مجدي فتحى السيد

دار الفضيلة	د. أحمد السيد يعقوب	١٩- أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
دار لقمان	عبد العزيز الشناوي	٢٠- أول فدائي في الإسلام
دار الهدف	سيد هادي خسروشاهي	٢١- أهل البيت في مصر (ط ١)
مكتبة الشروق الدولية	سيد هادي خسروشاهي	٢٢- أهل البيت في مصر (ط ٢)
دارالبيستاني للنشر	إعداد محمد رضا	٢٣- حكم الإمام علي بن أبي طالب
مركز يافا للأبحاث	علي أبو الخير	٢٤- في رحاب كربلاء
دار النشرتي	للسائتي ٣٠٣ هـ	٢٥- خصائص أمير المؤمنين
المكتبة التوفيقية	محمد الصائم	٢٦- زين العابدين إمام الخاشعين
دار النشرتي	د. حمزة النشرتي	٢٧- سيرة آل بيت النبي (ص)
دار لقمان	فائق زهران	٢٨- سيد الشهداء، الحسين بن علي
الحسين الإسلامية	محمد محمد عامر	٢٩- عظمة الإمام الحسين
دار غريب	عبد الفتاح سعد	٣٠- فاطمة الزهراء
دار ابن لقمان	عبد العزيز الشناوي	٣١- مأساة أحفاد الرسول (ص)
دار الفضيلة	محمد صديق المنشاوي	٣٢- مائة قصة وقفة من حياة علي بن أبي طالب
دار العلم والتراث	حنفي المحلاوي	٣٣- مقابر المشاهير من أهل البيت
	د. أحمد راسم النفيس	٣٤- نفحات من سيرة الرسول وأهل البيت

### نماذج من الكتب التي صدرت عن «أهل البيت»

في عام ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م

دار المصري	مصطفى كمال أحمد	١- آل البيت رضي الله عنهم
دار العرب	محمد سيد كيلاني	٢- أثر التشيع في الأدب العربي
	مكتبة طاهر للتراث	٣- أحفاد النبي (ص) النبوي جبر سراج
	دار غريب	٤- الإمام حسن بن عيسعد القاضي
	مكتبة العلم والإيمان	٥- الإمام الحسين بن عبد الرؤوف سعد
	سعد القاضي	٦- الإمام حسين بن علي
	صالح الورداني	٧- الإمام علي سيف الله المسلول
		٨- الإمام علي بن أبي طالب حياته الفكرية وتأثيره في فكر الإمام الغزالي
دار الحديث	د. سيد محمد عقيل	٩- الإمام علي بن الحسين
دار غريب	سعد القاضي	١٠- الإمام جعفر الصادق
دار غريب	عبد الفتاح سعد	١١- السيدة زينب عقيلة أهل البيت
مكتبة الآداب	محمود طاهر الصافي	١٢- الرحمة الكبرى (حب النبي)
مكتبة أم القرى	زين العابدين	١٣- الصحيفة السجادية للإمام
	د. أحمد راسم النفيس	١٤- الطريق إلى مذهب آل البيت
مكتبة الإيمان	د. أحمد راسم النفيس	١٥- المهدي المنتظر وتحرير القدس
مكتبة المدينة	إبراهيم محمد الجمل	١٦- المهدي المنتظر
مركز يافا للأبحاث	سيد محمد باقر الحكيم	١٧- الوحدة الإسلامية
	إعداد محمد سيد كيلاني	١٨- ألف كلمة للإمام علي

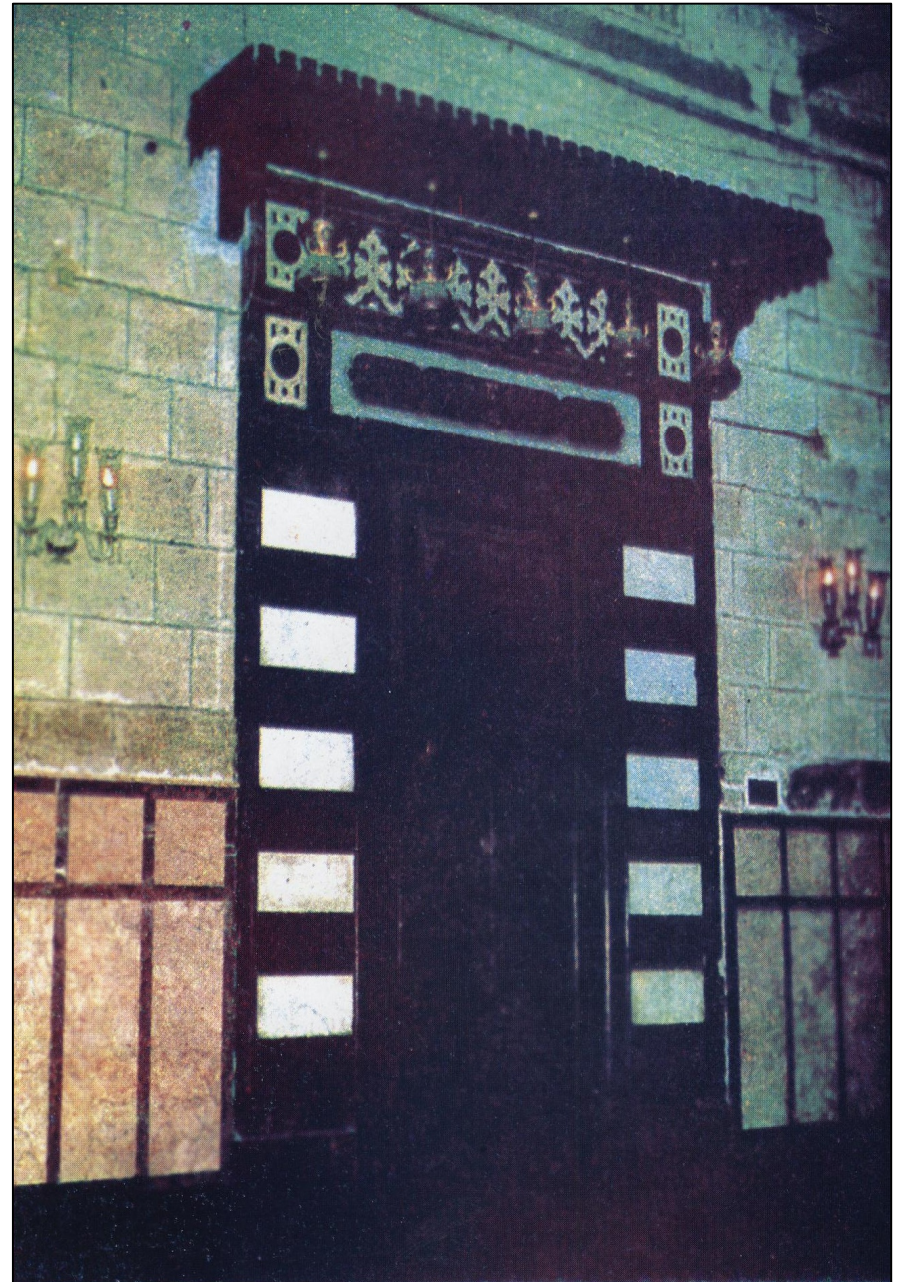
مسجد امام حسین (ع) در سمت راست گنبد آرامگاه دیده می‌شود.



مسجد امام حسین (ع) در شب.



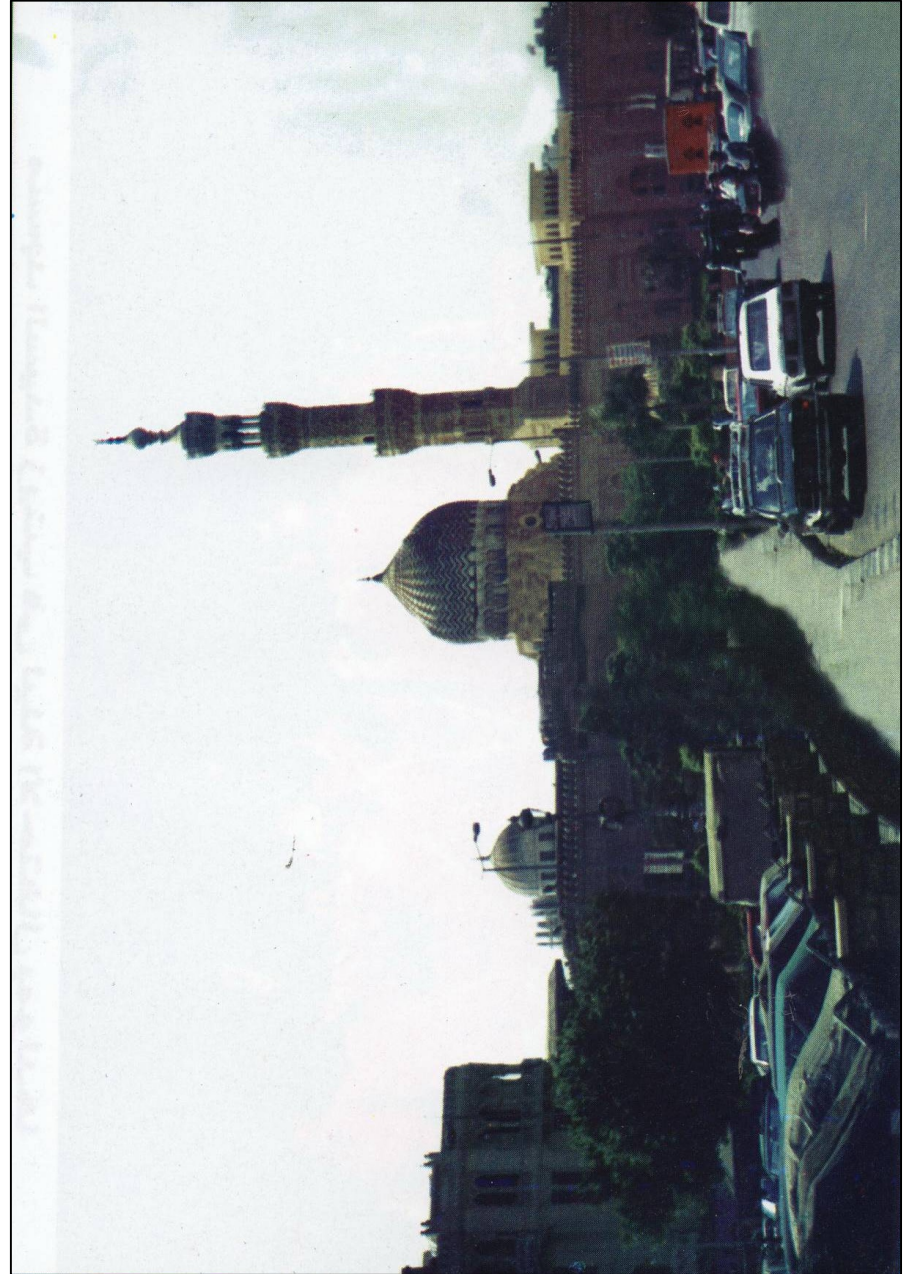
در غرفه آثار نبوی در مسجد امام حسین (ع)



صفحه‌ای از مصحف امام علی (ع) در غرفه آثار نبوی



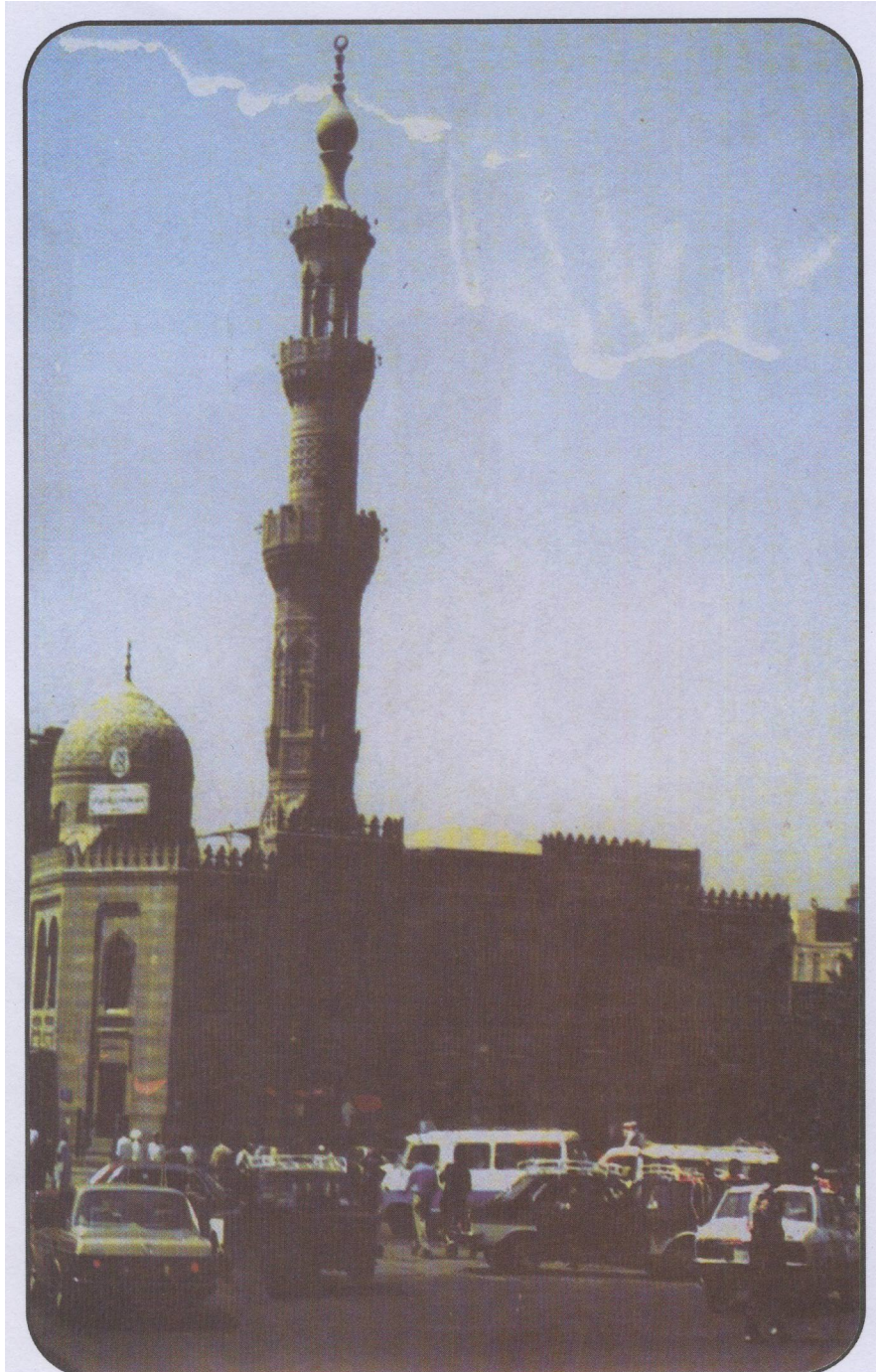
میدانگاه مسجد بانو زینب (س)



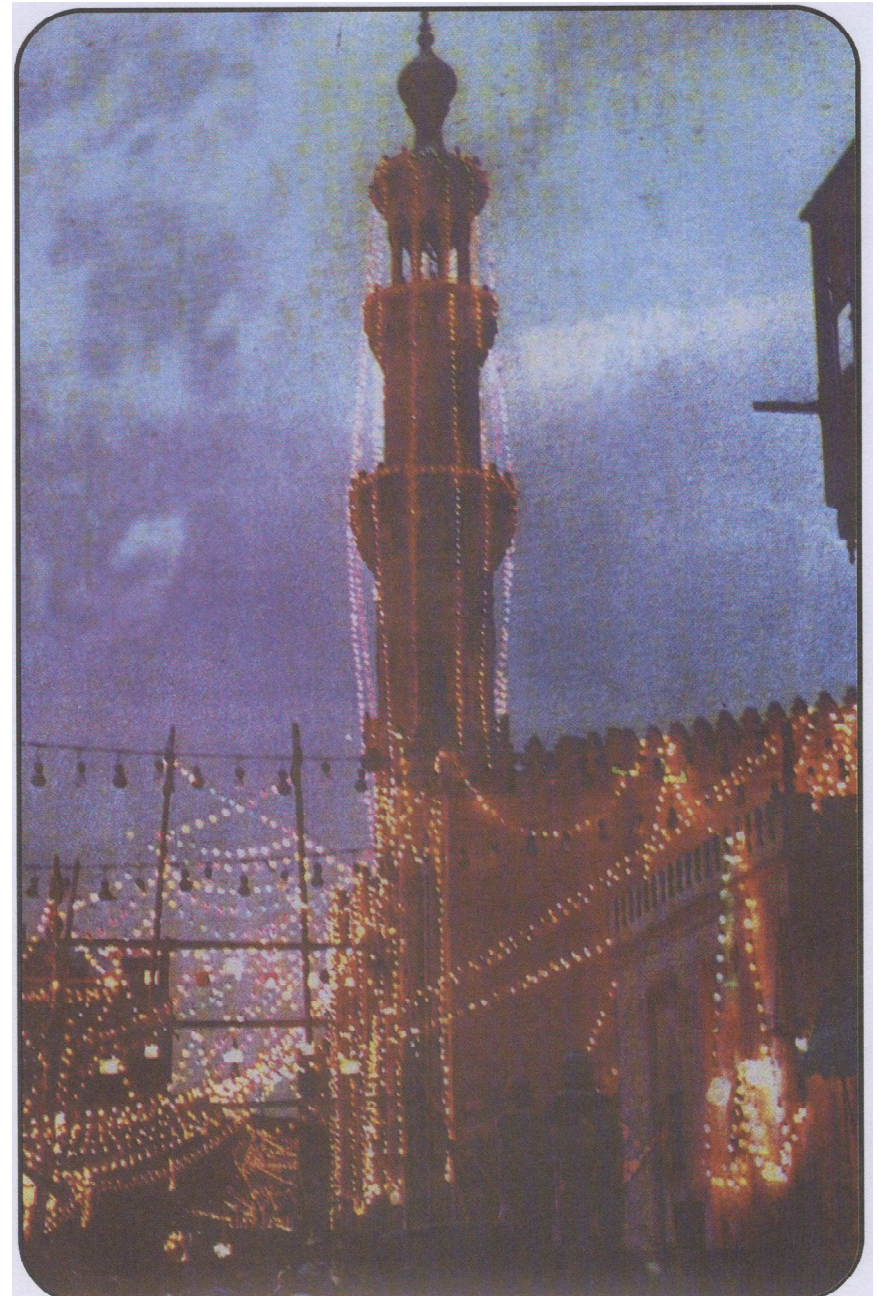
مسجد حضرت زینب در شب جشن تولد او



مسجد بانو عایشه

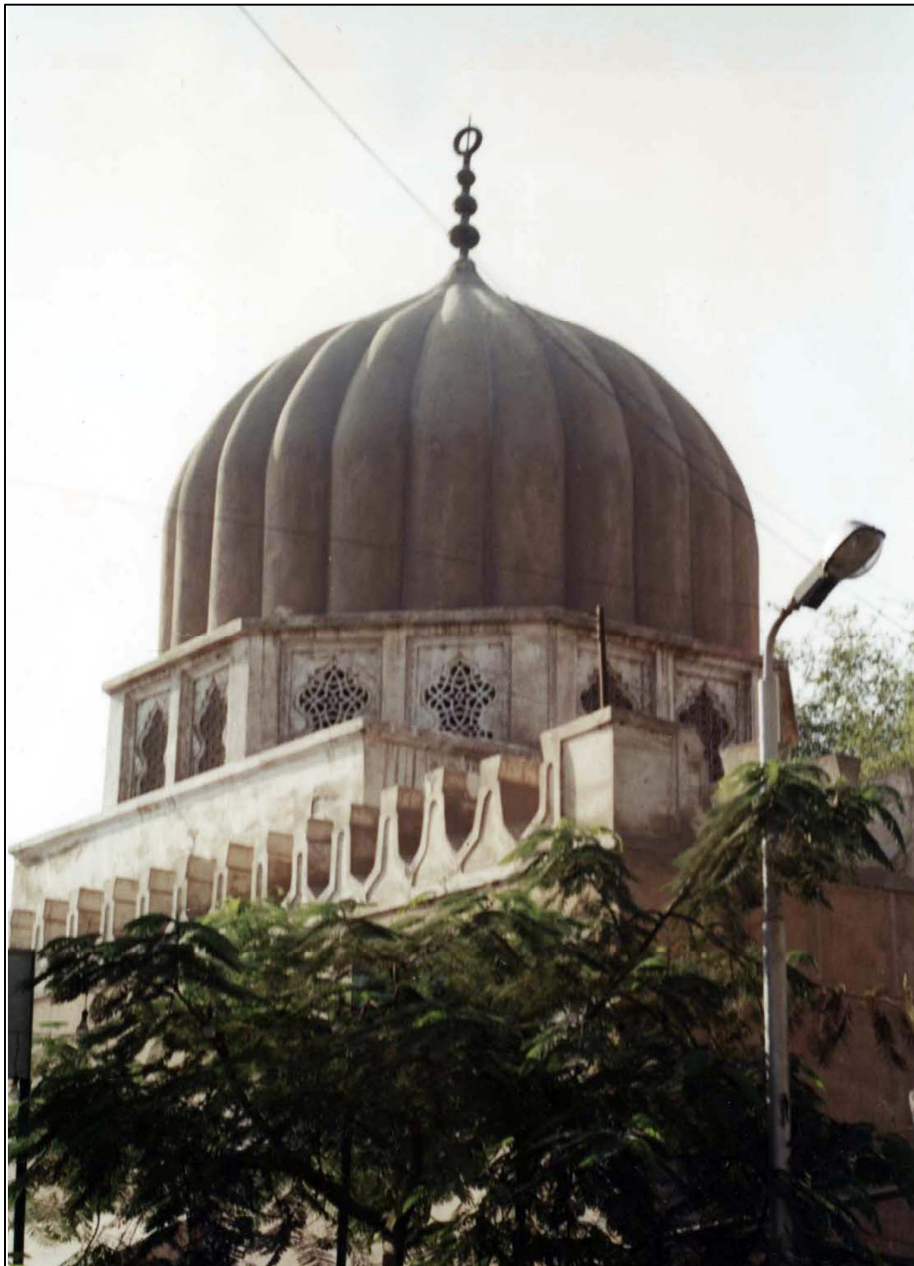


مسجد السيدة سيكنة في ليلة الاحتفال بمولدها





گنبد آرامگاه حضرت رقیه



ورودی آرامگاه بانو عایشه



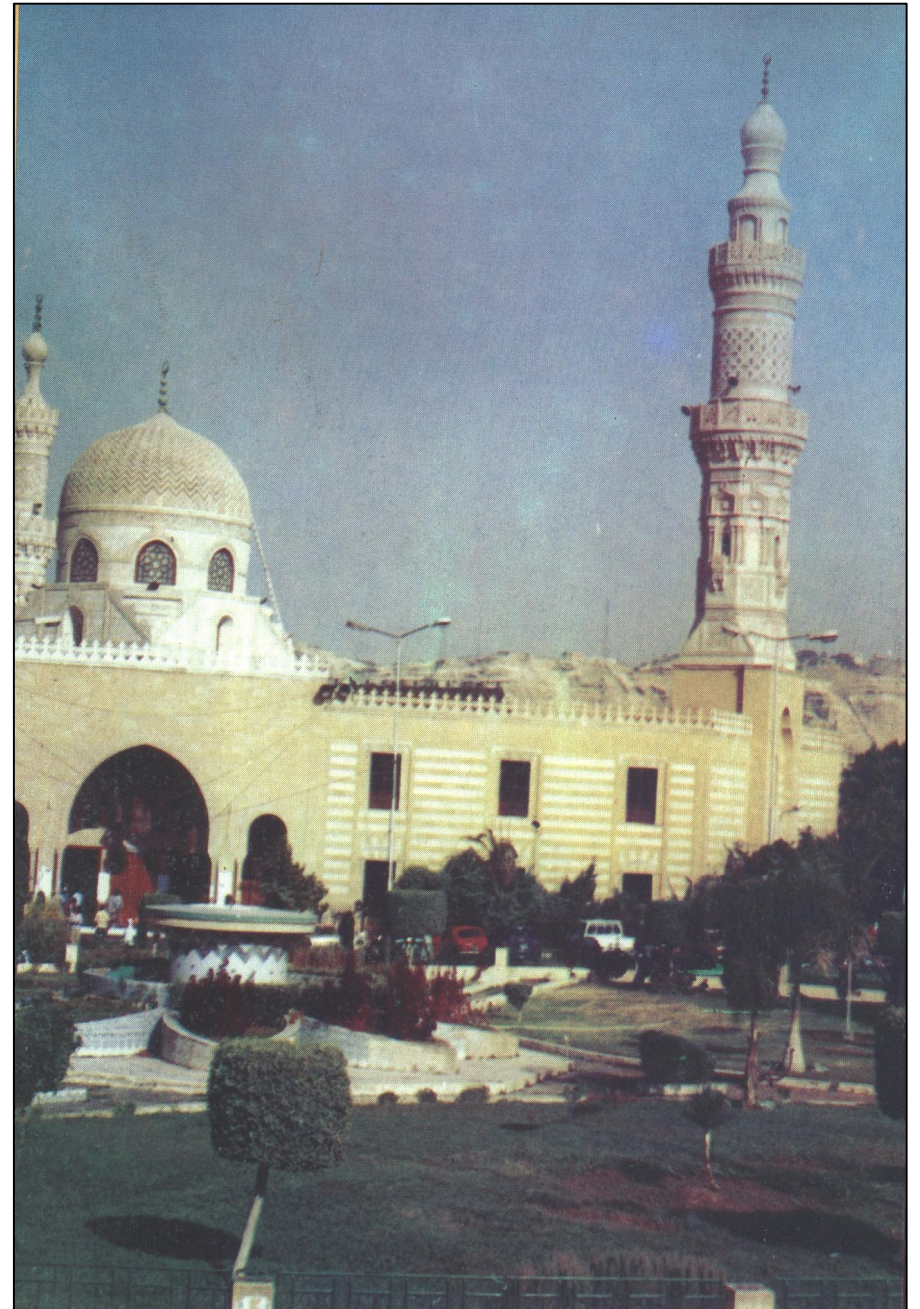
ورودی مرقد حضرت رقیه



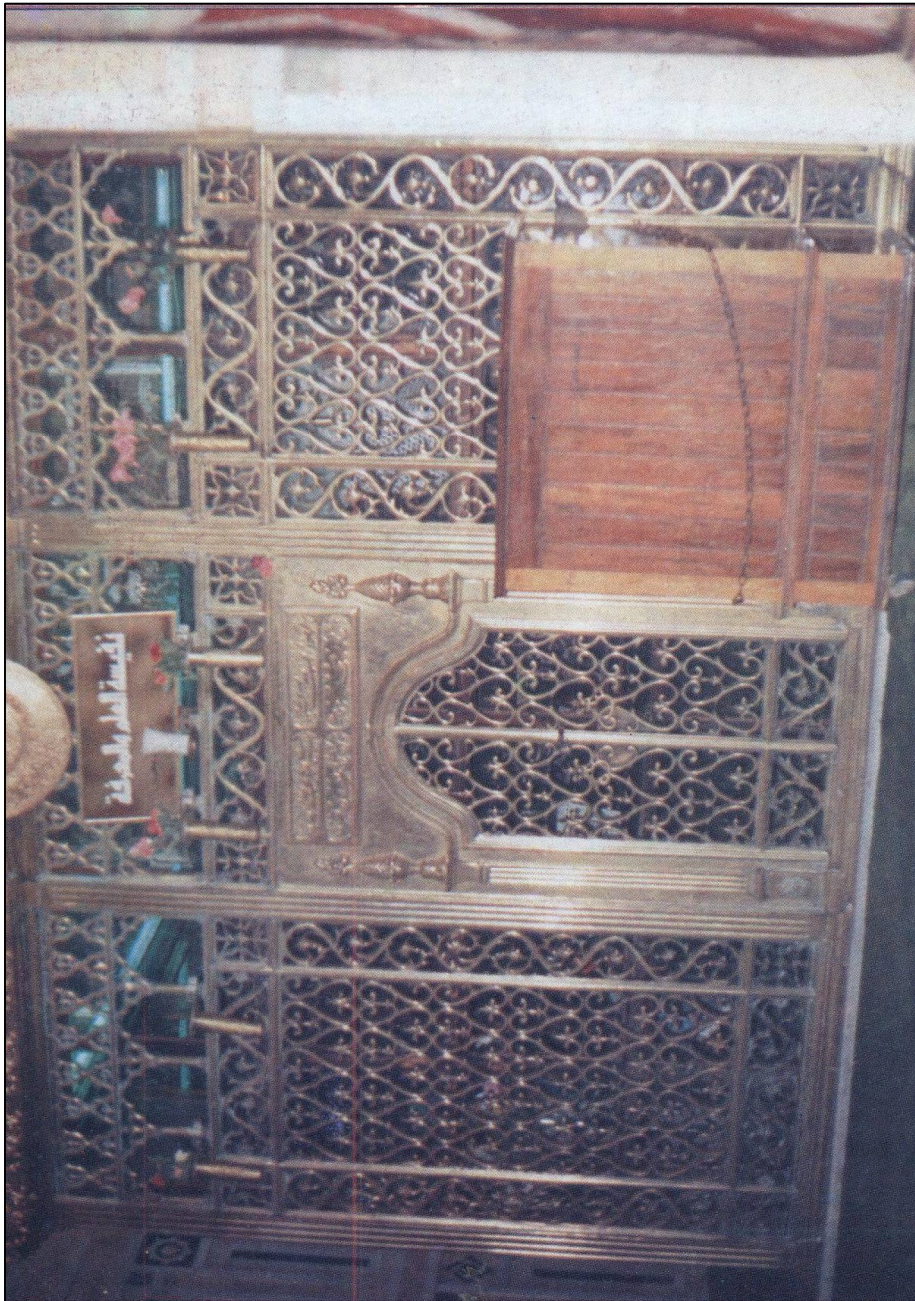
لوحی حاوی تاریخچه زندگی حضرت رقیه درون آرامگاه وی



مسجد بانو نفیسه



آرامگاه بانو نفیسه



ورودی آرامگاه عموی بانو نفیسه



مرقد علی بن جعفر صادق (ع)

